کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَدُنْ

حَکیمٍ خَبیرٍ. هود (۱۱ / ۱)

کشف الأسرار و عدّة الأبرار

معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد چهارم

تفسیر سورة الأنفال الی آخر سورة هود

تألیف

ابوا[illegible] رشیدالدین [illegible]

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسعی و اهتمام

أقلّ عباد علی اصغر حکمت

تهران ۱۳۳۹ هجری شمسی ـ ۱۳۸۰ هجری قمری

چاپخانه دولتی ایران

بسمه تعالی

مقدمه

این بخشی ازقرآن است ، ودرخشی از پرتو یزدان است ، صاحبدلان را کشف اسرارنهان است ، وجلوهٔ حق ازاوعیان است ، داد مُعطی بی‌منّت ، وزادسالك مسالك حقیقت :

کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر . (۱)

این مجلّد چارم چون آفتاب رخشنده ازچارمین طارم ، از کتاب کشف‌الاسرار روشنائی بخش جان ابرار ، وبینائی فزای دیدهٔ احرار .

هین زچارم نورده خورشیدوار   تا بتابد بر بلاد و بر دیار

بتوفیق عنایت یزدان ، و برکت صاحب قرآن ، و دستگیری بزرگان و سروران ، و پایمردی یاران و یاوران ، بحمدالله بزینت طبع آراسته ، و از منقصت پیراسته ، شامل اقسام ثلاثه : ترجمه وتفسیروتأویل ازچهار سورهٔ مبارکهٔ : **الانفال** و **التوبة** و **یونس** و **هود** ، بمثابهٔ چارارکان عالم وجود ، که خواهندگان روشندل ، وخوانندگان صاحبنظر انشاءالله درچارجهت ازبرکات ومثوبات وسعادات و عنایات حقتعالی فائض خواهند شد .

چار جوی جنّت اندر حکم ماست   این نه زور ما زفرمان خداست

قد جائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی‌الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین .(۲). این وجیزهٔ لطیفه که از حیث کمیّت وحجم و شمار صفحات ظاهراً

---

۱ ـ هود ۲/۱۱ ۲ ـ یونس ۵۹/۱۰

تر از نه خواهر دیگر است، لیکن از جهت کیفیّت ولطافت معانی ومعارف سبحانی،
کم ربّانی، از دیگر مجلّدات کمتر نیست. ومشتمل است بر کلمات طیّبات وازهار
و جواهر قصص وسیر، ونقل روایات و هدایت آیات، وجابجا مستشهد بسخنان
های پیرهرات، همه جا آراسته به نور و بها، ومزیّن بلطف وسنا. **ارکبوا فیها**
الله مجریها ومرسیها.(۱)

اگر نواقص واغلاط وحذف واسقاط احیاناً در آن مشاهده شود، از آن است
در هنگام طبع بحکم صدفه واتّفاق روی داده، ومارا ازمکارم اخلاق خوانندگان
ان باوفاق، در برابر سهو و نسیان، امید عفو واحسان است، و استدعای کرم و
ان. **وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب**.(۲)

امّا استادان گرامی، وبزرگان نامی، خاصّه جناب سامی، ریاست دانشکدهٔ علوم
ول ومنقول، که محیط برفروع واصول ومحبوب قلوب اهل قبول‌اند، این خدمت بی
ومنّت مارا قدر بسیار نهاده، وبا قدم ثابت ونظر بلند وسعهٔ صدر ووسعت فکر و
ت علم به حمایت ما بجدّ ایستاده‌اند: **الّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی**
ل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله و اولئك هم الفائزون. (۳)

یاور ومعین مادر استکتاب صحائف، واستخراج لطائف، ونگارش فهارس وتنظیم
اق، وتبویب ابواب، فاضل گرانمایه محمد پروین گنابادی بوده است، که اجرش
کور، وسعیش مقبول باد.

باری اگر مصاعب ومشکلات مادراین امر خطیر فراوان بود، ووسایل طبع
ند حروف معربه وسایر علائم ورموز درنزد ارباب طباعت درطهران کمیاب، واز

- هود ۱۱/۴٤ ۲ - هود ۱۱/۹۱ ۳ - التوبة ۹ر۲۱

همه گرانتر حسد حسود ، و خرده گیریهای بی‌فایدت و بیسود کوته نظران گاه بگاه موجب آزردگی‌دل وافسردگی‌خاطر می‌شد ، ولی‌بحمدالله دست‌همت ما بحبل‌المتین:

ما نثبّتُ به فؤادَكَ[1] استوار و پای ثبات مـا به طریق : فاستقم کما امرت[1] همچنان‌پایدار وبرقرار بود ، تا عاقبت ازجام‌وصل‌سیراب،وبعنایت رب کامیاب گشتیم.

لیقضی‌الله امراً کان مفعولا والی‌الله ترجع‌الامور(۲).

سطرت هذه السطور حامداً شاکراً منه ومن رحمته مستغفراً ذاکراً وانا‌العبد الضعیف‌الراجی من کرمه‌اللطیف علی‌اصغر‌الشیرازی المدعو‌بحکمة، فی بلدة طهران لیلة الخمیس الرابع من شهر جمادی الثانیة سنة ثمانین و ثلاثمائة بعد‌الالف .

۱ـ هود ۱۲۲/۱۱ . ۲ ـ الانفال ۴۷/۷

بسم الله الرحمن الرحيم

٨ - سورة الانفال - مدنيا

١ - النوبة الاولى

قوله تعالى - : «**بسم الله**» بنام خداوند، «**الرحمن**» فراخ بخشایش، «**الرحیم**» مهربان .

«**یسئلونك**» می‌پرسند ترا، «**عن الانفال**» از غنیمتها که از دشمن یاوند بجنگ، «**قل الانفال لله والرسول**» گوی یا **محمد** که آن غنیمتها خدایرا ست ورسول را . «**فاتقوا الله**» بپرهیزید [از خشم وعذاب خدای]، «**واصلحوا ذات بینکم**» وبایکدیگر بآشتی زیید . «**واطیعوا الله ورسوله**» وفرمان برید خدایرا و **رسول** را ، «**ان کنتم مؤمنین**» (١) اگر گرویدگان اید .

«**انّما المؤمنون الذین**» گرویدگان ایشان اند . «**اذا ذکر الله**» که الله یاد کنند و رایشان، «**وجلت قلوبهم**» [از عظمت وانتقام وی] بترسد دلهای ایشان . «**فاذا تلیت علیهم**» وکه بر ایشان خوانند «**آیاته**» سخنان او، «**زادتهم ایماناً**» ایشان را ایمان افزاید، «**وعلی ربهم یتوکلون**» (٢) وبخدای خویس بشتی میدارند .

«**الـذین یقیمون الصلوة**» ایشان کـه نماز بپای دارند [بهنگام آن] .

«**و مما رزقناهم ینفقون**» (٣) واز آنچه ایشان را دادیم نفقه میکنند .

«**اولئك هم المؤمنون حقاً**» ایشان اند که ایشان گرویدگان اند براستی، «**لهم درجات عند ربهم**» ایشانرا درجه‌ها است [در ثواب] بنزدیك خداوند ایشان ، «**و مغفرة**» وآمرزس ، «**و رزق کریم**» (٤) وروزی نیکو .

«**کما اخرجك ربك من بیتك بالحق**» [قسمت غنائم چنان فرمودیم حق است وراست همچنین بیرون شدن تو روز **بدر** حق است وصواب] که خداوند تو ترا

بیرون کرد از خانهٔ خویش براستی. « **و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون** »(٥) و گروهی از مؤمنان آن را کراهیت میداشتند.

« **یجادلونك فی الحق** » باتو پیکارمیکردند[وباتو می‌پیچیدند] درچیزی که تودرآن برحق بودی، « **بعد ماتبیّن** » پس آنکه پیداشد [ایشان‌را که ازمن‌ترا ارشاد ومعونت هام راه[1] است ومن‌ترا نگاه‌دار] ، « **کانما یساقون الی الموت** » گوئی که بآن مانست که ایشان‌را بمرگ میرانند، « **وهم ینظرون** »(٦) وایشان می‌نگرستند.

« **واذیعدکم‌الله** » خدای شمارا وعده داد، « **احدی الطائفتین انها لکم** » که یکی از دو گروه شمارا بود. « **وتودّون** » آن دوست میدارید شما. « **ان غیر ذات الشوکة تکون لکم** » که‌ازدرخت بی‌خار[رطب] چینید. « **و یریدالله** » والله میخواهد. « **ان یحق الحق بکلماته** » که‌حق پیدا ودرست‌کند[و دین بزرگ دارد] بسخنان خویش. « **و یقطع دابر الکافرین** »(٧) وبیخ کافران ببرد.

« **لیحقّ‌الحق** » تا حق راهست کند. « **و یبطل‌الباطل** » و باطل را نیست کند. « **ولو کره المجرمون** »(٨) وهرچندکه دشخوارآیدآن را کافران.

النوبة الثانیة

بدان‌که‌سورة الانفال مدنی‌است مگرهفت‌آیت‌که به **مکه** فروآمد« واذیمکر بك‌الّذین کفروا» الی‌قوله « ثُمّ یغلبون» . جملهٔ سورة پنج هزار و هشتاد حرف است وهزاروNود وپنج کلمة است. درفضیلت این سورة **ابّی کعب** روایت‌کند از **مصطفی** ص قال قال رسول‌الله : « مَن قرأ سورة الانفالِ و براءة، فانا شفیع له و شاهد یوم‌القیمة، انّه بریءٌ من‌النفاق واعطی من‌الاجر بعددکل منافق ومنافقة فی‌دارالدّنیا عشرحسنات ومحی عنه عشر سیّات و رُفع له عشر درجات، وکان العرش و حَملته یصلّون علیه ایام حیواتِه فی‌الدّنیا » . درین سورة شش آیت منسوخ چنانکه رسیم بآن شرح دهیم.

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . یَسئلونك عن‌الانفال » . **ابن‌عباس** گفت: سبب‌نزول‌این آیت آن بود که روز **بدر** **مصطفی** گفت: « من قتل قتیلا فله سلبه ومن اسّر

---

۱) نسخه ج : همراه

اسیراً فله کذا» گفت: هر که کافری را بکشد وی‌راست سلب آن کشته و هر که اسیری را گیرد همچنین. پس چون جنگ درپیوست جوانان وورنایان[1] فرا پیش شدند وجنگ کردند، قومی را کشتند وقومی را اسیر گرفتند، وپیران واعیان ووجوه لشکر بنزدیك رایات اسلام ایستاده بودند در حضرت **مصطفی** ص ودفع دشمنان از وی میکردند، و قلب لشکر نگاه میداشتند اما جنگ نمی کردند. پس آن جوانان و نوخاستگان که جنگ‌میکردند طمع کردندکه سلبها وغنیمتها مفرد بایشان‌دهند. یکی‌انصاری برخاست، نام وی **ابوالیسر** ابن‌عم واخو **بنی‌سلمه**، گفت: یا رسول‌الله اینك هفتاد مرد از دشمن کشتیم و هفتاد اسیر گرفتیم سلب ایشان همه ما راست چنان که وعده داده است، و **سعدمعاذ** در جملهٔ ایشان بود که بحضرت **مصطفی** بوده‌ایستاده، ومصاف نگه میداشتند، گفت: یا رسول‌الله ما نه‌از بددلی جنگ نمی‌کردیم، لکن نخواستیم که ترا خالی بگذاریم وچنان که ایشان ما نیز هم درمصاف بودیم و ایشانرا بدفع دشمن‌یاری‌میدادیم، پس‌سلب وغنیمت‌ایشانرا تنهانرسد، سخن درمیان‌ایشان درازشد. **وسعد بن ابی‌وقاص** برادر ویرا **عمر**[2] کشته بودند بجنگ شد، و **سعیدبن‌العاص بن‌امیه** را بکشت و شمشیر وی بستد، شمشیری نیکو نام آن ذالکتیفه، آن شمشیر برداشت پیش **مصطفی**ص آورد گفت: «اعطنی‌هذا» رسول‌خدا جواب‌داد: «ضعه»، یکبار دیگر گفت «اعطنی‌هذا»، رسول جواب داد«ضعه». **سعد** را آن نخوش آمد، دل تنگ شد، و درین معنی گفت وگوی درمیان صحابه‌افتاد، تا **جبرئیل** آیت‌آورد: «یسئلونك‌عن‌الانفال‌قل‌الانفال‌لله‌والرسول». **مصطفی**ص بحکم‌این آیت‌غنیمتهاوسلبها ازدست ایشان بیرون کرد و میان ایشان بسویّت قسمت کرد و **سعدبن‌ابی‌وقاص** را بخواند و گفت: یا **سعد** آنکه نه آن من بود شمشیر، اکنون آن منست بتو دادیم.

«یسئلونك‌عن‌الانفال» واوضمیر مؤمنان‌است. یعنی که مؤمنان ترامی پرسند ازین‌مال‌غنیمت. سؤال بردو وجه‌است: سؤال‌استعلام وسؤال‌طلب. واین‌سؤال‌استعلام است که ـ عَن ـ درآن پیوسته. میگوید: ترا ازانفال میپرسند تابدانند که حکم آن چیست، حلال‌است‌یاحرام؟وبکه‌می‌بایدداد؟وگفته‌اند: که‌از آن‌می‌پرسیدندکه‌براُمّتهای

۱) ورنایان: لهجه‌ایست از برنایان بمعنی جوانان اندك سال

۲) در نسخه ج: عمیر.

گذشته پیش ازین امت حرام بود. خوردن آن میخواستند تابدانند که بر ایشان هم حرام است یانه. قومی گفتند: این سؤال طلب است، و - عَن - زیادت است و دلیل بر این قرائت **ابن مسعود** است: « یسئلونك الانفال » بحذف عَن. معنی آنست که مؤمنان انفال از تو طلب می کنند و میخواهند، والانفال الغنائم، واحدها - نفل. قال **لبید**:

ان یقوی ربّنا خیر نفل   و باذن الله رأسی[1] وعجل

یقال نفلنی کذا ای اعطانی، والنّوفل الرجل الکثیر العطاء، وقیل - النفل الزیادة و منه النافلة کولد الولد و کذلك النافلة من الصلوة.

« قل الانفال لله والرسول » تعظیم را نام الله درآورد وابتدا بذکر خویش کرد جل جلاله. معنی آنست که حکم غنیمت بامصطفی افکندیم، آنِ وی است، چنانکه او خواهد در آن حکم کند. **ابن جریر** گفت: - انفال دیگر است وغنائم دیگر. غنائم آنست که بعد از جنگ مسلمانانرا نصرت وظفر بود و بمال کافران دررسند و جمع کنند، حکم این غنائم آنست که الله گفت:

«واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ... الایة» وانفال زیادتست، که بعدازقسمت امام چیزی بکسی دهد زیادت ازقسمت برای خویش. **مجاهد** و **عکرمه** گفتند: غنائم روز **بدر** علی الخصوص **مصطفی** را بود، بحکم این آیت وآنکس را میداد که خود میخواست؛ پس رب العزّة آن حکم بخمس منسوخ کرد و بقول ایشان این آیت منسوخ است و ناسخ آنست که: « واعلموا انما غَنمتم من شیءٍ... الآیه » -

ابن زید گفت: آیت محکم است وثابت، ومعنی آنست: «قل الانفال لله» وهی لاشك لله مع الدنیا بمافیها والآخرة، والرسول یضعهافی مواضعها الّتی امر الله بوضعهافیها. میگوید: انفال و غنائم همه خدایرا است و دنیا وآخرت و هرچه درآن همه خدایرا است، کس را باوی درآن انبازی نه و **رسول** راست، یعنی که **رسول** بحکم فرمان خدا آنجا نهد وبآنکس دهد که الله فرماید. این حکم چنین کرد وپس از آن بچهل روز حکم غنائم فروفرستاد، گفت: «فان لله خمسه ولکم اربعة اخماسه».

« فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم » ای الحالة الّتی بینکم، لیکون سبباً لالفتکم واجتماع کلمتکم. « و اطیعوا الله » فی فرائضه «و رسوله» فی سنّته.

---

۱) نسخه ج: رَبْنی

« ان کنتم مؤمنین » فان الایمان یوجب ذلك . این خطاب با **صحابهٔ رسول** است میگوید: اگر مؤمنان اید مقتضی ایمان آنست که خدای و **رسول** را فرمان بردار باشید، ودر طاعت داری یك دل ویك سخن باشید، ودر کار غنائم وانفال مجادلت واختلاف ازمیان بردارید، وبخدای و **رسول** باز گذارید تاچنانکه خواهد در آن حکم کند، وهمه بهم صلح کنید تارستگار شوید .

روی **عدی بن حاتم** قال:ـ خطب رجل عند **رسول الله**ص فقال: « ومن یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی ». فقال **النبی**ص : « اسکت فبئس الخطیب انت » ثمّ قال **رسول الله**: « من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعص الله و رسوله فقد غوی ، فلا تقل ـ ومن یعصهما ـ ثمّ وصف المؤمنین فقال :

« انما المؤمنون الّذین اذا ذکر الله . . . الآیة » ای اذا ذکرت عظمة الله وقدرته، وماخوّف به من عصاه فزعت قلوبهم، فانقادت لاوامره وارتدعت عن نواهیه واطمأنت الی وعده و فرقت عن وعیده . « واذا تُلیت علیهم آیاته . . . » ای ـ **القرآن** زادتهم تصدیقاً ویقیناً وخشیة، اذا تامّلوا وتدبّروا معانیه . حجتی روشن است این آیت بر **مرجّیان** که زیادت ونقصان را منکر اند در ایمان ، و رب العالمین صریح میگوید : « زادتهم ایماناً »، وآن وجهی دیگر که رب العزة حقیقت ایمان اثبات نکرد الّا باجتماع خصلتهای نیکو از اعمال ظاهر وباطن، وایشان حقیقت ایمان بمجرد قول اثبات میکنند. تعالی الله عما یقول الظالمون. قال **عمر بن حبیب** و کان له صحبه:ـ ان للایمان زیادة ونقصاناً، قیل فما زیادته، قال : اذا ذکرنا الله وحمدناه فذلك زیادته، واذا سهونا وقصّرنا وغفلنا فذلك نقصانه. وکتب **عمر بن عبد العزیز** الی بعض اخوانه : ان للایمان سنناً وفرائض وشرائع فمن استکملها استکمل الایمان ومن لم یستکملها لم یستکمل الایمان . « وعلی ربّهم یتوکلون » ؛ یفوضون الیه امورهم ویثقون به فلا یرجون غیره ولا یخافون سواه .

« الّذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون » . هر نفقه که در **قرآن** با نماز پیوسته است زکوة است .

« اولئك هم المؤمنون حقاً » سراً و جهراً بخلاف المنافق . **ابن عباس** گفت : من لم یکن منافقاً فهو مؤمن حقا وقیل: ـ تقدیره حقوا حقاً ، مثل صدقوا صدقاً ، سأل

رجل الحسن فقال: أمؤمن انت ؟- فقال : الایمان ایمانان، فان کنت تسألنی عن الایمان بالله وملئکته و کتبه و رسله والیوم الاخر والجنة والنار والبعث والحساب فانا مؤمن بها، وان کنت تسألنی عن قوله : « انّما المؤمنون الّذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم» الی قوله «عند ربهم»، فوالله ما ادری أمنهم انا ام لا ؟ و یقال الحق فی الکلام علی وجهین، احدهما المستحق والثانی ماله حقیقة الوجود، بخلاف الباطل فانه لاوجود له . و روا باشد که «اولئك هم المؤمنون» اینجا سخن بریده گردد پس گوی : « حقاً لهم درجات عند ربّهم »- بدرستی وراستی که ایشانرا درجتها ومنزلتها است در بهشت نزدیك خداوند ایشان . وقیل :- لهم درجات فی الجنة یرتقونها باعمالهم الرفیعة . «ومغفرة» للذنوب، «ورزق کریم» خالص من شوایب الکدر .

« کما اخرجك ربك » مفسّران درمعنی آیت مختلف اند . قومی گفتند : این متصل است باول، و کاف کاف تشبیه است و التشبیه وقع بین الصلاحین، ای صلاحهم فی اصلاح ذات البین لصلاحهم فی اخراج الله لقاهم، و این قول **عکرمه** است وتقدیر آیت اینست «فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم» فان ذلك خیر لکم کما کان اخراج الله تعالی **محمدا** فی بیته بالحق خیراً لکم و ان کرهه فریق منکم . میگوید : همه بهم صلح کنید و بایکدیگر بآشتی زیید که صلاح کار و صلاح دین شما را درین است، همچنان که روز **بدر** خدای تعالی **محمد** را از خانهٔ خویش مدینه بیرون آورد بجنگ **بدر**، اگرچه قومی را کراهیت آمد که ساز جنگ نکرده بودند، اما صلاح ایشان دران بود. وقیل :- التشبیه وقع بین الحقّین ای « هم المؤمنون حقاً کما اخرجك ربك من بیتك بالحق، » میگوید : ایشان مؤمنان اند بحق وراستی چنان که الله ترا ازخانهٔ خویش بیرون آورد بحق وراستی. وقیل :- التشبیه وقع بین الکراهتین ای - الانفال لله والرسول وان کره بعضهم « کما اخرجك ربك من بیتك بالحقّ و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون »، میگوید : این کراهیت ایشان ومجادلت ایشان درقسمت غنایم هم چون کراهیت ایشان است ومجادلت ایشان روز **بدر**. اذقالوا - اخرجتنا للعیر ولم تعلمنا قتالاً فنستعد له . و تقدیره امض لامر الله فی الغنایم وان کرهوا کما مضیت علی خروجك. « وهم کارهون »، قومی گفتند ازمفسران که این آیت باوّل هیچ تعلق ندارد و کاف بمعنی - اذا - است کقوله « واحسن کما

احسن الله اليك» معناه واحسن اذا احسن الله اليك. وتقديره اذكر يا **محمد** اذ «اخرجك ربك من بيتك» يعنى المدينة الى **بدر** بالحق اى بالوحى الّذى اتاك به **جبرئيل**. «وانّ فريقاً من المؤمنين لكارهون» الخروج مع كراهية نفار الطبع عن الميثاق لا كراهية ضد الارادة، لانهم كرهوا اولا ثم ارادوا ولم تكرهوا امر الله عزوجل بحال.

«يجادلونك فى الحق» اى فى القتال وذلك انهم خرجوا للعير ولم ياخذوا اهبّة الحرب فلما امروا بالحرب شق عليهم ذلك و طلبوا الرخصة فى ترك ذلك، فهو جدالهم بعد ماتبيّن ان الجهاد واجب والخروج صواب، وعلموا انّ امرك امر الله، «كانّما يساقون الى الموت وهم ينظرون» اىّ- كرهون القتال كراهية من يساق الى الموت، وهم ينظرون الى اسبابه. قال **ابن زيد**: يجادلونك يغى الكفار فى الحق، اى فى الاسلام. «بعدما تبيّن» بان وظهر الاسلام «كانما يساقون الى الموت» حين دعوا الى الاسلام «وهم ينظرون» تلك الحالة.

«واذ يعدكم الله احدى الطّائفتين» شرح اين قصه بقول **ابن عباس** و **سدى** وجماعتى مفسران آنست- كه **كرز بن جابر القرشي** بدر **مدينه** آمد وغارت كرد وچرندگان **مدينه** جمله براند. خبر به **مصطفى**ص رسيد، بر نشست باجماعتى ياران وبر پى وى برفتند وبوى در نرسيدند وباز گشتند، بعداز آن خبر بمدينه آمد كه **بوسفيان** از **شام** مى آيد وكاروان قريش باوى مالى عظيم وتجارتى فراوان وهى-اللطيمة- يعنى قافله معها الطيب. **رسول** خدا مهاجر وانصار رابرخواند وايشانرا خبر داد كه آنك كاروان قريش بامال فراوان رسيد بنزديك **بدر**، واگر ما براه ايشان شويم، بخير وغنيمت باز كرديم. سيصدو سيزده مرد فرا راه بودند واز ايشان دوسوار بيش نبودند ويك شتر ميان سه كس بود. كانوا يتعاقبون عليه، وهيچ سازجنگ وآلت حرب باايشان نه، كه ايشان براى كاروان مى رفتند نه بقصد جنگ وحرب. دركاروان قريش **عمرو بن العاص** بود و**عمرو بن هشام** و **مخرمة نوفل الزهري** با چهل سوار بزرگان و سروران قريش. **بوسفيان** بدانست كه رسول خدا بيرون آمد بایاران به طلب كاروان. **ضمضم بن عمرو الغفاري** بمكه فرستاد، قريش را خبر كرد از حال، و گويند كه شيطان برصورت **سراقة بن مالك بن جعثم** فرأديد آمد و گفت: «ان محمداً و اصحابه قدعرضوا لعيركم ولاغالب لكم اليوم من الناس وانى جار لكم». اهل **مكه** همه خشم گرفتند وآواز بيكديكر دادند

تاجمله بیرون شدند مگر ضعیفان . همه با ساز حرب وسلاح تمام . رسول خدا با یاران از **مدینه** برفته . ووادی است که **ذفران** خوانند آنجا فرو آمده ، **جبرئیل** آمد ، ازحضرت عزت این آیت آورد : « واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم » الطائفتان هاهنا الجند والعیر و**ابوجهل** مع الجند و**ابوسفیان** مع العیر. خیّر رسول الله بین ان ینصر علی العدو او ینقل عیرهم گزین دادند رسول خدایرا که اگر خواهد سپاه دشمن دردست او دهند ، واگر خواهد کاروان ومال. رسول خدا دشمن بگزید که در دست او دهند ، ومؤمنان دوست داشتند که کاروان بامال در دست ایشان دهند. ایشان را جواب دادند: « وتوّدون انّ غیرذات الشوکة تکون لکم » ، شما دوست میدارید که از درخت بی خار رطب گیرید والله میخواهد که حق درست کند ودین بزرك دارد بسخنان خویش وبیخ کافران ببرد. **مصطفی**ص با یاران مشورت کرد در کار حرب وآنچه درپیش بود. جماعتی کراهیت نمودند ، گفتند یارسول الله : « هلا اخبرتنا انه یکون قتال حتی یخرج سلاحاً ونتاهبّ له انا خرجنا نرید العیر ولم نعلم القتال » . **ابوبکرصدیق** دانست که مراد رسول چیست برخاست و سخنان نیکو گفت ؛ **عمر خطاب** هم چنین سخنان نیکو گفت ؛ **مقداد بن عمر** فرا پیش آمد گفت : یا رسول الله ، امض لما امرك الله ، فنحن معك ، والله مانقول کما قالت بنو اسرائیل لموسی :ـ اذهب انت وربك فقاتلا انا هیهنا قاعدون ، و لکن اذهب انت وربك فقاتلا انامعکم مقاتلون ، فوالذی بعثك بالحق لوسرت بنا الی برك الغماد ، یعنی مدینة الحبشة لجالدنا معك حتی نبلغه. این سخن **مهاجران** بود . رسول خدا توقع داشت از **انصار** که تاهم آن سخن گویند ، باایشان می نگرست ومی گفت: « اشیروا علی ایّها النّاس » . **سعدبن معاذ** سید **انصار** بود دانست که رسول خدا ایشان را میخواهد گفت : « یا رسول الله قد آمنّابك وصدقناك و شهدنا ان ماجئت به هو الحق واعطینا علی ذلك عهودنا ومواثیقنا علی السمع والطاعة ، فامض یارسول الله لما اردت ، فوالّذی بعثك بالحق ، ان استعرضت بنا هذا البحر مخضته معك ، ماتخلف منا رجل واحد انا لصّبر عندالحرب لصدّق عندا للقاءِ فسربنا علی برکة الله حیث شئت ، وصل حبل من شئت اقطع حبل من شئت ، وخذ من اموالنا ماشئت » . ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : « سیروا علی برکة الله وابشروا فان الله قد وعدنی احدی الطائفتین والله لکاٍف الان

انظر الی مصارع القوم». پس از آنجا برفت رسول خدا تا **ببدر** فرو آمد و کافران و مشرکان مکّه از آن جانب آمدند و **ببدر** فرو آمدند. هفدهم ماه رمضان و آن جنگ بدر رفت چنان که در قصه است.

«و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم» معناه:- واذکروا اذ یعدکم الله «ان لکم» احدی الطائفتین «وانها لکم» فی موضع نصب من البدل من احدی، «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» یعنی العیر الذی لیس فیها قتال، والشوکة الشدة، وذات الشوکة ای ذات السلاح، اشتقاقها من الشوکه و هو النبت الّذی له حدّة «و یرید الله ان یحقّ الحق»، یظهر الاسلام وینصر اهله بکلماته - ای باوامره ونواهیه و قیل بضمانه ومواعیده، و «یقطع دابر الکافرین» یستاصلهم، دابر کل شیء آخره. «لیحق الحق ویبطل الباطل»، ای لیعلی الحق و یسفل الباطل، «ولو کره المجرمون»- المشرکون، و کرر لان اوّل متصل بقوله «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» ای- انتم تریدون العیر والله یرید اهلاك الدنیر والثانی متصل بالکل. قومی مفسران گفتند: که این دو آیت در نزول پیش از «کما اخرجك ربك» اند و در قرآءت بعد از ابتدا.

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحیم. بسم الله معراج القلوب الاولیاء، بسم الله نور سرّ الاصفیاء، بسم الله شفاء صدور الاتقیاء، بسم الله کلمة التقوی وراحة الثکلی وشفاء المرضی. بسم الله نور دل دوستان است، آئینه جان عارفان است، چراغ سینه موحدان است، آسایش رنجوران ومرهم خستگان است، شفاءِ درد وطبیب بیمار دلان است، خدایا! گرفتار آن دردم که تو دوای آن دانی [1]، در آرزوی آن سوزم که تو سرانجام آنی، بندهٔ آن ثناءام که تو سزای آنی، من در تو چه دانم تو دانی، تو آنی که خود گفتی وچنانکه گفتی آنی.

در هجر تو کار بی نظامست مرا شیرین همه تلخ و پخته خامست مرا
در عالم اگر هزار کامست مرا بی نام تو سر بسر حرامست مرا

«یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول» ای مهتر عالم وای سیّد وُلد آدم،

(۱) درنسخه ج: که تو درمان آنی

ای مایه فطرت، ای‌نقطهٔ سعادت، ای مقصود موجودات وسید کاینات، ای نقطهٔ دایره حادثات، ترا می‌پرسند ازانفال وحکم آن، تو از وحی ما واز پیغام ما ایشانرا جواب ده. «قل الانفال‌لله» مِلکا ولرسوله‌الحکم فیها بمایقضی به‌امراً وشرعاً. انفال‌ازروی ملك خدایراست و حکم آن چنان که خواهد مصطفیص راست، بپسندید شما که بندگانید، حکم اوبپذیرید به‌جان ودل، قول او که قول اووحی ما است، فعل‌اوحجت ماست، شریعت او ملت ماست، حکم او دین ماست. اتباع‌او دوستی ما است.

« فاتقواالله واصلحوا ذات‌بینکم » تقوی بپناه خویش گیرید که سرهمه طاعتها تقوی است، اصل همه هنرها ومایهٔ همه‌خیرها تقوی‌است. تقوای اوآن درخت‌است که بیخ او درآب وشاخ او برهواء رضا، میوهٔ او دوستی خدا. نه، گرمای پشیمانی بدو رسد، نه‌سرمای سیری، نه‌باد دوری، نه هواء پراکندگی. تقوی سه‌چیزاست: خوفی که ترا ازمعصیت باز دارد وجائیکه ترا برطاعت دارد، رضایتی که ترا برمحبت‌دارد.

قوله: - « و اصلحوا ذات بینکم، » با مردم بصلح و آشتی زندگانی کنید وبی‌آزارزیید، واین نتوانیدمگرکه حظ خود بگذاریدوحظ دیگران نگاه دارید، اگرتوانید ایثار کنید و اگر نه‌باری انصاف دهید. بنگر که الطاف کرم احدیت‌آن درویشان راکه راه ایثار رفتند و حظ خود بگذاشتند چه تشریف میدهد و چون می‌پسندد که: - «ویوثرون علی‌انفسهم ولوکان بهم‌خصاصة».

عن عبدالله بن عمر قال: اُهدی‌لرجل من‌اصحاب رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم رأس‌شاة، فقال: انّ اخی‌فلاناً وعیاله احوج‌الی‌هذا منّی، فبعث به‌الیه، قال: فلم یزل یبعث به واحدالی آخرحتی‌تداولها سبعة ابیات حتی رجعت الی‌الاوّل، قال فنزلت «ویوثرون علی انفسهم... الایه».

قوله: - « انما المؤمنون الّذین اذا ذکرالله وجلت قلوبهم » ، مؤمنان ایشانند که از خدای ترسند. درین آیت ترس از شرط ایمان نهاد، هم چنان که جائی دیگرگفت - «وخافون ان کنتم مؤمنین،» ترس زینهار ایمان است وحصار دین است و شفیع گناهان است، هردل که دران ترس نیست آن دل خراب است و معدن فتنه وازنظرالله محروم. درین آیت گفت‌مؤمنان ایشان‌اند که باذکر -الله- دلهاشان بترسد

و بلرزد. جائی دیگر گفت: «الّذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکراللّه» اشارت مؤمنان ایشان‌اند که دریاد اللّه دلهاشان بیاساید و آرمیده گردد، آن نشان مبتدیان است واین وصف الحال منتهیان، بنده دربدایت روش خویش پیوسته میگوید ومی‌زارد ومی‌نالدچندان ازبیم فراق بگرید که ندا «الّاتخافوا» بسروی رسد. ازبیم فراق بروح وصال باز آید، در آن مقام بیاساید وبنازد ودلش بیارامد، اینست که میگوید جل جلاله:- «تطمئن قلوبهم بذکراللّه». وگفته‌اند: «وجلت قلوبهم» وصف مریداست، «تطمئن قلوبهم» نعت مراداست. «وجلت قلوبهم» اهل شریعت را شعاراست. «تطمئن قلوبهم» ارباب حقیقت را دثاراست. «وجلت قلوبهم» مقام روندگان است. «تطمئن قلوبهم» نشان ربودگان است. رونده درراه شریعت بامید نعمت بر مقام خدمت ربوده، بر بساط حقیقت نواخته، قربت و زلفت بار از ولی نعمت.

«الّذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون»، درآیت پیش لختی اعمال برشمرد، چون تقوی ووجل وتوکل. آنکه درین آیت، اعمال ظاهر چون نماروز کوة دران پیوست، آن ازامارات حقیقت است واین ازشرائط شریعت، تابدانی که هردو درهم پیوسته ودرهم بسته، حقیقت بی شریعت به کار نیست، وشریعت بی حقیقت راست نیست. چون هردوبهم جمع گشت آنکه. «اولئك هم المؤمنون حقاً»، ای - صدقوا صدقاً وحقّوا حقاً. مؤمنان بحقیقت ایشان‌اند که هم درشریعت درست‌اند هم درحقیقت، پس اقامت شریعت را «لهم درجات فی الجنة ومغفرة» وصدق حقیقت را، «ورزق کریم» هو رزق الاسرار بمایکون استقلالها به من المکاشفات والمواصلات، وگفته‌اند حقایق عبودیت درمنازلات ومکاشفات حقیقت در وجود خصلتها است که دراین آیت برشمرد وهو التعظیم للذکر والوجل عند السماع و اظهار الزیادة علیهم عند تلاوته، و حقیقة التوکل علی اللّه والقیام بشروط العبودیة علی حد الوفاء، فاذ کملت اوصافهم صاروا محققین بالایمان، وقیل «اولئك هم المؤمنون حقاً» ای - حقاً انه سبقت لهم من اللّه الحسنی فصار لهم عند ربهم طوبی وزلفی وحسنی.

قوله «وتودّون ان غیر ذات الشّوکة تکون لکم»، از روی اشارت میگوید:

« بنده تارنج نبرد بسر گنج نرسد » .

پیر طریقت گفت : من چه دانستم که مادر شادی رنج است ، وزیر یك ناکامی هزار گنج است ، من چه دانستم که زندگی درمردگی است ومراد همه در بی‌مرادی است . زندگی زندگی دل است ومردگی مردگی نفس ، تادرخود نبمیری بحق زنده نگردی . بمیر ای دوست اگر می زندگی خواهی . نیکو گفت آن جوان مرد که :

نکند عشق نفس زنده قبول   نکند باز موش مرده شکار

الٓهی! انکس که زندگانی وی توئی او کی بمیرد ؟ وانکس که شغل وی‌توئی شغل بسر کی برد ؟ ای یافته و یافتنی نه جز از شناخت تو شادی ، نه جز از یافت توزندگانی ، زنده بی‌تو چون‌مرده زندانی ، وصحبت‌یافته باتو نه این‌جهانی‌نه‌آن‌جهانی .

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی:« **اذتستغیثون ربّکم** » آن هنگام که فریاد میخواستید بخداوند خویش ، « **فاستجاب لکم** » پاسخ نیکو کرد شمارا ، « **انّی ممدّکم** » شما را مدد می‌پیوندم ، «**بالف من‌الملئکة**» بهزار تن از فریشتگان ، « **مردفین** [۹] » پس خود فراکردکان .

«**وماجعله‌اللّه‌الاّبشری** »نکردخدای‌تعالی[آن‌روزوآن کار]مگرشادی‌شمارا، «**ولتطمئن‌به قلوبکم**»وآنراتادلهای‌شما[بنصرت **بدر**]آرام‌گیرد، «**وماالنصرالامن عنداللّه** » ویاری دادن نیست مگر از نزدیك خدای، «**ان‌اللّه عزیز حکیم**[۱۰]» که اللّه توانائی دانا .

«**اذیغشّیکم النعاس**» آنگه که خواب درسرشما می کشد ،« **أمنة منه** » از خدای عزوجل‌بعطا ،«**وینزل علیکم من‌السماء ماءً**» ومی‌فروفرستد برشمااز آسمان باران ،«**لیطهّرکم‌به**» تاشما را بآن [ازحدث] پاك گرداند ،«**ویذهب عنکم** » واز شما ببرد ،«**رجزالشیطان**» وساوس‌شیطان ، «**ولیربط علی قلوبکم**» وآنرا تا قوی گرداند دلهای شما ، « **ویثبت‌به‌الاقدام**[۱۱] » و برجای بدارد پایها .

« **اذیوحی‌ربك‌الی‌الملئکة** »آنگه که پیغام داد خداوند بفریشتگان ،

« **انّی معکم** » که من باشما ام [بمعونت] ، « **فثبتو الذین آمنوا** » دل دهیدمؤمنانرا و برجای دارید ، « **سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب** » آری من درافکنم دردلهای کافران ازشما بیم ، « **فاضربوا فوق الاعناق** » شما برزبر گردنها می بزنید ، « **واضربوا منهم کل بنان**[۱۲] » و از ایشان دستها می زنید .

« **ذلك بانهم شاقوا الله ورسوله** » آن ازبهر آنست که خلاف کردند باخدای و رسول او ، « **ومن یشاقق الله ورسوله** » وهر که خلاف کند با خدای و رسول او ، « **فان الله شدید العقاب**[۱۳] » الله سخت عقوبت است [سخت گیر] ، « **ذلکم فذوقوه** » اینست عذاب او این جهانی چشید آنرا ، « **وان للکافرین عذاب النار**[۱٤] » و کافران راست عذاب آتش .

« **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً** » هر گه که ببینید کافرانرا که روی بشما نهند درجنگ ، « **فلاتولوهم الادبار**[۱٥] » [بهزیمت] پشتهای خود ورا ایشان مگردانید .

« **ومن یولّهم یومئذ دبره** » وهر که روزجنگ پشت خود برگرداند بردشمن ، « **الّامتحرفاً لقتال** » مگر که برگردد سازجنگ را [نه ادبار هزیمت را ،] « **اومتحیزاً الی فئة** » یا پناه جوی بقومی هم از مسلمانان ، « **فقد باء بغضب من الله** » باز گشت وخشم خدای برو ، « **وماویه جهنم** » وبازگشتن گاه اودوزخ ، « **وبئس المصیر**[۱٦] » وبدجایگاه که آنست .

« **فلم تقتلوهم** » و نه شما کشتید ایشانرا ، « **ولکن الله قتلهم** » ولکن خدای کشت ایشانرا ، « **ومارمیت اذرمیت** » ونه تو انداختی آنگه که انداختی ، « **ولکن الله رمی** » ولکن خدای انداخت ، « **ولیبلی المؤمنین منه بلاءً حسناً** » [آن کار آن روز **بدر**] آنرا کرد تامؤمنانرا [بخشیده نیکو بخشدو] آزمون نیکو آزماید ، « **ان الله سمیع علیم**[۱۷] » که الله شنوائی است دانا .

« **ذلکم وان الله** » این همه هست بدرستی که خدای ، « **موهن کید الکافرین**[۱۸] » پست کننده و سست کننده است ساز کافران را .

« **ان تستفتحوا** » اگر بر گزاردن وبر گشادن میخواهید [از الله] ، « **فقد جاءکم**

الفتح » اینك بر گزاردن وبرگشادن آمد بشما ،« **وان تنتهوا** » واگر بازشدید شما [ازاین کاربر گزاردن خواستن] « **فهو خیر لکم** » آن شمارا بهتر است، « **وان تعودوا نعد** » و[اگر آن میخواهید آن نیز کنیم] اگرباز گردید بازگردیم، « **ولن تغنی عنکم** » وسود ندارد شمارا ،« **فئتکم شیئاً** » بهم بودن شما و انبوهی شما هیچ چیز ،« **ولو کثرت** » و هرچند که فراوان آید ، « **وان الله مع المؤمنین**[19] » والله با گرویدگان [بیاری دادن] است .

« **یاایها الذین آمنوا** »ای گرویدگان،« **اطیعوا الله ورسوله** » فرمان برید خدا را ورسول را ،« **ولا تولوا عنه** » واز رسول اوبرمگردید ،« **وانتم تسمعون**[20] » شما می‌شنوید .

« **ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا** » وچون ایشان مباشید[1] که گفتند شنیدیم « **وهم لا یسمعون**[21] » ونمی‌شنوند ونمی‌پذیرند .

« **ان شر الدواب عند الله** » بدترین همه جنبندگان وجانوران بنزدیك خدای، « **الصم البکم** » آن کرانند[که حق نشنوند] ،گنگان‌اند [که حق را پاسخ ندهند] ، « **الذین لا یعقلون**[22] » [ایشان که دریافت حق را] خرد ندارند که دریاوند .

« **ولو علم الله فیهم خیراً** » واگر الله خیری دانستی .درایشان بدانش خویش « **لأسمعهم** » دلهای ایشانرا شنوانیدند .

« **ولو اسمعهم** » و هرچند که [گوشهای سر] ایشان بشنواند [چون دلها نشنو اند] .« **لتولوا وهم معرضون**[23] » بر گردند و روی گردانند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی :-« **اذ تستغیثون ربکم** » ای- تستجیرون به من عدوکم وتسئلونه النصرة علیهم، الاستغاثة - طلب الغوثه - وهی سد الخلة فی شدة الحاجة ، وقیل:- الاستغاثة طلب الغوث وهو التخلیص من المکروه، وقیل تستغیثون- تستجیرون من الغوث، واغوثاه، والمستغیث المسلوب القدرة ، والمستجیر طالب الخلاص . این استغاثت آنست که « **عمر خطاب** » گفت : لما کان یوم **بدر** ونظر رسول الله الی کثرة المشرکین وقلة المؤمنین،

---

١) نسخه الف : مبید

دخل العریش هوو **ابوبکر** فاستقبل القبلة ، و جعل یدعوا و یقول : اللهم انجزلی ما وعدتنی ، اللهم ان تهلك هذه العصابة لاتعبد فی الارض . فلم یزل کذلك حتی سقط رداؤه . فاخذ **ابوبکر** رداؤه والقاه علی منکبیه ثم التزمه من ورائه ، و قال : **یا نبی‌الله** کذلك مناشدتك ربّك فان‌الله سینجز لك وعدك . **مصطفی**ص چون قوم خود اندك دید و کافرانرا جمعی دید فراوان دعا کرد و نصرت خواست تاالله‌تعالی‌ویرا نصرت‌داد ودعای وی اجابت‌کرد. چنان‌که «فاستجاب‌لکم» ای ـ اجاب‌لکم . اجابت واستجابت‌یکی‌است. وقیل:ـ الاستجابة ماتقدمهاامتناع، والاجابه مالم‌یتقدمهاامتناع .

«انی‌ممدکم» ای بانّی مغیثکم «بالف من‌الملئکة مردفین» بفتح دال قرآءت مدنی ویعقوب‌است. ای اردف بعضهم ببعض، او ارد فهم‌المسلمون . یقال:ـ ردفت‌الرجل اذا رکبت خلفة، واردفته ای ارکبته خلفی . باقی قراءِ مردفین بکسر دال‌خوانند و این را دو وجه است : یکی مع کل واحد منها ردف له کما قال **ابن‌عباس** : مع کل ملك ملك فیکون‌الفین ، و یکون المفعول علی هذا محذوفا تقدیره مردفین اردافا مثلهم . وجه دیگر «مردفین» ای‌متتابعین فرقة بعدفرقة بعضهم‌فی‌اثربعض. یقال ـ اردفت‌الرجل اذاجئت بعده ، وانشدوا :ـ

اذاالجوزاء اردفت الثریا ظننت بآل فاطمة الظّنونا

والجوزاء ابداً تطلع بعد الثریا. **ابن‌عباس** گفت : امدهم‌الله بالملئکه ، فنزل **جبرئیل** فی‌خمسمائة‌ملك علی‌المیمنة وفیها **ابوبکر** و نزل **میکائیل** فی‌خمسمائة علی المیسرة و فیها **علی** فی صوره الرجال علیهم ثیاب بیض و عمائم ببض ارخوا مابین اکنا فهم . حسن گفت : امدّوا لخمسة‌آلاف هذا الف ، وثلثة فی‌آل‌عمران ، ثم‌اردفهم الفا فصاروا‌خمسة‌آلاف . وقیل:ـ ثمانیة‌الاف و قیل تسعة الاف . گفته‌اند فریشتگان از آسمان بزیر آمدند بمدد مؤمنان روز **احزاب** وروز**حنین** اماجنگ نکردند الّا روز **بدر** . قال**ابن‌عباس** : بینمارجل من‌المسلمین یشتد فی‌اثر رجل من‌المشرکین امامه انسمع‌ضربة السوط فوقه و صوت الفارس یقول قدم حیزوم ـ اسم فرسه ـ اذاً نظر الی المشرك امامه خرّ مستلقیا ، فنظر الیه فاذا هو قد حطم و شق وجهه لضربة السوط ، فجاء الرجل فحدّث بذلك **رسول‌الله** فقال : صدقت ذلك من مدد السماء ، فقتلوا یومئذ سبعین واسروا سبعین .

«وماجعله الله» ای ـ الامداد والارداف، «الابشری» ـ مایوذن بالمسّرة. وقیل: ـ معناه ـ ماقدّرالله وقعة **بدر** «الّابشری» لکم، «ولتطمئن به قلوبکم» ای ـ و تسکن به قلوبکم. «وما النصرالامن عندالله» قیل ـ من لم یطلب النصرة بالذل والافتقار لاینالها، لانّ النصرة بالقوة والقدرة منازعة الربوبیه ومن نازع المولی قهره. «انّ الله عزیز» لایغلب، «حکیم» یضع الشئی موضعه.

«اذیغشّیکم النعاس» قراءة مکی **وابو عمرو** بفتح یا وشین النعاس برفع، یعنی ـ که خواب درسرشما می‌پیچد تا ازشما گروهی برپای ازخواب سرخود دربرمی آوردند. قراءت مدنی «یغشیکم» بضم یا وکسرشین، بتخفیف، النعاس منصوب. باقی بتشدید شین. ومعنی هردو یکسان است. فیکون الفعل مستنداً الی الله عزوجل لتقدم ذکره فی الایة التی قبل هذه آلایه: ـ ای: ـ یغشیکم الله عزوجل النعاس، آنگه‌که الله خواب درسرشما میکشد. «أمنة منه» یعنی امناً من عندالله عزوجل. قال **الزجاج** امنة منصوب مفعول له، کقولك فعلت ذلك حذرَ الشر، یقول امنهم الله عزوجل امناً حتی یغشیهم النّعاس لماوعدهم النصر، یقال امنت امناً واماناً وامنة، معناه سکنوا الی وعدالله فناموا لانّ الامن ینیم والخوف یسهر.

ابن مسعود گفت: النوم عندالقتال امن من الله عزّوجل والنّوم فی الصلوة من الشیطان. «وینزل علیکم من السّماء ماء لیطهّرکم به» روز **بدر** کافران بیش ازمسلمانان بسر آب رسیدند وآنجا فرو آمدند، ومسلمانان از آب بازماندند وبه ریگستانی فرو آمدند که چهار پایان را پای به ریگ فرومی‌شد. درخبراست که: «ناموا حتی احتلم اکثرهم فاصبحوا مجنبین»، درآن حال مسلمانان فروماندند، وشیطان ایشانرا وسوسه کرد که چه امیددارید بظفر؟ وچه ظن بری؟ که آب ایشان دارند وجای خوش وهامون ایشانراست وقوت وشوکت وکثرت ایشان راست وشما میگوئید که اولیاء خدائیم و **رسول** خدا با ماست وآنگه با جنابت وحدث نماز میکنید وبتشنگی روزوشب میگذارید. این چنین وسوسه‌ها در دل ایشان افکند، تا رب العالمین بجلال عزت خویش و کمال مهربانی خویش میغ و باران با ایشان فروگشاد، و بسیار ایشان را باران بارید و مسلمانان ازان بخوردند وغسل بکردند، وراویه‌ها مطهره‌ها ازان پر کردند، وگرد ازجامهٔ خویش پاك فروشستند، وآن زمین ریگستان بباران سخت گشت، وچهارپایان مردمان دران روان

شدند و آن وسوسه شیطان در دل ایشان برخاست، و خوش‌دل گشتند. این است که رب‌العالمین گفت: «ویذهب عنکم رجز الشیطان» ای- وسوسته، «ولیربط علی قلوبکم» بالیقین والصبر والایمان، «ویثبّت به الاقدام» حتی لاتنوخ فی الرمل بتلبیدالارض؛ وقیل: - یقوّی القلوب فیکون سبباً لثبات القدم.

«اذیوحی ربك الی الملئکة» این بدل است از «واذیعدکم‌الله» و «اذتستغیثون» و «اذیغشیکم» آن همه اشارت‌اند از یك هنگام. «وانّی معکم» یعنی بالنصرة، «فثبّتوا الّذین آمنوا» بالبشارة و کان الملك یمشی امام الصّف علی صورة الرجل، و یقول ابشروا فان‌الله ناصر کم. «سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب»- الرعب- امتلاء القلب من الخوف. یقال رعب السیل الوادی اذاملیء ماء. «فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان» ای اضربوا الرّؤس فانها المقتل، واضربوا الانامل لانها مواضع استعمال السلاح. اباح‌الله عز وجل قتلهم بکل نوع یکون فی الحرب. قال **ابو داود المازنی**: وکان شهد **بدراً**- «تبعت رجلا من المشرکین لاضربه یوم **بدر** فوقع رأسه بین یدی، قبل ان یصل الیه سیفی، فعرفت انه قتله غیری. وقال **ابن عباس**: حدثنی رجل من **بنی غفار** قال: اقبلت انا وابن عم لی حتی اصعد نافی جبل نشرف علی **بدر** ونحن مشرکان، ننتظر الوقعة علی من یکون الدایرة فننتهّب مع من ینتهب. قال: فبینا نحن فی الجبل اذدنت مناسحابة سمعنا فیه حمحمة الخیل، فسمعت قائلا یقول: - اقدم خیروم. قال: فاما ابن عمی فانکشف قناع قلبه فمات مکانه، واماّ انافکدت اهلك ثم تماسکت. وروی ان **اباسفیان** لمّاانصرف الی مکة، قال **ابولهب**: هلمّ الیّ یاابن اخی فعندك الخبر، وکان **ابولهب** تخلف عن وقعة **بدر** وبعث مکانه **العاص بن هشام**، فقال **ابولهب** لابی سفیان:- اخبرنی کیف کان امر الناس قال: - لاشیء والله ان کان الّا لقیناهم فمنحناهم اکنافنا یقتلوننا ویأسرون کیف شاؤا وایم‌الله مع ذلك مالمت الناس، لقینا رجالا بیضاء علی خیل بین السماء والارض لایقوم لها شیء. قال **ابورافع** قلت تلك الملئکة، فضرب وجهی **ابولهب** ضربة شدیدة، فقال: والله ماعاش الاسبع لیال حتّی رماه‌الله بالعدسیة فقتله. فلقد ترکه ابناه لیلتین اوثلثا مایدفنانه حتی انتن فی بیته. و روی **مقسم** عن **ابن عباس** قال کان الّذی اسر **العباس** **ابوالیسر کعب بن عمرو اخو بنی سلمة** و کان **ابوالیسر** رجلا محموماً و کان **العباس**

رجلاجسيماًفقال **رسول الله** لابی اليسر : ـ« كيف اسرت **العباس** يا **ابااليسر** » ، فقال: يارسول الله «لقد اعانني عليه رجل ما رأيته قبل ذلك ولا بعده هيئته كذا و كذا» ، قال **رسول الله** :ـ «لقد اعانك عليه ملك كريم» .

« ذلك » ای ذلك الضرب والقتل « بانهم شاقّوا الله و رسوله » ای خالفوا الله و رسوله . « ومن يشاقق الله ورسوله فان الله شديد العقاب . «ذلكم» ای هذا العذاب الّذی عجلته لكم ايّها الكفار **ببدرٍ**، «فذوقوه» عاجلا ، «وانّ للكافرين» اجلافی المعاد ، « عـذاب النّار » موضع ان نصب بفعل مضمر تقـديره ذالكم فذوقوه ـ و اعلموا ـ انّ للكافرين .

قوله تعالى:ـ« ياايها الّذين آمنوا اذالقيتم الذين كفروا زحفاً » يعنی راجعين اليكم . ـزحف ـ رفتن جنگی است پاره پاره روی بيكديگر، همخزيدن طفل، التزاحف والتّدانی والتّقارب واحد، والزحف مصدر لذلك لم يجمع كقولهم عدل وصوم. « فلاتولّواهم الادبار » فتنهزموا عنهم و لكن اثبتوا لهم .

« ومن يولّهم يومئذ» يوم حربهم « دبرهٔ الّامتحرّفاً لقتال» ميگويد: هركه روز جنگ پشت برگرداند برد: من مگر كه برگردد ساز جنگ را ازبهر كشيدن كمان يابر كشيدن تيغ يا سلاح نگه داشتن را در جنگ يا پس تر آيد نه ادبار هزيمت را ، «او متحيّزاً الی فئةٍ» ای ـ يكون منفرداً فينحاز لان يكون مع المقاتلة. مشتق من حُزت الشیء اذاجمعته واصله متحيوز فاد غمت اليآء فی الواو . « فقد باء غضب من الله وماويه جهنم وبئس المصير » .

مفسران را درحكم اين آيت سه قول است: ـ يكی قول **حسن** و **قتادة** ، گفتند : كه اين مخصوص است باهل **بدر** كه پشت بدادن بجنگ آن روز از كبائر بود وموجب عقوبت وغضب حق ، نه بينی كه روز **احد** را گفت عزجلاله «انّما استزلّهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقدعفاالله عنهم» ، وغزاء **حنين** بعداز **بدر** بود بهفت سال و رب العالمين می گويد: « ولّيتم مدبرين » الی ان قال « ثم يتوب الله من بعد ذلك علی من يشاء .» قول **عطا** و جماعتی آنست كه اين آيت منسوخ است بآن آيت كه گفت : « حرّض المؤمنين علی القتال . » **كلبی** گفت : من قتل اليوم فی الجهاد مقبلا اومدبراً فهوشهيد ولكن يسبق المقبل المدبر الی الجنة. وقال **محمدبن سيرين** لمّا قتل **ابوعبيد** جاء الخبر الی

عمر فقال **عمر** لوانحازالیّ کنت له فئة وانافئة کل مسلم ، وعن **منصور** عن **ابراهیم** قال: ـ انهزم رجل من **القادسیه** فاتی المدینة الی **عمر** فقال: ـ یا **امیر المؤمنین** هلکت فررت من الزحف ، فقال **عمر** انا فئتك . و عن **عبدالله بن عمر** قال کنّا فی جیش بعثنا **رسول الله** فحاص الناس حیصة فانهزمنا و کنا نفرّ فقلنا نهرب فی الارض ولانأتی **رسول الله** حیاءً ممّا صنعنا فدخلنا البیوت ، ثم قلنا یا **رسول الله** نحن الفرارون . فقال **رسول الله** انتم الکرّارون انافئة المسلمین . قول سوم قول **ابن عباس** و جماعتی مفسران ، گفتند : آیت محکم است وحکم آن عام است والفرار من الزحف من الکبائر. قال النبی: ـ اجتنبوا السبع الموبقات: ـ الشرك بالله ، والسحر ، وقتل النفس الّتی حرم الله الّا بالحق ، واکل الربوا ، واکل مال الیتیم ، والتّولّی یوم الزحف ، و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات .

« فلم تقتلواهم ولکن الله قتلهم . » مفسّران گفتند : **مصطفی** روز **بدر** کافرانرا دید گفت ـ هذه قریش قدجاءت بخیلائها وفخرها یکذّبون رسولك، اللهم انی اسئلك ماوعدتنی . ـ فاتاه جبریل، وقال له : خذ قبضة من تراب فارمهم بها ، فقال : **رسول الله** لمّا التقی الجمعان **لعلی** او **لابی بکر** اعطنی قبضةً من حصباءِ الوادی فناوله کفّاً من حصی علیه تراب ، فرمی **رسول الله** به فی وجوه القوم وقال: شاهت الوجوه ، فلم یبق مشرکا الّادخل فی عینه وشغل بعینه فکان ذلك سبب هزیمتهم . قال **حکیم بن حزام** لمّا کان یوم **بدر** سمعنا صوتاً وقع من السماءِ کانه صوت حصاةٍ وقعت فی طشت و رمی رسول الله تلك الرّمیة فانهزمنا ، وروی ان **رسول الله** ص اخذ یوم **بدرٍ** ثلث حصیاتٍ فرمی بحصاةٍ فی میمنة القوم، وحصاة فی میسرة القوم وحصاة بین اظهرهم، و قال شاهت الوجوه . فانهزموا .

مجاهد گفت : سبب نزول این آیت آن بود که چون کافران بهزیمت شدند و مسلمانان را برایشان نصرت بود قومی کشته شدند وقومی را اسیر گرفتند ، جماعتی مسلمانان پنداشتند که آن ازقوّت وشوکت ایشان بود ، یکی می گفت من فلانرا کشتم یکی میگفت من فلانرا اسیر گرفتم . رب العالمین آیت فرستاد ـ « فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم» ـ آن نه شما کشتید ایشانرا بقوت خویش ، که الله کشت ایشانرا ، یعنی که ـ الله

بیم و رعب در دل ایشان افکند و فریشتگانرا فرستاد تا جنگ کردند و کافرانرا در دست مسلمانان می‌نهادند . قال **الحسین بن‌الفضل** : معناه - فلم تمیتموهم ولکن‌الله اماتهم، انتم اخرجتموهم ولکن‌الله اخرج ارواحهم،

«وما رمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» مراد نه‌نفی‌رمی‌است ازمصطفی(ص)، بل‌که خبرمیدهد جلّ‌جلاله که آن یك‌کف‌خاك که توافکندی رمی ازتو بود ورسانیدن‌از ما، و گر نه‌کجا صورت بندد؟ وچه ممکن شود که بشری مشتی خاك برروی لشکری بدان انبوهی زند و باندازه یك ذره ازآن خطا نشود که همه درچشمهای ایشان‌شود؟ این جز درقدرت آفریدگار جلّ‌جلاله نیست . وقال **ابوعبیدة** : معناه- ما ظفرت ولا اصبت، ولکن‌الله عزّوجل اظفرك وصوّب رمیك . اهل‌معانی گفتند: که الله تعالی اضافت قتل ورمی با خود کرد از روی ایجاد و اختراع نه از روی مباشرت فعل و تحریك اعضاء . مذهب اهل حق آنست کـه افعال و حرکات بندگان از روی آفرینش تعلق بقدرت قدیم دارد جلّ‌جلاله، همه‌آفریدهٔ اوست‌وبارادت ومشیت‌اوست . یقول‌الله‌تعالی «الله‌خالق کل شیء، والله‌خلقکم وما تعملون» . واز روی اکتساب تعلق به بنده دارد. که رب‌العزّه در وی قدرت وحرکت واختیار آفرید تا بان قوت و قدرت محدث که در وی‌آفریده از روی‌کسب‌آن فعل حاصل‌کرد . وشرح این مسئله درازاست ودرین موضع بیش ازین احتمال نکنند . قرآءت **شامی** و **حمزه** و **کسائی** « ولکن‌الله رمی» - بتخفیف نون و رفع الله است، باقی بتشدید نون خوانند ونصب الله و وجه این‌همان‌است که‌درسورة‌البقره‌رفت:-« ولکن‌البّر من آمن‌بالله »،« ولیبلی‌المؤمنین ». این معطوف‌است برآن که -« لیحق الحق ویبطل‌الباطل ولیربط علی‌قلوبکم » والمعنی- ولیعطی المؤمنین منه عطاءً حسناً . «ان الله سمیع علیم» لدعائهم علیمٌ بنیّاتهم .

« ذلکم »ای - ذلکم الامر والبیان من‌القتل والرّمی والابلاء الحسن ،« وانّ‌الله موهن ، ای واعلموا « انّ‌الله موهن کیدالکافرین » و قیل : - ذلکم ای‌فعل‌الله الذی شاهدتموه . و یجوز ان یکون خبرمبتدا محذوف ،ای‌الامر . « ذلکم و انّ‌الله موهن کید الکافرین » - بابطال حیلهم والقآء الرعب فی قلوبهم و تفریق کلمتهم و نقض ما ابرموا . قرآءت **حجازی** و **ابوعمرو** موهّنٌ بتشدیداست وتنوین، باقی بتخفیف

و تنوین خوانند، مگر **حفص** کـه وی « موهن کید الکافرین » باضافت خوانند، ومعنی همه یکسان است.

قوله : ـ « ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح » ای ـ تستقضوا فقد جاء القضاء. والفتاح عندالعرب هوالقاضی. « انا فتحنا لك فتحاً مبیناً » ای قضینا لك قضاء مبیناً، ان الله هوالفتاح یعنی القاضی. سبب نزول این آیت آن بود که **ابوجهل** روز **بدر** دعا کرد گفت: اللّهم ایّنا کان افجر واقطع للرّحم واتانا بمالایعرف فاخّره الغداة. فاستجاب الله دعاءه و جاءه بالفتح، فضربه ابنا **عفرا : عوف** و **معود** و اجاز علیه **عبدالله بن مسعود**. **سدی** و **کلبی** گفتند: مشرکان چون خواستند که ازمکه بجنك **مصطفی** ص ومؤمنان آیند دست در استار کعبه زدند و گفتند: اللهم انصر اعلی الجندین واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل الدینین. فانزل الله هذه الایه. ثم قال للکفار : ـ « وان تنتهوا » عن الکفر بالله وقتال نبیّه، « فهوخیرلکم وان تعودوا » الی حربه وقتاله « نعد » علیکم بالامر والقتل. وقیل ـ « وان تعودوا » للاستفتاح « نعد » بفتح **محمد** . **ابی کعب** گفت و **عطاء الخراسانی** : ـ کـه این خطاب باصحاب رسول است و بامؤمنان، میگوید: ان تستنصروه وتسئلوه الفتح والنصر، فقد جاءکم الفتح والنصر. و « ان تنتهوا » عن ارادة عرض الدّنیا « فهوخیرلکم وان تعودوا » الی ماکان منکم فی الامر والغنیمة یوم **بدر**، « نعد » ، للانکارعلیکم، « ولن تغن عنکم فئتکم شیئاً ولو کثرت وان الله مع المؤمنین » وانّ الله بفتح الف قراءة **مدنی** است و **شامی** و **حفص** علی تقدیر ولان الله مع المؤمنین. ای ـ لذلك « لن تغن عنکم فئتکم شیئاً » باقی بکسر الف خوانـند لانّه مبتداءٍ به منقطع مماقبله.

« یاایها الّذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله » فیما یدعوکم الی الجهاد، « ولاتولّوا عنه » ای ـ لاتعرضوا عنه ولاتخالفوه، وحدالکنایة لانه یعود الی الله، وقیل الی رسوله، لانه المنبیء عن الله، وقیل الی الله ورسوله ووحّدلانه امرکل واحدامرالاخر، وقیل یعود الی الجهاد، و یحتمل انّه لمّا لم یجز اطلاق لفظ التثنیة علی الله وحده، لم یجز اجرآءِ لفظ التثنیة علیه مع غیره بخلاف لفظ الجمع فانه لمّا جاز اطلاق لفظ الجمع علیه وحده تعظیماً جاز اجراءِ لفظ الجمع علیه مع غیره. و لهذا نظائر فی القرآن. منها.

قوله: «اذا دعاکم لما یحییکم احقّ ان ترضوه.» و جاء التنکیر عن النبی فیمن ذکر مع غیره بلفظ التثنیه، وهو انّ رجلا قام بین یدیه فقال: من اطاع الله ورسوله فقد رشد ومن عصاهما فقد غوی، فقال بئس خطیب القوم انت، هلاّ قلت ومن عصی الله ورسوله فقدغوی، «وانتم تسمعون» یعنی- امره ونهیه، و قیل القرآن و مواعظه.

«ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون» الآیة. هم المنافقون و قیل هم المشرکون یسمعون بآذانهم فلا ینتفعون، فصاروا من لایسمعون، و قیل هم الذین قالوا:- قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا.

قوله:- «ان شرّالدّوابّ عندالله الصّم البکم» کل مادبّ علی الارض فهو دابّة. ولا یطلق علی الانسان الاّ ذمّاً. میگوید: این مشرکان و کافران هم چون چارپایان‌اند که حق نمی شنوند، یعنی بگوش می‌شنوند و نمی‌پذیرند، و در عداوت و بغضا میکوشند. پس هم‌چون ایشان‌اند که حق نمی‌شنوند ودر نمی یابند. **ابن زید** گفت: هم صمّ القلوب و بکمها و عمیها، دلهاشان کر و گنك و کوراست. آنگه این آیت برخواند: فانها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصدور، میگویند: درشأن **نصر حارث** آمده‌است این آیت. **ابن عباس و عکرمه** گفتند درشأن **بنو عبدالدار بن قصی** آمد: کانوا یقولون نحن صمٌ بکمٌ عمّا جاء به **محمد** فلا نسمعه ولا نجیبه فقتلوا جمیعاً **باحد**، وکانوا اصحاب اللواء ولم یسلم منهم الارجلان: **مصعب بن عمیر و سویط بن حرمله**.

«ولو علم‌الله فیهم خیراً لاسمعهم» ای- لو علم‌الله فیهم صدقاً و اسلاماً و قبول موعظة وسعادة سبقت لهم، لاسمع قلوبهم وجعلهم ینتفعون بالسمع. ولکنّه علم انّه لاخیر فیهم و انّهم ممن کتب علیهم الشقاء، فهم لایؤمنون. خیر- درین آیت سزاواری آشنایی است.میگوید:- ایشان سزای آشنایی درازل نبودندو حکم‌الله درایشان بکفر رفت، لاجرم حق نشنیدند که الله ایشانرا حق نشنوانید، چنان که آنجا گفت: «وکانوا لایستطیعون سمعاً وما کانوا یستطیعون انهم عن السمع لمعزولون». **ابن عباس** گفت **بنو عبدالدار** گفتند:- یا **محمد** احی لنا موتانا فیکلّمونا و یخبرونا بصحّة رسالتك و نعلم انّ الله

یبعث الموتی. گفتند پدران ما را زنده گردان تا با ما سخن گویند و خبر دهند از صحت رسالت ونبوت تو، ونیز بدانیم که الله مرده زنده کند. وبیان این آیت در آن است که گفت: «واذا تتلی علیهم ایاتنا بیّنات ماکان حجتهم الّا ان قالوا ایتوا بآبائنا ان کنتم صادقین». رب العالمین گفت: «ولوا سمعهم» کلام الموتی بصحة نبوة **محمد** «لتولّوا» عن الایمان «وهم معرضون»، ای لم یقبلوا ولم یؤمنوا فلذلك لم افعل بهم ماسألوا نظیره: - «وان یروا کسفاً من السماءِ ساقطاً یقولوا سحاب مرکوم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس: - «اذ تستغیثون ربکم». استغاثت سه قسم است: یکی از حق بخلق، نشان بیگانگی است واز اجابت نومیدی؛ یکی از خلق بحق، راه مسلمانی است وشرط بندگی؛ یکی ازحق بحق وسیلت دوستی است واجابت دستوری. او که از حق بخلق نالد دردافزاید، او که ازخلق بحق نالد درمان یابد، او که ازحق بحق نالد حق بیند. پیرطریقت **شبلی** رحمة الله علیه در منازلات خویش بنعت حیرت ازروی استغاثت از و عزسبحانه هم باوعز جلاله این کلمات میگفت: الهی ان طلبتك طردتنی وان ترکتك طلبتنی. فلامعك قرار ولامنك فرار، المستغاث منك الیك! الهی! ارت بخوانم برانی، وربروم بخوانی، پس من چه کنم بدین حیرانی؟ نه باتومرا آرام، نه بی‌تو کارم بسامان، نه جای بریدن، نه امید رسیدن! فریاد از تو که این جانها همه شیدای تو و این دلها همه حیران تو!

هم تو مگر سامان کنی — راهم بخود آسان کنی
درد مرا درمان کنی — زان مرهم و احسان تو

الهی! این سوز ما امروز دردآمیز است، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریز است. سرّ وقت عارف تیغی تیز است. نه جای آرام ونه روی پرهیز است.

«اذ یغشیکم النّعاس أمنةً منه» رب العالمین، چون خواست که ایشان را نصرت دهد نخست ایشانرا درخواب کرد درآن معرکه، تا ازحول وقوت خویش متبری گشتند واز بود خویش ناآگاه شدند، تا بدانند که نصرت از کرامت حق است

نه از قوت و جلادت ایشان. «وینزّل علیکم من‌السماءِ مآءً لیطهّرکم به» از آسمان باران فرو گشادند تا ازحدث وجنابت پاك شدند. واز چشمهٔ معرفت آب یقین در دل ایشان گشادند تا از وساوس شیطان و هواجس نفس بیزار گشتند.

«ولیربط علی قلوبکم و یثبت به‌الاقدام» ربطهٔ عصمت بردل ایشان بستند، و بقید تثبیت باطنهای ایشان استوار کردند، و بشمع عنایت سرهاشان بیفروختند تا بمقصود رسیدند.

«ومارمیت‌اذرمیت ولکن‌الله رمی»- اذرمیت- فرق‌است، ولکن‌الله‌رمی- جمع‌است. فرق صفت عبودیت است و جمع نعت ربوبیت. فرق بی جمع بکار نیست وجمع بی فرق راست نیست. فرق محض بی‌جمع معتقد قدریان است، جمع محض بی فرق دین جبریان است، فرق و جمع هردو بهم راه سنّیان است و حق آنست. قدریان ایشانند که خودرا استطاعت و اختیار نهند و از خود قدم فرا پیش ننهند، جبریان ایشانند که درسیاست جبروت دست و پای خویش گم کنند، سبب نه‌بینند و خودرا اختیار ننهند، سنیان ایشانند که با ایشان گویند بردرگاه «ایّاك نعبد» می‌باشید بمعاملت، ودردل بردرگاه «ایّاك نستعین» خواهش وزاری ودعا کنید. «ومارمیت اذرمیت و لکن‌الله رمی» اشارت بحقیقت افراد است وطریق اتحاد. میگوید - مرادان دیگر همه بگذار، گرفتار مهر ما را با غیر ماچه کار؟ یا محمد بکردار خود بر ما منت منه - توفیق ما بین، بیاد خود منساز تلقین مابین، از نشان خود بگریز، یکبارگی مهر مابین. طریق اتحاد یکانگی‌است، وبا خود بیگانگی‌است، ازمن وما نشان‌دادن دوگانگی است، ودوگانگی دلیل بیگانگی است. دوگانگی آنجاست که امروز و فردا ست. موحد ازامروز وفردا جدا ست. تاموحد سایهٔ خورشید وجود نیافت از خود وانرست، وتا ازخود وانرست حق را نیافت. «اذرمیت» صفت مرید است برراه تلوین نشسته وازحق با خود می‌نگرد. «ولکن‌الله رمی» نعت مرادست از خویشتن برخاسته تمکین یافته و از حق بحق می‌نگرد.

پیر طریقت گفت: مخلص همه ازو بیند، عارف همه باو بیند، موحّد همه او بیند، هرهست که نام برند عاریتی‌است، هست حقیقی اوست، دیگر تهمتی‌است،

مزدور است ، ومراد همان مهمان ، مزد مزدور درخور مزدور است و نزل مهمان در خور میزبان، مهمان بستهٔ کاریست که درسر آنست دیدهٔ او دردیده وری عیان‌است ، جان او درسر مهر او تاوان است، جان اوهمه چشم سرّ اوهمه زبان است، آن چشم و زبان درنور عیان نا توانست .

« ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسناً » البلاء الحسن ـ توفیق‌الشکر فی‌المنحة وتحقیق الصبر فی‌المحنة ، وما یفعل الحق فهوحسنٌ من‌الحق، لان له ان یفعله وهذا حقیقة الحسن وهو ما للفاعل ان یفعله . هر کرا کاری رسد وآن کار اورا سزد آن‌از وی‌نکوست. هرچه از حق آید وبربندهٔ خویش راند، از نعمت یامحنت راحت یاشدت، همه نیکوست، که خداوند همه اوست. کس‌را بروی‌چرا وچون‌نیست، وآنچه‌وی کند به آفریدهٔ خویش از وی ستم نیست . و لله الحجّة البالغة ، در هر چه الله کند ویرا حجت تمام است که‌آفرید‌گارو کرد‌گارجهان وجهانیان‌است ، ازنیست هست‌کننده وپدید آورنده وپادشاه بربنده .

« ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح » یك قول آنست که این خطاب بامؤمنان است، وازخدا منت برایشان است. میگوید: نصرت‌خواستید بردشمن‌نصرت دادم، کار فروبسته برشما بگشادم . دعا کردید نیوشیدم ، عطا خواستید بخشیدم ، کردار شمارا پسندیدم ، وعیبها پوشیدم . همانست که درآن اثر بیامد ؛

«نادیتمونی‌فلبّیتکم ، سألتمونی فاعطیتکم ، بارزتمونی فامهلتکم ، ترکتمونی فرعیتکم، عصیتمونی فسترتکم، فارجعتکم الی‌قبلتکم، وان ادبرتم عنّی‌انتظرتکم، انا اکرم‌الاکرمین وارحم الراحمین . »

« ولو علم‌الله فیهم خیراً لاسمعهم » الایة ... من اقصته سوابق القسمة لم تدنه لواحق‌الخدمة لوکانوا من‌متناولات‌الرحمة لاَلبسهم‌صدارالعصمة ولکن سبق‌بالحرمان حکمهم فختم بالضلال امرهم . آه از قسمتی درازل رفته، قسمتی نه فزوده نه‌کاسته ، یکی رانده وحبلش گسسته، یکی‌شسته و کردار اوشایسته، این‌بایسته وآن‌نابایسته! چه توان قاضی درازل چنین خواسته!؟ آه از فردا روزکه نابایسته را درخت نومیدی ببرآید ، واشخاص بیزاری بدرآید ، وازهدم عدل گرد نوایست برآید. آنت‌فضیحت

ورسوائی، ماتم بیگانگی، ومصیبت جدائی، واین شادی آن روز بیزاری که بایسته را آفتاب دولت برآید، وماه روی کرامت درآید، کار اوازهر کس نیکوتر آید، درخت امید ببرآید، اشخاص فضل بذرآید، شب جدائی فرو شود و روز وصل برآید، اورا بعنایت برآراید، وبفضل باردهد، وبمهر خلعت بپوشاند وبکرم دیدار دهد، گاه مهر پرده بردارد، تارهی بعیان می‌نازد، گاه غیرت پرده فرو گذارد، تارهی درآرزوی عیان می‌زارد ومیگوید: کریما گرزارم درتو زاریدن خوش‌است! ورنازم بفضل تو نازیدن خوش‌است! هرخانه‌ای که حد آن وانواست آبادان است. هردل که درآن مهرتست شادان‌است. آزاد آن‌نفس که بیادتو یازان است، شادآن‌دلی که بمهرتو نازان‌است!

مهر ذات تست الهی، دوستانرا اعتقاد یاد وصف‌تست یارب‌غمگنانرا غمگسار

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی - : « **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید، « **استجیبوا لله و للرّسول** » پاسخ نیکو کنید خدا و رسول را، « **اذادعاکم** » آنگه که شما را خواند، « **لِما یحییکم** » چیزی راکه شمارا زنده کند، « **واعلموا** » و بدانید، « **ان‌الله یحول بین‌المرء وقلبه** » که خدای [بحال‌گردانی وکارگردش] میان مرد ودل‌اوست، « **وانّه الیه تحشرون . ۲۴** » وبدانید که شمارا انگیخته بااو خواهندبرد.

« **واتّقوا فتنة** » وبپرهیزید ازفتنه، « **لاتصیبنّ الذین ظلموا منکم خاصة** » کی نه راست به گناه کار افتد و ببدان از شما، « **واعلموا** » و بدانید، « **ان الله شدید العقاب . ۲۵** » که الله سخت‌گیراست.

« **واذکروا** » ویاد دارید ویاد کنید، « **اذ انتم قلیل** » آنگه که شما اندك بودید، « **مستضعفون فی‌الارض** » زبون گرفتگان بودید درزمین، « **تخافون** » می ترسیدید همواره، « **ان یتخطّفکم الناس** » که‌مردمان شمارا بربایند، « **فاویکم** » شمارا جایگاه ساخت [وبمدینه فروآورد]، « **وایّدکم بنصره** » وشمارا پیروزی داد بیساری دادن خویش [روز **بدر**]، « **ورزقکم من‌الطیبات** » وشما را روزی داد از خوشیها [روزی خوش وپاکیهای آن]، « **لعلّکم تشکرون ۲۶** » تامگر آزادی کنید.

« **یاایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **لاتخونوا اللّٰه والرسول** » کژ مروید باخدای ورسول [درپیمان خویش‌ودرنهان خویش] ، «**وتخونوا اماناتکم**» و درامانتها شما خیانت مکنید ، « **وانتم تعلمون** ۲۷ » وشما میدانید .

« **واعلموا** » وبدانید ، « **انّما اموالکم واولادکم فتنة** » که فرزندان شما و سود زیانهای شما آزمایش‌اند بنزدیك شما ، « **وأن‌اللّٰه عنده اجر عظیم** . ۲۸» و بدانید که مزد بزرگوار بنزدیك‌الله است .

یا ایهاالذین آمنوا » ای گرویدگان ، « **اِن تتقوا اللّٰه** » اگر ازخشم وعذاب خدای بپرهیزید ، « **یجعل لکم فرقاناً** » شمارا جدای سازد [میان شما وعذاب خویش] ، « **و یکفّر عنکم سیّآتکم** » وناپیدا کند وبسترد ازشما گناهان شما ، « **ویغفرلکم** » وبیامرزد شمارا ، « **واللّٰه ذوالفضل العظیم** . ۲۹ » والله بافضل بزرگوار است .

« **واذیمکربك الذین کفروا** » و آنگه که سازها ساختند کافران ترا ، « **لیثبتوك** » تا ترا ببندند و استوارکنند ، « **اویقتلوك** » یا [همه بهم آیند و] ترا بکشند ، « **اوتخرجوك** » یاترا ازشهر بیرون کنند ، « **ویمکرون** » و در نهان می‌سازند ، « **ویمکراللّٰه** » والله درنهان می‌سازد ، « **واللّٰه خیرالماکرین** . ۳۰» و الله به سازتر همه سازندگان است .

« **و اذا تتلی علیهم آیاتنا** » وآنگه که برایشان خوانند سخنان‌ما ، « **قالوا قدسمعنا** » گویند شنیدیم ، « **لونشاء لقلنا مثل‌هذا** » اگر ما خواهیم همچنین گوئیم ، **اِن هذا الآاساطیرالاولین**. ۳۱ » نیست این مگر افسانه[1] وداستان پیشینیان .

« **واذقالوا اللهمّ** » و آنگه گفتند خدایا ، « **ان کان هذا هوالحق من عندك** » اگر[این **محمد** وآنچه اومی آرد] راست‌است از نزدیك تو ، «**فامطر علینا حجارة من‌السماء** » برما سنگ بار از آسمان ، « **أو ائتنا بعذاب‌الیم** . ۳۲» یا بما عذابی‌آر درد نمای .

(۱) درنسخه الف : اوسانه

النوبة الثانية

قوله تعالى - : « یا ایها الذین آمنوا استجیبوا للهِ وللرسول » استجابت واجابت یکی است ، همچون اوقد واستوقد قال الشاعر :

وداعٍ دعانی آن یجیب الی الندی فلم یستجبه عند ذاك مجیب

ای - فلم یجبه ، والمعنی اجیبوا الله وللرسول بالطّاعة . « اذا دعاکم » این داعی رسول خداست ومیگوید چون رسول خدا شمارا خواند اجابت کنید وطاعت دارید. روی **ابوهریره** :- انّ اُبیّاً کان یصلّی فدعاه رسول الله صم فلم یجبه حتّی فرغ من صلوته ، ثمّ جاء و سلم علیه ، فقال - لِمَ لَمْ تجبنی اذا دعوتك ؟ اما تقرأ قوله تعالی : « استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم » ، فقال لم اعلم ولا اعود بعده الی مثله .

« لما یحییکم »- یعنی الی ما یحییکم ، میگوید اجابت کنید وطاعت دارید، حق شما را خواند بآن چیز که شمارا زنده کند، و آن قرآن است که قبول آن دل زنده می کند . **سدی** گفت ایمان است که زندگی دل بایمان است ومردگی دل بکفر. رب العزه کافر را مرده خواند آنجا که گفت -« اومن کان میتاً فاحییناه » شبّه الکافر بالمیّت لانّه لاینتفع بحیوته . **ابن اسحق** گفت : « اذادعاکم » یعنی الی الجهاد ، لانّه یحیی امرهم و یقوّی ، و لانّه سبب الشّهادة . والشّهدآء احیاء عند ربهم یرزقون . ولانّه سبب الحیوة الدایمة فی الجنّة ، وقیل لما یحییکم یعنی - العلم - فانّه سبب الحیوة الطیّبة . یقول الله تعالی « فلنحیینّه حیوةً طیّبةً » .

« واعلموا انّ الله یحول بین المرءِ وقلبه » یعنی یحول بین الانسان وقلبه فلا یستطیع ان یؤمن الّا باذنه ولا ان یکفر، والقلوب بید الله یقلّبها کیف یشآء . قال **انس بن مالك**:- کان **رسول الله** صم یکثر ان یقول .« یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینك .» قلنا یا رسول الله آمنّا بك فهل تخاف علینا ؟ فقال : -« انّ قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرّحمن یقلّبه کیف یشآء ان شاء اقامه وان شاء ازاغه .» میگوید الله جدائی افکند میان مرد ودل او تا بحول وقوّت خود هیچ نتواند وبهیچ چیز راه نبرد، اگر ایمان آرد یا کفر بتوفیق وخذلان بود بقضا و تقدیر الله . گرداننده دلها اوست و میان بنده ودل

او بحال گردانی خوداوست چنان که خواهد آن دلها می گرداند، یکی راست میدارد تا ایمان می آرد ، یکی کژ میدارد تا کافر میگردد . اینست که **مصطفی**ص گفت : - یقلّبه کیف یشآء، ان شاء اقامه وان شاء ازاغه . **ابن عباس** گفت - « یحول بین المرءِ وقلبه » ای یحول بین الکافر وطاعته و بین المؤمن و معصیته ، کراهیت دارد از کافر طاعت او چنان که کراهیت دارد از مؤمن معصیت او ، پس جدائی افکند میان معصیت و روشنائی دل مؤمن، وجدائی افکند میان طاعت و تاریکی دل کافر . طاعت کافر را میگوید : « وقدمنا الی ما عملوا من عملٍ فجعلناه هباءً منثورا . » ومعصیت مؤمن را میگوید : « فاولئك یبدّل الله سیّئآتهم حسنات ، » وقیل یحول بین الانسان ومراده ومایؤمّل فی حیوته ومایسوّف به نفسه بالموت . مردم امل دراز درپیش نهد، و ساختن ساز راه آخرت در تأخیر وتسویف می افکند ، که - آری تا فردا - اودل دران بسته که روزگار دراز اورا عمرخواهدبود وهرچه ساختنی است بتضاعیف روزگار میسازد، وخود ازمرگ یاد نیارد، وبخاطروی نگذرد، تا ربّ العزّه ناگاه اورا گیرد، روزگارش برسد وعمرش نماند، وازان مرادها همه باز ماند ونا ساخته و توبه از معصیت نا کرده وعذرناخواسته از دنیا بیرون شود. اینست که میگوید« یحول بین المرءِ وقلبه » جائی دیگر میگوید : « وحیل بینهم وبین مایشتهون » .

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا وآن کیست تراضمان کند تافردا

مصطفیص گفت : برهیچ چیزاز شما چنان نترسم که ازدو خصلت : یکی از پس هوا فروشدن ودیگر امّید زندگانی دراز داشتن . وخبر درست است که **اسامة بن زید** معاملتی کرد تا یك ماه رسول خدا گفت : انّه لطویل الامل ، **اسامه** نهمار[1] دراز امید است درزندگانی ! که تایك ماه معاملت کرد . بآن خدائی که نفس من بید اوست که چشم برهم نزنم که نپندارم که پیش از گرفتن مرگ آید، وچشم ازهم برنگیرم که نپندارم که پیش از برهم نهادن مرگ بینم . پس گفت :- ای مردمان اگر عقل دارید خویشتن را مرده انگارید که - بآن خدائی که جان من بید اوست که آنچه شمارا وعده داده اند بیاید، وازان خلاص نیابید . **عبدالله مسعود** گفت - رسول خدا خطّی مربّع کشید ودرمیان آن مربع خطّی راست کشید واز هردو جانب خطّهای خرد کشید و

(۱) نهمار = بسیار ، فراوان

آنگه بیرون مربع خطّی دیگر کشید، گفت :ـ این خطّ که در درون مربع کشیدم آدمی است واین خطّ مربّع اجل است گرد وی فرو گرفته، که ازان نجهد. و آن خطهای خرد ازهردوجانب آفتها است وبلاها که درراه وی آمده، اگر ازیکی برهد ازان دیگر نرهد، تا آنگه که مرگ آید و این خطّ که بیرون مربع کشیدم امل دراز وی است، که همیشه در کاری اندیشه میکندکه آن کار پس‌از مرگ وی خواهد بود.. و گفته‌اند این آیت بدان آمد که ایشانرا بقتال وجهاد فرمودند وایشان درآن حال ضعیف بودند، خودرا اندك میدیدند و دشمن فراوان، بترسیدند واز قتال بد دل گشتند وظنّ بد بردند، ربّ العالمین درآن حال فرمان داد :ـ « قاتلوا فی‌سبیل‌الله واعلموا انّ‌الله یحول بین‌المرءِ وبین ما فی قلبه، فیبدّل بالخوف امناً و بالجبن جرأةً « انّه الیه » ای ـ واعلموا انّه الیه تحشرون، فیجازیکم وفق اعمالکم .

«واتقّوا فتنةً »الفتنة والبلیّة والامتحان والاختبار الذی‌یظهر به باطن‌امرالنّاس فیستحقّ علیه‌الجزاء، والمراد بالفتنة هیهنا اقرارالمنکر وترك التغییر له ـای ـ لاتقروا المنکر بین اظهرکم فیعمّکم‌الله بالعذاب. میگوید بترسید و بپرهیزید از عقوبت فتنه‌ای که چون فرو آید ودر گیرد در گناه کار وبی گناه گیرد، وشومی آن بصالح وطالح‌رسد، صالح‌راتطهیر وتمحیص باشد وگناه‌کاروظالم‌راعقوبت وعذاب بود. همانست که گفت :ـ «احسب النّاس ان یترکوا... الی قوله : ولیعلمنّ الکاذبین.» واین فتنه بقول بعضی مفسّران آنست که منکری بینند و آنرا بنگردانند و نهی نکنند و بآن درگذرد. قال **النبی**ص :ـ انّ الله لایعذّب العامّة بعمل الخاصة حتّی یروا المنکربین ظهرانیّهم وهم قادرون علی ان ینکروه ولا ینکروه. فاذا فعلوا ذلك عذّب الله العامّة والخاصة. وفی روایة اخری ـ«مامن قوم یعمل‌فیهم بالمعاصی‌لم یقدروا علی‌ان یغیّروا ثمّ لایغیّروا الایوشك ان یعمّهم‌الله بعقاب.» وگفته‌اند ـاین فتنه آنست که میان صحابهٔ رسول افتاد ازان تفرّق و تقاتل که میان ایشان رفت از روزگار قتل **عثمان** تا بقتل **علی**(ع). روی ـ انّ **الزبیر بن العوام** رای زمان قتال **علی**ع فی الجامع بالبصرة ینکت فی الارض و یقول قد کنّا حذرنا هذا. وروی **حذیفة بن الیمان** قال قال **رسول‌الله** (ص) یکون من ناس من اصحابی اشیاء یغفرها الله لهم لصحبتهم ایّای

یستنّ بهم فیها ناس بعدهم یدخلهم الله بهاالنّار . وقال صم ـ لاتقوم السّاعة حتّی تأتی فتنة عمیاء مظلمة ، المضطجع فیها خیر من الجالس ، والجالس فیها خیر من القائم ، والقائم فیها خیر من الماشی ، والماشی فیها خیرٌ من الساعی .

وقوله ـ « لاتصیبنّ » نهی ، والضمیر فیه للفتنة من باب قولهم لااریك هیهنا والمعنی ـ لاتفعلوا ماتفتتنون به .

« واذکروا اذ انتم قلیلاً » قیل ـ هذا خطاب لمن کانوا بمکّة من المسلمین ، والضعفآءِ وهم المهاجرون ، وقیل ـ هو خطاب لاهل **بدر** وقیل ـ للعرب عامّة . میگوید : یاد کنید آن زمان کـه اندك بودید و این زمان مقام است بمکّه پیش از هجرت در عنفوان مسلمانی که عدد مسلمانان بچهل نرسیده بودند .

« تخافون ان یتخطّفکم الناس » وهم کفّار قریش ـ وقیل ـ فارس والرّوم وهم کسری و قیصر .

« فآویکم » الی المدینة ونصرکم وجعل لکم مأوی تتحصّنون به وتسکنون فیه . « وایّدکم بنصره » یعنی ـ یوم **بدر** بالانصار وامدّکم بالملائکة . « ورزقکم من الطیّبات » یعنی الغنایم ، احلّها لکم دون غیرکم . « لعلّکم تشکرون » ـ ولکی تشکروا نعمتی .

« یا ایها الذین آمنو لاتخونوا الله والرسول » نزلت فی **ابی ابانة ، هرون بن عبد المنذر الانصاری** من بنی عوف بن مالك . و ذلك ان رسول الله صم حاصر یهود **قریظه** احدی وعشرین لیلة ، فسالوا رسول الله صم الصلح علی ما صالح علیه اخوانهم من **بنی النضیر** . علی ان یسیروا الی اخوانهم **باذرعات** و **اریحا** من ارض **الشام** . فآتی الله یعطیهم ذلك الّا ان ینزلوا علی حکم **سعد بن معاذ** ، فابوا وقالوا ارسل الینا **ابالبانة** وکان مناصحاً لهم لانّ عیاله وولده وماله کانت عندهم ، فبعثه رسول الله فاتاهم . فقالوا ـ یا ابالبانة ماتری انتزل علی حکم سعد؟ فاشار ابالبانه الی حلقه ، ای ـ انّه الذّبح فلاتفعلوا . قال ابولبانة والله مازالت قدمای حتّی علمت انی قدخنت الله ورسوله . فنزلت فیه هذه الآیة فلمّا نزلت شدّ نفسه علی ساریه من سواری المسجد ، وقال ـ والله لااذوق طعاماً ولاشراباً حتّی اموت ، او یتوب الله علیّ . فمکث سبعة ایّام لایذوق فیها طعاماً حتّی خرّ مغشیّاً علیه .

ثمّ تاب الله علیه، فقیل ـ یا ابالبانة قد یتب علیك ، فقال ـ لا والله ، لا احلّ نفسی حتّی یکون رسول الله هو الّذی یحلّنی. فجائه فحلّه بیده ، ثمّ قال **ابالبانة** ـ انّ من تمام توبتی ان اهجر دار قوم التّی اصبت فیها الذنب ، وان انخلّع من مالی . فقال ص ـ یجزیك الثلث ان تتصدّق به . و عن **عطاء بن ابی رباح** قال ـ نزلت حین همّ رسول الله ص الذهاب الی **ابی سفیان** ، فکتب الیه رجل من المنافقین ـ انّ **محمدا** یرید کم فخذوا حذر کم. قال **ابن عباس** : ـ لاتخونوا الله بترك فرایضه والرسول بترك سننه ، « وتخونوا اماناتکم » یحتمل وجهین من الاعراب : احدهما ان یکون جزماً عطفاً علی النّهی ای ولاتخونوا اماناتکم، والآخران یکون نصباً علی جواب النهی بالواو، وینصب جواب النّهی بالواو کما ینصب بالفاء ، ومعناه : انّهم اذاخانوا الله و الرّسول فقد خانوا اماناتهم . **ابن زید** گفت : ـ امانات ایدر دین است وخطاب بامنافقان است ، که امانت دین بپذیرفتند آنگه در آن خیانت کردند ، که بظاهر ایمان نمودند ودرباطن کفر داشتند . والخیانة انتقاص الحق فی خفیة ، واصلها النقصان ، یقول خانه واختانه وتخوّنه اذا تنقّصه .

ثمّ قال . « وانتم تعلمون » یعنی ـ مافی الخیانة من الاثم .

« واعلموا انّما اموالکم و اولادکم فتنة » ای ابتلاءٌ وامتحانٌ فلایحملنّکم حبّها علی الخیانة مثل **ابی لبانة** ، اوتاخذوا المال من غیر حلّه ، اوتقعدوا عن جهاد وطاعةٍ لمکانهما بل قوموا بالحق فیهما بصیراً نعمة خالصةً .

« و انّ الله عنده اجرٌ عظیمٌ . » لمن آثر رضاء الله فیهما . این آیت ونظایر این در قرآن درشأن قومی آمد که مسلمان شدند واقارب ایشان هنوز کفّار بودند آن کافران در مسلمان شدگان می زاریدند و وعده میدادند و وعید میکردند که ایشانرا باکفر برند . **ونظائره** قوله « لن تنفعکم ارحامکم » الآیه ... ، « انّ من ازواجکم واولادکم عدوّاً لکم » الآیه... ، « یومٌ لاینفع مالٌ ولابنون » الآیه .. « یوم یفرّ المرء من اخیه » ، « وتقطّعت بهم الاسباب » هذا و امثاله میگوید بدانید که مال شما و فرزندان شما آزمایش است ومزد بزرگوار بنزدیك الله است .

« یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله » یعنی ـ ان توحّدوا الله وتجتنبوا الخیانة

فیما ذکر ، « یجعل لکم فرقاناً » یفرّق بینکم و بین ماتخافون فتنجون ، الفرقان مصدر کالرجحان ، تقول فرقت بینهما فرقاً و فروقاً و فرقاناً ، میگوید اگر خدایرا یکتا دانید و ازخیانت وراه کژ رفتن در اداء فرائض وسنن بپرهیزید ، خدای جدائی افکند میان شما ومیان هرچه ازآن می‌ترسید ، تا نیز نترسید وازهمه بدها برهید. وقیل : ـ « یجعل لکم فرقاناً » ، ای ـ حجة وسلطاناً باعزازدین‌الله واهله وخذلان‌الشرك وخزیه . « ویکفرعنکم سیّآتکم » الصغائر ، « ویغفرلکم » ذنوبکم‌الّتی‌تقع لأنّها فی‌اهل **البدر** والله قد غفرها لهم . « والله ذوالفضل العظیم » لایمنعکم ما وعدکم علی طاعته.

« واذیمکربك‌الّذین کفروا » **ابن‌عباس** گفت وجماعتی مفسران که : ـ سبب‌نزول این‌آیت آن بود که رؤساءِ و مهتران و سروران **قریش** در **دارالندوه** بهم آمدند. و **دارالندوة** سرای امیرشهر بودکه هرتدبیرکه میکردند وساز و کید که میساختند آنجا میساختند ، و ایشان پنج مرد بودند که آنجا حاضر شدند ، وبیك روایت نه مرد ، و درست‌ترآنست‌که پنج تن بودند، **عتبه** و **شیبه** پسران **ربیه** و **ابوالبحتری** بن **هشام** و **العاص** بن **وائل** و **ابوجهل** ، این جمع همه بهم‌آمدند ودرکار **محمد** با یکدیگرمشورت کردند و کید ومکر ساختند . **ابلیس** بصورت پیری درمیان‌ایشان شد ، عصائی دردست وگلیمی درشت پوشیده ، **ابوجهل** گفت : ـ ما بتدبیری همی‌شویم توبیگانه درمیان‌ماچکنی ؟ گفت: من مردی‌ام روزگاردیده وتجربتها افتاده وشغلهای عظیم پیش من‌آمده ممکن بود که مرا رائی باشد که شما را از آن فایدهٔ بود . پس **عتبه** گفت : ـ « نتربّص به‌ریب‌المنون » مرگ ناچار است صبر بایدکرد که این **محمد** آخرروزی بمیرد وما از وی باز رهیم . **ابلیس** روی بوی ترش‌کرد ، گفت : ترا شبانی باید کرد، تو مصالح کارها چه‌دانی ! تا **محمد** بمیرد همه عالم دین وی گرفتند . **شیبه** گفت : اورا درخانه‌کنیم تا ازگرسنگی بمیرد. **ابلیس** گفت نتوان‌کردکه‌عرب برشما دشمن شوند چون عم زادهٔ خویش را بینند بگرسنگی کشته . **ابوالبحتری** گفت : اورا درخانهٔ کنیم و در بوی برآریم و هر روز قرصی بوی فرو می‌اندازیم . **ابلیس** گفت : وی قرابت بسیار دارد و میان شما عداوت افتد . **عاص** گفت : اورا براشتری بنهیم وتنها دربادیه وصحراگذاریم تاهلاك شود . **ابلیس** گفت : این صواب نیست که

وی روی نیکو دارد وسخنی ملیح، هر که وی را بیند اورا خریداری کند، **ابو جهل** گفت : از هر بطنی از بطون عرب مردی آریم با تیغ، وآنگه همه بهم اورا بکشند تا کشندهٔ ویرا ندانند وازهمه عرب ثار وی خواستن طمع ندارند. **ابلیس** گفت : این تدبیر عین صواب است ومقصود **ابلیس** آن بود تا باین تدبیرهمه با وی بدوزخ شوند. پس باین قرار دادند ومتفرق گشتند. **جبرئیل** (ع) ازآسمان فرود آمد و **مصطفی** را ازآن ساز و کید ایشان خبر داد وآیت آورد: «واذیمکربك الّذین کفروا لیثبتوك» ای ـ لیوثقوك ویشدّوك، «اویقتلوك» یعنی ـ باجمعهم کما قال **ابو جهل**، «اویخرجوك» من **مکة** الی طرف من اطراف الوادی. پس **جبرئیل** بفرمان حق اورا فرمود که امشب از خوابگاه خویش برخیز، رسول خدا برخاست و**علی**(ع) راآنشب بخوابگاه خویش بخوابانید و گفت : تسبّح ببردی فانّه لن یخلص الیك منهم امرتکرهــه. وکافران آنشب بدر سرای رسول بخفتند، و **ابلیس** با ایشان درخواب شد وهرگز پیش ازآن نخفته بود، و نه پس از آن خسبید. رسول خدا بیرون آمد و هریکی راکفی خاك برسر کرد و بگذشت، و دربعضی روایات ایشان بیدار بودند، اما رسول را ندیدند که رسول این آیت همیخواند : « و جعلنــا من بین ایـدیهم سدّاً و من خلفهم سداً ». وربالعزة اورا ازان بپوشید. پس **ابلیس** بیدارشد وگفت:ـ یاقوم خبردارید که **محمد** بیرون آمد و گذشت وخاك برسر همگان کرد. دستها بسرخویش بردند وخاك دیدند، پس در خانه شدند مضجع وی همچنان دیدند گفتند: خاك دلیل رفتن است ؟ امّا در خواب گاه او کسی خفته است، چون بدیدند **علی** بود، گفتند: **محمد** کجا رفت. گفت: تامن با وی بودم وی بامن بود. پس همه نومید باز گشتند. اینست که رب العالمین گفت: « و یمکرون و یمکر الله » قیل :ـ امره تعالی « ان اخرجهم الی **بدر** فقتلوا ».

«والله خیرالماکرین» المجازین علی المکر.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا» این آیت در شأن ایشان آمد که در **دارالندوه** بهم آمدند و در کار **مصطفی** مکر ساختند. و گفته اند کــه در شأن **نضر بن الحارث** آمد، وهو **النضربن الحارث بن علقمةبن کلده** من بنی **عبدالدار**، مردی کافر دل کافر دین بود، ودر عداوت **مصطفی** متعصب وبد زبان، ودر قرآن

آیات فراوان درشأن وی آمده . رب‌العزة میگوید : چون قرآن کلام ما و سخنان ما برو خوانند . او باستهزا گوید : که شنیدیم این وما نیز اگر خواهیم مانند این قرآن بگوئیم ، واین از آن گفت : که‌وی مردی بازرگان بود بدریای فارس‌ونواحی **حیره** بسی گشته بود واخبار عجم خوانده واحادیث **کلیله** وامثال آن بدست آورده و بامستهزیان **قریش** بنشستندی وآن اخبار عجم خواندن‌گرفتی . پس چون **مصطفی** قرآن خواندی وذکر قصه پیشینیان وامتهای‌گذشته درآن بودی ، این **نضر** گفتی: من نیز مانند این که **محمد** میخواند بیارم وبگویم که این هم چون احادیث کلیله ودمنه است وافسانهٔ[1] پیشینیان ، واین سخن برمعانده ومکابره وشوخی میگفت، که بارها درقرآن با ایشان گفته بودند : « فأتوا بسورة مثله » ، « فأتوا بعشر سور مثله مفتریات » ، « فأتو بحدیث مثله » ، و ایشان از آوردن مثل آن عاجز گشتند و نتوانستند .

«و اذ قالوا اللّهم» این آیت‌هم حکایت از کلام **نضر** است ومتصل بآیت اول. چون **نضر** گفت :«ان هذا الّا اساطیرالاوّلین». **مصطفی**ص گفت : ویحك یا**نضر**، انّ هذا کلام‌الله وتنزیله، فرفع **النضر** راسه‌الی السماءِ ، و قال:«اللهم‌ان کان هذا هوالحق من عندك ، فامطر علینا حجارة من‌السماءِ ، کما امطرتها علی قوم لوط ، اوآتنا بعذاب الیم» ، ای : - ببعض ما عذّبت به الامم الماضیه ، حمله شدة عداوته **للنبی**ص علی اظهارمثل هذا القول ، لیوهم انّه علی‌بصیرةٍ من‌امره وغایة الثقة علی امر **محمد**ص انّه لیس فی حق .

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس - : « یاایّها الّذین آمنوا استجیبوالله وللرسول » ... الآیه ، استجابت برلسان‌اهل‌اشارت بردو وجه‌است :- یکی استجابت‌توحید ، دیگراستجابت تحقیق . توحید یکتا گفتن مؤمنان‌است وتحقیق یکتا بودن عارفان ، توحید صفت روندگان است و تحقیق حال ربودگان . آن صفت خلیل است و این صفت حبیب ،

(۱) نسخه ج : اوسانه

خلیل رونده بود بردرگاه عزت برمقام خدمت ایستاده که: «وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض حنیفاً». جیب ربوده، در صدر دولت بحرمت نشسته، که خطاب آمد از حضرت لم‌یزل که: «السلام علیك ایّها النّبی و رحمة الله و برکاته».
روش سالکان دراستجابت ظواهراست برمتابعت رسول و کشش ربودگان دراستجابت سرائر است بر مشاهدهٔ علاّم الغیوب، اینست که **عالم طریقت** گفت: استجیبوا لله بسرائرکم، وللرسول بظواهرکم اذا دعاکم لما یحییکم، حیوة النفوس بمتابعة الرّسول و حیوة القلوب بمشاهدة الغیوب.

فدیت رجالا فی‌العیوب نزول واسرارهم فیما هناك تجول

هیچ‌کس را ازاهل‌آفرینش بحقیقت حیوة مسلم نیست، بی‌اجابت توحید وبی توقیع تحقیق، تاازحضرت نبوت این‌نداء عزت می‌آید که: امرت ان اقاتل‌النّاس‌حتی یقولوا لااله‌الاّالله». «اذا دعاکم‌لما یحییکم»، اهل‌زندگی‌وزندگان بحقیقت‌ایشان‌اند که ازتراجع پاك‌اند وازتهمت دور، وبدوستی‌مشهور، ازسلطان نفس رسته ودلهاشان بامولی پیوسته، و سرهاشان باطلاع حق آراسته، به‌نسیم انس زنده و یادگار ازلی یافته و بدوست رسیده.

پیر طریقت گفت: الهی نه جز از شناخت تو شادیست، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی‌تو چون مرده زندانی‌است، زندگانی بی‌تو مرگیست، وزنده بتو زندهٔ جاودانی است.

یا حیوةالرّوح مالی لیس لی‌علم بحالی تلك‌روحی‌منك‌ملأی وسوادی‌منك‌خالی
بی جان گردم که تو زمن پُرگردی ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

«واعلموا انّ‌الله یحول بین‌المرءِ و قلبه»، سالکان راه حقیقت دو فرقه‌اند: عالمان‌اند وعارفان. فالعالمون وجدوا قلوبهم لقوله تعالی: «انّ فی‌ذلك لذکری‌لمن کان له قلب»: والعارفون فقدوا قلوبهم لقوله تعالی: «واعلموا انّ‌الله یحول‌بین‌المرءِ و قلبه». رمزی عریب است واشارتی‌عجیب، دل راه است ودوست وطن، چون‌بوطن رسید اورا چه باید راه رفتن، در بدایت ازدل ناچاراست و درنهایت دل حجاب است،

تا بادل است مرید است و بی دل مراد است . از اول دل باید کـه بی دل راه شریعت بریدن نتوان ، اینجا گفت : « لذکـری لمن کان له قلب» و در نهایت بادل بماندن دوگانگی است و دوگانگی ازحق دوری است . ازینجا گفت : «یحول بین المرءِ و قلبه» ، و گفته‌اند : صاحب دل چهار کس‌اند ، زاهد است دل او بشوق خسته ، خائف است دل او با شك شسته ، مرید است دل او بخـدمت کمربسته ، محب است دل وی بحضرت پیوسته . **بداود** پیامبر وحی‌آمد که : « یا داود طهّرلی بیتاً اسکنه ، » یا **داود** خانهٔ که میدان مواصلت ما را شاید پاك کن و ازغیرما با ماپرداز. **داود** گفت: خداوندا ! وآن کدام خانه‌است که جلال وعظمت ترا شاید ، گفت : دل بندهٔ مؤمن، یا **داود** : اناعندالقلوب المحمومة. هر کجا خرمن‌سوختهٔ را بینی درراه جست وجوی ما که با سوز عشق ما را میجوید آنجاش نشان ده، که خرگاه قدس ما جز بفناء دل سوختگان نزنند دل بندهٔ مؤمن خزینهٔ بازار ماست، منزلگاه اطلاع ماست ، محراب وصال ماست، خیمهٔ اشتیاق ماست، مستقر کلام ماست ، گنج خانهٔ اسرارماست، معدن دیدار ماست ، هرچیزی که بسوزند بی‌قیمت گردد و دل کـه بسوزد قیمت گیرد . **مصطفی**ص گفت : القلوب اوانی الله فی‌الارض فاحبّ الاوانی الی‌الله اصفاها و ارقّها و اصلبها ، گفت : دلهای عاشقان امت ، جامهای شراب مهر ربوبیت است ، هر دل که از مکوّنات صافی‌تر و برمؤمنان رحیم‌تر، آن دل بحضرت عزت عزیزتر، زینهار تاعزیز داری وروی وی از کدورات هوا و شهوت نگاه‌داری، که‌آن لطیفهٔ است ربّانی ونظر گاه سبحانی . **مصطفی**ص گفت : «انّ‌الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ، » . گفتا : رویها را میارائید کـه آراستن روی را بحضرت عزت افتخار نیست، مویها را پرتاب مکنید که موی‌پرتاب وگره گیررا بران درگاه اعتبار نیست ، بصورتها بس منازید که صورت را قدر و مقدار نیست ، کاری که هست جز با دل‌های پردرد نیست .

پیر طریقت گفت : این کاررا مردی بباید با دلی پردرد ، ای دریغا که نه در جهان درد[1] ماند ونه دردلها درد .

---

(۱) درنسخه ج : مرد

قال‌بعض المحققین فی‌قوله تعالی - : «یحول بین‌المرءِ وقلبه» اشار جل‌جلاله الی قلوب احبائه بانّه یا خذها منهم و یحمیها لهم و یقلّبها بصفاته، کماقال النبی ص : «قلب ابن آدم بین‌اصبعین من‌اصابع الرحمن، یقلّبها کیف یشاء فیختمها بخاتم‌المعرفة، و یطبعها بطباع الشوق.»

«واتقوا فتنةً لاتصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصة» از روی اشارت میگوید: پیشروان و سران قوم را که از آن فتنه بپرهیزید که بعد از آنکه شما بعقوبت‌رسید پس روان و پروردگان شما بی گناه بعقوبت رسند واین‌چنان باشد که پیروان درراه طریقت چون راست روند و دراوراد و اوقات خویش بکوشند و ضایع نکنند ودر تعظیم شریعت فترت نیارند و شفقت ازمریدان باز نگیرند، آن مریدان و پس‌روان ایشان در سایهٔ ایشان و برکت همت ایشان زندگانی کنند، و از فتنه دل برآسوده باشند، باز چون مهتران و پیران بدنیا گرایند ودر حظوظ نفس بکوشند ودر اوراد فترت آرند، آن برکات از ایشان منقطع گردد، و آن فراغ بشغل بدل شود، آن فتنه بایشان تعدی کند، و از سروقت و ورد خود بیفتند. همچنین تا نفس بنده در طاعت است دل درصفاوت است، و سر در مشاهده، چون نفس در زلت افتد فتنهٔ وی تعدی کند، دل از صفاوت بغفلت افتد، چون دل همت[1] معصیت کند فتنه وی بسر تعدّی کند سراز مشاهده در حجب افتد، ونعوذ بالله من الغفلة و القسوة.

«یا ایّهاالّذین آمنوا لاتخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم» خیانةالله فی الاسرار من حبّ الدنیا و حبّ الرّیاسة و الاظهار خلاف الاضمار، و خیانة الرّسول فی آداب الشریعة و ترک السنن والتهاون بها، وخیانة الامانة فی المعاملات والاخلاق، و معاشرة المؤمنین و ترک‌النصیحة لهم.

«یاایّها الّذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً» مؤمنانرا میگوید که اگر براه تقوی میروید و بهمه‌حال تقوی پناه خویش‌گیرید، شما را فرقانی دهد ازعلم والهام که بوی حق و باطل ازهم جدا کنید، و راست راهی وگمراهی ازهم بشناسید، شما که عالمان‌اید بعلم تمام، و شما که عارفان‌اید بالهام درست، فرقان

(۱) در نسخهٔ ج: قصد.

عـالم ادّله شرع است و برهان روشن ببذل مجهود و کسب بندگی ، و فرقان عارف نوری است غیبی ، و آئینهٔ روشن بموهبت آلهی ، و الهام ربّانی ، رمزی دیگر گفته‌اند درین آیت و لطیفهٔ نیکو، میگوید : ای شما که اصل درخت ایمان کشتید اگر آنرا بتقوی پرورش دهید ، سه ثمره بیرون دهد ، یکی فرقان چنان که گفت : « یجعل لکم فرقانا ، » دیگر تکفیر « و یکفّر عنکم سیّئاتکم ، » ، سوم مغفرت « ویغفرلکم . » فرقان تعریف‌است ، وتکفیر تخفیف است ، ومغفرت تشریف ، تعریف بسزا و تخفیف نیکو و تشریف تمام .

« واذیمکربك الّذین کفروا... الآیه » مکر تلبیس ساختند ، والله مکر هلاك برایشان گماشت. **شبلی** گفت : المکر فی‌النّعم‌الباطنة والاستدراج فی‌النعم الظاهره. مکر در راه اهل خصوص آید چون بطاعت خود باز نگرند وآنرا بزرگ دانند و استدراج عامهٔ خلق را گیرد ، آنگه که نعمة دنیا با ایشان روی نهد وتکیه برآن کنند ، ای‌عالمان وای عابدان ! زینهار که بعلم و عبادت خویش غره نشوید ، که **ابلیس** را علم و عبادت بود و دید آنچه[1] دید ، « ابی واستکبر وکان من‌الکافرین » ، ای‌دنیاداران ، ای‌خواجگان ، بدنیا غره مشوید وتکیه برآن مکنید که **قارون** ازین دنیا بسی‌جمع کرد و رسید بآنچه رسید ، « فخسفنابه و بداره‌الارض » ، **مصطفی**ص**بعلی** گفت : « اذا رایت الناس یشتغلون بالفضائل ، فاشتغل انت بالفرائض ، و اذا رأیت‌الناس یشتغلون بعمارة الّدنیا فاشتغل‌انت بعمارة[2] العقبی ، و اذا رأیت الناس‌یشتغلون برضاء الخلق فاشتغل انت برضاءِ الحق ، و اذا رأیت‌الناس‌یشتغلون الدنیا فاشتغل انت بعمارة القلب ، واذا رأیتهم یشتغل بعضهم بعیوب بعض ، فاشتغل انت بعیوب نفسك » .

٤ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : ـ « **وماکان‌الله‌لیعذّبهم** » وخدای برآن‌نیست‌که ایشانرا عذاب کند ، « **وانت فیهم** » وتو درمیان ایشان ، « **وماکان‌الله معذّبهم** » و نیست خدای عذاب کردن ایشانرا ، « **وهم‌یستغفرون**(۳۳) » تاایشان آمرزش می‌خواهند .

(۱) درنسخه ج : آنچ (۲) درنسخه ج : بطلب

«**ومالهم ألّایعذبهم اللّه**» و چیست ایشانرا [وچه رویست هرگز وچه جای آنست] که عذاب نکند ایشانرا، «**وهم یصدّون عن المسجد الحرام**» وایشان خلق برمی‌گردانند از [مکه از آن] مسجد با آزرم، «**وماکانوا اولیاءه**» ایشان بآن [مسجد] کس نه‌اند، «**ان اولیاؤه الّا المتّقون**» بآن [مسجد] کس نیست مگر موحدان و گرویدگان، «**ولکن اکثرهم لایعلمون**(٣٤)» لکن ایشان بیشتر نمیدانند.

«**ماکان صلوتهم**» و نبود [بروزگار] نماز ایشان [که میکردند]، «**عندالبیت**» نزدیك خانه، «**الّامکاء وتصدیة**» مگر صفیرزدن وآواز دست آوردن و دست‌زدن، «**فذوقوا العذاب**» میچشید عذاب، «**بما کنتم تکفرون**(٣٥)» بآنکه کافر شدید.

«**انّ الّذین کفروا**» ایشان که کافر شدند، «**ینفقون اموالهم**» نفقه میکنند مالهای خویش، «**لیصدّوا عن سبیل اللّه**» تا برگردانند [خلق را] از راه خدای، «**فسینفقونها**» آن [مالها] نفقه کنند، «**ثمّ تکون علیهم حسرة**» پس [آن نفقه] ورایشان تفریغ گردد و حسرت، «**ثمّ یغلبون**» آنکه ایشانرا باز شکنند [و کم آرد و غلبه کنند]، «**والّذین کفروا الی جهنم یحشرون**(٣٦)» وآنکه آن کافرانرا بدوزخ رانند.

«**لیمیز اللّه الخبیث من الطیب**» [این بآن کنند] تاحق از باطل باز پیدا بود، «**و یجعل الخبیث بعضها علی بعض**» وباطل اهل باطل برهم می‌افکنند، «**فیرکمه جمیعاً**» تا همه برهم افتد توی بر توی، «**فیجعله فی جهنّم**» آنکه اورادردوزخ افکند، «**اولئك هم الخاسرون**(٣٧)» ایشان اند زیانکاران [و نومیدان.]

«**قل للّذین کفروا**» بگو ایشانرا که کافر شدند، «**ان ینتهوا**» اگر باز ایستند [از کفر]، «**یغفر لهم ماقد سلف**» ایشانرا بیامرزند آنچه گذشت، «**و ان یعودوا**» و اگر [بکفر بایستند وبحرب] باز گردند، «**فقد مضت سنّة الاوّلین**(٣٨)» برفت و روان گشت آنکه پیشینیانرا بود از سرانجامها.

«**وقاتلوهم**» و کشتن میکنید با کافران، «**حتّی لا تکون فتنة**» تا آنکه

کـه [در زمین اسیر نماند دردست کافر] تا ایمنی [از ایشان] ، « **و یکون الدّین کلّه للّه** » [و در زمین پرستش] و بندگی نماند مگر کـه آن همه خـدایرا بود ، « **فان انتهوا** » اگر باز ایستند [از جنگ بشهادت یا بجزیت] ، « **فانّ اللّه بما یعملون بصیر** (۳۹) » الله بآنچه میکنند بینا و دانا است .

« **وان تولّوا** » واگر برگردید [از فرمان‌برداری وگردن‌نهادن] ، « **فاعلموا ان اللّه مولیکم** » بدانید که خدای یارشما است ، « **نعم المولی و نعم النصیر** (۴۰) » نیك یار و نیك دستگیر و نیك یاری ده .

نَوبة الثانیه

قوله تعالی ـ : « و ما کان اللّه لیعذّبهم » سبب نزول این آیت آن بود که کافران گفته بودند : « فامطر علینا حجارة من السماء اوائتنا بعذاب الیم » ، رب العالمین خبر داد **مصطفی** و مؤمنانرا ، که ایشان عذاب میخواهند و تا تو درمیان ایشانی من ایشان را عذاب نکنم ، « لانّك بعثت رحمة للعالمین » ، و لم یعـذب قوم نبیّهم بین ظهرانیّهم . قومی گفتند : « و ما کان اللّه لیعذّبهم و انت فیهم » ، این مقدار منسوخ است ، و ناسخ آنست که برعقب گفت : « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » . قومی گفتند: این منسوخ نیست ، از بهر آنکه تا **مصطفی بمکه** در میان ایشان بود عذاب نیامد این عذاب پس هجرت آمد . و گفته‌اند : « وما کان اللّه لیعذّبهم » آن عذاب عامه‌است باستیصال ، چنانکه در امم پیشینیان بود . این‌امت ازچنان عذاب بزینهار اند ، و این که « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » این عذاب خاصه است قومی را دون قومی .

« و ما کان اللّه معذّبهم و هـم یستغفرون » این محکم‌است و این استغفار توحید است ، میگوید تاشهادت میگویند واسلام می‌آرند خدا ایشانرا عذاب نکند ، ودرقرآن **نوح** راست و **هود** را و **صالح** و **شعیب** که فراقوم خویش گفتند : « استغفروا ربّکم » ، این استغفار همه بمعنی توحید است . **عدّی بن حاتم الطائی** از **مصطفی** پرسید که آنچه پدر او می‌کرد **حاتم** هیچ بکارآید ؟ و **عایشه عبداللّه جدعان** را هم‌از **مصطفی**

پرسید هردو را جواب داد : « و ما یغنی عنه ، و لم یقل یوماً رب اغفرلی ». پس از بهر آن شهادت را استغفارخواند که‌شهادت‌گوی خویشتن بآن‌آورد که او رابیامرزند، پس شهادت آمرزش خواستن است . و قیل : ـ « و ما کان‌الله معذّبهم » یعنی ـ الکفار ، « و هم یستغفرون » یعنی : ـ المسلمین فلما خرجوا و هاجروا ، قال‌الله : ـ « و ما لهم الّا یعذّبهم‌الله وهم‌یصدون‌عن‌المسجدالحرام » فعذّبهم یوم **بدر** ، وقال ابن **مسعود**:ـ کان لهم امانان ـ النبی صم ، والاستغفار ، فهاجر رسول الله و بقی لهم الاستغفار . قال **ابن‌عباس** : ـ هو استغفار الکفّار لانّهم یطوفون بالبیت و یقولون غفرانك اللهم غفرانك . و قیل : ـ « و هم یستغفرون » ای منهم من یؤل امره الی‌الاسلام ، وقیل : ـ سیولدمنهم اولاد مؤمنون .

« و ما لهم الّا یعذّبهم‌الله » قیل : ـ یعنی فی‌الاخرة ، و قیل : ـ یوم **بدر** .

« وهم یصدّون عن‌المسجدالحرام » این ـ صد ـ آن بود که ایشان بر برزنهای **مکه** موکلان می‌داشتند ، روزگاری تا هرقاصد که آهنگ دیدار رسول خداداشتی بر می‌گردانیدند و بعضی میکشتند ، و گفته‌اند : ـ « کما انزلنا علی المقتسمین » ایشانند ، اقتسمواالشعاب بینهم للرصد .

« و ما کانوا » یعنی ـ المشرکین « اولیاءه » ای ـ اولیاءالمسجد ، و قیل : ـ اولیاءالله . « ان اولیاؤه » ای ـ ما اولیاؤه ، « الّاالمتّقون ولکنّ اکثرهم لایعلمون » انّ ولایته للمتّقین .

« و ما کان صلوتهم عند البیت » ، **ابن‌عمر** گفت : ـ[1] یطوفون بالبیت و هم عراة یصفرون و یصفّقون . می گوید آنچه ایشان نماز نام کرده‌اند نیست الّا پشیلیدن و دست برهم زدن . رب‌العالمین خبر داد باین آیت از کافران و مشرکان با آن که مسلمانان و دوستان خدا از مسجد حرام بـاز میداشتند خود بنزدیك خانه می‌آمدند وصفیر می‌کردند ودست برهم می‌زدند که این‌تقرب است بخداوندعزوجل ، و نماز که میکنیم ، الله گفت نیست آن نماز ایشان مگر صفیر وتصفیق . **حسن** گفت : اذا ارادالنبی الصلوة ، خلطوا علیه ، و اروا انهم یصلون‌لله عبادة . قال بعضهم : ـمکاؤهم

---

(۱) در نسخه الف ، کانوایطوفون .

اذانهم ، وتصديتهم اقامتهم . مکاء ایشانرابجای بانك نماز بود وتصدیت بجای اقامت.

قال **ابن‌بحر** معنی‌الایة : ــ ان صلوتهم ودعاءهم غیر رادّین‌علیهم ثواباً الّا کما یجیب‌الصدی‌الصّایح .

« فذوقوا العذاب» ای ـ یوم **بدر** ، وقیل :ـ فی‌الاخرة « بما کنتم تکفرون »

«انّ‌الّذین کفروا ینفقون اموالهم» این آیت درشأن مطعمان آمد ، دوازده بودند از **قریش** ، **ابوجهل‌بن هشام** و **عتبة** و **شیبه ابنا ربیعة بن عبد شمس** و **بنیه** و **منبه ابنا الحجاج** و **ابوالبختری بن هشام** و **النضربن الحارث** و **حکیم‌بن حزام** و **ابی بن خلف** و **زمعة بن الاسود** و **الحارث بن عامربن نوفل** و **العباس بن عبدالمطلب** . این قوم از مکه تا بصحرای **بدر** سپاه مشرکانرا میزبانی میکردند ، هر روز ده شتـر میـکشتند ، پسین روز مطعم ایشان **عباس بن عبدالمطلب** بود.

سعیدبن جبیر گفت:این آیت‌به**بوسفیان** فروآمد که روز **احد** چهل‌اوقیة‌برمشرکان نفقه کرد ، هراوقیّه چهل ودو مثقال ، وقال: **محمدبن اسحق** : لما اصیب **قریش** یوم **بدر** ، رجع فلّهم وهم القوم المنهزمون الی **مکة** ، ورجع **ابوسفیان** بعیره‌الیها ، وجمع من بقی من‌الاکابر ، وقال : ان **محمد**ا قد وترکم وقتل اشرافکم فاعینونا بهذا المال لعلّنا ندرك منه ثاراً بمن اصیب بنا ، فنعاراً فانزل‌الله فیهم هذه الآیة : « لیصدّوا عن سبیل‌الله » ای ــ دین‌الله والاسلام ، « فسینفقونها » یعنی‌الاموال بتمامها ، ثمّ یکون انفاقها علیهم حسرةً عمّا علی ما فاتهم ، « ثم یغلبون » یقهرون . فیه تقدیم وتأخیر ، لانّ الحسرة علیها بعد الغلبة . میگوید : آن مالها نفقه میکنند و بعاقبت برایشان جز حسرت وغم نبود ، نه مال بماند ونه بمراد رسیدند ، وهذا دلیل من‌دلائل‌النبوة ، اذا اخبر عن‌الله قبل وقوعه وکان کما اخبر .

« والّذین کفروا الی جهنّم یحشرون » یساقون الیها ، و یجمعون فیها ، « لیمیّزالله » این لام تعلیل غلبـه است ، یعنی : ثمّ یغلبون، « لیمیزالله » کافرانرا کم‌آرام و غلبه کنم تا حقّ از باطل پیدا بود ، و صلاح از فساد ، و کفر از ایمان ، و آشنا از بیگانه ، وقیل : الطیّب انفاق المؤمن والخبیث انفاق الکافر .روز قیامت‌آنچه مؤمنان در سبیل خـدا نفقه کرده‌اند و آنچه کافران در راه شرك خرج کرده اند

همه از هم جـدا کنند، کافران را هم بآن اموال و نفقات عذاب کنند، چنانکه میگوید عزّجلاله: «فتکوی بهاجباههم و جنوبهم و ظهورهـم» و مؤمنانرا بآن انفاق خویش بدرجات رسند، چنانکـه میگوید: «وانفقوا ممّا رزقنـا هم سرّاً و علانیّةً و یدرؤن بالحسنة السیّئة اولئك لهم عقبی الدّار جنّات عـدنٍ یدخلونها».

ازاینجا گفت: **مصطفی** ص: «اطعموا طعامکم‌الابرار واولوا معروفکم المؤمنین».

«فیرکمه جمیعاً فیجعله فی جهنّم» یعنی الکافر و ما انفقه، و فی الاثار یؤتی بالدنیا یوم‌القیامة قضها بقضیتها فیمز ماکان منهالله والباقی فی‌النار. قراءت **حمزه** و **یعقوب** و **کسائی** «لیمیزالله» بتشدید است، ووجه آن ظاهر است. آنکه گفت: «اولئك» ای ـ المنفقون‌اموالهم‌من‌الکفار، «هم‌الخاسرون» خسروا اموالهم وانفسهم، لانهم اشتروا باموالهم عذاب‌الله فی‌الاخرة.

«قل‌للّذین کفروا» وهم **ابوسفیان** واصحابه، «ان ینتهوا» عن الشرك وقتال المؤمنین، «یغفرلهم» ماقـد سلف من شرکهم و ذنوبهم وان عظمت، لان الحربیّ اذا اسلم صارکیوم ولدته امه. قـال **عمروبن‌العاص**: ـ اتیت النبی ص فقلت ابسط یمینك‌فلابایعك، فبسط یمینه‌فقبضت‌یدی، فقال:ـ مالك یا **عمرو**؟ قلت‌اردت‌ان‌اشترط، قال: ـ تشترط ماذا؟ قلت ان یغفرلی، قال: اما علمت یا **عمرو** انّ الاسلام یهدم ماکان قبله وانّ الهجرة تهدم ماکان قبلها و انّ الحجّ یهدم ماکان قبله، و قیل: ـ امروا بالامتناع عن قتال الکفار فی هذه الایـة، ثم نسخت بالایة الّتی تلیها و هی قولـه: «و قاتلوهم حتّی لاتکون فتنة».

قوله: ـ «وان یعودوا» ای‌ـ یثبتوا علی‌الکفر، «فقد مضت سنّةالاوّلین»، یعنی‌ـ فقد مضت سنةالله و مثلاتة فی‌القرون‌الاولی. سنة ایدر[1] بمعنی‌عادتست. میگوید:ـ اگر بکفر بایستید، بنگر که با پیشینیان ازآن جهان‌داران که بودند چه کردیم و چون برانداختیم و هلاك کردیم. با اینان همان کنیم، و نظائر این درقرآن فراوان است، جایها گفته: «کدأب آل **فرعون** والّذین من‌قبلهم» الایه...، «قدخلت‌من قبلکم

(۱) در نسخه ج: اینجا

سنن» الایة..، «قد خلت من قبلهم المثلات»، «ان یصیبکم مثل مااصاب قوم **نوح**» آلایة..، «الم یاتهم نباء الذین من قبلهم» آلایه...، «انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب»، «واذکرهم بایام الله»، «ثم کان عاقبة الّذین اساؤا السّوآی»، «کمافعل باشیاعهم من قبل»، «فاصابهم سیآت ما عملوا» «سیصیبهم سیآت ما کسبوا»، وفی المثل ـ من عمل ماشاء لقی ماشاء. وقیل: ـ وان یعودوا الی الحرب والقتال معك،« فقد مضت سنة الاولین » باهلاك یوم **البدر** و سنه الله مایفعلها دائماً.

« و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة » این فتنه ایدر[1] عذاب کردن کافران است مسلمانان را و اسیربودن و بر کفرداشتن.

«ویکون الدّین کله لله»، ای ـ یکون الطاعة والعبودیة لله، ولایکون مع دینهم کفر فی جزیرة العرب.

«فان انتهوا» عن الکفر والقتال، « فان الله بماتعلمون بصیر »، یجازیهم مجازاة البصیر بهم وباعمالهم. قرآءت **رویس** از **یعقوب** «بما یعملون بصیر» بتاءِ مخاطبه.

« وان تولّوا » ای ـ اعرضوا عن الایمان، و اعرضوا عن الانتهاءِ، واقاموا علی الکفر هم عداوتکم وقتالکم، «فاعلموا» یامعشر المؤمنین، «ان الله مولیکم» هوالموالی لکم ولایضرکم معاداتهم، « نعم المولی » لایضیع من تولّاه، « ونعم النصیر » لایغلب من نصره.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم» سیاق و مساق این آیت بیان شرف **مصطفی**ص است و اجلال قدراو واظهار عزّ وی. میگوید ای مهتر خافقین و ای سید ثقلین، تاتو دراصلاب ایشان بودی، اسلاف ایشانرا عذاب نکردیم و امروز که درمیان ایشانی، عذاب از ایشان برداشته‌ایم، وفردا که از میان ایشان بشوی و خادمان و چاکران تو در میان ایشان باشند واستغفار کنند عذاب نکنیم، تاجهانیان عزّوجاه و حرمت وپایگاه تو بردرگاه مابشناسند و بدانند که توئی برما بندهٔ عزیز،

(١) در نسخه ج: اینجا

اذا کان کون الرسول ص فی الکفار یمنع العذاب عنهم فیکون المعرفة فی القلوب اولی ان یدفع العذاب عنهم. آنروز که **مصطفی** ص را خبر دادند که رفتن بسرای آخرت نزدیك است و مرکب بشریت وی را بحضرت الٓهیت نقل فرمودند. **عزرائیل** حاضر بود، رسول خدا ویرا گفت: **جبرئیل** را کجا ماندی، گفت: ـ بآسمان نخستین مقدسان ملاءِ اعلی اورا تعزیت میدهند، **عزرائیل** بحرمت بایستاد تا خود چه فرماید، **جبرئیل** درآمد، سید گفت: ـ یا **جبرئیل** ماحال امتی؟ حال امت من چیست، و کار ایشان گوی بچه رسید، **جبرئیل** گفت: ـ یاسید چه دل مشغول داری وچه اندیشه بری، نه حق میگوید، «وما کان الله لیعذّبهم وانت فیهم»، گفت:ـ یا **جبرئیل** چون من از میان ایشان بیرون شوم گوی حال ایشان چون بود؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت و آخر آیت آورد، «و ما کان الله معذّبهم وهم یستغفرون»، یا سید! ملك جل جلاله میگوید: که تا استغفار کنند در زینهاراند از عذاب، گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که اگر در استغفار تقصیر کنند؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت وباز آمد و گفت: ملك تعالی وتقدس ترا سلام میکند ومیگوید، هر که پیش ازمرگ بیك سال عذرخواهد عذرش بپذیرم که من پذیرندهٔ عذر خواهانم، نیوشندهٔ آوازسائلانم، پوشندهٔ عیب عیبیانم. سید گفت: ـ یا **جبرئیل** یکسال درعمر امت من بسیار بود مسامحتی بخواه، **جبرئیل** رفت و باز آمد گفت، میگوید: عزجلاله که یکسال بایك ماه آوردم، اگر یك ماه پیش ازمرك توبه کنند بپذیرم، گفت: یا **جبرئیل** نیزخواهم که یك ماه بسیاراست، **جبرئیل** آمد ویکماه با یك هفته آورد ویك هفته بایکساعت آورد، پس **جبرئیل** گفت: یا سید، ملك می گوید: جل جلاله دران ساعت که جان بنده بغرغره[1] رسد اگر توبه کند بپذیرم و گناهش در گذارم، سید گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که آن ساعت که هول مطلع تلخی جان کندن گرد وی درآید زبانش کارنکند و عذر نتواندخواست. **جبرئیل** رفت و بازآمد و گفت: الندم توبة، چون پشیمانی در دلش آمد بپذیرم اگر چه زبان کارنکند، گفت: یا **جبرئیل** آن بیچارهٔ درمانده دران سکرات مرگ، بعید نباشد اگر پشیمانی نیزفراموش کند وبا آن نپردازد، **جبرئیل** رفت وباز آمد و گفت: الرب یقرئك السلام و یقول ان لم یکن هذا کله فاین رحمتی واین شفاعتك؟ ای مهتر

(١) غرغره ـ بفتح اول بروزن سخره. رسیدن جان را کوبند در گلو بوقت نزع (فرهنگ برهان قاطع)

عالم و سید ولد آدم اگر این همه نبودی رحمت من وشفاعت تو چه بودی، آن مهتر صلوات‌الله وسلامه‌علیه با آنکه مقصود موجودات‌بود ونقطهٔ دائرهٔ حادثات بود، گنج فضل وخزینهٔ رحمت بود، هرچه اورا بایست، ازبرای‌امت بایست، وهرشربتی‌که بقهر نوش کرد از بهرغم وتیمار امت کرد، وهربلائی که‌کشید از بهرآسایش امت کشید، ازین جهان که رفت درغم امت رفت و فردا که سراز خاك دولت برآرد درغم وتیمار امت برآرد، میگوید « واحشرنی فی زمرة المساکین »

با یاد تو در زیر خاك خواهم شد   با درد تو سر ز خاك برخواهم کرد

و از حضرت ذوالجلال بنعت منّت این نواخت و اعزاز روان که ـ یا سید، ما **عیسی مریم** را بآسمان بردیم، تاهیچ کس ازان‌صنم‌پرستان‌موکب دولت اودرنیابند، و روضهٔ **موسی کلیم** درزمین پنهان‌کردیم تا**جهودان** روی زینهارنبینند، اما شخص عزیز تو ونهاد کریم توبخاك **مدینه** فروآوردیم وبآسمان نبردیم تا امت تو تا قیامت ازعذاب گور ایمن شوند که مادرقرآن مجیدخبرچنان دادیم که «وما کان‌الله لیعذّبهم وانت‌فیهم»، یا **محمد ما مدینه** را سراپردهٔ امن‌امت توساختیم، هرکه بزیارت‌تو آید درپردهٔ عنایت تو آمد، وهرکه درین‌خاك فروشد درحمایت رحمت‌تو آمد، «ومارسلناك الّا رحمة للعالمین ».

«لیمیزالله الخبیث من‌الطّیب »، الخبیث ماحکم‌الشرع بقبحه وفساده، والطیب ما شهد العلم بحسنه و صلاحه، و قیل : ـ الخبیث عمل‌الکافر یصوّر له ویعذب بالقائه علیه، والطیب عمل‌المؤمن فیصوّرله فی صورة جهله فیحمل المومن‌علیه، وقیل : ـ الخبیث ما لم یخرج‌منها حقوق‌الله، والطیب ما اخرج منها الحقوق، وقیل :ـ الخبیث ما یأخذه المرءِ ینفقه لحظ نفسه و الطیب ما ینفقه بامر ربه .

«قل‌للّذین کفروا ان ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف »الایه ... ، درین آیت‌اظهار کرم خویش‌میکند جل‌جلاله، ومهربانی خود به‌بندگان می‌نماید، بنده را برناسزای‌بیند و بعقوبت می‌نشتابد، از بنده کفر می‌شنود و نعمت از وی باز نگیرد، و توبه و عفو برروی‌عرضه‌میکندواگربازآید مغفرت‌وعده میدهد، «ان‌ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف»، در خبر است کـه مردی کافر از این متمردی وطاغیئی تیغ انکار کشیده ازدر

مسجد **مصطفی** در آمد گفت : «ما علی وجه الارض احدا ابغض الیّ منك» بر روی زمین هیچکس را دشمن تر ازین **محمد** که دعوی پیغامبری میکند ندارم . سید چون چهرهٔ او بدید، دریای رحمت درصدرمطهر او بموج آمد، کمند دعوت دراند اخت، مرد هنوز روی گرفتاری ندیده بود، گفت : ــ **بلات** و **عزی** که ایمان نیارم تا این تیغ که دردست دارم بتوایمان آرد، پیش سید فرو نهاد نگاه کرد، تیغ را دید که درخود می جنبید و بزبانی فصیح میگفت : «اشهد ان لااله الّاالله و انّك رسول الله» آن مرد سر کش حال بروی بگشت، کمین عنایت برو گشادند، اسیر کمند توفیق گشت، کلمهٔ شهادت بگفت ، سید مهراسلام بردل وی نهاد ، عشق **محمدی** از درون دل وی سربرزد گفت :«ماعلی وجه الارض احد احبّ الیّ منك»چون در آمدم برروی زمین کس را از تو دشمن تر نداشتم اکنون که میروم برروی زمین کس را از تو دوست تر ندارم . آن مرد کافروار در آمد با دلی تاریك و نشان کفر، پس باز گشت همان ساعت دوست بادلی روشن ، و رقم دوستی اینست که خدا میگوید عز جلاله : « ان ینتهوا یغفر لهم ماقدسلف ». اشارت است از درگاه عزت ازنعت کرم که بندگان ورهیگان من، اگر شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید ! باز آئید ، بهیچ درگاهی گناه نیامرزند مگر اینجا ، باز گردید چون میدانید که جزمن مجیب ندارید، مراخوانید، از نامهربانان بمهربانان آیید، ازدرد نومیدی بامید پیوندید، هیچ جای بگزاف نیامرزند مگر اینجا، چرا نیائید؟ از گناه آمرزیدن ومعیوب پذیرفتن برین درگاه عار نیست! بشتابید! بندهٔ من، گر قصد درست کنی ترا برسر راهم، گر ازمن آمرزش خواهی از اندیشهٔ دل تو آگاهم ، دردنیا و آخرت چون من ترا آمرزگارم ، تو بگو بدل اینك باز آمدم، بادودست تهی ، چه باشد اگر مرهمی برین خسته نهی ؟ !

ثم قال تعالی : «وان تعودوا فقد مضت سنّة الاوّلین» ای ـ ان عادو الی التفضّل انحنالهم حسن التفضل وان جنحوا للاعتذار لبسنا علیهم لباس الاغتفار .

اناس اعرضوا عنّا بلا جرم ولا معنی	اسآؤا ظنّهم فینا فهل لااحسنوا الظنّا
فان کانوا لنا کنّا و ان عادوا لناعدنا	وان کانوا قد استغنوا فانّا عنهم اغنا

الجزء العاشر

۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**واعلموا انّما غنمتم من شی** » بدانید که هرچه از دشمن یابید [بجنگ هرچه هست]، «**فانّ للّه خمسه**» خدایرا است پنج‌یك آن، «**وللرسول**» و رسول را، «**ولذی القربی**» وحق خویشان [رسول را]، «**والیتامی**» و نارسیدگان پدر مردگان، «**والمساکین** »ودرویشان [که فروداز کفایت‌دارند]، «**وابن السبیل**» وراه گذریان [از مسلمانان]، «**ان کنتم آمنتم باللّه**» [برین حکم غنائم بخشند] اگر ایمان آوردید بخدای، «**وما انزلنا علی عبدنا**» و از آنچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش، «**یوم الفرقان**» روز [بدر] که جدائی پیدا شد [میان حق وباطل در آنروز بنصرة خدای]، «**یوم التقی الجمعان**» آنروز بود که دو گروه روی برروی آوردند، «**واللّه علی کل شی قدیر.**(۴۱)» وخدای برهمه‌چیز تواناست.

«**اذ انتم بالعدوة الدّنیا**» آنگه که شما بگوشهٔ نزدیك‌تر بودی از وادی، «**وهم بالعدوة القصوی**» وایشان دورتربگوشهٔ ازآن، «**والرّکب اسفل منکم**» ودشمنان شما فروتر ازشما، «**ولو تواعدتم** »واگرشما آن کارسگالیده بودید باهم، «**لاختلفتم فی المیعاد**» در وعده نهادن [آن کار را با یکدیگر] ناهموار سخن بودید، «**ولکن لیقضی اللّه امراً کان مفعولا**» لکن خواست خدای بر گزارد کاری که درخواست‌وی کردنی‌بود، «**لیهلك من هلك عن بیّنة**»، [آنرا کرد] تاهر که تباه شود وگمراه ماند از کاری روشن تباه ماند، حجت بروی درواخ گشته وپیغام بوی رسیده، «**ویحیی من حیّ عن بیّنة**» وهر که زنده ماند [وگرویده آید و راه یابد، پس پیغام شنیده وحجت وی را دریافته] نه پندار وگمان، «**وانّ اللّه لسمیع علیم**(۴۲)» وخدای شنوائیست دانا.

«**اذ یریکهم اللّه فی منامك قلیلا**»بتو مینمود خدای ایشانرا درخواب‌تواند کی، «**ولو اریکهم کثیراً** »واگر ایشانرا بشمافراوان نمودید، «**لفشلتم** »شما بددل‌شدید، «**ولتنازعتم فی الامر**» و در جنگ ایشان با یکدیگر نا راست ومختلف بودید،

«**ولکن‌الله سلّم**» لکن خدا کاری خواست ببرد و بگزارد و مؤمنانرا ازان سلامت داد، «**انّه علیم بذات الصدور.**(٤٣)» که خدای دانا است بهرچه دردلها است.

«**واذیُریکموهم**» وایشانرا بشما مینمود، «**اذالتقیتم**» آنگه که هام[1] دیدار گشتید، «**فی اعینکم قلیلا**» در دیدار چشمهای شما اندك نمود [تا دلیر گشتید و آهنك ایشان کردند]، «**ویقلّلکم فی اعینهم**» وشمارا اندك نمود در دیدار چشم ایشان [چنانکه بودید تا آهنگ شما کردند]، «**لیقضی‌الله امرا**» آنرا کرد تا خدا بر گزارد کاری، «**کان مفعولا**» که در خواست وی کردنی بود، «**والی‌الله ترجع الامور.**(٤٤)» و کارها [در بود و هنگام و جای] با خدا میگردد.

«**یاایّهاالّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**اذالقیتم فئة**» هنگامی که هام دیدار شید با لشکر، «**واثبتوا**» برجای بایستید، «**واذکروا الله کثیراً**» و خدایرا یاد کنید فراوان، «**لعلّکم تفلحون.**(٤٥)» تا مگر پیروز آیید.

«**واطیعوا الله ورسوله**» وفرمان برید خدایرا و فرستادهٔ وی را، «**ولاتنازعوا**» بایکدیگر [در کار و در سخن] ناراست مباشید، «**فتفشلوا**» [که چون باهم ناراست باشید] بددل شوید، «**وتذهب ریحکم**» و دولت شما و سنگ شما در چشم دشمن نشود، «**واصبروا انّ‌الله مع‌الصابرین.**(٤٦)» و شکیبائی کنید که خدا بیاری دادن باشکیبابان است.

«**ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم**» و چون ایشان میباشید که از دیار **مکه** بیرون آمدند، «**بطراً**» با طغیان نعمت، «**ورئاء النّاس**» وخویشتن بمردی فرادید مردمان دادن، «**ویصدّون عن سبیل‌الله**» ومؤمنانرا از دین خدا برمیگردانند، «**والله بمایعملون محیط.**(٤٧)» وخدای باآنچه میکردند داناست.

«**واذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم**» و دیو برآراست برایشان آن آمدن ایشان بآنجا، «**وقال**» وگفت [دیو]: «**لاغالب لکم الیوم من النّاس**» مترسید که امروز کس باشما نتاود از مردمان، «**و انّی جارٌ لکم**» ومن شمارا زینهار دادم، «**فلمّاترآءت**

---

(١) ... ... (٢) در نسخه الف: بسند. (٣) در نسخه الف: بید.
سید.

الفئتان» چون هم دیدار گشتند دو سپاه ، **«نکص علی عقبیه»** [**ابلیس**] به پس باز گشت ، « **وقال انی بریٔی منکم**» وگفت من ازشما [وزینهارشما] بیزارم ، «**انی اری مالاترون**» من آن می‌بینم که شما نمی‌بینید ، « **انی اخاف اللّٰه** » من ازخدای میترسم، «**واللّٰه شدیدالعقاب** .(۴۸)» وخدای سخت عقوبت است .

«**اذیقول المنافقون**» منافقان درمدینه میگفتند، «**والذین فی قلوبهم مرض**» وایشان که دردلهای ایشان بیماری[شك] بود ، «**غرّهولاءدینهم**» محمد را ویاران وی را دین ایشان ایشانرا بفریفت، «**ومن یتوکل علی اللّٰه**» وهر که پشت بخدا باز کند، «**فان اللّٰه عزیز حکیم**(۴۹) » خدای توانائیست دانا .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : ـ «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ» این معطوف است باول سورة ، «فاتقوااللّٰه و اصلحوا ذات بینکم» . « واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ » ای ـ مااصبتم و اخذتم من الکفار قهراً و قسراً من شیءٍ قلیل و کثیر. هرمال که غازیان و جنگیان از دست کافران بیرون کنند بجنگ و قهر، آنرا غنیمت گویند ، وهرمال که کافران از سرآن برخیزند و بجای بگذارند از بیم مسلمانان ، و مسلمانان فراسر آن رسند بی ، وبی حرب، یا ایشان بصلح خود درپذیرند چون خراج وجزیت آنرا ـ مال ـ فیٔ گویند ، وازاین هردوصنف خمس بیرون باید کرد، وآن خمس برپنج سهم بخشیدن، چنان که خدای گفت جل جلاله: «فان للّٰه خمسه وللرسول» ، نام خدای درمفتتح کلام نه ازبهر آنست که اورا سهمی است ، بل که تعظیم راست ، وتیمن وتبرك را ، و حقیقت آنست که «للّٰهِ الدّنیا والاخرة ملکاوملکا». پس معنی آنست که . فان للرسول خمسه، یك سهم رسول خدایراست ، و آن بیت المال است ، امروز با مصالح مسلمانان گردانند ، چون سد ثغور و ارزاق قضاة و مؤذنان و امثال آن ، و در خبر است که **مصطفی**ص آنگاه که از **خیبر** باز گشته بود فرمود : تا مال غنیمت باهم آوردند قسمت را ، و گفت : « ردّوالخیط والمخیط فان الغلول نار وعار .» آنگه تائی موی بدست گرفت، گفت : «انه لایحل لی من هذاالمغنم مثل هذا الاالخمس، والخمس مردود فیکم» ،

دیگر سهم از آن خمس حق خویشان رسول است، ایشان که از زکوات و صدقات فریضه محروم‌اند، و ایشان **بنوهاشم** اند و **بنوالمطلب**. و **هاشم** و **مطلب** پسران **عبدمناف** اند. **هاشم** جد **مصطفی** است، و **مطلب** جد **شافعی**، و **عبدمناف** را دو پسر دیگر بود: **عبدالشمس** و **نوفل**. **عبدالشمس** جد **عثمان بن عفان** بود و **نوفل** جد **جبیر بن مطعم**. **بنونوفل** و **بنوعبدالشمس** از خمس محروم‌اند، هرچند که با بنو **عبدالمطلب** بدرجه یکسان اند، از بهر آنکه رسول خدا ایشان را محروم کرد، چون طلب کردند. و ذلك فیما روی **جبیر بن معطم**، قال: ـ لمّاقسم رسول‌الله(ص) سهم ذوی‌القربی بین بنی **هاشم** وبنی **المطلب**، جئت انا و **عثمان**، فقلنا یا رسول‌الله، هؤلاء بنوهاشم، لاننکر فضیلتهم لمکانك الّذی وضعك‌الله به فیهم، أرایت اخواننا من **بنی المطلب** اعطیتهم و ترکتنا، وانمانحن وهم بمنزلة واحدة. قال: انّهم لم یفارقونی فی‌جاهلیة ولااسلام، وانما **بنوهاشم** و **بنوالمطلب** شی واحد، ثمّ شبّك بین اصابعه.

و توانگر و درویش و دور و نزدیك و مهینه و کهینه درآن یکسان، نرینه دو بهر، و ما دینه یك بهر، هم چون میراث. قومی گفتند: سهم ذی‌القربی بهمهٔ **قریش** قسمت کنند، که همه قرابت رسول‌اند، وقول اول درست‌تر است و بیشترین علما برآنند. **حسن** گفت: ـ سهم رسول‌الله وسهم‌ذی‌القربی، بعد رسول‌الله، یجعلان فی‌الخیل و السّلاح و العدّة فی‌سبیل‌الله، ومعونة الاسلام و اهله، سهم دیگر ازخمس یتیمانراست، پدرمردگان نارسیده، درویش ایشان‌که دردیوان صدقات نه‌اند. سهم چهارم درویشان مسلمانان راست، هم فقرا و هم مساکین. سهم پنجم راه گذریان راست که درسفر طاعت باشند، نه در سفر معصیت. این پنج قسم هریکی را از پنج یك‌غنیمت پنج یکی‌است، باقی که‌بماند. اربعة اخماس‌الغنیمة ـ غازیان را ست، ایشان که قتال کرده‌اند ودرمعرکه بوده‌اند. پیاده را یك سهم، و سوار را دو سهم، بعداز آن که سلب فرا قاتل داده باشند.

آنگه گفت: «ان کنتم آمنتم بالله وماانزلنا علی عبدنا یوم‌الفرقان، یوم‌التقی الجمعان»، رواباشد که ابن‌سخن‌متصل‌بود به‌آنچه که‌گفت: «فاعلموا انّ‌الله مولیکم نعم المولی ونعم‌النصیر». «ان کنتم آمنتم بالله وماانزلنا علی عبدنا». یوم **بدر** یعنی ـ

ایقنوا ان‌الله ناصر کم اذ کنتم قدشاهدتم من‌نصره و امدادالملئکة ماشاهـدتم. و روا باشد که این‌سخن متعلق‌باشد بقسمت غنائم ، والمعنی :ـ اقبلوا ماامرتم به‌فی‌القسمة ان کنتم آمنتم‌بالله، والقرآن الذی‌انزلنا علی **محمد** یوم الفرقان. میگوید :ـ قسمت چنان که کردیم و فرمودیم بپذیرید اگر ایمان دارید بخدا وبه قرآن که به‌**محمد** فرو فرستادیم ، روز **بدر** که اهل حق و اهل باطل آنروز از هم جدا شدند ، و دو گروه برهم رسیدند : حزب‌الله و حزب‌الشیطان .

«والله علی کلّ‌شی‌قدیر.» اذنصرکم وانتم اذلة اقلة . درین‌آیت گفت :ـ قرآن یوم‌الفرقان فروفرستادیم . جایی دیگر گفت :ـ «انزلناه فی‌لیلة‌القدر» شب‌قدرفرو فرستادیم . جائی دیگر گفت : «علی مکث و نزلناه تنزیلا» بروزگار و درنگ‌فرو فرستادیم ، و این آن بود که قرآن در شبانروز **بدر** بآسمان دنیا فرو فرستادند ، وآنرا در بیت‌العزة درخزانهٔ قرآن بنهادند ، یك جای روز گفت ، و یك جـای شب گفت ، برسعت عادت سخن عرب که از شب خبری حکایت کنند و آن روز بود ، و از روز حکایت کنند وآن بشب بود ، ازبهرآنکه آن کار ازشبانروز بیرون نمیشود ، وآن روز که جنگ **بدر** بود آدینه بود ، هفدهم ماه رمضان ، و دوش آن شب‌قدر بود ، آنکه قرآن را از رب[1] العزة پس ازان در باقی عمر **مصطفی** بزمین میفرستاد بر درنگ وبرمکث ، «لنثبت به‌فؤادك» تا هر گه که رنجی بدل رسول خدا رسیدی خدای دل ویرا تثبیت کردی ، و هر گه که حکم را اجابت افتادی حکم فرستادی برمواقع نجوم ، و یك تفسیر که کردند در « والنّجم اذا هوی » اینستکه والوحی اذا انزل .

«اذ انتم بالعدوة‌الدّنیا ،» ای ـ نزول بشفیر الوادی الادنی من‌المدینه و عدوّکم من‌المشرکین نزول بشفیرالوادی الاقصی‌من‌المدینة ویلی مکة .

«والرّکب» یعنی ـ **اباسفیان** والعیر « اسفل منکم » . ای ـ مکاناً اسفل من مکانکم ، لانکم علی نشز من الارض ، و قیل :ـ اقرب الی ساحل البحر . **مکّی** و **بصری** عِدوة هردوبکسر عین خوانند ، وباقی‌بضم عین خوانند ، وهمالغتان مشهورتان

(۱) درنسخه ج : بیت

کالرّشوة والرّشوة. مصطفی ص بالای وادیی فروآمده بودند درسوی **مدینه**، وکافران بزیر وادی فروآمده بودند در سوی **مکه**، در ساحل بحر، و **بوسفیان** کاروان بر ساحل بحر براند و **بمکه** برد. مسلمانان از مدینه بیرون‌آمدند و بطلب کاروان و کافران از **مکه** بیرون آمدند بدفع ایشان و حمایت داشت بر کاروان. هر دو فریق برهم رسیدند بی آنکه وعدهٔ نهاده بودند قتال را.

رب‌العالمین گفت: «ولوتواعدتم» انتم والمشرکون للقتال «لاختلفتم فی‌المیعاد» لقتلکم و کثرة عدوکم، و قیل: ـ «لاختلفتم فی المیعاد» ای ـ کانوا لایصدّقون فی مواعدتکم طلباً لعزتکم والحیلة علیکم، ولکن جمع‌الله بینکم من‌غیر ارادة ولاقصد منکم. «لیقضی‌الله امراًکان مفعولا» فی‌علمه و حکمه، من‌نصر النبی والمؤمنین. «لیهلك» یعنی: ـ فعل‌الله ذلك لیضل‌ویکفرمن کفر من‌بعد حجة قامت‌علیه و یؤمن من‌آمن علی مثل ذلك بینةً. درین‌آیت نصرت مؤمنان است با قلّت وضعف ایشان، و شکستن‌کافران باکثرت و شوکت ایشان. رب‌العالمین وقعت **بدر** برین صفت حجتی روشن ساخت، ومعجزه ظاهرتاکافران را فردا عذرنماند، وحجت‌خدای برایشان روشن باشد و قاطع، و خود میگوید جل جلاله: «و ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا»، و گفته‌اند: تقدیر این آیت آنست «لیهلك من» حکم‌الله بهلاکه «ویحیی من» حکم‌الله بحیوته. **نافع** و **ابوبکر** و **یعقوب** حیی خواندند بدویا و باقی حیّ بیاءِ مشدّد خوانند، و ادغام، فمن ادغم فلاجتماع حرفین من جنس‌واحد، و من اظهر فعلی اصله یقول حییٰ یحیی.

«اذیریکهم‌الله فی‌منامك» الایة ... مفسرانرا دو قول است، درین‌آیت: یکی «فی‌منامك» ای ـ عینك. گفتند: منام بروزن مفعل‌است، هم مصدر وهم زمان وهم مکان، واینجا مکان‌است. ای ـ فی‌عینك التی‌هی موضع‌النوم، واین قول درست‌نیست، که منام اگر مکان است مکان نائم است نه‌مکان نوم. قول دیگر، «فی منامك»، ای ـ فی رؤیاك، این‌نمودن درخواب است که **مصطفی** را درخواب نمودند آن شب که دیگر روز حرب **بدر** رفت‌که مشرکان اندك بودند خوارو ناچیز، تأویل نهادکه ایشان خوارو مقهور شوند. پس یارانرا از آن خواب خویش خبر کرد همه قوی دل

گشتند و شاد شدند، دانستند که خواب انبیاء حق است و راست.

«ولواریکهم کثیراً» ای ـ علی صورة عرفت انّ الغلبة لهم، ثم اخبرتهم «لفشلتم ولتنازعتم»، ای ـ اختلفت کلمتکم فی امر القتال و الفرار. ولکن سلّمکم من الفشل والتّنازع و المخالفة فیمابینکم و قیل: ـ «سلّم» ای: ـ عصمکم من العدّو.

«انه علیم بذات الصدور» ای ـ بخفیّات القلوب.

«واذ یریکموهم اذالتقیتم فی اعینکم قلیلا»، این باز درمعسکر بوده درابتداءِ قتال نه درخواب، آن ساعت که هردو گروه برهم رسیدند. خدای تعالی کافران را بچشم مؤمنان اندك نمود تا بجنك دلیر گشتند و قوی دل شدند و بنترسیدند، و اما آنجا که گفت: درصدر سورة آل عمران « یرونهم مثلیهم رأی العین »، یعنی: ـ ترون المؤمنین مثلی الکافرین فی رأی العین و اگر بیاخوانی «یرونهم» یعنی: ـ یرون المؤمنین انفسهم مثلی الکافرین. **عبدالله مسعود** گفت: فرایاری ازیاران مصطفی ص که گفت ـ بگو این گروه دشمن هفتادباشند. جواب داد که مگر صدباشند. مردی را از مشرکان اسیرگرفتند، از وی پرسیدند که عدد مشرکان وجنگیان چند است؟ گفت، میان نهصد تا هزار مردان مبارز جنگی.

«ویقلّلکم فی اعینهم» و میگوید: شما که مؤمنان اید بچشم ایشان اندك نمودیم چنان که بودید تا ایشان دلیر درآمدند و درجنگ می‌پیوستند، و کار خود عظیم نهادند، و قوی دانستند چنان که **ابوجهل** گفت: آن ساعت که در جنگ می‌پیوستند: ـ انّما **محمد** واصحابه اکلة جزور فار بطوهم بالحبال. واین آن بود که **اخنس بن شریق** از **بنی زهره** با سیصد مرد متفق شد که باز گردیم که ما بطلب کاروان آمده بودیم، و کاروان بسلامت **بمکه** رسید، و قتال کردن مارا با **محمد** هیچ روی نیست، که اگر کار وی بلند شود بکلمات و ما بوی بزرگ شویم و اگر نه هم دست ازو بداشتن اولیتر، که عرب خود کار وی کفایت کنند. **ابوجهل**، **بلات** و **عزی** و **منات** و **هبل** سوگند خورد که تا باین چاه **بدر** قتالی عظیم میان مانرود باز نگردیم، ایشان خود چه باشند در دست ما، چون برزنیم؟ و **حکیم بن حزام**

و **عتبه** همان سخن گفتند که **اخنس** گفت. اما دیگران فرمان نبردند، وصفها راست کردند، و در جنگ پیوستند، و رب‌العالمین مدد فریشتگان فرستاد، چنان که شرح آن رفت. پس **عتبه** و **شیبه** و **ولیدمغیره** بیرون آمدند و مبارزه خواستند، گفتند: یا **محمد** مبارز فرست تاحقّ ازباطل جدا شود. سه‌مرد **انصاری** بیرون شدند و نسب خویش خواندند، ایشان گفتند شما کفؤ ما نباشید ماکفؤ خویش‌خواهیم. رسول‌خدا **علی**ع را و **حمزه** را و **ابوعبیده** را فرستاد. **حمزه** با **عتبه** درآویخت و **علی** با **شیبه** و **بوعبیده** با **ولید** همی‌آویخت، تاضربتهای بسیار میان ایشان خطاشد. **عمروبن‌الجموح** مشتی خرما در دست داشت، گفت: هرچند گرسنه‌ام این خرما نخواهم خورد، بینداخت وبرفت وحرب‌همی کرد. **ابن‌عمرو، بوجهل** را ضربتی‌زد و دستش بیاویخت، پسرش **عکرمه** ازپس درآمد شمشیرنزد بردست **عمرو** ودستش درآویخت، وی پای‌برآن دست نهاد وقوّت کرد تاآن دست ازخود جدا کند، و همچنان حرب میکرد تا **بوجهل** بیفتاد. **عبدالله مسعود** درآمدوپای‌بر گردن وی نهاد، **بوجهل** گفت: - یارویعی الغنم لقدار تقیت مرتقی عظیماً. **عبدالله** گفت: - الله احلّنی علیه، آنگه سرش از تن جدا کرد، و نزدیك رسول آورد. مسلمانان بدان شاد شدند و دومرد عرب برسر کوه ایستاده بودند تا هر گروه که نصرت یابند باایشان یارشوند، پارهٔ میغ درهوا برایشان‌بگذشت، ازان میغ روشنائی‌آتش دیدند، وآواز بخیر شنیدند. یکی را زهره پاره‌پاره شد و آن دیگر مسلمان شد، وقصه با رسول خدا بگفت. رسول از **جبرئیل** پرسید، گفت: آن‌آتش از حرارة من بود که فریشتگان را همی راندم و زنجیرآورده بودیم از بهر کفار وبیم‌دادن ایشان، آنگه کاربجائی رسید که هفتاد تن از بزرگان **قریش** کشته شدند، و هفتاد تن را اسیر گرفتند، و هفتاد تن‌را مجروح کردند. ومسلمانانرا نصرت‌بود، و این نصرت بتأیید حق بود، و قضاءالله بود، و خواست وی، کاری در ازل رانده و حکمی کرده و علم وی درآن رفته.

اینست که رب‌العالمین گفت: «لیقضی‌الله امراًکان‌مفعولاوالی‌الله‌ترجع‌الا

یعنی - و بعد هذا الی مصیر کم فا کرم اولیائی و اعاقب اعدائی .

« یاایّهاالّذین آمنوا اذالقیتم فئةً » ای : - جماعة من الکفار فی الحرب ،« فاثبتوا » للقائم و قاتلوا ولاتنهزموا ، « واذکروااللّٰه کثیراً » بالقلب و اللسان ، و هوالتکبیر عندالمسابقة ، اللّٰه اکبر واللّٰه اکبر. **عطا** گفت : - درحال حرب سخن گفتن مکروه است مگر ذکر خدا ، تکبیر و تهلیل . «لعلّکم تفلحون» ای - تظفرون فی الدنیا وتنقون فی الجنة ، فانّهما خصلتان اما الغنیمة و امّا الشّهادة .

«واطیعوا اللّٰه ورسوله» فی اقامة الجهاد ، « ولاتنازعوا »- فتکو نوافیه علی آراءِ مختلفة ،«فتفشلوا» ای : - فتجبّنوا ،« و تذهب ریحکم » لفظ - ریح - استعارة است از دولت و نصرت و قوت و مهابت . قومی گفتند : - باداست بحقیقت که بوقت نصرت جهد ، و **مصطفی**ص باینمعنی گفت : - نصرت بالصّبا واهلکت **عاد** بالدّبور ، وگفته‌اند کسی را که دنیا بوی اقبال کند بمرادوی ، الرّیح الیوم لفلان . و منه قول الشاعر :

اذا هبّت ریاحك فاغتنمها   فانّ لکلّ عاصفة سکون

ولاتغفل عن الاحسان فیها   فلاتدری الرّکود متی یکون

«واصبروا انّ اللّٰه مع الصابرین» - ینصرهم ولا یخذلهم .

«ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطراً» الایة ... البطر الغلو فی النعمة واحتقار الغیر ، « ورئاء النّاس» لیثنوا علیهم . میگوید : شما که مؤمنان‌اید چون کافران نه بید . **بوجهل** و اصحاب وی که از **مکه** بیرون آمدند بقصد **بدر** تا زنده و دننده و درنعمت بطر گرفته ، و طاغی و یاغی گشته ، وخویشتن بمردی فرا مردم نموده و مست خمر وزمر گشته [همچون لشکربیك جکاك مقهور علیه مایستحق[1]] ، **مصطفی** ص چون ایشانرا دید گفت : «ان هذه **قریش** قد خرجت بفخرها وخیلائها تحاداللّٰه و رسوله ، اللهم فاحنهم الغداة» !

« ویصدّون عن سبیل‌اللّٰه» ای - دین‌اللّٰه بطراً و رئاء الناس ، ویصدّون . این‌دو مصدر و فعل هرسه‌حال‌اند . «واللّٰه بما یعملون محیط» عالم به‌من کل الوجوه .

«واذ زیّن لهم‌الشّیطان اعمالهم» مفسران گفتند : در سبب نزول این آیت که

(۱) این جمله منحصر به نسخه الف

قریش چون فرا راه بودند و حرب وقتال در دل گرفتند، قومی گفتند: که ما از **بنی کنانه** و **بنی مدلج** می‌ترسیم که ایشان خصم مااند ومیانهٔ ما کینه وعداوت است، و ایشان با قوت و شوکت، نباید که تعرض ما کنند تا باز گردیم. چون خواستند که باز گردند، **ابلیس** آمد برصورت **سراقةمالك جعشم الکنانی**، گفت: چرا می‌باز گردید. ایشان گفتند: ـ نحن نرید قتال هذاالرّجل ونخاف من‌قومك، ما میخواهیم که با **محمد** قتال کنیم و از قوم تو **بنی کنانه** میترسیم. و این **سراقة** از اشراف **کنانه** و **بنی مدلج** بود، سالار وسرور ایشان. **ابلیس** که بر صورت وی بیرون آمده بود گفت:

«لاغالب لکم الیوم» ای ـ لاحد یغلبکم من‌النّاس، ای ـ من کثرتکم وقیل ـ من‌جنس‌النّاس، «وانی جارٌ لکم» ای ـ مجیرلکم‌عن **بنی کنانة** وضامن‌ان‌لا یتعرّضوالکم.

یاظالمی انّی تروم ظلامتی والله من کلّ‌الحوادث جاری

جاری ای ـ مجیری. **ابلیس گفت**: امروز کس باشما نتاود، ازمردمان مترسید، که من شما را از قوم خویش ایمن دارم و ایشان را برشما دست نبود.

رب‌العزة گفت: «فلمّا ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه» [ای ـ التقی‌الجمعان ورأی **ابلیس** الملئکة نزلوامن‌السماءِ نکص‌علی عقبیه[1]] ای: ـ ولی مدبراً، «وقال: «انی برئی‌منکم» افارقکم ولا ادنوامنکم. خدای گفت: چون‌هردو گروه برهم‌رسیدند، **ابلیس** فریشتگان‌را بدید که ازآسمان فرومی‌آمدند، و جبرئیل را دید جامه بخود در گرفته، و در پیش **مصطفی** ص ایستاده و عنان وی گرفته، بترسید و از مشرکان با پس گشت، **بوجهل** اورا گفت: ـ یا **سراقة** أفراراً من غیرقتال؟ هنوز جنگ در نپیوستیم و راه گریز گرفتی؟ گفت: «انّی اری مالاترون» یعنی: ـ الملئکة. «انی اخاف‌الله» ان‌یهلکنی فیمن یهلك، و قیل: ـ أخاف ان یناله مکروه من‌الملئکة، لانهم کانوا یعرفونه، وقیل: ـ خاف‌الوقت‌الّذی انظرالیه قدحان وقیل: ـ معناه «انّی اخاف‌الله علیکم.» قال **ابن‌اسحق**، قال **ابلیس**: «انی اخاف‌الله» و کذّب عدوّالله مابه مخافةالله، ولکن علم انه لاقوّةله ولامنعة فاوردهم و اسلمهم، و تلك عادة عدوّ الله لمن

(۱) این‌جمله در نسخه الف است.

اطاعه حتی اذا التقی الحقّ و الباطل اسلمهم و تبرّا منهم. پس چون کافران بهزیمت وا **مکة** آمدند آوازه درافتاد که **سراقة** پشت بداد بهزیمت و لشکر بشکست، خبر **بسراقة** رسید گفت: ـ والله ماشعرت بمسیرکم، حتی بلغنی هزیمتکم، والله که من نه از رفتن خبر دارم ونه از هزیمت تا آنگه که خبر هزیمت شما بمن رسید، این چه سخن است وچه کار که برمن می‌بندید؟ ایشان گفتند: نه‌تو درمعر که بودی وچنین گفتی؟ وی سوگند یادمیکرد که من نبودم. مسلمانان دانستندکه وی راست میگوید وآن گوینده شیطان بود.

ثمّ قال: ـ «والله شدید العقاب» یجوز ان یکون متصلا بکلامه، و یجوز ان یکون مستانفاً.

«اذیقول المنافقون والّذین فی قلوبهم مرض» الایه ... هم‌النافقوق ایضاً، وقد عطف الوصف علی‌الوصف بالواو، وقیل: ـ هم قوم اسلموا **بمکة**،ولم یهاجروا، فلما خرجت **قریش** لحرب رسول‌الله‌ص، خرجوا معهم، وقالوا نکون مع اکثرالفئتین، فلمّا رأو قلّة المسلمین، قالوا: ـ «غرّهؤلاء دینهم» اذخرجوا مع‌قلّتهم یقاتلون الجمع‌الکثیر ثمّ قتلوا جمعاً من‌المشرکین، منهم**قیس بن الولید و ابوقیس المخرومیان و الحرث بن زمعة بن الاسود بن المطلب و علی بن امیة بن خلف و العاص بن منیه بن الحجاج و الولید بن عتبه و عمروبن امیه**.

«ومن یتوکل علی‌الله» ای ـ یفوّض امره‌الیه لایغلب، «فان‌الله عزیز» قویّ منیع، «حکیم» فی خلقه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «واعلموا انّما غنمتم من‌شیء»... الایة، غنیمت مال کافران‌است که مسلمانان بران ظفریابند بوقت قتال و جهاد، و گفته‌اند جهاد دو قسم است: جهاد ظاهر، و جهاد باطن، جهاد ظاهر باکافراست به‌تیغ، وجهاد باطن با نفس‌است بقهر. مجاهدان به‌تیغ سه مردند: ـ کوشندهٔ مأجورو خستهٔ مغفور و کشتهٔ شهید. همچنین مجاهدان با نفس سه مردند، یکی میکوشد وی از ابرار است، یکی می‌تازد وی از اوتاد است یکی باز رسته وی از ابدال است. او که در جهاد کفّار است بمال غنیمت

توانگر شود، او که درجهاد نفس است بدل توانگر شود، توانگر بمال آن مال وی یا حلال است و محنت، یا حرام است و لعنت، و توانگر بدل همتی دارد مه از دنیا و مرادی مه ازعقبی. مصطفی‌ص جهاد نفس را عظیم‌تر خواند، وبزرگ تر گفت: «رجعنامن الجهاد الاصغرالی الجهاد الاکبر» ازبهر آن که از دشمن حذر توان کرد و از نفس حذر کردن نتوان. و باهردشمنی اگر بسازی ازشر وی ایمن گردی، وبانفس اگر بسازی هلاك خود دران بینی. و ازاد بار نفس آنست که **مصطفی**ص گفت: «ان الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم»، گفت: خدای بدل نگرد و بنفس ننگرد، و معلوم است کـه نگرستن تأثیر محبت است، و نانگرستن تأثیر بغض، اگر نفس دشمن داشتهٔ حق نبودی بوی نظر کردی، چنانکه بدل کند. پس واجب کند نفس را دشمن داشتن، و موافقت حـق را بنظر مهر و محبت بوی ننگرستن، ودرمعرکهٔ مجاهدت به‌تیغ‌ریاضت قهر وی کردن، ودیدهٔ مرادوی بناوك تفرید و تجرید بر دوختن ـ ازینجا گفت مصطفی‌ص: «من مقت نفسه فـی ذات‌الله آمنه‌الله من عذاب یوم‌القیمة»، و در این معنی حکایت **احمدبن خضرویه** معروف است. گفتا: روزگاری در قهر نفس خویش بسر آوردم تا اورا از مراد و کام خویش بازداشتم روزی نشاط غزوکرد، بامن برآویخت که غزا کردن شرط دین است وعماد مسلمانی ونشان طاعت‌داری. و من از نشاط وی عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید، و بخیر کمتر گراید، گفتم: ناچار در زیر این مکری است پیوسته، او را روزه میفرمایم مگر طاقت گرسنگی ندارد خواهد که درسفر از آن خلاص یابد وخواهد که درسفر روزه گشاید رخصت سفر بر کار گیرد! گفتم: بانفس نذری کردم که تادرسفر باشم روزه نگشایم، بلکه بیفزایم، گفت: روا دارم وروزه نگشایم، گفتم: مگر ازآنست که طاقت‌قیام شب‌ندارد میخواهد که درسفر ازآن‌خلاص یابد دردل کردم که ازقیام هیچ‌نکاهم وازشام تابام نفس‌را برپای‌دارم، گفت: روا دارم وازان‌ننالم. اندیشه کردم که مگرازآنست که باخلق‌می‌نیامیزد ووحشت‌خلوت‌اورا بر بن‌داشته‌است‌ومیخواهد که با خلق صحبت کند، همت کردم که درسفر جز بمنزلهای خراب فرونیایم، و ازخلق گوشهٔ گیرم. آن نیـز از من روا داشت و بپسندید. پس از روی عجز و تضرع در

حق زاریدم که آلهی بفضل خود مرا از مکر نفس آگاه کن و بلطف خود مرا شاد کن! آخر دریافتم که نفس میگوید که هرروز مرا به‌تیغ مجاهدت هزار ضربت زنی وهزار بازبکشی و خلق را ازآن آگاهی نه، باری بغزا روم تا یکباره کشته شوم و شهید باشم و جهانیان باز گویند که **احمد خضرویه** در غزا شهادت یافت، گفتم: صعب خصمی که دردنیا موافقت نماید، نه درعقبی سعادت خواهد، کمین ریاخواست که برمن گشاید، و در زمرهٔ هالکان آرد، تا رب‌العزة مرا از مکر وی آگاهی داد، و در جناب کرم و لطف مرا جای داد، آنکه درودها بیفزودم و الطاف کرم بسی دیدم.

پیر طریقت گفت: «الهی! ازبیم تواند بود، بجان رسیدم، هیچ ندانم که باچنین نفس یا چنین کار چون افتادم، هیچ عبرت نگرفتم و خلقی بعبرت خویش ندیدم، هرچند کوشیدم که یك‌نفس ازآن خود شایستهٔ توبینم ندیدم. ملکا، دانی که نه‌پی‌تو خودرا این روز گزیدم! آلهی راز کسی راکه خود خواندی ظاهرمکن، جرمی که خود پوشیدی! کریما، میان ما باتو داورتوئی، آن کن که سزای آنی!

قوله: «فانّ للّٰهِ خمسه و للرّسول» چنان که ازمال غنیمت بیرون کنند و دران سهمی است خدایرا ورسول را، هم‌چنین درمعاملات حقیقت که دل را غنیمت است سهمی است خدایرا، که بندهٔ دران آزاد بود ازحظّ خود ورقّ کون همه حقّ باشد و بحق باشد از خود بیزار و ازعالم آزاد.

پیرطریقت گفت: «بنده را وقتی بیاید که از تن زبان ماند و بس، و از دل نشان ماند وبس، و از جان عیان ماند و بس، دل برود نمونه ماند وبس، جان برود بوده ماند وبس، این جوانمرد بمنزل رسید و پرسید ازسیل چه نشان دهند، چون بدریا رسید در دریا افتاد، وسخن بپرسید، درخود برسید او که بمولی رسید:

بلعجب بادی‌است در هنگام مستی بادفقر
کز میان خشك رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غوّاص ترك جان و فرزندان بگفت
پس بدریا در فروشد تاچنین ... رفت

سالها مجنون طوافی کرد درکهسا رودشت
تا شبی معشوقه را در خانهٔ ما درگرفت

« اذانتم بالعدوة الدنیا » ازینجا تا آخر ورد قصهٔ **بدریان** است ، ووصف الحال جوانمردان ، که درمعرکهٔ ابطال و در صف قتال مبارزت نمودند و بعهد ووفاءِ حق بایستادند، تا از بارگاه حقیقت بوصف رجولیّت موصوف گشتند، و اعلاء کلمهٔ حقّ را و نشر بساط اسلام را تن بسبیل و جان بذل ودل فدا کردند .

شراب از خون وجام از کاسهٔ سر — بجای بانگ رود آواز اسبان
بجای دستهٔ گل قبضهٔ تیغ — بجای قرط بر تن درع خفتان

رب العالمین گفت : ـ آن کاریست که در ازل من خواستم، قضائی که من کردم، حکمی کـه من راندم ، « لیقضیَ الله امراً کان مفعولا » فریشتگان را فرستادم آرام دلها را و بشارت مؤمنانرا ، امّا نصرت دادن کار الهیّت ما است و خصایص ربوبیّت ما ، « وما النّصر الّا من عندالله » . همچنین رسولانرا از بهر دعوت فرستادم و هـدایت بعنایت ما ست ، « انك لاتهدی من احببت » ! کسب بندهٔ تقدیر کردم وسبب ساختم اما روزی دادن و رسانیدن برما ست « و ما من دابة فی الارض الّا علی الله رزقهـا . » جفت دادن وتخم ریختن سبب کردم لکن وجود فرزند بقدرت ما ست « یهب لمن یشآء اناثاً و یهب لمن یشآء الذّکور » .

« واطیعواالله ورسوله ولاتنازعوا فتفشلوا » ازروی اشارت مسلمانان را دربن آیت موافقت میفرماید که موافقت اصل دین است ، و مخالفت مایهٔ ضلالت ، چنانکه دردین و عقیدت موافقت واجب است ، دررای و عزیمت هم واجب است ، ازاینجاست که رب العزة طاعت خدا ورسول واولی الامر همه درهم بست ، وخروج و مخالفت حرام کرد . مصطفی گفت : « امرتکم بخمس ـ بالجماعة والسّمع والطّاعة والهجرة والجهاد فی سبیل الله. وانّه من خرج من الجماعة قیدشبر فقدخلع ربقة الاسلام من عنقه الاان یراجع » ، و قال ص : « من اطاعنی فقد اطاع الله ، و من عصانی فقد عصی الله ، و من یطع الامیر فقد اطاعنی ، و من یعصی الامیر فقد عصانی ، و انما الامام جُنّة یقاتل من ورائه ، و یتّقی به فان امر بتقوی الله وعدل فانّ له بذلك اجراً ، وان قال بغیره فانّ علیه منّة ، وان

امر علیکم عبد مجدّع یقودکم بکتاب‌الله ، فاسمعوا له واطیعوا .

ثمّ قال تعالی : « واصبروا انّ‌الله مع‌الصابرین » یتولّی الکفایة اذا حصل منهم الثّبات وحسن التفویض . **حسن بصری** رحمةالله هر گه که قصهٔ اصحاب **بدر** خواندی گفتی :- طوبی سپاهی را که امیر ایشان رسول‌خدا ، جاسوس ایشان جبرئیل امین‌خدا ، مبارز ایشان **حمزه** و **علی** شیرخدا ، مدد ایشان فریشتگان خدا ، مقصود ایشان اظهار دین خدا ، حاصل ایشان رضای خدا .

٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **ولو تری اذ یتوفّی الّذین کفروا** » واگر تو دیدید آنگه که میرانند کافرانرا ، « **الملائکة** » فریشتگان ، « **یضربون وجوههم وادبارهم** » میزدند ایشان را بر رویها و پشتها ، « **وذوقوا عذاب‌الحریق** .(٥٠) » [میگفتند ایشانرا که] میچشید عذاب آتش .

« **ذلك بما قدّمت ایدیکم** » این [زخم وعذاب] بآنست که دست شما پیش فرا فرستاد شما [از کرد بد ،] « **وانّ‌الله لیس بظلّام للعبید** .(٥١) » و خدای ستمکار نیست بندگانرا .

« **کدأب آل فرعون** » بمشرکان **قریش** همان بود که بآل **فرعون** بود [از عاقبت کرد بد ایشان ،] « **والّذین من قبلهم** » وایشان که پیش از ایشان بودند ، « **کفروا بآیات‌الله** » کافرشدند بپیغامهای خداوند و نشانهای او ، « **فاخذهم‌الله بذنوبهم** » تا فرا گرفت خدای ایشانرا بگناه ایشان ، « **انّ‌الله قویّ** » که خدای سخت گیراست [دشمنان خویش را ،] « **شدیدالعقاب** .(٥٢) » سخت سرانجام نمودن ایشانرا .

« **ذلك** » این بآنست ، « **بانّ‌الله لم یك مغیّراً** » که خدای نبود آنرا که بگرداند و تغییر کند ، « **نعمة انعمها علی قوم** » نیکوئی را و نعمتی را که بآن نیکوئی کرد بر قومی ، « **حتّی یغیّروا ما بانفسهم** » تا آنگه که ایشان آنرا تغییر کردند و بگردانیدند بخویشتن خویش ، « **وانّ‌الله سمیع علیم** .(٥٣) » وخدای شنوائی است دانا.

«**کدأب آل فرعون**» همچنان راست که آل **فرعون** را رفت [از سرانجام کار و رفت روزگار]، «**والّذین من قبلهم**» و و ایشان‌که پیش‌از ایشان بودند، «**کذّبوا بآیات ربهم**» دروغ زن گرفتند پیغامها و نشانهای خداوند خویش، «**فاهلکناهم بذنوبهم**» تا هلاك کردیم ایشانرا بگناهان ایشان، «**واغرقنا آل فرعون**» و بآب بکشتیم کسان فرعون را «**و کلّ کانوا ظالمین.** (٥٤)» وهمه که بودند ستمکاران بودند برخویشتن.

«**انّ شرّالدّواب عنداللّه**» بترین همه جنبندگان بنزدیك خدا، «**الّذین کفروا**» ایشانند که کافر شدند بیکتای خداوند خویش، «**فهم لایؤمنون.** (٥٥)» بنمی‌گروند [باو که یکی است.]

«**الذین عاهدت منهم**» ایشان که پیمان بستی با ایشان. «**ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة**» آنگه‌پیمان‌خودمی‌شکنند‌درهرباری، «**وهم لایتّقون.** (٥٦)» و از غدر نمی‌پرهیزند،

«**فاما تثقفنّهم فی الحرب**» هرگه که ایشانرا دریابی و بر ایشان دست‌یابی «**فشرّد بهم من خلفهم**» نکالی کن برایشان‌که هرکه از پس ایشان در فراز رسد حذر کند و برمد، «**لعلهم یذّکرون.** (٥٧)» تا مگر بپذیرند.

«**و اما تخافنّ من قوم خیانة**» اگر ترسی از قومی که عهد شکنند «**فانبذ الیهم**» آگاهی افکن بایشان [که تو پیمان ایشان بشکستی یا خواهی شکست،] «**علی سواء**» تاایشان وتو یکسان باشید [در آگاهی ازشکستن پیمان،] «**ان‌اللّه لا یحب الخائنین.** (٥٨)» که خدای کژانرا و کژ پیمانان را دوست ندارد.

«**ولا یحسبنّ الذین کفروا سبقوا**» و مپندار که کافران از پیش شدند «**انهم لایُعجزون** (٥٩).» که ایشان‌خدای رادرخود عاجز نیارند [وباپس‌نکنند واز پیش نشوند.]

«**واعدّوا لهم**» و میسازند ایشانرا «**مااستطعتم**» هرچه توانید، «**من قوّة**» از تیر انداختن، «**ومن رباط الخیل**» وازاین‌اسبان ساخته وبرآخر بسته درثغرها،

« **ترهبون به** » تا می‌ترسانید بآن ، « **عدوّالله وعدوّکم** » دشمن خدایرا و دشمن خویش را ، « **وآخرین من دونهم** » وکسانی‌را که‌فرودازایشان‌اند ، « **لا تعلمونهم** » که ایشان را ندانید ، « **الله یعلمهم** » داند ایشانرا خدای ، « **وما تنفقوا من شیء فی سبیل‌الله** » وهرچه نفقه کنید ازچیزی از بهرخدا [ودرسبیل باز کوشیدن بادشمنان وی] ، « **یوف الیکم** » گزارده‌آید بشما پاداش آن ، « **وانتم لا تظلمون** .(٦٠) » وازشما چیزی کاسته نیاید .

« **وان جنحوا للسّلم** » واگر بصلح گرایند دشمنان وصلح جویند ، « **فاجنح لها** » بآن گرای وصلح جوی ، « **وتوکّل علی‌الله** » وپشت بخدا باز کن ، « **انه هوالسمیع العلیم** .(٦١) » که او شنوائیست دانا .

« **وان یریدوا ان یخدعوك** » واگر خواهند که بفریبند ترا [بصلح ترا از خویشتن‌مشغول‌دارندتاسازی‌سازند] ، « **فان حسبك‌الله** » بسندهٔ تواست‌خدای‌تراپسنده ، « **هوالّذی ایدك بنصره** » اواست‌که‌ترا نیروی‌داد بیاری خود ، « **وبالمؤمنین**.(٦٢) » ومؤمنان ، « **والّف بین قلوبهم** » و مؤمنانرا و یاران تراهم دل کرد و نزدیکی داد دلهای ایشانرا بایکدیگر ، « **لو انفقت مافی‌الارض جمیعاً** » اگر نفقه کردی توهرچه در زمین است ، « **ما الّفت بین قلوبهم** » ایشانرا هم دل نکردید و در دلهاشان الفت ننهادید ، « **ولکن‌الله الّف بینهم** » لکن خدای میان‌ایشان الفت نهاد [به دین اسلام] ، « **انه عزیز حکیم**. (٦٣) » که او توانائیست دانا .

النوبة الثانية

قوله تعالی : ـ « ولوتری اذیتوفّی‌الّذین کفروا » ، جماعتی مفسران گفتند : این آیت در شأن کشتگان روز **بدر** آمده است که چون روی به مسلمانان نهادند بوقت‌جنگ ، فریشتگان بر پشتهای ایشان‌میزدند . مردی گفت یا رسول‌الله ! رأیت بظهر **ابی جهل** مثل‌الشراك . برپشت **بوجهل** نشان ضربتها دیدم‌همچون دوال . فقال : ذالك ضرب‌الملئکه ، رسول خدا گفت : آن ضرب فریشتگان بوده . **وعن انس بن مالك** قال : وقف رسول‌الله‌ص یوم **بدر** علی القلیب ، فقال : ای **اباجهل‌بن هشام** و ای **عتبة**

بن **ربیعه** و ای **ولیدبن عتبة** و ای فلان بن فلان، بئس عشرة النّبی کنتم، وبئس بنو عم‌النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً. فقال **عمر** : بابی انت وامی یا رسول‌الله! هل یسمعون کلامك الساعة وقد جیّفوا؟ قال : والّذی بعثنی بالحقّ، انّهم یسمعون کما تسمع، ولکن لا یقدرون ان یجیبوا. این خبر دلیل‌است که مرده درگور سخن زندگان شنود وازاحوال ایشان خبردارد. ومایدل‌علیه ما روی **عن ابی‌هریره** قال: ان‌اعمالکم تعرض علی اقربائکم من قرأناکم فان أوا خیراً فرحوا به و ان راوا شراً کرهوا، و انّهم لیستجیزون المیت اذا اتاهم حتی‌ان‌الرجل‌لیسأل عن امراته تزوجت املا؟وروی ان عاداً لمااهلکهاالله، قام‌فیهم نبیهم علیه‌السلام فقال : ای عاد! هل وجدتم ماوعدربکم حقاً؟ هل زلزلت اقدامکم و رجفت قلوبکم وسقت الا حقاف علیکم؟ والذی نفسی بیده انهم لیسمعون مقالتی. وگفته‌اند این آیت عام‌است همه کافرانرا خواهد که بوقت قبض روح فریشتگان ایشانرا زنند.

«یضربون وجوههم» ما اقبل منهم، «وادبارهم» ماادبرمنهم، یضربون اجسادهم کلها. **ابراهیم** بر **ملك‌الموت** رسید گفت : یا **ملك‌الموت**! خواهم که ترا بینم بآن‌صورت که قبض روح کافران‌کنی. گفت یا **ابراهیم** : طاقت نداری. گفت لابداست. پس خویشتن را بآن صورت فراوی نمود. شخصی را دید سیاه وتاریك بوی ناخوش از وی میدمد و مویهای اندام وی برپای شده و جامهٔ سیاه ناخوش پوشیده و دود و آتش از بینی ودهان وی بیرون می‌آید. **ابراهیم** چون ویرا دید ویرا غشی رسید، چون بهوش بازآمد. **ملك‌الموت** با صورت خویشتن‌شده بود. گفت : یا **ملك‌الموت** آن بدبخت‌را اگرخود دیدن صورت توعذاب وی بودی‌تمام بودی! ودرخبراست که دوجانور بر کافرمسلط کنند بعداز مرگ، هردو کر ونابینا ودردست هریك عمودی ازآهن گرم واورا بآن می‌زنند تا بقیامت، نه‌چشم دارند که ویرا بینند تا رحمة کنند ونه‌گوش‌دارند که آوازنالهٔ وی بشنوند. و روا باشد که «یتوفی» فعل‌الله باشد که خدای بحقیقت خلق‌را میراند، چنان که گفت : «الله یتوفی الا نفس حین موتها». وآنکه «الملائکة» ابتدا باشد و «یضربون» خبر ابتدا. وقول او ظاهرتراست بدلیل قراءت **شامی** که «تتوفی» خواند بدوتا.

«وذوقوا عذاب الحریق» . قول اینجا مضمر است . ای ـ ویقولون : «وذوقوا عذاب‌الحریق» . و عرب قول اضمار فراوان کند از بهرظهور دلالت بر آن درسخن ، و این درقرآن فراوان است ، منها قوله : «واذیرفع **ابراهیم** القواعد من‌البیت» الی قوله : «ربنا» ای ـ یقولان ربنا . «ویتفکرون فی خلق‌السموات والارض ربنا» ای ـ و یقولون ربنا . و گفته‌اند: این عذاب حریق ـ عذاب دوزخ ـ است . چنانکه در آن آیت گفت : «کلّما نضجت جلودهم» . . . الآیه .

«ذلك» ای ـ هذاالعذاب ، «بما قدّمت ایدیکم» بما کسبتم وجئتم ، «وان‌الله لیس بظلّام‌للعبید» فیاخذهم بغیرذنب .

«کدأب آل فرعون» ، **فرعون** درین آل داخل است . چنانکه مصطفی ص درصلوت گفت : «کمابارکت علی **ابراهیم**» . «کدأب **آل فرعون**» ای ـ کصنیع **آل فرعون** . وقیل ـ محلّه‌نصب ، ای ـ یفعل‌الله بهم‌من‌الاهلاك والعذاب ، کما فعل بآل **فرعون** . «والّذین من قبلهم» ، الضمیر یعود الی **فرعون** ، و یحتمل ان یعود الی کفار **قریش** ، و یجوز ان یرتفع بالابتداءِ و ـ کفروا ـ خبره . میگوید : وایشان که پیش‌ازایشان بودند ، چون قوم **نوح** و **هود** و **صالح** ، کافرشدند بآیات خدا ومعجزات انبیا . «فاخذهم‌الله بذنوبهم» عاقبهم علیها ، «ان‌الله قوی شدیدالعقاب» لایغلبه شیءٌ .

«ذلك» ای ـ هذا الاخذ بسبب «ان الله لم یك مغیّراً» مبدلا نعمة انعمها علی قوم «حتّی یغیّروا» یبدّلوا ، «ما بانفسهم» . این اهل **مکه**‌اند که خدای ایشانرا نعمت داد ، چنانکه گفت : «اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» ، و **مصطفی** راهم ازایشان بایشان فرستاد به‌پیغامبری . چنانکه گفت : «لقد جآءکم رسولٌ من انفسکم عزیز» . ایشان آن نعمت بخویشتن بگردانیدند ، بجای شکر کفر نهادند ، وشرك آوردند ، تارب‌العزة آن نعمت ازایشان بستد و بانصار داد ، وامن ایشان بخوف بدل کرد تا روز **بدر** بایشان آن رفت که رفت . «لم‌یك» اصله ـ یکون ـ فحذفت الحرکة للجزم و حذف الواولالتقاء الساکنین ، و حذف النّون لشبهه بحرف‌المدّ واللین ، لان کلمة الکون یکثر دورها لانه عام فی کل‌الاشیاء ، «وان‌الله سمیع‌علیم» .

«کدأب آل **فرعون** والّذین من‌قبلهم» من کفار الامم ، «کذّبوا بآیات ربهم»

فاهلكناهم بذنوبهم» بعضاً بالرجفة ، وبعضاً بالخسف ، وبعضاً بالمسخ ، وبعضاً بالرّيح وبعضاً بالماءِ . يحتمل ان‌الفعل فی‌قوله : «کفروا بآیات‌الله» لکفار **قریش** و «کذبوا بآیات ربهم» لآل **فرعون** . «والذین من قبلهم» فاعاد ذکرهم لماحیل بینهم وبین افعالهم بافعال غیرهـم . «وکلّ کانوا ظالمین» ای ـ کلّ قوم منهم کانوا کافرین . میگوید هر که را هلاك کردیم ، بستمکاری ایشان هلاك کردیم و ما از ستم پاکیم .

«ان شرّالدّواب عندالله الّذین کفروا» . این آیت درشأن **بنی‌عبدالدار** آمد که در کفر و عداوت رسول خدا مصّر بودند وسخت خصومت . رب‌العالمین گفت : «فهم لایؤمنون» ای ـ لایؤمنون ابداً . همچنانکه قوم **نوح** را گفت : «لن‌نؤمن من‌قومك الّامن قدآمن» . و گفته‌اند : درشأن یهود **بنی‌قریظه** آمد کـه عهدی با رسول خدا داشتند ، نقض کردند و مشرکان **مکه** را بسلاح یاری دادند برقتال ، **مصطفی**ص و یاران، پس پشیمان شدند و عذر خواستند و گفتند : نسینا واخطأنا ، و دیگر باره با **مصطفی** عهد کردند وروز **خندق** باز پیمان بشکستند ، دیگربار نقض عهد کردند . و **کعب اشرف** باجمعی **یهود قریظه** به **مکه** شدند و موافقت ایشان کردند برمخالفت رسول خدا . اینست که گفت : «الذین عاهدت منهم» ای ـ معهم، «ثم‌ینقضون‌عهدهم فی‌کل مرةٍ وهم لایتّقون» لایخافون الله فی نقض‌العهد .

رب‌العالمین گفت : «فاِمّا تثقفنّهم فی‌الحرب» ای ـ تظفر بهم وتجدهم . این در آیت اول پیوسته است . میگوید : اکنون که ایشان نقض عهد کردند ، هرگه که دست‌یابی برایشان ، «فشرّد بهم من خلفهم» ای ـ افعل بهم من خلفهم ، ای ـ افعل بهم فعلا من‌التنکیل والعقوبة تفرّق به جمع کل ناقض‌عهد، فیعتبروا بما فعلت بهؤلآء ولا ینقضون‌العهد . فذلك قوله جل وعلا : «لعلهم یذکّرون» ای ـ یعتبرون .

«واِمّا تخافنّ» جالب این نون مشدّد مازایده است ، تقدیره وان تخف . این خوف بمعنی علم است . یعنی ـ وان تعلمنّ «من‌قوم خیانة» نقضاً للعهد بدلیل یظهر لك کماظهر **من قریظة و النضیر** ، «فانبذ الیهم» یعنی انبذ الیهم اعلاماً انك ناقض عهدهم، انهمّوا به، حتّی تکون انت وهم سوآء فی‌العلم‌بالنقض فلایتوهّموا بك الغدر ، یعنی ـ افعل بهم مایفعلون .

«ان الله لا یحب الخائنین» النّاقضین للعهود. وفی الخبر «لادین لمن لاعهدله».

«ولا تحسبنّ الّذین کفروا سبقوا» ای ـ لا تحسبنّ یا **محمد**، الّذین کفروا و آتوا فانهم فی القبضة وان طالت المدّة. این درشأن قومی آمد از کافران که از حرب **بدر** بجسته بودند وبه **مکه** باز شده، ترسیدند که ایشان را هلاك وعذاب رسد، پس چون ایشانرا وقتی عذاب نرسید طـاغی و یاغـی گشتند. رب العالمین گفت: یا **محمد** لاتحسبنّهم سبقوا بسلامتهم الآن، فانّهم لایعجزوننا ولا یفوّتوننا فیما یستقبل من الاوقات.

شامی و حمزه و حفص، «لا یحسبنّ» بیاخوانند، یعنی ـ لا یحسبنّ الّذین کفروا انفسهم سابقین فایتین من عذابنا، وفیه وجه آخر، «لا یحسبنّ»، قیل ـ المؤمنین الّذین کفروا سبقوا. پس گفت: «انهم لا یعجزون». قراءة **عامه** ـ یعجزون ـ بفتح نون است واختیار آنست ودرشواذخوانده‌اندبکسر نون، فیکون المعنی ـ انهم لایعجزوننی، فحذفت النّون الاولی لاجتماع النّونین. وهمچنین قراءت عامة، قرا ـ اِنهم ـ بکسر الف است برمعنی ابتدا، ای ـ انهم لایعجزوننی. ایشان مرا عاجز نیارند، والاعجاز سلب القدرة، مگر **شامی** که وی ـ انهم ـ بفتح الف خواند و بدین قراءت ـ لا ـ صلة است و تقدیره «ولا تحسبنّ الّذین کفروا سبقوا انهم لا یعجزون».

«واعدّوا لهم» ای ـ اعدّوا ایّها المؤمنون لهم، ای ـ للناقضی العهد و لجـ ـی الکفّار، «مااستطعتم» ماسهل علیکم تحصیله، «من قوة» وهی ما یتقوّی به فی الحرب من السّلاح و الخیل و النّفقة. و قال **عکرمة** هی الحصون. و عن **عقبة بن عمران**، ان **النبی**ص قال علی المنبر: ـ الا انّ القوة الرّمی، قال ثلاثا، وقال ص ان الله یدخل بالسّهم الواحد ثلاثة نفر الجنّه: ـ صانعه محتسباً فی صنعه الخیر، والرّامی به، ومنبّله. وقال: «ارموا وارکبوا وان ترموا احبّ الیّ من ان ترکبوا کلّ شیءٍ یلهوا به الرّجـل باطل الّا رمیه بقوسه و تادیبه فرسه و ملاعبته امراته فانّهن من الحقّ، و من ترك الرّمی بعد ما علمه رغبة عنه فانه نعمة ترکها، وقال کفرها. و عن **سلمة بن الاکوع** قال: خرج **رسول الله**ص علی قوم من اسلم یتناصلون، فقـال: ارموا **بنی اسمعیل** فان اباکم کان رامیاً، وانا مع بنی فلان لاحد الفریقین، فامسکوا بایدیهم، فقال، مالهم، قالوا: و کیف

نرمی و انت مع بنی فلان، قال : ارموا و انا معکم کلکم، وقال‌ص : من علم الرّمی ثمّ ترکه فلیس منّا او قدعصی.

« ومن رِباط‌الخیل » رباط مصدراست، تقول ربط یربط ربطاً و رِباطا و رابط یرابط مرابطاً، ورباطاً، وهوشدّ الخیل[وامساکه والخیل[1]] عام‌فی‌الذّکور والاناث. قال النبی : من احتبس فرساً فی سبیل‌الله ایماناً بالله و تصدیقاً بوعده فان شیعه و ریّه وروثه وبوله‌فی‌میزانه یوم‌القیمة. وعن **جریر بن عبدالله** قال: رأیت **رسول‌الله**ص یلوی ناصیة فرس‌باصبعه بیده وهو یقول: الخیل معقود بنواصیهاالخیر الی یوم‌القیمة الاجر والغنیمة. «ترهبون» ای-تخوّفون غایة التخویف به، ای - بالاعداد. **یعقوب** ترّهبون بتشدید خواند. میگوید : باین ساختن سلاح‌وآلات جنگ دشمن‌خدایرا و دشمنان خود را می‌ترسانید، آن دشمنان که ایشانرا می‌شناسید و میدانید از مشرکان **قریش** و کفّار **عرب** و **یهودقریظه**، «وآخرین»ای - و ترهبون« آخرین من دونهم » لاتعلمونهم و قومی دیگر از دشمنان که شما ایشانرا می‌ندانید و خدا ایشانرا میداند ومیشناسد. همچنانکه جائی دیگر گفت : « والله اعلم باعدائکم » . **ابن زید** گفت : منافقان‌اند که بامسلمانان غزو میکردند وکلمت شهادت میگفتند و مسلمانان ایشانرا نمیدانستند و از عداوت که دردل داشتند بی‌خبر بودند. **ابن‌جریر** گفت : هم الجنّ لان قوله : «عدوّالله و عدوّکم » یشتمل جمیع‌الاعداءِ من‌الادمیّین. قومی گفتند: چنان نیکوتر که بیان‌آن‌نکنند بعدازان که‌خدای گفت: «لاتعلمونهم الله یعلمهم» .

« وماتنفقوا من شیٔ »من آلة وسلاح صفرآء وبیضآء،«فی‌سبیل‌الله»، ای-طاعة، « یوفّ الیکم» یخلف‌لکم فی‌العاجل و یؤفّرلکم اجره فی‌الاخرة ،«وانتم‌لاتظلمون»- لاتنقصون من‌الثواب.

«وان‌جنحوا للسّلم» بفتح سین قراءت عامه است و بکسرسین قراءت **بوبکر** تنها، وبمعنی هردو یکسان‌است. الجنوح- المیل الی‌الشیٔ، والجنح‌الجزء من‌اللیل. درین آیت شرط نهاد که آنگه که دشمن صلح جوید تو صلح جوی. جای دیگر

(۱) منحصر به‌نسخهٔ الف میباشد.

تفسیر کرد گفت : «ولاتهنوا وتدعوا الی السّلم» تو دشمن با صلح مخوان، اگر دشمن صلح جوید باصلح آی . **قتاده** گفت : این در ابتداءِ اسلام بود پس منسوخ گشت بآیت سیف . وقیل - هی ثابتة لانّها فی موادعة اهل الکتاب . «فاجنح لها»، گفت : از بهر آنکه سلم مؤنث است ومعنی السلم المصالحة، «وتوکّل علی اللّٰه» ای - فوّض امرك الیه واتخذه وکیلا ، «انه هو السمیع العلیم» .

«وان یریدوا ان یخدعوك» ای - ان ارادوا باظهار الصلح خدیعتك ، « فانّ حسبك اللّٰه» ای - الّذی یتولّی کفایتك اللّٰه ، « هو الّذی ایدك بنصره » یوم **بدر** ، « و بالمؤمنین » یعنی - الانصار. «والّف بین قلوبهم» ای - بین قلوب **الاوس و الخزرج** وهم **الانصار** جمعهم اللّٰه علی الایمان والمودة بعدان کانوا اشتاتاً وجعلهم اخواناً بعد ان کانوا اعداء .

«لو انفقت مافی الارض جمیعاً» نصب علی الحال، ای - بلغ عداوتهم نهایة، لو انفق منفق فی اصلاح ذات بینهم مافی الارض من الاموال لم یقدر علی الاصلاح والالفة و رفع الاحنة ، «ولکن اللّٰه الف بینهم» لان قلوبهم بیده یؤلّفها کیف یشآء . معنی آنست که اگر هرچه درروی زمین مالست ونعمت توهزینه[1] کنی وبذل کنی تامیان **اوس** و **خزرج** وجز ازآن از قبائل متعادی با یکدیگر از عرب که میان ایشان کارهای عظیم قدیم بود از ثرات و احن ، میگوید : اگر آن همه خرج کنی تا میان ایشان صلح دهی آن کینه وعداوت بر گیری نتوانی ، واسلام آنرا همه بسترد و برگرفت ، و ایشانرا همه برادران کرد ، تا میان ایشان نه عداوت ماند نه تنافر . رب العالمین خبر داد درین آیت که ، آن همه من کردم بفضل و رحمت خویش .

«انّه عزیز» لایمتنع علیه شیءٌ «حکیم علیم» بمافعله .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ولو تری اذ یتوفّی الّذین کفروا . . . » الایة . مرگ بر چهار قسم است : (مرگ اهانت و لعنت، و مرگ حسرت ومصیبت ، و مرگ تحفه و کرامت ، و مرگ خلعت و مشاهدت) . مرگ لعنت مرگ کافران است ، مرگ

---

١ - هزینه = خرج (فرهنگ رشیدی)

حسرت مرگ عاصیان‌است، ومرگ کرامت مرگ مؤمنان‌است، مرگ مشاهدت مرگ پیغمبران است. مرگ لعنت را گفت: «ولوتری اذ یتوفّی الّذین کفروا ...». جائی دیگر گفت: «ولوتری اذا الظالمون فی غمرات الموت». یا سید، اگر بینی تو آن کافران را در آن سکرات مرگ، و آن زخم و ضرب فریشتگان عذاب که از سیاست و هیبت و نهیب ایشان آسمان و زمین میلرزد، آن کافر درمیان دود و آتش وبوی ناخوش گرفتار شده وضربت ملك قطیعت ملك بردل آمده، اگر بنالد برخود درد افزاید واگر بزارد نداء - الاّ بشری - آید، گرد نوایست بررویش نشسته وآتش قطعیت درجان افتاده ودوزخ پر زفیر کرده وملك ازوی بیزار گشته، زینهار ازقهر قطعیت، زینهار از داغ فرقت. اما مرگ حسرت مرگ عاصیان است که روزگار را بغفلت بسرآورده و در طاعات و عبادات تقصیر کرده، ناگاه در قبض **ملك‌الموت** اوفتاده ودر سکرات مرگ گرفتار شده. ازیك سوی فریشتهٔ رحمت بیند شرمش آید که خیرها کم کرده؛ ازدیگر سوی فریشتهٔ عذاب بیند بترسد ازآنکه بدها وزشتها کرده، آن بندهٔ عاصی بیچاره میان مانده وچشم برغیب نهاده، تاخودچه آید، ازغیب کرامت آید یااهانت! فضل‌بیند یا عدل! پس فریشتگان طاعت ومعصیت بروی‌عرضه کنند، طاعت اندك، بی‌حرمتی گزاف، کاری‌فراوان‌حسرتش‌برحسرت‌بیفزاید ومعصیت برمعصیبت! پس آن اعمال وی طاعت‌اندك ومعصیت فراوان هردو مهر کنند وبگردن وی اندر آویزند، در نعش هم‌چنان و در لحدهم‌چنان، و بقیامت هم‌چنان، چنانکه رب‌العزه گفت: «وکلّ انسان الزمناه‌طایره فی‌عنقه». سه‌دیگرمرگ تحفه وکرامت است مؤمنان را ونیك‌مردانرا، فریشتگان رحمت بصد هزاران لطف کرامت و رفق و راحت‌وبشری وبشارت، قبض‌روح پاك ایشان‌میکنند وبالطاف کرم ونواخت بی‌نهایت بشارت میدهند، «له سلام علیکم ادخلوالجنة بما کنتم تعلمون». و **مصطفی**ص گفت تحفةالمؤمن‌الموت. عطاءِ مؤمن مرگ‌است، زیرا که حجاب‌مؤمن ازحق نفس‌اوست، و مرگ برداشتن آن حجاب است، و عـارفانرا هیچ عطای و تحفه بدان نرسد که راه دوست بریشان گشاده گردد و حجابها برداشته شود.

ازاین مرگ صورت نگر تا نترسی   از این زندگی ترس کاکنون درآنی

. از این زندگــی زندگـانی نخیزد   که گرگست و ناید زگرگان شبانی

بشر حارث گفت : شتأن بین‌قوم وبین قوم‌قوم موتی ویحیی القلوب بذکرهم وقوم احیاقست القلوب بروّیتهم . گویند **درویشی** این آیت از کسی بشنید که «انّ زلزلة الساعة شیءٌ عظیم» وقتش خوش گشت سماعش‌افتاد نعرهٔ بزد و گفت آه کی‌بود که این روز آید و این **درویش** از بند برآید ، گفتند ترا چــه روی نمود ازاین؟ گفت : دنیاحجابست وقیامت وقت مشاهدت ودوستانرا حجاب بلاست ومشاهدت عطا، کی باشد که ازاین حجاب بازرهیم و بدولت و مواصلت رسیم .

کی باشد که این قفس بپردازم   در باغ الهی آشیان سازم

چهارم مرگ مشاهدت است، اکرام و اعزاز پیغامبران ونواخت ایشان بنداء لطف بی‌واسطه ازحضرت عزت روان که « یا ایتها النفس‌المطمئنّه، ارجعی الی ربك راضیة مرضیة» .

عبدالله مسعود گفت : جماعتی **مهاجر** و **انصار** بخانه **عایشه** گرد آمدیم . رسول‌خدا بما درنگرست چشمش پرآب‌شد . گفت : مرحباً بکم حیاکم‌الله‌جمعکم‌الله نصرکم‌الله هداکم الله سلمکم الله و قفکم‌الله قبلکم‌الله اوصیکم بتقوای الله و اوصی‌الله بکم واستحلفه علیکم.آنگه وصیتها کرد وپندهای‌بلیغ‌داد . یاران گفتند: یارسول‌الله مگر روزگار عمرت بسرآمد ووقت رفتن درآمد . **مصطفی**ص گفت : قددنا الاجل و المنقلب الی‌الله و الی السدرة المنتهی و الجنة المــأوی و العرش الاعلــی و الکاس الاوفی الرفیق الاعلی . آری مرغ حضرت سرآن دارد کــه باز پرد بآشیان عــزت مرغی که پر اوعشق پرو از او، ارادت افق اوغیب منزل‌او درد استقبال او جلال‌اتیته هرولة. هرگه که این مرغ حضرتی‌از قفس بشری برافق غیب پرواز کند ، کرّوبیان عالم قدس دستها بدیدهٔ خویش باز نهند، ورنه برق این‌جمال دیدهای ایشان بسوزد . دروقت مرگ **موسی کلیم** برقی ازسر اوقات هیبت درهوا ، عشق او بتافت یك‌چشم **عزرائیل** ازآن برق هیبت او بحال نیستی بازشد. گفتند یا **عزرائیل** چون بردوستان ما روی نگرتا بادب‌باشی وپی دستوری فرابیش ایشان نروی و زبان حال مشتاق از غیرت دوستی و کمال سوزد مهرازلی همی گوید :

یارب ار فانی کنی مارا به‌تیغ دوستی فرشتهٔ مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که‌ازجام‌توروزی‌شربت‌عشق‌توخورد چون نماند آب آن داند آن رنج خمار

«کدأب آل فرعون والّذین من قبلهم» تهدید ووعید مشرکان **قریش** است و کفار عرب. میگوید چشم عبرت باز کنید و درعادت وسیرت رفتگان و گذشتگان نگرید وسرانجام ایشان از آن جهانداران و گردن کشان که بودند بنگرید که ایشان چه کردند وما باایشان چه کردیم وبرسر ایشان چه راندیم. «وعاداً وثموداً واصحاب الرّس وقروناً بین ذلك کثیراً و کلا ضربنا له‌الامثال و کلا تبرّنا تتبیراً». ای - کفّار **عرب**، و ای مشرکان **قریش** اگرشما همان کنید که ایشان کردند، ازسیاست قهرما همان بینید که ایشان دیدند.

«ذلك بان‌الله لم‌یك مغیّراً» الایه. سنّت و آئین ما چنان است که بربندگان نعمت ریزیم و معیشت فراخ در پیش نهیم، پس اگر شکر آن نگزارند و حقّ آن برخود نبشناسند، نعمت از ایشان بگردانیم و بنقمت بدل کنیم.

«ان‌الله لایغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم»، «ان شرّ الدّواب عندالله الّذین کفروا فهم لایؤمنون» چه امیدماند درکارایشان وچه سود دارد اعمال‌ایشان، بعد از آن که در ازل عدل‌خود برایشان براند که: «شرّالدّواب عندالله» ودر ابد این حکم برایشان برفت، «فهم لایؤمنون».

«واعدّوالهم مااستطعتم من قوة» برزبان تفسیر - قوة - رمی سهام غازیان است بر وی دشمن و از روی اشارت، سهام سحرگاهی است در عالم غیب بنعت خشوع و خضوع، و رمی‌القلب الی الحقّ معتمداً علیه ولاجعاً عمّاسواه. و گفته‌اند: این قوة، قوت دل‌است و ثقت بنصرت وتأیید الهیّت، چنانکه گفت: «هوالّذی ایّدك بنصره» ای - هوالّذی بنصره افردك، وبلطفه ایّدك، وعن کلّ سؤل ونصیب طهّرك و عن رق الاشیاء حرّرك وفی جمیع الاحوال کان لك.

«الّف بین قلوبهم». الّف بین قلوب المرسلین بالرّسالة و قلوب‌الانبیاءِ بالنبوّة و قلوب الصّدّیقین بالصّدق وقلوب‌الشهداءِ بالمشاهدة وقلوب‌الصالحین بالخدمة وقلوب عامّة المؤمنین بالهدایة، فجعل المرسلین رحمة علی‌الانبیاء وجعل الانبیاءِ رحمة علی

الصدّيقين و جعل الصدّيقين رحمة علىالشهداءِ وجعل الشهداء رحمة للعالمين و جعل الصالحين رحمة على عامّةالمؤمنين و جعل المؤمنين رحمة على الكافرين .

۷ـ النوبة الاولى

قوله تعالى : « **يا ايّهاالنبى حسبكَاللّه** » اى پيغامبر بسندهاست ترا خداى، « **ومن اتبعك من المؤمنين**.(٦٤) وايشان كه‌پى‌برانندبتواز گرويدگان .

« **يا ايّهاالنبى** » اى پيغـامبر ، « **حرّض المؤمنين علىالقتال** » گرم كـن و برانگيز گروندگان را بر كشتن كردن [با دشمنان من] ، « **ان يكن منكم عشرون صابرون** » اگر از شما بيست تن بود شكيبايان ، « **يغلبوا مأتين** » باز بشكنند دويست تن را [از دشمنان من] ، « **وان يكن منكم مائة** » و اگر از شما صد تن بود ، « **يغلبوا الفاً من الّذين كفروا** » بازشكنند هـزار تن را از كافران ، **بانّهم قوم لايفقهون**.(٦٥) » اين بآنست كـه ايشان [خدايرا يكـتائى ندانند] و حقّ از باطل باز نشناسند . « **الآن** » اكنون [كه سبكبارى مى‌جوئيد] ، « **خفف اللّه عنكم** » سبك كردخدابارازشما ، « **وعلم انّ فيكم ضعفاً** » وبدانست وبديد كه‌درشماسستى‌وبيچارگى است، « **فان يكن منكم مائة صابرة** » واگرازشما صدتن‌بود شكيبا [در روى دشمن‌من]، « **يغلبوا مأتين** » بازشكنند دويست تـن را ، « **وان يكن منكم الف** » و اگر از شما هزار تن بود [شكيبا] ، « **يغلبوا الفين** » بازشكنند دوهزار تن‌را ، « **باذن اللّه** » بيارى خدا و دستورى وى و فرمان وى ، « **واللّه مع الصابرين**.(٦٦) » وخدا بيارى با شكيبايان است .

« **ماكان لنبى ان يكون له اسرى** » هرگز نبود پيغامبرى كه ويرا اسيران در دست آمد ، « **حتى يثخن فىالارض** » تا پيش ازاين خوناب اورا افكند درزمين، « **تريدون عرض الدنيا** » عرض اين جهان ميخواهيد وآنچه از آن فرا دست آيد ، « **واللّه يريد الاخرة** » وخدا شما را آخرت مى‌پسندد ، « **واللّه عزيز حكيم**.(٦٧) » و خدا توانائيست دانا .

«لولا کتاب من‌الله» اگر نه حکم خدا بودی، **«سبق»** حکمی که رفت [واز پیش شد که غازیان بدر را هرگز عذاب نکند]، **«لمسکم فیما اخذتم»** بشما رسید بآنچه ستدید از فداها، **«عذاب عظیم.(٦٨)»** عذابی بزرگ.

«فکلوا مما غنمتم» اکنون بس میخورید از آنچه غنیمت‌ستدید[ازدشمنان خدا]، **«حلالا طیباً»** حلالی گشادهٔ پاك، **«واتقوالله»** ومی‌پرهیزید از خشم‌خدای و عذاب او، **«ان‌الله غفور رحیم.(٦٩)»** و میدانید که خدا آمرزگاراست و مهربان.

«یاایها‌النّبی» ای پیغامبر، **«قل لمن فی‌ایدیکم من الاسری»** گوی آنکس را که در دست شمااند از سیران، **«ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً»** اگر خدای از دلهای شما ایمان وراستی‌داند، **«یؤتکم خیراً مما اخذ منکم»** شمارا به‌از آن‌دهد که از شما ستدند، **«و یغفرلکم»** و بیامرزد شما را، **«والله غفوراً رحیم.(٧٠)»** و خدا آمرزگار است مهربان.

«وان یریدوا خیانتك» واگر پس‌خواهند که‌باتو کژ روند، **«فقدخانوالله من‌قبل»** اوّل هم‌چنین بودند، باخدا کژرفتند، **«فامکن منهم»** خدا ایشانرا دردست تو داد وترا بر ایشان پیروزی داد، **«والله علیم‌حکیم.(٧١)»** و خدا دانائیست راست دان.

«ان‌الّذین آمنوا» ایشان که بگرویدند، **«وهاجروا»** وایشان که ازجای خویش و کسان خویش ببریدند، **«وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی‌سبیل‌الله»** وباز کوشیدند، بتن‌خویش ومال‌خویش از بهرخدای، **«والّذین آووا»** وایشان که رسول خدایرا و مؤمنانرا باخان و مانهای خودآوردند، **«ونصروا»** و یاری دادند ایشانرا، **«اولئك بعضهم اولیاء بعض»** ایشانند که یکدیگررا اولیاءِ و دوستان‌اند، **«والّذین آمنوا»** و ایشان که بگرویدند، **«ولم یهاجروا»** و از خان و مان و کسان خود نبریدند و بررسول نیامدند، **«مالکم من ولایتهم من شی»** شما که مؤمنان‌اید مهاجران‌اید از خویشی ایشان در هیچ‌چیز نه‌اید، **«حتی‌یهاجروا»** تا آنگه که پس ایمان بدارالهجرة آرند، **«وان‌استنصروکم فی‌الدّین»** واگر ازشما یاری‌خواهند برمشرکان آن گرویدگان که مقیم‌اند دردارالشرك، **«فعلیکم‌النّصر»**

بر شما است که ایشانرا یاری دهید ، «**الاّعلی قوم بینکم و بینهم میثاق**» مگر بر قومی که میان شما و میان ایشان مهادنۀایست و عهدی ، با ایشان غدر مکنید ، «**واللّه بماتعملون بصیر**.(۷۲)» وخدا بآنچه شما کنید بیناست و دانا .

« **والّذین کفروا بعضهم اولیاء بعض** » و ایشان که کافر شدند یکدیگر را اولیاء و دوستانند ، « **الاّ تفعلوه** » اگر نکنید که یاری دهید چون از شما یاری خواهند ، « **تکن فتنة فی‌الارض** » فتنه‌ای بود درزمین وباز گشت از اسلام با کفر ، « **وفساد کبیر** .(۷۳) » و تباهی بزرگ .

«**والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌اللّه**» وایشان که بگرویدند و هجرت کردند و از بهر خدای با دشمن باز کوشیدند ، « **والّذین آووا ونصروا** و ایشان که رسول خدایرا و یارانرا مأوی دادند و درهمه حال ایشانرا یاری کردند ، « **اولئك هم المؤمنون حقاً** » ایشانند گرویدگان براستی ، «**لهم مغفرة ورزق کریم** .(۷٤) » ایشانراست آمرزش و روزی نیکو آزادۀ بی‌رنج .

« **والذین آمنوا من بعد** » و ایشان که بگرویدند ازپس **حدیبیه** ، «**وهاجروا وجاهدوا معکم**» وهجرت کردند وجهاد کردند باشمابهم ، «**فاولئك منکم** » ایشان از شمااند ، «**واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض**» وخویشاوندان بیکدیگر ارزانی‌اند در میراث ، « **فی کتاب اللّه** » در دین خدای و حکم وی ، « **انّ اللّه بکلّ شی علیم** .(۷۵) » که خدای به‌همه‌چیز داناست .

النوبة الثانية

قوله تعالی و تقدس : « یاایّها النّبی حسبك‌اللّه » . **سعید جبیر** روایت کند از **ابن عباس** ، گفت : سی وسه مرد مسلمانان بودند و شش زن درخانۀ **ارقم** جمع آمده و اسلام پنهان داشته تا **عمر خطاب** مسلمان شد وعدد مسلمانان بچهل رسید واظهار اسلام کرد و رب العزة در شأن وی این آیت فرستاد که : « یاایّها النّبی حسبك‌اللّه و من اتّبعك من‌المؤمنین» . در معنی این‌آیت دو وجه گفته‌اند ، قومی ظاهر گرفتند، گفتند : معنی آنست که : ای پیغامبر ، خدا ترا بسنده است و ایشان که اتباع تو

کردند از مؤمنان یعنی **عمر خطاب**، و این جمع مسلمانان، و دلیل برین وجه آیت پیش است که گفت: «هوالّذی ایّدك بنصره و بالمؤمنین». جائی دیگر گفت: «فانّ‌الله هو مولیه وجبرئیل وصالح المؤمنین»، و بااین‌وجه موضع ـمن ـ رفع‌است، معطوف برالله، یعنی ـ حسبك‌الله و تباعك من‌المؤمنین. وجه دیگر آنست که یکفیك‌الله و یکفی من‌اتّبعك، و موضع ـ من ـ نصب است. و قیل ـ حفض ومعناه ـ حسبك‌الله وحسب من‌اتّبعك من‌المؤمنین، و کرّر حسبك فی‌الآیتین، لانّ الاوّل فی کفایة الخداع و الثّانی عام.

«یا ایّهاالنّبی حرّض‌المؤمنین علی‌القتال» التّحریض فی‌اللّغة ان تحث‌الانسان علی الشی، حتّایعلم معه انه حارض ان تخلف عنه و الحارض الذّی قارب الهلاك، و منه قوله: «حتّی تکون حرضاً» ای ـ حتّی تذوب غمّاً فتقارب الهلاك.

«ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین». ان شرطی است بمعنی امر، ای ـ لیصبر عشرون ولیثبّتوا فی‌مقاتلة مأتین. **ابن عباس** گفت: فرض‌بود برمسلمانان یك مردمسلمان با ده مشرك مقاومت کردن، ودرجنگ روی ازایشان بنه‌گردانیدن، در روز **بدر** وپیش از آن چنین بوده، رب‌العالمین گفت: «بانّهم قوم لایفقهون» ای ـ ذلك من اجل انّهم یقاتلون علی‌جهالة من‌غیراحتساب ولاطلب‌ثواب، فلایثبتون اذا صدقتموهم‌القتال خلاف من یقاتل‌علی بصیرة یرجوا ثواب‌الله. پس‌این برمسلمانان صعب آمد و دشخوار، تضرّع کردند و از حقّ جلّ جلاله سبك‌باری خواستند تارب العزّه آنرا منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که: «الان خفّف الله عنکم و علم انّ فیکم ضعفاً». قراءت **حجازی وشامی** و **بصری** «فان تکن منکم مأت» بتاءاست، درهردو آیت بالفظ مائة شود ولفظ مائة مؤنث‌است، باقی بیاخوانند باعدد مذکّرشودکه مایة وران افتاد. «وعلم انّ فیکم ضعفاً» بفتح ضادقراءت **عاصم** است، **حمزه** و باقی بضمّ خوانند و بنزدیك عرب ضمّ است فصیح‌تر بود. در شواذ خوانده‌اند «وعلم» برفعل مجهول، واین‌کس ازوحشت آن می‌گریزدکه‌کسی پنداردکه خدای اکنون بدانست، ودرقرآن ازین لفظ فراوان است و درآن دلالت نیست برحدوث علم، چنانکه جای دیگر گفت: «علم‌الله انّکم ستذکرونهن»، «علم‌الله انّکم کنتم تختانون انفسکم»،

«علم‌ان‌سیکون منکم‌مرضی»، «فعلم‌مافی‌قلوبهم» درآن‌هیچ دلالت‌نیست برحدوث علم قدیم که خـدای را علم و دانش بود و هست پیش از کاینات و واقعات و گفته‌اند که : درین‌آیت معنی علم رؤیت است که عرب برؤیت ازعلم حکایت کند و بعلم از رؤیت. **وقتیبی** گوید : خدای را دوعلم است، علمی پیش ازکار و علمی پس ازکار.

«فان یکن‌منکم مائة صابرة» ای ـ محتسبة «یغلبوا مأتین»، «وان‌یکن‌منکم الف یغلبوا الفین باذن‌الله». قال : **ابن‌شبرمة:** وکذا النّهی عن‌المنکر لایحلّ للواحد ان یفرمن‌اثنین اذاکانا علی منکروله ان یفرّمن‌الاکثر. ثمّ قال : «والله مع‌الصّابرین» فمن یغلبهم.

«ماکان لنبیّ ان یکون له اسری». سبب نزول این‌آیت آن بودکه روز **بدر** بعد ازآن هفتاد کس از صنادید **قریش** که کشته شدند هفتاد کس دیگر ازمشرکان اسیرگرفتند، **مصطفی**ص درکارایشان باصحابه مشورت‌کرد. **ابوبکرصدیق** گفت : یا رسول‌الله !«هولاءِ قومك واهلك وانی‌اری ان تأخذمنهم الفدیّه فیکون مااخذنا منهم قوة علی‌الکفّار وعسی ان یهدیهم‌الله فیکونوا عضدا»، گفت : یا رسول‌الله قوم تو اَند و خویش و پیوند تواند قبیله و عشیره تواند اگر از ایشان ندا خواهدکه مسلمانانرا ازآن قوّتی باشد برجنك دشمن مگرآنراوجهی بود وباشدکه خدای‌ایشانرا راه نماید ومسلمان شوند ومؤمنانرا ازایشان یاری باشد. رسول خدا به**عمر** اشارت‌کرد که تو چه می گوئی؟ **عمر** گفت : والله ما اری مارای **ابوبکر**، والله که درکار مشرکان آن رای‌نیست‌که **ابوبکر** راست، رأی‌من‌آنست که‌مشرکانرا ازپشت‌زمین‌برداریم.فلانکس کـه خویشاوند من است بدست من دهی تابه تیغ سروی بردارم، و **عقیل** را بدست **علی** دهی تا باوی همین‌کند وفلان‌کس که **حمزه** را برادراست بدست **حمزه** دهی تا همین‌کند، ایشان ائمه کفر و ضلالت‌اند و اگر چه خویش و پیوند تواَند حقّ تو نشناختند وحرمت توند‌اشتند وجز سزای قتل نه‌اند. رسول‌خدا گفت یا **ابابکر**! مثل تو مثل **ابراهیم خلیل** است‌که گفت : «فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فأنك غفور رحیم»، و مثل **عیسی** که‌گفت : «ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیزالحکیم». ویا **عمر** ! مثل تو مثل **نوح** است‌که‌گفت :«رب‌لاتذرعلی‌الارض من

الکافرین دیّاراً»، ومثل **موسی** که گفت: «ربنااطمس علی‌اموالهم واشدد علی‌قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا العذاب الالیـم». آنکه **مصطفی** بقول **ابوبکر** کار کرد و از ایشان فدا ستد. **عمرخطاب** گفت: دیگرروز بامداد بحضرت سیّد رفتم، **مصطفی** را دیدم و **ابوبکر** که هردو می‌گریستند. گفتم: یارسول‌الله چه رسید شما را این‌ساعت که می گریید. گفت: یا **عمر** آن حکم که دی رفت وآن فداها که از ایشان ستده آمد خدا آنرا نپسندید و عتاب کرد و اینك آیت فرستاد.

«ماکان لنبیّ ان تکون‌له اسری حتّی‌یثخن فی‌الارض». قراءة **بصری** بیااست واسری جمع اسیر، مثل‌قتیل وقتلی، ای ـ «لم‌یکن لنبی ان یشتغل‌بالاسر والفدا لانّ ذلك یذهب بالمهابة یثخن»، ای ـ حتّی‌یکثر القتل والاثخان الاکثار من القتل مشتق من الثخانة وهی‌الصلابة والکثافة، وقیل ـ الشدة والقوة. میگوید هیچ‌پیغامبر بر آن‌نبود که اسیر را دارد وفدا ستاند، که داشتن و فدا ستدن هیبت وحشت ببرد تابسیار از آن اسیران می کشتند و در زمین می‌افکندند و مغلوب و مقهور خود میداشتند تا در دلهای مشرکان از پیغامبر و مؤمنان مهابت و رعب بود. **ابن عباس** گفت: این‌حکم روز **بدر** بود که مسلمانان اندك بودند و اسلام هنوز قوی نگشته بود باز کـه مسلمانان بسیارشدند وکار اسلام ومسلمانان بالا گرفت وقوی شد، درکار اسیران این آیت آمد: «فامّا منّا بعد وامّا فداء».

ثم قال‌تعالی «تریدون عرض‌الدّنیا». یعنی ـ المال‌الذّی اخذتموهم‌من‌الفداءِ سماهٔ عرضاً لانه سریع الانقضاءِ قلیل الثبات. «والله یرید الاخرة» ای ـ یرید لکم ثواب الاخرة بقهرکم المشرکین ونصرکم‌دین‌الله. «والله عزیزحکیم» امر باثخان الکفار.

«لولا کتاب من‌الله سبق»، کتاب اینجا بمعنی‌حکم‌است، ای ـ لولاحکم من‌الله سبق، هم‌چنان‌که جائی‌دیگر گفت: «کتاب‌الله علیکم»، ای ـ حکم‌الله علیکم. یعنی ـ لولاحکم‌من‌الله سبق ان‌لایعذّب احداً ممن‌شهدبدراً مع‌النبی‌ص. ای ـ صابکم‌فیمااخذتم، من‌الفداءِ قبل‌ان تومروابه عذاب‌عظیم. میگویداگرنه آنید که خدای‌حکم کرده‌است که هیچ کس را ازبدریان هرگزعذاب نکنند شمارا عذاب کردی باین‌فدا که ستدید

پیش از آن که شما را بآن فرمودند . معنی دیگر **ابن‌عباس** گفت : پیش‌از **مصطفی**ص مال غنیمت و قربان و فداءِ اسیران و امثال آن حرام بود برپیغامبران و امتان ایشان، ورب‌العزة درلوح محفوظ نبشته وحکم کرده که‌آن حلال است **محمد** را و امّت وی را، پس روز **بدر** پیش ازآن که فرمان وحکم از آسمان آمد ایشان شتاب‌کردند وفدا ستدند. رب‌العالمین گفت : اگرنه‌آن بودی‌که درلوح محفوظ‌حکم من سابق است که آن غنیمت شما را حلال است و نیز حکم کرده‌ام که هر که گناه کند وتوبه‌کند گناهش بیامرزم، شمارا باین‌فدا ستدن عذابی بزرگ رسیدی . وگفته‌اند این کتاب همان است که آنجا گفت : « کتب ربکم علی نفسه الرحمة » یعنی - اگر نه‌آن بودی که من رحمت خود برشما بر نبشته‌ام که برشما رحمت کنم و بیامرزم و عذاب نکنم . « لمسّکم فیما اخـذتم عذاب عظیم » . **سعدبن معاذ** گفت : یا نبی‌الله، کان الاثخان فی‌القتل(۱) احبّ الی من‌استبقاءِ الرّجال . فقال رسول‌الله - لونزل عذاب من السماءِ مانجا منه غیر **عمربن الخطاب** و **سعد بن‌معاذ** ثم احلّ لهم الغنائم .

فقال تعالی :« فکلوا مما غنمتم حلالاطیّباً »- اصبتم واخذتم من‌الکفار قهراً، ومن هیهنا للتبیّین حلالا طیّباً ، لم یحلّ لغیرکم و انما کانت نار تنزل من‌السماءِ فتاکلها .

« واتقواالله ان الله غفور » غفرلکم ذنبکم ، «رحیم» حیث‌رخّص لکم الغنائم .- قال‌النّبی‌ص - لم یحلّ‌الغنائم لمن کان قبلنا، ذلك بان‌الله رای ضعفنا وعجزنا فطیّبهالنا.

« یاایّهاالنّبی قل لمن فی ایدیکم من‌الاسری ». **کلبی** گفت : این‌آیت درشأن **عباس‌بن عبدالمطلب** آمد و برادر زادهٔ وی **عقیل‌بن ابی‌طالب** و **نوفل‌بن الحارث**، و **عباس‌بن عبدالمطلب** یکی بوداز آن ده مرد که مطعمان‌بودند مشرکانرا، که بجنك **بدر** می‌شد وبیست‌اوقیه زر **عباس** باخود داشت ازو بستدند. **عباس** گفت : یا **محمد** آن بیست اوقیه بحساب فدا کـه از من می‌ستانند درآر . گفت نیارم که آن بقصد مسلمانان و اطعام مشرکان بیرون آوردی ، آن در حساب فـدا نیارم و فدای **عقیل** و **نوفل** نیز برتواست . **عباس** گفت : یا **محمد**، ترکتنی اتکفّف قریشاً مابقیت . فقال رسول‌الله‌ص : این‌الذّهب الذّی دفعته‌الی **ام‌الفضل** مخرجك الی **بدر** ؟ و قلتَ لها انّی

---

۱ - اثخن فی‌العدد = بالغ و غلظ فی قتلهم .

لاادری مایصیبنی فی وجهی هذا فان حدث لی حدث فهذالك و **لعبدالله** و **لعبيدالله** و **للفضل** و **قثم** یعنی ـ بنیه . فقال له **العباس** : و مایدریك ؟ قال : اخبرنی به ربی . قال : اشهد انك صادق و انی قد دفعت الیها الذهب ولم یطلع علیه احد الا الله، وانا اشهد ان لااله الاالله وانك رسول‌الله . قال **العباس** : فاعطانی‌الله خیراً مما اخذ منی ، اعطانی عشرین عبیداً کلهم یضرب بمال کثیر مکان العشرین اوقیه و انا ارجوا لمغفرة من ربی فذلك قوله : «ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً یؤتکم خیراً مما اخذ منکم و یغفرلکم ، » ـ قراء **ابوجعفر** و **ابوعمرو** ـ اُساری ـ وهو جمع الجمع . یقال ـ اسیر وجمعه اسری ، کمریض و مرضی و هالك وهلکی و جمع الجمع اُساری .

« ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً » یعنی ـ ایماناً و اسلاماً ، « یؤتکم خیراً مما اخذ منکم » من‌الفداءِ . گفته‌اند خلافت **بنی العباس** از آن خبر است .

« ویغفرلکم‌والله غفوررحیم » ـ روی ان **العباس** کان یقول: انجزاحدا لوعدین وانا علی ثقة من الاخرة .

« وان یریدوا » یعنی ـ الاسری ، « خیانتك » نقض ما عهدوا معك .

« فقد خانوا الله » بالکفر والشرك ، « من‌قبل » ای ـ من قبل‌العهد و قتل **بدر**.

« فامکن منهم » ای ـ فامکنك منهم و نصرك علیهم فهزمتهم و اسرتهم ، و المعنی ـ اِن عادوا عدنالهم .

« والله علیم » بخیانتهم حین خانوها ، « حکیم » فی‌تدبیره علیهم ومجازاته ایاهم.

قوله : ـ « ان‌الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی‌سبیل‌الله » ـ این صفت **مهاجران** است که با رسول خدا برخاستند و درمعرکها خودرا هدف تیر دشمن ساختند و در اعلاءِ کلمهٔ حق و دین اسلام کوشیدند .

« والذین آووا و نصروا » ـ این صفت **انصار** است که رسول خدا و مؤمنانرا بخان ومانهای خود فروآوردند، پس آنکه ده‌سال رسول خدا میگفت : « من‌یووینی حتی ابلغ کلام ربی ؟ » ـ کیست که ما را مأوی دهد تا کلام خدای خود برسانم ؟ و کس اورا جواب نمیکرد ، تا ایشان بخوشدلی وصدق ایمان ودل اورا بپذیرفتند و

مؤمنانرا هریکی مأوی دادند وایشان را بردشمنان یاری دادند وباایشان حرب کردند. رب العالمین گفت : « اولئك بعضهم اولیآء بعض» ایشانند که یکدیگر را دوستان اند و برادران . و **مصطفی**ص گفت :«وفی کلّ دور الانصارخیر». **ابن عباس** گفت : اولئك بعضهم اولیاء بعض فی المیراث کانوا یتوارثون بالایمان والهجرة و بالمواخاة التّی کان رسول اللّهص یواخی بینهم دون القرابة المفردة حتّی نسخ بقوله: «واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّه» . میان مهاجرت **مصطفی**ص و میان فتح **مکه** توارث میان مؤمنان بهجرت می بود ، **مهاجر** از **مهاجر** میراث میبرد ، اگر چه قرابت و رحم نبود وآنجا که قرابت بود و هجرت نبود میراث نبود اگرچه ایمان آورده بود در دارالشّرك . اینست که رب العزّة گفت :«والذّین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیء» یعنی ـ من میراث وغنیمة و فییءٍ(۱) . «حتّی یهاجروا» حکم خدای براین نسق بود تاآنگه که ناسخ آن رسید پس فتح **مکه** که : « اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّه» وهجرت منقطع گشت و **مصطفی** گفت : «لاهجرة بعدالفتح انما هی الشّهاده».

قرائت **حمزه** ـ من وِلایتهم بکسر واو است و هی قرآئةٌ ردیّة فان الولایة انّما هی من الوالی و الولایة من الولیّ . وقد قال فی صدرالایة «بعضهم اولیاء بعض » اولیاء گفت نه ولاة .

« وان استنصروکم فی الدّین » یعنی ـ وان استنصروکم الذّین آمنوا ولم یهاجروا عن الکفار ، «فعلیکم النّصر الّاعلی قوم بینکم و بینهم میثاق» عهد الی مدة او موادعة فلا تغدروا .

« والذّین کفروا بعضهم اولیاء بعض » ای ـ لاتوارث بینهم وبینکم ولاولایة. والکافر ولیّ الکافردون المسلم . درین آیت تقدیم وتأخیراست، تقدیره : «والذّین آووا ونصروا اولئك بعضهم اولیــاء بعض ، والذّین کفروا بعضهم اولیاءِ بعض » این بآنست بمعنی ، پس گفت : « وان استنصروکم فی الدّین فعلیکم النّصر» .

«الاّ تفعلوه تکن فتنة فی الارض وفسادٌ کبیر»، وقیل: ـ الّا تفعلوه ، ای ـ ماامرتم

۱ ـ الفییء = الغنیمة

بهمن التّوارث بالایمان والهجرة، «تکن فتنة فی الارض». زوال نظام المؤمنین وتفریق کلمتهم، «وفساد کبیر» فی الارض می جهة الکفّار و سفك الدّماء.

«والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله». این - الّذین - بدل - الّذین - پیشین است وهمان قوماند - **مهاجران** و **انصار**، وتکرار از بهر آنست که این حکم راست و این ثواب را.

«اولئك هم المؤمنون حقاً». صدقاً حقّقوا ایمانهم والهجرة والجهاد و بذل المال فی دین الله.

« لهم مغفرة و رزق کریم » لامنّة فیه ولا تبغیض. و قیل: - « رزق کریم » لایصیر حدثا بل رشحا کالمسك.

«والّذین آمنوا من بعد» ای - من بعد نزول هذه الآیة، وقیل - من بعد الحدیبیة وهی الهجرة الثّانیه.

«وهاجروا و جاهدوا معکم فاولئك منکم» فی کلمکم و جملتکم، « واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض» ای - الاقویاء الّذین تجمعهم بالقرب رحم واحدة او ینسبون الی اب واحد بعضهم اولی ببعض فی المیراث من الاجانب.

«فی کتاب الله» ای - فی حکمه، و منه قوله تعالی: « کتب الله لاغلبنّ » ای - حکم الله، و قیل - فی کتاب الله الّذی عنده و هو اللّوح المحفوظ. ومنه قوله تعالی: «الّا فی کتاب من قبل ان نبرأها». التّوارث بالجهرة والاخآء صارت منسوخة یقولة: «واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله».

«انّ الله بکلّ شیئ علیم» من الفرائض و المواریث و غیر ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « یا ایّها النّبی حسبك الله ومن اتّبعك من المؤمنین»، سیاق این آیت تشریف و تخصیص **عمر خطاب** است که .... بعهد اسلام درآمد. **مصطفی**ص او را در کنار گرفت و گفت: « الحمدلله الّذی هداك الی الاسلام یا **عمر** »، پس دست وی گرفت واورا پیش یاران بردو گفت: « بشّروا فهذا عمر قدجاءکم مسلماً »، ای یاران من،

بشارت پذیرید که عمر باسلام درآمد. حمزه برخاست واورا درکنارگرفت، ویاران همه شادگشتند وبشاشت نمودند وگفتند: «الحمدلله الّذی هداك الی‌الاسلام یا عمر».
پس عمر گفت: «یارسول‌الله کم عددنا»، چند برآید عدد مسلمانان. رسول خدا گفت: «تسعةً و ثلاثون، و بك اتمّ الله الاربعین». چهل، کم یك کس بودیم واکنون که توآمدی، عقد چهل تمام شد. عمر گفت: یارسول‌الله چرا این کار پنهان داریم وچرا این علم اسلام آشکارا بدرنیاریم؟ افیعبد اللات و العزی علانیة علی رؤس الخلایق ویعبدالله جلّ جلاله سرّاً کلاً والّذی بعثك بالحقّ لایعبدالله سرّاً بعدالیوم.
عمر دامن عصمت مصطفی گرفت واورا بیرون آورد وآن قوم که با مصطفی بودند ازصدّیقان همه بیرون آمدند ودوصف برکشیدند. یك صف عمر درپیش ایستاد ویك صف حمزه، همی آمدند تا به مسجدحرام، وکافران ومشرکان منتظرکه هم اکنون عمر سرمحمد می‌آرد وازاسلام وی همه بی‌خبربودند. عمر چون روی کافران دید، تکبیرگفت که رعب آن در دلهای کافران افتاد وروی عقلهاشان سیاه گشت، آنکه گفت:

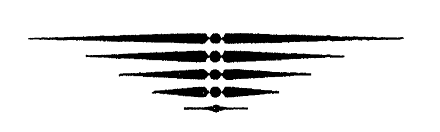
مالی اریکم کلّکم قیاما الکهل والشّبان و الغلاما
قد بعث الله لکم اماما محمداً قد شرع الاسلاما
واظهر الایمان واستقاما فالیوم حقّاً نکسرالاصناما
نذبّ عنه الخال و الاعماما

کفّار قریش آنروز چون عمر را بدیدند دل از دولت خویش برگرفتند وآنروز بدیدن عمر غمناك‌تر از آن شدند که آنروز که رسول خدا وحی آشکا را کرده بود....

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیزی است که بدست هردون همّتی افتد، درّیست که درصندوق صدق صدّیقان بدست آید، عبهری است که از حدائق حقایق عاشقان پیدا شود. غوّاصان این گوهرهریکی علی‌الانفراد، خورشید ارادت ومستقرّ عهد دولت و مقبول حضرت الٰهیّت آمدند، صفت ایشان اینست کـه رب‌العزّة گفت درآخر سورة: «آمنوا وهاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل‌الله والّذین آووا ونصروا». حکم ایشان اینست که «اولٓئك بعضهم اولیآء بعض»، خلقت ایشان

اینست که «اولٓئك هم‌المؤمنون‌حقاً» ، ثواب‌ایشان‌اینست «لهم مغفرة ورزق کریم» ، ورزق کریم آنست‌که خورشید وصال ازمشرق تافت ، تابان شود ، همه‌آرزوها نقدشود و زیادت بیکران شود ، قصّهٔ آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود ، دیده و دل هردو بدوست نگران شود .

هرکه را نور تجّلی بر دلش آید پدید
بس‌عجب نه گرچو **موسی** ُکه برو ریحان شود



۹ - سورة التوبه - مدنیه

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**برآءة من الله ورسوله**» این بیزاری است ازخدا ورسول او، «**الی الّذین عاهدتم من المشرکین.(۱)**» بایشان که پیمان بستید باایشان ازمشرکان.

«**فسیحوا فی الارض اربعة اشهر**» [شمار را زینهار دادم تا] میروید در زمین چهارماه، «**واعلموا انّکم غیر معجزی الله**» وبدانیدکه شما خدای را در خود عاجز نیارید، «**وان الله مخزی الکافرین.(۲)**» و بدانید که خدای خجل کننده و کم آورنده ورسوا کنندهٔ مشرکان است.

«**واذان من الله ورسوله الی النّاس**» واین آگاهی درایشان است ازخدا و از رسول وی بمردمان، «**یوم الحج الاکبر**» روزحج مهین، «**انّ الله بریٌ من المشرکین**» که خدای بیزاراست ازمشرکان، «**ورسوله**» ورسول اوازایشان بیزار، «**فان تبتم**» اگر باز گردید از شرك، «**فهو خیر لکم**» آن به شما را، «**وان تولّیتم**» و اگر برگردید، «**فاعلموا انّکم غیر معجزی الله**» بدانیدکه شما نه آنیدکه عاجز آریدخدای را از خویشتن یا از وی پیش شید، «**و بشّر الّذین کفروا**» و بشارت ده ایشانرا که کافر شدند، «**بعذاب الیم.(۳)**» بعذابی دردنمای.

«**الّا الّذین عاهدتم من المشرکین**» مگر آن گروهان ازمشرکان که باایشان پیمان بسته‌اید بحدیبیه، «**ثمّ لم ینقصوکم شیئاً**» و ازشرطها که درعهد با شما کردند چیزی بنکاسته‌اند، «**ولم یظاهروا علیکم احداً**» وهیچ دشمن را از آن شما، شما را یاری نداده‌اند، «**فاتمّوا الیهم عهدهم**» بسربریدایشانرا پیمان که باایشان کردید، «**الی مدّتهم**» تا بآن درنگ که ایشانرا نامزد کرده‌اند، «**ان الله یحبّ المتّقین.(۴)**» که خدای دوست دارد پرهیزکاران از بدعهدی.

«**فاذا انسلخ الاشهر الحرم**» که ماههای حرام بگذرد، «**فاقتلوا المشرکین**» مشرکانرا میکشید ازآنگاه، «**حیث وجدتموهم**» هرجای که یابید ایشانرا،

« **وخذوهم واحصروهم** » ومی گیرید و می‌پناوید ، « **واقعدوا لهم کلّ مرصد** »
و ایشانرا می‌نشینید بهردیده‌ای و می‌جوئید ، « **فان تابوا** » اگرباز گردنداز شرك
خویش، « **واقاموا الصلوة** » ونماز را بپای دارند ،« **وآتوا الزکوة** »وزکوة دهند،
« **فخلّوا سبیلهم** »ایشانراایمن‌داریدوراه‌ایشان‌بازدهید،« **ان الله غفور رحیم.(۵)** »
که خدای آمرزگار است و بخشاینده .

« **وان احد من المشرکین استجارك** » و اگر کسی از مشرکان زینهار
جوید ازین که تا درمسجد آید تا نزدیك تو آید ، « **فاجره** » زینهار ده ویرا ،
«**حتی یسمع کلام الله** » تا بشنود سخن خدای ، « **ثم ابلغه مأمنه** » آنکه او را
بجای بی بیمی وی رسان ، « **ذلك بانهم قوم لایعلمون.(٦)** » از بهر آنکه ایشان
قومی‌اند که نمیدانند تا بشنوند .

کیف یکون للمشرکین عهد » انباز گیرندگان با خدای چه عهد بود و چه
زینهار ، «**عند الله و عند رسوله**» بنزدیك خدای و نزدیك رسول او ، « **الاّ الّذین
عاهدتم عند المسجد الحرام**» مگرایشان که باایشان پیمان‌بسته‌اید بنزدیك مکه
روزحدیبیه، «**فما استقاموا لکم**» تا شمارا بروفا وشرط می‌پایند، «**فاستقیموا لهم**»
شما ایشانرا برزینهار می‌پائید، «**ان الله یحب المتقین.(۷)** » که خدا دوست دارد باز
پرهیزندگان از غدر .

« **کیف وان یظهروا علیکم** » کی بودایشانراپیمان وایشان‌آنند که‌اگربرشما
قادر شوند و دست یاوند ، « **لایرقبوا فیکم الاّ ولاذمّة** » هرگز بر شما نه آزرم
خویشاوندی دارند ونه سوگند و نه زینهار ، «**یرضونکم بافواههم**» شما را بسخن
خویش خشنود کنند، « **وتأبیٰ قلوبهم**» ودلهای ایشان می‌سرباز زند،«**واکثرهم
فاسقون.(۸)** » وبیشتر آنند ازایشان که درعلم من فاسقان‌اند که مسلمانی را هرگز
نیستند .

« **اشتروا بآیات الله ثمناً قلیلا** » بسخنان‌خدای بهای‌اندك میخرندازین‌جهان،
« **فصدّوا عن سبیله** » تا از راه وی برمیگردند و میگردانند ، « **انهم ساء
ماکانوا یعملون.(۹)** » بدکار که ایشان می کنند .

«**لایرقبون فی مؤمن ِالّا ولاذمّة**» درهیچ‌مؤمن نه‌آزرم خدای کوشند ونه زینهار ونه پیمان که نهادند، «**واولئك‌هم‌المعتدون**.(۱۰)» و ایشان‌اند که اندازه درگذارانند و پیمان شکنان .

«**فان‌تابوا واقاموا الصلوة**» واگر بازگردندو نمازبپای‌دارند، «**وآتوا الزکوة**» وزکوة دهند، «**فاخوانکم فی‌الدین**» آنگه برادران شمااند دردین، «**ونفصّل الایات**» وگشاده می‌فرستیم و می‌رسانیم سخنان خویش، «**لقوم‌یعلمون**.(۱۱)» ایشانرا که بدانند .

النوبة الثانية

قوله تعالی :ـ «برآئة من‌الله و رسوله» . این سورة را شش نام است : سورةالتّوبة والمبعثرة والمنقرة والمیثرة والبحوث . صدوبیست ونه‌آیت‌است وچهار هزار ونود وهشت کلمت و ده هزار و چهارصد و هشتاد و هشت حرف است، وپسین سورة که ازآسمان بزمین‌آمد در **مدینه** بیکبار تمام این سورة است .

روت **عایشة**، قالت : قال رسول‌الله صم : ماانزل علیّ القرآن الّا آية آية وحرفاً حرفاً ماخلا سورة برآئة، و قل هوالله احد، فانهما انزلتا علیّ و معهما سبعون الف صفٍ من الملائكه . وگفته‌اند میان روز **حدیبیه** و فتح **مکه** فرودآمد . رسول خدا **ابوبکر** را به‌**حج** فرستاد درآن سال بامیری بر**حاج** و **علی‌بن‌ابی‌طالب**(ع) را بر پی وی بفرستاد، تا این سورة به **منا** روز **نحر** برخلق خواند و بچهار سخن ندا کرد : «لایدخل‌الجنّة الّانفس مسلمة ولایحج بعدالعام مشرك ولایطوف بالبیت عریان ومن کان بینه وبین‌رسول‌الله عهد فعهده الی مدته» .

در ابتداءِ این سورة «بسم الله» ننوشتند، از بهر آنکه بنزدیك **عثمان** چنان بود که انفال و برآئت یك سورة است وفصل درمیانه‌آنرا کرده است که قومی از**صحابه** برآن بودند که دوسورة است تامیان هردوقول جمع کرده آید، و**صحابه**این را بپسندیدند و هردو سورة را قرینتین نام نهادند . **ابی کعب** را پرسیدند که چرا

درسر این‌سورة «بسم‌الله» ننوشتند، گفت : لانها نزلت‌فی آخر القرآن و کان‌رسول‌الله یأمرنی اوّل کلّ سورة به « بسم‌الله الرحمن الرحیم » ولم یأمرنی فی سورة برآئة، فذلك فضمّت الی سورة الانفال لشبهها بها . یعنی ـ امرالعهود مذکور فی‌الانفال وهذه نزلت بنقض العهود و کانت ملتبسة بانفال بالشّبه فضمّت‌الیها و کتب فی‌السّبع الطول .
و گفته‌اند که «بسم‌الله» زینهار است وافتتاح خیر واوّل این سورة و عیداست ونقض عهد وبرداشت زینهار ، ازین سبب این ننوشتند . ودرین سورة نه‌آیت منسوخ است چنانکه بآن رسیم ، بیان کنیم ان شآءالله تعالی و تقدّس .

قوله : «برآئة من‌الله ورسوله» . این‌آیت بآن آمد که مشرکان عهدی که با رسول خدا و بامؤمنان کرده بودند وپیمانی که بسته بودند، آنرا نقض کرده‌بودند. پس رب‌العالمین **مصطفی**ص را ومؤمنانرا فرمود که چون ایشان پیمان بشکستند و بحرب شما بیرون‌آمدند ، شما نیز عهدها که با ایشان کرده‌اید نقض کنید و زینهار بردارید و باین معنی آیت فرو فرستاد که « برآئة من‌الله ورسوله» ای ـ قدبری‌الله ورسوله من اعطآیهم العهود و الوفآء اذنکثوا. و برآئة رفع لانه خبر ابتداءٍ محذوف ، ای ـ هذه‌الآیات برآئة، وقیل ـ رفع لانه ابتداءٍ وخبره« الی‌الّذین » . ومعنی ـ برائة انقطاع عصمت است . میگوید : ایشانرا عصمت نماند و عهدی و زینهاری که داشتند تا امروز منقطع گشت . آنگه سخن با معاهدان گردانید ، ایشانرا گفت : « فسیحوا فی‌الارض اربعة اشهر» چهار ماه درزمین می‌آئید ومیروید ، چنانچه خواهید از اوّل **شوال** تاآخر **محرم** ، و گفته‌اند از روز **عرفه** تادهم **ربیع‌الاخر**. واین‌معاهدان دوقوم بودند ، قومی عهد داشتند از **مصطفی** ص کم ازچهارماه ، رب‌العزة درین‌آیت بچهار ماه برد ، وقومی عهد داشتند بیش ازچهارماه ، رب‌العالمین فرمود، تا آن مدت بسر بردند ، چنانکه گفت : « فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدّتهم». و گفته اند دو گروه بودند آن معاهدان، گروهی‌کم ازچهارماه عهد داشتندوگروهی عهد داشتند امّامدتی نامزد نکرده بودند. رب‌العالمین مدّت عهد هردوگروه بچهار ماه بازآورد . و بقول بعضی مفسران، این‌تآجیل ایشانراست که نقض کردند، میگوید : این‌چهارماه دیگر ایشانرا زمان دهید وپس‌ازآن ایشانرا عهد نیست، میکشید ایشانرا ومی‌گیرید، وهرکه نقض

عهد نکرد برسرعهد خویش است و هر که خود عهد نداشت ، ازمشرکان پنجاه روز ویرا زمانست، یعنی‌ازدهم **ذی‌الحجه** تاآخر **محرم** ، و گفته‌اند ابتداءِ چهارماه بیستم **ذی‌القعده** بود و در این سال درین روز **حج** نبود بحکم جاهلیّت و دیگر سال **حجةالوداع** بود هم **ذی‌الحجة** چنانکه امروز است .

« واعلموا انّکم غیر معجزی الله » ای ـ و ان اجّلتم هذه الاربعة الاشهر فلن تفوتوا الله ،«وان‌الله» ای ـ «واعلموا ان‌الله مخزی‌الکافرین» مذلهم بالقتل والاسر . **زجاج** گفت: که این ازخدای تعالی ضمان است که مؤمنانرا بر کافران نصرت دهد .

«واذان»، این عطف بر برائة است ، ای ـ واعلام «من‌الله و رسوله الی‌النّاس » یعنی ـ الی‌العرب ، « یوم‌الحج‌الاکبر» روز **عید نحر** است، بقول‌جماعتی صحابه چون **عمر** و **علی** و **ابن عباس** و **ابوهریره** و خلقی از **تابعین** ، و بقول بعضی روز **عرفه** است . و **حج اکبر** وقوف است بعرفه و حج اصغر عمره و اجماع است که هر که وقوف بعرفه ازوفائت شد حج از وی فات شد، وقیل ـ الحج‌الاکبر القران والاصغر الافراد . قومی گفتند : آنروز را **حج اکبر** نام کردند از بهرآن که عیدها اهل‌ملك ترسایان و جهودان و گبران درآن روز همه بهم‌آمده بود و این قول پسندیده نیست که درآن تعظیم و آئین‌کفر و کافران است واین روانیست و از**حج اکبر** درین هیچ چیزنیست . قومی گفتند **حج اکبر** آن روز بود وبس، یعنی ـ اکبر من‌سائرالحج لماجری فیه ماهو اعزاز للاسلام واذلال من‌الشّرك . وقیل ـ « یوم الحج‌اکبر» ای ـ حین‌الحج ایامه کلّها کما یقال : یوم الجمل و یوم صفّین ویوم بغاث یرادبه الحین و الزمان لان کلّ حرب من هذه‌الحروب دامت ایّاماً کثیرة .

«اَن‌الله بریٌ من‌المشرکین» ای ـ من‌عهودهم ،«ورسوله»ای ـ هو ورسوله . رب‌العالمین‌درین‌آیت **مصطفی** را فرمودتامشرکان‌عرب‌را خبردهد درروز**حج اکبر** که خدای از ایشان بیزار است و رسول وی ، و این آن بود که **علی**ع را بفرستاد بموسم سنة تسع ، تا ازاول سورهٔ برائة ده‌آیت و بقولی هشده و بقولی چهل وبقولی همهٔ سوره برایشان خواند، و **مصطفی** ص گفت : «لایبلغ‌عنّی‌الّارجل منی» وصاحب موسم آن سال **ابوبکر** بود . چون **علی**ع درسید، گفت : امیراً جئت ام ماموراً .

فقال **علی** ع: بل‌مأموراً، ووقص ّعلیه‌القصة، و کان **ابوهریرة** مع **علی**ع. قال **الزجاج**: السبب فی‌تولیه علی تلاوة بر آئة انّ‌العرب جرت عادتهای فی‌عقد عقودها ونقضها ان یتولّی ذلك علی‌القبیلة رجل منها و کان جایزان تقول‌العرب اذاتلاعلیها نقض العهد من‌الّرسول من هومن غیر رهطه هذا خلاف ما یعرف فینا فی نقض العهود فازاح النّبیّ ص العلّة فی‌ذالك، و قوله‌ص: «لایبلغ عنّی الا رجل منّی» لیس بتفضیل منه لعلی علی غیره ولکن عامل العرب علی مثل ماکان بعضهم یتعارفه من بعضهم کعادتهم فی عقدالحلف و حلّ العقدکان لایتولّی ذلك الاّ رجل منهم.

«فان تبتم» ای ــ رجعتم عن‌الکفرو اخلصتم التّوحید، «فهو خیر لکم» من الاقامة علی‌الکفر «وان تولّیتم» عن‌الایمان، «فاعلموا انّکم غیر معجزی‌الله» ای ــ لایعجزونه هرباً. آنگه ایشانرا بعذاب آخرت بیم داد گفت: «و بشّرالّذین کفروا بعذاب الیم» آنگه قومی را از برائة عقود مستثنی کرد، ای ــ وقعت البرائة من‌المعاهدین النّاقضین للعهود.

«الاّ الّذین عاهدتم» این‌استثنا پیوسته‌بآنست که «ان‌الله بریءٌ من‌المشرکین و رسوله»، «الاّ الّذین عاهدتم من المشرکین ولم ینقضوکم» من شرط العهود «شیئاً» مگر آن‌گروهان ازمشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید به**حدیبیه**، واز آن شرطها که درعهد باشما کردند، از آن چیزی بنه‌کاسته‌اند وهیچ دشمن را از آن شما برشما یاری‌نداده‌اند وایشانرا **بنوضمره وبنوکنانه** ونه ماه‌ازمدّت عهدایشان را مانده بود، رب العالمین گفت: «فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدتهم انّ الله یحبّ‌المتّقین» الّذین یتّقون نقض العهد.

«فاذا انسلخ الاشهرالحرم»وهی رجب وذوالقعدة وذوالحجّة و المحرّم، وقیل- هی‌الاربعةالاشهرالّتی‌هی‌مدّة التّأجیل. میگوید: چون‌مدّت‌تأجیل بسر آیدمشرکانرا بکشید هرجای که برایشان دست یابید در حلّ و درحرم، «وخذوهم» بالاسر، «و احصروهم» ان تحصنوا، «واقعدوالهم کلّ مرصد» ای ــ علی کلّ مرصد، یعنی- خذوا علیهم الطّرق. علما را در نسخ این آیت سه قول است، بیك قول منسوخ است بآن آیت که خدای‌گفت: فامّا منّاً بعد وامّا فداء» ولایحلّ قتل اسیر صبراً، و بیك قول

منسوخ نیست، بل که ناسخ است این آیت را که گفت: «فامّا منّاً بعد وامّا فداءِ»، فلایوخذ من‌الاسیرالفداء ولا یمنّ علیهم انما هوالسیف اوالایمان. وهمچنین درقرآن صدوبیست وچهار آیت باین آیت منسوخ شده. قول سوم آنست کـه هر دو آیت محکم‌اند، همان که گفت: «اقتلواالمشرکین»، وهمانکه «فامّامنّاً بعدوامّا فداءِ» والامر فی‌ذلك‌الی‌الایمان، «فان‌تابوا» عن‌الشّرك، «واقامواالصلوة» المفروضة، «وآتواالزّکوة» والواجبة من‌العین و الثّمار و المواشی، «مخلّوا سبیلهم» دعوهم وماشاؤا ولاتتعرّضوا لقتلهم و اسرهم و حصرهم، «ان‌الله غفور رحیم» لمن تاب وآمن.

«وان احد من‌المشرکین‌استجارك» ای ـ ان طلب واحد ممّن امرت بقتلهم ان یکون فی‌جوارك، ای ـ آمنه. «حتّی یسمع کلام‌الله» فتبیّن‌له دین‌الله و یقوم علیه حجّةالله ویعرف صدقك، «ثمّ ابلغه مأمنه» ای ـ فان ابی‌ان یسلم فردّه الی‌موضع آمنه، «ذلك بانهم‌قوم‌لا یعلمون» ای ـ یفعل کلّ هذا لانهم‌جهلةلا یعلمون‌دین‌الله وتوحیده. این آیت حجّت‌روشن‌است و دلیلی‌قاطع برلفظیان‌که‌گویند: الفاظنا بالقرآن مخلوقه، ومعلوم است که آن مستجیر کـه قرآن می‌شنید از لفظ رسول می‌شنید یا از لفظ صحابی و قرائت و لفظ وی سماع کرد و بجز از لفظ وی شنیدن سماع قرآن ویرا ممکن نبودی، اگر از لفظ وقرائت که می‌شنید مخلوق‌است پس «حتّی‌یسمع‌کلام‌الله» معنی‌ندارد، چون خدای سماع وی‌کلام خودرا تحقیق کرد روشن شد ومعلوم‌گشت که لفظ خواننده بقرآن مخلوق نیست.

«کیف یکون للمشرکین عهد» این پیوسته است باوّل سورت و قوله: «برائة من‌الله ورسوله الی‌الّذین عاهدتم من‌المشرکین»، «کیف یکون للمشرکین عهد» ای ـ کیف لهم عهد، مع اضمارهم الغدر و نقضهم العهد. «الّاالّذین عاهدتم عندالمسجدالحرام» وهم‌الّذین استثناهم‌الله من البرائة و هم **بنوضمرةبن بکر** و **بنوکنانة**. و گفته‌اند: این‌استثناءِ منقطع‌است، ای ـ لکن من‌عاهدتموهم عندالمسجد الحرام «فما استقاموالکم» علی وفاءِ العهد. «فاستقیموالهم» علی‌الوفاءِ. **قتاده** گفت این عهد روز **حدیبیه** است، ومشرکان نقض آن‌عهد کردند و **بنی بکر** را **بوخزاعه** که خلفاءِ رسول خدا بودند یاری دادند. رب‌العالمین گفت تا ایشان بر وفای عهد

باشند، شما نیز بروفای عهدباشید چون ایشان نقض کردند و پیمان شکستند؛ قتال و حرب باایشان حلال است. «انّ‌اللّه یحبّ المتّقین» الّذین یتّقون الغدر.

«کیف وان یظهروا علیکم» ای - کیف‌لاتقتلونهم و کیف یکون‌لم عهد وهم ان‌یظفروا بکم ویقدروا علیکم،«لا یرقبوا فیکم»ای - لا یحفظوافیکم،«الّاولاذمّة».

الّ بنزدیك عرب قرابت است وسوگند است و عهد است، و گفته‌اند نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله، و لمّا قری علی **ابوبکر** الصدّیق قرآن **مسیلمة بن حبیب الحنفی الکذّاب**، قال **ابوبکر**: و یحك ما خرج هذا الکلام من الّ قط فاین ذهب بکم. وفی‌اشتقاقه قولان: احدهما الّك الشی اذا حدّده والثّانی من الّ البرق اذالمع. و ذمّة عهداست و پیمان واصله من‌الذّم، ای - مایخاف الذّم والعیب فیه.« لایرقبوا فیکم الّا ولا ذمّة»، معنی- آنست که اگرایشان بشما دست یابند هیچ ابقا نکنند، نه حقّ قرابت خویش بجای آرند، نه بوفای عهد و پیمان بازآیند.

« یرضونکم بافواههم » بالوعـد بالایمان والطّاعـة والوفآءِ بالعهد، « و تابی قلوبهم » الّاالکفرو العصیان والغدر، « و اکـثرهـم فاسقون » خارجون عن العهد متمردون بالکفر:

«اشتروا بآیات‌اللّه‌ثمناً قلیلاً» ای - استبدلوا بالقرآن‌عرضاً یسیراً واستبدلوا الدّنیا بالاخرة وهم‌الّذین جمعهم **ابوسفیان** علی طعـامه، وقیل - هم الیهود وآیات‌اللّه التوریة وهم قوم‌منهم دخلوا فی‌العهد ثمّ رجعواعنه،«فصدّواعن‌سبیله» ای - اعرضوا عن دینه و طاعتة،«انهم سآءما» ای - بئس « ماکانوا یعملون »من اشترائهم الکفر بالایمان.

«لا یرقبون فی مؤمن الّا ولاذمّة». این مشرکان‌اند که نقض عهد کردند، و گفته‌اند جهودان‌اند. پس الّ اینجا بمعنی قرابت نتوان بود که میان عرب وجهود قرابت نیـ - . پس الّ اینجا خدا است جلّ جلاله والایل هواللّه عزّوجلّ. قال **محمد بن الفضل**: حرمة المؤمن‌افضل‌الحرمات وتعظیمه اجلّ الطّاعات، یقول‌اللّه عزّوجلّ: «لایرقبون فی مؤمن الّا ولاذمّة»، «واولٓئك‌هم‌المعتدون» المجاوزون للحلال‌الی الحرام بنقض العهد

«فان تابوا» [ای ـ اسلموا[1]] «واقاموا الصلوة و آتوا الزّکوة فاخوانکم» ای ـ فهم اخوانکم «فی الدّین» لافی النّسب . دین اسمی‌است ملّت حنیفی را ازروی شرع، امّا از روی لغت آنرا چند معنی‌است : یکی جزااست وقصاص، چنانکه گفت : «مالك یوم الدّین» ای ـ یوم الجزآءِ و القصاص ، یقال ـ دینه بماصنع ، ای ـ جزیته و کما تدین تدان . والدّین الملکة والسلطان ، یقال ـ دنت القوم ادنیهم ، ای ـ قهرتهم واذللتهم فدانوا ، ای ـ ذلّوا وخضعوا ، والدّین لله انما هو هذا منه قوله : «ویکون الدین لله» . والدّین الحساب منه قوله تعالی : «منها اربعة حرم ذلك الدّین القیّم» ومنه قوله تعالی : «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحقّ» ای ـ حسابهم .

«ونفصل الآیات» ای ـ نبیّن آیات القرآن ، «لقوم یعلمون» انّها من عندالله . قال **ابن عباس** : حرّمت هذه الایة دمآء اهل القبلة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : ـ « برآئة من الله و رسوله » . و عید کافران است و تهدید بیگانگان ، وسرانجام کفر ایشان فراق جاویدان وحسرت بیکران ، درخت نومیدی ببر آمده واشخاص بیزاری بدر آمده، چه سود دارداکنون زاری ، که خدای حکم کرد به بیزاری ، اینست فضیحت ورسوائی ، ماتم بیگانگی ومصیبت جدائی ، امروز خستهٔ زخم قطیعت ، فردا سوختهٔ آتش عقوبت ، امروز عذاب و خزی ، « و ان الله مخزی الکافرین » و فردا حسرت ، « اخسئوا فیها ولاتکلّمون » ، امروز سیاست ، « اقتلوا المشرکین » ، و فردا زقوم و حمیم و غسلین . مسکین آدمی که پیوسته درغفلت است یادرطاعت یافترت است ، نداند که سرانجام کارروی چیست. آشنائی است یابیگانگی درغفلت و معصیت می‌زید ، و این نشان بدبختی است ، حرام میخورد و بخسران دین رضا میدهد ، و این نشان ببزاری است ، درفرمان شرع سستی و بانهی حقّ ناپاکی ، واین نشان شوخی است . بیچاره آدمی بیدار آنگه شود که نبود هرچه بودنی است ، پند آنگه پذیرد که باورسد هرچه رسیدنی‌است ، نمیداند که هرچه کشت رستنی‌است ،

(۱) مخصوص نسخه الف

وهرچه رست درودنی است، «یموت الرّجل علی ماعاش علیه و یحشر علی مامات علیه».

قوله : «فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم». درین آیت اسباب قهر دشمن و انواع معالجهٔ قتال برشمرد، یکی «اقتلوهم»، دوم «خذوهم»، سوم «احصروهم»، چهارم «واقعدوا لهم کلّ مرصد». درجنگ کهین با کمینه دشمن معالجت باید تامغلوب ومقهور شود. از روی اشارت میگوید: درجهاد مهین با مهینه دشمن و هی النّفس الامّارة، انواع ریاضات و فنون مجاهدات باید تا مقهور گردد، و درین باب هیچ مجاهده بآن نرسد که نفس را ازشهوات ومألوفات بازدارد، وبرخصها وتأویلات سرفرو نیارد و آنچه بروی دشخوارتر وصعبتر بردست گیرد تامقهور شود. **ابوسعید خرّاز** گفت: ما درقهر نفس خویش چندان برفتیم که هرمجاهدت و ریاضت که در وسع آدمی آید، وشنیدم که کسی کرد. من آن کردم و بجای آوردم تاآن حدّ که شنیدم که خدایرا فریشتگانی اند که عبادت ایشان بردرگاه عزّت آنست که سرهای خویش بزیر کنند و پایها ببالا، روزگاری آن کردیم، این چنین مجاهدات وریاضات بانفس خود بردست گرفتیم وهنوز ازشرّ وی ایمن نشدیم. **حسن بصری** گفت: **عیسی**ع، پلاس درشت پوشیدی و برگ و پوست درختان وگیاه زمین خوردی وهرکجا شب درآمدی هم آنجا بخفتی که خودرا وطنی نساخته بود، تا می آید که شبی باران می آمد ورعد وبرق وصواعق وباد سرد وسرمای سخت بود، ووی درمیان بیابان درآن صواعق بماند، از دورغاری بدید، قصد آن غار کرد تاآنرا پناه خودسازد، چون بدرغار رسید، دد بیابانی درآن غار خفته بود وویرا درآن جای نبود، ازآنجابرگشت و گفت: «انّ لابن آوی ماوی، ولیس لابن مریم مأوی»، «بیابانی را مأوی است و پسرمریم را مأوی نیست. ازحضرت عزت ندا آمد که: «انا مأوی من لامأوی له». درهمه جهان ویرا خودقصعهٔای معلوم بودکه ازآن آب خوردی، روزی یکی را دید که بدست آب همی خورد، زان پس قصعه بگذاشت، و نیز برنداشت وگفت: خدای مرا خود قصعهٔ دادکه بوی آب خورم ومن ندانسته بودم. درخبر میآید که روزقیامت درویشانرا بیارند وحقّ خدا ازایشان طلب کنند، ایشان گویند: مارا

درویش و بیمال آفریدی و از درویشی بحقّ تو نپرداختیم، **عیسی** را بیارند و بر ایشان حجّت کنند که وی در دنیا آمد و بیرون شد و در دنیا ویرا ملك و مال نبود ودرگزارد حق خدای تقصیر نکرد. همچنین **لقمان** را بر بردگان حجّت کنند، و **یوسف صدیق** را بر نیکو رویان حجّت کنند، و **سلیمان بن داود** را بر ملوك و توانگران حجّت کنند.

«فان تابوا واقاموا الصلوة ...» الآیه. حقیقت توبه پشیمانی است که در دل پدید آید، دردی کـه از درون سینه سربرزند، آتش خجل در دل وی افتد، آب حسرت از دیده فرو ریزد، نه‌بینی شاخی که در یك سر آن آتش زنی، از آن دیگر سر، آب قطره قطره میچکد. **مصطفی** ص گفت: «من اذنب ذنباً فندم علیه فهو توبة». **فضیل عیّاض** براهزنی معروف بود، پیوسته با صدمرد در کمین مکابره نشسته بود، شبی برسر سنگی نماز میکرد، تا گاه از کمین گاه غیب این تیر قهر کـه «الم یعلم بان اللّه یری؟» برجان و دل او زدند. **فضیل** را چنان اسیر کرد که در نماز نعره بزد و بیفتاد، کارش بجائی رسید که پیرعالمی گشت.

ای جوانمرد، صد هزاران ماهرویان فردوس از راه نظاره دربازار کرم منتظر ایستاده‌اند مگر عاصئی از پردهٔ عصیان بیرون آید و قدم بربساط توبه نهد تا ایشان جانها ودلهارا درصدق قدم‌وی برافشانند وبشارت بسمع وی رسانند، که: «بشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق عند ربّهم».

«وان احد من المشرکین استجارك ...» الایة، اذا استجارك المشرك الیوم لاترد «حتی یسمع کلام اللّه» فاذا استعاذ المؤمن طول عمره من الفراق متی یمنع من سماع کلام اللّه و کیف یکون فی زمرة من یقول لهم: «اخسئوا فیها ولاتکلّمون»، واذاقال الیوم لاعدائه «فاجره حتی یسمع کلام اللّه» فان لم یؤمن بعد سماع کلامه نهی عن تعرّضه.

فقال: «ثمّ ابلغه مأمنه» تری انّه لایؤمن اولیائه غداً من فراقه و قد عا شوا الیوم علی ایمانه و وفاقه کلا ان یمتحنهم بذلك، قال اللّه تعالی: «لایحزنهم الفزع الاکبر»

ثمّ قال : « ذلك بانّهم قوم لا يعلمون » فاذا كان هذا امره فيمن لا يعلم فكيف بُرّه مع من يعلم .

ومتى تضيّع من ينيخ ببابنا و المعرضون لهم نعيم وافر

۲ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى : « **وان نكثوا ايمانهم** » از بس دروغ کنند سوگندان خویش ، « **من بعد عهدهم** » ازپس ایمان خویش ، « **وطعنوا فی دینکم** » وطعن کنند وعیب گویند بسته یا گشاده [پیغامبر شما را یا] دین شما را ، « **فقاتلوا ائمة الکفر** » کشتن کنید با پیشوایان کفر ، « **انّهم لا ایمان لهم** » ایشان آنند که ایشانرا سوگندان نیست ، « **لعلّهم ینتهون.** (۱۲) » تا مگر با پس آیند .

« **الّا تقاتلون قوماً** » کشتن نکنید با قومی ، « **نکثوا ایمانهم** » که دروغ کردند سوگندان خویش ، « **وهمّوا باخراج الرّسول** » و آهنگ بیرون کردن رسول کردند [ازشهرخویش] ، « **وهم بدؤکم اوّل مرّة** » وایشان پیشی کرده‌اند دربد کرد ، « **اتخشونهم** » می‌ترسید شما ازایشان ؟ « **فاللّه احقّ ان تخشوه** » خدا سزاوارتر است که ازو ترسید ، « **ان کنتم مؤمنین.** (۱۳) » اگر گرویدگان اید .

« **قاتلوهم** » کشتن کنیدباایشان ، « **یعذّبهم اللّه بایدیکم** » تاعذاب کندخدای ایشانرا بدستهای شما ، « **ویخزهم** » و کم آرد ایشانرا وخجل کند ، « **وینصرکم علیه** » و یاری دهد شما را ور ایشان ، « **ویشف صدور قوم مؤمنین.** (۱۴) » و آسانی آرد دلهای گروهی را از گرویدگان [که خسته دلان‌اند از ایشان] .

« **ویذهب غیظ قلوبهم** » وآن درد خشم که دردل دارند از ایشان از روزگار وابرد ، « **ویتوب اللّه علی من یشاء** » وتوبه دهدخدای آنرا که خواهد ، « **واللّه علیم حکیم.** (۱۵) » وخدای دانائی است راست دان .

« **ام حسبتم ان تترکوا** » می‌پندارید که شما را گذارند ایدر برین که شما اید ؟ « **ولمّا یعلم اللّه الّذین جاهدوا منکم** » وخدای آن نیز بندیده که ایشان که اند ازشما که جهاد کنند درسبیل وی ؟ « **ولم یتّخذوا** » ونه گیرند ، « **من دون اللّه ولا رسوله**

ولاالمؤمنين »فرود ازخدا و رسول او و گرویدگان باو، «**وليجة**» دوستی بیگانه نهانی، « **واللّٰه خبير بما تعملون.**(۱۶) »وخدای آگاه است ودانا بآنچه شمامیکنید.

«**ماكان للمشركين**»روانیست وسزانیستمشرکانرا،«**ان يعمروا مساجداللّٰه**» که عمّار و سکان باشند مسجدهای خدایرا، « **شاهدين على انفسهم بالكفر** » بر خویشتن گواهی دهان بکفر، «**اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند که آنچه کردند پیش از حج و خدمت خانه آن تباه گشت همه و باطل، «**وفي النّارهم خالدون.**(۱۷) » و فردا درآتش‌اند جاویدان.

« **انّما يعمر مساجداللّٰه** » در مساجد او باشد و آنرا سازد، « **من آمن باللّٰه واليوم الاخر** » او که ایمان دارد بخدا و بروز رستاخیز، «**واقام الصّلوة**» ونماز بپای دارد، «**وآتى الزّكوة**» وزکوة دهد، «**ولم يخش الّااللّٰه**» وجزخدای کس را خدای نخواند، «**فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين.**(۱۸) » مگر که ایشان‌اند که برراه راست‌اند.

«**اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام**» آب‌دادن حاج از زمزم و عمارت مسجد حرام وسدانهٔ **كعبه** می‌برابر دارید؟ « **كمن آمن باللّٰه واليوم الاخر**» باایشان که‌بخدای ایمان‌آوردند وبروز رستاخیز، «**وجاهد في سبيل اللّٰه** » وجهاد کرد درسبیل خدای، « **لايستون عنداللّٰه** » یکسان‌نیستندبنزدیک‌خدای عزوجلّ، «**واللّٰه لايهدى القوم الظّالمين.**(۱۹) » وخدای پیش برنده کار بیدادگران نیست.

« **الّذين آمنوا وهاجروا** » وایشان که بگرویدند و هجرت کردند، «**وجاهدوا في سبيل اللّٰه**» و جهاد کردند در سبیل خدا، « **باموالهم و انفسهم** » بمالهای خویش و تنهای خویش، « **اعظم درجة عنداللّٰه** » ایشانند بهینهٔ خلق و بزرگ درجه‌تربه‌نزدیک‌خدای،« **واولئك هم الفائزون.** (۲۰) » وایشانند رستگاران و پیروز آمدگان.

« **يبشّرهم ربّهم** » می‌شاد کند ایشانرا خداوند ایشان، « **برحمة منه** » ببخشایشی ازو خزد،« **و رضوان** »وخشنودی،« **وجنّات** »و بهشتهائی،«**لهم فيها نعيم مقيم.**»(۲۱) » ایشان‌راست‌درآن نازی‌پاینده،« **خالدين فيها ابداً**»جاویددرآن

همیشه، «**انّ اللّه عنده اجر عظیم**.(۲۲)» که بنزدیك خدای است مزدی بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وان نکثوا ایمانهم» ای ـ نقضوا عهودهم الّتی بینهم و بین رسول‌اللّه ص قبل اجله.

«وطعنوا فی دینکم» عابوا دینکم الاسلام. قال **الزّجاج**: الطّعن فی‌الدین نسبة النّبی ص الی الکذب و انّ القرآن غیر کلام‌اللّه و تقبیح احکام المسلمین و هذا یوجب قتل الذّمی.

«فقاتلوا ائمة الکفر». میگوید اگر عهدی که میان شماست ومیان ایشان نقض میکنند و در دین اسلام طعن میکنند و نمی‌پسندند و رسول خدایرا دروغ زن میدارند، پس شما کشتن کنید با رؤساء ومهتران و سروران ایشان که اصل فساد و بیخ شر ایشانند: **ابوسفیان بن الحرب** و **امیه بن خلف** و **بوجهل هشام** و **عتبة بن ربیعه** و **سهیل بن عمرو** و **الحرث بن‌هشام** و **عکرمة بن ابی‌جهل**. «انّهم لاایمان لهم». بفتح الف قرائت عامّه است علی معنی جمع الیمین و تاویلها العهد، کقوله: «اتّخذوا ایمانهم جنّة». میگوید ایشانرا عهد وسوگند نیست. معنی آنست که: لاوفاء لهم بالایمان. ایشانرا در عهد وسوگند وفا نیست. و قیل ـ لاایمان لهم صادقه. بکسر الف **شامی** خواند: لاایمان لهم، ای ـ لا اسلام لهم.

«لعلّهم ینتهون» لکی ینتهوا عن‌الکفر والطّعن ویدخلوا فی‌الاسلام. پس مؤمنانرا برقتال تحریض کرد، گفت: «الّاتقاتلون قوماً نکثواایمانهم» ـ نقضوا العهود وحنثوا فی‌ایمانهم! این نقض عهد آن بود که **بنی‌بکر** **خزاغه** را یاری دادند واین **بنوبکر** قومی بودند که درعهدوامان **قریش** بودند، و **بنوخزاغه** درعهد و امان رسول خدا بودند، و پیش از مبعث رسول میان ایشان پیوسته عداوت بودی که **بنوخزاغه** یکی‌را از **بنوبکر** کشته بودند و بآن سبب **بنوبکر** عداوت و کینه در دل داشتند، چون صلح افتاد روز **حدیبیه** میان رسول خدا ومیان‌ایشان، همه‌ازیکدیگر ایمن‌شدند. رسول خدا به **مدینه** باز شد ومکّیان به **مکه** باز شدند وسلاح بنهادند.

روزگاری بر آمد، و این **بنوبکر** از **ابوسفیان** و **عکرمه** و **صفوان** یاری خواستند تا با **خزاعه** جنگ کنند، ایشان یاری دادند و از **خزاعه** قومی کشته شدند. پس رب‌العالمین **مصطفی** را خبرداد که ایشان نقض عهد کردند و با **خزاعه** که در عهد و امان شما بودند قتال کردند، شما نیز با ایشان قتال کنید، اینست که خدای گفت: «الاّ تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و همّوا باخراج الرّسول» ای - بقتل **محمد** حین خلوا وایتمروا به فی **دارالندوة** علی ماسبق ذکره فی قوله: «واذیمکربك الّذین کفروا»، و گفته‌اند: «وهمّوا باخراج‌الرسول» جهودان **قریظه** اند که بارسول خدا عهد داشتند وروز **احزاب** نقض عهد کردند و **بوسفیان** ومشرکان **مکه** را یاری دادند، وهمّت کردند که رسول خدارا از **مدینه** بیرون‌کنند، تارب‌العالمین کید ایشان باطل کرد و مسلمانانرا روز **احزاب** نصرت داد و جهودان مقهور گشتند ومغلوب. و قیل - همّت **قریش** یوم **الحدیبیه** بان یدخلوا **محمداً** مکة للحج ثمّ یخرجوه قبل ان یتم الحج استخفافاً به.

«وهم بداؤکم» بالقتال، «اوّل مرّة» حین قاتلوا خلفاءکم. **خزاعه** میگوید: چون ایشان خلاف کردند رخصت یافتید بقتال که خدای پیش ازاین گفته بود: «لاتقاتلوهم عندالمسجدالحرام حتّی یقاتلوکم فیه». میگوید: اکنون که ایشان قتال کردند رخصت یافتید قتال کنید و ازیشان مترسید. «اتخشونهم» فلاتقاتلونهم، ازایشان می‌بترسید که باایشان قتال نمیکنید، «فالله احق ان تخشوه» وخدای سزاتر که از عذاب و عقوبت وی بترسید، «ان کنتم مؤمنین» مصدّقین بعذابه و ثوابه.

«قاتلوهم یعذّبهم‌الله بایدیکم» ای - یقتلهم بسیوفکم ورماحکم، «و یخزهم» ویذلّهم بالفقر والاسر، «ینصرکم‌علیهم» ای - ان تقاتلوهم فالظّفرلکم، وعده‌ای‌است که خدای تعالی مؤمنانرا داد بنصرت.

«ویشف صدور قوم مؤمنین» یعنی - **بنی‌خزاعه**، ایشانرا شفا دهد از آنچه در دل دارند از **بنی‌بکر**، «ویذهب غیظ قلوبهم» حزنها و کربها بما فعل بهم. این دلیل است بر تثبیت نبوت **مصطفی** و صدق رسالت وی، چنانکه بگفت و خبر داد

چنان آمد و خلاف آن نبود.

«ویتوب الله علی من یشآء» من المشرکین، **کابی سفیان** و **عکرمة بن ابی جهل** و **سهیل بن عمر** وهداهم للاسلام. «والله علیم حکیم».

«ام حسبتم» یعنی - احسبتم «ان تترکوا ولمّا یعلم الله» - الف صلت است، یعنی- ولم یعلم الله. گفته‌اند که این خطاب بامؤمنان است، قومی که فرمان، بقتال ایشان را، دشخوار آمد و کراهیّت داشتند. رب العالمین گفت: احسبتم ان تترکوا علی الایمان فلاتؤمروا بالجهاد؟! **ابن عباس** گفت: خطـاب بامنافقان است. ای ـ احسبتم ان تترکوا ایّها المنافقون علی ماانتم علیه من التّلبیس و کتمان النّفاق؟ می‌پندارید که شمارا باتلبیس و کتمان نفاق فروگذارند بلامجاهدة و لابرآئة من المشرکین؟! اینست خلاصهٔ سخن.

«ولمّا یعلم الله» این علم بمعنی رؤیت است، ای - ولم یرا منکم مجاهدة و نیّة صادقة، «ولم یتّخذوا» یعنی ـ ولم یر الذین لم یتحذوا بینهم و بین الکافرین دخیلة مودّة. معنی آیت آنست کـه شما را چنین فروتـگذارند، نه مؤمنانرا برایمان مجرّد و نه منافقان را بر کـتمان نفاق تا قتال برشما فریضه کنند، وخدای بیند از شما که منافق کیست و موافق کیست، وببیند که با خدای و رسول و مؤمنان دوستی، که دارد و با منافقان که دارد، وخدای درازل بعلم قدیم خود دانا بود، دانست که موافق کیست ومنافق کیست، خواست که ایشان عمل کنند بروفق علم وی تا ایشانرا بآن عمل جزادهد، اگرخیر کنند ایشانرا ثواب دهد واگرشر کنند ایشانرا عقوبت دهد، چنان که «لیجزی الّذین اساؤا بماعملوا و یجزی الّذین احسنوا بالحسنی.»

«ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجدالله». این درشأن **بنی عبدالدّار** آمده است که ایشان ولاة و سدنهٔ **کعبه** بودند، طمع میداشتند کـه ایشانرا از بهر سدانت دارند تابر شرك خویش می‌باشند واز ایشان آزرم دارند. رب العالمین گفت: «ماکان للمسرکین» ای - مایحلّ وماینبغی لهم، «ان یعمروا» یعنی- ان یاهلوا، «مساجدالله». و گفته‌اند درشأن **عباس بن عبدالمطلب** آمد که روز **بدر** مسلمانان اورا تعییر کردند وعلی الخصوص **علی بن ابیطالب** درین باب تغلیظ کرد بر آن کفر که داشت و

شرک که بو زید و قطیعت رحم که کرد، **عباس** گفت: مالکم تذکرون مساوينا ولاتذکرون محاسننا؟ فقال له علي: الکم محاسن؟ فقال: نعم، انّا لنعمر المسجدالحرام ونحجب الکعبة و نسقی الحاجّ و نفکّ العانی، فانزل‌الله ردّاً علی‌العبّاس: «ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجدالله». **مکی** و **بصری** «مسجدالله» خوانند وبآن **کعبه** خواهند در آیت دیگر «انّما یعمر مساجدالله»، عامهٔ قرّآءِ سبعه «مساجدالله» بجمع خوانند. مردی به **عکرمه** گفت: اتقول «ان یعمروا مساجدالله» وانما هومسجد واحد؟ فقال **عکرمة**: انّ **الصفا** و **المروة** من مساجدالله. وعمارة‌المسجد دخوله و القعود فيه، وقيل ـ عمارته رفع بنائه واصلاح ما استرمّ منه، و قيل ـ عمارته التّعبد فيه و الصلوة و الطواف.

«شاهدين علی انفسهم باالکفر» ـ شاهدين نصب علی‌الحال، ای ـ ماکانت لهم عمارة **المسجدالحرام** فی حال اقرارهم بالکفر. و این آن بود که در طواف میگفتند: لاشريك لك الّا شريك هولك فملکه و ما ملك، و قيل: اذ کذّبوا **محمداً** فقد شهدوا علی انفسهم بالکفر.

«اولئك حبطت اعمالهم» ای ـ کفرهم اذهب اعمالهم «وفی‌النّارهم‌خالدون» دائمون.

«انّما یعمر مساجدالله» بزيارتها و القعود فيها، «من آمن بالله و اليوم‌الاخر» ای‌ـ البعث‌والنّشور، «واقام‌الصلوة وآتی‌الزّکوة» «ولم‌یخش‌الّاالله» ای ـ ولم‌يعبدالّاالله، قيل: «ولم‌یخش‌الّاالله» يعنی‌فی‌عبادةالله والايمان، واقام‌الصلوة وايتاء الزّکوة فلايترك ذلك لخشية احد، ولکن يخشی‌الله، فيقيم ذلك کلّه، و المعنی الاية: انّ من کان بهذه الصفة فهو من اهل عمارة المسجد.

«فعسی اولئك ان یکونوا من‌المهتدين» عسی من‌الله واجب، وقيل ـ «عسی» راجع الی المؤمنين، ای ـ هم بهذاالعمل علی رجاءِ الجنّة. روی **ابوسعيد الخدری** قال: قال رسول‌اللهّصم: «اذارأيتم الرّجل يعتادالمسجد»، و روی «يتعاهدالمسجد فاشهدوا عليه بالايمان، قال‌الله: «انما یعمرمساجدالله من آمن‌بالله واليوم‌الاخر». وعن **ابی‌هريره** قال: قال رسول‌اللهّصم: «من غدا الی المسجد وراح اعدّالله له نزلاً من

الجنّة کلما غدا اوراح». وعن **جابر** عن النبی‌ص قال: «المساجد سوق من اسواق الاخرة فمن دخلها کان من ضیف‌الله فجزاءه المغفرة و تحیّته الکرامـة، علیکم بالارتاع». قالوا یارسول‌الله وماالارتاع؟ قال: «الدّعاالرّغبة الی‌الله»، وعن **عثمان بن عفان**، قال: سمعت رسول‌الله‌ص یقول: «من‌بنی‌لله مسجداً بنی‌الله له مثله فی‌الجنّة».

«اجعلتم سقایة الحاج». این خطاب با **بنی هاشم بن عبدالمطلب** است، و «عمارة المسجد الحـرام» با **بنی‌عبدالدار** است، سقایة **بنی‌هاشم** داشتند و عمارة **بنی‌عبدالدار**. میگوید: آب‌دادن حاج از زمزم. وقیل: کانو یسقون الحاج‌الشّراب والعسل‌والسّویق والمآءِ، شراب‌دادن حاج وسدانة **کعبه** می‌برابر کنید باایمان آنکس که ایمان آورد، یعنی - کایمان من آمن بالله؟ وکقوله: «ولکنّ البرّمن آمن‌بالله» ای - ولکنّ البرّ برّ من آمن‌بالله.

«لایستوون عندالله» - میگوید برابر مکنید، که ایشان نزدیك خدا هر دو یکسان نه‌اند. روی عن **النعمان بن‌بشیر**: ان رجلاً قال: ماابالی ان‌لااعمل‌عملاً بعد الاسلام الّا ان اعمر **المسجدالحرام**، وقال‌الاخر: ما ابالی‌ان‌لا اعمل عملا بعدالاسلام الّا ان اسقی الحاج. وقال‌الاخر: الجهاد فی‌سبیل‌الله افضل ممّاقلتم، فرجوبهم **عمر**، فقال: لاترفعوا اصواتکم عند منبر رسول‌الله و ذلك یوم الجمعة. قال فصلّینا الجمعة و دخلنافیه فنزلت: «اجعلتم سقایة الحاج...» الایة. ودرشواذّ خوانده‌اند: «اجعلتم سقاة الحاج وعمرة المسجدالحرام»، یقال: ساقٍ و سُقاةٍ مثل قاضٍ وقضاةٍ، و عامرٍ وعمرةٍ مثل کافرٍ و کفرةٍ. میگوید: آب دهان حاج و خدمتکاران **کعبه** می‌برابر کنید با ایشان که ایمان آوردند بخدا وروز رستاخیز وجهاد کردند؟

«لایستوون عندالله والله لایهدی‌القوم الظالمین» لایرشدهم، «الذّین آمنوا وهاجروا...» آلایة. مشرکان **قریش** جهودان را گفتند: نحن سقاة و عمّار المسجدالحرام، افنحن افضل **ام‌محمد** و اصحابه؟ فقالت لهم‌الیهود عناداً للنّبی‌ص و للمسلمین: انتم افضل. فانزل‌الله تعالی: «الذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله» من الذّین افتخروا بعمارة البیت وسقی‌الحاج،

«واولئك هم الفائزون» الظافرون بالامانی.

«یبشّرهم» عامّهٔ قرّآء بتشدید خوانند مگر **حمزه** که وی تنها بتخفیف خواند. یقال: بشّرته فابشروا ستبشر و بشّرته فتبشّر و البشارة بفتح البآءِ مصدر و بکسر البآء اسم یستعمل فی الخبر واستعماله فی الشّر مجاز، وقیل یستعمل فیها حقیقةً.

و بدان که در قرآن سه قوم را بشارت دادند بعذاب و عقوبت، و ده قوم را بشارت داده‌اند بثواب ورحمت. امّا ایشانرا که بشارت داده‌اند بعذاب: یکی مشرکانند چنانکه گفت: «بشّر الذّین کفروا بعذاب الیم»؛ دیگر منافقان‌اند: «بشّر المنافقین بانّ لهم عذاباً الیماً»؛ سدیگر قوم مانعان زکوة‌اند: «والذّین یکنزون الذّهب والفضّة ولا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشّرهم بعذاب الیم». امّا آن ده نفر که بشارت ایشان بکرامت ومثوبت است: مؤمنان‌اند چنانکه خدای گفت: «وبشّر المؤمنین بانّ لهم من اللّه فضلاً کبیراً»، «وبشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق»؛ دوم محسنان‌اند: «وبشّر المحسنین»؛ سوم منیبان‌اند: «وانابوا الی اللّه ولهم البشری»؛ چهارم مخبتان‌اند: «وبشّر المخبتین» ای ـ المواضعین؛ پنجم اولیاء و دوستان‌اند: «الا ان اولیاءاللّه لاخوف علیهم ولاهم یحزنون»، قوله «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا و فی الاخرة»؛ ششم مستقیمان‌اند در راه حقّ: «انّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکة الاّ تخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنّة»؛ هفتم مستمعان کلام حقّ‌اند: «فبشّر عبادی الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه»؛ هشتم متّقیان‌اند: «لتبشّر به المتّقین»؛ نهم صابران‌اند: «و بشّر الصّابرین»؛ دهم مجاهدان‌اند در سبیل خدا: «یبشّرهم ربّهم برحمة منه و رضوان» ـ درین جهان ایشانرا خبر میدهد که در آن جهان چه ساخته از بهر ایشان، رحمت ورضوان ونعیم وجنان و کرامت جاودان. «خالدین فیها ابداً» دائماً سرمداً، الابد الدّهر المستقبل من غیر آخر وقط الماضی وجمع الابد آباد وابید. یقال: لاافعل ابدا الابید وابدا الاباد و ابدالابدین. «انّ اللّه عنده اجر عظیم» لاینقطع.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم...» الآیة. یك قول آنست که اینان اهل بدعت و اهوا اند که کتاب خدا وسنّت **مصطفی** وایس داشتند

وآنرا سست دیدند، وصواب دید رأی خویش و مستحسنات عقول فرا پیش داشتند و بچشم تعظیم در آن ننگرستند تااسیر تهمت و شبهت گشتند، نه اعتقاد بر بصیرت دارند نه‌سخن بربیّنت نه‌طریق کتاب و سنّت ، راست چون درختی که بیخش بدعت ، ساقش ضلالت ، شاخش لعنت ، بر گش عقوبت، شکوفه‌اش ندامت ، میوه‌اش حسرت . فرمان است از درگاه عزّت بحکم این آیت : « فقاتلوا ائمةالکفر ». این درخت ازبیخ برآرید و اصل این شاخها ببرید ، امامان کفر و بدعت را زینهار مدهید و ازایشان هرگزایمن مباشیدکه ایشان دزدان‌اند وشما پاسبان . دزد پاسبان‌را کی دوست دارد و از وی کی ایمن‌باشد ؟! ائمة الکفر باین قول‌که گفتیم **بشرالمَریسی** است بادین‌تلبیسی و طریق ابلیسی، شیطان‌الطّاق‌آن زراق باتفاق **بُسر** بود واوکه قرآنرا مخلوق ، گفت ، برای و مراد جند درهم که فردا در دوزخ با **فرعون** بهم خواهد بود ؛ **عیلان** قدری که وی زنده کرده است دین‌گوری ؛ **جهم‌صفوان** که دردین بوی اقتدا کردن نتوان . این مبتدعان و پیشروان کفر و ضلالت در آخر عهد صحابه پدید آمدند و فتنها دردین آشکارا کردند و روی از منهج راستی برتافتند تارب ّ العزّة قومی را از پیش‌روانِ اهل‌سنّت برایشان مسلّط کرد . چون **عبدالله‌بن‌عمر** و **عبدالله‌بن‌عباس** و مانند ایشان تاآن بدعتها نفی‌کردند و بتیغ **کتاب** و **سنت** بیخ جدال و بدعت ببریدند و متون احادیث پیغامبران بسلاسل اسناد مقیّد داشتند و، حقّ از باطل جدا کردند وفرزندان خودرا وصیّت کردندکه برایشان سلام‌مکنید وچون بمیرند برایشان نماز مکنید . **پیران طریقت** گفته‌اند : گنـاه اهل سنّت بعفو نزدیکتر است از طاعت مبتدع بقبول .

« قاتلوهم یعذّبهم‌الله‌بایدیکم ویخزهم و ینصرکم علیهم ». سماع‌نصرت بارقتال برایشان سبك کرد و وعـدۀ ظفرکار خطرناك بر ایشان خوش کرد . اینست سنّت خداوند جل جلاله که برهرتکلیفی تخفیفی داشته وبا هرعسری یسری روان کرد .

« ویشف صدورقوم مؤمنین » هر کسی را باندازۀ بیماری وی شفا داد، یکی بیمار از کید شیطان ، شفاءِ وی در قهر دشمن است ؛ یکی بیمار از شهوت نفس ، شفاءِ وی درقهر نفس ؛ یکی بیمار از تاریکی دل ، شفاءِ وی در نور معرفت است ؛ یکی بیمار

از محبّت ، شفاءِ وی در مشاهــده است . **جعفر بن محمد** از اینجا گفته است :« لبعضهم شفاءالمعرفة و الصفا ، و لبعضهم شفاء التّسليم والرضا ، و لبعضهم شفاء التوبة والوفا و لبعضهم شفاء المشاهدة واللّقا .

« ام حسبتم ان تتركوا . . . » الآية ، من ظنّ انه يقنع منه بالــدّعوى دون التحقيق بالمعنى فهو على غلط من حسابه . كار حقيقت معنى دارد نه صورت دعوى ، همواره مال اندر دست منكر باشد وباد اندر دست مدعى ، وبحكم شرع منكررا قول قول است ومدعى اگر بيّنت ندارد قولش هذيان ، دنياى خسيس بدعوى نتوان يافت ، حقيقت حق بدعوى كى توان يافت ، آنچه زير حكم مخلوق درآيد بدعوى حاصل نيايد ، پس آنچه خود در حكم مخلوق نيايد بدعوى كى حاصل آيد .

پير طريقت گفت : الّهى ! اگر اين آه از ما دعوى است سزاى آنى ، ور لاف است بجاى آنى ، ورصدق است وفاى آنى ؛ الّهى ! اگر دعوى است سخن راست است ، ور لاف است ناز راست است ، ورصدق است كار راست است ، اردعوى است نه بيداد است ور لاف است از آن است كـه دل شاد است ، ورصدق است از تاوان آزاد است ؛ الهى ! تو دانى كه كدام است ، اگر دعوى بر كرم عرض كنى نازمرا ضرورت است .

قوله : « وما كان للمشركين ان يعمروا مساجدالله » عمارت مسجد درعبادت متعبّدان است واخلاص مخلصان ، ومشرك نه درشمار متعبّدان است نه درغمار مخلصان ، عمارت مسجد كار مؤمنانست وعادت ايشان . خداى ميگويد : « انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الآخر » . و گفته اند مساجد اعضاء بنده است كـه بوقت سجود بر زمين نهاد ، وعمارتش آنست كه آنرا بادب شرع دارند وبزيور حرمت بيارايند ، و هــرگز پيش مخلوق از بهر دنيا برزمين ننهند وجز خدايرا جل جلالـه استحقاق سجود ندانند .

پير طريقت گفت : الهى ! از سه چيز كه دارم دريكى نگاه كن : اول سجودى كه جز ترا از دل نخاست ؛ ديگر تصديقى كه هرچه گفتى گفتم كه راست ؛ سه ديگر چون باد كرم خاست دل وجان جز ترا نخواست .

آنگه ازسرانجام كار مؤمنان ودرجات ثواب مخلصان خبرداد ، گفت : « يبشّرهم

ربّهم برحمةٍ منه و رضوانٍ وجنّات». بشارت بردو قسم است : یکی بواسطهٔ ملك در آخر عهد دنیا که بنده روی بآخرت نهد بشارت دهد کـه : « الّاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون »؛ یکی بیواسطهٔ قول ملك جلّ جلاله درانجمن قیامت بوقت محاسبت « یبشّرهم ربّهم برحمة منه »؛ یکی بشارت بود بنعمت جنّت؛ یکی را بشارت بود بـدوام مشاهدت وراز ولی نعمت وشتان ماهما ، و یقال : یبشّر العاصی[بالرّحمة ویبشر المطیع بالرضوان ویبشّر کافةالمؤمنین بالجنات فقدم العاصی[1]] بالذکر لالتقدیم العصاة علی المطیعین لکن لضعفهم والضعیف اولی بالرفق من القوی، ویقال : «یبشّرهم ربّهم برحمة منه» ، عرفهم انهم لم یصلوا الی ماوصلوا من الدرجات بسعیهم و طاعتهم ولکن برحمة و صلوا الی طاعتهم لا بطاعتهم و صلوا الـی نعمتهم . قال رسول‌الله (ص) « ما منکم من احـدٍ ینجیه عمله » قالوا : ولا انت یا رسول‌الله ؟ قال : « ولاانا الّا ان یتغمّدنی الله برحمته » ، والله هوالغفور الرحیم .

٣ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید ، « **لاتتّخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء** » پدران خویش و برادران خویش بدوستی مگیرید ، « **ان استحبّوا الکفر علی الایمان** » اگر ایشان می دوست دارند کـه کفر بگزینند برایمان ، « **و من یتولهم منکم** » وهرکه ایشانرا بپذیرد بدل وبدوست گیرد ازشما که مؤمنان اید ، « **فاولئك هم الظالمون** .(٢٣) » از بیدادگران است [ومشرکان] هم چون ایشان .

« **قل** » [پیغامبر من] گوی ، «**ان کان آباؤکم وابناءکم**» اگر چنان است که پدران شما و پسران شما ، « **واخوانکم وازواجکم** » و برادران شما وجفتان شما ، « **وعشیرتکم** » وخویشاوندان شما ، « **واموال اقترفتموها** » ومالهای گرد کردهٔ شما ، « **و تجارة تخشون کسادها** » و بضاعتی کـه دارید تجارت را که درآن ازکاسدی میترسید ، « **ومساکن ترضونها** » و مسکنهای ساخته کـه پسندید ، « **احبّ الیکم** » اگر چنان‌است‌که این‌همه‌دوست‌تر است‌بشما ، « **من‌الله ورسوله**»

[1] به نسخه الف است .

از خدا و رسول وی ، « **وجهاد في سبيله** » و کوشیدن با دشمن وی از بهر وی ، «**فتربصوا** »چشم‌میدارید ، «**حتی یأتی‌الله بامره**» تا آنگه که‌خدای کارخویش آرد وفرمان خویش بسر شما ، «**والله‌لایهدی‌القوم‌الفاسقین** . (۲٤)» وخدای پیش‌برنده وراه نمای کار فاسقان نیست .

« **لقد نصرکم‌الله** » نهمار یاری کرد خدای شمارا ، **فی مواطن کثیرة** » در جایگاهها فراوان ، « **ویوم‌حنین اذاعجبتکم کثرتکم** » روز حنین خوش آمد شما را اول انبوهی شمارا ، « **فلم تغن عنکم شیئاً** » آن انبوهی شمارا سود نداشت وبکار نیامد ، « **وضاقت علیکم الارض** » وتنگ گشت برشما زمین ازتنگ دلی وتنگ کاری ، « **بمارحبت** » زمین بدان فراخی ، « **ثمّ ولّیتم‌مدبرین** .(۲۵) » آنگه برگشتید بهزیمت پشت بداده .

« **ثم انزل‌الله سکینته** » آنگه فرو فرستاد خدای آرام آشنائی خویش ، « **علی رسوله وعلی المؤمنین** » بررسول خویش وبرگرویدگان ، « **وانزل‌جنوداً لم تروها** » وفروفرستاد سپاهی‌ازفریشتگان شما نمیدیدید ،«**وعذّب الّذین کفروا** و عذاب کرد کافرانرا ، « **وذلك جزآء الکافرین**. (۲٦)» و خود آن بود سزای کافران .

« **ثم‌یتوب‌الله من بعدذلك** » وپس‌از آن توبه میدهد خدای،«**علی من‌یشاء**» آنرا که میخواهد از ایشان ، « **والله غفور رحیم** .(۲۷) » و خدای آمرزگاریست مهربان .

« **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید،« **انّما المشرکون نجس**» مشرکان‌پلیدند، « **فلایقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا** » مبادا که درمسجد حرام آیند بعدازین سال ، « **وان خفتم عیلة** » و اگر می ترسید از درویشی ، « **فسوف یغنیکم‌الله من فضله ان شاء** » مگر که خدای شما را بی نیاز کند بفضل خویش اگرخواهد ، « **ان الله علیم حکیم** .(۲۸) »که خدای دانائیست راست دان .

« **قاتلوا الّذین لایؤمنون بالله ولاباليوم الاخر** » کشتن کنید باایشان که بنمی‌گروند بیکتائی‌خداونه بروز رستاخیز ، «**ولایحرّمون ما حرّم‌الله ورسوله**»

و حرام نمیدارند آنچه حرام کرد خدای و رسول او ، « **ولایدینون دین‌الحق** » و دین اسلام نمیدارند و نمی پذیرند ، « **من الّذین اوتوا الکتاب** » از اهل کتاب از جهودان و ترسایان و صابیان ، « **حتی یؤتوا الجزیة عن ید** » تا آنگه که گزیت دهند ازدست خود نقد ، « **وهم صاغرون .**(۲۹) » وایشان خوار وکم آمده .

« **وقالت الیهود** » جهودان گفتند ، « **عزیر بن‌اللّه** » که عزیز پسر خداست ، « **وقالت‌النصاری** » ترسایان گفتند ، « **المسیح‌بن‌اللّه** » که مسیح پسر اوست ، « **ذلك قولهم بافواههم** » این چیز آنست که بزبان میگویند ، « **یضاهؤن** » راست برابر دارند و هم سخن ، « **قول‌الّذین کفروا من قبل** » با کوران که پیش ازیشان بودند ، « **قاتلهم‌اللّه** » لعنت بادازخدای برایشان ، « **انی یؤفکون .**(۳۰) » چون می‌بر گردانند ایشان را جهودان را ازحقّ .

« **اتّخذوا احبارهم** » جهودان گرفتند دانشمندان خویش‌را ، «**و رهبانهم** و ترسایان راهبان خویش را ، «**ارباباً من‌دون‌اللّه** » ایشانرا بخدائی گرفتند فرود از خدای ، « **والمسیح بن مریم** » و عیسی مریم را هم چنین ، «**وما امروا** » و نه فرمودند ایشانرا ، «**الّالیعبدوا الهاً واحداً**» مگر که خدای پرستند یگانهٔ یکتا ، « **لااله‌الّاهو** » نیست خدائی جزاو ، «**سبحانهٗ عمّایشرکون .**(۳۱) » پاکی ویرا از آنچه انبازباوی میخوانند .

«**یریدون** » میخواهند ، «**یطفئوا نوراللّه** »که نورخدای وچراغ اوبکشند، «**بافواههم**» بیاددهنهای‌خویش، « **یأبی‌اللّه** » واباميکند خدای،«**الّاان‌یتمّ‌نوره**» مگرتمام کند نورخود وافروخته داردچراغ، «**ولوکره الکافرون .**(۳۲) » وهرچند دشوارآید کافرانرا .

« **هوالّذی ارسل رسوله بالهدی** » اوآنست که بفرستاد رسول خویش را **محمد** براه نمونی ، « **ودین‌الحقّ** » و دین راست ، « **لیظهره** » آنرا تا آن را زبردارد و پیروز آرد ، « **علی‌الدّین کلّه** » بر همهٔ دینهای دیگر ، « **ولوکره المشرکون .**(۳۳) » وهرچند که دشوارآید مشرکانرا .

النوبة الثانيه

قوله تعالی: « یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا آباءکم » ـ این آیت در شأن قومی آمد که بهجرت آمده بودند و موالاة داشتند با برادران به **مکه** در دارالشرك و ایشان دست می افکندند و درخبرها ایشان می گرائیدند، ربّ العالمین ایشانرا از آن نهی کرد و ایشان را بیم داد، گفت: «ومن یتولّهم منکم» یا معشر المسلمین بعد نزول هذه الایة، « فاولئك هم الظالمون » ای ـ من یتولّی المشرك فهو مشرك لانّه رضی بشرکه. وقومی از مسلمانان در **مکه** بماندند، از بهر عیال خویش وپیوند که داشتند هجرت نکردند و می گفتند: اگر ما یکبارگی از فرزندان وخویشان خود ببریم صنایع و اسباب ما خراب شود و مالی که بکسب بدست آورده‌ایم ضایع شود و فرزندان و کودکان ضعیف و بیکس بمانند، در شأن ایشان این آیت آمد: « قل ان کان آباؤکم وابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم وعشیرتکم » . قرائت **بوبکر** از **عاصم** «وعشیراتکم» بالف است، و اقتراف اکتساب است:

«واموال اقترفتموها» ای ـ اکتسبتموها، به **مکه** «وتجارة تخشون کسادها» ان یبقی علیکم فلاینفق، و گفته‌اند: «وتجارة تخشون کسادها» یعنی البنات الایامی اذا کسدن عند آبائهن ولم یخطبن.

«ومساکن ترضونها» ومنازل یعجبکم الاقامة بها، «احبّ الیکم» ان تهاجروا الی الله والی رسوله بالمدینة.

«فتربّصوا» ای ـ توقّعوا وانتظروا «حتّی یأتی الله بامره» ـ این برسبیل وعید گفت. یعنی ـ که اگر آن همه دوستر میدارید ازهجرت به **مدینه** ازبهرخدای ورسول صبر کنید ومنتظر فرمان خدای باشید، یعنی ـ عذاب این جهانی وهو القتل، یاعقاب آن جهانی. و گفته‌اند: امر اینجا فتح **مکه** است، بتهدید باایشان میگوید: « فتربّصوا » مقیمین بمکّة « حتّی یأتی الله » بفتح مکّة فیسقط فرض الهجرة. « والله لا یهدی القوم الفاسقین » تهدید لهاؤلاء بحرمان الهدایة.

« لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة » ـ فی الخبر انّ المواطن الکثیرة التی نصر الله فیها النّبی و المؤمنین ثمانون موطناً. الوطن والموطن ـ مکان الاقامة. «ویوم حنین»

یعنی و نصر کم فی یوم حنین. گفته اند: **حنین** و **اوطاس** و **هوازن** هر سه نام غزاست، **هوازن** نام قبیله و **حنین** و **اوطاس** نام جایگاه. **حنین** وادیی است میان **مکه** و **طائف**، وقصه آنست: چون **مکه** گشاده شد ومکیان مسلمان شدند، دو قبیله بماند ازعرب که ایشان‌را قوّتی‌وشوکتی عظیم‌بود، مردان‌مبارزجنگی، یکی **هوازن** ودیگر **ثقیف**. ایشان بایکدیگربیعت کردند وباهم‌افتادند چهارهزارمرد مقاتل، و امیر **هوازن**، **مالك عوف** بود، امیر **ثقیف** **کنانة بن عمرو**، خبر برسول خدا آمد که ایشان سازجنگ میکنند وحربها تدبیرمیسازند، رسول‌اسباب حرب بساخت وبا دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد، ده‌هزار **مهاجر** و **انصار** و دوهزار که از **مکه** باوی برخاستند، آمدند تا بوادی **حنین**، مردی گفت: از جملهٔ مسلمانان نام وی **سلمةبن‌سلامه** چون لشکر اسلام فراوان دید وانبوه: والله یا رسول‌الله لانغلب‌الیوم من کثرة. رسول خدا را ازآن نه‌خوش آمد و اندوهگن شد و گفت: ما را امروز محنت وابتلا رسد ازین‌کلمت، اعتماد کرد برسپاه فراوان تا خود چه پیش‌آید. هردو لشکر بهم رسیدند مشرکان نیامهای شمشیر همه بشکستند و چهار هزار مرد مبارز شمشیر کشیده بیکبار حمله بردند ولشکر اسلام چنان هرگز ندیده بودند بترسیدند و بهزیمت پشت بدادند، و با رسول‌خدا نماند ازآن لشکرمگر سیصد مرد، و به‌یك روایت باوی نماند هیچ کس مگر **عباس بن عبدالمطلب** و **بوسفیان بن الحرب**، و **عباس** مردی بلند آواز بود. رسول گفت: یا **عباس**! یاران را بخوان. **عباس** گفت: یا عبادالله! یا اهل القرآن! یا اصحاب **الشجرة** یا اصحاب **سورةالبقرة** و **آل‌عمران**! یا اصحاب بیعة الرّضوان! و گفته‌اند رسول خدا نیز میگفت: یا المهاجرین! الیّ یا معشرالانصار! الیّ، این‌اصحاب الصفة! این اصحا[illegible] ورةالبقرة. مسلمانان چون آواز رسول شنیدند و آواز **عباس**، بیکبار باز گشتند و نزدیك **مصطفی** آمدند. رسول خدا گفت: هذا حین حمی الوطیس. ودرخبراست که مشتی خاك و سنگ ریزه برداشت و برروی ایشان انداخت گفت: شاهت الوجوه انهزموا و ربّ الکعبه. ورب‌العزّة در آن حال سکینه فرو فرستاد بدلهای مؤمنان، آرامی

وسکونی وامنی بعد از خوف وبیم بدل ایشان فرو آمد و قوی دل شدند و بر کافران حمله بردند. ربّ العالمین مدد فرستاد از آسمان پنج هزار فریشته با قدهای بلند وجامهای سفید براسبهای ابلق. کافران چون ایشان را بدیدند بترسیدند و بهزیمت شدند و مسلمانان برپی ایشان رفتند و بسیار از ایشان کشته شدند، **مالك بن عوف** را بگرفتند وپیش رسول‌خدا آوردند. رسول گفت: یا **مالك** إمّا الایمان وإمّا السّیف؟ **مالك** گفت: امّا اسلام نیارم و اگر بکشی مردی عظیم کشته باشی ورفدا خواهی مال عظیم یابی. آنگه گفت: یا **محمد**! کجااند آن مردان بلند بالای سفید جامه براسبهای ابلق که بنزدیك تو بودند؟ ایشان ما را بهزیمت کردند نه‌شما. رسول‌خدا گفت: تلك الملئكة ارسلها ربّی لنصرتی. اینست که رب العالمین گفت: «ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً وضاقت علیکم الارض بمارحبت» برحبها وسعتها. و البآء للحال ای ـ رحبته، والمعنی ـ لم تجدوا موضعاً لفرارکم عن اعدائکم.

«ثمّ ولیّتم مدبرین» ای ـ ولیّتم الکفّار ظهورکم مدبرین. عن النبی‌ص: منهزمین. قال الزّهری: بلغنی انّ شیبة بن عثمان، قال: استدبرت رسول‌الله یوم حنین وانا اریدان اقتله بطلحة بن عثمان وعثمان بن طلحة وکاناقد قتلا یوم احد فاطلع الله رسوله علی مافی نفسی فالتفت الیّ و ضرب فی صدری وقال: اعیذك بالله یا شیبة، فارعدت فرائصی فنظرت الیه و هواحبّ الیّ من سمعی و بصری و قلت: اشهد انّك رسول‌الله و انّ الله اطلعك علی مافی نفسی.

«ثمّ انزل‌الله سکینته» وامنه ورحمة وطمأنینة، وقیل: وقاره فآمنوا وسکنت قلوبهم بعدالخوف.

«وانزل جنوداً لم تروها» یعنی ـ الملئکة وکانوا خمسة آلاف لم تروها باعینکم.

«وعذّب الّذین کفروا» بالخوف والقتل والاسر.

«وذلك جزاء الکافرین» ای ـ ما فعل بهم جزائهم فی الدّنیا.

«ثمّ یتوب‌الله من بعد ذلك علی من یشاء» وهم الّذین اسلموا منهم بعدذلك.

«والله غفور رحیم» بمن آمن.

« یاایّهاالّذین آمنوا انّما المشرکون نجس » فاجتنبوهم کما یجتنب‌الانجاس. **حسن** گفت : نجس‌العین‌اند ، مصافحت ایشان دست شستن واجب کند. **قتاده** گفت : نجاست ایشان آنست که نه از جنابت غسل کنند نه ازحدث وضو . نَجس مصدراست و نَجس اسم و نِجس موافقت رجس ، یقال : رجس نجس .

« فلایقربواالمسجد» مسجد گفت ومرادهمهٔ حرم‌است. حرام کرد برمشرکان که درحرم شوند یا حج کنند پس فتح **مکه** ، معنی آنست که مؤمنان را نگذارند پس ازین که درحرم شوند نه‌استیطان را نه سفارت و زیارت را نه‌زنده و مرده فانّه ینبّش قبره اذا امکن ویخرج .

« من بعد عامهم هذا» . قیل ـ هو سنة تسع . و قیل ـ سنة برائة وهی سنة عشر وهی سنة حجة الوداع . **جابربن عبدالله** گفت : لایقربه مشرك الاّ عند رجل من‌المسلمین او رجل یؤدّی الجزیه . وفی وقوع اسم‌المسجد علی الحرام دلیل علی انّه قبلة لاهل القبلة وسعه لهم فی التّوجه الیه اذا ارادوا **الکعبة** کماجاء فی‌الخبر انّ البیت قبلة لاهل المسجد و المسجد قبلة لاهل‌الحرم والحرم قبلة لاهل‌الارض فی مشارقها و مغاربها .

« و ان خفتم عیلة » مشرکان چون این‌منع شنیدند گفتند: اکنون کاروانهای مکّه بازداریم تااز گرسنگی هلاك شوند، اهل **مکه** بترسیدند گفتند : الآن ینقطع المتاجر عنّا ، فانزالله تعالی :

« وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله » العائل الفقیر والجمع العیّل والعیلة الفقر ، عال درویش شد ، اعال عیال دارشد ، « فسوف یغنیکم‌الله من فضله » بما تأخذون من الجزیة وتنالون من الغنیمة . و قیل : « من فضله » ای ـ من رزقه فمطرت‌البلاد و اخصبت و اسلم اهل **جدة** و **صنعا** وغیرهم فحملوا المیرة الی **مکه** و کفاهم‌الله ما کانوا یتخوّفون. و گفته‌اند که خدای‌تعالی وعده وفا کردکه بروز گارطعام ونعمت برایشان فراخ کرد چنانکه گفت: « یجبی‌الیه ثمرات کلّ شیْ رزقاً من‌لدنّا»، امّا بمشیّت مقیّد کرد گفت : «من فضله ان‌شاء» ، ازبهرآنکه نعمت سال بسال کمتر وسال بسال بیشتر و کس باشد که توانگر بود و کس باشد که درویش چنانکه خود خواهد روزی میرساند « یبسط‌الرّزق لمن یشآءِ و یقدر» ، و قیل : هذا تعلیم بتعلیق

الامور بمشیّةالله. «انّ الله علیم» بما امر، «حکیم» فیما قدّر.

«قاتلوا الّذین لایؤمنون بالله ولاباليوم الاخر» - درقرآن آیتی نیست درفرمان بقتال جامع تر ازاین که میگوید: قتال کنید باایشان که باخدای ایمان نیارند چنانکه مؤحدان ایمان آرند یعنی **اهل کتاب، قریظه** و **نضیر** وغیر ایشان که ایشان اقرار میدادند که خدای خالق است آفریدگار وکردگار، امّا اورا شریك و انبازمیگفتند وزن و فرزند و بآنچه سزای آن نیست صفت میکردند و نبوّت **مصطفی محمد** نمی‌پذیرفتند، پس اقرار ایشان بکار نیامد وآنرا ایمان نهادند، «ولاباليوم الاخر» ونه بروز رستاخیز ایمان دارند چنانکه موحدان و مؤمنان ایمان دارند، وذلك بانهم لایقرّن بانّ اهل الجنّة یاکلون ویشربون فلیس یقرّن باليوم الاخر.

«ولا یحرّمون ماحرّم الله ورسوله» من الخمر و لحم الخنزیر.

«ولایدینون دین الحق» ای - لایدینون بدین الاسلام و هودین **محمد**ص النّاسخ لسائر الادیان. و المعنی ایمانهم غیرایمان اذلم یؤمنوا **بمحمد**ص ولم یتدینوا بدینه، وقیل لایدینون دین الحقّ ای - لایطیعون طاعة الحقّ والحقّ هوالله عزّوجلّ دان له ای - اطاع له، وقیل: «لایدینون دین الحقّ» ای - لایعملون بمافی التوریة والانجیل.

«من الّذین اوتوا الکتاب» من الیهود و النّصاری و من للتّبیین. میگوید با ایشان که بخدای وروز رستاخیز ایمان نیاوردند و حرام را حلال کردند و فرمان خدای نبردند ازین **جهودان** و **ترسایان**، قتال کنید. «حتّی یعطوا الجزیة عن ید» - اهل کتاب را در اعطاءِ جزیه مخصوص کرد، این دلیل است که هرکه را کتاب نیست وشبهت کتاب نیست، جزیت ازوی نپذیرند و او را در کفر بنگذارند، امّا **مجوس** با **اهل کتاب** ملحق‌اند در جزیت. لما روی **عبدالرحمن بن عوف** انّ النّبی ص قال: «سنّوا بهم سنّة اهل الکتاب»، وروی انّ النّبی ص اخذ من **مجوس هجر**(۱)، وروی عن **علی** ع قال: «کان للمجوس علم یعلمونه و کتاب یدرسونه وانّ ملکهم سکر فوقع علی ابنته اواخته فاطلع علیه بعض اهل مملکة فجاؤا یقیمون علیه الحدّ فامتنع فرفع الکتاب من بین اظهرهم وذهب العلم من صدورهم». امّا **سامره** میگویند که قومی‌اند

۱ - هجر (هَ جَ) شهریست نزدیك مدینه (اقرب الموارد)

از **جهودان** و **صابيان** قومی‌اند از **ترسايان** ، وحکم ايشان حکم **اهل کتاب** است و ايشان که تمسّك بصحف **شيث و ابراهيم و داود** (ع) کرده‌اند، علمادر **آن** مختلف‌اند قومی گفتند ملحق‌اند بااهل کتاب ، و قومی گفتند **بعبدة اوثان** ملحق‌اند ، وقومی گفتند که از **عبده اوثان** جزيت پذيرند مگر که ازعرب باشند ، فانّ العرب سيف الاسلام، وفی‌ذلك ما روی انّ النّبیّ‌ص صالح **عبدةالاوثان** علی‌العرب الّامن کان من العرب . امّا مذهب راست و قول درست آنست که **عرب** و **عجم** در آن يکسانند و جز از **اهل کتاب** جزيت نپذيرند ، ايشان که پيش از مبعث **رسول**‌ص پدران ايشان برملّت **جهودان** و **ترسايان** بودند ، امّا آنکه بعدازمبعث **مصطفی** ص جهود گشت ياترسا، يا گور، ازعبدة اوثان‌است ازوی واعقاب‌وی الّاالاسلام نپذيرند ياقتل ، وشرط آنست که جزيت از مرد بالغ آزادستانند مکلف ، نه از زن نه‌از کودك ، نه ازديوانه و معتوه نه از مملوك فانّهم اتباع الرجال العقلاءِ ، و اقلّه دينـار . قال **رسول‌الله**‌ص **لمعاذ بن‌جبل** : « خذ من کلّ حالم ديناراً فی کلّ سنة » يعنی ـ فی آخرالحول . وروی انّ **عمر** اوجب علی من کان من‌اهل‌الذّهب اربعة دنانير وعلی اهل‌الفضة اربعين درهماً . «حتّی‌يعطوا الجزية عن‌يد»، قيل : عن‌سلطانٍ وقوّة لکم عليهم وانعام منکم عليهم ولليد السّلطان والنّعمة ، وقيل : «عن يد» يعنی ـ عن ـ قهر و ذلٍّ يعترفون انّ ايدی المسلمين فوق ايديهم . و قيل : « عن يدٍ » ـ يعنی ـ يعطونها بايديهم ، يعطی کلّ رجل ماعليه بيده لايرسله ، يمشی بهاکارهاً ولايجیٔ بهارا کباً ، يعطيها وهو قائم ، والّذی يأخذها منه جالس .

«وهم‌صاغرون» ذليلون مقهورون. وقيل: يؤخذ بلحيته ثمّ يقبض منه. وقيل: يصفع ثمّ يؤخذ منه .

« و قالت‌اليهود عزيرٌبن‌الله » اين قومی از **جهودان** گفته‌اند نه همگان . **ابن‌جريح** گفت : خود يك‌مرد گفته است از اين نام وی **فحاص** ، وسبب آن بود که **بختنصر** بابلی نسختهای **تورات** بسوخته بود در مسجد **بيت‌المقدس** واز آن زمين نسخت نمانده بود ، چون فرزندان **بنی‌اسرائيل** که مانده بود ، پس کشتن پدران ايشان فرارسيدند به **تورات** محتاج بودند و آنرا نسخت نيافتند، خدای **تورات** را از

اول تا آخر دردل **عزیز** او کند ، پس از آن که ویرا زنده کرده بود تا برایشان خواند ، ایشان بشنیدند و نسخت کردند . قومی از ایشان گفتند : این **عزیر** پسر خداست ، که مردم را توان چنین نیست .

«وقالت النّصاری المسیح ابن الله» ـ این آن بود که خدای تعالی **عیسی** را بآسمان برد ، **حواریان** و قوم **عیسی** که ویرا دریافته بودند ودیده ، هیچ نماندند وفرزندان ایشان در رسیدند که **عیسی** را ندیده بودند امّا بوی ایمان داشتند. پس مردی جهود نام وی **بولس** با ایشان آمد و دین **ترسائی** گرفت تا ایشانرا بفریفت و دروغها نهاد درکار **عیسی** و دین ایشان برایشان شوریده کرد تا ایشان در شبهت افتادند ، قومی گفتند : المسیح هوالله. قومی گفتند : هوابن الله . قومی گفتند: ثالث ثلاثه . وشرح قصه آنست که : این **بولس** مردی بود دلاور ، کینه‌ور ، کافردل و میخواست که قوم **عیسی** بهم براو کنند و دین ایشان بر ایشان شوریده کند ، و با **جهودان** میگفت : ان کان الحق مع **عیسی** فکفرنا وجحدنا والنّارمصیرنا فنحن مغبونون ان دخلوا الجنّة ودخلنا النّار» ـ میگفت : غبنی عظیم باشد اگر فردا این قوم **عیسی** به **بهشت** روندو ما **بدوزخ** ، ناچار من تدبیری سازم که ایشانرا از راه ببرم و ازاسلام بر گردانم ، وکانوا علی دین الاسلام احدی وثمانین سنة بعدرفع **عیسی** یصلون الی القبلة ویصومون رمضان . پس این **بولس** اسبی داشت نیکو که بریشت آن جنگ کردی با ایشان ، و قوم **عیسی** از قتل و طعن وی ایمن نبودندی ، رفت و آن اسب را پی کرد و خاك برسرنهاد و گریستنی وزارئی عظیم درگرفت . ایشان گفتند چه رسیدترا درین وقت؟ گفت ندائی شنیدم ازآسمان که ترا هرگز توبه نپذیرم مگر که ترسا شوی و دین **عیسی** گیری واکنون از دین جهودی توبه کردم ، ایشان اورا در **کنیسه** فروآوردند و یك سال در خانه‌ئی نشست که ازآن خانه بیرون نیامد تا کتاب **انجیل** بخواند و بیاموخت ، پس بیرون آمد و گفت ندائی از آسمان شنیدم که : انّ الله قبل توبتك . ایشان اورا بدوست گرفتند ، پیشرو خود ساختند و بوی اقتدا کردند . برخاست وبه **بیت المقدس** رفت و آنجا خلیفه‌ای بگماشت نام وی **نسطور** و درو می‌آموخت که **عیسی** و **مریم** و **اله** هرسه بهم خدا اند . پس از آنجا بروم رفت و آنجا نیز خلیفه‌ئی

بگماشت نام وی **یعقوب**، و لاهوت و ناسوت او را درآموخت، یعنی که لاهوت بت‌خدای بناسوت بت‌خدای **عیسی** فروآمد تا پسر وی‌شد. پس یکی دیگر را دعوت کرد واورا خلیفت‌خود خواند نام‌وی **ملکا**، ودر وی آموخت که انّ آلهاً لم‌یزل‌ولایزال **عیسی**. پس ایشانرا هرسه بجای خود ممکن کرد و بهریکی چنان نمود که اوبهینه است ومهتر همگان. وباهریکی گفت من **عیسی** را بخواب دیدم که من‌ازتو خشنودم، اکنون خویشتن را بدین‌سبب قربان میکنم که وی از من خشنود شد. تو همه را دعوت کن و برملّت و نحلت خویش چنانکه گفتم جمع کن که من رفتم. این سخن با هریکی‌از آن سه خلیفت بگفت وخویشتن را بکشت. پس‌ایشان هریکی طایفه‌ئی را جمع کردند و برآن گفتار وعقیدهٔ خویش بماندند وپیوسته میان این هرسه فرقت اختلاف بودی و جنگ وقتل الی یومنا هذا، وامروز **ترسایان** برآن سه فرقت‌اند.

« عزیزٌ ابن » بتنوین قرائت **عاصم** و**کسائی** و **یعقوب** است، باقی بی‌تنوین خوانند و اثبات تنوین پسندیده تر است و اختیار **بوعبیده** و **بوحاتم** است لانّه اسم خفیف فوجهه ان ینصرف وان کان اعجمیّاً ولانّه لیس بمنسوب الی ابیه و انّما تحذف‌العرب‌النّون‌من‌هذا الاسم اذاکان‌منسوباً الی‌ابیه کقولهم : هذا **زیدبن‌عبدالله**، فحذفت النّون لکثرة هذا الکلام، فاذا نسبوا الی غیرابیه نوّنوا فقالوا : هذا زید ابن اخینا، و هذا زید ابن الامیر و علی قرائة من قراء بغیر التّنوین فلذلك ولالتقاء السّاکنین سکون التّنوین و سکون البآء فی قوله : عزیر ابن‌الله

«ذلك‌قولهم بافواههم»، قال‌قائل : کلّ‌قول‌بالفم فماالفائدة فی‌قوله: «بافواههم»؟ قال‌الزّجاج : معناه انّه لیس فیه برهان ولابیان‌انّما هوقول بالفم لامعنی تحته صحیح لانّهم معترفون بانّ‌الله لم‌یتّخذ صاحبة فکیف‌یزعمون انّ‌له ولداً ؟! انّما هوتکذیب و قول فقط. والافواه ـ جمیع‌الفوه حذف الهآءِ من‌آخره و قلب‌الواو میماً فصارفماً.

« یضاهون» بی‌همزه قرآئت عامّه‌است من‌ضاهیت. **عاصم** بکسر ـ ها ـ خواندو همزه، من‌ضاهأت، والضّهیاء ـ المرأة الممسوحة الثّدی‌المستویة الصّدر. یضاهون ای ـ یشبهون ویشاکلون.

« قول الّذین کفروا من قبل » میگوید : این سخن اینـان نیك ماننده است بسخن کافران که پیشوا بودند از مشرکان **مکه** که می گفتند: اللات والعزّی ومنات بنات‌الله . و گفته‌اند نیك ماند سخن ترسایان که گفتند : **المسیح بن الله** . بسخن **جهودان** نیز گفتند : **عزیر بن الله** ، وقیل ـ ضاهی خلفهم سلفهم .

« قاتلهم‌الله » ای ـ لعنهم واهلکم، و کلّ شیء فی‌القرآن قتل ای ـ لعن . وقیل: هذا تعلیم ای ـ قولوا قاتلهم‌الله .

« انّی یوفکون » یصرفون عن‌الحقّ الی‌الباطل، وقیل : « یوفکون » یکذبون.

« اتخذوا احبارهم » یعنی علمآئهم وهم بنو **هرون**، « ورهبانهم » جمع راهب کفارس وفرسان وهم اصحاب **الصوامع** مشتقّ من‌الرهبة و مصدره الرّهبانیّة . « ارباباً » ای ـ آلهةً « من دون‌الله » یعنی ـ اطاعوهم فی معاصی‌الله . **عدی بن حاتم** گفت : **رسول خدا** برآئة میخواند باین آیت رسید . گفتم یارسول‌الله ! انّهم لهم یکونوا یعبدون من دون‌الله . قال : اجل و لکن کانوا اذا احلّوالهم‌الحرام استحلوه و اذا حرّموا علیهم الحرام حرّموه فتلك عبادتهم . وقیل ـ کانوا یامرونهم بالسجود لهم **والمسیح بن مریم** عطف علی احبارهم ورهبانهم .

« وما امروا » ای ـ ما امر **عیسی**ع « الاّ لیعبدوا آلها ، واحداً » وقیل ـ معناه **المسیح بن مریم** اتخذوه رباً و ما امروا فی **التوریة و الانجیل** « الاّ لیعبدوا آلها واحداً » و هوالّذی لا اله غیره سبحانه و عمّا یشرکون » تنزیهاً لـه عن ان یکون له شریك .

« یریدون ان یطفئوا » یخمدوا نورالله دین‌الاسلام والقرآن وبیان صفة **محمد** ص، « بافواههم » بشرکهم و کذبهم و خصّ الفم دون اللسّان لانّ الاطفاء بالشّفة یکون .

« ویابی‌الله » لایرضی ولایترك « الاّ ان یتمّ نوره » باعلاء کلمةالله و اعزاز دینه، « ولو کره الکافرون » ذلك

« هوالّذی ارسل رسوله » **محمداً** « بالهدی » بالقرآن والایمان « ودین‌الحقّ » الاسلام لیظهرالله دینه ای ـ لیعلیه علی سائر الادیان فلایبقی دین‌الاظهر علیه‌الاسلام وسیکون ذلك ولم یکن بعد ولاتقوم الساعة حتّی یکون ذلك . روی عن **ابی سعید** ،

قال: ذکر **رسول الله** بلاء یصیب هذه الامة حتّی لایجد الرجل ملجاءٍ یلجأ الیه من الظلم فیبعث الله رجلا من عترتی و اهل بیتی فیملاء به الارض قسطاً وعدلاً کما ملیت جوراً وظلماً یرضی عنه ساکن السماءِ وساکن الارض لاتدع السماء من قطرها شیئاً الاصبته مدراراً ولا تدع الارض من بناتها شیاً الا اخرجه حتی یتمنّی احیاء الاموات یعیش فی ذلك سبع سنین اوتسع سنین. و عن **عایشة** قالت قال: **النبی** لایذهب اللّیل والنّهار حتی یعبد **اللات** و **العزی** فقلت یا رسول الله ان کنت لاظن حین انزل الله « هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کلـه ولو کره المشرکون » ان یکون ذلك تامّاً . قال : انّه سیکون من ذلك ماشاءالله ثم یبعث الله ریحاً طیبة فیتوفی کل من کان فی قلبه مثقال حبّة من خردل من ایمان فیبقی من لاخیر فیه فیرجعون الی دین آبائهم. وعن **المقداد بن الاسود**، قال: سمعت **رسول الله** یقول: لایبقی علی وجه الارض بیت من مدر ولاوبر الا ادخله الله کلمة الاسلام : وقیل ـ «لیظهره علی الدین کلّه» عند نزول **عیسی**. قال رسول الله لینزلن **ابن مریم** حکماً عادلا فلیکسرنّ الصلیب ولیقتلن الخنزیر ولیدفعن الجزیة ولیذهبن الشحناء والتّباغض والتّحاسد ولیدعون الی المال فلایقبله احد. وقال **ابن عباس** : یظهر الله نبیّه علی امر الدّین کلّه فیعطیه ایّاه کلّه ولایخفی علیه شیاً منه وکان **المشرکون** و**الیهود** یکرهون ذلك .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :« یا ایّها الّذین آمنوا لاتتخذوا اباءکم و اخوانکم . . . » الایـة ـ علامة الصدق فی التّوحید قطع العلاقات و مفارقة العادات و هجران المعارف والالتفاء بالله علی دوام الحالات . هر که حلقهٔ انقیاد شرع در گوش فرمان کند به **بهشت** رسد هر که دیدهٔ حرص بناوك فقروفاقة بدوزد از **دوزخ** برهد، هر که صفات خود قربان مهر ازل کند اسرار علوم حقیقت از دل وی سر برزند ، هر که **یعقوب** وار در **بیت الاحزان** عشق نشیند . و از علایق و خلایق ببرّد بصحبت مولی رسد . ازخداوندان همّت یکی **خلیل** بود ، **ابراهیم** در بدایت کار دنیـا را بر مثال ستاره پیش دیدهٔ وی درآوردند ، پس عقبی بینی اندرصورت ماه جمال خود بر دیدهٔ خلّت وی جلوه کرد

پس نفس امّاره و مهر **اسمعیل** بحکم بعضیّت برصفت آفتاب خود را بدو نمود. **خلیل** درنگرست بر هیچ چیز از موجودات آثار عزّ فقر و نشان ازل ندید گفت : نخواهم «لااحب الافلین» همی بیکبار از کل کون اعراض کرد دنیا بداد ودل ازفرزند برداشت ونفس خودرا بآتش **نمرود** سپرد گفت : «فانهم عدولی الّا رب العالمین». هر که خواهد که درکوی موافقت بربساط محبّت منزل کند مرکب علاقت را یکبارگی پی کند. **پیر طریقت** از اینجا گفته : کوی دست علاقت از دامن حقیقت کسی رهان شود تا خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود و زیادت بی کران شود ودل و جان هرسه بدوست نگران شود . **احمد یحیی دمشقی** روزی پیش پدر ومادر نشسته بود، گفتند، یا **احمد**! ازپیش ما برخیز وهرکجا خواهی رو وماترا درکارخدا کردیم . **احمد** آب حسرت دردیده بگردانید برپای خاست روی سوی قبله کرد ، گفت : الٓهی تا کنون پدری ومادری داشتم اکنون جزتو ندارم ازشهر **دمشق** بدرآمد ، روی بجانب **کعبه** نهاد وآنجا مقیم شد تا بیست وچهار موقف دریافت ، بعدازآن خواست تا قصد زیارت پدر و مادر کند بشهر **دمشق** بازآمد بدر سرای رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد که : من علی الباب ؟ قال انا **احمد** . مادر گفت : ما را فرزندی بود او را درکارخدا کردیم ، **احمد ومحمد** را باما چه کار. وحکایت **ابرهیم ادهم** معروفست که آن فرزند وی آرزوی دیدار پدر کرد، از **بلخ** برخاست وبحج شد چون **بموسم** رسید **ابراهیم** اورا دید ازو بر گشت و بگوشهٔ بازشد بسیار بگریست وآنگه گفت :

هجرت الخلق طراً فی هواکا وایتمت الولید لکی اراکا .

«قل ان آباؤکم و ابناؤکم واخوانکم» الی قوله «احبّ الیکم من الله ورسوله».
مصطفی گفت : لایؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من والده وولده والناس اجمعین ، وقال ص: ثلث من کنّ فیه وجد حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احبّ الیه من سواهما ومن احبّ عبداً لایحبّه الاّ الله و من یکره ان یعود الی الکفر بعداذانقذه الله منه و کما یکره ان یلقی فی النّار. هر که عیال و فرزند خویش و پیوند و مال وضیاع و اسباب از خدای و رسول دوست تر دارد بهرهٔ وی از مسلمانی جز نامی نیست و از حقیقت ایمان اورا بوئی نیست، مسکین آنکس که عمری بسر آورد واورا ازین حدیث بوئی نه.

ترا از دریا کمان چیست که ترا جوئی نه. **عبدالرحمن بن ابی‌بکر** روز **احزاب** بیرون آمد در صف کافران باستاد و هنوز در اسلام نیامده بود مبارز خواست **ابوبکر** بیرون آمد برعزم آن که باوی جنك کند، **عبدالرحمن** چون روی پدردید برگشت وروی بر گردانید. و از بهرحشمت **ابوبکر** کس از یاران وی بیرون نشد. **ابوبکر** را گفتند اگر پسرت حرب کردی توچه‌خواستی کرد. گفت: بان خدائی که **محمد** را براستی بخلق فرستاد که برنگشتمی تا او مرا بکشتی یا من اورا بکشتمی.

«لقد نصر کم‌الله فی‌مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم». عُجب غول راهست وآفت دین و سبب زوال نعمت وکلید فرقت ومایه غفلت. عجب آنست که طاعت‌خود، بزرگ داند وخدمت ازخود شناسد وبچشم پسند، درونگرد بحکم خبر، بفتوی نبوّت طاعت این‌چنین کس‌هرگزبرفرق وی‌برنگذرد. **پیرطریقت** گفت: الهی از دودعوی بزینهارم وزهر دو بفضل تو فریاد خواهم ازآنکه پندارم که بخود چیزی دارم یا پندارم که برتو حقّی دارم. الهی از آنجا که بودیم برخاستیم لکن بآنجا نرسیدیم که میخواستیم. الهی‌هر که نکشته‌ئی خودی است مرداراست مغبون اوست که نصیب او ازدوستی گفتار است. اورا که دین راه جان ودل بکاراست اورا با دوست چه کاراست. **مصطفی**ص گفت‌لولم تذنبوا، لخشیت علیکم‌ماهو اشدّ من‌الذّنب العجب العجب، وقال‌ص بئس العبد عبد تخیّل واختال ونسی‌الکبیر المتعال بئس‌العبد عبد تجبّرواعتدی ونسی الجبّارالاعلی. بئس‌العبدعبد سهی‌ولهی‌ونسی المقابروالبلی. بئس‌العبد عبد عتا وطغا ونسی‌المبتدا والمنتهی.

«یاایّهاالذین آمنوا انّما المشرکون‌نجس». کافران‌خبیث‌اند دلهاشان بنجاست کفرآلوده و بدود شرك سیاه گشته هرگز آب توحید بآن نرسیده که عنایت ازل ایشان‌را درنیافته باین خبث ونجاست سزاءِ مسجد کی باشد که مشهد قرب حق است ومخیم‌الطاف کرم. جای پاك جز پاکانرا بخود راه ندهد. ان‌الله تعالی طیّب‌لا یقبل الاّ الطیب. بهشت جای پاکان است، چنانکه گفت: «ومساکن طیبة فی‌جنّات عدن»: جز پاکان ومؤمنان‌را بخود راه ندهد. «نورث من عبادنامن کان تقّیا» ودلهای مؤمنان که بآب توحید شسته و بجاروب حسرت رُفته و بساط مهر ازل درآن گسترده و از

علائق و اغیار درحقیقت افرادخالی گشته‌لاجرم محلّ‌خرگاه قدس‌عزّت گشته ومیدان مواصلت حقّ شده که «انا عندالمنکسرة قلوبهم من اجلی.

پیر طریقت گفت: الهی نزدیك نفسهاءِ دوستانی حاضردل ذاکرانی ازنزدیك نشانت میدهند و برتر ازآنی، و از دورت میجویند و نزدیکتر از جانی، ندانم که درجانی یا جانرا جانی نه‌اینی ونه‌آنی جانرا زندگی می‌باید تو آنی. نیکو گفت آن جوان مرد که گفت:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی ... کزین زندگانی چوماندی بمانی
از این جیفهٔ کلیه مرگت رهاند ... که مرگست سرمایهٔ زندگانی
کند عقل را فارغ از لا ابالی ... کند روح را ایمن از لن ترانی.

«وقالت‌الیهود عزیرابن‌الله» الایه. اگرخطاب ازمخلوق رفتی عین‌شکوی‌بودی و گله بدوستان کردن از دشمنان تحقیق وصلت و تشریف دوستان بود. فکم‌بین‌من یشکوالیه و بین من یشکوعنه. میگوید بیگانگان و دشمنان مارا بسزای ما صفت نکردند و حق خداوندی ما نشناختند و حرمت نداشتند. همانست که **مصطفی** ص گفت: حکایت‌از کردکار قدیم جلّ‌جلاله: کذّبنی ابن‌آدم ولم‌یکن‌له ذلك وشتمنی ولم یکن‌له ذلك فامّا تکذیبه ایّای فقوله لن یعیدنی و لیس اوّل الخلق باهون علیّ من اعادته و امّا شتمه ایّای فقوله اتخذالله ولداً و اناالاحد الصمد لم‌یلد ولم یولد ولم یکن‌له کفواً احد. گفت: فرزند **آدم** مرا دروغ زن‌گرفت ونرسداورا که مرا دروغ زن گیرد، و ناسزا گفت و نرسد او را که مرا ناسزا گوید امّا آنچه دروغ زن گرفت آنست که گفت: پس ازآنکه مردیم ما را نیافرینند باز ومن‌همانم که اوّل بودم دراول نبود بیافریدم و ازآغاز نو ساختم بآخر باز آفرینم چنان که اوّل‌آفریدم که نه‌اول برمن‌آسانتر ازآخر، من همانم که بودم قادربر کمال مقدر ذوالجلال لم‌یزل ولایزال. وامّا ناسزا که فرزندآدم گفت: آنست‌که‌گفت: «اتخذالله ولداً». خدای فرزندگرفت ونه چنان است که وی گفت، که من یگانه ویکتاام بی‌زن وبی‌فرزند بی‌خویش وبی پیوند بی‌نظیروبی‌مانند، آنکه صفت‌خود، خودکرد گفت: اناالاحدالصّمد. منم‌خداوند یکتا در ذات، یکتا در صفات بی‌همتا. قدوس و بی‌عیب. پاك ازو صفهاء ناسزا. صمدم

نه خورنده و نه خواب گیر . خود بی‌عیب و معیوب پذیر . جبار حکیم و دانا وقدیر لم‌یلد و لم یولد ولم یکن له کفواً احد .

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **یاایها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **انّ کثیراً من الاحبار و الرّهبان** » بسیاری از این دانشمندان جهودان و خداترسان ترسایان ، « **لیاکلون اموال الناس بالباطل** » مالهای مردمان میخورند به ناروای و ناراست وناشایست « **ویصدّون عن سبیل اللّه** » وبرمی گردانند مردمانرا ازراه خدای ، « **والّذین یکنزون الذّهب والفضة** » و ایشان که زرو سیم گنج می نهند ، « **ولاینفقونها فی سبیل اللّه** » وآنرا از بهرخدا نفقت نمیکنند و درجهاد با دشمن وی ، « **فبشّرهم بعذاب الیم.**(۳۴) » بشارت ده ایشانرا بعذابی درد نمای .

« **یوم یحمی علیها فی نار جهنم** » آنروز که آنرا می‌تاوند و برآن آتش می‌افروزند در دوزخ ، « **فتکوی بها جباههم** » وداغ میکنند بآن پیشانیهای ایشان را . « **وجنوبهم و ظهورهم** » وپهلوهای ایشان و پشتهای ایشان « **هذا ماکنزتم لانفسکم** » و ایشانرا میگویند این آن گنج است که خویشتن را می نهادید ، « **فذوقوا ماکنتم تکنزون.**(۳۵) » . چشید جزاء آن گنجی که خود را مینهادید .

« **انّ عدة الشهور عنداللّه** » شمار ماهها بنزدیك خدای ، « **اثناعشر شهراً** » آنست که ماهها دوازده‌است ، « **فی کتاب اللّه** » درخواست خدای ودانش‌وپسند خدای ، « **یوم خلق السّموات والارض** » از آنروزکه آسمانها وزمین آفرید ، « **منها اربعة حرم** » از آن چهارماه حرام باآزرم ، « **ذلك الدین القیم** » این‌است‌شمارراست ، « **فلاتظلموا فیهن انفسکم** » درآن ماههای‌حرام‌برخویشتن ستم‌مکنید ، « **وقاتلوا المشرکین کافة** » و مشرکان همواره کشتن کنید ، « **کمایقاتلونکم کافة** » هم‌چنان که ایشان باشماهموار کشتن کنند « **واعلموا ان اللّه مع المتقین .**(۳۶) » وبدانید که‌خدای باپرهیزکاران است .

« **انّما النسیٔ** » تاخیر حرمت ماه حرام تا ماه صفر ، « **زیادة فی الکفر** » ،

بافزایشی‌است برسری‌در کفر، « **يضل به الذين كفروا** » که کافران بآن بی‌راه‌تر شوند ومی کنند، « **يحلونه عاماً** » حلال میکنند محرم را یکسال، « **ويحرمونه عاماً** » وآنرا احرام میدارندو آزرم آن بجای میدارند دیك سال، « **ليواطئوا** » میخواهند که بهوا و مراد خویش برابری جویند و کنند، « **عدة ما حرم الله** » وانهادی که خدای نهاد و پسندی که او پسندید وعددی که وی نهاد، « **فيحلوا ما حرم الله** » تاحرام کردهٔ خدای حلال کنند، « **زين لهم سوء اعمالهم** » برآراستند ایشانرا کار های ایشان، « **والله لايهدي القوم الكافرين** .(٣٧) » خدای راه ننماید و کارنسازد قوم کافران را.

« **يا ايها الذين آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند، « **مالكم** » چه رسید شمارا، « **اذا قيل لكم** » آنگه که شمارا گویند، « **انفروا في سبيل الله** » بیرون شوید درجهاد ازبهرخدای، « **اثاقلتم الى الارض** » بازمین گرایید و گران‌خیزید، « **ارضيتم بالحيوة الدنيا من الاخرة** » باین جهان پسنده کردند بدل از آنجهان، « **فما متاع الحيوة الدنيا** » نیست برخورداری و روزگار گذاشت این جهان، « **في الاخرة** » درمقابل آن‌جهان، « **الا قليل** .(٣٨) » مگر اندکی.

« **الا تنفروا** » اگربیرون‌نشوید بغزا، « **يعذبكم عذابا اليما** » عذاب کند شما را عذابی درد نمای، « **ويستبدل قوماً غيركم** » و بجای شما قومی دیگر آرد بیرون شدن رابجنك دشمن‌وی، « **ولا تضروه شيأً** » وخدای را ورسول راهیچ گزندنیارید، « **والله على كل شي قدير** .(٣٩) » و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قادر است و توانا.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « یا ایها الذین آمنوا ان کثیراً من الاحبار والرهبان » . حبر نامی است دانشمندان **اسرائیلی** را همچنان که عالم نامی‌است دانشمند عربی را پس علماء اسلام را بدان نام خواندند. **انس** گوید: کنّا من قرأ البقرة وآل عمران فینا فنسمیّه الحبر، یعنی ـ لکثرة ما فیها من الفقه وفی‌روایة من قرأ سورة البقرة وآل‌عمران جدّ فینا ای عظم فی اعیننا وشرف. و **راهب** نامی‌است متعبّد ترسایانرا ازبهر آنکه ایشان

عبادت خویش بررهبت نهادند و بیم سخت آنکه آن تعبّد ایشان برهبت رهبانیّت نام کردند. و گفته‌اند. احبار درین آیت علماءِ جهودان‌اند از اولاد **هرون** و رهبان زاهدان ترسایانند و **اصحاب صوامع**- میگوید: اینان‌مالهای مردم‌میخورند و میبرند بباطل و ناشایست یعنی که حکم میکنند ودرحکم، رشوت می‌ستانند. **مصطفی**ص گفت: لعن‌الله الرّاشی والمرتشی فی‌الحکم وقیل :کانوا یاخذون‌الرّشی من ملوکهم وکبرائهم ویکتمون. نبوّةالنبی‌ص عن‌جهّالهم .«ویصدّون عن‌سبیل‌الله» ای ـ یصرفون الناس عن الایمان **بمحمد**ص .«و الّذین یکنزون الذّهب والفضّة »... الآیه. درتفسیر آورده‌اند که در سبب نزول این آیت میان **معاویه** و **ابوذر** در **شام** مناظره رفت. **معاویه** گفت : نزل‌فی **اهل‌الکتاب** . **بوذر** گفت : نزل فی‌اهل‌الاسلام . قال **ابوذر** ؛ فکتب **معاویة** الی **عثمان** ان‌هذا یفسدالنّاس وکتب‌الیّ **عثمان** فقدمت **المدینة** فانجفل النّاس ینظرون الیّ‌کانّهم لم یرونی قط. فقال لی‌**عثمان** لوانعطف وقال ارتحلت الی الرّبذة فارتحلت الی الرّبذة. و بیشترین مفسران برآنندکه درمانعان زکوة فروآمد. **ابن‌عباس** گفت : هرمالی که زکوة آن نادادہ است وچند که برروی زمین است کنز است، وهرمال که زکوة آن داده‌است ودر زیرزمین‌است نه‌کنز‌است. وبه‌قال‌النبی‌ص: کلّ مال ادیّت زکـوته فلیس بـکنز. **ثوبان** گفت : آنروز کـه این آیت فروآمد **مصطفی** ص گفت : تبّاً للذّهب تباً للفضّه. قالوا یا رسول‌الله! فای‌المال ندّخره. قال: قلباً ذاکراً ولساناً شاکراً وزوجةً صالحةً ، ورُوی‌زوجةً‌مؤمنةً تعین‌احدکم‌علی‌دینه. وقیل ـ کان‌هذا فی‌اوّل‌الاسلام وکان لواجب علیهم ان یؤدّوالفضل ثم نسخ بآیةالزّکوة. قال‌**علی**(ع): اربعة‌آلاف‌فمادونهانفقة ومافوقها کنز والکنزجمع الشی‌وتکنیفه، یقول‌هو مکتنزاللّحم. والکنزالمال‌الکثیرمدفوناً وغیرمدفون«ولاینفقونها » کنایةعن‌الاموال والکنوز. وقیل عن‌الفضّة ای‌لاینفقون‌الفضة فضلاً عن‌الذهب . وگفته‌اند : ـها‌ـ کنایت ازمصدراست، ای ـ لاینفقون نفقة، وقیل ـ «لاینفقونها فی‌سبیل‌الله»دلیل‌علی انّ‌ا لآیة نزلت فی منع الزّکوة لان من ادّی زکوته من ماله فقد انفق فی سبیل‌الله مایجب فی ماله . وگفته‌اند این‌آیت اهل‌کوفه را حجّت است کـه زکوة برپیرایهٔ زنان واجب دانندکه خدای نگفت: الّذین یکنزون‌الدّنیا نیروالدّراهم ، بل گفت: **الذّهب والفضّة**.

و قديقع اسم الذّهب و الفضّة على الحلـيّ . وجماعتى **صحابه** و **تابعين** برين ، حكم كرده‌اند ، **عن عبدالله مسعود** و **عبدالله عمر** و **عايشه** و**مجاهد** و**عطا** و **ابن‌سيرين** و**سفيان** واهل **العراق** . امّامذهب **شافعى** آنست كه درپيرايهٔ مباح زكوة واجب‌نيايد كه **مصطفى**ص گفت : لازكوة في الحلّى . و در خبر ديگر مى‌آيد زكوة الحلى اعارته و هوقول **جابربن عبدالله** و **ابن عمر** و **انس بن مالك** و **سعد بن المسيب** و **الشعبى** و **الحسن** واليه‌ذهب **الشافعى** و **مالك ابن انس** امّا پيرايهاءِ محظور كه‌صنعت آن واستعمال آن درشرع حرامست چون اوانى زرّين وسيمين وميان علماءِ **حجاز** و **عراق** خلاف نيست كه درآن زكوة واجب است .

« يوم يحمى عليها » اى ـ على الكنوز فى نار جهنّم يوقدالنار عليها ، يعنى ـ يدخل كنوزهم النّار حتّى تحمروتشدّ حرارتها .

«فتكوى بهاجباههم و جنوبهم وظهورهم» اى ـ لاتوضع و دينار مكان دينار ولادرهم مكان درهم ولكن توسّع جلودهم لذلك فيوضع بكل درهم ودينار كيّه من نار على جلده حتى يصل‌الحرّ الى اجواههم فيقال لهم « هذا ما كنزتم لانفسكم » و بخلتم به‌عن حق‌الله .

«فذوقوا العذاب بما كنتم تكنزون» قال النبى‌ص مامن رجل لايؤدى زكوة ماله الّاجعل‌يوم‌القيمة صفايح من‌نارفيكوى‌بها جبينه وجبهة وظهره . وقال**ابن‌عباس** حرّه تنطوى على جبينه و جبهته يقول اناالمالك الذى بخلت به .

«ان عدة الشهور» التى عليكم فيها الاحكام من الصوم و الحج ووجوب‌الزّكوة وانقضاء العدة ، «اثنا عشرشهر» على منازل‌القمر واستهلال الاهلة التى تعرفها العرب دون الشمسية التّى تعدّها الرّوم وفارس وانما قسمت السنة اثنى‌عشر ليوافق أمرالاهلة نزول‌الشمس فى‌البروج الاثنى‌عشر ، كما قال تعالى :«والشمس‌والقمر بحسبان» يقال ـ انما سمّى المحرّم لتحريم القتال وصفر لانّ مكّة بصفر من‌النّاس فيه ، اى ـ يخلو ، وقيل ـ لانّه صفرت فيه وطابهم من‌الذّين فيه و شهرالربيع لارتباع القوم اى اقامتهم و قيل لانبات الارض و امراعها فيهما و جماديان مجمود المياه فيهما . و رجب لانّهم يرجبونه ، اى ـ يعظمونه ، وشعبان لتشعب‌القبائل‌فيه وفى‌الخبرسمى شعبان‌لانّه يتشعب

فيه خير كثير. الرمضان ورمضان لان الله تعالى ارمض فيه ذنوب المؤمنين، وشوّال لشولان النّوق اللقاح باذنابها فيه و ذوالقعده لقعودهم فيه عن القتال و ذوالحجّه لقضاء حجّهم فيه قوله فى كتاب الله يعنى - فى الايام الذى عندالله. كتبه يوم خلق السموات والارض و هو اللوح المحفوظ، وقيل- فى كتاب الله يعنى- فى حكمه ودينه «منها اربعة حرم» واحد فرد وهو رجب مضر بين جمادى و شعبان ثلاثة متتابعة ذوالقعده وذوالحجّة والمحرّم.

«ذلك الدّين القيّم» اى- الدين المستقيم هذا لا ما يفعله اهل الجاهليّه من التقديم والتأخير، وقيل- «ذلك الدّين القيم» اى- الحساب المستقيم. درست است خبر از **مصطفى** ص كه در **حجة الوداع** خطبه كرد و درخطبه گفت الا انّ الزمان قداستدار كهيئة يوم خلق السموات والارض. السنة اثنا عشر شهراً منها اربعة حرم **ذوالعقدة** و **ذوالحجة** و **محرم** و **رجب** مضر بين **جمادى** و **شعبان** ميگويد آگاه باشيد وبدانيد كه روزگار باز گشت بروزگار كه در گذشت وبآن نهاد آمد كه خداى نهاد آن روز كه آسمان آفريد وزمين. ومعنى آنست كه در **عرب** درزمان **جاهليت** ماه **حج** تبديل كرده بودند در هر ماهى از ماههاى سال دو حج ميكردند دو سال در ذوالحجّه و دو سال در **محرم** و دو سال در **صفر** هم چنين در هرماهى از ماههاى سال دو **حج** ميكردند. آن سال كه **مصطفى حج** كرد دورحج ايشان با **ذوالحجه** رسيده بود برميقات راست آن قد استدار كه **مصطفى** گفت: آنست آنكه بفرمان خدا و رسول برذوالحجة آرام گرفت ونهاد اوّل تا روز رستاخيز «ذلك الدّين القيم» اى الحساب - المستقيم، اينست شمار راست كه سالى دوازده ماه بود وچهارماه كه مسمّى است از آن حرام بود و ماه حج **ذوالحجه** بود.

«فلاتظلموا فيهنّ انفسكم» اى - فى الاربعه بالارتكاب المعاصى. آنرا بتحذير مخصوص تر كرداز آن كه گناه در آن عظيم تر است و گناه كاز اثيم تر. **ابن بحر** گفت: «لاتظلموا انفسكم» بترك قتال من يقاتلكم فبهنّ. ميگويد برخود ستم مكنيد كه قتال نكنيد با آنكس كه درين ماهها باشما قتال كند ودليل برين قول آنست كه بر عقب گفت: «وقاتلوا المشركين كافة» اى جميعاً، «كما يقاتلونكم كافة». و گفته‌اند كه باين آيت مباح گشت قتال درماه حرام و آنچه گفت: «قل قتال فيه كبير» بهاين منسوخ شد.

عطا گفت : «قل قتال فيه كبير» محكم است نه منسوخ و قتال درماه حرام روانيست مگر كه ايشان كه دشمن اند ابتدا كنند گفتنا و تقدير آيت آنست كه « ان بدأكم فقاتلوهم »وقول اوّل درستاست اجماع علماءِ دين است ، و **مصطفى** درماه حرام حصار **طائف** داد وقتال كرد. « كافّة» نصباست برحال‌وهو مصدر كالعافية والعاقبة والخاصة ولا يثنّى ولا يجمع ولا تدخلها الالف واللام لانّها من المصادر التى لاتنصرف ويجرى مجرى‌قولهم قاموا معاً وقاموا جميعاً وللرّجلين قاماجميعاً وللنّسوة قاموا جميعاً واشتقاقها من كفّة وهو حرفة ، يعنى- اذا انتهى‌ذلك كفّ عن‌الزّيادة ،«واعلموا انّ‌اللّٰه مع‌المتقين» هذه بشارة لهم و ضمان بالنصرة .

«انما النسىءِ»ممدود ومهموز عامّهٔ قرّاءِ خوانند مگرورش از **نافع** كه بى‌همزه خوانند بسكون سين وهومصدر ، يقال - نساه نسياً ونسياً ، اى - اخرّه . نساللّٰه فى‌اجله وانسااللّٰه‌اجله .« يضل به‌الّذين كفروا »بضم يا وكسر ضاد، تفرّد **يعقوب** است وبضم يا وفتح ضاد قرائت **كوفى**، اى - يضلهم‌الشيطان بذلك‌النسى، باقى بفتح يا و كسر ضاد خوانند، يعنى - فهم ضالّون بذلك، واين‌نسى چيزى‌استكه قبيلهٔ ازقبائل عرب پديدآوردند و اول كسى كه اين نهاد **نعيم‌بن ثعلبه** بود احد بنى **مالك بن كنانة** ، وقيل - **جنادة بن عوف الكنانى** و هوالّذى ادرك رسول اللّٰه صم ، و قيل - **ابو ثمامه صفوان بن اميةبن ابى الصلت الفقيمى** و فقيم بيت من بيوت **مالك بن كنانه** . آن كسى كه نسى نهاد خواست كه قوى را از دشمنان خويش مقهور كند ودرماه **محرم** كه ايمن نشسته باشند نيز غرّت وغفلت ايشان بر سرايشان شود با قوم خويش و قتل كنند و دانستندكه **محرم** ماه حراماست‌باحرمت و آزرم‌وقتل‌درآن روا ، نه. ازحرمت‌**محرم** با **صفر** برد، برهوا ومرادخود و **صفر** بجاى **محرم** بنهاد، درحرمت و آزرم تامقصود خويش در **محرم** حاصل كرد، پس قبيلهاى عرب **بنو مالك بن كنانه** و **بنو سليم** و **غطفان** و **هوازن** آنرا سنتى نهادند و بر آن عادت ميرفتند ، سالى **محرم** را ماه حرام‌نهادند و **صفر** نه، وسالى **صفر** را ماه حرام نهادند و **محرم** نه، وكان يتولى ذلك **ابو ثمامه صفوان‌بن‌امية** يقوم به فى‌الموسم خطيباً ومؤذن فيقول **انا ابو ثمامة** لااعاب ولااحاب من‌الحرم الا ان الهكم قدحرم العام المحرم ويقول ان الهكم قد حرم‌العام

صفر. **ابو ثمامه** در آن موسم ندا کردی گفتی امسال ماه **صفر** است عرب آن بشنیدندی و چنان اعتقاد کردندی و از آن در نگذشتندی اینست که رب العالمین گفت:
«انّما النّسیءُ» تأخیر حرمة المحرم الّذی حرمه الله الی صفر الّذی لم یحرمه الله.
«زیادةٌ فی الکفر» اذ ازدادو وابه کفراً الی کفرهم حیث احلّوا ماحرم الله و حرّموا ما احل الله «یضّل به» ای - بذلك التأخیر.
«الّذین کفروا یحلّونه عاماً ویحرّمونه عاماً» اذا قاتلوا فیه احلوه و حرموا مکانه **صفر** واذا لم یقاتلوا فیه حرّموه «لیواطئوا» ای - لیوافقوا و یضاهئوا «عدّة ماحرم الله» و اربعة اشهر وان کانت مغیّرة مبدّلة.
زیّن لهم سوء اعمالهم» ای - زین لهم **الشیطان** بذلك، «والله لایهدی القوم الکافرین
«یا ایّها الّذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض».
این آیت تحریض مؤمنان است برغزاءِ **تبوك** از جانب **روم**. **رسول خدا** بعد از فتح **مکه** وبعداز جنگ **طایف** و **غزو حنین** به **مدینه** بازشد واز **ذوالحجه** تا **رجب** در **مدینه** همی بود تا اورا جهاد فرمودند بااهل **شام** و **روم**، و **رسول خدا** بهر غزوی که رفتی اول آشکارا بنه گفتی، راه دور بود و گرما سخت ودشمن بسیار. ومردم را آن وقت قحط دنیا رسیده ودست تنگ شده، صریح بگفت، که کجا میرویم، تا ساز وبرگ آن را وآن قتال بتمامی بسازند وبر یاران صعب آمد و دشخوار که در **مدینه** آن وقت خرما ومیوه رسیده بود ونمی خواستند ازسر آن برخاستن وبگرماءِ گرم بیرون رفتن. چون **رسول خدا** ایشانرا از آن غزو خبرداد سه فرقت شدند: قومی بجان ودل قبول کردند وبخوش دلی پیش آمدند ورفتن را برایستادند وهم المهاجرون والانصار. وفرقتی آن بودند که برایشان آن فرمان دشخوار آمد اما طاعت خدای ورسول ایثار کردند برهوا و مراد خویش وفرمان را گردن نهادند وعزم رفتن کردند. سوم فرقت بامراد وهواءِ خویش برنیامدند و دستوری تخلف خواستند و **رسول خدا** ایشانرا دستوری داد. درشان ایشان این آیت آمد «مالکم» استفهام انکاراست یعنی - ای شیءِ لکم: چه بود دست شمارا وچه رسید که چون شمارا بغزو فرمودند «اثاقلتم»، ای - تثاقلتم

وتباطأتم وملتم الی الاقامة **بالمدینه** . این چنان است که کسی گران خیز را گوید زمین ویرا بگرفت . وقیل ـ معناه اطمانتم الی الدنیا ورکنتم الی شهواتها . ارضیتم بنعیم الحیوة الدنیا من نعیم الاخرة « فمامتاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الاقلیل » ای ـ مایتمتع به فی الدنیا قلیل عند مایتمتع به اولیاء الله عزوجل فی **الجنة** . آنکه ایشان را در آن تخلف که کردند بیم داد و تهدید کرد گفت . « الّا تنفروا » نفیر نامی است سپاه را ، میگوید : اگر شما با این سپاه اسلام بیرون نشوید بجنگ **روم** خدای شمارا عذاب کند یعنی بامساك المطر وا الجدوبة والقحط وظفر الاعداءِ .

« ویستبدل قوماً غیرکم » بنصرة دین الله و نبیه غیر متثاقلین عن النفیر الی اعدائه مطیعین الله ورسوله . قیل هم اهل **الیمن** وقیل ـ هم : **ابناء فارس** .

« لاتضروه شیأً » . این ها ، گفته‌اند که باخدای شود وگفته‌اند که بارسول شود .

« والله علی کل شیءٍ » من التبدیل والتغییر « قدیر » . **ابن‌عباس** گفت : این آیه منسوخ است بآنچه گفت : «وما کان المؤمنون لینفرو کافة» ، وجماعتی مفسران بر آنند که منسوخ نیست وهردو بجای خویش محکم اند .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یا ایّها الّذین آمنوا انّ کثیراً من الاحبار والرّهبان » الآیه . درین آیت هم **تخصیص** است وهم تشریف است وهم تهدید و وعید . اول آیت تشریف مؤمنان است . ایشانرا بنداء کرامت میخواند وبه خطاب کریم می نوازد ، نواخت خود بر ایشان می نهد عطاء خود بر ایشان می ریزد وبایمان ایشان خود گواهی می دهد . اینست کر ونعمت . اینست لطافت ورحمت . کاری درازل ساخته . بنده را بی بنده عقددوستی ب ه وندا کرامت ونعمت بجان وی رسانیده .

پیر طریقت گفت نداءِ حق برسه قسم است یکی را به نداء وعید خواند ازروی عظمت بخوف افتاد . یکی را بنداءِ وعد خواند بنعمت رحمت برجا افتاد . یکی را بنداء لطف خواند بحکم انبساط بمهر افتاد . بنده باید که میان این سه حال گردان بود : اول

خوفی که اورا ازمعصیت بازدارد؛ دوم رجایی که اورا برطاعت دارد؛ سوم مهری که اورا از او باز رهاند.

تا باتو تویی ترا بحق ره ندهند چون بی‌تو شدی زدیده‌بیرون ننهند

«ان کثیراً من‌الاحبار والرهبان لیاکلون اموال‌الناس بالباطل». ازروی‌اشارت میگوید مبادا که عالم درتعلیم علم وپیر در تربیت مرید طمع دارد برفق مردم ونفع دنیا که طمع، آئینهٔ علم تاریك کند وچشمهٔ برکت خشك کند وقیمت مردم ناقص‌کند وهیبت پیراز دل‌مرید ببرد وحرمت علم‌فرو نهد. **مصطفی** گفت: بئس‌العبد عبدٌ طمعٌ یقوده وهوی یضله‌وقال علیه‌السلام یاتی علی امتی زمان امراؤ هم یکون علی الجور وعلمائهم علی‌الطمع وعبّادهم علی‌الریاءِ و تجارهم‌علی‌اکل الربوا، ونساؤهم علی‌زینة الدنیا. عالم که درتعلیم‌علم، طمع بنفع دنیا ندارد ورفق خلق‌درآن نجوید وعلم خود بطلب جاه وریاست وجمع دنیا ضایع نکند، بعلم‌خود برخوردارشود وبرکت علم بوی رسد وثواب او ثواب پیغامبران بود. **مصطفی** گفت: من زار عالماً فکانّما زار نبیاً. و درخبراست که هرکه عالمی‌رازیارت کند چنان است‌که علم‌را زیارت‌کرد، وهرکه علم را زیارت کرد چنان است که خدایرا زیارت کرد و هرکه خدایرا زیارت کرد جایگاه او **بهشت** است.

« والّذین یکنزون الـذّهب و الفضّة ولاینفقونها فی سبیل‌الله ». بخل نه‌کار دین‌داران‌است ونه خُلق دوستان. وگفته‌اند: لیس‌من‌اخلاق الانبیآء والصّدیقین‌البخل، لانه روی عن **النبی**ص انه قال: ماجبل ولی الله الاعلی السخاءِ. **شبلی** را پرسیدند که زکوة چند باید داد. گفت: برمذهب فقها، از دویست درم پنج درم، وبرمذهب ماجملهٔ دویست درم دادنی‌است. گفتند: این‌را درشرع، اصلی بایدگفت: **ابوبکر**هرچه داشت همه در باخت‌آنروز که **مصطفی** از یاران صدقه خواست. **عمر** نیمهٔ مال‌آورد گفت: یا رسول‌الله تصدقت بنصف مالی و ترکت النصف لعیـالی ولی عندالله اجر. **بوبکر** هرچه داشت همه‌آورد، وگفت: یارسول‌الله تصدقت بجمیع‌مالی ولله‌عندی مزید. **عمر** گفت: نیمهٔ مال بدادم ومرا بنزدیك خدای‌مزداست. **ابوبکر** گفت: همه بدادم و از

آن خدای را برمن حق است . **مصطفی** گفت : بینکما ماببن کلمتیکما . **عمر** برمقام شریعت بود وثمر. اهل شریعت نعیم بهشت است . **ابوبکر** برمقام حقیقت بود وثمرهٔ اهل‌حقیقت روح مشاهده است ، حساب اهل شریعت‌بموقف است حساب اهل‌حقیقت بربساط انس است ، درمقعد صدق عند ملیك مقتدر .

« یوم یحمی علیها فی‌نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم وظهورهم » . خص‌المواضع‌الثلث من‌البدن وهی‌الجبهة والجنب والظهر بالکی ، لان‌البخیل اذاسأله السائل زوی جبهته ثم اعرض‌عنه ثمّ ولیه ظهره. پیشانی که خواجه بوقت سؤال سائل فراهم‌کشدناچاربر آن داغ‌نهند . پهلو که ازسرکبر بردرویش زندوپشت که برگرداند ، هم‌چنان ، تادانی که درویش‌را درآن حضرت جاه ومقدار است. وشرف درویش آنست که چون‌توانگررا اعتماد بردنیابود درویش‌را اعتماد برمولابود ، هرگه‌که توانگری بخدای تقرّب کند بوسیلت‌درویش کند واگردرویش بتوانگر ازبهر دنیا تقرب کند ازدین برآید . **مصطفی** از اینجا گفت : من تواضع غنیّاً لغناه ذهب ثلث دینه . هرکه تواضع کند توانگری‌راازبهر توانگری وی سیکی‌ازدین‌وی رفت ، واگر بزبان‌مدح گوید دوسیك رفت ، واگر بدل اوراتعظیم نهد جملهٔ دین وی درسرآن شد . درویش بود که بادین پیش توانگر درشود بی‌دین بیرون آید وتوانگر ، باگناه بیش وی‌شود بی‌گناه‌بیرون آید ، پس‌خلق ، ایشانرا درویش‌میخوانند وتوانگربحقیقت ، خود ایشان‌اند. **مصطفی** گفت : ملوك تحت اطمار .

« انّ عدّة‌الشهور‌عندالله اثناعشر‌شهراً » الآیة... لماعلم انهم‌لایداومون‌علی‌ملازمة القرب ، افرد بعض‌الشهور بالتفضیل لیحصوها باستکثارالطاعات وامّا الخواص من‌عباده فجمیع‌الشهورلهم **شعبان** و **رمضان** وجمیع‌الایام لهم **جمعة** وجمیع البقاع‌لهم کالمساجد وفی‌معناه انشد :

یارب ان‌جهادی فیك غیرمنقطع   فکل ارضك لی ثغرو طرسوس

« انّ عدةالشهور عندالله اثناعشرشهراً ». گفته‌اند حکمت درآنکه رب‌العزة روزگار را بردوازده ماه نهادآنست که تابرعدد حروف توحید بود وهی: « لااله الاالله ». تحقیق آن خبررا که **مصطفی** گفت : بالتوحید قامت السموات والارض . دورفلك درآسمان

و گردش روزگار و سال وماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبان موحدان روان است این دوازده ماه بر نسق خویش و بر هیئت خویش گردان است هرحرفی پاسبان ماهی ساخته و ثبات این در بیان آن بسته، آنروز که قضیهٔ الهی وحکم ازلی در رسد وخواهد که بند آسمان وزمین بر گشاید وزمین خاکی برافشاند و روزگار نام زد کرده بسر آید، نخست توحید از میان خلق بردارد تا نه توحید ماندنه نه موحدّ، نه قرآن میان خلق نه نه مؤمن. اینست که **مصطفی** گفت: لاتقوم الساعة حتی لایقال فی الارض الله الله.

«انّما النسیٔ زیادة فی الکفر ...» الآیه الدّین ملاحظة الامر ومجانبة الرزق وترك التقدم بین یدی الله سبحانه فی جمیع احکام الشرع فالآجال فی الطاعة مضروبة والتوحید فی عرفانه متّبع والصّلاح فی الامور بالاقامة علی نعمة العبودیّة فالشهر ماسماالله شهراً والعام والحول ماقدره و بینه شرعاً وهوالله تعالی ع.

٥ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**الّا تنصروه**» اگریاری ندهید رسول را، «**فقد نصره الله**» خدای سبحانه وتعالی یاری داد اورا، «**اذ اخرجه الّذین کفروا**» آنگه که بیرون کردند اورا کافران، «**ثانی اثنین**» دو م دوتن «**اذ هما فی الغار**» آنگه که هردو درغار بودند، «**اذیقول لصاحبه**» آنگه که یار خویش را گفت [ابوبکر]، «**لاتحزن ان الله معنا**» اندوه مدار که خدای باماست، «**فانزل الله سکینته علیه**» فروفرستاد خدای، آرام ایمان برابوبکر، **وایده** ونیروی ویاری داد رسول خویش را، «**بجنود لم تروها**» بسپاهها‌ئی که شما نمیدیدید، «**وجعل کلمة الّذین کفروا السفلی**» وسخن کافران دیرینه کرد مغلوب ومقهور، «**وکلمة الله هی العلیا**» وسخن خدای و تقدیر او ومکر او آنست که زبر است غالب و قاهر، «**والله عزیز حکیم.**(٤٠)» . خدای توانائیست دانا.

«**انفروا خفافاً و ثقالا**» بیرون شوید [بغزاء تبوك] سبك بالان وگران باران، «**وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله**» وجهاد کنید بمال خویش وتن خویش از بهر خدای، «**ذلکم خیر لکم**» آن شما را به است، «**ان کنتم تعلمون.**(٤١)» گردانید.

« **لو كان عرضاً قريباً** » اگر عرض بودی ازین جهان و چیزی که فرا دست رسیدی نزدیك، « **و سفراً قاصداً** » وسفری بچم و[راهی نه دراز]، « **لاتّبعوك** » بیامدندی برپی تو ، « **ولكن بعدت عليهم الشقّة** » ولکن راه دورشد و رفتن برایشان گران آمد، « **وسيحلفون بالله** » و سو گندان میخورند بخدای ، « **لواستطعنا لخرجنا معكم** » که اگر توانستیم ما بیرون آمدیمی غزا را با شما ، « **يهلكون انفسهم** » در هلاك خویش می‌باشند ودرتباهی‌خویش ، « **و الله يعلم انّهم لكاذبون. (۴۲)** » وخدای‌میداند که ایشان دروغ زنان‌اند .

« **عفاالله عنك** » درگذاشت‌خدای‌ازتو [یا محمّد]، « **لم اذنت لهم** » چرادستوری دادی ایشانرا[چون دستوری‌خواستند ازتونشستن‌را]، « **حتّی يتبيّن لك** » تاپیداشدی، « **الّذين صدقوا** » [راستی]ایشان که عذرها راست میگفتند، « **و تعلم الكاذبين. (۴۳)** » و بدانستید [دروغ] ایشان که[عذرهای] دروغ میگفتند .

« **لايستأذنك** » دستوری نخواهدازتو « **الّذين يؤمنون بالله واليوم الاخر** » ایشان که گرویده‌اند بخدا و روز رستاخیز ، « **ان يجاهدو باموالهم وانفسهم** » که بازنشینند و بجهاد نیایند بمال خویش وتن « **و الله عليم بالمتّقين. (۴۴)** » وخدای داناست و آگاه برپرهیزکاران از خشم و عذاب او .

« **انما يستأذنك** » دستوری از تو ایشان خواهند « **الّذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر** » که نه بخدای‌گرویده‌اند و نه بروز رستاخیز، « **و ارتابت قلوبهم** » ودر گمان افتاد دلهای ایشان ، « **فهم في ريبهم يتردّدون. (۴۵)** » .

« **ولو ارادوا الخروج** » واگرمیخواستندکه[بغزا] بیرون‌آیندباتو، « **لاعدوا له عدة** » پیش ازآن عذر که میگویند غزارا ساخته بودندید . « **ولكن كره الله انبعاثهم** » لکن نبایست خدایرا وناپسند آمد ویرا وخواست ایشان و بیرون شدن ایشان ، « **فثبّطهم** » ایشانراباپس‌گرد وباپس‌نشاند، « **وقيل اقعدوا مع القاعدين. (۴۶)** » و ایشانرا گفتند می‌نشینید با نشستگان .

« **لوخرجوافيكم** » اگر بیرون آمدندی ایشان در میان « **مازادوكم الاّخبالا** » نیفزودند شما را مگر تباهی ، « **ولاوضعوا خلالكم** » ودر

میان شما می‌تاختندید بسخن‌چینی و افساد ذات البین ، « **یبغونکم الفتنة** » شماراشور دردل می‌جستندی، «**وفیکم سمّاعون لهم** ودرمیان‌شما جاسوسانست ایشانرا که‌سخن می‌نیوشند تابایشان رسانند ، « **والله علیم بالظالمین**. (۴۷) خدای داناست‌به ستمکاران برخویشتن .

« **لقد ابتغوا الفتنة من قبل** » و پیش ازین خود فتنهٔ دلهای مؤمنان جستند وشور دل ایشان« **وقلّبو لك الامور** »وترا کارها روی بروی گردانیدند درسکالش‌بد، «**حتّی جاء الحقّ** » تا نصرت خدای که ترا داشت آمد ،« **وظهرامرالله** » وکار خدا ودین وی آشکارا شد وبلند، « **وهم کارهون**. (۴۸) »وایشانرا ناخواها وبریشان‌دشخوار.

«**ومنهم من یقول**» و از منافقان کسی است کـه میگوید ،«**ائذن لی** » مرا دستوری ده‌تا بنشینم ،« **ولا تفتنّی** »ودل وچشم مرا بزنان‌روم فتنه مکن، « **الافی‌الفتنة سقطوا** » میدان که وی در فتنه افتاده است ازاین پیش ،« **وانّ جهنّم لمحیطة بالکافرین**. (۴۹) » و دوزخ گرد کافران درآمدنی است وایشان را فرو گرفتنی .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی ،« اِلاّ تنصروه». این درآیت پیش پیوسته است . میگوید : ان‌ترکوا نصره فلن یضرّه ذلك شیاً کمالم یضروه اذکان بمکة لاناصر له . اگرایشان ویرا یاری ندهند و باوی بجهاد بیرون نشوند اورا هیچ زیان نرسد و بروی هیچ گزند نیاید تا خدای ویرا یاری داد ونصرت پیدا کرد. اینست که گفت : «الاّ تنصروه» .

«فقد نصره‌الله» . این ـ ها ـ درتنصروه ودرنصره ودر اخرجه ودر لصاحبه ودر ایّده هرپنج با **مصطفی** شود واین آنگاه بود که کافران در **دارالندوة** کید ساختند وهمه بقصد وی باتفاق برخاستند. رب‌العالمین **جبرئیل** را فرستاد ورسول‌خدای‌را ازآن کید وقصد ایشان خبر کرد و اورا هجرت فرمود . رسول خدا بیرون آمد از **مکه** . وگفته‌اند که‌تابغار تنها بود. وگفته‌اند: چون **مصطفی** بیرون‌شداز، **مکه**،**ابوبکر**درخانه **مصطفی** شد ازاهل وی خبر پرسید . اورا گفتند رسول بیرون‌شد. **ابوبکر** برپی‌وی برفت. **مصطفی** باز نگرست شب تاریك بود ، **ابوبکر** را نشناخت پنداشت که دسمن

است پارهٔ گرم‌تر رفت : **ابوبکر** بآواز سخن گفت تا **مصطفی** او را بشناخت ، توقف کرد تا وی در رسید پس هردوبهم می‌رفتند ساعتی **ابوبکر** در پیش میرفت وساعتی باز پس ایستاد : فقال‌ص یا **ابابکر** مالك تمشی ساعةً بین یدی و ساعةً خلفی فقال یا رسول‌الله اذکر الطّالب واذکر فامشی خلفك فاذکر الرصد فامشی بین یدیك . فقال یا **ابابکر** واذاکان شیءٌ احببت لك ان یکون بك دونی. قال : نعم والذی بعثك بالحق مایکون من ملمة الااحببت ان یکون بآل ابی‌بکر دونك . چنان بهم میرفتند تا بغار واین غار **کوه ثبیر** است بر در **مکه** و میگویند غار **ثور** است بزیر **مکه** براه **مدینه** پس **ابوبکر** از پیش درغار رفت و درهمه غار میگشت و پهلو برزمین مینهاد پس باز میگشت و باز برمی‌خاست رسول خدا گفت چه می کنی یا **ابابکر** گفت: یا رسول‌الله غیرانست وغیران ازحشرات و هوام زمین و سباع خالی نبود، خواستم که اگر ازاین چیزی باشد باری بمن رسد نه بتو که رنج تو نخواهم . **ابوبکر** دست بهرجائی وبهر گوشهٔ فرا میکرد تا چه بیند آخر سوراخی دید پای خود بر در آن سوراخ نهاد و بنشست چون ایشان در غار قرار گرفتند رب‌العالمین **عنکبوت** را فرستاد تا بردرغار همان‌ساعت خانهٔ خویش بساخت ودومرغ حمامه آمدند وبردرغار نشستند وهمان‌ساعت خانه‌بنهادند و گفته‌اند که بردرغار درختی برآمد آن ساعت چنان که ایشان را بپوشید . بامداد کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تا بگیرند چون نزدیك غار رسیدند **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله اتینا انك ، آمدند دشمن و بما رسیدند **مصطفی** گفت : «لاتحزن ان‌الله معنا» اندوه مدار یا **ابابکر** که خدای با ماست پس گفت « اللهم اعم ابصارهم عنّا » بارخدایا دیدها و چشمهاشان از ما در پوشش[1] ر تا مارا نبینند. ایشان بدرغار رسیدند خانهٔ **عنکبوت** دیدند بردر غار تنیده و مرغ خایه نهاده و درخت برآمده گفتند اگر درین جایگه کسی بودی از این هیچ نبودی و گفته‌اند **امیة بن خلف** بردر غار بول کرد چنان که رشاش آن به **ابی‌بکر** میرسید و ایشانرا نمی‌دید و درخبر است که **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله لونظراحدهم الی قدمه لابصرنا ، اگریك تن از این که ما میجویند فرو پشت پای خود نکرد ما را به‌بینند **مصطفی** جواب داد بوبکررا یا **ابابکر** ماظنّك باثنین‌الله ثالثهما چه‌ظن بری به‌دوتن

که سه دیگر ایشان خدای است اندوه مدار که خدای با ما است .

«فانزل‌الله سکینته و علیه » ای القی فی قلب **ابی بکر** ما سکن به والسکینة مایوجب السکون والامن علیه. این‌ها با مصطفی شود و گفته‌اند با**ابوبکر** شود واین درست‌تر است فان‌النبی لم‌یخف بل کان ص ساکن القلب رابطه الجاش .

«وایده بجنود لم‌تروها » یعنی ـ الملئکة. رب‌العالمین آن شب فریشتگان‌را فرستاد تا بردرغار بایستادند و غار بر کافران پوشیده داشتند وقیل ـ ایده بالملائکه یعنی یوم بدر و یوم‌الاحزاب ویوم حنین . **مجاهد** گفت رسول خدا و **بوبکر** درآن غار سه روز بودند و **بوبکر** را مولایی بود **شبان** نام وی **عامربن فهیر**. **ابوبکر** اورا فرمود تا هرشب گلهٔ گوسپند بدرغار آرد. او همی‌آورد وایشان ازآن شیرهمی‌خوردند پس از سه روز بیرون آمدند و **عبدالله بن اریقط** اللّیثی دلیل‌ایشان و بەراه **مدینه** فرو رفتند وکافران نومید و خاسر باز گشتند و گفته‌اند **قریش** در **مکه** جمع شدند تا درکار ایشان و درگرفتن ایشان تدبیر سازند **ابوجهل** گفت : هرکه ایشانرا باز آورد بقهرمن اورا صدشتردهم وده‌اقیة زر **سراقة بن‌مالك‌بن‌جعشم** گوید من بطمع آن ضمان **بوجهل** برخاستم وستوررا زین برنهادم وسلاح برگرفتم . سه‌بار برستور نشستم هرسه‌بار مرا بیفگند. آخر برنشستم و رفتم تا بنزدیك ایشان رسیدم **ابوبکر** باز نگرست **سراقه** را دید گفت یا رسول‌الله آنکه **سراقه** مبارز عرب‌آمد و نزدیك بما رسید و**سراقه**آن بود که درجنگ هزار سواربا وی پای‌بنه داشتی **بوبکر** چون ویرا دید بترسید . رسول خدا گفت لاتخف یا **بابکر** فان‌الله معنا . پس رسول گفت : اللّهم اکف شرّ سراقة بماشئت . در حال سنب ستورش بزمین فروشد تا بشکم . گفت یا محمد من بتو عهد کردم که ترا گزند نرسانم ونرنجانم وهرکه اندرین راه بطلب تو آید شرّ وی ازتو دفع کنم رسول دعا کرد تا پای‌اسب از زمین برآمد **سراقه** گفت : یا **محمد** من‌دانم که کارتو بالا گیرد ر پایگاه توبلند شود مرا نامهٔ ده تا میان من‌وتو نشانی باشد . **ابوبکر** نامهٔ نوشت گویند برسنگی و گویند برشانهٔ گوسفندی نوشت وی اندرکنانه نهاد ویك تیر بر کشید گفت مرا درین راه هم‌شتراست و هم گوسفند این تیر نشان من باشد با شما تا هرچه خواهید بشما دهند . رسول گفت یا **ابابکر**

ما را بطعام **سراقه** حاجت نیست . این همچناناست که **مصطفی** در کار قوم خویش حزن نمود و خلاف نیست که آن حزن از رسول طاعت بود و رب‌العزّة او را گفت : «لاتحزن علیهم واخفض جناحك للمومنین» و «لا یحزنك قولهم» «ولایحزنك الّذین یسارعون فی‌الکفر» فلم یکن نهی‌الله تعالی ایّاه عن الحزن دلیلا علی انّ الحزن کان معصیة فکذلك حزن **ابوبکر**.

«وجعل کلمة الذّین کفروا السفلی» یعنی الشرك «وکلمةالله هی‌العلیا» یعنی لااله الاالله وقیل کلمةالله قوله: «لاغلبن انا ورسلی» وگفته‌اند «وجعل کلمةالذّین کفروا السفلی» اینجا سخن تمام شد یعنی که خدای سکالش بدایشان و هم سخن و هم ساز ومکر ایشان زیر کرد ومغلوب ومقهور. پس ابتدا کرد و گفت «وکلمةالله هی‌العلیا» سخن‌خدای وتقدیر ومکر اوغالب است وقاهر و اگرخواهی پیوسته خوان برقرائت **یعقوب خضرمی** و کلمةالله بنصب تا، یعنی که : خدای کلمهٔ کافرانرا زیر آورد و کلمهٔ خویش‌را بر آورد.

«والله عزیز حکیم» فی‌سلطانه و تدبیره.

«انفروا خفافاً و ثقالا» مفسران گفتند اول آیه که فرودآمد ازسورهٔ براءة این آیه بود وقیل «اراد اول آیة نزل‌فی‌غزوة تبوك» قوله: انفروا خفافاً وثقالا **مجاهد** گفت چون ایشانرا بغزو فرمودند گفتند فینا الثقیل وفینا ذوالحاجة و فینا ذوالشغل وفینا ذوالضیعة فانزل‌الله تعالی «انفروا خفافاً وثقالا» میگوید همه بیرون شوید بغزو **تبوك** پیران وجوانان و عزبان ومعیلان توانگران و درویشان فارغان ومشغولان. در خبر است که **ابن‌ام‌مکتوم** آمد و گفت : یا رسول الله اعلیّ ان انفر فقال نعم پس ربّ‌العالمین این آیت منسوخ کرد بآنچه گفت «لیس‌علی‌الضعفاء ولاعلی‌المرضی» الآیه

«ذلکم خیرلکم» من‌التثاقل الی‌الارض «ان کنتم تعلمون» مالکم من‌الثواب والجزاء. روی **ثابت** عن **انس** ان **اباطلحة** قرأ سورة براءة فاتی‌علی هذه‌الآیه «انفروا خفافاً و ثقالا» فقال ای - بنیّ جهزّونی جهزّونی فقال بنوه : یرحمك‌الله قد غزوت مع‌النبیّ حتی‌مات ومع **ابی بکر** و **عمر** حتّی‌ماتافنحن ننفر عنك فقال لا، جهزّونی. فغزا البحر فمات‌فی‌البحر فلم یجدواله جزیرة یدفنونه فیها الابعدسبعة ایّام فدفنوه فیها ولم

یتغیّر. وقال **الزهری** خرج **سعیدبن المسیب** الی الغزو وقد ذهبت احدی عینیه فقیل له انك علیل صاحب ضرّ فقال استغفرالله الخفیف والثقیل ای الصحیح والمریض فان لم یمکننی الحرب کثرت السواد وحفظت المتاع .

«لو کان عرضاً قریباً» این آیت درشأن منافقان آمد که تخلّف کردند بی عذری بغزا نرفتند رب العالمین نفاق ایشان آشکارا کرد گفت لو کان المدعوّ الیه شیئاً من منافع الدّنیا قریب المتناول سهل المأخذ .

«وسفراً قاصداً» القاصد والقصد المعتدل ای هنیئاً غیر شاق .

«لاتبعوك» لوا فقوك فی الخروج .

«ولکن بعدت علیهم الشقّة» المسافة البعیدة . آنگه خبر داد که چون **بمدینه** باز گردند، ایشان آیند وسوگند خورند و گویند .

«لو استطعنا» ای ـ لو سهل علینا الخروج و کان لنا سعة فی المال «لخرجنا معکم یهلکون انفسهم» بایقاعها فی العذاب لانّ من حلف بالله کاذباً استحقّ العذاب و قیل « یهلکون انفسهم » بالقعود عن الجهاد « والله یعلم انّهم لکاذبون » لانّهم کانوا یستطیعون الخروج .

« عفاالله عنك » . قومی گفتند از **مصطفی** دستوری خواستند باز نشستن را از غزو . **مصطفی** ایشانرا دستوری داد پیش از آن که در آن وحی آمد از آسمان . ربّ العالمین ویرا عتاب کرد گفت «عفاالله عنك لم اذنت لهم» این چنان است که گویند عفاالله عنك ، صنعت فی حاجتی ، و پارسی گویان گویند: عافاك الله ای بخت نیك ، این چیست که کردی ، وقیل عفاالله عنك محاالله ذنبك. قدّم العفو علی العتاب کی لا یسبق الی قلبه حزن «لم اذنت» من غیر اذن الله «حتّی یتبین لك الّذین صدقوا» یعنی کان یجب ان لاتاذن حتّی یتبیّن لك الصادق فی ایمانه من الکاذب والصادق فی عذره من الکاذب المتعلّل . وروا باشد که لم اذنت لهم اینجا سخن بریده گردد پس از آن گفت لاتاذن لهم حتّی یتبیّن . قومی گفتند این آیت منسوخ است وناسخ آنست که گفت «فاذا استأذنوك لبعض شانهم فأذن لمن شئت منهم» .

قوله «لا یستأذنك» ای ـ فی التّخلف عن الجهاد «الّذین یؤمنون بالله والیوم الاخر

ان يجاهدوا» يعنى ان لا يجاهدوا او كراهة «ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم والله عليم بالمتّقين.

«انّما يستأذنك» فى التّخلف «الذين لا يؤمنون بالله واليوم الاخر وارتابت قلوبهم» شكّوا فى دينهم واضطربوا فى اعتقادهم «فهم فى ريبهم يتردّدون» التّردّد التّصرف فى الذّهاب والرّجوع مرّاتٍ متقاربة. قال ابن بحر: عوتب لانّه اذن لقوم فى الخروج معه ولم يكن لهم ان يستاذنوا فى الخروج ولا فى التّخلف بل كان عليهم ان يقتصروا فى الخروج على دعاء العامّة. قال ثم ذم من استادن فى الخروج والذى استاذن فى التّخلف.

«ولو ارادوا الخروج» اى - لوعزموا على الخروج «لاعدّوا للخروج والجهاد «عدّة» اهبة من الزّاد والمركوب لانّهم كانوا مياسير و «لكن كره الله» انبعاثهم الانبعاث والانطلاق فى الحاجـة يقول كره الله نهوضهم للخروج فثبّطهم اى حبسهم وخذلهم و كسلهم.

«وقيل اقعدوا مع القاعدين» اين سخن، منافقان بايكديگر گفتند كه: بيرون مشويد و بنشينيد با اين نشستگان كه بعذر نشسته‌اند از زنان و كودكان و ناتوانان. و گفته‌اند كه اين رسول خدا گفت با ايشان از آنكه با ايشان خشم داشت كه از ايشان تخلف مى‌شناخت. و گفته‌اند اين قيل بمعنى الهام است كه رب العزّة اسباب خذلان دردل ايشان افكند وايشان را بر آن داشت تا بنشستند. وبرجمله بدان كه استطاعت دواست يكى قبل الفعل ويكى مع الفعل آنچه قبل الفعل است حصول آلت است و عدّة چون عقل وصحت ووجود مال وشناخت فرمان وتمكّن آن در وقت ومكان وآن استطاعت ظاهر است و موجود و حجّت بوى قايم است و ثابت و بنده توانا آنست وذلك فى قوله «لو استطعنا لخرجنا معكم» اينست كه منافقان گفتند اگر مارا استطاعت بودى با شما بيرون آمديمى ورب العزة ايشانرا دروغزن كرد و گفت «والله يعلم انّهم لكاذبون» لانهم يستطيعون للخروج. امّا آن استطاعت ديگر، قدرت است همبشرت فعل وملك تحصيل. درباطن رود با فعل وبعد الفعل آنرا بتوان شناخت وهيچ حجّت بنده بوى ثابت نشود كه آن درحقّ وى مفقود است نه موجود وبيش از فعل بنده از آن استطاعت

، درهیچ چیز نیست چنان که خدای گفت «وکانوا لایستطیعون سمعاً ماکانوا یستطیعون السمع - انّهم عن السمع لمعزولون» قومی را گفته است که گوشها شنوا داشتند امّا با آن گوش شنوا ایشانرا استطاعت سمع نبود وقیل - « اقعدوا مع القاعدین » هم ازین باب است. رب‌العزة ایشان را مخذول کرد ومحروم از فرمان‌برداری تا نتوانستند که فرمان‌برند و **بغزاء تبوك** بیرون شوند. والله علیم یفعل مایشاء ویحکم مایرید.

«ولوخرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا» چون **مصطفی** ازمدینه بیرون آمد تا به **تبوك** رود **بثنیّة الوداع** فروآمد آنجالشکرگاه ساخت و **عبدالله ابی سلول** بامنافقان به‌زی **جده** فروآمداز **ثنیّة الوداع** بزیرتر. پس چون **مصطفی** ومؤمنان برفتند **عبدالله ابیّ** بامنافقان واهل‌شك تخلف کردوباز گشت. ربّ‌العالمین تسلیت **مصطفی** این آیت فرستاد « لوخرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا » ای - فساداً فی رای ضعفة المومنین الخبال الفساد فی‌الامر و الخبل الفساد فی‌العقل « ولاوضعوا خلالکم » الایضاع سرعة الشیی و المعنی اسرعوا بالنّمیمة فی‌افساد ذات بینکم. وقیل - اسرعوا ارکابهم بالسیر بینکم یوهمون الهزیمة فی‌القلوب « یبغونکم الفتنة » فتنه، سور دل است. میگوید: درمیان‌شما فرقت‌وشمارا بددلی‌می‌افزودندید و شوردل‌می‌جستندید.

« وفیکم سمّاعون لهم » ای‌منافقون یخبرونهم‌باخبارکم وقیل‌وفیکم سمّاعون لهم من‌یسمع کلامکم ویطیعکم ولوکان هولاء المنافقون فی‌صحبتکم افسدوهم علیکم «والله‌علیم‌بالظالمین» المنافقین. بینهم **عبدالله بن ابی** و **عبدالله نضل** و **عبدالله بن نبتل** و **جد بن قیس** و **رفاعة بن تابوت** و **اوس بن قبطی**.

« لقد ابتغوا الفتنة » میگوید: اگر این منافقان در این غزا تخلّف نمودند ایشانرا عادت‌است و در غزاء **احد** همچنین‌بودند که **عبدالله ابی** با منافقان روز **احد** بر گشت و گفت «لونعلم قتالا لاتّبعناکم» و گفته‌اند من قبل آنست که چون‌آمدن **مصطفی** به **مدینه** نزدیك بود و خبر افتاد **عبدالله ابی سلول** را رئیس منافقان از آن کراهیّت ورنج عظیم آمد که عرب **مدینه** می‌سکالیدند که ویرا برخویشتن ملك کنند تافرقت‌ازمیان **اوس** و **خزرج** برخیزد. چون‌رسول‌خدا **بمدینه** آمدآن کار فروبست‌وباطل‌شد **عبدالله ابی** ومنافقان **بجهودان** می‌گرائیدند تا **جهودان** درنبوّت

مصطفى طعن میکردند ومردمان درو درشك می افکندند ودلهاء ضعیف میشورانیدند فذلك قوله «لقد ابتغوا الفتنة من قبل» و قیل معناه ان جماعة منهم ارادو به القتل فی لیلة العقبه «وقلبوا لك الامور» ای: اجتهدوا فی الحیلة علیك والکید بك والتقلیب ان تجعل اسفله اعلاه و باطنه ظاهره و معناه النفاق فان المنافق ظاهره خلاف باطنه حتی جاءَ الحق ای غلب الاسلام الشرك و ظهر امرالله وعلا دین الله وهوالاسلام وقیل حتی اخزاهم الله باظهار الحق واعزاز الدین علی کره منهم .

«ومنهم من یقول ائذن لی» این آیت درشأن **جد بن قیس الخزرجی** آمد مردی بود ازمعروفان منافقان رسول خدا گفت باوهل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منها سراری ووصفاء قال یارسول الله لقد عرف قومی انی رجل مغرم بالنساءِ وانی اخشی ان رأیت بنات الاصفر ان لا اصبر عنهن فلا تفتنّی بهذا وائذن لی فی القعود عنك واعینك بمالی فاعرض عنه النبی علیه السلام وقال قد اذنت لك فانزل الله هذه الآیه و کان الاصفر رجلا من حبشة ملك الروم فاتخذ من نسائهم کل وضیئة حسناءِ فولدت له بنین وبنات اخذن من بیاض الروم وسواد الحبشة فکن لغشاء یضرب بهن المثل فی الحسن میگوید این منافق دستوری میخواهد که نیاید وبهانه میکرد که «لا تفتنی» ببنات الاصفر مرا به زنان روم وبنات الاصفر فتنه مکن یعنی که این بهانه است ونفاق اورا برین میدارد «الافی الفتنة سقطوا» الافی الکفر و النفاق سقطوا ، یعنی ماسقط فیه من الفتنة بتخلفه عن رسول الله، اکثر. وقیل الافی الفتنة ای فی النار والعذاب سقطوا «وان جهنم لمحیطة بالکافرین» مطبقة بهم جامعة لهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «الّا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار» سعادت بندگان درعنایت است و آنجا که عنایت است پیروزی را چه نهایت است . کار جذبهٔ الهی دارد مغناطیس عزت و کشش[1] عنایت. هر کجا کششی بود آنجا کوششی بود. هر کجا صدقی بود آنجا تصدیقی بود . وهر کجا تصدیق بود آنجا

۱ ـ درنسخه الف : کهرباء است .

دلی بود و آنجا که دل‌بود فتحی بود و آنجا که فتح بود سعادت بود. خنك آن بنده که اهل این قصه بود. آنکه **ابوبکر** بر خوان قصه وی تاعجایب بینی درنگر دربدایت ونهایت کاروی تاعز صحبت بشناسی وحقیقت ولایت بدانی بیست ساله بود که بخواب نمودند اورا که ماه ازآسمان جدا شدی و بربام **کعبه** سه پاره کشتید یك پاره از آن در کنار **ابوبکر** افتادی. **ابوبکر** این خواب نهان همیداشت **ازجهودان مکه** وغیر ایشان تاآنگه کــه **بشام** میرفت بتجارت. گفتا بر **بحیراء راهب** رسیدم وآن خواب اورا حکایت کردم گفت بشارت باد ترا یا **ابابکر** که رسول آخرالزمان‌را درحیات او وزیر باشی وبعدازوفات وی خلیفهٔ اوباشی. **ابوبکر** چون این سخن بشنید ازشادی بگریست ازعین رافت‌ورحمت دردل‌وی مایده نهادند. صباء دولت درد دین بسینه وی فرو گشادند **مصطفی** ازان درد این نشان باز داد که ما فضلکم **ابوبکر** بکثرة صیام ولاصلوةٍ ولکن بشیءٍ وقرفی صدره.

پیرطریقت: گفت که ازحال وی نشان داده که‌گفت کریما این سوز ما امروز دردآمیز است نه طاقت بسربردن ونه جای گریز است. سر وقت عارف تیغی تیزاست نه جای‌آرام ونه روی پرهیز است. لطیفا این منزل ما چرا چنین دور است همراهان بر گشتند که این کار غرور است گر منزل ما سرور است این انتظار سور است و گر جز منتظر مصیبت زده است، معذوراست بیست سال دیگرابوبکر این حدیث پنهان میداشت تاازجبار عالم فرمان آمد **بجبرئیل** امین که یا **جبرئیل** رو با **محمد** بگوی که وقت آن آمد که بمنبر سعادت بر شوی وباخلق بگوئی کــه لااله الاالله محمد رسول‌الله قل‌هوالله احد چون این پیغام بگزارد سید گفت با **جبرئیل** باکه گویم که همه عالم منکر این حدیث‌اند گفت یا **محمد** اگر منکر نبودندی بسعادت دعوت تو کی‌رسیدندی یا **محمد** هیچ‌کس بسعادت‌دعوت‌تو نزدیکتراز **بوبکر بوقحافه** نیست نزدیك وی‌رو واین‌حدیث باوی بگو **مصطفی** قدم‌ازحجره‌خود بدر نهاد و **ابوبکر** همان ساعت ازخانه خویش بدر آمد. چون دید صدیق برجمال **سید** افتاد مغناطیس نبوت محمدی‌گوهر صدق **ابوبکر** را بخود کشید گفت: یا **ابابکر** این چندین‌ضع ت گفت یا **محمد** چندین‌سال است که آتشی تیز درباط

خود می‌بینم هرروز که برآید گرم‌تر می بینم مرهمی همی جویم کـه این آتش بوی فرو نشانم .

از عشق تو آتشی بـرافروخته‌ام   وانگه‌بخودی خودفروسوخته‌ام

مصطفی دانست که **ابوبکر** گرفتار درد دین است و تشنهٔ شربت توحید حق است تاازآن شراب که‌از خم خانهٔ قدم بوی فرستاده‌اند و دران قاروره طهارت صافی شده « که الم نشرح لك صدرك » یك قطره برجگر سوختهٔ **ابوبکر** ریزد گفت : یا **ابابکر** درنبوت و رسالت ماچه گوئی **ابوبکر** باز نماند و گفت راست است وپاك جاء بالصدق وصدق به گفتا نوشت باد شراب مهر ازجام توحید .

ای باز هوا گرفته وبازآمده به دام دوست

رنج سفر کشیده وباز دیده خود بکام‌دوست

وزبان حال **ابوبکر** میگوید الهی کشیدیم آنچه‌کشیدیم همه نوش گشت‌چون آوای قبول شنیدیم. الهی دانی که هرگزدرمهر شکیبا نبودیم وبهرکوی که رسیدیم حلقهٔ دردوستی‌گرفتیم و بهر راه‌که رفتیم بربوی توآن راه بریدیم. دل رفت مبارك باد ورجان برود درین‌راه پسندیدیم .

دل باغ‌توشد پاك ببر،زان‌که‌درین دل   یا زحمت ما گنجد یا نقش خیالت

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر   صدجان نکند آنچه‌کند بوی وصالت

. . . .

٦ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**ان تصبك حسنة**» اگر بتورسد نیکوئیی ، « **تسؤهم** » ایشانرا اندوهگن کند ، «**وان تصبك مصيبة**» و اگر بتو رسد افتادی یا زیانی یا هزیمتی ، « **يقولوا** » گویند ، «**قداخذنا امرنا من قبل**» از آن بود که دست بآن زدیم پیش ازین وبازنشستیم ، «**ويتولّوا وهم فرحون**.(٥٠) » و بر گردند شادان و نازان .

«**قل** »گوی [ای پیغامبر من]، « **لن يصيبنا** » نرسد بما ، « **الا ما كتب الله لنا** » مگر آنچه خدای نوشت ما را از رسیدنی [هرجای که باشیم] ، «**هو مولينا**» اوست یار ما و خداوند ما ، « **وعلى الله فليتوكل المؤمنون** .(٥١) » و ایدون بادا کـه

پشتی دادن مؤمنان بخدای بادا .

«**قل هل تربّصون بنا**» گوی چشم برچیزی میدارید که رسد بما ، «**الّا احدی الحسنیین**» جز یکی از دو نیکیٔ ، «**و نحن نتربّص بکم**» وما چشم میداریم بشما ، «**ان یصیبکم الله**» که برساند خدای بشما ، «**بعذاب من عنده او بایدینا**» یکی از دو بدی عذابی از نزد خدای یا عذابی بدست ما ، «**فتربصوا**» پس چشم میدارید ، «**انّا معکم متربصون.**(٥٢)» که ما با شما چشم دارندگانیم .

«**قل انفقوا**» بگوی پیغامبر من نفقه میکنید ، «**طوعاً او کرهاً**» خوش منش یا ناکام ، «**لن یتقبل منکم**» نخواهند پذیرفت از شما ، «**انکم کنتم قوماً فاسقین.**(٥٣)» که شما گروهی اید از فرمان برداری بیرون .

«**وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم**» باز نداشت کردار ایشان را و نفقات ایشانرا از پذیرفتاری ، «**الّا انّهم کفروا بالله و برسوله**» مگر آنچه ایشان کافر شدند در نهان بخدا و رسول ، «**ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی**» و بجماعت نیایند مگر بکسلانی ، «**ولا ینفقون الّا وهم کارهون.**(٥٤)» وزکوة ندهند مگر بدشواری .

«**فلا تعجبك اموالهم**» خوش مبایاد ترا و نیکو ، مالهای ایشان ، «**ولا اولادهم**» ونه فرزندان ایشان ، «**انّما یرید الله لیعذبهم بها**» میخواهد خدای که ایشان را بعذاب میدارد [بافزون آن و بگرد کرد آن و بنگه داشت آن] ، «**فی الحیوة الدنیا**» درین جهان ، «**وتزهق انفسهم**» و جان ایشان بر آید ، «**وهم کافرون.**(٥٥)» و ایشان بر کافری .

«**ویحلفون بالله**» سوگند میخورند بخدای ، «**انّهم لمنکم**» که ایشان از شما اند و از اهل دین شما اند ، «**وماهم منکم**» و ایشان از اهل دین شما نیستند ، «**ولکنهم قوم یفرقون.**(٥٦)» لکن ایشان قومی اند که از دوسوی می ترسند .

«**لو یجدون ملجاً**» اگر ایشان پناه گاهی می یابند ، «**او مغارات**» یا متواری گاهی ، «**او مدّخلاً**» یا نهان جائی ، «**لولّوا الیه**» روی بآن دادندید ، «**وهم یجمحون.**(٥٧)» و ایشان شتابان ودوان .

ومنهم من یلمزك » و از ایشان کس است که ترا بهبیدادگری باز خواند ، «**فی الصدقات**» درصدقات که دهی ، «**فان اعطوا منها رضوا**» اگر ایشانرا دهند

از آن خشنود باشند و خرسند ، «**وان لم یعطوا منها**» و اگر ایشانرا ندهند از آن . «**اذاهم یسخطون.(۵۸)**» بخشم می‌باشند و نا خرسند .

« **ولو انّهم رضوا** » و اگر ایشان خشنود بودندی وخرسند ، «**بما آتاهم اللّه و رسوله**» بآنچه خدای ایشانرا داد و رسول او ، « **وقالوا حسبنا اللّه** » و گفتندی پسنده‌است ما را خدای و آنچه وی‌بخشد و گزیند وسازد ، «**سیؤتینا اللّه من فضله**» خدای ما را ازفضل خویش‌خوددهد [آنچه خواهد و دربایذ] ،« **ورسوله** »ورسول وی رساند ، « **انّا الی اللّه راغبون.(۵۹)** » ما بنیا زوحاجت خواست خود با خدای خود می کردیم .

النوبة الثانية

قوله تعالی :«ان تصبك حسنة تسؤهم»ای ـ ان ونلت نصرة فی غزائك هذه تحزنهم وان نالتك قادحة من نقصان او هزیمة یقولوا قد اخذنا بالحزم اذتخلّفنا ـ میگوید باین غزآء« **تبوك** » که میروید اگر شما را نصرت وظفربود منافقان اندهگن شوند ودل تنك واگرهزیمت و شکستی بود ایشان گویند : نیك آمد و راست ، که نرفتیم . حزم آن بود که ما بردست گرفتیم ، **کلبی** گفت : «حسنه» ظفر و غنیمت روز **بدر** بود ، مسلمانانرا و« مصیبت » و شکستگی و نکبة روز **احد** . میگوید منافقان روز **بدر** اندوهگن بودند که نصرت مسلمانان میدیدند وروز **احد** شاد بودند که مصیبت و نکبت رسید ایشانرا . رب العالمین گفت « ویتولّوا » ای ـ عن الایمان .

« وهم فرحون » لما اصاب رسول اللّه واصحابه یوم احد . الاصابة وقوع الشیء فیما قصد به و قیل ـ الاصابة الانحطاط من اعلی الی اسفل مشتق من الصوب .

« قل » یا محمد للمنافقین « لن یصیبنا » شدة و رخاء وخیروشر « الا ما کتب اللّه لنا » فی اللّوح المحفوظ و قضاه و قدره علینا فی سابق حکمته کما قال عزّوجلّ : «ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها » .

« وعلی اللّه فلیتوکل المؤمنون» یعنی ـ والیه فیفوض المؤمنون امورهم علی الرضا بتدبیره .

« قل هل تربصون » ای ـ هل ینتظرون ان ینزل بنا « الا احدی الحسنیین »

نصرة او شهادة .

«ونحن نتربص بکم» احدی السوئین عذاب من‌عندالله کما اصاب‌الامم الخالیة اوبایدینا فنغلبکم بالسیف و نقتلکم «فتربصوا» مواعیدالشیطان .

«انّا معکم متربصون» مواعیدالله فی‌اعلاء کلمته واعزازدینه . معنی آیت آنست یا **محمد** ایشانرا گوی جزآن نیست که شما انتظارمیکشید وچشم میدارید که رسد بما یکی از دونیکوئی : یا یاری ازخدای وظفر بردشمن . یا شهید شدن درراه خدا. وما چشم میداریم که خدای رساند بشما از دوبد، یکی : عذابی‌ازنزدیك خویشتن . یا کشتن بدست. ما اکنون شما چشم‌میدارید تا ما باشما چشم‌میداریم . آنچه‌شما چشم بدان میدارید وعدهٔ **شیطان** است و آنچه ما چشم بدان میداریم وعده **خدای** است . روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌الله‌صم : یضمن‌الله لمن خرج‌فی‌سبیله لایخرج الاایماناً بالله و تصدیقاً لرسوله، ان یرزقه الشهادة او یردّه الـی اهله مغفوراً نائلا مانال اجراً وغنیمة» .

« قل‌انفقوا طوعاً اوکرهاً »این آیت درشان **عبدالله‌ابی** آمد . رئیس منافقان کان عظیم‌النفقة واسع الدّسیعة «انفقوا»امراست بمعنی شرط ومراد باین توبیخ‌است یقول : ان انفقتم‌طائعین اوکارهین‌لن یتقبل منکم . نفقة که میکنید اگر بطوع کنید واگر بکره، از شما پذیرفته نیست که اعتقاد و توحید با آن نیست . وگفته‌اند این جواب **جدبن قیس** است که گفته بود ائذن لی فی‌القعود و اعینك بمالی. وگفته‌اند طوع، صدقات‌است که بروی لازم نیست وکره، زکوة است که شرع اورا فرموده و الزام کرده . وگفته‌اند طوع آنست که باختیار خویش کند، بردل ایشان آسان وخوش وکره آنست که از بیم قتل کنند، بردل ایشان گران ودشوار. میگوید هرچون که هست، از شما که منافقان‌اید نپذیرند کـه نخست ایمان باید و صفاء دل و اعتقاد پاك پس زکوة وصدقات و نفقات - پس بیان کرد که مانع قبول چیست گفت :

«وما منعهم» ای - ما امتنعت اعمالهم من ان تقبل، الا کفرهم بالله و رسوله . عرب گویند ما منعنی ان افعل کذا الا فلان ای : ما امتنعت الامن اجل فلان . قال‌الله عزّوجلّ : «وما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذّب بها الاولون» ای - وما امتنعنا ان

نرسل بالایات الا ان کذّب بها، فان‌الله عزّوجلّ لامانع له. باز نمود که آن نفقات ایشان که پذیرفته نیامد از آن است که ایشان بخدای و رسول کافراند و در نماز کسلان و متثاقل‌اند از آن که گوش بثواب آن ندارند وانفاق برایشان دشوار است، از آنکه برخود چون غرامتی و تاوانی میدانند. روی **ابوهريرة** قال: قال رسول‌اللهٔص: «للمنافقین‌علامات یعرفون بها. تحیّتهم‌لعنة وطعمتهم نهبة وغنیمتهم‌غلول. لایقربون المساجد الاهجراً ولایأتون‌الصلوة الادبراً مستکبرین لایألفوولایؤلفون خشب‌باللیل صخب بالنّهار». و فی بعض‌الاخبار: «جیفة باللیل بطّال بالنّهار». وقال **ابن عباس** فی‌صفة‌المنافقین: هم‌النائمون عن‌العتمات الغافلون عن الغدوات التارکون للجماعات الخافرون للامانات اولئك رجالهم منافقون و نسآؤهم منافقات.

«کرهاً» - بضم کاف قرائت **حمزة و کسائی** است، و در معنی، ضمّ و فتح یکسان است.

«ان‌یقبل منهم» - بیا قرائت **حمزة و کسائی** است وباین قرائت نفقات‌بمعنی انفاق است.

«فلاتعجبك اموالم ولا اولادهم» - این خطاب با **مصطفی** است و مراد باین امت است، و بقول بعضی مفسران درآیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره: فلاتعجبك کثرة اموالهم و اولادهم فی‌الحیوة الدّنیا، انّما یریدالله لیعذّبهم بها فی‌الاخرة. و بیشترین مفسران برآنند که آیت بر ترتیب خویش است و فی. متصل بیعذّبهم. یعنی - لاتستحسن ما انعمنا علیهم من الاموال الکثیرة و الاولاد.

«انّما یریدالله لیعذّبهم» ای - بجمعها و حفظها و حبّها والبخل‌بها و کلّ هذا عذاب. و قیل: یعذّبهم بنهب الاموال وسبی الاولاد. میگوید: عجب مدار ونیکو مشمر آن مالها و فرزندان که دادیم ایشانرا که خدای میخواهد که ایشانرا بآن مال و فرزند در دنیا بفتنه افکند و ایشانرا بعذاب دارد وچنانکه مؤمن را در آن اجر و ثواب بود منافق را درآن عقوبت و عذاب بود وآنگه بعاقبت:

«تزهق انفسهم وهم‌کافرون» ای - تخرج ارواحهم‌وهم علی‌الکفر.

«ویحلفون بالله انّهم لمنکم» ای - یحلفون بالله کاذباً انّهم مؤمنون.

«وماهم منکم» ای - لیسوا بمؤمنین .

«ولکنّهم قوم یفرقون» ای - یفرقون الفریقین، همانست که جائی دیگر گفت: «یریدون ان یأمنوا لکم و یأمنوا قومهم» میگوید منافقان از دوسوی میترسند هم از قوم خویش هم از شما - اگر اظهار کنند آنچه در دل دارند ایشانرا بکشند و فرزند ایشانرا ببردگی ببرند .

«لویجدون ملجاء» ای - ملاذاً . «او مغارات» یعنی - اسراباً ، جمع مغارة .

«اومدّخلاً» ، و برقراءت یعقوب «اومدخلاً» بفتح میم و تخفیف یعنی - مستتراً و مذهباً .

«لولّوا الیه» اقبلوه نحوهً .

«وهم یجمحون» یسرعون . من قولهم . فرس جموح یرکب رأسه ، ومعنی الآیة : ان المنافقین لوامکنهم الفرار من بین المسلمین بایّ وجه کان کفروا ولم یقیموا بینهم .

« ومنهم من یلمزك » ، و برقرائت **یعقوب** « یلمزك» بضم میم ای - یعیبك ، واللمز - العیب ، اللمزة - العیّاب ، و اللمزة المعیب .

«فی الصدقات» ای - فی تفریق الصدقات بین اهلها . این آیت در شأن مردی منافق فرو آمد نام وی **حرقوس بن زهیر** ، رسول خدا در غزاءِ **حنین** قسمت غنائم میکرد ، گفت : یا رسول الله اعدل فانّك ما عدلت الیوم . رسول خدا چون این سخن از وی بشنید گونهٔ وی سرخ شد ، گفت : ان لم اعدل فمن ذا الّذی یعدل و**جبرئیل** عن یمینی و **میکائیل** عن یساری . **عمر** گفت : یارسول الله ایذن لی اضرب عنقه . فقال: دعه فانّی لااحبّ ان یقال انّ **محمداً** یقتل اصحابه، وروی : دعه فانّ له اصحاباً یمرقون من الدّین کما یمرق السهم من الرّمیة . و درخبراست که **ابوبکر** از وی برفت او را در غار یافت باز گشت، **عمر** همچنین برفت ودرنماز یافت وباز گشت ، و **علی** رفت و اورا نیافت ونه دید ، رسول خدا گفت : یا **علی** ! این مرد بروزگار تو بر تو بیرون آید و تو اورا بکشی و نشان بداد . **علی** درحرب **نهروان** اورا درمیان کشتگان یافت . رب العالمین گفت . « فان اعطوا منها رضوا » ای - ان کثّرت لهم من ذالك

فرحوا وان اعطیتهم قلیلاً سخطوا ، ای ـ انّما دینهم و سخطهم و رضا هم لدنیاهم .

«ولو انّهم رضوا ما آتیهم‌الله ورسوله و قالوا حسبناالله» ، کما قال‌المسلمون .
جواب «لو» اینجا محذوف‌است و تقدیر آیت اینست : لو رضوا بذلك وتوکلواعلی‌الله
لکان خیراً لهم و **عرب** فراوان جواب «لو» فرو گذارند درسخن و درست است خبر
از **مصطفی** ص که گفت : « هلاك امّتی علی ایدی اغیلمة من **بنی‌عبدمناف** » قالوا :
یا رسول‌الله فماذا تأمرنا ؟ قال : الو انّ الناس اعتزلوهم . این «لو» بمعنی لیت‌است .

«سیؤتیناالله من‌فضله» ای ـ خزائنه ، ورسوله من‌الصدقةوالغنیمة . میگوید :
خدای ما را از فضل ونعمت خویش میدهدآنچه دریابد ورسول وی رساند. چنانکه
درخبر است : «لاتکنوا بابی‌القسم ـ الله یعطی وانا اقسم .

«انّا الی‌الله راغبون» ای ـ نسأل‌الله ان یغنینا من‌فضله بفضله .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ان تصبك حسنة تسؤهم » . هر که نعمت وی تمامتر و نواخت
خدای بروی بزرگتر ، حاسدان وی بیشتر. منافقان که نعمت و نواخت وفضل‌خدای
دیدند بر **مصطفی** و مؤمنان حسد بردند وصفت حسود اینست که خدای گفت :« ان
تصبك حسنةٌ تسؤهم» ، چون نعمت وفضل‌خدایرا برکسی بیند اندوهگن شود و رضا
و خشنودی او جز در زوال نعمت نیست . **معاویه** گفت : هر دردی را درمان دانم
وهر کاری را تدبیری توانم مگر دردحاسد که آنرا هیچ درمان ندانم وهیچ تدبیرنتوانم
که داروی وی جز زوال نعمت ازمحسود نیست . **مصطفی** ص گفت : « ثلث هنّ اصل
کلّ‌خطیئة فاتقو هنّ واحذ روهنّ ایّاکم والکبر فانّ ابلیس حمله الکبران لایسجد
لادم علیه‌السلام وایّاکم و الحرص فانّ آدم حمله الحرص علی ان اکل من الشجرة
و ایّاکم والحسد فانّ بنی آدم انّما قتل احدهما صاحبه حسداً و در خبر است که
موسی علیه‌السلام مردی‌را دید نزدیك عرش عظیم درجهٔ بزرگ یافته و بنواخت
بی‌نهایت ولطف بی کران رسیده **موسی** چون اورا بآن ترتیب و آنمنزلت دید بوی
غبطت برد و آن منزلش آرزو خواست گفت : بارخدایا آنمرد بآن رتبت و منزلت

بچه رسید؟ گفت: «لا یحسدون النّاس علی ما آتیهم‌الله من فضله»، نعمت خدا وفضل نعمت خدا بربندگان دید و بایشان حسد نبرد. و درخبراست که در آسمان پنجم ربّ‌العزة فریشتهٔ آفریده برگذرگاه اعمال بندگان نشسته چون عمل بنده بآسمان برآرند و بوی رسد وهم چون آفتاب از روشنائی ونیکوئی آن عمل می‌تابد، بوی گوید: قف‌فانا ملك الحسد، باش که فریشته حسدم تادرآن نگرم که‌آمیخته حسد است یانه اگرنشان حسد بیند باز گرداند، وگوید: اضربوا وجه صاحبه فانّه‌حاسد.

«قل‌لن یصیبنا الاّ ما کتب‌الله لنا». حجتی روشن‌است برقدریان که میگویند خیر بتقدیر خدا است وشرّ بکردار ما. و رب‌العزه برایشان ردّ میکند و میگوید: یا **محمد** بگوی «لن یصیبنا» هیچ رسیدنی بما نرسد ازخیروشرّ و نفع و ضرّ وعطا ومنع وغنی وفقر ونفاق و وفاق مگرکه خدای خواست وتقدیرکرد و برمانوشت همهٔ بتقدیر او وهمهٔ بحکم او ومشیّت او. درعالم‌چیست از بودنی مگر بخواست او، موی تجنبد برتن مگر بارادت او وخطرتی ناید دردل مگر بعلم او، آدمی ازخاك‌آفریدهٔ او نه ازنخّاس خریدهٔ او، هرچه خواهدکند و برسربندگان راندکه حکم حکم او وهمه اسیراند درقبضهٔ اوکس را ازوی واخواست نه، وازپیش حکم اوبرخاست نه، «لا یسئل عمّا یفعل وهم یسئلون».

پیر طریقت گفت: الٓهی ای دهندهٔ عطا و پوشندهٔ جفا نه پیدا که پسند کو او پسندیدهٔ چراینده بناها بقضا پس کوی که چرا، الٓهی کار پیش از آدم و حوّاست وعطا پیش‌ازخوف ورجا است، امّا آدمی بسبب دیدن مبتلاست خاصه اوآنکس‌است که از سبب دیدن رها است اگر آسیاءِ احوال گردان است قطب مشیّت بجا است.

«قل‌لن یصیبنا‌النا الاما کتب‌الله لنا» قسمت آنست‌که درازل‌کردند، حکم‌آنست که در ازل راندند، رقم آنست که در ازل کشیدند، یکی را رقم سعادت کشیده و از معصیت او را زیان نه، یکی را حکم بشقاوت کرده واز طاعت او را هیچ سودنه. **محمد بن السماك** گوید: در **بصره** شدم خلقی را دیدم روی بصحرا نهاده و جنازهٔ درمیان‌گرفته و بحکم تقرب دستارها برآن همی‌انداختند، جنازهٔ دیگر دیدم که‌همی

بردند و بر آن سنگ‌باران همی کردند - پرسیدم از آن حال، گفتند: در این شهر مردی بود مؤذن چهل سال روزگار خود در طاعت و متابعت گذاشته بوقت آنکه بانگ نماز کرد دل‌را درسر زلف خوب روئی گم کرد و آن خوب‌روی بعقد نکاح وی رضا نمیداد مگر بدو شرط یکی آنکه خمر باز خورد، دیگر آنکه زنّار گبرکی دربندد. آن‌مسکین بدبخت صدرهٔ توحید بر کشید و زنّار شماسی اختیار کرد و خمر باز خورد و در آن گمراهی طریق مواصلت میجست. آن خوب روی گفت: قدم اختیار مادرین مراد بریده کردند دوش جفت ما را دربهشت بما نمودند و شغل مابی مابمراد ما بساختند گواهی‌میدهم که خدا یکی‌است و **محمد** رسول‌او، این بگفت‌وجان بداد بر مسلمانی، این خبر بمؤذن رسید از غبن حسرت و حیرت آهی بکرد و جان بداد بر کافری، اکنون آن‌جنازه که سنگ‌باران بدان‌همی کنند جنازهٔ آن مؤذن است و آن دیگر جنازه که دستارها بحکم تقرّب بر آن می‌اندازند مهد دولت آن نومسلمان است. هزارجان مقدّس فدای آن نقطهٔ عنایت باد که روز میثاق برجانهای دوستان تجلّی نمود. عناية الازلية كفاية الابديّه، هومولانا، اواست خداوند ما نزدیکتر بما از ما مهربانتر برما ازما، خواهندهٔ مابی‌ما بکرم‌خویش نه‌بسزای ما، نه معاملت درخورما، نه منّت بتوان‌ما. هرچه کردیم تاوان برما. هرچه تو کردی باقی‌برما. هرچه کردی بجای خود کردی نه برای ما.

«وعلى‌الله فليتوكّل المؤمنون». اهل ایمان را از توکل چاره نیست و آنرا که توکّل نیست ایمان نیست، توکّل برکسی باید کرد که او بعزیزی معروف باشد تا بعزوی عزیزگردد. میگوید: «وتوكّل‌على‌العزيزالرحيم» ونگر تا اعتماد بر کسی نکنی که امروز هست و فردا نه، اعتماد برپادشاهی کن که تغییر و تبدیل و زوال را بدامن جلال او راه نه، «وتوكل‌على‌الحي‌الذى لا يموت»، دامن‌طلب هرکسی ازسالکان بچیزی بازبست مگردامن‌اعتماد وهمّت متوکلان که روا نداشت که جز بدوستی خود بازبندد، «انّ‌الله يحب‌المتوكلين»، وازمرغان‌هوا توکّل بیاموز. بامداد هریکی بینی ازاوطان خویش بیرون‌آمده بیزار ازخود وبیزار ازخلق چون شب درآید حوصلهاء ایشان ممتلی و بقرارگاه خویش باز شوند «لوتوكّلتم على‌الله حقّ توكّـله لرزقـ ـم

کما یرزق الطّیر، تغدو خماصاً و تروح بطانا.

«قل انفقوا طوعاً او کرهاً لن یتقبل منکم» تقرّب العدوّ و یوجب زیادة المقت له و تجنّب الحبیب یقتضی زیادة العطف علیه. قال الله تعالی: «فاولئك یبدّل الله سیّآتهم حسنات.»

«ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی» التهاون بالامر. قال **حمدون**: القائمون بالاوامر علی ثلث مقامات: واحد یقوم الیه علی العادة وقیامه الیه قیام کسل، وآخر یقوم الیه قیام طلب ثواب و قیامه الیه قیام طمع، و آخر یقوم الیه قیام مشاهدة فهو القآئم بالله لامره لاقائماً بالامر لله سبحانه و تعالی.

۷ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**انّما الصدقات للفقرآء**» زکوتها که شرع واجب کرد درویشانرا ست که هیچ‌چیز ندارند، «**والمساکین**» و ایشانرا که کم ار کفایت دارند، «**والعاملین علیها**» و ایشان که صدقه می‌ستانند از متصدّقان، «**والمؤلفة قلوبهم**» و ایشان که می‌تألّف کنند ایشانرا براسلام تا دل فرا اسلام دهند، «**وفی الرقاب**» و در بردگان [که خویشتن را باز خریده‌اند از سیّد]، «**والغارمین**» و اوامداران [از بهر مصالح مسلمانان]، «**وفی سبیل الله**» و در [غازیان] درسبیل خدا، «**وابن السبیل**» وراه گذریان که [درسفر مباح باشندو] روی بخانه دارند، «**فریضة من الله**» این باز بریده‌ای‌است و بخشیده و نامزد کردهٔ او، «**والله علیم حکیم**.(۶۰)» وخدای دانائیست راست‌دان.

«**ومنهم الذین یؤذون النبی**» وهم از ایشان است، ایشان که رسول را می‌رنجانند بسخن، «**و یقولون هواذن**» ومیگویند وی همه گوش است، «**قل اذن خیرلکم**» گوی اگر گوش‌است شمارا به‌است، «**یؤمن بالله**» آنچه از خدای‌بوی آید بآن میگرود، «**ویؤمن للمؤمنین**» و مؤمنان را براست میدارد وراست گوی میداند، «**ورحمة للذین آمنوا منکم**» ورحمتی‌است گروندگان شمارا، «**والذین یؤذون رسول الله**» و ایشان که رسول خدایرا می‌رنجانند، «**لهم عذاب الیم**.(۶۱)» ایشان راست عذابی درد نمای.

« **يحلفون باللّٰه لكم** » سوگندان ميخورند شما را بخداى ، « **ليرضوكم** » تا شمارا خشنود كنند بسخن، « **واللّٰه ورسوله احق ان يرضوه** » و خداى ورسول وى سزاتراست كه خشنود كنند وى را ، « **ان كانوا مؤمنين.(۶۲)** » اگر گرويدگان اند.

« **الم يعلموا** » نميدانند ؟! ، « **انّه من يحادداللّٰه و رسوله** » كه هر كه گرانى كرد ازخدا و رسول وى ، « **فانّ له نارجهنم** » اوراست آتش دوزخ، « **خالداً فيها** » جاويدان درآن ، « **ذلك الخزي العظيم.(۶۳)** » آنت رسوائى بزرگ .

« **يحذر المنافقون** » مى پرهيزند منافقان، « **ان تنزل عليهم سورة** » كه فروآيد وارايشان ازآسمان سورتى ، « **تنبّئهم بمافي قلوبهم** » كه ايشانرا خبر كنند ازآنچه دردلهاى ايشان ، « **قل استهزؤا** » گوى هم اين افسوس ميداريد ، « **ان اللّٰه مخرج ماتحذرون . (۶۴)** » كه خداى بيرون خواهدآورد از دلهاى ايشان آنچه مى پرهيزند از آن .

« **ولئن سألتهم** » واگرپرسى ازايشان [كه چرا بدى گفتند ياران را وافسوس داشتند] ، « **ليقولن** » گويند ، « **انما كنا نخوض و نلعب** » مادر سخنى بوديم كه بزبان ميگفتم و بازى ميكرديم ، « **قل اباللّٰه وآياته ورسوله** » گوى بخدا و بسخنان ودين وى و رسول او ، « **كنتم تستهزؤن.(۶۵)** » مى افسوس داريد ؟

« **لاتعتذروا** » خويشتن را عذر مگوئيد و خويشتن را باز مپوشيد ، « **قد كفرتم بعد ايمانكم** » كه پس ايمان خويش كافرشديد ، « **ان نعف عن طائفة منكم** » اگر فروگذارند ازلختى از اينان كه درين سخن بودند ، « **نعذب طائفة** » فرونگذارند و عذاب كنند لختى را ازايشان، « **بانهم كانوا مجرمين.(۶۶)** » ازبهرآنكه خداوندان جرم بودند .

« **المنافقون و المنافقات** » مردان و زنان منافقان ، « **بعضهم من بعض** » همه از يكديگراند ، « **يأمرون بالمنكر** » يكديگر را بناپسنديده ميفرمايند ، « **وينهون عن المعروف** » و يكديگر را از پسنديده باز ميدارند ، « **ويقبضون ايديهم** » و دستهاى خود ازنفقه فرومى بندند ، « **نسوااللّٰه** » طاعت خداى بگذاشتند ، « **فنسيهم** » تاخداى نواخت ايشان بگذاشت ، « **ان المنافقين هم الفاسقون.(۶۷)** »

که منافقان از ایمان راست بیرون‌اند .

« **وعدالله المنافقین و المنافقات** » وعده داد الله منافقانرا مردان و زنان ، « **والکفار** » وکافرانرا ، « **نارجهنم** » آتش دوزخ ، « **خالدین فیها** » جاویدند اندر آن ، « **هی حسبهم** » آن بسنده‌است ایشانرا ، « **و لعنهم الله** » ولعنت‌خدای برایشان « **فلهم عذاب مقیم**.(٦٨) » و ایشان را عذابی پاینده .

« **کالذین من قبلکم** » سرانجام اینان راست چون سرانجام ایشان که پیش از شما بودند ، « **کانوا اشدّ منکم قوة** » ازشما سخت نیروتر بودند ، « **واکثر اموالا و اولاداً** » و بیشتر بودند بمال و فرزندان ، « **فاستمتعوا بخلاقهم** » بکوشیدند بهرهٔ خودرا ازاین‌جهان ، « **فاستمتعتم بخلاقکم** » و شما میکوشید بهرهٔ خودرا ازین جهان ، « **کما استمتع الذّین من قبلکم بخلاقهم** » چنان که‌ایشان کوشیدند که پیش از شما بودند ، « **وخضتم کالذی خاضوا** » درگرفتید همان سخنان نابکار که ایشان در گرفتند و برآن رفتند ، « **اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند که کارهای ایشان تباه گشت ، « **فی الدنیا والاخرة** » درین‌جهان و درآنجهان ، « **واولئك هم الخاسرون**.(٦٩) » و ایشان بمانند زیانکاران .

« **الم یأتهم** » نیامد بایشان ، « **نبا الذّین من قبلهم** » خبر ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابرهیم و اصحاب مدین و المؤتفکات** » قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** و **قوم ابراهیم** و گروههای **مدین** و اهل شارستانهای **لوط** ، « **اتتهم رسلهم بالبینات** » بایشان آمد رسولان‌خدای به‌پیغامهای روشن ونشانهای درست ، « **فما کان الله لیظلمهم** » وخدای ورایشان هرگز بیدادگر نبود ، « **ولکن کانوا انفسهم یظلمون**.(٧٠) » ولکن ایشان برخود بیداد کردند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « انّما الصدقات » یعنی ـ مال الزّکوة و الجزیة و سایر ماسبیله الی بیت‌المال . میگوید : مال زکوة و جزیت ذمّی و مالی که درشرع ، مصرف آن بیت‌المال است هشت صنف است که رب‌العزة درین آیت بیان کرد و ملك ایشان

کرد تا برایشان قسمت کند بسویّت بهشت قسمی ، هرقسمی ثمنی و هرصنفی باید که کم از سه کس نباشند ، آن ثمن برایشان قسمت کند که ربّ العزّة بلفظ جمع یاد کرده و اقلّ الجمع ثلثه . روی عن **زیادبن الحارث الصدائی** قال : اتیت رسول الله صم فبایعته فاتاه رجل فقال : اعطنی من الصدقة ، فقال له رسول الله : انّ الله لم یرض بحکم نبی ولاغیره فی الصدقات حتّی حکم فیها هو فجزّاها ثمانیة اجزاءٍ فان کنت من تلك الاجزاءِ اعطیتك حقّك .

و بدان که آن هشت صنف : اول فقرااند ، و بمذهب **شافعی** فقیر آنست که هیچ چیز ندارد وراه بوجه معاش نبرد ، پس اگرهیچ ندارد و کسب داند و قوّت کسب دارد در شمار فقرا نبود و اورا سهم صدقات ندهند ، که **مصطفی** علیه الصلاة والسلام گفت : «لاحظ فیها لغنیّ ولا قوی یکتسب » . و اشتقاق فقر از فقار است ، تقول : فقرته ، ای ـ اصبت فقاره ، وهو اصل الظّهر کما تقول : رأسته و رجلته ، ای ـ ضربت رأسه و رجله ، فکانّه کسر ظهره .

ومساکین آنند که چیزی دارند ، امّا کم از کفایت دارند و ایشانرا دخلی بود ، امّا دخل ایشان بخرج بهم وفانکند و مسکن وفرش ضروری وجامعهٔ تجمّل که ناچار است و سبب سرّ است ، اسم مسکنت از ایشان سلب نکند و استحقاق بنبرد . قومی مفسران وفقها بعکس این گفتند ، یعنی : مسکین اوست که هیچ چیز ندارد و فقیر او که دارد کم از کفایت ، و قول اول درست تر است و مشهورتر ، بدلیل آیت و خبر ، امّاالایة فقوله: «امّاالسفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر» ، وامّا الخبر : فکان صم یتعوّذ من الفقر و یسأل المسکنة فیقول : اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین ، این دلیل است که فقر صعب تر است و سخت تر ، و نیز ابتدا بفقر کردن دلیل است که حال فقیر صعب تر است و حاجت وی بیشتر ، والعرب لایبدأ الابالاهم فالاهمّ .

قومی مفسران گفتند : فقیر ومسکین دونام است یك قوم را ، فکلّ فقیر مسکین وکلّ مسکین فقیر ، و دونام برایشان نام نهاد تا دوسهم صدقت بایشان رسانند ، وذلك نظر من الله لهم ورحمة علیهم. **کلبی** گفت: درعهد رسول خدا فقرا **اهل صفه** را میگفتند

قرب چهارصد مرد بودند که هیچ چیز معلوم نداشتند، متعفّفان بودند که سؤال نمیکردند، ومساکین طوّافانرا میگفتند که بدرسرایها میگشتند وسؤال میکردند. و قومی بعکس این گفتند، واستدلّوا بما روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌اللّٰه‌صم: لیس المسکین هذا الطّواف الّذی یطوف علی‌النّاس، ترده اللقمة واللقمتان والتمرة والتمرتان، انّما المسکین الّذی لایجد غنی یغنیه و یستحیی ان یسأل النّاس، ولا یفطن به، فیتصدّق علیه. و اشتقاق مسکین از سکون است سمّی مسکیناً لانّ الفقر اسکنه لایتحرّك الی مایتحرّك الیه الغنی. و گفته‌اند معنی مسکنت ذلّت است شکستگی و خواری، و این ذلّت بر دو وجه است: ذلّت فقر وذلّت حال. و ذلّت **جهودان** که ربّ العزّة گفت: «ضربت علیهم‌الذلّة والمسکنة» ذلّت‌حال‌است، وکذالك قوله: «لمساکین یعملون‌فی‌البحر»، وکذالك قول **علی**ع: مسکین‌بن‌آدم ینظر بشحم ویتکلم بلحم ویسمع بعظم مستورالاجل مکنون‌العلل محفوظ‌العمل‌تولمه‌البقة وتقتله الشّرقه و یمیته الغرقه. این فقرا و مساکین، بحکم آیت دو سهم ایشان راست چندانکه بدو سهم برآید بایشان دهند که بآن بازرگانی و ادوات کسب بخرد تا حاجت وی برآید و فقر وی زائل گردد، واختلف العلماء فی‌حدّ الغنی الّذی یمنع اخذالصدقة، فقال‌الاکثرون: حدّه ان یملك مایتی درهم و قال قوم: من‌ملك خمسین درهماً لایحلّ له الصدقة، لقول‌النبی‌صم: من سأل النّاس وله مایغنیه جاء یوم القیمة ومسئلته فی‌وجهه خموش او خدوش قیل‌ومایغنیه قال‌خمسون درهماً اوقیمته من الذّهب، وهو قول **الثوری** و **ابن المبارك** و **احمد** و **اسحق**.

«والعاملین علیها» و هم‌السّعاة الّذین یجمعون المال و یجبون الخراج الی بیت‌المال. ایشان که صدقات از متصدقان ستانند و به‌بیت‌المال جمع کنند، و قاضی که آنرا فرماید ازآن بیرون است که این حقّ عاملان است و اعوان ایشان وآنکه استحقاق ایشان بقدر عمل است، اگر اجرت ایشان کم از ثمن بود که سهم ایشان است فاضل برارباب سهام که باقی‌اند قسمت کنند و اگراجرت زیادة از ثمن‌آید از سهام هفت گانه که‌باقی‌اند تمام کنند بیك قول وازسهم مصالح بقولی‌دیگر وتوانگر و درویش درآن یکسان‌اند.

«والمؤلّفةقلوبهم» ـ اين مؤلّفه درعهد رسول‌خدابودند. سادات **عرب** سروران قبائل‌ازبنی‌امیه ، **بوسفیان حرب** واز **بنی مخزوم** ، **الحارث‌بن‌هشام** واز **بنی جمح** **صفوان بن امیه** و از **بنی عامر**، **سهیل‌بن‌عمرو** و از **بنی‌اسد**، **حکیم بن حزام** و از **بنی‌نضر**، **مالك‌بن‌عوف** و از **بنی سلیم**، **عباس بن‌مرداس** و از **بنی ثقیف** ، **العلاء بن حارثه** و از **بنی‌سهم**،**عدی بن‌قیس** . اینان دراسلام آمدند ، رسول خـدا استمالت دلهای ایشان کردوسهمی درصدقات ازبهرایشان پیدا کرد تا اسلام بردل ایشان‌شیرین گردد و نیّت ایشان در اسلام قوی شود ودیگران نیز باسلام رغبت کنند . و درخبر است که روز **حنین** ایشانرا هریکی صد اشتر بداد . امّا این سهم مؤلّفه بعداز وفات **مصطفی**ص صحابه ندادند و امروز نیست که اسلام درعزّ و کثرت و درمنعة از آن بی‌نیاز است ، والحمدللّٰه‌رب العالمین . **عمر خطاب** گفت: انّا لانعطی علی‌الاسلام‌شیئاً فمن شآء فلیؤمن و من شاء فلیکفر . و ذهب بعض اهـل العلم انّ للامام ان یعطی مایتألّفه علی‌الاسلام ولایدفع الی الکفّار .

«وفی‌الرّقاب» وهوالمکاتب الّذی یشتری نفسه من مولاه فیعان علی فكاك رقبته :

«والغارمین» وامداران‌اند و ایشان دو فرقت‌اند : فریقی درویشان‌اند که قرض گرفته‌اند نه برمعصیت ، از بهر مصلحت نفس خویش و قوت عیال خویش ، و فرقتی توانگران‌اند که قرض گرفته‌اند از بهر مصالح مسلمانان و تسکین فتنها . این هردو فرقه غارمان‌اند ، سهمی حقّ ایشان است ایشانرا از آن سهم چندان دهند کـه آن قرض بگزارند اگرچه توانگر باشند تا ازعهدهٔ آن بیرون آیند .

«وفی‌سبیل‌اللّٰه» غازیان‌اند ایشان که بساز وبرگ خویش ونشاط خویش‌روند و بردیوان سلطان اقطاعی ومرسومی ندارند ، ایشانرا چندانی دهند که نفقه وبرگ راه وآلت جنگ ازاسب و سلاح اگرسوارباشند ازآن بسازند ، و درویش وتوانگر درآن یکسان که **مصطفی** گفت : لاتحلّ الصدقة لغنیّ الّا لغاز فی‌سبیل‌اللّٰه اولعامل علیها او لغارم ، وهم ازین‌باب است بناء مصانع و عمارت قنطر کـه درراه غزا بود .

و قال **ابن عباس** : یجوزان یصرف سهم سبیل‌الله الی‌الحج، وهو قول **الحسن** و **احمد** و **اسحق** .

«وابن‌السبیل» راه‌گذریان‌اند که درسفراند یا برعزم سفراند درسفرطاعت نه در سفرمعصیت و درسفر مباح دو وجهی‌است چندان بوی دهند که بمقصد خویش رسد آنجا که روی دارد، و گفته‌اند : ابن السبیل کسی است که در سفر راه بروی بزنند ومنقطع شود، عاجز ومحتاج نفقه . وقیل : هوالضیف ینزل علیك . ونسب الی‌السبیل بملابسته ایّاها .

«فریضة من‌الله» ـ نصب علی‌الحال . و قیل : نصب علی‌المصدر و معناه ـ قطیعة من‌الله، ای ـ هذه‌السهام قطایع‌الله علی اربابها .

«والله علیم حکیم» یضع الصدقات مواضعها . علماءِ دین درقسمت این سهام مختلف‌اند، قومی گفتند : از صحابه و تابعین که اگر این هشت صنف بدست نیایند چندانکه بدست آیند اگرهمه یك صنف بود بایشان دهند رواست و از آن صنف اگرهمه یك‌تن بدست آید صدقهٔ خویش بوی دهی رواست و هو مذهب ابی حنیفه رحمةالله علیه . امّا جماعتی چون **عمر عبدالعزیز** و **عکرمه** و **زهری** و **شافعی** و بیشترین اصحاب حدیث بر ظاهر آیت برفتند و مگر سهم مؤلّفه که امروز ساقط است باجماع برهفت صنف که باقی‌اند قسمت کردند بسویّت و از هرصنفی کم از سه کس روا نباشد که بایشان دهند، و یبدأ باهله ثمّ باهل بلده ویردّ حصة من‌لم یوجد علی من وجد منهم . و اختلفوا فی فضل الصدقات عن بلد المال الی موضع آخر مع وجود المستحقین فیه، فکرهه اکثر اهل العلم لما روی انّ النّبی‌ص بعث **معاذاً** الی **الیمن** فقال : انّك تأتی قوماً من‌اهل الکتاب فادعهم الی شهادة ان لااله الاالله و انّی رسول‌الله فان‌هم اطاعوا لذلك فاعلمهم انّ‌الله افترض علیهم صدقة اموالهم تؤخذ من اغنیائهم و تردّ الی فقرآئهم فان‌هم اطاعوا لذلك فایّاك و کرآئم اموالهم واتّق دعوة المظلوم فانها لیس بینها و بین‌الله حجاب، فهذا یدلّ علی انّ صدقة اغنیآء کلّ قوم تردّ علی فقرآء ذلك القوم .

«ومنهم الّذین یؤذون النّبی» ـ این آیت درشأن **نبتل بن‌الحارث** فروآمد

مردی منافق، کریه المنظر، مشوّه الخلقة. **مصطفی** گفت: «من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی **نبتل بن الحارث**. بدزبان بود و سخن چین، اسرار **مصطفی** ومؤمنان بر منافقان بردی و آنچه شنیده بودی ودیده، باز گفتی وطعن کردی. او را گفتند چنین مگوی ومکن، جواب داد: انّما **محمد** اذنٌ، من حدّثه شیئاً صدّقه نقول ما شئنا ثمّ نأتیه فنحلف له فیصدّقنا. **محمد** همه گوش است هرچه گویند همه شنود و پذیرد. ربّ العالمین گفت: «قل اذن خیرلکم» گوی ارهمه گوش است بهتر گوش است که مستمع خیر است نه مستمع شرّ.

«یؤمن بالله» آنچه ازخدای بوی آید بآن میگرود و آن می‌پذیرد.

«ویؤمن للمؤمنین» و مؤمنانرا راست گوی میدارد وسخن ایشان میپذیرد. این لام زیادت است همچنان که آنجا گفت: «مصدّقاً لمابین یدیه» و کقوله «ردف لکم» ای ـ ردفکم، و یقول العرب: آمنته و آمنت له، ای ـ صدّقته. و در شواذ خوانده‌اند: اذنٌ خیرلکم منوّن‌مرفوع، معنی آنست که اگرهمه گوش‌است چنانکه میگویند، پس شما را به‌است که آنچه میگوئید می‌شنود وعذر که میگوئید راست و ناراست می‌پذیرد.

«ورحمةٌ للّذین آمنوا منکم» ـ قرائت عامّه «رحمةٌ» است ای ـ هورحمة فی سهولة خلقه و سلامة معاملته ولین جانبه. **حمزه** خواند: «ورحمةٍ» بخفض، معطوف بر «اذن خیرلکم» یعنی ـ که او رحمت است گرویدگان شما را، یخالص المؤمنین ویداری المنافقین.

«والّذین یؤذون رسول‌الله» بالقول و الفعل. «لهم عذاب الیم».

«یحلفون بالله لکم لیرضوکم» ـ جماعتی منافقان بهم بودند، **خلاس بن سوید** و **ایاس بن قیس** و**عبیدبن هلال** و **ودیعة بن ثابت** و جماعتی دیگرهمه گفتند: لئن کان ما یقول **محمد** حقّاً فنحن شرّ من‌الحمیر. غلامی از آن انصاریان حاضر بود نام وی **عامربن قیس**، این سخن بشنید خشم گرفت گفت: والله انّ ما یقول **محمد** لحقّ وانتم شرّ من‌الحمیر ـ وبخدای که آنچه **محمد** میگوید راست‌است و شما از خر بترید، پس آن غلام پیش **مصطفی** آمد وقصه بازگفت. ایشان آمدند وسوگند خوردند

که **عامر** دروغ زن است. رسول خدای ایشانرا راست گوی داشت، **عامر** دل تنگ گشت گفت: اللّهم صدّق الصادق و کذّب الکاذب، فانزل‌الله هذه الایة.

مقاتل و **کلبی** گفتند: قومی منافقان بودند که از غزای **تبوك** تخلّف کردند بی‌عذر، چون رسول خدا از غزا بیرون آمد ایشان پیش مؤمنان آمدند وعذرهای ناراست میدادند بمؤمنان و سوگندان میخوردند، ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد: «یحلفون‌بالله لکم» یعنی ـ للمؤمنین «لیرضوکم» بحلفهم.

«والله ورسوله احقّ‌ان‌یرضوه ان کانوا مؤمنین» ای ـ ان کانوا علی‌ما یُظهرون فکان ینبغی ان لایعیبوا النّبی‌ص فیکونوا بتولّیهم النّبی‌ص وترك عیبه، مؤمنین. قال **الزّجاج**: لم یقل «یرضوهما» لانّ المعنی یدلّ‌علیه فحذف استخفافاً، المعنی ـ والله احقّ ان یرضوه ورسوله احقّ ان یرضوه. قال الشاعر:

نحن بماعندنا و انت بما عندك راضٍ والرّأی مختلف.

«الم یعلموا انّه» ای ـ انّ الامر و الشّأن.

«من یحاددالله و رسوله» ای ـ من یجاری‌الله ورسوله.

«فانّ‌له نارجنّهم» ای ـ الامر انّ‌له نارجهنّم.

«خالداً فیها» فی‌النّار.

«ذلك الخزی العظیم» الاهلاك الدّائم.

«یحذرالمنافقون» ـ این **عبدالله‌بن ابیّ** منافق است کان یعلم انّ الوحی‌علی رسول‌الله من‌السماءِ صادق و لکنّه حمله حسده علی النّفاق فنافق بین عمله وحسده. **کلبی** گفت: مردی منافق گفت: والله لوددت انّی قُدّمت‌فجلّدت مائةً ولاینزل فیناشیءٌ یفضحنا، فانزل‌الله هذه الآیة. و روا باشدکه «یحذرالمنافقون» اگرچه بلفظ خبرگفت، بمعنی امر باشد، یعنی ـ لیحذرالمنافقون.

«ان تنزّل علیهم» ای ـ تنزّل علی‌المؤمنین.

«سورةٌ تنبّئهم» تخبرهم «بما فی قلوبهم» ـ **ابن‌کیسان** گفت: این دوازده مرد منافق بودند که لیلة العقبه درآن غزای **تبوك** قصد رسول خدا کردند و در دل داشتند که درشب تاریك برسرعقبه فراپیش **مصطفی** روند و زحمت کنند ودرمیان

زحمت اورا هلاك كنند، **جبرئیل** ازآسمان آمد و **مصطفی** را از آن حال واز آن اندیشهٔ ایشان خبرداد و اورا برحذر داشت، چون شب درآمد وآن منافقان نزدیك عقبه درآمدند متنكروار **عمارياسر** درپیش راحلهٔ **مصطفی** ایستاده و**حذیفه** ازپس ایستاده و مركب **مصطفی** می‌راندند، **مصطفی** گفت: یا **حذیفه** اضرب وجوه رواحلهم.آن قوم كه می‌آیند راحله‌های‌ایشان بروی باز زن تا باز گردند. **حذیفه** ایشان را بزد و ایشانرا باز گردانید، پس‌چون بمنزل فروآمدند رسول خدا گفت: یا**حذیفة** من عرفت من‌القوم؟آن قوم‌را هیچ شناختی؟ گفت: نه یا رسول‌الله. رسول خدای گفت: انّ فلان فلان وفلان تا هردوازده برشمرد. **حذیفه** گفت: الاّ تبعث‌اليهم فتقتلهم. فقال: اكره ان تقول العرب لما ظفر باصحابه اقبل يقتلهم بل يكفيناهم‌الله بالدّبيلة. قيل: يا رسول‌الله! وما الدّبيلة؟ قال: شهاب من جهنّم يضعه على‌نياط فؤاد احدهم حتّى تزهق نفسه. و روى ان النبی‌ص قال: فی امّتی اثنا عشر منافقاً لايدخلون الجنّة ولايجدون ريحها حتّى يلج الجمل فی سمّ‌الخياط، ثمانية منهم يكفيهم الدّبيلة سراج من النّار تظهر فی اكتافهم حتّى تنخم من صدورهم وكان كذلك. پس ایشان ترسیدند كه اگرآیت از آسمان آید و ایشانرا فضیحت رسد تا **جبرئیل** آمد وآیت آورد و نفاق وكفرایشان‌آشكارا كرد و رسوا گشتند، تا **قتاده** میگوید: هذه السورة تسمّى: فاضحة‌المنافقين.

«قل‌استهزؤا انّ‌الله مخرجٌ ماتحذرون» این‌ازخدای تهدیداست ومعنی‌آنست كه‌گوی كه همین افسوس میدارید كه خدای بیرون خواهدآورد از دلهای شما آنچه میترسید كه‌آشكارا گردد، هم‌چنانكه جائی دیگر گفت: «امحسب الّذين فی‌قلوبهم مرضٌ ان‌لن يخرج‌الله اضغانهم».

«ولئن سألتهم ليقولُنّ» ـ این‌درشأن مردی‌آمد كه چون **مصطفی** ص بغزای **تبوك** بیرون رفت، وی گفت: ايظنّ **محمد** انّ قتال **بنی‌الاصفر** كقتال من لقی من‌غيرهم؟می‌پندارد **محمد** كه قتال **روميان** وهم **بنوا الاصفر** هم چون‌قتال‌دیگران است؟ ومی طمع دارد كه سرایهای **روم** وقصرهای **شام** بدست‌آرد و درآن نشیند، هيهات‌له من ذلك، این نتواند بود و دیر باین رسد. **زيدبن اسلم** و **محمد بن كعب**

گفتند: مردی منافق گفت در آن غزای **تبوك**: ما رأیت مثل قرّائنا هؤلآء ارغب بطونا ولا اکذب لساناً ولااجبن عنداللقاء. یعنون رسول‌الله و اصحابه. گفت: ندیدم قومی‌ازین‌شکم خوارتر ودروغ‌زن‌تر وبددل‌تر ازین‌قرّایان‌یعنی **مصطفی** ومؤمنان. **عوف بن‌مالك** این سخن‌بشنید، گفت: کذبت ولکنّك منافق، دروغ‌میگوئی وتومرد منافقی و من **مصطفی** را ازین خبر دهم. **عوف** بیامد تا **مصطفی** را خبر دهد و **جبرئیل** پیش از وی‌آمده بود وآیت‌آورده: «ولئن سألتهم» اگرتو پرسی ایشانرا یعنی آنمرد راکه آن سخن گفت که چرا گفتی؟

«لیقولن انما کنا نخوض ونلعب» جواب دهد وگوید: آن سخنی بودکه بزبان میگفتیم وبازی(۱) می کردیم - خوض - اسمی است درقرآن رفتن را درسخن بانکار چنانکه گفت: «ذرهم‌فی‌خوضهم یلعبون» و «خضتم کالّذی‌خاضوا» همه‌ازیکباب‌است.

ضحاك گفت: این درشأن **عبدالله ابی** واصحاب وی‌آمد که در **رسول‌خدا** ناپسندو ناسزا گفت.قال **ابن عمر**: رأیت **عبدالله بن‌ابی** یشتدقدام **رسول‌الله** والحصی والحجارة ینکب رجلیه یقول: یا **رسول‌الله** «انما کنّا نخوض و نلعب»، و **النبی**ص یقول: «اباللّٰه و آیاته ورسوله کنتم تستهزؤن؟» مایلتفت‌الیه ومایزید علیه.

ابن‌عباس گفت: چون **مصطفی**ص از **تبوك** باز گشته بود براه در که می‌آمد چند کس را دید که سخنی در میان افکنده بودند و می‌خندیدند. **جبرئیل** آمد از آسمان در آن حال و گفت یا **رسول‌الله** آن قوم را بینی؟ یستهزؤن باللّٰه و رسله و کتبه، **عمار یاسر** را فرستاد بایشان گفت: ادرکهم قبل‌ان یحرّقوا. روایشانرا پرس که بچه می‌خندند یا **عمار**! وایشان جواب دهندکه مادرسخنی بودیم چنانکه کاروانیان گویند وبازی کنند تا راه برخود پدید کنند. **عمار** بایشان رسید و از آن ضحك و استهزاء پرسید جواب همان دادند کـه رسول خدا گفت: **عمار** گفت صدق اللّٰه و بلّغ رسوله‌احترقتم لعنکم‌اللّٰه گفتا ویکی دیگر بصحبت ایشان بود کـه سخن نمی گفت و نمی‌خندید و ایشانرا از آن نهی نمیکرد پیش **مصطفی** آمد و گفت یا **رسول‌الله** والّذی‌انزل علیك‌الکتاب ماماليتهم ولانهیتهم، رب‌العالمین آیت فرستاد در کار ایشان.

«ولا تعتذروا» ایشانرا گوی کـه خویشتن را عذر مگوئید و خویشتن باز

(۱) درنسخهٔ الف: بازمی کردیم؟

میپوشید ، « قد كفرتم بعد ایمانكم » قدظهر كفركم بعداظهاركم الایمان . پس از آن كه اظهار ایمان كردید كفر از شما ظاهر گشت و كافر شدید .

« ان یَعفَ عن طائفة منكم » بضم یا وفتح فا ، « تعذَّب » بضم تا « طائفةٌ » برفع این قرائت عامّه است و **عاصم** تنها « ان نعف » بفتح نون خواند « **نعذب** » بضمّ نون و كسر ذال « **طائفة** » بنصب و این طائفة یك تن است همچنان كه گفت : « و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین » و **عرب** یك تن طائفه خوانند و پارهٔ از جامه ، طائفه خوانند ، یقال : ذهبت الریح بطائفة من ثوبه . فعفی عن الطائفة الاولی . آنمرد كه با ایشان بود و خاموش بود نه استهزاء كرد و نه نهی ، رب العالمین از وی فرا گذاشت وعفو كرد وهو **مخشی بن حمیر** لمانزلت هذه الآیة بریء من النفاق وسأل الله ان یقتله شهیداً لا یعلم بمكانه فقتل یوم الیمامة فلم یوجد له اثر . وآن دیگران كه سخن بانكار گفتند واستهزاء كردند خدای تعالی هلاك كرد ایشان را وعذاب كرد ، اینست كه گفت : « نعذِّبُ طائفةً » یعنی باقامتهم علی النّفاق « بانهم كانوا مجرمین » ای ـ نعذّب بسبب « انهم كانوا مجرمین » .

« المنافقون و المنافقات » . **ابن عباس** گفت : مردان منافق سیصد بودند وزنان منافقات صدوهفتاد ، « بعضهم من بعض » ای ـ هم ید واحدة وصنف واحد فی اظهار الایمان واستسرار الكفر . میگوید همه از یك دست بودند چون یك تن بودند در اظهار ایمان و استسرار كفر و نفاق یتشابهون فی هـذه الاخلاق المعدودة فی الآیة در امر منكر و نهی معروف و قبض دست هم چون هم اند و بهم مانند .

« یأمرون بالمنكر » ای ـ بالكفر والعصیان والبخل والتخلف عن الجهاد « وینهون عن المعروف » ای ـ عن الایمان والنفقة علی اصحاب **رسول الله** چنانكه جائی دیگر گفت : « لاتنفقوا علی من عند رسول الله » « ویقبضون ایدیهم » عن اخراج الزكوة والنفقة فی الجهاد ، باین معنی قبض ید كنایت است از بخل ، واصله ان المعطی یمدّ یده و یبسطها بالعطاء والممسك یقبض یده ولا یمدّها ، وقیل ـ یقبضون ایدیهم عن رفعها فی الدعاء الی الله وفی الحوائج ، كماروی **عن النبی** ص انه رأی فی الموقف ویده علی صدره كاستطعام المسكین ، و قیل ـ یقبضون ایدیهم عن معونة المسلمین .

« نسوا الله فنسیهم » ای - ترکوا اطاعته فترك تطهیرهم ، و قیل - **نسوا** نعم‌الله عندهم فانساهم‌الله شکر النعم « ان المنافقین هم‌الفاسقون » الخارجون عن دین‌الله .

« وعدالله المنافقین والمنافقات والکفار نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم » ای - النار حسبهم‌فیها کفایة لجزاء کفرهم « ولعنهم‌الله » ابعدهم عن‌رحمته « ولهم عذاب مقیم » دائمٌ لاینقطع « کالذین من‌قبلکم » موضع کاف رفع است ای - انتم کالّذین من قبلکم . وقیل - محله نصب ای - وعدالله‌المنافقین وعداً کما وعدالذین من‌قبلکم « کانوا اشدمنکم‌قوة » بطشاًوسعةً « واکثر اموالاواولاداًفاستمتعوا » فمتعوا وانتفعوا « بخلاقهم » بنصیبهم من‌الدنیا. الخلاق التام‌الوافر من‌النصیب مشتقٌ من‌الخلق وهوالتقدیر .

« فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الّذین من قبلکم بخلاقهم ». قال **الحسن** : دانوا بما ارادوا من‌الادیان ولم یدینوا بدین‌الله ، « وخضتم » ، فی‌الباطل ای - فی‌الطعن علی **النبی**ص « کالّذی‌خاضوا » ای - کالّذین خاضوا فحذف‌النون اواجری‌مجری من .

« أولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا » لأنّهم احترفوا عنها ، « والاخرة » لانهم یدخلون النار .

« و اولئك هم الخاسرون » - خسروا الدینا والاخرة. رب‌العالمین میگوید فرا منافقان ، که شما همان کردید که پیشینیان و گذشتگان کردند ، آیات و سخنان ما دروغ شمردند و بر پیغامبران طعن زدند و ایشانرا دروغ زن داشتند و بمؤمنان استهزاء کردند و دردنیا بباطل کوشیدند وبرپی‌هوا و مراد خود ایستادند ودینداری بدل خواست و هوای خویش کردند نه‌بفرمان و رضاء حق و دنیا را بعقبی خریدند شما نیز همان کردید ، لاجرم سر انجام همان یافتید لعنت خدا وسخط و نقمت وی و دوری از رحمت وآتش دوزخ . روی **ابوهریرة عن النبی**ص : لتأخذُنّ کما اخذت الامم من قبلکم ذراعاً بذراع و شبراً بشبرو باعاً بباع حتی لو انّ احداً من اولئك دخل حجر الضبّ لدخلتموه . قال **ابوهریرة** : فاقرؤا ان شئتم « کالّذین من قبلکم کانوا اشدّ منکم قوّةً » . . . الآیة ، قالوا : یا رسول‌الله کما صنعت فارس والرّوم واهل الکتاب؟ قال: فهل‌النّاس الّاهم . وقال **ابن مسعود** : انتم اشبه امم‌الانبیاءِ به **بنی‌اسرائیل** سمتاً وهدیاً تتبعون‌عملهم حذو القذة بالقذة غیر انّی لاادری اتعبدون‌العجل املا ، ثمّ

ذكر نبؤ من قبلهم.

فقال: «الم يأتهم» يعنى - المنافقين والكافرين، «نبؤ الّذين من قبلهم قوم نوح» اغرقوا بالمآءِ، «وعادٍ» اهلكوا بالرّيح، «وثمود» اهلكوا بالرّجفة، «وقوم ابراهيم» بسلب النعمة و هلاك نمرود ببعوضة، «و اصحاب مدين» اهلكوا بالحرّ والنّار يوم الظلّة، «والمؤتفكات» قريات قوم لوط اهلكت فجعل عاليها سافلها وامطر واعليها حجارة من سجيل، والمعنى - ائتفكت بهم اى - انقلبت. قال **مقاتل**: المؤتفكات المكذّبات.

«اتتهم رسلهم بالبيّنات» فكذبوهم وعصوهم كما فعلتم يا معشر الكفّار فاحذروا تعجيل النقمة.

«فما كان الله ليظلمهم» ليعذّبهم قبل مبعث الرّسول صم.

«ولكن كانوا انفسهم يظلمون» بتكذيب الرّسل، اعلم الله عزّوجل ان تعذيبه ايّاهم باستحقاقهم وانّ ذلك عدل منه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «انّما الصّدقات للفقراءِ...» الآية. اى هرگز روزى دلت همراه درد فقرى نابوده ودرهمه عمر يك ساعت **يعقوب** وار دربيت الاحزان فقر نانشسته. اى هرگز روزى صفات خودرا بنعت فقر درمنجنيق مجاهدت نانهاده وهرگز يك لحظه درغار غربت وحال مسكنت درمتابعت حبيب وصديق، جان فدانا كرده، گمان بردى كه بى آنكه امروز شربت فقر چشى و لباس رياضت پوشى، فردا با فقراءِ صحابه و مردان راه فقر منازل عليين برى، گمانت خطاست و تدبيرت ناراست. ايشان برآن فقر خويش هزار بار عاشق تر از آن بودند كه تو برخواجگى خويش. **عبدالرحمن عوف** مهترى بود از مهتران صحابه امّا جمال فقر از وى روى پوشيده بود. روزى بحضرت **مصطفى** درآمد و **سعد معاذ** درويش صحابه آنجا حاضر بود، از **عبدالرحمن** سخنى بيامد كه آن درويش دلتنگ گشت و رنجور شد. پس از آن **عبدالرحمن** يك نيمهٔ مال خويش فداى آن رنج دل وى ميكرد ووى مى نپذيرفت. رسول خدا گفت: يا **سعد** چرا نميپذيرى؟ گفت: يا رسول الله گوهر فقر عزيزتر از آنست كه بكلّى

دنیا بتوان فروخت. صد سال آفتاب از مشرق برآید و بمغرب فرو شود تاعارفی را بحکم عنایت ازلی دیدهٔ آن دهند کـه جمال فقر ببیند و عزّ فقر بشناسد، دردی باید که آن درد اورا باطلب آشنا گرداند و این‌طلب نه‌چون طلب دیگر چیزهاست واین درد نه چون دیگر دردها که از بخار لقمهٔ حرام از سر معده پدیدآید، درد دین ودیدار این طلب از طبقهٔ جگر آزاد مردان خیزد وعزّفقر که در دلهای طالبان پدیدآید بقدر درد پدید آید، هرآن دلی که آن پردردتر و سوخته‌تر بود عزّ فقر درآن بیشتر بماند. **مصطفی** دنیا برو عرضه‌کردند نه‌پسندید‌گفت: «مالی وللّدنیا»، عقبی برو عرضه کردند درونـنگرید، اورا گفتند: « مازاغ البصر وماطغی »، فقرا را پیش دیده و دل وی درآوردند خواست تا ایشان بر گردد و نـنگرد، ربّ‌العزّه او را وا آن نـگذاشت وفرمود اورا تانظر بایشان داشت گفت: «ولاتعد عیناك عنهم» یا سیّد چشم ازایشان برمدار و بدوام نظرایشانرا گرامی‌دار، یا سید من که خداوندم در دل ایشان می‌نـگرم، نـنگری بدو که من پیوسته بدومی‌نـگرم.

گفته‌اند کـه فقر برسه رتبت است: اوّل حـاجت، دوم فقر، سوّم مسـکنت. خداوند حاجت سربدنیا فروآورد تا دنیا سدّ فقر وی کند، و خداوند فقر دل بدنیا ندهد امّا بعقبی گراید و بانعیم بهشت بیاساید و خداوند مسـکنت جز مولی نخواهد، نه ناز خواهد نه نعمت بلکـه راز ولی نعمت. **مصطفی** ص مسـکنت خواست گفت: «اللّهم احینی مسـکیناً وامتنی مسـکیناً و احشرنی فـی زمرة المساکین» و از فقر استعاذت خواست‌گفت: «اعوذ بك من‌الفقر» یعنی ـ که صاحب فقر هنوز ازحظوظ در وی بقیّتی مانده فهو ببقیّته عن ربّه محجوب.

پیر طریقت گفت: اینجا سه مقام است: اوّل برقی تافت ازآسمان فقر تا ترا آگاه کرد، پس‌نسیمی دمید از هوای مسـکنت تا ترا آشنا کرد، پس دری گشاد از معرفت تا ترا دوست کرد و خلعتی پوشانید تا بستاخ کرد. الهی! آتش بافت با نور شناخت‌آمیختی واز باغ وصال نسیم قرب انگیختی باران فردا نیت برگرد بشریّت زیختی، بآتس دوستی آب گل سوختی تا دیدهٔ عارف را دیدار خود آموختی.

آنکه درآخر آیت ارباب سهام را ختم کرد بابن السّبیل و ابن السّبیل برلسان علما اوست که از وطن خویش مفارقت جوید و دردلّ غربت ورنج سفر، روزبسر آرد و برذوق جوانمردان، اوست که از عادات و مألوفات هوای خویش بریده گردد و از خویش وپیوند وجملهٔ خلایق یکبارگی دل بر گیرد، با دلی پردرد وجانی پرحسرت غریب‌وار کنجی گیرد و برنوای تحسّر و تحیّر پیوسته می‌زند که: الهی! همه بتن غریب‌اند ومن بجان ودل غریبم همه در سفر غریب‌اند و من در حضر غریبم، الهی! هربیماری را شفا از طبیب و من بیمار از طبیبم هر کسرا از قسمت بهرهٔ است و من بی‌نصیب‌ام هردل شدهٔ بایاری و غمگساری است و من بی‌یار وقریب‌ام.

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم

غنوده هر کسی بایار و من بی یار چون باشم

«ومنهم الّذین یؤذون النبی ویقولون هواذن» ... الایه. منافقان زبان عداوت دراز کردند خواستند که درشمائل **مصطفی** عیب جویندآنچه عین کرم بود وامارت فضل ونشان جوانمردی بود بطعن بیرون دادند گفتند: انه لحسنٌ خلقه یسمع مایقال له.
مصطفیص ایشانرا برمز جواب داد گفت: (المؤمن غرّ کریمٌ والفاجرخبّ لئیم)
قال‌الله تعالی: «قل اذن خیرلکم» قیل: من العاقل قال: الفطن المتغافل.
قال الشاعر:

و اذالکریم اتیته بخدیعة فرأیته فیما تروم یسارع
فاعلم بانّك لم تخادع جاهلاً ان الکریم بفضله متخادعٌ

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض**» مؤمنان مردان و زنان، یاران یکدیگراند، «**یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر**» میفرمایند بپسندیده و می‌باز زنند از ناپسندیده، «**ویقیمون الصلوة**» و نمازبپای میدارند، «**ویؤتون الزکوة**» و ازمال زکوة می‌دهند، «**ویطیعون الله و رسوله**» وفرمان می‌برند خدایرا ورسول اورا، «**اولئك سیرحمهم الله**» ایشان آنند که خدای

ورایشان رحمت کند، «**ان الله عزیز حکیم. (۷۱)**» خدای تواناست ودانا.

«**وعد الله المؤمنین و المؤمنات**» وعده‌داد خدای گرویدگان از زنان ومردان، «**جنات تجری من تحتها الانهار**» بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویهای روان، «**خالدین فیها**» جاویددر آن، «**ومساکن طیبة**» وآرامگاهها ونشستگاههای خوش، «**فی جنات عدن**» در بهشتهای پایندگی، «**ورضوان من الله اکبر**» وخشنودی ازخدای که ایشانرا پسندید ازهمه مه، «**ذلك الفوز العظیم. (۷۲)**» آنست آن پیروزی بزرگوار.

«**یا ایّها النّبی**» ای پیغامبر، «**جاهد الکفار و المنافقین**» واکوش واکافران [بتیغ] وبامنافقان[بزبان]، «**واغلظ علیهم**» ودرشت‌باش ورایشان، «**وماویهم جهنم**» و بازگشتگاه ایشان دوزخ، «**وبئس المصیر. (۷۳)**» و بد جایگاه و بد شدن گاه.

«**یحلفون بالله**» سوگندمیخورند بخدای، «**ماقالوا**» که آن [کلمهٔ کفر] نگفتند، «**ولقد قالوا کلمة الکفر**» وگفتند کلمهٔ کفر، «**وکفروا بعد اسلامهم**» و کافرشدند پس مسلمانی خویش، «**و همّوا بمالم ینالوا**» ونهیب بردند وآهنگ کردند بآن چیز که بآن می‌نرسیدند و بدست نیامد، «**ومانقموا**» وکین‌بازنخواستند وکین نگرفتند وناپسندیدند، «**الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله**» مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشانرا ورسول او از فضل خویش، «**فان یتوبوا یك خیراً لهم**» اگرتوبت کنند آن به ایشان را، «**وان یتولوا**» واگر برگردند از توبه و پشیمانی، «**یعذبهم الله عذاباً الیماً فی الدنیا والاخرة**» عذاب کند ایشانرا خدای عذابی دردناك‌دردنیاوآخرت، «**ومالهم فی الارض من ولی ولانصیر. (۷۴)**» وایشانرانیست درزمین نه‌پشتی‌وانی ونه یاری.

«**و منهم من عاهد الله**» و از ایشان کسی است که پیمان کرد با خدای، «**لئن آتانا من فضله**» وگفت اگرمارا ازفضل خویش[از بی‌نیازی این‌جهان] چیزی دهد، «**لنصدّقنّ**» ما بهمه‌حال صدقه دهیم، «**ولنکوننّ من الصالحین. (۷۵)**» ودر آن مال از نیکان باشیم.

«**فلما آتاهم من فضله**» چون بداد خدای ایشانرا از فضل خویش،

«**بخلوا به**» بآن فضل او بخیل آمدند، «**وتولّوا**» وازآن پیمان وعهد برگشتند، «**وهم معرضون**. (۷٦)» و از وفاروی گردانیدند.

«**فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم**» برپی آن عهد شکستن ایشان خدای دردل ایشان نفاق افکند، «**الی یوم یلقونه**» تا که می‌بود و آن نفاق دردل ایشان تا آنروز که با آن اورا بینند، «**بما اخلفوا اللّٰه ماوعدوه**» بآنچه با خدای خلف آوردند وپیمان شکستند درآن عهد که باوی کرده بودند، «**وبما کانوا یکذبون**. (۷۷)» و بآن دروغ که میگفتند.

«**الم یعلموا**» نمیدانند، «**ان اللّٰه یعلم سرهم ونجویهم**» که خدای میداند پوشیدهٔ ایشان وراز ایشان، «**وان اللّٰه علام الغیوب**. (۷۸)» و خدای دانا است بهمه پوشیده‌ها.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» یعنی - فی التعاضد والتناصر والرحمة والمحبة. وفی الخبر «**المهاجرون والانصار** بعضهم اولیاء بعض فی الدینا والآخرة والطلقاء من **قریش** والعتقاء من **ثقیف**» بعضهم اولیاء بعض فی الدنیا والاخرة» میگوید: مؤمنان مردان و زنان همه‌یار یکدیگراند. و دوست یکدیگر و کلمهٔ ایشان واعتقادایشان وهمت ایشان درکاردین یکی است ودرین اخلاق پسندیده و شرائع دین که درین آیت برشمرد چون امر معروف و نهی منکر و بپای داشت زکوة و نماز وطاعت خدای و رسول همه چون هم‌اند درمیان ایشان مخالف نه یکی ازایشان جز موافق نه، پیوسته بریکدیگر مشفق و مهربان رنج و راحت یکی رنج وراحت همگان است، اینست که **مصطفی** گفت: «المؤمن للمؤمن کالبنیان یشدّ بعضه بعضاً والمؤمن من اهل الایمان بمنزلة الرأس من الجسد»، آنگه گفت: «اولئك سیرحمهم للّه» یعنی - اذا صاروا الیه. فردا که این مؤمنان برخدای رسند بر ایشان رحمت کنند و بدرجات جنات رساند آن بهشت و درجات که خدای مؤمنان را بآن وعده داد

« وعدالله المؤمنين و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فيها ومساکن طيبة » طاهرة يطيب فيها العيش. **حسن** گفت از **ابوهريره** و **عمران بن حصين** پرسيدم که مساکن طيبة در بهشت چيست جواب دادند که علی الخبير سقطت سألنا **رسول الله**ص عن ذلك فقال : قصر من لؤلؤة بيضاء و فيه سبعون داراً من ياقوتة حمرآء فی کل دار سبعون بيتاً من زند جلده خضرآء فی کل بيت سبعون سريراً علی کل سرير سبعون فراشاً من کل لون، علی کل فراش زوجة من الحور العين و فی کل بيت سبعون مائدة، علی کل مائدة سبعون لوناً من طعام فی کل بيت سبعون وصيفة ويعطی المؤمن من القوة فی کل غداة ما يأتی علی ذلك کلّه اجمع

« فی جنات عدن » يعنی ـ فی بساتين خلد و اقامة.

يقال: عدن بالمكان اذا اقام به، اين جنات عدن است که **مصطفی**ص گفت: بخبر درست جنات عدن دارالله التی لم ترها عين ولم يخطر علی قلب بشر لا يسکنها غير ثلثة: النبيون والصّديقون والشهداء، يقول الله سبحانه و تعالی طوبی لمن دخلك. **حسن** گفت: جنات عدن وما ادريك ما جنات عدن قصر من ذهب لا يدخله الا صدّيق او نبی او شهيد او حکم عدل، رفع **الحسن** به صوته. **مقاتل** گفت: هی اعلی درجة فی الجنة وفيها عين التسنيم والجنان حولها محدقة بها وهی مغطّاة من يوم خلقها الله عزوجل حتی ينزلها اهلها: النبيون والصديقون والشهداء والصالحون ومن شاء الله، فيها قصور الدر واليواقيت والذهب فتهبّ بريح طيبة من تحت العرش فتدخل عليهم کثبان المسك الابيض و عن **مجاهد** عن **ابن عمر** قال خلق الله عزوجل اربعة اشياء بيده **آدم**ع و **العرش** و **القلم** و **جنات عدن** ثم قال لسائر الخلق: کن، فکان. و عن **انس** عن **کعب الاحبار** قال ان الله عزوجل لم يمسّ بيده الا ثلثا خلق **آدم** بيده و کتب **التورية** بيده وغرس **الجنة** بيده ثم قال لها: تکلمی فقالت: « قد افلح المؤمنون » وروی وطوبی شجرة فی الجنة غرسها بيده ليس فی الجنة غرفة الا فيها منها فنن وهی التی قال الله عزوجل: طوبی لهم وحسن مآب، و عن **عطاء الخراسانی** قال: ومساکن طيبة قصور من الزبرجد والدر والياقوت يفوح طيبها من مصيرة خمسمائه عام فی جنات عدن وهی قصبة الجنة وسقفها **عرش الرحمن**.

« ورضوان من الله اکبر » من ذلك کله، روی **زيد بن اسلم** عن **عطاء بن يسار**

عن **ابی‌سعیدالخدری** قال قال **رسول‌الله**ص : ان‌الله تبارك وتعالی یقول لاهل‌الجنة یا اهل‌الجنة؟ فیقولون لبیك ربنا وسعدیك . فیقول هل رضیتم؟ فیقولون ومالنالانرضی وقداعطیتنا مالم تعط احداً من‌خلقك ، فیقول انی‌اعطیکم افضل من ذلك ، قالوا یارب وای شیئ افضل من ذلك؟ قال : احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم بعده ابداً «ذلك» ای الرضوان ، و قیل ـ جمیع ما تقدم «هوالفوزالعظیم» .

« یاایها النبی جاهدالکفار » یعنی ـ بالسیف ،«والمنافقین» باللسان و الحجة وتغلیظ الکلام واقامة حدودالله عزوجل علیهم . قال **ابن‌مسعود** یجاهدهم بیده فان لم‌یستطع فبلسانه فان لم‌یستطع فبقلبه فان لم‌یستطع فلیکفهر فی‌وجهه واغلظ علیهم . اورا بدرشتی‌فرمود ورایشان وبازخواند از مداهنت از بهرلین ورفق که درخوی وی بود بضد آن که فراکلیم خود گفت : « فقولا له قولاً لیّنا » بنرمی و رفق فرمود و بازخواند ازحدّت وغلظت که در وی بود .

«ومأویهم» فی‌الآخرة «جهنم و بئس المصیر». **عطا** گفت : نسخت هذه‌الآیة کلّ‌شیئ من‌العفو والصفح .

« یحلفون بالله ماقالوا» تقدیر الآیة : یحلفون بالله ماقالوا« کلمة الکفر »ولقد قالوا . این کلمة الکفر آن بود که یکی ازمنافقان که درعقبه بودند وقصد بیو کنندن **مصطفی** کردند ، منهم **عبدالله ابن‌ابی** و **عبدالله بن ابی‌السرح القرشی** و **طعمة‌بن ابیرق** و **الخلاس بن سوید** و **مجمع بن جاریة** و **ابوعامربن النعمان** و **ابوحفص** وغیرهم ، یقال : کانواخمسة عشر رجلاً ، وقیل : اثنی‌عشر رجلاً ، یکی ازایشان‌گفت: اسهرلیلة تنعم لیال : یك‌شب بیدار باشید تا شبهای دراز بناز بخسبید **رسول‌خدا** این سخن‌را با **حذیفة‌بن‌الیمان** بگشاداز آگاهیدن‌خدای جلّ جلاله ویرا . آن‌منافق بیامد وسوگند خورد که نگفتم . **قتاده** گفت : کلمهٔ کفر آنست که **عبدالله‌ابی** گفت : ما مثلنا و مثل **محمد** الاکما قال القائل : سمّن کلبّك یاکلك .

ثم قال : « لئن رجعنا الی المدینة لیخرجنّ الاعزمنها الاذل » فسعی‌بها رجل من‌المسلمین‌الی **رسول‌الله** فارسل‌الیه فجعل یحلف بالله ما قال ، فانزل‌الله فیه هذه‌الآیة. **کلبی** گفت این‌آیت درشأن **خلاس بن سوید** فروآمدکه از غزاءِ **تبوك** می‌آمدند .

خلاس گفت: والله لئن کان **محمد** صادقاً بمایقول علی اخواننا الّذین هم سادتنا و کبراؤنا فنحن شر من الحمیر. **عامر بن قیس** حاضر بود گفت: اجل والله ان **محمداً** صادقاً مصدّق ولانت شر من الحمار. پس چون رسول خدا **بمدینه** آمد این سخن باوی رسید، **خلاس** را بخواند و **عامر قیس** را، **خلاس** سوگند خورد بنزدیك منبر **رسول خدا** که این سخن نگفتم، و **عامر** سوگند خورد که وی گفت، در آن حال آیت آمد: «یحلفون بالله ماقالوا» تا آنجا رسید که «فان یتوبوا یك خیراً لهم» **خلاس** برخاست گفت: اسمع الله یعرض علی التوبة والله لقد قلته وانّ **عامراً** لصادق فتاب وحسنت توبته.

«وهمّوا بمالم ینالوا» من قتل **محمد** صم والهمّ دون العزم و العزم فوقه **سدّی** گفت: «هموا بمالم ینالوا» آنست که گفتند اذا قدمنا **المدینة** عقدنا علی رأس **عبدالله بن ابی** تاجاً یباهی به فلم یصلوا الیه «ومانقموا» ای ـ ماعابوا **محمداً** ولم یروا منه ماأورث المعاداة «الاان اغنا هم الله ورسوله من فضله»، کانوا قبل قدوم **النبی**(ع) کانوا فی ضنك من العیش لایرکبون ولا یحوزون فلما قدم علیهم **رسول الله** استغنوا بالغنائم. واین آن مثل مشهور است که گویند: «اتق شر من احسنت الیه»، و قیل: انّ مولی **للخلاس** قتل، فامر له **رسول الله** بدیته اثنی عشر الف درهم فاستغنی بذلك قال بعضهم اشراك **الرسول** فی الاغناء مع الله والله هو المغنی وحده، دلیل انّ نسبة اغناء المخلوق الی المخلوق جایزٌ ولایکون کذباً بل هی منةٌ من المعطی علی المعطی واجبٌ علیه معرفة انعامه وشکره علیه وان کان اصلها من عندالله. با تعبیر وتکفیر توبه برایشان عرض کرد گفت: «فان یتوبوا یك خیراً لهم» یعنی ـ عن النفاق «یك خیراً لهم».

«وان یتولّوا» یصبروا علی النفاق والکفر «یعذبهم الله عذاباً الیماً» فی الدینا بالفضیحة والآخرة بالنار «ومالهم فی الارض من ولیّ ولانصیرٍ» فینجیهم من الفضیحة والنار.

«ومنهم من عاهدالله» روی عن **ابی امامة الباهلی** ان **ثعلبة بن خاطب الانصاری** اتی **رسول الله** فقال: یا **رسول الله** ادع الله ان یرزقنی مالاً، فقال **رسول الله** و یحك یا **ثعلبة** قلیلٌ تؤدّی شکره خیر من کثیر لاتطیقه، ثم قال مرّة، فقال: اما ترضی ان تکون مثل **نبی الله** فوالذی نفسی بیده لوشئتُ تسیل معی الجبال ذهباً و فضةً لسالت، فقال: والذی بعثك بالحق لئن دعوت الله ان یرزقنی مالاً لاوتین کلّ ذی حق حقه، فقال

رسول‌الله: اللهم ارزق **ثعلبة** مالاً فاتخذ غنماً فنمت كما ينمى الدود فضاقت عليه **المدينة** فتنحى عنها فنزل وادياً من اوديتها حتى جعل يصلى الظهر والعصر فى جماعة ويترك ماسواها ثم نمت و كثرت حتى ترك الصلوات الا الجمعة ، فسأل **رسول‌الله** فقال : ما فعل **ثعلبة** ؟ فقالوا اتخذ غنماً و ضاقت عليه المدينة و اخبروه بخبره ، فقال : ماويح **ثعلبة** ثلثاً ثم اتاه المتصدق من عند **رسول‌الله** فابى ، فقال ما هذه الا الجزية ماهذه الا اخت الجزية ، فنزل: « ومنهم من عاهدالله » فبلغ ذلك **ثعلبة** فخرج حتى اتى **النبى** فسأل ان يقبل منه صدقته، فقال ـ ان الله منعنى ان اقبل منك صدقتك فجعل يحثو التراب على رأسه فقال صم هـذا عملك قـد امرتك فلم تطعنى فقبض **رسول‌الله** و لـم يقبل منه شيئاً ، ثم اتى **ابابكر** فلـم يقبل منه صدقتـه ثم اتى **عمر** فلم يقبل منـه ثم اتى **عثمان** فلم يقبلها منه و هلك **ثعلبة** فى خلافة **عثمان**. قال **الكلبى** : كان **لثعلبة** مال بالشام فخاف هلاكه فنذر ان يتصدق منه فلمّا قدم عليه بخل به ، لقوله « عاهدالله » اى ـ عاهدو خلف .

« لئن آتانا من فضله » لنخرجن الصدقة و « لنكونن من الصالحين » اى ـ لنعملن ما يعمل اهل الصلاح من صلة الرحم والنفقة فى الخير ، « فلما آتاهم من فضله » اى ـ اعطاهم المال ونالوا مناهم بخلوابه » منعوا حق الله ولم يفوا بالعهد ، « وتولّوا » عن طاعة الله وهم معرضون » مصرون على الاعراض .

« فاعقبهم نفاقاً فى قلوبهم » جعل الله عاقبة فعلهم ذلك نفاقاً فى قلوبهم ، ويجوز ان يكون فاعل اعقب ماسبق من البخل والتولى والاعراض « الى يوم يلقونه » يلقون الله ، وقيل ـ يوم الموت والمعنى بخلهم مع التولى والاعراض اورثهم نفاقاً لزمهم الى الممات « بما اخلفوا الله ماوعدوه » الوعد هيهنا هو العهد ، « وبما كانوا يكذبون » .

« الم يعلموا » يعنى ـ المنافقين « ان الله يعلم سرهم » ما اسروا فى انفسهم ، « ونجويهم » ماسروا به الى الغير ، « وان الله علام الغيوب » فلايخفى عليه شيىء . **عبدالله بن عمر** قال : قال **رسول‌الله** صم : اربع من كن فيه كان منافقـاً خالصاً و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها : اذا حدث كذب واذا وعد خلف واذا عاهد غدر و اذا خصم فجر . وقـال صم : خمسٌ لا يكون فى المنافق الفقه فى الـدين والورع

فی اللسان والسمت فی الوجه والنور فی القلب والمودة للمسلمین والله الموفق .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض » پاکست و بزرگوار و مهربان ، خداوند جهان و جهانیان ، دارندهٔ همگنان ، نوازندهٔ دوستان ، یار درویشان و پناه ضعیفان و یادگار بی‌دلان ، بنگر کـه مؤمنان را چون نواخت و ایشانرا چه تشریف داد از کرم و لطف خود چه نمود ، ایشانرا همـه فراهم داشت ودوستان وبرادران یکدیگر کرد وآنکه همه را بخود نزدیك کرد ازآنکه این دنیا منزلی است از منازل راه و بندگان درین منزل مسافراند روی نهاده به درگاه او ومقصد ایشان نه ، مگر کعبهٔ ذوالجلال . اومیان ایشان برادری ودوستی افکند والفت و اتحاد نهاد تا این منزل بدوستی یکدیگر برادر وار بازبرند و بسعادت آخرت رسند. یکی فرا پیش **سعد معاذ** شد گفت: من ترا ازبهر خدا دوست دارم. گفت: بشارت باد ترا که من از **رسول خدا** شنیدم که : فردا درقیامت کرسیهای نور بنهند نزدیك **عرش** عظیم، گروهی‌را که رویهاشان بروشنائی چون ماه دوهفته بود همهٔ خلق درهراس باشند و ایشان ایمن همه دربیم باشند و ایشان ساکن . گفتند : یا **رسول الله** آن قوم که‌اند ؟ گفت : المتحابون فی الله. ایشان از بهر خدا در راه خدا یکدیگر را دوست باشند و در دین برادروار زندگانی کنند . و در خبراست که اهل عرصات در انجمن رستاخیز ایستاده باشند ، دلها پرفزع و جانهـا پرحسرت وآفتاب بسر ایشان نزدیك رسیده وگرمای عظیم خلق را فروگرفته ، ناگاه ندا آید از بطنان **عرش** مجید که : این المتحابون فی الله ؟ کجای‌اند کسانی که یکدیگررا دوست بوده‌اند برای من، تاایشان را بسایهٔ خویش فروآرم و در پناه خویش بدارم . و **مصطفی** گفته : کسانی را که برای حق بایکدیگر دوستی دارند، که درسرای سعادت ازبهر ایشان عمودی بزنند از یاقوت سرخ برسر آن عمود هفتاد هزار کوشك بود و از آنجا باهل بهشت فرو مینگرند نور ایشان بهشتیان را چنان تابد که آفتاب دردنیا تابد . بهشتیان گویند

بیای تا بنظاره شویم ایشان را ببینند در جامهای سندس سبز و برپیشانیها نوشته که «المتحابون فی الله» .

پیر طریقت گفت : الهی ! عنایت تو کوه است و فضل تو دریاست کوه کی فرسود و دریا کی کاست ؟ عنایت تو کی جست و فضل تو کی واخواست ؟ پس شادی یکیست که دوست یکتاست .

« وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار ....» الایة ـ آن بهشت که رب العزة وعده داد نه یك بهشت است که بهشتها است ، نه یك درجه است که درجه‌ها است ، بعضی برتر و بعضی فروتر ، از آنکه مؤمنان و دوستان نیز برتفاوت اند درایمان و معرفت ، وشك نیست که مقام معرفت اولیاءِ برتراست ازمقام معرفت عامهٔ مؤمنان و مقام شهیدان برتر از مقام اولیاءِ ، و مقام صدیقان برتر از مقام شهیدان ، و مقام انبیا برتر ازمقام صدّیقان ، ومقام پیغامبران مرسل برتر از دیگر پیغامبران ، و اولوا العزم برتر از اینان و **مصطفی محمد** برتر ازهمگان ، پس نهایت درجهٔ عامهٔ مؤمنان ، بدایت درجهٔ اولیاست ودرجهٔ معرفت **مصطفی** را نهایت پیدانیست وجزحق جل جلاله کس نهایت درجات و مقامات **مصطفی** نداند و در ازل درجات و مقامات ارواح ایشان هم برین مراتب بود واندر روز میثاق همین وفردا درقیامت ودر بهشت و درجات واسرار وصحبت حق جل جلاله همین .

بو یزید بسطامی را پرسیدند بچه رسیدی باین مقام ؟ گفت : به‌تنی برهنه و شکمی گرسنه ودلی پردرد و جانی پرحسرت . گفتند روا باشد که کسی بی آنکه متابعت سلوك طریقت کند اورا این مقام حاصل شود ؟ گفت روا بود اما فتوحه علی قدر سفره ، فتوح وی باندازهٔ سفر وی بود و نوالهٔ وی بقدر حوصلهٔ وی .

واسطی را از درجهٔ ایمان پرسیدند ، گفت : مردرا درگبرگی چهل سال بباید دوید تا حقیقت جمال ایمان بداند و سرّاین معنی آنست که چنانکه انبیاء را (ع) پیش از چهل سال وحی ممکن نیست ، روندگان راه را چهل سال جان و دل درباید باخت تا بحقیقت ایمان رسند چون بحقیقت ایمان رسیدند ایشانرا امروز آن بهشتی باشد نقد وفردا جنات عدن بود ، امروز بهشت وصل ، فردا بهشت فضل ، امروز بهشت

عرفان، فردا بهشت رضوان، «ورضوانٌ من‌الله اکبر ذلك هوالفوزالعظیم».

«یاایّهاالنّبی جاهد الکفاروالمنافقین». تاآخرورد قصهٔ منافقان‌است و کشف فضائح ایشان وسرانجام بد ایشان. وعلامت ایشان سه‌چیزاست چنان که **مصطفی**ص گفت: علامة المنافق ثلث، اذا قال کذب، واذا وعد خلف واذا ائتمن‌خان. **مقاتل حیان** چون این خبر بوی رسید دلتنگ شد، گفت: ما من انسان‌الاو یوجد فیه هذه الخصال الثلث، کم کسی باشد که در وی این سه خصلت نبود و **قاضی سمرقند** بود استعفا خواست از قضا و برخاست و گرد عالم میگشت تا خود را تفرجی پدید کند وتأویل این خبر **بشهر حوشب** رسیداین حدیث باوی بگفت. **شهرحوشب** ازخود متحیرتر دید و اندوهگن‌تر. گفت اگر گشایشی بود از **سعید جبیر** بود. گفتا رفتم پیش **سعید جبیر**. **سعید** گفت: ماعندی من هذا علم و لکنّه ان‌کان عنداحدٍ فعند **الحسن‌البصری**. گفتا: **بحسن بصری** آمدم وقصه باوی بگفتم. حسن گفت: رحم‌الله شهراً و سعیداً حفظا نصف الحدیث و ترکا نصفه انّ رسول‌اللّٰه‌ص لمّا قال هذا، حزن اصحابه لذلك جدّاً و اخذوا فی‌البکاءِ والنّحیب، و قالوا: لایخلو احدنا من‌الکذب و خلف‌الوعد والحیلة فقد نافقنا جمیعاً، فلما بلغ **رسول‌الله** جزع اصحابه لذلك، امر **بلالا** فنادی الناس فلمااجتمعوا، صعدالمنبر فقال: یا ایّهاالناس انی‌رسول‌الله انی‌اردت بقولی: اذا قال کذب، جماعة‌المنافقین و **عبدالله بن ابی** خصوصاً فانّهم قالوا: نحن مؤمنون فکذبوا، قال‌الله عزوجل: «اذا جاءك‌المنافقون ...» الآیة، اخبرالله عنهم انّهم قالوا و کذبوا، وانما اردت بقولی اذا وعد خلف جماعة‌المنافقین و **ثعلبةبن‌ابی‌خاطب** خصوصاً فانّه وعدنی وعاهدالله لئن اکثرالله غنمه لیجعلنّها فی‌ابواب‌البّر ووجوه الخیر فلمّا آتاه‌الله من فضله بخل‌بالزکوة المفروضة ونقض العهد واخلف الوعد قال‌اللّٰه‌تعالی «فاعقبهم نفاقاً» الآیة. واردت بقولی: اذا ائتمن‌خان، المنافقین، خانوا فی‌الدین‌الذی هواعظم‌الامانات و فی‌الصلوة، قال: فاستبشر المؤمنون بذلك وحمدوالله تعالی. فسرّی عن **مقاتل** وقال **للحسن**: فرّج‌الله عنك کما فرّجت عنی و جزاك الله عن دینك خیرا

٩ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **الذین یلمزون المطّوعین** » ایشان که می‌طعن کنند، عیب جویند در فراخ بخشیدگان بخوش منشی ، « **من المؤمنین** » از گرویدگان ، « **فی الصدقات** » درز کوتها و صدقتها ، « **والذین لایجدون الاجهدهم** » و [عیب میکنند] ایشان را که نمی‌یاوند و نمیدارند [که بخشند] مگر اندك خویش ، « **فیسخرون منهم** » از ایشان می‌افسوس دارند ، « **سخرالله منهم** » جزای ایشان داد بآن افسوس که میدارند ، « **ولهم عذاب الیم** . (۷۹) » و ایشانراست عذابی درد نمای .

« **استغفرلهم** » آمرزش خواه ایشانرا ، « **اولاتستغفرلهم** » یا مخواه آمرزش ایشانرا ، « **ان تستغفرلهم سبعین مرة** » اگر آمرزش خواهی ایشانرا هفتاد بار ، « **فلن یغفرالله لهم** » نیامرزد خدای ایشانرا ، « **ذلك بانهم کفروا بالله ورسوله** » این بآنست که ایشان کافر شدند بخدای ورسول او ، « **والله لایهدی القوم الفاسقین** .(۸۰) » وخدای راه نمای وپیش برنده نیست قومی‌را که بنزدیك او از فاسقان‌اند .

« **فرح المخلّفون** » شاد گشتند با پس کردگان [خدای عزوجل از غزای تبوك] ، « **بمقعدهم** » به نشست خویش ، « **خلاف رسول‌الله** » برخلاف رسول خدای ، « **وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم** » و دشوار داشتند که باز کوشند بمال خویش وتن خویش ، « **فی سبیل‌الله** » از بهر خدای و در راه خدای ، « **وقالوا** » ویکدیگر را گفتند ، « **لاتنفروا فی الحرّ** » بیرون مشید ، بجنگ درین گرما ، « **قل نارجهنم** » گوی آتش دوزخ ، « **اشدحراً** تو ش آن سختتر است ، « **لوکانوا یفقهون**.(۸۱) » اگر ایشان دریابندید و دانندید .

« **فلیضحکوا قلیلا** » تا اندکی خندند از شادی خویش ، « **ولیبکوا کثیراً** » وفراوان گریند [فردا از پشیمانی خویش] ، « **جزاءً بما کانوا یکسبون**. (۸۲) » بپاداش انچه میکردند .

« **فان رجعك‌الله** » اگر بازبردترا خدای [از تبوك] ، **الی طائفة منهم** » باایشان که زنده مانده‌اند از ایشان و مُصرّ ، « **فاستاذ نوك للخروج** » و از تو دستوری‌خواهند بیرون آمدن را [بغزاءِ **خیبر** باتو] ، « **فقل لن تخرجوا معی ابداً** » گوی بامن هرگز

میائید [به‌خیبر]، « **ولن تقاتلوا معی عدوّاً** » و بامن هرگز جنگ مکنید با جهودان، « **انّکم رضیتم بالقعود اول مرة** » شما ازخود بپسندیدید بازنشستن از جنگ پیشین ، « **فاقعدوا مع الخالفین**. (۸۳) » بازنشینید [ازجنگ پسین]، با بازنشستگان دیگر .

« **ولاتُصلّ علی احد منهم** » ونمازمکن برهیچکس ازایشان ، « **مات ابداً** » که بمیرد، هرگز ، « **ولاتقم علی قبره** » و باز مایست بر گور هیچکس از ایشان ، « **انّهم کفروا باللّه ورسوله** » که ایشان کافر شدند بخدای ورسول وی ، « **وماتوا وهم فاسقون**. (۸۴) » و بمردند از طاعت بیرون .

« **ولاتعجبْك اموالهم واولادهم** » وخوش مآیادترا مالهای ایشان وفرزندان ایشان ، « **انما یریداللّه ان یعذبهم بها فی الدنیا** » خدای میخواهد که عذاب کند ایشانرا بشغل آن [وگرد کردن آن و نگه‌داشتن آن و ترسیدن بر آن] درین جهان، « **وتزهقَ انفسهم وهم کافرون**. (۸۵) » وجانهای ایشان برآید و ایشان کافر .

« **واذاانزلت سورة** » وکه فرو فرستاده آید ازآسمان سورتی ازفرقان ، « **ان آمنوا باللّه** » که بگروید بخدای ، « **وجاهدوا مع رسوله** » وبازکوشید [بادشمنان وی] با رسول او ، « **استأذنك** » دستوری خواهد از تو بازنشستن را ، « **اولوا الطّول منهم** » اهل توان ازایشان ، « **وقالوا** » وترا گویند ، « **ذرنانکن مع القاعدین**. (۸٦) » گذار تا نشینیم بانشستگان .

« **رضوا بان یکونوا مع الخوالف** » پسند دادند که با زنان در خانها بنشینند، چون زنان ، « **وطبع علی قلوبهم** » و مهرنفاق بردلهای ایشان نهاده شد ، « **فهم لایفقهون**. (۸۷) » تا ایمان راست در نیابند .

« **لکن الرسول والذین آمنوا معه** » لکن رسول و گرویدگان که باوی‌اند، « **جاهدوا باموالهم وانفسهم** » او و ایشان باری باز کوشیدند بمال خویش و تن خویش با دشمن خدای ، « **واولئك لهم الخیرات** » همه‌نیکیها ایشانراست ، « **واولئك هم المفلحون**. (۸۸) » و ایشانند پیروز آمدگان جاوید .

« **اعدّاللّه لهم جنات** » ساخته‌است خدای‌ایشانرا بهشتهائی ، « **تجری من تحتها**

الانهار » در زیر آن درختان جویهای روان ، « **خالدین فیها** » جاویدان در آن ، « **ذلك الفوز العظیم .(۸۹)** » آنست پیروزی .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « الّذین یلمزون المطّوّعین » ـ مفسّران گفتند : چون رسول خدا خواست که بغزاءِ **تبوك** بیرون شود یارانرا تحریض کرد بر صدقات ، تا عدّت غزا و لشکر اسلام بسازد و ساز راه کنند ، صحابه رفتند و هر کس براندازهٔ طاقت خویش صدقه می آورد . **عبدالرحمن عوف** چهار هزار درم آورد گفت : یا **رسول اللّٰه** ، هشت هزار درم داشتم ، یك نیمه آوردم و یك نیمه عیال وفرزندانرا بگذاشتم . **رسول خدا** گفت: بارك اللّٰه لك فیما انفقت وفیما امسکت . از برکت دعاء **رسول** خدا مال وی بدان رسید که چون از دنیا بیرون شد ، دوزن داشت ، ثمن مال وی که بایشان رسید صدوشصت هزار درم بر آمد . **عمر خطاب** همی آمد و چهار هزار درم آورد ، **رسول خدا** گفت: ماذاابقیت لاهلك و عیالك ؟ عیال خودرا چه گذاشتی ؟ گفت: اللّٰه ورسوله . گفت انّ مابین صدقتیکما کما بین کلمتیکما. **عثمان عفان** آمد وصدسر شتر آورد وصدسر اسب. **رسول** گفت ماضرّ **ابن عفان** بعدالیوم . **عاصم بن عدی العجلانی** آمد وصدوسق خرما آورد . **بوعقیل انصاری** نام وی **صحاب** مردی پیر بود ودرویش، آمد ویك صاع خرما آورد گفت : یا **رسول اللّٰه** همه شب آب کشیده ام کشت زار فلان را و دو صاع خرما استده ام یك صاع آورده ام ویك صاع عیال و فرزندان را بگذاشته ام. منافقان گفتند **ابوبکر** و **عمر** و **عثمان** و **عبدالرحمن** می بخشنداز مال فراخ، دانیم که می نام جویند این صاع خرمای **بو عقیل** باری خدای بوی چه نیاز دارد مگر که خویش را بیاد خدا ورسول میدارد ، توانگرانرا بریاء متهم کردند و برانداك **بوعقیل** طنز میکردند تارب العالمین آیت فرستاد، « الّذین یلمزون المطّوّعین » ای ـ یعیبون المطوعین المتنفّلین من المؤمنین ، « فی الصدقات » التطوع من الصدقات مالا یلزمه لزوم الزکوة .

« والذین لا یجدون الاّ جهدهم » ... الآیه الجهد ـ بالضم غاية مايقدرعليه الانسان وبالفتح مصدرجهد فی الامر اذا بالغ ، وقيل ـ هما لغتان فبالضم لغة **اهل الحجاز** وبالفتح

لغة **اهل نجد**. جهد هرکس طاقت اوست، نامی است توان اندك مردرا، یقال: فلانٌ جهید العطاء، زهیده. **بوعقیل** آن صاع خرما بیاورد. **مصطفی** فرمود: تا برهمه مال صدقات بپاشیدند آنگه ـ لمز ـ منافقان تفسیر کرد، گفت:

«فیسخرون منهم» ای ـ یستهزؤن بهم، «سخرالله منهم» جازاهم جزآء سخریتهم حیث صاروا الی النار.

«ولهم عذابٌ الیمٌ» ای ـ مولم. **مصطفی** ازایمان ومعرفت ایشان نومید کرد و گفت:

«استغفرلهم اولا تستغفرلهم». صیغت صیغت امراست ومعنی ـ معنی شرط، ای ـ ان شئت فاستغفرلهم وان شئت فلاتستغفرلهم، یعنی ـ استغفارك لهم وترك الاستغفار سواء

«ان تستغفرلهم سبعین مرة فلن یغفرالله لهم». میگوید یا **محمد** اگر آمرزش خواهی ازبهر ایشان واگر نخواهی همه یکسان است اگر هفتاد بار آمرزش خواهی از بهر ایشان، ایشانرا نیامرزم. **مصطفی** گفت: لازیدن علی السبعین. برهفتاد بیفزایم مگر که بیامرزد. آیت آمد، که «سواءٌ علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفرلهم لن یغفرالله لهم». و مقصود از این هفتاد، نه عددی موقت است بلکه مقصود کثرت است. چنانکه گویند: قدقلت لك مائة مرة و نهیتك عنه الف مرّة. **عرب** گویند: سبّع الله لك الاجر، ای ـ اکثر لك، اراد التضعیف ولهذا جآء فی الاخبار: فله سبع وله سبعون وله سبع مائة. قال **الازهری**: ان السبعین فی هذه الآیة جمع السبعة التی تستعمل فی الکثرة لا السبعة التی فوق الستّه، الاتری انه لوکان زاد علی السبعین لم یغفر.

و دراستغفار **رسول** از بهر ایشان دو قول است: یکی آنکه نفاق ایشان نمی‌شناخت ویقین نبود، از آن دعا کرد و آمرزش خواست. قول دیگر آنست که جماعتی مؤمنان که خویش و پیوند منافقان بودند از **مصطفی** در میخواستند تا از بهر ایشان آمرزش خواهد بامید آنکه باستغفار **مصطفی** مخلص شوند و از نفاق توبه کنند تا ازعذاب و عقوبت برهند. تا رب‌العزة **مصطفی** را باز کرد و ایشان را از ایمان ومغفرت ایشان نومید کرد گفت:

«ذلك بانّهم کفروا بالله و رسوله»، این بسبب آن کردم که ایشان بخدای

ورسول کافر شدند والکافر لا یغفر له ، «والله لا یهدی القوم الفاسقین» المتمردین فی الکفر.

«فرح المخلّفون» الفرح بالذنب اعظم من الذنب. شادی بگناه صعب‌تر است از عین گناه. «فرح المخلفون» ای ـ المتروکون تخلفهم عن رسول الله‌ص. این **عبدالله ابی** بود با هشتاد مرد منافق که بی‌عذری تخلف کردند و با یکدیگر گفتند: «لا تنفروا فی الحر»، درین گرمای گرم و صمیم صیف بیرون مروید بجنگ. والمعنی: فرحوا بقعودهم فی **المدینه** والتخلف و ان لم ینلهم حر الصیف خلاف رسول الله فیکون نصباً لانه مفعول له، و قیل ـ علی المصدر وهو مصدر خالف یخالف مخالفةً وخلافاً، و قیل ـ معناه خلاف رسول الله، ای: بعد خروجه، فیکون خلاف بمعنی خلف و نصبه علی الظرف.

«و کرهوا» ای ـ لم یریدوا، «ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم وقالوا لا تنفروا فی الحرّ» ای ـ قال بعضهم لبعض، وقیل: قالوا للمؤمنین: لا تنفرا فی الحر. «قل نار جهنم اشد حرّاً» وقد اخترتموها بهذه المخالفة و التخلف. «لو کانوا یفقهون» ان مصیرهم الیها.

«فلیضحکوا قلیلاً» یعنی ـ فی الدنیا و هی قلیلة، «ولیبکوا کثیراً» فی الاخرة یعنی ـ فی النار التی لا نهایة له والتقدیر: فلیضحکوا قلیلاً فسیبکون کثیراً «جزاءً بما کانوا یکسبون» جزاء مفعول له. یعنی ـ ولیبکوا لهذا الفعل. قال **ابوموسی الاشعری**: انّ اهل النار لیبکون الدموع فی النار حتی لواجریت السفن فی دموعهم لجرت ثم انهم لیبکون الدم بعد الدموع. قال **ابن عباس**: انّ اهل النفاق لیبکون فی النار عمر الدنیا فلا یرقی لهم دمع ولا یکتحلون بنوم. وعن **انس** قال: قال **رسول الله**ص «لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً».

«فان رجعك الله الی طائفة منهم» یعنی ـ المتخلفین طائفة منهم. از بهر آن گفت که نه هر که تخلف کرده بودند همه منافق بودند بل که ایشان سه گروه‌اند که باز نشستند وخلف کردند گروهی بعداوت باز نشستند وشادی کردند چنان که خدای گفت: «فرح المخلفون». گروهی برمعذرت باز نشستند وبگریستند چنان که خدای گفت: «و اعینهم تفیض من الدمع حزناً الا یجدوا ماینفقون». قومی برغفلت باز نشستند، پشیمان شدند چنان که گفت: «وضاقت علیهم الارض بما رحبت».

«فان رجعك الله» ای ـ یردك الله الی **المدینة** من غزوة **تبوك** وفیها «طائفة منهم» یعنی ـ الّذین تخلفوا بغیر عذر .

«فاستاذنوك للخروج» الی غزوة اخری ، قیل ـ هی غزوة **خیبر** .

« فقل لن تخرجوا معی ابداً ولن تقاتلوا معی عدوّاً » لقعودكم عن **تبوك** و لنفاقكم .

«انّكم رضیتم بالقعود اول مرة» ای ـ عن الوقت الّذی تستأذنون فیه فانّ غزوة **تبوك** لم یكن باول غزوة غزاها علیه السلام . وقیل ـ اول مرة دعیتم وقیل ـ اول مرة قبل الاستیذان .

« فاقعدوا مع الخالفین » مع من تخلف بعذر ، و قیل ـ مع النساء والصبیان ، وقیل ـ مع اهل الفساد الّذین لاخیر فیهم ، وقیل ـ للرجل الذی هو شر اهله: هو خالف بنی فلان .

«ولا تصلّ علی احد منهم» ای ـ من المنافقین . اجماع مفسران است که این آیت درشأن **عبدالله ابی** فرو آمد که **رسول خدا** بروی نماز کرد یاخواست که بروی نماز کند چنان که اختلاف روایات است پسر وی آمد، وكان مؤمناً مخلصاً ، واز **رسول** خدا درخواست تا پیراهن که برتن **رسول** است کفن وی سازد و بروی نماز کند وبرسر گور وی بایستد و دعا کند. بروایتی دیگر گفته‌اند **عبدالله ابی** در بیماری مرگ کس فرستاد **بمصطفی** و بخواند او را چون آمد گفت : ای بیچاره اهلكك حب الیهود ؟ دوستی داشتن با **جهودان** ترا هلاك كرد. گفت : مرا سرزنش مکن که نه‌از بهر سرزنش خواندم ، استغفرلی واعطنی ثوبك الّذی یلی جسدك . آمرزش خواه از بهر من وجامهٔ خویش بمن ده تا مرا کفن سازند وبرمن نماز کن و برسر گور من بایست ومرا دعا کن. **رسول خدا** پیراهن خویش بوی داد. مؤمنان گفتند : یا **رسول الله** لم وجّهت الیه بقمیصك یكفن فیه وهو كافر؟ فقال : ان قمیصی لن یغنی عنه من الله شیئاً وانی آمل ان یدخل فی الاسلام خلقٌ كثیر . لهذا السبب فیروی انه اسلم الف من **الخزرج** لما رأوه یطلب الاستشفاء بثوب **رسول لله** ص ، وهمت کرد **مصطفی** ص که بروی نماز کند که ظاهر وی

اسلام بود اگرچه درباطن نفاق داشت. **عمر خطاب** گفت یا **رسول‌الله** بر وی نماز میکنی وقد فعل کذا و کذا. رسول گفت: یا **عمر** دست ازمن بدار که اگر دانمی که خدای بروی رحمت کند هفتاد بار از بهر وی استغفار کردمی، تا دراین حدیث بود، **جبرئیل** آمد و آیت آورد بروفق قول **عمر**: «ولاتصلّ علی احدٍ منهم» ای ـ من المنافقین، یرید صلوة الجنازة. صلوة درین آیت نماز جنازه است ونماز جنازه فرض کفایت است و آنرا نه رکن است: اول نیت است وچهار تکبیر درآن چهار رکن‌اند اگر برچهار بیفزایند نمازباطل شود وخواندن فاتحةالکتاب، ازپس تکبیراول، رکن است و همچنین درود دادن بر **رسول خدا** از پس تکبیر دوم و دعاءِ مرده پس تکبیر سوم، و پس‌از تکبیر چهارم ذکری مفروض نیست و رکن پنجم سلام بازدادن است ان شاء تسلیمة واحدة و ان شاء تسلیمتین.

قوله: «ولاتقم علی قبره» حتی یفرغ من دفنه وفی‌الخبر کان **رسول‌الله**ص اذا دفن المیّت وقف علی قبره ودعاله.

«انهم‌کفروابالله ورسوله وماتواوهم‌فاسقون» فماصلّی **رسول الله**ص بعدها علی احدٍ منهم و قام علی قبره حتی قبض.

«ولاتعجبك‌اموالهم واولادهم...» الایة ـ سبق تفسیرها ولیست بتکرار لانّها فی‌جماعة وهذه فی‌الاخری، قال **ابن جریر**: اراد **اولاد عبدالله** واموالہ «و اذاانزلت سورة» یعنی ـ من‌القرآن وهذا دلیل علی انّ السورة کانت مسوّرة علی‌عهد **رسول‌الله** لاکما زعم المبتدعة انّها سوّرت بعد **رسول‌الله** و کذلك قوله «بعشرسورٍ مثله».

«ان آمنوابالله» این خطاب با منافقان است، ای ـ آمنواسرّاً کماآمنتم جهراً. وروا باشد که خطاب با مؤمنان نهند، ای ـ دوموا علی‌الایمان.

«وجاهدوا مع رسوله استأذنك» فی‌التأخر «اولوا الطول منهم» ذوالقدرة و السعة فی‌المال.

«وقالوا ذرنانکن مع‌القاعدین» یعنی الزمنی.

«رضوا بان یکونوا مع‌الخوالف» النساء اللاتی تخلفن فی‌البیت.

«وطبع علی قلوبهم فهم لایفقهون» استوثق منها فلایدخلها الایمان. حجة علی‌المعتزلة والقدریة فی‌اثبات القدر و نفی‌الاستطاعة و احتیاج الخلق الی توفیقه

یؤمنون ولو کان کما ذهبوا الیه لقال تطبعت ولم یقل وطبع علی قلوبهم وله فی القرآن نظائر کثیرة.

«لکن الرسول والّذین آمنوا معه» اهل الیقین من اصحاب **رسول الله** ص، «جاهدوا باموالهم» فی الانفاق «وانفسهم» فی سبیل الله بالقتال.

«واولئك لهم الخیرات» جمع خیرة والمراد بهنّ: الحور، لقوله «فیهن خیرات حسان» ویجوز ان یکون عاماً فی جمیع الملاذ من الاطعمة والاشربة والمنازل والحواری والغلمان، و قیل الخیرات: الغنائم.

«واولئك هم المفلحون» الباقون فی النعیم، «اعدّ الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلك الفوز العظیم» لفظ - اعد - دلیل علی انها مخلوقة معدة. این آیت گواهی میدهد که اصحاب رسول خدای ص که اهل یقین واخلاص بودند وبا **مصطفی** در غزاء **تبوك** بودند و **رسول خدا** از ایشان خشنود بود، ایشان قطعی در بهشت‌اند برهرچه بودند از عمل، همچنان که **رسول خدا** عشرة را گواهی داد کـه قطعی در بهشت‌اند اینان هم چون ایشان‌اند بشهادت آیت از بهر ایشان.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «الّذین یلمزون المطّوّعین من المؤمنین فی الصدقات..» اصحاب شریعت دیگراند و اصحاب حقیقت دیگر، خادمان راه شرع جدااند، خلوتیان قرب ومشاهدت جدا، اهل شریعت ازدویست درم پنج درم بدادند ورضاء حق در آن بجستند تا بناز ونعیم خلد رسیدند. فرمان برداران‌اند وحق شرع گزاران‌اند وپسندیدگان‌اند لکن نه چون اهل خلوت و مشاهدت ونه چون خداوندان یافت و صحبت که **خلیل** وار، دست توکّل از آستین رضا بیرون کردند و برای اسباب وعلائق باز زدند هرچه داشتند ازاین حطام دنیا بذل کردند و در سبیل خدا جان ودل در معرض بلا ومحنت نهادند و در اظهار دین اسلام و اعلاء کلمهٔ حق با دشمن بکوشیدند و نیز خود را در راه حق مقصر دیدند لاجرم هر ساعت از جناب جبروت و درگاه عزت الهیت بنعت رأفت ورحمت ایشانرا نو تشریفی وتخصیصی می‌آید، آن(۱) منافقان دون همت مختصر

(۱) ۱ - درنسخه الف: از

دیده یك صاع خرمای **بو عقیل** مختصر داشتند و محقر و بدان طنز کردند چه زیان دارد ویرا این طعن منافقان، ورب العالمین اورا می نوازد ومیگوید: «والذین لایجدون الاّجهدهم»، و **مصطفی** تسلی دل ویرا آن صدقه از وی پذیرفته و اکرامی کرده وبرسر همه صدقها ریخته واین خبر بیرون داده که: افضل الصدقة جهدالمقلّ. آن صدقها همه نیکوا است لکن بذل مجهود درویش از همه فاضلتر و بزرگوارتر که با وی دردعشقی است و سوزی و نیازی که با دیگران نیست ووزنی کـه هست آن سوز و آن درد مراست نه عین مال و کثرت صدقه را و تاصاحب دولتی نباشد دل وی محل سوز و نیاز و درد عشق دین نگردد پس دلی باید از صفـات بشریت و رعونات نفس و شهوات طبع ووساوس شیطان ورياء خلق برهنه گشته و بصفات حق بیاراسته چنان که درسروی جزمهر حق نماند وبرزبان وی جز ذکرحق نماند و بارکان وی جز خدمت حق نماند هرچه خلق را بوی انس بود ویرا از آن وحشت آید هرچه خلق روی بوی آرند وی روی از آن بگرداند تا برخاطروی جز حق نگذرد و از خلق فانی گردد وباحق باقی شود، آری صفت خلق مجازاست ومجازرا برحقیقت راه نیست لکن چون حقیقت برمجاز مستولی گردد مجازرا جذب کند وصفتش صفت حقیقت گرداند، آب مطلق چون برنجاست آید وبروی مستولی گردد حکم نجاست برندارد ومردار درنمك زار افتد بگدازد و نمك گردد پاك شود. این حدیث کیمیاست بهر که رسد اورا عزیز کند و برنگ خویش گرداند. درعهد **موسی کلیم** صدّیقی بود که خلق پیوسته برنجانیدن وی مشغول بودندشبی درمناجات گفت: الهی دانی که تو این عاجز مسکین را ازدنیا معلومی نه داده یی که آنرا در رضای تو فدا کند این تن خوارخود را بصدقه بخلقان دادم تا اگر مرا جفائی کنند وبرما بهتانی نهند تو ایشانرا نگیری رحمت خدا ورضوان خدا بردرویشان خالی مباد.

چنین می آید که در مسجد **شونیزیه، جنید وشبلی وثوری ورویم وخلدی** و جماعتی نشسته بودند وقتی خوش و سماعـی خوش ایشانرا استقبال کرده و بدان مشغول گشته، درویشی در آن حال بحرمت پیش ایشان درآمد و در صف النعال فرونشست و آن درویش کلاهی پشمینه برسر نهاده وپلاسی سیاه پوشیده وایشان اگرچه خداوندان دیده بودند کس را از حقیقت روش وی آگاهی نبود چون از آن خود

وا پرداختند، **شبلی** گفت: ایها الفقیر بکم اشتریت هذا المسح و القلنسوة ؟این کلاه وپلاس بچند خریدی ؟ گفت یا **شبلی** بدنیا وهرچه در دنیا است پس گفت یا **شبلی** بستاخی مکن که خدایرا بندگان‌اند که اگر اشارت بآن ستون مسجد کنند نقرهٔ سپید شود. **شبلی** گوید نگاه کردم آن ستون را دیدم رنگ نقره همی گرفت وآن درویش می گفت بحال خود باش که بتو مثلی میزنیم.

پیر طریقت گفت: الهی نه‌دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست ونه ازمقصود ذرّه‌یی درجان پیداست پس‌این درد وسوز در جهان چراست ؟ پیداست که بلا را درجهان چند جاست این‌همه سهم است اگر روزی باین‌خار خرماست.

«استغفرلهم اولاتستغفرلهم ... » الآیة ـ این آیت دلیل است که منتهای استغفار که گناه از بنده فرونهد وامید بمغفرت قوی گرداند هفتاد باراست‌همان‌است که **مصطفی** گفت: «ما اصرّ من استغفر ولوعاد فی‌الیوم سبعین مرّة»

«آنگه گفت: « ذلك بانّهم کفروا بالله ورسوله ... » . تهدید کافران است اما بشارت مؤمنان است. میگوید ازآن نیامرزم ایشانرا که کافران‌اند، و «الله لا یغفران یشرك به»، دلیل‌است که‌آنجا که‌شرك‌نیست بیامرزد اگرچه‌گناه کاراست که‌خدای تعالی آمرزگار است و بندهٔ مؤمن فراگذار است و ازوی درگذاراست. خبر درست است که‌وی‌گفت‌جل‌جلاله: «عبادی انکم‌الذین‌تخطئون‌باللیل‌والنهار‌وانا‌الذی‌اغفر‌الذنوب ولاابالی فاستغفرونی اغفرلکم » . بندگان من رهیگان من بروز و شب جفاکاری وگنه‌کاری و سزای من که خداوندم‌آمرزگاری و بردباری، آمرزش خواهید تا بیامرزم، واز آئید تا بپذیرم و بخوانید تا بنیوشم، شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که ازمن‌آید «قل کل یعمل علی شاکلته» هیچ جای بگزاف نیامرزند مگر اینجا، باز آئید هیچ جای عذر نپذیرند چنان که اینجا، عذر خود بگوئید ما را ازعیب‌پذیرفتن عارنیست وازآمرزیدن‌باك‌نیست‌وزبان‌حال‌بنده بنعت‌وانکسار وذلت و افتقارمیگوید: الهی از کرم همین چشم داریم و ازلطف توهمین گوش‌داریم بیامرز مارا که بس‌آلوده‌ایم بکرد خویش، بس‌درمانده‌ایم بوقت خویش، بس‌مغروریم به‌پندارخویش، بس محبوسیم درسزای خویش، دست‌گیر مارا بفضل خویش، بازخوان مارا بکرم خویش، بارده ما را باحسان خویش.

۱۰ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **وجاء المعذرون من الاعراب** » آمدند قومی عذر سازان از اعراب، «**لیؤذن لهم**» تا ایشانرا دستوری دهند نشست را، «**وقعد الّذین کذبوا اللّه و رسوله**» وبنشستند ایشان که باخدای ورسول دروغ گفته بودند که گرویدگانیم، «**سیصیب الّذین کفروا منهم عذاب الیم.** (۹۰)» آری رسد بنا گرویدگان ازایشان عذابی دردنمای.

«**لیس علی الضعفاء**» نیست برناتوانان زنان وکودکان وپیران سست شدگان، «**ولاعلی المرضی**» ونه بیماران، «**ولاعلی الّذین لایجدون ماینفقون**» ونه برایشان که نمی‌یابند که بغزا آیند، «**حرج**» تنگی در بازنشستن، «**اذانصحوا اللّه ورسوله**» آنگه که نیك خواه باشند بنده خدایرا و رسول را، «**ماعلی المحسنین من سبیل**» نیست بر نیکوکاران هیچ عتابی، «**واللّه غفور رحیم.** (۹۱)» وخدای آمرزگاری مهربان

« **ولاعلی الّذین اذا ما اتوك** » ونه برایشان که بتو آمدند، « **لتحملهم** » تا ایشانرا دستور دهی، «**قلت لااجد مااحملکم علیه**» گفتی نمی‌یاوم ستوری که شما را دهم، « **تولّوا** » برگشتند « **واعینهم تفیض من الدمع** » و چشمهای ایشان آب میریخت از اشك، «**حزناً**» از اندوه که ستور نیافتند، «**الّایجدوا ماینفقون.** (۹۸)» و از اندوه آن که نفقه ندارند راه را.

« **انّما السبیل علی الّذین یستأذنونك** » عذاب و خشم و تاوان بر ایشان است که دستوری میخواهند ازتو باز نشستن را، « **و هم اغنیاء** » وایشان توانگران‌اند ستوردارند وزاد، « **رضوا بان یکونوا مع الخوالف** » بپسندیدند خودرا که بازنان بازنشینند درخانها، « **و طبع اللّه علی قلوبهم فهم لایعلمون.** (۹۳) » وخدای مهر نفاق بردلهای ایشان نهاد تا روشنائی دانش درآن نشود.

«**یعتذرون الیکم**» عذرها دهند درشما ، «**اذا رجعتم الیهم**» چون بازگردید که با ایشان شوید از تبوك با مدینه ، «**قل لاتعتذروا**» گوی عذر مدهید ، «**لن نؤمن لکم**» شما را استوار نخواهیم داشت، «**قد نبأنا الله من اخبارکم**» خدای ما را آگاهی داد از حالهای شما ، «**وسیری الله عملکم ورسوله**» و بیند خدای ورسول او که چه کنید پس آن، «**ثم تردّون الی عالم الغیب والشهادة**» آنگه باز برند شمارا [بدر مرگ] بادانای آشکارا و نهان ، «**فینبئکم بما کنتم تعملون. (۹۴)**» تا خبر کنند شمارا بآنچه میکردید .

«**سیحلفون بالله لکم**» آری سوگند خورند شمارا بخدای، «**اذا انقلبتم الیهم**» آنگه که با ایشان گردید از تبوك ، «**لتعرضوا عنهم**» تا روی گردانید از ایشان [و فرو گذارید] ، «**فاعرضوا عنهم**» فرا گذارید از ایشان، «**انهم رجس**» که ایشان کژانند و پلید ، «**ومأویهم جهنم**» وباز گشتن گاه ایشان دوزخ است ، «**جزاءً بما کانوا یکسبون. (۹۵)**» پاداش آنچه میکردند .

«**یحلفون لکم لترضوا عنهم**» سوگند میخورند شما را تا از ایشان خشنود شوید ، «**فان ترضوا عنهم**» اگر خشنود شوید از ایشان ، «**فان الله لایرضی عن القوم الفاسقین. (۹٦)**» خدای خشنود نخواهد شد از گروه بیرون شدگان از طاعت وفرمان برداری .

« **الاعراب اشد کفراً و نفاقاً** » عرب بیابان نشین کافرترند از دیگر کافران و منافق تر ، « **واجدر الایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله** » و سزاترانند که اندازها وحدها ، حلال ندانند وفقه دین ومعانی آنچه خدای فرو فرستاد بر رسول خویش ، «**والله علیم حکیم. (۹۷)**» و خدای دانائی است راستدان .

« **ومن الاعراب**» و ازمنافقان عرب کس است ، « **من یتخذ ماینفق مغرماً** » که آن زکوة که میدهد چون تاوانی میداند که میدهد از بی کامی و دشواری ، « **ویتربص بکم الدوآئر** » و از دشواری که حق دادن است بایشان ازمال ، شمارا مرده میخواهند و چشمها میدارند بشما از گردشهای روزگار بد ، «**علیهم دائرة السوء**» آن بد افتاد از گردش جهان که می بیوسند(۱) شمارا خود ورایشان « **والله**

(۱) بیوسیدن : طمع داشتن ، امید بستن

سميع عليم.(۹۸)» و خدای شنوا است از ایشان دانا است بایشان .

«**ومن الاعراب**» و ازاین اعراب حضر کس است ، «**من يؤمن بالله واليوم الاخر**» که میگرود بخدای و روز رستاخیز ، «**ويتخذ ما ينفق قربات عندالله**» وآن زکوة کهمیدهد بآن نزدیکیمیجوید بنزدیك خدای ، «**وصلوات الرسول**» ودرود رسول را ودعای نیکوی او ،«**الا انها قربة لهم**» آگاه باشید که آن نزدیکی است ایشانرا بنزدیك خدای ، «**سيدخلهم الله في رحمته**» آری در آرد خدای ایشانرا دربخشایش خویش ، «**ان الله غفور رحيم.**(۹۹)» که خدای پربخشایش است و مهربان .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «وجاء المعذرون من الاعراب» قرائت **عامه** معذرون مشدداست و قرائت **يعقوب** معذرون مخفف . معذّران بتشدید عذر سازانند بدروغ و معذرون بتخفیف خداوندان عذراند براستی ، عذر فلان اذا زوّر عذراً واعذر فلانٌ اذا اتى بما يعذربه . يقال اعذر من انذر « وجاء المعذّرون » بتشدید . معنی آنست کـه آمدند قومی عذرسازان از منافقان عرب تادستوری دهند ایشانرا ، و بتخفیف معنی آنست که آمدند عذر نمایندگان از عرب که عذرها داشتند براست و ایشان قومی بودند ازاعراب که مسکن ایشان بیرون از **مدینه** بود ، از **تبوك** باز ماندند پس چون وعید شنیدند آمدند و عذر خویش بگفتند و درخواستند که تاایشانرا دستوری تخلف و قعود دهند گفتند : ان نحن غزونا معك تغير اعراب طيّ على حلائلنا و اولادنا و مواشينا . و گفتهاند دستوری بیرون شدن بغـزا میخواستند ، نه دستوری تخلف . و تفسیر برقرائت **يعقوب** ظاهرتراست و درخورتر ، تا ایشان کـه صادق العذر بودند درآیت مذکور باشند که مزوّران عذر ، خود مذکوراند درآنچه گفت :

« وقعدالّذين كذبواالله ورسوله » ثم اوعدهم عذاباً ، « سيصيب الّذين كفروا منهم عذابٌ اليمٌ » ثم ذكر اهل العذر، فقال :

«ليس على الضعفاء» ضعیفان در نفس، پیراناند و ضعیفـن درچشم، نابینایاناند

وضعیفان در عقل، دیوانگان‌اند، میگوید ایشان همه اهل عذراند «ولاعلی المرضی» بیماران همچنین.

«ولا علی الّذین لایجدون ما ینفقون» فقرا و مساکین‌اند بر ایشان هیچ حرج نیست و بزه نیست اگر باز نشینند و به **تبوک** نروند.

«اذا نصحوا اللّٰه ورسوله» هر گه که نصیحت بجای آرند خدایرا ورسول‌را، یعنی- که اقوال و افعال ایشان بصدق و اخلاص بود و کوشش وسعی ایشان در آنچه صلاح اسلام و مسلمانان در آن بود. گویند. این آیت درشأن **عبداللّٰه بن زائدة** فرو آمد، و هو **ابن ام مکتوم** وکان ضریر البصر فقال: یا نبی‌اللّٰه انی شیخ ضریرالبصر خفیف الحال نحیف‌الجسم و لیس لی قائد فهل لی رخصة فی التخلف عن الجهاد فسکت **النّبی**ص فانزل‌اللّٰه تعالی هذه الایة: «ما علی‌المحسنین من سبیل» ای - ماعلی الّذین اطاعوا‌اللّٰه ورسوله ونصحوا‌اللّٰه ورسوله من سبیل، ای - لیس لاحد الی لائمتهم وعتابهم سبیل لانهم محسنون،

«واللّٰه غفور رحیم» للمسیٔ فکیف للمحسنین.

«ولاعلی الّذین اذا ما اتوك» نزلت فی‌البکائین وکانوا سبعة **معقل بن یسار** و **صخر بن خنساء** و هو الّذی کان وقع علی امراته فی رمضان فامر رسول‌اللّٰه ان یکفّرو **عبداللّٰه بن کعب الانصاری** و **سالم بن عمیر** و **علیة بن زید الانصاری** و **ثعلبة بن عثمه** و **عبداللّٰه بن معقل**، اتوا **رسول‌اللّٰه**ص فقالوا: یا نبی‌اللّٰه ان اللّٰه عز و جل قد ندبنا للخروج معك فاحملنا علی الخفاف المرقوعة و النعال المخصوفة نغزو معك، فقال: لااجد مااحملکم علیه فتولوا وهم‌یبکون. **مجاهد** گفت: درشأن **بنی مقرن** فرو آمد **معقل** و **سوید** و **نعمان**. **حسن** گفت: نزلت فی **ابی موسی** و اصحابه وقیل نزلت فی **عرباض بن ساریة**.

«ولا علی‌الّذین» - عطف است برضعفا وقوله «لتحملهم» ای - علی‌النعال. روی **ابوهریره** ان رسول‌اللّٰه‌ص قال: فی غزوة **تبوك** اکثر وامن النعال فان الرجل لایزال راکباً ماکان متنعلا، وگفته‌اند مرکوب میخواستند که د

راه . یقال حملت فلاناً اذا اعطیته حمولة « قلت لااجدای » لااملك «ما احملکم علیه تولّوا و اعینهم تفیض من الدمع حزناً ان لایجدوا » ای ـ بسبب ان لایجدوا «ماینفقون» فی مغزاهم . این آیت دلیل است که مال و توانگری ازحق خواستن وتمنّیء آن کردن به‌نیّت آن که خیرها کنندودرسبیل خدا ازبهرنفقه، این تمنّی کردن و برفوات آن غم‌خوردن و اندوه‌بردن عین طاعت است و ازجمله حسنات، و یدل علیه ماروی **عبدالله بن مسعود** قال : قال **رسول‌الله**ص : ان الفاقة لاصحابی سعادة وان الغنی للمؤمن فی‌آخرالزمان سعادة ، قیل : کیف‌الفاقة لا صحابك سعادة ؟ قال : لانهم یتعاونون علی الفقر فلا یُری فاقة . قیل فکیف الغنی للمؤمن فی آخرالزمان سعادة ؟ قال : لانّه یصیرالمال الی بخلائهم و یسودهم اشرارهم ومن سعادة المؤمن ان لایحتاج فی ذلك‌الزمان الی‌البخیل فان استطعتم ان تکونوا اغنیاء فکونوا .

«انماالسبیل» ای‌ـاللائمة والعتاب «علی‌الذین یستأذنونك» فی‌التخلف «وهم اغنیاء رضوا بان یکونوا مع‌الخوالف و طبع‌الله علی قلوبهم فهم لایعلمون» .

« یعتذرون الیکم» یقیمون لانفسهم عذراً باطلاً «اذا رجعتم» من‌هذه السفرة الیهم .

«قل لاتعتذروا» بالاکاذیب والاباطیل«لن نؤمن لکم» لن نصدّقکم انّ لکم عذراً . این عذر منافقان دروغ بود و باطل قطعاً از بهر آن نپذیرند، اما چون عذر راست بود قبول آن واجب بود لقول **النبی**ص : من اعتذر الیه فلم یقبل کتبت علیه خطیئةٌ وصاحبه مکس یعنی‌ـ العشار ومن تنصّل الیه فلم یقبل لم یرد علی‌الحوض .

«قد نبّأناالله من اخبارکم» من زائده است ای ـ قدنبّأناالله اخبارکم و اطلعنا علی‌اسرارکم‌وذلك فی‌قوله : «ولوارادوا الخروج لاعدّوالهعدة . . .» الی‌اخرالآیتین.

«وسیری‌الله عملکم و رسوله» بعدالیوم فایاکم ومعاودة القبیح وما یعتذرمنه، وقیل معناه ـ ان عملتم خیراً و تبتم‌الی الله من تخلّفکم فسیری‌الله عملکم و رسوله .

« ثم تردّون الی عالم‌الغیب والشهادة » غیب در **قرآن** بده معنی آید. فالغیب: اللوح المحفوظ کقوله تعالی : « اطلع‌الغیب ». والغیب: الرزق لقوله تعالی و « عنده مفاتح‌الغیب » . والغیب : الوحی کقوله : « فلا یظهر علی غیبه احداً الّا من ارتضی

من رسول » . والغيب : القيمة كقوله : « قل لا يعلم من فى السموات والارض الغيب الاالله » . والغيب : الكوائن كقوله : «وما كان الله ليطلعكم على الغيب» . والغيب : الموت كقوله : « قل لو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير » اى ـ لو كنت اعلم متى اموت . والغيب: اخبار الانبياء كقوله : «ذلك من انباءِ الغيب» اى ـ من اخبار الانبياء . والغيب: الظن كقوله: « يقذفون بالغيب » اى ـ بالظن. والغيب: ماغاب عن الابصار من الجنة والنار والبعث و الحساب كقوله: « الذين يؤمنون بالغيب» . والغيب: العدم كقوله : «عالم الغيب والشهادة» اى ـ عالم المعدومات والموجودات .

« فينبّئكم بما كنتم تعملون » ينبّئكم هرجا كـه هست در **قرآن** در موضع يجازيكم است كه در وعيد گويند . آرى بخبر شوى ، بخبر كنم ترا ، آگاه شوى ، همه الفاظ تهديد اند .

« سيحلفون بالله لكم » اى ـ سيكون منكم حلف بالكذب والباطل بعد انصرافكم اليهم من هذه السفرة الى **المدينة** انهم ماقدروا على الخروج ،

« لتعرضوا عنهم » الاعراض الصفح « فاعرضوا عنهم » اى ـ اتركوا كلامهم و سلامهم . «انهم رجسٌ» عملهم خبيث «من عمل الشيطان» . « ومأويهم جهنم جزاءً بما كانوا يكسبون » **ابن عباس** گفت **جد بن قيس** و **معتب بن قشير** واصحاب ايشان هشتاد مرد منافق ، **رسول خدا** چون **بمدينه** باز آمد گفت . لاتجالسوهم ولا تكلموهم اعراض از نامهاء عفواست بنزديك عرب ، مگر خداى را كه اعراض از وضد عفواست . والرجس اسمٌ لكل مكروهٍ . اومتقذّرٍ والرجز ابلغ من الرجس وانكر منه وهو اسم كل مكروهٍ . فى القرآن الرجز العذاب فى مواضع والرجس اسم الشيطان وتغليطه ووسوسته .

« يحلفون بالله لكم لترضوا عنهم» ابن **عبدالله** ابىّ است، حلف للنبى صم بالذى لااله الاهو ان لا يتخلف عنه بعدها وليكوننّ معه على عدوّه و طلب الى النبى صم ان يرضى عنه ميگويد : اين منافق **عبدالله ابىّ** طلب رضا و خشنودي تو ميكند و سوگند ميخورد بدروغ و باطل كه بعد ازاين تخلف نكند .

«فان ترضوا عنهم» يريد فلاترضوا عنهم . فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين» بل يسخط عليهم شما ازايشان خشنود مشويد كه خداى ازايشان خشنود نيست وبا

ایشان ساخط است .

«الاعراب اشد کفراً ونفاقاً» - یعنی کفارالبوادی من **بنی اسد** و **غطفان** اشدّ کفراً ، و منافقو **الیهود** اشدّ نفاقاً و ذلك انهم لایحضرون مجالس العلماء و حضرة الخطباء الاریثاً فهم اقسی قلوباً واعظم‌جهلاً واکثر غفلة ، یدل‌علیه قوله :

« واجدران لایعلموا حدودما انزل‌الله علی رسوله » انهم لایحضرونه اوقات التبلیغ والخطبة والدعوة، میگویداعراب بادیه‌نشین . کفار ایشان کافرتراند ازدیگر کافران . که بحضر کم رسند وعلم دیرادیر شنوند و **قرآن** ندانند ،کافران ایشان کافرتراند از کفار حضر که ازخبر حق آگاه می‌باشند و منافقان بوادی منافق‌تراند ازمنافقان حضر که گاه گاه پند میشنوند «واجدران لایعلموا» ای - اقرب واولی‌بان لایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله من‌الفرائض والعبادات والوعد والوعید . «والله علیم حکیم

ومن‌الاعراب من یتّخذ ما ینفق مغرماً » - این آیت در شأن منافقان عرب است که نفقه میکردند و زکوة میدادند و در دادن آن امید ثواب نمیداشتند و در امساك آن از عقاب نمی‌ترسیدند وآن اعتقاد برخود واجب نمیدیدند پس آنرا چون غرمی و تاوانی میدانستند و دادن برایشان ناکام بود و دشوار میداشتند .

« یتربّص بکم الدوائر » یقال فلان یتربص بی‌الدوائر ، ای‌یتمنی موتی، یقول ینتظران ینقلب‌الامر علیکم بموت‌الرسول وظهورالمشرکین علی‌المؤمنین، والدوائر ماتدور به‌الایام‌من‌الوانها ان شرفشر وان‌خیرفخیرفالخیرلقوم شرلقوم آخر(۱)، مصائب قوم عند قوم فوائد

فتی یشتری حسن الثناء بماله ویعلم ان‌الدائرات تدور .

آنکه جواب داد گفت :

علیهم‌دائرةالسوءِ» ای - علیهم‌تدور[والمصائب والحروب‌التی‌یتوقّعون‌وقوعها فی‌المسلمین. وقیل: الدائرة : انقلاب‌النّعمة الی‌ضدّها . وقیل‌هی](۲)الحاجة وقیل: هی

(۱) جمله «لقوم آخر» درنسخه الف وج نیست وبدون آن جمله ناتمام است تصحیح شده .

(۲) این قسمت درنسخهٔ الف نیست .

مصدر کالعاطفة والعافیة والعاقبة. وقیل: هی صفة ای - خلة تدور وتحیط بالانسان حتی لا یکون له منها محیص. **مکی** و **ابوعمرو** دائرة السوء بضمّ سین خوانند، باقی بفتح سین فبالضم البلاء والمکروه وبالفتح المصدر یقال سؤته سوءً اومساءةً ، قومی گفتند از مفسران که این آیت: «ومن الاعراب من یتخذ من مغرما» و آیت پیش: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» این هر دو منسوخ اند و ناسخ آیت سوم است: «و من الاعراب من یؤمن بالله والیوم الاخر» . و قومی گفتند همه محکم‌اند بجای خویش و در آن نسخ نه.

«ومن الاعراب من یؤمن بالله والیوم الاخر». البعث والحساب والثواب والعقاب. این اعراب حضراند که ینتابون حضرة الفقهاء و مجالسة العلماء وهم **اسلم** و **غفار** و **جهینه**. «و یتخذ ماینفق» ای - فی الجهاد مع الرسول (ص) و مایتصدق به. «قربات عندالله و صلوات الرسول» ای - لیقربه من رحمته و رضوانه. و قیل القربة طلب الثواب والکرامة. وصلوات الرسول ای - دعاءه واستغفاره. وصلوات نصب بالعطف علی «ماینفق» ای - یتخذ ماینفق وصلوات الرسول قربة و قیل - نصب بالعطف علی «قربات» ای - یتخذ بذلك قربات الله و صلوات الرسول ای - بطلب الغفر ان من الله والاستغفار من الرسول این صلوات آنست که آنجا گفت: «ان صلوتك سکن لهم» فرموده بودند رسول را که ایشانرا دعا کن چون ازایشان زکوة ستانی. درخبر است که **عبدالله بن ابی اوفی الاسلمی** وهو من اهل بیعة الرضوان و آخر من مات من الصحابة بالکوفة قال: اتیت **رسول الله**ص بصدقة ابلی فاخذها منّی فقال: اللهم صلّ علی **آل ابی اوفی** و انما دعا لآ له لانّ العرب تقول آل فلان تعدّ الفلان فیهم. وفی الخبر: انّ **رسول الله**ص علّم **کعب بن عجرة** الصلوة علی رسول الله فی آخر الصلوة فقال: قل اللهم صلی علی محمد کما صلیت علی آل ابراهیم و انما عنی الصلوة علی ابراهیم واهل الایمان من ذریته وقال الله عز وجل: «ادخلوا آل فرعون اشدّ العذاب» و فرعون فی الآل و علی هذا المعنی، سلامٌ علی آل یاسین.

«الا انها قربةٌ لهم» ای - فضیلة لهم و نجاة والمعنی هذا تصدیق لمخیلتهم.

«سید خلهم الله فی رحمته ان الله غفورٌ رحیم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «وجاءالمعذّرون من‌الاعراب ....» الایة ـ دو گروه بغزاءِ **تبوك** نرفتند : گروهی منافقان و گروهی مؤمنان اما منافقان ظاهر بخلاف باطن نهادند رب‌العالمین گفت : « قل لاتعتذروا لن نؤمن لکم » گوی عذر دروغ منهید و بهانهٔ باطل‌میارید که ازشما راستی‌نیاید. آنکس که درازل کژ آفریدند راست کی‌گوید؟! حبلی گسسته چه بار کشد، چراغی کشته چه روشنائی دهد، صریع القدرة لاینعشه الجهد و الحیلة . دیگر گروه مؤمنان‌اند ، عنایتیان حضرت وبرداشتگان لطف رب‌العالمین ، ایشانرا خود با عذردادن نگذاشت ایشان‌را نیابت بداشت وعذربنهاد که «لیس علی‌الضعفاءِ» برین ضعیفان پیران فرو ریخته ودرویشان شکسته ، هیچ حرج نیست و نشستن ایشان بعذر ناتوانی ، آنرا تبعة نیست، اعتقاد ایشان آنست که اگر قدرت بودی ایشانرا وساز وتوان بیرون شدن بصحبت رسول،آنرا غنیمت شمردندید و بذل جان در سبیل خدا برایشان آسان بودید ، رب‌العالمین آن اعتقاد و صفاء دل ایشان بپسندید و برضعف و عجز ایشان رحمت کرد و ایشانرا عذر بنهاد امّا بشرط آنکه نصیحت ونیك‌خواهی بازنگیرد خدایرا ورسول را . نصحیت مرخدایرا آنست که دروی براستی و پاکـی سخن گوئـی و از هرچه ناسزاست او را مقدس و منزه دانستی . درراه معاملت باندازهٔ طاقت، ازروی تعظیم، عبادت کنی وخلق را بهدین‌وی ارشاد کنی‌و آلاء و نعماء وی‌بیادایشان‌دهی، چنان‌که میگوید، جل‌جلاله :«وذکّرهم بایام‌الله» ونصیحت **رسول خدای**ص آنست که مر او را بدل دوست داری وطاعت وی فرض‌دانی و بگفتار و کـردار ومال، نصرت دین وی کنی و صحابه و اهل بیت وی دوست داری و سنت وی بطلب زنده گردانی ، **مصطفی**ص گفت : « من احیا سنتی فقد احبّنی ومن احبّنی کان معی فی‌الجنة » .

قوله : «ماعلی المحسنین من سبیل ...» ـ بر محسنان از لائمه و عتاب هیچ راهی‌نماند، که احسان‌ایشان، راه‌هرعتابی‌بایشان فروبست، احسان‌چیست، **مصطفی**ص گفت : (ان تعبدالله کانك تراه فان لم‌تکن تراه فانه یراك) این حدیث اشارتست

بملاقات دل با حق ومعارضهٔ سرّ باغیب ومشاهدهٔ جان درمنزل‌عیان وحثّ کردن‌است براخلاص عمل وقصر امل ووفا کردن بپذیرفتهٔ روز اوّل آنگه که این تقریر میرفت: «الست بربکم قالوا بلی» .

قوله: «ولاعلی‌الذین اذا مااتوك لتحملهم» نمی‌خواستند که ازصحبت‌ومشاهدهٔ رسول خدا باز مانند و از درویشی وبی‌کامی ساز رفتن نداشتند، آمدند وازسرسوز و نیاز سؤال کردند، چون مقصود برنیامد، وقت را اندوهگن وحزین بر گشتند و گریستن درگرفتند، **مصطفی**ص گفت : « ما من عین الاوهی باکیة یوم‌القیمة الّاالاربعة عین،عینٌ فقئت‌فی‌سبیل‌الله وعینٌ غضّت‌عن‌محارم‌الله وعین‌باتت ساهرة ساجدةً لله وعین بکت من خشیة‌الله» .

پیرطریقت گفت : آه ازروز بتری، فریاد ازدردواماندگی، الهی، چه سوزاست این که ازبیم فوت تو درجان‌ما، درعالم کسی نیست که ببخشاید بروز زمان‌ما. الهی! دلی دارم پردرد وجانی پرزحیر، عزیز دو گیتی، این بیچاره را چه تدبیر .

قال لی من احب و البین قدجدّ و دمعی موافق لشهیقی

ماتری فی الطریق تصنع بعدی قلت‌ابکی‌علیك طول الطریق

چندان بزاریدند و اشك از دیده فرو باریدند که‌آن حزن‌وآن اندوه بدرگاه نبوّت، ایشانرا وسیلتی گشت، **مصطفی**ص ایشان را بازدیدگفت :« تأهّبوا للخروج » . گفتند یا **رسول‌الله** آن چه بود و این چیست گفت : « لست احملکم انا و انما حاملکم‌الله» یقول‌الله تعالی : «وحملناکم فی‌البر والبحر» لماتمحضت قلوبهم‌للتعلق بالله وبکت عیونهم علی‌ما عجز واعن‌اداء حق‌الله ، تدارك‌الله احوالهم‌فامر **رسوله** (ص) ان‌یحملهم، بذلك جرت سنته سبحانه فقال:« وهوالذی ینزل‌الغیث من‌بعدماقنطوا» .

قوله : «ومن‌الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرماً ویتربص بکم‌الدوائر ...»الایة. اندیشهٔ ناراست و خبث اعتقاد وهمت بدو مکر نهان ایشان بنگر، کـه چه فروآورد بسر ایشان . چشم بر روز بد مسلمانان نهادند تا خود بروز بد رسیدند، محنت و نقمت مسلمانان خواستند و خود همـه محنت ونقمت دیدند. اینست حکم خداوند جل‌جلاله :«لایحیق المکرالسیّئ الّا باهله» . ولقد قیل‌فی‌المثل: اذا حفرت‌لاخیك

فوسّع فرّ بمایکون ذلك مقیلك ویقال: من نظر الی ورائه توقّف فی کثیرمن تدبیره ورایه.

قوله: «ومن الاعراب من یؤمن‌بالله و الیوم‌الاخر» الی قوله «سید خلهم‌الله فی‌رحمته» طاعات واعمال ایشان برشمرد وآنرا بپسندید اما نجات ایشان دررحمت خودبست نه دراعمال ایشان، همانست که **مصطفی**ص گفت: مامنکم من‌احدٍ ینجیه عمله، قالوا: ولاانت یا رسول‌الله؟ قال: ولاانا الاّ ان یتغمّدنی‌الله بفضلٍ منه ورحمته. پس چون ایشانرا از دوزخ نجات دهد، وبفضل خود دربهشت‌آرد، برایشان نواختی دیگر نهد ونعمتی دیگرافزایدکه بعضی تنعم ونازونعیم بهشت درمقابل آن اعمال نهد و بنده را درآن شاد گرداند گوید «کلوا واشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی‌الایام الخالیة، جزاءً بما کانوا یعملون، هل جزاء الاحسان الّا الاحسان»، وکلّ ذلك من نعمته علیهم وتوفیقه ایّاهم، سبحانه ما ارأفه بعباده: «والله رؤف بالعباد».

۱۱ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «**والسابقون الاوّلون**» وپیش‌وایان‌پیشینیان، «**من المهاجرین والانصار**» از مهاجران و از انصار، «**والّذین اتّبعوهم باحسان**» و ایشان که بریی ایشان‌ایستادندبه‌نیکوئی، «**رضی‌اللّه‌عنهم**» خشنود شدخدای‌ازایشان،« **ورضواعنه**» و خشنود شدند ایشان از او، « **واعدّلهم جنّاتٍ** » و ساخت ایشانرا بهشتهائـی « **تجری تحتهاالانهار** » زیر درختان آن جویهای روان، « **خالدین فیها ابداً**» جاویدان درآن همیشه، « **ذلك‌الفوز العظیم.** (۱۰۰)» آنست پیروزی بزرگوار.

«**وممّن‌حولکم**» وازایشان که گرد برگرد شمااند،« **من‌الاعراب** » ازاین اعراب بادیه‌نشین، « **منافقون** » منافقان‌اند،« **ومن‌اهل المدینة** » و از اهل شهر [شما هم منافقان‌اند]،« **مردوا علی‌النّفاق** » شوخ شده‌اند وبر نفـاق مصر ایستاده، «**لاتعلمهم**» تو ایشانرا می‌نشناسی، «**نحن نعلمهم**» ما ایشانرا دانیم، « **سنعذّبهم مرّتین** » آری عذاب کنیم ایشانرا دوبار،« **ثم‌یُردّون الی عذاب عظیم** .(۱۰۱)» آنگه ایشانرا بازبرند با عذاب مهین.

« **وآخرون** » ودیگران‌اند[قومی که پیرامن نفاق ومنافقاق میگشتند]، « **اعترفوا بذنوبهم** »مقرآمدند بگناه خویش[وببدداشتندکردخویش]،« **خلطوا** » آمیختند درهم ، « **عملا صالحاً وآخرسیئاً** »کردارنیك و کردار بد ،« **عسی‌الله** » واجب کرد خدا ازخود، « **اَن یتوب علیهم** »که توبه پذیرد ازایشان وبا خوددارد ایشان‌را ، «**ان‌الله غفور رحیم** .(۱۰۲)» که خدای آمرزگار است مهربان ،

« **خذمن اموالهم** »گیرازمالهای‌ایشان، «**صدقة**»فریضهٔزکوة،«**تطهّرهم**» تا پاك کنی ایشانرا [و مال ایشانرا] ، « **وتزکّیهم‌بها** » وهنری و روزافزونی کنی ، « **وصلّ‌علیهم**» و درود ده ورایشان ، « **اِنّ صلوتك** » که درود دادن تو ورایشان [آنگه که می‌زکوة ستانی] ،« **سکن ٌ لهم**» ایشانرا آرامش‌دل‌بود [وخرسندی‌در آنچه دادند] ، «**والله سمیع‌علیم** . (۱۰۳) » وخدای شنوائیست دانا .

« **الم یعلموا** »نمیدانند ،«**ان‌الله هویقبل التوبة عن‌عباده**» که‌خدای‌اوست که باز گشت می‌پذیرد از رهیگان خویش، « **ویأخذالصدقات**» و صدقها می‌ستاند از ایشان ، **وان‌الله هوالتواب‌الرحیم** .(۱۰۴) » و نمیدانند کــه خدای توبه ده است توبه پذیر مهربان .

« **وقل اعملوا**»گوی‌که‌میکنید آنچه‌میکنید،«**فسیری الله عملکم‌ورسوله**» که خدای کرد شما می‌بینید و[بازنماید وآشکارا کند با] رسول‌او، «**والمؤمنون**»و مؤمنان ، بینند ، « **وستردّون** » وباز برند شمارا آخر، «**الی‌عالم الغیب‌والشهادة**» بادانای نهان وآشکار ، « **فینبّئکم بما کنتم تعملون**.(۱۰۵) » و شما را خبر کند بآنچه میکردید .

« **وآخرون** » و دیگران‌اند قومی از ایشان ، «**مُرجَون لامرالله** » کـه با حکم‌خدا گذاشتنی‌اند، « **امّایعذّبهم** »امّا که عذاب کندایشانرا ، « **وامّایتوب‌علیهم** » یا توبه دهــد ایشانرا ، « **والله علیم حکیم**. (۱۰٦) » و خدای دانائیست راست دانش راست کار .

« **والّذین اتّخذوا مسجداً**» و ایشان که مسجدی کردند ، «**ضراراً وکفراً**»

بستیز و کفر، «**وتفریقاً بین المؤمنین**» و جدائی ساختن میان مؤمنان، «**وارصاداً**» و چشم داشتن را ، «**لمن حارب الله ورسوله من قبل**» باز آمدن کسی با آن مسجد که باخدای ورسول بجنگ بود پیش از آن ،«**ولیحلفنّ**» حقا که سوگند خواهند خورد لابد ، «**إن اردنا الا الحسنی**» که نخواستیم بکردن این مسجد مگر نیکوئی ونکردیم مگر بر نیت نیکو، «**والله یشهد**» وخدای می گواهی دهد ، «**انّهم لکاذبون.** (۱۰۷)» که حقا که ایشان دروغ زنان‌اند .

«**لاتقم فیه ابداً**» نگر که در آن مسجد نماز نکنی هرگز ،«**لمسجد اسّس علی التقوی**» حقا که مسجدی که آنرا بنیاد نهادند براستی و پرهیزگاری ، «**مِن اول یوم**» از روز نخستین وآن ،«**احقّ ان تقوم فیه**» سزاتر است که نماز کنی در آن ، «**فیه رجال**» در آن مسجد مردانی‌اند ، «**یحبّون ان یتطهّروا**» دوست میدارند که پاکیزگی برزند، «**والله یحب المطّهّرین.** (۱۰۸)» وخدای دوست دارد پاکیزگی برزندگانرا .

«**افمن اسّس بنیانه**» آنکس که بنیاد نهادند بناءِ اورا ، «**علی تقوی من الله ورضوان**» بر تقوی ازخدای وخشنودی وپسند ازاو عزوجل،«**خیر**» آن به است، «**ام من اسّس بنیانه**» یا آنکس که بنیاد نهادند بناء اورا ،«**علی شفا جرف**» بر کناره رودباری زیرتهی ،«**هار**» ریگ بوم یست روان ،«**فانهار به فی نار جهنم**» روانست آن بنا ، درآتش دوزخ [و خداوند خودرا با خود برد] ، «**والله لایهدی القوم الظالمین.** (۱۰۹)» و خدای پیش برنده و راست دارندهٔ کارظالمان نیست .

«**لایزال بنیانهم الّذی بنوا**» آن بناءِ ایشان که ورداشتند،«**ریبةً فی قلوبهم**» دردلهای ایشان نفاقی وشکی بود، «**الّا ان تقطع قلوبهم**» مگر آن که دلهای ایشان ریزه ریزه کنند [یانه نفاق و شك ومهر آن مسجد و حسرت ویرانی آن در دلهای ایشان است] ، «**والله علیم حکیم.** (۱۱۰)» وخدای دانائی است راست دانش راست کار،

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « والسابقون الاولون من المهاجرین » الذین هاجروا و فارقوا منازلهم و اوطانهم.

«والانصار» الذین نصروا رسول‌الله علی اعدائه من اهل **المدینة** و آووا اصحابه. خلافست میان علمای دین و اهل تفسیر که سابقان مهاجران که بودند؟ **ابوموسی** و **سعیدمسیب** و **قتاده** گفتند: هم‌الذین صلّوا القبلتین مع **النبی**ص ایشان که با **رسول خدا** در دوقبله نماز کردند در ابتدای اسلام به **بیت مقدس** و بعد از آن **بکعبه**. **عطاء بن ابی رباح** گوید: **بدریان** اند ایشان که با **رسول خدا** بجنگ **بدر** حاضر بودند، **شعبی** گفت: هم الذین شهدوا بیعة **الرضوان بالحدیبیة** و سابقان اسلام نیز علماء مختلف‌اند. قومی گفتند: اول کسیکه مسلمان‌شداز‌مردان، **ابوبکر** بودواززنان **خدیجه**. قومی گفتند اول کسی که مسلمان شد **علی‌بن ابی‌طالب**ع بود. قومی گفتند اول **زیدبن حارثه** بود. **اسحق‌بن‌اسمعیل‌الحنظلی** جمع میان‌همه کرد و گفت اول کسی که مسلمان‌شد ازمردان رسیده، **ابوبکر** بود واززنان، **خدیجه** واز کودکان نارسیده، **علی بن ابی‌طالب**(ع) واز بردگان‌ومولایان **زید حارثه**. **اسمعیل بن ایازبن عفیف** روایت کند از پدر خویش از جد خویش **عفیف** گفتا مردی بازرگان بودم بروزگار حج **بمکه** آمدم و بنزدیك **عباس‌بن عبدالمطلب** فروآمدم که با وی دوستی و برادری داشتم، گفتا هردوبایام موسم **بمنی** ایستاده بودیم من و **عباس** که‌مردی جوان تازه روی فراز آمد بوقت پیشین و ساعتی درآسمان می‌نگرد آنکه روی بقبله‌آورد و در نماز ایستاد، هم در آن ساعت کودکی آمد و از راست دست وی بایستاد و زنی آمد ازپس هردو بایستاد، آن جوان پشت خم داد ودررکوع‌شد هردو درمتابعت وی در رکوع شدند، جوان بسجود شد ایشان نیز بمتابعت وی در سجود شدند ودر قیام‌همچنان و درتشهد هم‌چنان. **ابن‌عفیف** روی **بعباس** آورد، گفت: یا **عباس** امر عظیم! این عظیم کاری‌است این کارایشان چه کاراست واین چه‌کسان‌اند اینان، **عباس** گفت: هذا ابن‌اخی - **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب** یزعم ان‌الله‌تعالی بعثه‌رسولاً

وان کنوز **کسری** و **قیصر** ستفتح علیه و هذا الغلام ابن اخـی - **علی بن ابی طالب** وهذه المرأة **خدیجة** بنت **خویلد** زوجة **محمد**، تابعاه علی دینه وایم الله ماعلی ظهر الارض کلها احد علی هذا الدین غیر هؤلاءِ. قال **عفیف الکندی** بعد ما اسلم ورسخ الاسلام فی قلبه، یالیتنی کنت رابعاً. روزی **بوطالب**، **علی** را گفت یا بنی، ماهذا الدین الذی انت علیه؟ این چه دین است که تو داری و آنرا پروری؟ گفت یا ابت آمنت بالله و رسوله وصدّقته فیماجآء به وصلّیت معه لله(۱) ای پدر ایمان آوردم که خدای یکی است و **محمد** رسول و پیغامبر او است و استوار است و راست گوی بهرچه آورد و گفت و با وی نماز میکنم بفرمان خدای از بهر خدای، **بوطالب** گفت: ای پسر امّا انّ **محمداً** لایدعو الاالی خیر فالزمه، **محمد** هر که خواند بهرچه خواند بخیر خواند و خیر گوید و جز خیر ازو نیاید نگر اورا بدست داری وملازم باشی و ازو برنگردی. **مجاهد** گفت: نعمتی و نواختی بود کـه خدای تعالی بر **علی بن ابی طالب** نهاد و خیری کـه بوی خواست کـه روز قحط و نیاز بود و **قریش** بغایت تنگی و سختی رسیده و **بوطالب** صاحب عیال بود ویساری نه که ایشانرا بفراخی نعمت داشتید و در **بنی هاشم**، **عباس** توانگر بود وصاحب نعمت، **رسول خدا** گفت: یا **عباس** اگر در حق **بوطالب** تخفیف جوئیم و از آن فرزندان وی لختی برداریم و داشتن ایشانرا در پذیریم مگـر صواب باشد و اورا خفّتی بود، **مصطفی** و **عباس** هر دو رفتند و این اندیشه که کرده بودند با **بوطالب** بگفتد **بوطالب** گفت: **عقیل** را بمن بگـذارید وبا دیگران شما دانید که چه کنید **مصطفی** **علی** را برداشت و درپذیرفت و**عباس** **جعفر** را پس **علی** با **مصطفی** می‌بود تا وحی از آسمان آمد و بعث وی در پیوست و رب العزة **علی** را باسلام گرامی کرد و **جعفر** با **عباس** می‌بود تا آنگه که مسلمان شد و باسلام عزیز گشت و مستغنی شد. **محمدبن اسحق** گفت: چون **ابوبکر صدیق** مسلمان شد جماعتی از **قریش** پیوسته باوی می‌نشستند ومجالست ومصاحبت وی دوست میداشتند از آن که **ابوبکر** مردی محبوب بود، خوش خوی، خوش طبع، سهل و آسان فرادست آمدی وباهر کس درمعاشرت ومصاحبت خوش در آمدی وتدبیر کارها دانستی

(۱) در نسخهٔ الف: مع الله

و مردم‌شناختی و کارها ازپیش‌بردی به زیرکی ودانائی، پس‌جماعتی که باوی مجالست کردند و بروی اعتماد داشتند چون **عثمان عفان** و **الزبیربن العوام** و **عبدالرحمن بن عوف** و **سعدبن ابی‌وقاص** و**طلحة بن‌عبیدالله** ، **ابوبکر** پیوسته حدیث اسلام و ایمان باایشان همی کرد و ایشانرا دعوت میکرد تا این جماعت همه بوسیلت **ابوبکر** پیش **مصطفی** آمدند ومسلمان شدند و اسلام و مسلمانان را نصرت دادند رب‌العالمین‌ایشانرا سابقان خواند گفت : «السابقون‌الاولون من‌المهاجرین والانصار» روی **الزبیربن العوام** قال قال**رسول‌الله**ص : « اللهم انك بارکت لامّتی فی صحابتی فلا تسلبهم البرکة و بارکت لاصحابی فی **ابی‌بکر** فلاتسلبه البرکة و اجمعهم علیه ولا تنشر امره فانّه لم یزل یؤثر امرك علی امره اللهم واعزّ **عمربن الخطاب** و صبّر **عثمان** ووفق **علیا** و اغفر **لطلحة** و ثبت **الزبیر** و سلم **سعداً** و وفق **عبدالرحمن** و الحق بی‌السابقین الاولین من‌المهاجرین و الانصار و التابعین باحسان »

اما سابقان وانصار ایشانند که دربیعة **عقبه** حاضر بودندکه بمیزبانی **مصطفی** آمدند به**مکه** که ویرا به **مدینه** خواندند وهشتادواندکس‌بودند، خطیب‌ایشان**اسعد بن زرارة** دوسال‌پیش‌از آن که **مصطفی بمدینه** هجرت کردایشان‌ایمان‌آورده بودند که**مصطفی**ص **مصعب عمیر**را بایشان فرستاد تاایشان رادعوت کرد وبرایشان **قرآن** خواند وکانت **الانصار** تحبّه فاسلم معه **سعدبن معاذ** و **عمرو بن‌الجموح** و **بنو عبدالاسهل**وخلق‌من‌النساء والصبیان‌وکان**مصعب‌بن عمیر**اول‌من‌جمع‌الصلوة **بالمدینه** وکان صاحب رایة**النبی** یوم **احد** و یوم **بدر** و کان وقی **رسول‌الله** بنفسه یوم **احد** حیث‌انهزم‌الناس‌عن **رسول‌الله** حتی‌نفذت‌المشاقص(۱)فی‌جوفه فاستشهد یومئذ فقال **رسول‌الله**ص احتسبك، مارأیت‌قط اشرف‌منه لقد رایته **بمکة** وان‌علیه بردین‌مایدری مافیها وان شراك نعلیه من ذهب وان عن یمینه غلامین وعن یساره غلامین بید کل واحد منهم‌قعب من حیس، یأکل ویطعم‌الناس فآثره‌الله بالشهادة وکان **رسول‌الله** اذا اهدیت الیه طرفة حباها **لمصعب‌بن‌عمیر** فانزل‌الله فیه :«ولمن‌خاف مقام ربه‌جنتان»

۱ - مشاقص جمع مشقص پریهن تیر ویا تیریکه دارای پری عریض باشد .

ودر قراءت **يعقوب** که خواند «والانصار» برفع، معنی آنست که سبق، فرا مهاجران دادوانصار یاد کرد نیك‌نام و سابقان ایشان جدا نکرد.

«والذین اتبعوهم باحسان» ایدر، دوقول گفته‌اند: یکی آنست که «والذین اتبعوهم باحسان» من‌المهاجرین والانصار ایضاً فیکون سائرالصحابة. قول دوم آنست که ومن‌اتبعوهم بالایمان والطاعة وسلکوا سبیلهم فی‌الهجرة والنصرة الی‌یوم‌القیمة.

«والذین‌اتبعوهم باحسان»- گفته‌اند که تابعین‌نام ازاین‌آیت گرفته‌اند و تفسیر این احسان اینجاست که گفت: «والذین جاؤوامن بعدهم...» الآیة آن احسان ترحم است برسلف وایستادن برذکر سوابق نیکوئی ایشان وزبان و دل فروگرفتن ازاندیشهٔ بد درایشان، ایشان را درثواب فراهم‌داشت‌وجمع‌کرد گفت: «رضی‌الله‌عنهم» ای- بقبول‌الطاعة «ورضوا عنه» بما نالوا من‌الثواب فوق‌ماتمنّوا وقیل‌رضوابه رباً فرضی بهم‌عباداً. «واعدّلهم‌جنات‌تجری تحتهاالانهارخالدین‌فیها ابداً ذلك‌الفوزالعظیم» قراء **ابن‌کثیر** من تحتها الانهار و لیس لها فی **القرآن** نظیر روی عن **حمیدبن زیاد** قال قلت **لمحمدبن‌کعب القرظی** یوماً الاتخبرنی عن اصحاب **رسول‌الله**ص فیما کان من رأیهم وانما اریدالفتن؟ فقال: ان‌الله قدغفر لجمیع اصحاب **النبی**ص فی کتابه فقال سبحان‌الله الاتقرأ قوله ؟ «والسابقون الاولون من‌المهاجرین والانصار» الی‌آخرالایة فاوجب‌الله لجمیع اصحاب **النبی**ص الجنة و الرضوان و اشترط علی التابعین شرطاً لم یشترط علیهم قلت و ما اشترط علیهم قال اشترط علیهم ان یتبعوهم باحسان یقول یقتدون باعمالهم الحسنة ولایقتدون بهم فی غیرذلك. قال **ابوصخر حمیدبن زیاد** فوالله لکانّی لم اقرأها قط وماعرفت تفسیرها حتی‌قرأ **علی**(۱) **محمدبن کعب**. وعن **ابی‌سعید الخدری** قال: قال **رسول‌الله**ص: لاتسبّوا اصحابی فوالذی‌نفسی بیده لوان احدکم انفق مثل احد ذهباً ماادرك مدّاحدهم ولانصفه.

«وممن حولکم من‌الاعراب منافقون» دربن‌آیت تقدیم وتأخیر است تقدیره: و ممن حولکم من الاعراب و من اهل المدینه منافقون این اعراب اعراب بوادی است **فزاره وعطفان** و **مزینه** و **جهینه** و **غفار** «ومن‌اهل‌المدینه» یعنی **عبدالله بن**

---

۱ ـ درنسخه الف: علی بن.

ابی و **جدبن قیس** و **معتب بن قشیر** و **ابوعامر الراهب**.

«مردوا علی النفاق» نعت للفریقین، میگوید: منافقان این دو فریق از اعراب و اهل **مدینه**، بر نفاق مصر ایستادند و درستیز در آن بماندند هیچ توبه نکردند «مردوا علی النفاق» ای ـ اقاموا علیه ولجوا فیه و عتوا و استمروا علی ذلك فلم یتوبوا منه واصله من الشیطان المارد یقال مرد یمرد مروداً فهو مارد و مرید اذا عتا وطغی.

«لا تعلمهم» ای ـ لا تعرفهم باعیانهم «نحن نعلمهم» قال **قتاده** ما بال اقوام یتکلّفون علم الناس یقولون فلان فی الجنة وفلان فی النار. قال نبی الله **نوح**: «وما علمی بما کانوا یعملون» و قال **شعیب**: «وما انا علیکم بحفیظ» و قال نبینا: «ما ادری ما یفعل بی ولا بکم» وقال الله له «لا تعلمهم نحن نعلمهم».

«سنعذّبهم مرتین» ـ این مرتین آنست که در دیگر آیت گفت: «یفتنون فی کل عام مرة او مرتین» دو عذاب است ودو فتنه یکی از آن، بیم است وفضیحت که در آن آیت گفت: «یحذر المنافقون» و دیگر وعید است که گفت: «ان الله مخرجٌ ما تحذرون». **ابن عباس** گفت: رسول خدا روز آدینه خطبه کرد، آنگه بایستاد و گفت: اخرج یا فلان فانك منافق اخرج یا فلان فانك منافق جماعتی را چنین برشمرد و از مسجد بیرون کرد تا رسوا شدند این عذاب اول است وعذاب دوم عذاب قبر است. **قتاده** گفت: عذاب اول آنست که **رسول خدا**، سرّ آن دوازده مرد که **لیلة العقبة** قصد مصطفی کردند، با **حذیفه** بگفت که: لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط. قال: وتقتلهم الدّبیلة سراجٌ من نار تاخذ فی کتف احدهم حتی یخرج من صدره. این عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر، **حسن** گفت: احدی المرتین اخذ الزکوة من اموالهم وحملهم علی الجهاد والاخری عذاب القبر. وقیل المرة الاولی ضرب الملیئکة وجوههم وادبارهم عند قبض ارواحهم والاخری عذاب القبر. **ربیع** گفت: سه عذاب است ایشانرا: یکی قتل وفضیحت وخواری ودر اسلام رفتن ایشان بناکامی بی حسبت. دوم عذاب قبر. سوم آنچه گفت «ثم یردّون الی عذاب عظیم» عذاب جاودان در دوزخ.

«وآخرون» ای ـ ومن اهل المدینة قوم آخرون سوی المذکورین. «اعترفوا بذنوبهم» فی النفاق والتأخر عن الجهاد. «خلطوا عملاً صالحاً» التوبه «وآخر سیئاً» النفاق.

واین درشأن **بولبابةبن عبد المنذر** آمدو **اوس بن ثعلبه** و **وداعة بن حزام الانصاری** که تخلف کرده بودند وبغزاءِ **تبوك** نرفته چون آیت وعید آمد درمنافقان ومتخلفان، ایشان پشیمان گشتند وتحسر خوردند گفتند : نكون فی الظلال مع النساءِو رسول‌الله واصحابه فی الجهادوالله لنوبقنّ انفسنابالسواری ولا نطلقها حتی یکون الرسول هوالذی یطلقنا ویعذرنا . گفتند **رسول خدا** واصحاب وی درسفر ودرغزا و مادرخانها بازنان نشسته وسایه کشیده وجای خوش گزیده این نه نیك است ونه پسندیده والله که ماتنهای خویش درین ستونهای مسجدبندیم وتا **رسول خدا** از ما خشنود نشود و مارا از آن بند نرهاند خویشتن را از آن بیرون نیاریم، رفتند وخویشتن را در آن ستونها ببستند تا **رسول خدا** از غزاء باز آمد و برایشان بر گذشت ایشانرا چنان دید گفت اینان که‌اند؟ گفتند اینان که تخلف کردند، از غزا ، بی‌عذر بازنشسته‌اند اکنون پشیمان شده‌اند وبا خدا عهد کرده که تا رسول‌خدا ازما راضی نگردد ومارا نگشاید خویشتن را ازاین بند نگشائیم **رسول خدا** گفت : وانااقسم ان‌لااطلقهم ولااعذرهم حتی اومر باطلاقهم رغبواعنی وتخلفوا عن‌الغزو مع‌المسلمین فانزل‌الله هذه‌الایة چون این آیت فرو آمد تاآنجا که گفت : « عسی الله ان یتوب علیهم . » **رسول** دانست که عسی از خدا واجب است و توبهٔ ایشان قبول، برخاست ورفت و ایشانرا از آن بند رهائی داد پس ایشان گفتند یا **رسول‌الله** هذه اموالنا التی خلفتنا عنك فتصدق بها عنّا وطهّرنا واستغفر لنا فقال: ماأمرت فیها بأمر فنزل قوله: «خذمن‌اموالهم صدقة» **قتاده** گفت متخلفان نه کس بودند اما چهار کس ایشان‌اند که «خلطوا عملاً صالحاً وآخرسیئاً» **بولبابة** و **جدقیس** و **اوس بن‌حزام** و **ثعلبةبن ودیعة** . **مجاهد** گفت : نزل فی ابی لبابة وحده اذ قال **لقریظه** ان نزلتم علی‌حکمه فهوالذبح و اشارالی حلقه فندم وتاب واقرّبذنبه .

« خذمن اموالهم صدقةً » هی کفّارة لذنوبهم وقیل هی‌الزکوة المفروضة .

« تطهرهم » التاء خطاب **للنبی** علیه‌السلام فیکون حالاً و قیل التاء للتأنیث فتکون صفة للصدقة وکذلك قوله ،« و تزکیهم بها » تزکیت پاك کردن بود کسی بهنر یـا بپاکی بستودن ، ازعیب . اصل او اززکوة است وزکوة درعربیت نماء است

روزافزونی وبه روزی .

« وصلّ علیهم » ای - ادع لهم و استغفرلهم و الصلوة الدعاء فی اللغة یدل علیه قوله (ص) : وان کان صائماً فلیصلّ ، ای - فلیدع .

« انّ صلوتك سکنٌ لهم » ای - طمأینة لهم بانّ الله قبل توبتهم . روی ان **عبدالله بن ابی اوفی** قال: اتیت **رسول الله** صم بصدقات قومی ، فقلت یا **رسول الله** صل علی. فقال اللهم صلّ علی **آل ابی اوفی** . و یحتمل و «صل علیهم» بعد موتهم خلافاً لمن نهی عن الصلوة علیه فی قوله : « ولا تصلّ علی احد منهم مات ابداً » «ان صلوتك سکنٌ لهم» یتقون(۱) بان من صلّیت علیه مغفوراً . **اهل کوفه** ان صلوتك خوانند و همچنین در **سورة هود** «اصلوتك تامرك» باقی بجمع خوانند «ان صلواتك سکنٌ لهم » ای - دعواتك مما تسکن نفوسهم الیه .

«والله سمیعٌ » لقولهم «علیم» بنیاتهم وندماماتهم. فلما نزلت توبة هؤلاء ، قال الذین لم یتوبوا من المتخلفین، هؤلاء کانوا بالامس معنا لا یکلّمون ولا یجالسون فما لهم و ذلك ان النبی صم لما رجع الی المدینة نهی المؤمنین عن مکالمة المنافقین و مجالستهم فانزل الله تعالی :

« الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات »، وصح فی الخبر عن **ابی هریرة** قال قال : **رسول الله** صم . مامن احد یتصدّق بصدقة من طیّب ولا یقبل الاطیباً الا اخذها الجبار بیمنیه فیربیها فی کفّه کما یربی احد کم فلوه اوفصیله حتی یجعل الله اللقمة اوالتمرة مثل احدٍ ، اقرأوا ان شئتم : «ویأخذ الصدقات» .

... «وان الله هو التواب الرحیم» - یرجع علی من رجع الیه بالمغفرة والرحمة .

« وقل اعملوا » خطاب با منافقان است هرچند که حکم معنی این، عام است مؤمن را ومنافق را محسن را ومسیء را این منافقان را ازبهر آن گفت که ایشان همه دربوشیدن سرائر خویش میکوشند« یستخفون من الناس »ایشانرا است « وقل اعملوا » ازالفاظ تهدید است چنان که جائی دیگر گفت : «اعملوا علی مکانتکم» سخنی است که مصر را گویند بعدازآن که زجر شنید و باز نه ایستاد واین را اخوات است در

(۱) درنسخهٔ الف : یتقون ، عبارت نسخه ج خوانا نیست .

قرآن چنان که : « اعملوا ماشئتم ، فارتقبوا ، فتربصوا ، آمنوا به اولا تؤمنوا ، فمن شاء فليؤمن و من شاءَ فليكفر » وماضاهاها . « و قل اعملوا » بگو ميكنيد آنچه ميكنيد . « فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون » همانست كه جائى ديگر گفت : « ولو نشاء لاريناكهم » وذلك انّ الله يطلعهم على مافى قلوب اخوانهم من الخير والشر فيحبّون المحسن ويبغضون المسيىء بايقاع الله تعالى ذلك فى قلوبهم .

وخبر درست است از **مصطفى** صم كه گفت: « حيوتى خير لكم ومماتى خير لكم. قالوا يا **رسول الله** هذا خيرنا فى حيوتك فما خيرنا فى مماتك؟ فقال(ص) تعرض علىّ اعمالكم كل عشيّة اثنتين وخميس(۱) فما كان من خير حمدت الله عزوجل وما كان من شرٍ استغفرت الله لكم ». ودرخبر است برروايت **ذوالنورين** از **مصطفى** كه گفت : مادخل احدبيتا فى بيت، فعمل فيه عملاً الاالقى الله عزوجل عليه رداء ليعرف به، وقال(ص) : لوان رجلاً **عبدالله** فى صخرة لاباب لها ولا كوّة لخرج عمله الى الناس كائناً ماكان . عن **اياس بن سلمه** عن ابيه انه قال : بينما نحن مع **رسول الله** صم : اذمر بجنازة فـاثنى عليها خير فقال **رسول الله** وجبت ثم مر بجنازة اخرى فاثنى عليها بعض الناس بعض الثناء فقال **رسول الله** وجبت . فقالوا يا **رسول الله** مررت(۲) بالجنازة الاولى فقلت وجبت ثم مررت(۲) بالجنازة الاخرى فقلت وجبت، ما وجبت فقـال **رسول الله** : ان الملئكة شهداءالله فى السماء وانتم شهداءالله فى الارض فماشهدتم عليه من شىءٍ وجبت فذلك قول الله عزوجل : « فسيرى الله عملكم ورسوله » .

«وستردّون» يعنى بالموت ، « الى عالم الغيب والشهادة فينبّئكم » فيجازيكم ، «بما كنتم تعملون» .

« وآخرون مُرجون لامرالله » . اين آيت در تقسيم فرق منافقان است واين قوم بتر انداز ايشان كه گفت : « اعترفوا بذنوبهم » سه كس اند **كعب بن مالك** و **مرارة بن الربيع** و **هلال بن امية** كانوا مياسير ولم يبالغوا فى التوبة والاعتذار كمافعل **ابو لبابة** واصحابه، ففارقهم **رسول الله** خمسين ليلة و نهى الناس عن مكالمتهم ومخالطتهم

(۱) در نسخهٔ الف خمسين ا

(۲) در نسخهٔ : الف : مرّ

فضاقت علیهم الارض برحبها و کانوا من **اهل بدر** فصار وامرجئین لامرالله لایدرون یعذّبون ام یرحمون حتی تاب‌الله علیهم بعد خمسین لیلة ونزلت : «و علی الثلثة الّذین خلّفوا» الایة .«مرجون» بحذف همزة قرائت مدنی و کوفی‌است باقی بهمزه خوانند . «مرجون» ای ـ مؤخرون والارجاءِ ـ التأخیر . معنی آنست که ایشان باحکم‌خدای گذاشتنی‌اند، نه نومیدی و نه امید، وتمام تفسیرارجاء، خود درآیت است .«امایعذبهم واما یتوب علیهم » وایشان که بحذف همزه خوانندآنرا دو وجه است: یکی‌همان که گفتیم برمذهب ایشان ازاهل‌عربیت‌که همزه‌بیو کنند وآن لغت **مدینه** است وبیشتر اهل **حجاز** . ودیگر معنی از رجاء است ورجاء امیداست، یعنی‌که ایشان‌امیددادگان‌اند، لامرالله ای ـ لحکم‌الله، خواست وحکم خدایرا تا خواست و حکم خویش در ایشان پیدا کنند .«اما یعذبهم وامّا یتوب علیهم» اما یخذلهم و اما یوفقهم ، والتشکیك فی حق‌العباد . « والله علیمٌ » بمایصیر الیه امور هم «حکیمٌ » بما یفعل بهم .

قال **الزجّاج** : اما لاحدالشیئین والله عز وجل عالم بما یصیرالیه امورهم الا انه خاطب العباد بما لایعملون والمعنی : لیکن امرهم عندکم علی الخوف والرجاءِ .

« والّذین اتخذوا مسجداً ضراراً » . این آیت در شأن قومی منافقان آمد که **رسول** خدایرا خواستند که از ثنیّة بیو کنند آن وقت که بازگشت **ازتبوك** و هم **ودیعةبن ثابت** و**خذام‌بن خالد** و**حارثةبن‌عامر** و**شبل‌بن الحارث** و **یزیدبن‌حارثه** و **عثمان‌بن حنیف** و **حارثةبن عمرو** و **مجمع بن جاریة** وغیرهم. این منافقان آن مسجد بمباهات **مسجد قبا** کردند که بنی **عمربن عوف** کرده بودند،قبیلهٔ اهل تقوی وصدق‌ازبهرخدایرا . و **مسجد قبلتین** آنست برقول‌بعضی‌ازصحابه وتابعین،خدای‌آنرا گفت : « اُسّس‌علی‌التقوی » و گفت :«اسس‌بنیانه علی تقوی من‌الله» و گفت: «احق ان تقوم فیه » ودرست است که **رسول خدا** کان یأتی **قبا** کل سبت راکباً و ماشیاً وآن قوم منافقان‌آن مسجد **بوعامر** را میکردند واورا **ابوعامرالراهب** میخواندند سالاری بود از آن منافقان ، مسلمانان اورا **بوعامرالفاسق** نام کردند آن روز که **مصطفی** در **مدینه** آمد، این **بوعامر** گفت فرا **مصطفی** که ماهذا الذی جئت به، این چه دین است که آوردی ؟ **مصطفی** گفت : جئت بالحنیفیّة ، دین **ابراهیم** ملت

پاك ودین درست است آوردم آن دین که **ابراهیم خلیل** درآن بود. **بوعامر** گفت منهم بر آن دینم، اماتو بر آن افزوده‌یی وآنچه از آن نیست در آن آورده‌یی. **مصطفی** گفت توخود بر دین **ابراهیم** نه‌ای وآنچه من آورده‌ام دین روشن است وملت پاك و کیش درست آنست. **بوعامر** گفت: اماتَ اللّٰه الکاذب منّا طریداً وحیداً وغریباً. فقال **النبی** صم آمین. روز **حنین** این **بوعامر** با **هوازن** بود بجنگ **رسول خدا**، چون دید که **هوازن** بهزیمت شدند بگریخت و به **روم** رفت و بمنافقان پیغام فرستاد که در **مدینه** مسجدی از بهر من بنا کنید، تا من از **قیصر روم** لشکر و سلاح و آلات جنگ بخواهم و **بمدینه** آیم و **محمد** واصحاب ویرا از **مدینه** بیرون کنم، منافقان آن مسجد خدارا از بهر وی بنانهادند وپرداختند ومقصود ایشان آن بود، تا ایشان درآن مسجد، خود باخود باشند در رازهای خویش ومؤمنان اسرار ایشان بندانند. چون **رسول خدا** از **تبوك** باز آمد آن قوم استقبال او کردند وازو درخواستند که در آن مسجد آید ونماز کند تا آن مسجد باو منسوب شمارند و آن قصد بد ایشان پوشیده ماند، **مصطفی** اجابت کرد و قصد مسجد کرد **جبرئیل** آمد، گفت اورا: «لا تقم فیه ابداً» پس **مصطفی** (ص) **مالك بن الدخشم** را فرمود **ومعن بن عدی وعامر بن السکن ووحشی قاتل حمزة** را گفت: «انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهلها فاهدموه واحرقوه» فخرجوا وانطلق مالك فاخذ سعفة من النخل فاشعل فیها ناراً ثم دخل المسجد و فیه اهله فحرّقوه و هدموه فتفرق عنه اهله، وأمر **النبی** (ص) ان یتّخذ ذلك کناسة تلقی فیها الجیفة والنتن والقمامة ومات **ابوعامر بالشام** وحیداً طریداً غریباً واین **ابو عامر پدر حنظلة** الکاتب است شهید یوم احد **غسیل الملئکة** رضی اللّٰه عنه و روی ان **بنی عمرو بن عوف** الذین بنوا مسجد قبا، سألوا **عمر بن الخطاب** فی خلافته لیأذن **لمجمع بن جاریة** لیؤمّهم فی مسجدهم فقال لا ولا کرامة الیس کان امام مسجد الضرار. فقال له **مجمع** یا **امیرالمؤمنین** ولا تعجل علیّ فواللّٰه لقد **صلیت** فیه وانی لا اعلم ما اضمروا علیه ولو علمت ما صلیت معهم فیه، فعذره **عمر** وصدّقه وامره بالصلوة فی **مسجد قبا**.

«والّذین اتّخذوا» بحذف واو و اثبات واو خوانده‌اند، قرائت **مدنی وشامی**

بحذف واو است.

« مسجداً ضراراً » ای ـ للشر و البـلاء والاضرار بالمسلین فیکون ضراراً منصوباً لانه مفعول له‌ای اتّخذوه للضرار و الکفروالتفریق والارصاد. الضرار : مصدر ضره ضراراً و هو محاولة الضر.

« و کفراً » آن قصد بدایشانرا میگوید وآن نیت بد که درمسجد کردن داشتند، **رسول خدا** آنرا کفر شمرد که‌آن خلاف بارسول‌، داشتن کفر بود ازایشان.

« وتفریقاً بین‌المؤمنین » ایدر اهل **قبا**اند **قبیلهٔ عمروبن عوف** و **قبیلهٔ سلمه**

« وارصاداً » ای ـ ترقباً وانتظاراً، اصله من‌الرصد وهوالطریق، تقول ـ ارصده اذا وقف فی‌طریقه یترقبه.

« لمن حارب‌الله ورسوله » یعنی ـ ابا **عامر الراهب**، کان یوم الاحزاب یجمع الجیوش فلما انهزم الکفار خرج‌الی الشام لیأتی بجند یحارب بهم رسول‌الله ص

من قبل، ای ـ من‌قبل بناءِ **المسجد الضرار**.

« ولیحلفنّ » یعنی ـ بناة‌المسجد ؛ « اِن اردنا » ببنآءِ هذا المسجد، « الاالحسنی » الاالخلّة الحسنی وهو الرفق بالمسلمین والتوسعة علیهم.

« والله یشهد انّهم لکاذبون » فی‌حلفهم».

« لاتقم فیه‌ابداً » ـ این‌قیام ایدرنام نمازاست چنانکه گفت : « والّذین یبیتون لربهم سجداً وقیاماً ».

« لمسجد اسّس علی‌التقوی »، « لکاذبون » « لیحلفن » این لامها درین‌آیات همه ایمان‌اند تقدیره : والله لیحلفنّ والله لمسجد اسس‌علی‌التقوی، ای ـ بناه المتقون علی تقوی‌الله و طاعته. جمهور مفسران برآنند که این مسجد **قبا** است وقیل هو مسجد **رسول‌الله**ص روی انّ رجلین تماریافیه فقال علیه‌السلام : هو مسجدی هذا.

« من اول یوم » یعنی ـ من‌اول یوم وضع اساسه و ابتدی بناؤه.

احق » واولی « ان تقوم فیه » مصلّیاً « فیه رجال » یعنی ـ فی المسجد.

« رجال » من‌الانصار. رجال نام برد ونسآء درآن داخل‌اند همچون بنی‌آدم که بناة درآن داخل‌اند.

« یحبّون ان یتطهّروا » یعنی - بالمآءِ. چون این آیت فرو آمد **رسول خدا**
ایشانرا گفت یعنی انصار را : ما هذاالطهور الـذی اثنی‌الله به علیکم ؟ فقالوا انا نتبع
الاحجار بالماءِ ونغل‌عنّا اثرالغائط والبول. فقال **رسول‌الله** : هوذاك. وقیل - یطهرون
احوالهم من المعاصی بالطاعة وقال **یزیدبن شجرة** اتت الحمّی **رسول الله**ص فی‌صورة
جاریة سوداء فقال لها **رسول‌الله** : من انت؟ قالت انا ام ملدم انشف‌الدم و آ کل‌اللحم
واصفّرالوجه وارّقق‌العظم. فقال **النبی**(ص) : اذهبی الی‌الانصار فانّ لهم علینا حقوقاً.
فحمّ(۱)الانصار فلماکان من‌الغد قال ماللانصار ؟ قالوا حموا عن آخرهم قال : قوموابنا
نعدهم‌فعادهم وجعل‌یقول: ابشروافانّها کفّارةٌ وطهورٌ فقالوا یا **رسول‌الله** : فادع‌الله
ان‌یدیمها علینا ایّاماً حتی‌تکون کفارةً لذنوبنا فانزل‌الله عزوجل، یثنی علیهم :« فیه
رجالٌ یحبّون ان یتطهروا» بالحمی من‌الذنوب «والله یحب المطهرین» .

« افمن اسس » بضم الف ، « بنیانه » علی‌الرفع قرائت **مدنی و شامی**
است افمن این‌الف وفااستفهام است سخن بآن مفتتح، چنان که پارسی‌گویان گویند
درآغاز سخن : باش که کسی چنین کند ، درنگر که کسی چنین‌کند، بشنو که‌کسی
چنین‌کند ، و **عرب** استفهام کنند بالف‌وبالف وفا وبالف و واو، وبغنّهٔ **صوت**بی‌حرف.

« شفا جرفٍ » بسکون راءقرائت **شامی** است و **حمزه و بوبکر** ، باقی بضم را
خوانند و هما‌لغتان : شفا کل شیٌ شفیره واشفی علیه بلغ شفاؤه وشفا مقصور یکتب
بالالف و یثنی شفوان - والجرف، ما تهدّم من جوانب‌الوادی. قال **ابوعبید** : الجرف
الهوة یعنی کل وهدةٍ عمیقة یجرفها السیل من‌الاودیة.

« هارٍ » ای - هائر یسقط بعضه الی بعضٍ وهو اسم‌الفاعل من‌هار یهور ، وقیل:
هاریهار ، و تقول : هار الجرف و انهار ویهور اذا سقط فهوهائر و معنی هـارٍ ای -
هایروهذا من‌المقلوب کقولهم‌لاث‌الشیٔ اذادار به‌فهولاثٍ والاصل‌لایث ورجل‌شاکی
السلاح و انما هوالشائك.

« فانهار به‌فی‌نار جهنم» یعنی-فانهارالشفا بالبناء وقیل-فانهارالبناء بالبانی واهله
وهذا مثلٌ یعنی - انّ بناء هذاالمسجدکبنیان علی جرف جهنّم یتهوّر باهله فیها. قال

(۱) درنسخهٔ الف : فجمّ .

جابر بن عبدالله رأیت الدخان یخرج من **مسجد الضرار** حین انهار و هو الیوم مزبلة.

«لا یزال بنیانهم...الایه» ای- لا یزال حبّ ذلك البنیان و التحزن علی خرابه شكاً و نفاقاً «فی قلوبهم» یحبون انهم كانوا فی بنائه محسنین كما حبب العجل الی قوم **موسی**. و قیل: لا یزال مااعتقدوه و بنواله **مسجد الضرار** من الكفر و النفاق لازماً لقلوبهم لا یفارقها حتی یموتوا یقال: رابنی من فلانٍ امرٌ رأیت منه ریباً اذا كنت مستیقناً منه بالریبه فاذا اسأت به الظنّ ولم تستیقن بالرّیب منه قلت: قد ارابنی من فلانٍ امرٌ هو فیه اذا ظننته من غیران تستیقنه. «الّا ان تقطع» قرائت **یعقوب** بتخفیف لام است موافق تفسیر ضحاك و قتاده که گفتند لا یزالون فی همّ الی ای یموتوا فیستیقنوا. «الّا ان تقطع» بفتح تاء قرائت **شامی** است و **حمزه** و **حفص** و **یعقوب** و معنی آنست که مگر آن دلهای ایشان ریزه ریزه گردد باقی «تقطع» بضم تا خوانند و قیل معناه- الّا ان یتوبوا توبة تتقطع بها قلوبهم ندماً و اسفاً علی تفریطهم فیفارقها الریبة.

«والله علیم» بنیّاتهم «حكیم» فیما امر بالهدم. قیل: و هذا یدل علی انّهم یموتون علی نفاقهم فاذا ماتوا عرفوا بالموت ما كانوا تركوه من الایمان و اخذوا به من الكفر، والله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والسابقون الاولون...» الایة - خداوند کریم مهربان توانا و دانای پاك دان یگانه و یکتا در نام و نشان جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته و توالت آلاؤه و نعماؤه درین آیت امت **محمد** را برسه قسم نهاد براندازهٔ درجات ایمان ایشان و تفاوت در اعمال و تباین دراخلاق ایشان همان تقسیم که جائی دیگر کرد و تفصیل داد: «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات» آنجا سبوسته گفت و اینجا گسسته: اما تقسیم همانست و تفصیل همان: اول «والسابقون الاولون»، سابقان‌اند. دیگر: «و آخرون اعترفوا بذنوبهم»، مقتصدانند. دیگر: «و آخرون مرجون» ظالمان‌اند، و آنکه درین آیت ابتدا بسابقان کرد. ایشانراست درازل سبق عنایت و ازخدای مرایشانرا فضل هدایت. صدر اول‌اند و سلف این امت. خیار خلق

ومصابیح هدی واعلام دین، صیارفهٔ حق وارکان اسلام و سادات دنیا وشفعاءِ آخرت، صفوت بشر ومفاخر ولدآدم، صحابهٔ **مصطفی** اندو گزیدهٔ خدااند، پیشوایان اسلام و سنت و پیشینیان در دین ومعرفت، پیغام حق اول ایشان شنیدند و پیغام رسان اول ایشان پذیرفتند وحق را ایشان استقبال کردند. قومی مهاجران اند، خان ومان خود بگذاشته واسباب ووطن جمله ازبهرخدا درباخته، قومی انصار که **مصطفی** را بجان ودل پذیرفتند و یاران وی را مأوی دادند و چنان که مرغ بچه را پرورد، اسلام را پروردندودین اسلام را تن وجان خود سپر کردند، دنیا خوارگرفتند ومهر بردین نهادند. قومی تابعان اند که از پس درآمدند «والذین اتبعوهم باحسان...» ـ ازایشان دین آموختند واخلاق ایشان گرفتند و شمائل و فتاوی و سیر ایشان بامت رسانیدند.

«رضی‌اللّٰهعنهم ورضواعنه» خدای ازایشان خشنود وایشانرا ازخویشتن خشنود خواهد کرد. این یك قوم سابقان اند. دیگر قسم، مقتصدانند، اقتصادراه میانه رفتن است نه‌هنر سابقان ونه افراط ظالمان بل که‌راه میانه رفتند وطاعت ومعصیت بهم آمیختند همچون اصحاب اعراف که نیکیهای ایشان وبدیهای ایشان برابرآمد از دوزخ دور ماندند ونیز ببهشت نرسیدند. مقتصدان ایشان اند که‌رب‌العزة ایشانرا میگوید «وآخرون اعترفوا بذنوبهم..» ایشان که بگناه خویش مقرّاند وبه بدخوئی خود معترف، و بعیب خویش بینا و از کرد خود خجل. اعتراف دواست: یکی اعتراف بیگانگان فردا درقیامت که اوائل عذاب بینند وآثار سخط ونقمت حق وسیاست وزفیر دوزخ، ایشان معترف شوند بگناه خویش و چه سود دارد آنروز اعتراف وچه بکار آید در آن وقت اقرار، یقول‌اللّٰه: «فاعترفوا بذنوبهم فسحقاً لاصحاب‌السعیر، فاعترفنا(۱) بذنوبنا فهل الی‌خروجٍ من سبیل»، دیگر اعتراف مؤمنان است دردنیا، بگناه‌خویش معترف شوند و بعیب خویش اقرار دهند، پشیمانی دردل و عذر برزبان و سوز و حسرت در میان‌جان، اینست اعتذار بجای خویش واعتراف بوقت خویش که‌میگوید جل جلاله: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم» آنگه گفت: «خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیّئاً» درآمیختند کردار خویش یکی نیك(۲) یکی بد، لختی پاك لختی پلید، لختی حلال

(۱) در نسخهٔ الف: فاعترفوا (۲) درنسخهٔ الف: نیکی

لختی حرام، لختی راستی لختی کژی، لختی عیب لختی هنر، وقیل: «هوان یجمع بین الاستغفار والذنب» گناه میکند و با گناه استغفار میکند ودر خبر است «ما اصر من استغفر» رب العزه میگوید: «و من یعمل سوءً او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجدالله غفوراً رحیماً» و گفتند زلت بنده و عمل صالح بهم جمع کردن دلیل است که گناهان بنده ثواب طاعت باطل نکنند که اگر باطل کردی عمل صالح نگفتی، آنگه گفت: «عسی الله ان یتوب علیهم» واجب کرد خدای که ایشانرا وا پذیرد با همه عیبها وبر گیرد با همه جرمها «ان الله غفور رحیم» که خدای عیب پوش است و آمرزگار مهربان. **عثمان** می گفت در **قرآن** آیتی امیدوارتر ازاین آیت نیست این امّت را وخبر درست است از **مصطفی**ص بروایة **سمرة بن جندب** قال قال **رسول الله**ص «اتانی اللیل آتیان فبعثانی فانتهینا الی مدینة مبنیة بلبن ذهب(۱) ولبن فضة فتلقانا رجال شطر منهم خلقهم کاحسن ماانت راءٍ وشطر کاقبح ماانت راءٍ قالا لهم اذهبوا فقعوا ذلك النهر فوقعوا فیه ثم رجعوا الینا قد ذهب ذالك السوء عنهم فصاروا فی احسن صورة قالالی، هذه جنة عدن وها ذاك منزلك و اما القوم الذی کان شطر منهم حسن وشطر منهم قبیح فانهم خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیئاً تجاوزالله عنهم.

سدیگر قسم «و آخرون مرجون لامرالله». میگوید دیگران اند قومی با عیبهای بزرگ وجرمهای فاحش، فعل بد و گفت کژ خصمان انبوه و خوردنا روی جوانی دردلیری وپیری درسستی درویش درناسپاسی وتوانگری درناپاکی. در روزدولت ستمکاری ودرایام قوت شوخی مایهٔ نه مگر دردل، آشنائی واقرار بیگانی، ایشان را میگوید: «مرجون لامرالله» ایشانرا و امشیت من گذارید و با اومید فروگذارید وایشانرا بنومیدی میفکنید، «اما یعذبهم واما یتوب علیهم» یاعذاب کند ایشانرا بعدل یا عذر یذبرد از ایشان بفضل، اگر عدل کند اورا رواست واگر فضل کند از وی سزاست ونه هرچه در عدل رواست ازفضل سزا است که هرچه از فضل سزا است در عدل رواست. فضل برعدل سالار است وعدل دردست فضل گرفتاراست. عدل پیش فضل

(۱) در نسخهٔ الف: بلبن

خاموش وفضل‌را حلقهٔ وصال در گوش. نه‌بینی که عدل نهان‌است وفضل پیدا تادشمن مغرور است ودوست شیدا. آنگه گفت: « واللّٰهُ علیمٌ حکیمٌ » ـ خدا داناییست بعلم راست بی‌غلط حکیم‌است بی‌سهو و بی‌خلل نه درعلم‌وی چیزی فائت نه‌ازقدرت‌وی چیزی خارج ونه برحکم وی چیزی غالب. خلق میدارد بحکم خویش، میان فضل وعدل خویش، بعلم خویش، درخلق خویش تنها بی‌غیرخویش عالم بعلم ازلی، پیش ازهمه معلومهاذاتش همیشه پیش‌ازهمه مخلوقها، راست‌علم وپاك‌دانش، هموار کار وبسزا بخش، قول اوراست وعلم اوپاك، صنع‌او نغز وفضل تمام ومهرقدیم، جل‌جلاله وعز کبریاؤه وعظم شأنه وجلّت احدیته وتقدست صمدیته.

۱۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « **انّ‌الله اشْتری من‌المؤمنین** » خدای بخرید از گرویدگان، « **اَنفُسهم واموالهم** » تنهای‌ایشان ومالهای‌ایشان، « **بانّ‌لهم الجنة** » [آنراخرید] تا بهشت، ایشانرا بود، « **یقاتلون فی‌سبیل‌الله** » تا بادشمن خدا کشتن کنند از بهر خدا، « **فیَقتلون** » ایشان کشند « **ویُقتَلون** » ایشانرا کشند، « **وعداً علیه حقاً** » [این‌پسندیدن ازایشان‌وایشان را پاداش‌دادن] وعدیست‌برخدای [مجاهدرا] براستی و درستی، « **فی‌التوریة والانجیل والقرآن** » در **تورات** و **انجیل** و **قرآن** باز نموده و گفته، « **ومن‌اَوفی بعهده من‌الله** » و کیست بازآمده تر بپیمان خود ازخدای، « **فاستبشروا** » شادبید، « **ببیعکم الذی بایعتم به** » باین خرید وفروخت‌که‌کردید « **وذلك هوالفوز العظیم.** (۱۱۱) » [آن پسند و پذیرفتکاری او پاداش دادن او] آنست آن پیروزی بزرگوار.

« **التائبون** » با خدای گروندگان‌اند، « **العابدون** » خدای پرستان‌اند، « **الحامدون** » خدای ستایندگان‌اند، « **السّائحون** » روزه‌داران‌اند، « **الراکعون السّاجدون** » نمازگزاران‌اند، « **الآمرون بالمعروف** » نیکوکاری‌فرمایندگان‌اند، « **والنّاهون عن‌المنکَر** » وازناپسندباززنندگان‌اند، « **والحافظون لحدودالله** » واندازه‌های خدای‌را کوشندگان‌اند، **وبَشّر المؤمنین.** (۱۱۲) » وشاد کن گرویدگانرا.

« **ماکان للنّبی** » روا نبود و سزا نبود، پیغامبر را، « **والذین آمنوا** » و ایشان که گرویدگان‌اند، « **اَن یستغفروا للمشرکین** » که آمرزش‌خواهند مشرکان را، « **ولو کانوا اولی قربی** » وهرچندخویشان و نزدیکان باشند، « **من بعد ماتبیّن لهم** » پس آنکه پیدا گشت مؤمنانرا، « **انّهم اصحاب الجحیم.** (۱۱۳) » که آن خویشاوندان دوزخیان‌اند.

« **وماکان استغفار ابراهیم لابیه** » ونبود آن آمرزش خواستن **ابراهیم** پدر خویش را، « **اِلّاعن موعدة وعدها ایاه** » مگر ازبهر وعده‌یی که ویرا داده بود، « **فلمّا تبیّن له** » چون **ابراهیم** را پیدا شد، « **اَنّه عدوّلله** » که پدر او دشمن است خدایرا، « **تبرّأ منه** » بیزاری جست ازو « **انّ ابرهیم لاوّاه حلیم.** (۱۱٤) » که **ابراهیم** اوّاه بود، باخداوند خود، گراینده و گردنده وبردبار.

« **وماکان‌الله لیُضلّ قوماً بعداذهدیهم** » و نیست خدای عز وجل که قومی‌را ضایع کند وتباه پس آنکه ایشانرا عقل داد و فهم، « **حتّی یبیّن لهم مایتّقون** » تاآنگه که ایشانرا پیدا کند، [پیغام آسمان وپیغام رسان که ایشانرا چه باید کرد تا رهند و] چون‌بایدکوشید تارسند، « **انّ‌الله بکل شیء علیم.** (۱۱۵) » که‌خدای بهمه‌چیز داناست.

« **ان‌الله له‌ملك السموات والارض** » خدایرا است پادشاهی هفت آسمان وهفت زمین، « **یُحیی ویمیت** » مرده زنده میکند وزنده می‌میراند، « **ومالکم من دون‌الله من‌ولی ولانصیر.** (۱۱٦) » و نیست شمارا جزخدای کاری سازی ونه یاری دهی.

« **لَقدتاب الله** » توبه پذیرفت‌خدای و با خودآورد، « **علی‌النبی والمهاجرین والانصار** » پیغامبر را ومهاجران وانصار را، « **الّذین اتّبعوه** » وایشان که‌وی را پی‌بردند، « **فی‌ساعة العسرة** » درهنگام [غزاءِ] عسرة، « **من بعد ماکاد** » پس آن‌که نزدیك بود، « **یزیغ قلوب فریق منهم** » که از جای بگشتید دلهای گروهی از مؤمنان، « **ثمّ تاب علیهم** » پس آنگه توبه داد ایشانرا و توبه پذیرفت از ایشان، « **انّه بهم رؤف رحیم.** (۱۱۷) » او برایشان مهربانی است بخشاینده.

«**وعلی الثلثة الذین خُلّفوا**». آن سه تن را [هم توبه داد] که ایشانرا باپس کردند ایشان، «**حتی اذا ضاقت علیهم الارض**» تاجهان بر ایشان تنگ گشت، «**بما رحُبت**» به فراخی که بود، «**وضاقت علیهم انفسهم**» ودلهای ایشان تنگ گشت، «**وظنّوا**» و درست بدانستند و یقین، «**اَن لاملجأ من اللّه**» که باز گشت نیست از خدا، «**الّا الیه**» مگرهم با خدای «**ثم تاب علیهم**» پس ایشان را توبه داد و با خود آورد، «**لیتوبوا**» تاباز آمدند، «**انّ اللّه هو التواب الرحیم.(۱۱۸)**» که خدای باز آرنده و باز پذیر است و مهربان.

النوبة الثانیه

قوله تعالی: «ان الله اشتری من المؤمنین» قال **محمد بن کعب القرظی** لما بایعت **الانصار رسول اللّه** ص **لیلة العقبة بمکه** وهم سبعون نفساً قال **عبداللّه بن رواحه**: یا **رسول اللّه**، اشترط لربك و لنفسك ماشئت فقال اشترط لربی ان تعبدوه ولاتشرکوا به شیئاً واشترط لنفسی ان تمنعونی مما تمنعون منه انفسکم. قالوا فاذا فعلنا ذلك فما ذالنا؟ قال الجنّة قال ربح البیع لانقیل ولانستقیل، فنزلت هذه الایة.

«اشتری» - بمعنی قبل است و این آنست که عجم گوید: من این چنین نخرم یعنی نه پسندم ونه پذیرم. «انفسهم» یعنی - بان یجاهدوابها. «واموالهم» بان ینفقوا فی الله. میگوید: خدای پذیرفت و پسندید ازمؤمنان که بتنهای خویش بغزا شوند وبادشمنان دین ازبهرخدا کشتن کنند ومالهای خویش درراه غزا ودرصدقه‌هاهزینه کنند. آنگه گفت: «بانّ لهم الجنة» بآن خرید وآنرا خرید تابهشت ایشانرا باشد.

«یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون» ای: لهم الجنة قاتلین اومقتولین اذا باشروا الحرب. قال **ابن عباس** یَقتلون اعدائی و یُقتلون فی طاعتی. قرائت **حمزه و کسائی** «فیقتلون» بضم یاء است «ویقتلون» بفتح یا، ابتدا بمفعول کرده‌اند، ومعنی آنست: تاایشان را کشند وایشان کشند «وعداً علیه حقاً» نصب است برمصدر، ای - وعد وعداً حقاً ثابتاً لاخلف فیه «**فی التوریة و الانجیل و القرآن**» ای- مبایعتکم هذه ومجازاتکم بالجنّة مذکورة فی الکتب الثلثة، وهذا دلیلٌ علی اَنّ کلّ اهل **مکه** اُمروا

بالقتال و وُعدوا علیه الجنّة، قال **الحسن** : ماعلی الارض مؤمن الا قد دخل فی هذه البیعة .

«ومن اوفی بعهده» ای ـ لااحد اولی بانجاز الوعد من الله .

« فاستبشروا » این سین زائده است چنانکه: استجیبوا، فاستعصم فاستسخرت به.

فاستبشروا، ای : ابشروا وافرحوا غایة الفرح . «ببیعکم الذی بایعتم» به الرب عزوجل .

«وذلك هو الفوز العظیم» نهایة کلّ طالب ومرغوب کل راغبٍ . وانشد بعضهم :

من یشتری قبة فی العدن عالیةً فی ظل طوبی رفیعات مبانیها

دلاّلها **المصطفی** والله بایعها ممن اراد و **جبریلٌ** منا دیها

«التائبون» این آیت معطوف است بر اوائل سوره، آنجا که گفت : «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیآء بعضٍ» . می گوید آن مؤمنان که دوستان و یاران یکدیگراند صفت و سیرت ایشان اینست که «التائبون» ای ـ الراجعون الی الله والی طاعته .

«العابدون» ای ـ الموحدون المطیعون .

«الحامدون» علی الاسلام والایمان وعلی ماناالهم من السراء والضّراء .

«السائحون» ای ـ الصائمون، لما روی عن **النبی**ص : انّه قال سیاحة امّتی الصوم.

هرجا که نعمتهای مؤمنان در عدد کرد یا صایم گفت یاسائح، بجائی آوردند که آن سایح بدل صایم است و نام سایح برصایم نهادند و فراوی دادند ازبهر آن که احوال مسافر سیّاح با احوال صایم متناسب است . ومفسّرانرا خلاف است که این روزه‌داران که‌اند، قومی گفتند: روزه‌داران ماه رمضان‌اند، قومی گفتند: روزه داران ایام البیض‌اند، قومی گفتند: صائمان دهراند. وقیل ـ «السائحون» ـ المجاهدون، لماروی ان رجلاً استأذن **رسول الله** فی السیاحة فقال: سیاحةُ امّتی الجهاد فی سبیل الله . وقال **عکرمة**: هم طلاب العلم.

«الراکعون الساجدون» هم المصلّون الّذین یصلّون لله بنیّة صادقةٍ .

«الآمرون بالمعروف» ای ـ بالایمان والطاعة .

«والناهون عن المنکر» عن الشرك والمعاصی. وخبر درست است از **مصطفی**ص در بیان امر ونهی بروایت **براء بن عازب** . قال ـ امرنا **رسول الله**ص بسبع ونهانا عن سبعٍ : امرنا بنصر المظلوم وافشاءِ السلام وابرار المقسم واجابة الداعی وعیادة المریض و اتباع الجنایز وتشمیت العاطس ونهانا عن خواتیم الذهب وآنیة الفضّة ولبس الحریر والدیباج

والاستبرق والقسّی ومیاثر(۱) الحمر. **براء عازب** گفت: **مصطفی** صم بهفت چیز مارا فرمود وازهفت چیز مارا وازد. فرمود مارا که ستم رسیده را یاری دهید وسلام برمسلمانان فراخ دارید وسوگند خواره را زاست دارید وخواننده را ومیزوانی کننده را اجابت کنید و بیماران را عیادت کنید وبجنازها روید وعطسه دهنده را بر حمك الله گوئید. ونهاناعن سبع: نهی کرد مارا از انگشتری زرین در انگشت کردن، و پیرایهٔ سیمین بکارداشتن، وحریر پوشیدن، ودیبا واستبرق وقسّی پوشیدن جامهائی ازابریشم آزاد که آن برمردان حرام‌اند و نهی کرد از میثرهای ابریشمین نشستن.

آنگه در آخر آیت گفت: «والحافظون لحدودالله» ـ اندازه های خدای را کوشندگان‌اند نه نومیدان، بیوسندگان(۲) اند نه ایمنان و بستاخان اند نه دلیران،

«وبشّر المؤمنین» المصدّقین العالمین بها، درواو «والناهون عن المنکر» دوقول گفته‌اند یکی آنست که «التائبون» ابتدا است وما بعد همه نعت‌اند تا آنجا که گفت: «السّاجدون» وخبر ابتداء «الآمرون بالمعروف» است وما بعده عطف علیه.

قومی گفتند این واو ثمانیه گویندچنان که «وثامنهم کلبهم» جائی دیگر گفت «وابکاراً»، جائی گفت «وفتحت ابوابها» قالوا وذلك ان السبعة عددمستقل ومابعده یجری مجری الاستیناف، لانّ العدد امّا زوج کالاثنین وهواول الاعداد واما فرد کالثلثة وهواول الافراد واما زوج زوج کالاربعة وهواول تضعیف الزّوج واما زوج فرد کالسّتّ وهواوّل تضعیف الازواج، فالسّتّ النهایة ومنه نسبة الستین ثم ضمّ الیه واحد وهو مبدأ العدد و منشاؤه ولیس بعدد، فتم مبادی الحساب ومابعده تکریر وتضعیف والله اعلم.

«ما کان للنبی» سبب نزول این آیت آن بود که **مصطفی** صم درپیش **بوطالب** شد عمّ وی بوقت وفات وی، و **بوجهل** و **عبدالله** بن **امیه** هردو نزدیك وی حاضر بودند و **مصطفی** صم گفت: یاعم قل لااله الاالله کلمةً احاجّ بها عندالله، و **بوجهل و ابن امیه** میگفتند یا **اباطالب** اترغب عن ملة **عبدالمطلب** می بر گردی از کیش **عبدالمطلب** ودین پدران خویش تا آنگه میگفتند که **بوطالب** گفت آخر سخن که گفت: اناعلی ملة **عبد المطلب**. فقال **النبی** صم لاستغفرن لك مالم اُنه عنه، فنزلت هذه الایة ومات

(۱) میاثر جمع میثره مخده‌ای که روی زین میگذارند ونیز زین‌هائی است ازحریر و دیبا (المنجد)
(۲) بیوسنده: منتظر (برهان قاطع)

ابو طالب کافراً. والدلیل علیه انّ **علیاً** (ع) قال لما مات **ابو طالب** اتیت **رسول اللّه** فقلت: یا **رسول اللّه** انّ عمّك الضال قدمات، فقال لی اذهب فادفنه ولاتحدّثنّ شیئاً حتی تأتینی فانطلقت فواریته ثم رجعت الی **النبی** وعلیّ اثر التراب، فدعالی بدعوات مایسرّنی انّ لی بهاما علی الارض من شیئ. وقال **عبداللّه بن مسعود** خرج **رسول اللّه** ینظر فی المقابر وخرجنا معه فامرنا فجلسنا ثم تخطّی القبور حتی انتهیَ الی قبرٍ منها، فناجاه طویلاً ثم ارتفع نحیب **رسول اللّه** صم باکیاً فبکینا لبکاءِ رسول اللّه ثم انّه اقبل الینا فتلقّاه **عمر بن الخطاب** فقال یا **رسول اللّه** ماالّذی ابکاك فقد ابکانا وافزعنا، فجاء فجلس الینا فقال: افزعکم بکائی؟ فقلنا: نعم، فقال: ان القبر الذی رأیتمونی اناجی فیه قبر **آمنه** بنت **وهب** وانی استأذنت ربی فی زیارتها فاذن لی فیها واستأذنت ربی فی الاستغفار لها فلم یأذن لی فیه ونزل علیّ: «ماکان للنّبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین.»... الایة

خبر درست است که **رسول** گور مادر خودرا زیارت کرد برسر گور وی بنشست اندیشه‌مند و برخاست اندوهگن، گونهٔ روی وی بگشته و بسیار گریسته، یاران را گفت این گور مادر منست دستوری خواستم زیارت را، دستوری دادند و دستوری خواستم آمرزش خواستن را دستوری ندادند، یاران گفتند چون است که **محمد** برخدای عزوجل گرامی‌تر از **ابراهیم** است، **ابراهیم** را روا بود که پدر خودرا آمرزش خواست **محمد** را روا نبود که مادررا خواست. این هردو آیت جواب آنست.

«ماکان للنبی» ـ این نفی است بمعنی نهی همچنان که گفت: «وماکان لکم ان تؤذوا رسول اللّه» اما آنجا که گفت: «ماکان لکم ان تنبتوا شجرتها، وماکان لنفس ان تموت» آن بمعنی نفی است.

«ولو کانوا اولی قربی» ای ـ ولو کان المستغفر لهم آباؤهم وابناؤهم اواقرباؤهم. قال **ابن عباس** کانوا یستغفرون لامواتهم المشرکین، فنزلت هذه الایة، فلمّا نزلت امسکوا عن الاستغفار لامواتهم ولم ینهیهم عن ان یستغفروا عن الاحیاء حتی یموتوا.

«من بعد ماتبیّن لهم» این تبیّن اندر آن است که بر کفر میرند همچنان که **آزر** را گفته: «فلمّا تبیّن له ...» الایة. چون کافر بر کفر بمرد، مؤمن را پیدا گشت که او دوزخی است. و گفته‌اند ـ استغفار درین آیت، نماز جنازه است. قال **عطاء بن رباح**

ما كنت لادع الصلوة على احدٍ من اهل هذه القبلة ولو كانت حبشية حبلى من الزّنا لانّى لم اسمع الله حجب الصلوة الاعن المشركين بهذه الاية.

پس عذر **خليل** گفت **ابراهيم** در آن استغفار که پدررا کرد «وما كان استغفار ابراهيم لابيه الّاعن موعدة وعدها ايّاه» وآن آن بود که ويرا گفته بود: «لاستغفرن لك، ساستغفر لك ربى»، براميد آنکه خدای ويرا ايمان دهد، وگفته‌اند که **آزر ابراهيم** را وعده داده بود که ايمان آرد بدليل آنکه گفت: «واهجرنى مليّا» يعنى استمهله ليتدبّر ويتفكّر. **ابراهيم** تا **آزر** زنده بود براميد ايمان وی از بهر وی آمرزش

«فلما تبيّن له» ای- **لابراهيم** ان اباه عدوّ لله بان مات على كفره. «تبرّء منه» وقطع الاستغفار. «انّ ابراهيم لاوّاهٌ» ای- يكثر قول «آوه». قال **كعب** كان **ابراهيم** اذا سمع ذكر النار قال اوهِ من النار **والعرب** يقول اوهِ بكذا واوه من كذا. اوه مبنىٌ على الكسر ويقال اوهُ بالضمّ ويقال ايه والعامة يقول آوه بالمدّ وحكى **قطرب** الفعل منه (آه ياؤه اوهاً) كقال يقول قولاً ويقال اوّه تأويهاً وتأوّه تأوّهاً ومعنى- اوّاه: رجّاع توّاب. وروى انّ **عمر** سأل **النبى** (ص) عن الاوّاه فقال رحمك الله ان كنت اوّاهاً ای- تلاّءً **للقرآن** وقيل- الاوّاه- الكثير لذكر الله. وقيل- هو- الرفيق الرحيم لعباد الله وقيل- هو- المتأوّه شفقاً وفرقاً المتضرع يقيناً ولزوماً للطّاعة «حليم» الحليم الواسع للعقل المستقيم الخلق القوّى القلب الرّزين الصّبر.

«وما كان الله ليضلّ قوماً» بعدازآن که استغفار ازبهر مشركان که بر كفر مرده بودند حرام گشت بآن آيت که: «ماكان للنّبى والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين» قومى مؤمنان که پيش ازنهى استغفار کرده بودند ترسيدند که اگر ايشان را درآن، مؤاخذت باشد، رب العالمين تسكين دل ايشان را درين آيت بيان کرد که ايشانرا درآنچه کردند مؤاخذت نيست که آن زمان ايشانرا نگفته بودند که روا نيست. فقال تعالى:

«وما كان الله ليضلّ قوماً بعداذهديهم» يعنى- ليوقع الضلالة فى قلوبهم بعد الهدى.

«حتى يبيّن لهم مايتّقون» فلايتّقوه، فعند ذلك يستحقّوا الاضلال. اين همچنان است که در تحويل قبله گفت: «وماكان الله ليضيع ايمانكم» ودرتحريم خمر گفت:

«لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا». وقیل معناه: «وما کان الله لیعذّب قوماً حتی یتبیّن لهم ما یتقون» ای - ما یأتون و ما یذرون. وقیل سبب نزولها - آنّ قوما من الاعراب اسلموا وعادوا الی بلادهم فعملوا بما شاهدوا **رسول الله** یفعله من الصلوة الی **بیت المقدس** وصیام ایام البیض ثم قدموا بعد ذلك علی **رسول الله** فوجدوه یصلی الی الکعبة ویصوم شهر رمضان فقالوا: یا رسول الله ردّنا الله بعدك بالضلال انّك علی امر وانّا علی غیره، فانزل الله هذه الایة.

«انّ الله له ملك السموات والارض» ملکه قدرته علی الابداع، والمعدوم مقدوره ومملوکه فاذا اوجده فهو فی حال حدوثه مقدوره ومملوکه فاذا اعدمه خرج عن الوجود ولم یخرج عن کونه مقدوراً. «یحیی ویمیت» یحیی من اقبل الیه بتفضّلة ویمیت من اعرض عنه بتکبّره، یحیی من یشاء بعرفانه وتوحیده ویمیت من یشاء بکفرانه والحاده، یحیی قلوب العارفین بانوار المواصلة ویمیت نفوس العابدین بآثار المنازلة. «ومالکم من دون الله من ولی ولا نصیر» سبق تفسیرها.

«لقد تاب الله علی النبی» من اذنه للمنافقین فی التخلف عنه فی قوله: «لم اذنت لهم»، وقیل - هو مفتاح کلام لما کان هو سبب توبتهم ذکرمعهم کقوله: «فان لله خمسه وللرسول». قوله: «والمهاجرین والانصار الذین اتّبعوه فی ساعة العسرة» یعنی - تاب علیهم فاستنقذهم من شدة العسرة عسرة الظهر وعسرة الماء وعسرة الزّاد. غزاء عسرت غزاء **تبوك** است وجیش العسرة سپاه آن وساعة العسرة هنگام آن ووقت آن. ورستاخیز راساعت نام کردند وآن پنجاه هزار سال است واین ساعة العسرة اشارت فرا آن وقت که **جبرئیل** پیغام آورد که بغزاء **تبوك** شید و معنی عسرة دشواری و تنگی است یعنی که ایشان در آن غزاء از زاد و آب و مرکوب به تنگی وسختی عظیم رسیده بودند، یك شتر میان جماعتی بود، بر آن می نشستند بر تعاقب، وتنگی زاد چنان بود که شتر را میکشتند و آب امعاء آن می آشامیدند. «من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم» **حمزه وحفص** «یزیغ» بیا خوانند. قال **الفراء** الفعل المستند الی المؤنث اذا تقدّم علیه جاز تذکیره وتأنیثه، فذکّر «یزیغ» کما ذکّر «کاد» لیتشابه الفعلان. این نه زیغ است از ایمان واسلام، که این کنایت است از کراهت قتال ودشوار آمدن آن در وقت گرما وهمچنان سموم، ونایافت

ساز وبرگ. قومی همت کردند که از آن غزا باز گردند از دشواری، این زیغ آنست.

قال **ابن عباس** : قیل **لعمر بن الخطاب** ماشأن العسرة ؟ فقال **عمر** - خرجنا مع **رسول الله** الی **تبوك** فی قیظ شدید ونزلنا منزلاً اصابنا فیه عطش حتی ظننّا ان رقابنا ستنقطع حتّی آن کان الرجل لیذهب یلتمس الماء فلایرجع حتی یظنّ ان رقبته ستنقطع وحتّی انّ رجلا ینحر بعیره فیعصر فرثه فیشرب به. فقال **ابوبکر الصدیق** یا **رسول الله** انّ الله عزوجل قدعوّدك فی الدّعاء فادع لنا، یعنی - استسق لنا ففعل **رسول الله** فمطروا حتّی ملئوا ما معهم.

«ثم تاب علیهم» این - تاب علیهم - همان قوم اند که گفت : « لقدتاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار» کرّر ذکر التوبه لانّه لیس فی ابتداء الاسلام ذکر ذنبهم فقدم الله ذکر التوبة فضلا منه ثم ذکر ذنبهم ثم اعاد ذکر التوبة. آن مهاجران وانصار پسندیدگان خدا بودند چون چیزی بردل ایشان برگذشت از کراهیت در بیرون شدن به **تبوك** خدای ایشانرا توبه داد تاباطوع گرائیدند وباطاعت آمدند وباجابت استقبال کردند و اعلام شرف گشتند در دنیا وآخرت.

«وعلی الثلثة» ای - وتاب علی الثلثة این سه تن: یکی **کعب مالك** است **الشاعر الثعلبی**، دیگر **هلال بن امیة الواقفی**، سوم **مرارة بن الربیع** وهم المرجون لامر الله.

وجمله بدان که : مسلمانان درقصهٔ **تبوك** شش فرقه اند : فرقتی اهل صدق اند که بغزا شدند دیگر فرقتی بودند باایشان در غزا که راز وسرّ بامنافقان داشتند چنان که خدای گفت : «وفیکم سمّاعون لهم» ونه منافق صریح بودند. سه دیگر، فرقت منافقان صریح بودند وبغزا نیامدند، آن هشتاد تن بودند و کسری « وقعدالذین کذّبوا بالله» ایشانند.

وفرقتی خدوندان عذر بودند، بعذر بخانه بنشستند : «المعذّرون من الاعراب» ایشانند.

و گروهی بودند که منافق نبودند وعذر نداشتند و نه رفتند، ایشان اینند که «وعلی الثلثة . . .» ششم فرقت یك تن بود که منافق نبود و عذر نداشت و باز نشسته بود هم چون این سه تن وآخربیگاه ودیر بیامد تنها توفیق یافت از پس بیامد و او

ابوخیثمة الانصاری است پیر بودو **مصطفی** درصحرای **تبوك** درلشگرگاه با یاران نشسته بود که شخصی پدیدآمد ازدور، وصورت وی‌از دوری ناپیدا، **مصطفی** گفت یکی‌آمد اللهم‌اجعله **اباخیثمة** فاذا هو **ابوخیثمة**. و گفته‌اندآخرتر غزائی ازغزاهاءِ **مصطفی** غزاء **تبوك** است‌هیجده شبانروز **مصطفی** درآن غزاءِ **تبوك** فروآمده بود. گفته‌اند که دوماه هیچ‌حرب‌نرفت‌اما ازهرجانب‌مردم‌همی آمدندوجزیت‌همی‌پذیرفتند و**رسول خدا** درآن‌وقت که‌بیرون‌شد **محمدبن‌مسلمه** را بر**مدینه** خلیفه کردو **علی** را برحجرات‌خویش. منافقان **علی** راطعن کردند که **رسول** ازدشمنی‌دیدار وی‌اورا باخودنبرد. **علی** ازآن گفت ایشان غمگین‌شد سلاح برداشت و براثر **رسول** برفت **رسول** ویرا گفت چرا آمدی؟ قصه بگفت **رسول**(ص) بگفت: «اما ترضی ان‌تکون منّی بمنزلة **هرون** من **موسی**»؟ هذا مَثلٌ ضربه ع حین استخلفه حال غیبته کما استخلف **موسی** اخاه **هرون** حین خرج الی **الطور** فکانت تلك الخلافة فی حیوته فی وقت خاص.

«وعلی‌الثلثة الذین‌خلّفوا» این‌تخلیف دربن‌موضع نه‌برآن معنی‌تخلیف‌است که درسورةالفتح گفت: «سیقول المخلّفون» این تخلیف‌آن بود که خدای منافقان را از غزاءِ رضوان و ازبیعة رضوان با پس کرد بخذلان آن که آن نیکوئی ازایشان دریغ داشت، همچنان که جائی دیگر گفت «ثبّطهم» وهمچنان که **رسول‌خدا** گفت: لایزال اقوام یتأّخرون عن‌الجماعات حتی یؤّخرهم الله. این تخلیف اینجا دراین سورة آن بود که **رسول خدا** ایشانرا با خانها فرستاد و از پیش خویش باز کرد وآنگه که با **مدینه** آمد، پیش اوآمدند واقرار دادند ودرشأن ایشان‌این‌آیت فرو آمد «وآخرون مرجون لامرالله» رسول‌خدا فرمود که باایشان بیع وشری مکنید و باایشان سخن مگوئید و ایشانرا فرمود که گردزنان خویش مگردید پس زن **هلال‌بن امیه** نزدیك **رسول خدا** آمد گفت: یا **رسول‌الله!هلال** مردی پیر است چندان بگریسته که اورا بیم هلاك است واگر اورا مراعات نکنم و نان خورش از بهروی راست نکنم از ضعف و سستی هلاك شود. **رسول** گفت دستوری هست که تعهد کنی اما صحبت روا نیست پس همه خلق از ایشان دوری گزیدند و با ایشان

هیچ سخن نمیگفتند. **کعب‌بن‌مالك** گوید **معاذ** را سلام کردم‌جواب‌نداد، سخن‌گفتم ازمن اعراض کرد، گفت خدای داند که من اورا و **رسول** اورا دوست میدارم **کعب** گوید پس مردی را دیدم که مرا طلب همی کرد نزدیك من آمد و نامه بمن داد از **ملك غسّان**، مضمون این‌نامه آن بود که: بما رسید که این‌مرد ترا بیازرده‌است وترا مهجور کرده اگر نزدیك من آئی ترا نزدیك من نیکوئیها بود. گفت جهان برمن تاریك شد که شومی معصیت من بدانجا رسید که مشرك را بمن طعن افتاد، آن نامه پاره‌پاره کردم و بینداختم و ازقبیله وعشیره وخویش وپیوند خود بریدم برسر کوهی خیمه زدم همی گریستم تا پنجاه روزبرآمد پس **رسول خدا** درخانهٔ **ام‌سلمه** بود و شب دوبهره گذشته که گفت‌یا **ام‌سلمه** خبرداری که خدای‌تعالی‌توبهٔ ایشان‌قبول کرد وآیت‌فرستاد: «لقد تاب‌الله علی‌النبی» تاباآخر هردوآیت. **کعب** گفت من درنماز بودم که خلق‌را دیدم روی بمن‌نهاده همی‌آوازشنیدم ازسر کوه که یا **کعب‌بن‌مالك** خدای‌تعالی‌توبهٔ‌شماقبول کرد. من‌جامهٔ‌خویش، مبشّررابخشیدم، جامهٔ دیگر درپوشیدم وآمدم بنزدیك**رسول‌خدا**، **ابوبکر وعمر** و جماعتی صحابه را دیدم که باستقبال من‌همی‌آمدندومرا بشارت‌همی‌دادندوتهنیت‌همی کردند، تاآمدم‌نزدیك **رسول خدا** اورادیدم‌چون‌ماه تابان‌وخورشید رخشان گفت‌یا **کعب** ترا بشارت‌باد که خدای‌تعالی توبهٔ شما قبول کرد و شما را باز پذیرفت و این آیت برخواند:

«وعلی الثّلثة الذین خُلّفوا حتّی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت» این با بمعنی ـ مع ـ والرحب ـ السعة. یقال: فلان رحیب‌الصدر ای‌ـ واسع‌الصدر. ومنه‌قوله مرحباً، ومنه سمی عرصة المسجد ـ رحبة. والرحاب ـ العراض. یقال: رحّب به اذا قال‌مرحباً. قال‌المفسرون: ضیّق‌الارض‌علیهم‌بانّ‌المؤمنین‌منعوا من کلامهم ومعاملتهم وازواجهم باعتزالهم وکان **النبی** (ص) معرضاً عنهم.

«وضاقت علیهم‌انفسهم» دلهای‌ایشان ورایشان‌تنگ گشت یعنی احوال‌ایشان. وقیل ـ تبرموا منها بالهمّ الذی حصل فیها.

«وظنّوا» ایقنوا، در **قرآن** ظن‌بمعنی یقین جایها‌ست، «اَن‌لاملجأمن‌الله» اَن لامعتصم من‌عذاب‌الله «الاّ الیه». معنی‌لجأ بازپناهیدن‌است بایث‌جا وآن سه رکن‌است

لجأ زبان ولجأ دل و لجأ جان لجأ زبان اعتذار است ولجأ دل افتقار است ولجأ جان اضطرار است .

«وظنّوا ان لاملجا من‌الله الّاالیه» - میگوید بدانستند و یقین شد ایشانرا که بازپناهیدن وبازگشت نیست ازخدای مگرهم باخدا . ازعذاب‌وی رستن‌نیست مگر فضل و رحمت وی .

«ثمّ تاب‌علیهم لیتوبوا» اعادالتوبة للتوکید، لانّ ذکرالتوبة علی‌هؤلاء مضی فی قوله «وعلی‌الثلثة» . و درمعنی « ثم تاب علیهم لیتوبوا » لطف بهم فی‌التوبة(۱) ووفقهم‌لها. قال **ابویزید** غلطت فی‌اربعة اشیاء : فی‌الابتداء مع‌الله ظننت انی‌احبّه فاذا هویحبّنی قال‌الله تعالی: « یحبّهم ویحبّونه». وظننت انّی ارضی عنه فاذا هو رضی‌عنی قال‌الله‌تعالی: «رضی‌الله‌عنهم ورضواعنه» وظننت‌انی‌اذکره فاذاً هوذکرنی قال‌سبحانه: « ولذکرالله اکبر » وظننت انّی اتوب فاذا هوتاب علیّ : قال‌الله تعالی : تعالی : «ثم تاب‌علیهم لیتوبوا ان‌الله هوالتواب‌الرحیم» یتوب‌علی‌عبده بفضله اذا تاب‌الیه من‌ذنبه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ان‌الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم . . . » بر ذوق عارفان و طریق خاصگیان ، این آیت جای ناز دوستان است و میدان اسرار صدّیقان، وتهنیت مؤمنان، تهنیتی زیبا وتشریفی بسزا ، تهنیتی که دل را انس است وجانرا پیغام .آرایش‌مجلس‌است وسرمایهٔ مفلس. زینت زبانها وزندگی دلها. تهنیتی کریم، ازخداوندی کریم، درذات کریم ودرصفات کریم،ودرمهر کریم ودرنواخت کریم ودربخشش کریم. رهی را بفضل خویش می‌بخشدآنگه بخشیدهٔ خود از وبازمیخرد. خودمیدهد خود معاملت میکند ودرآن معاملت، سود همی رهی را می‌بخشد وزیان خود می‌پذیرد اینست نیکوکاری وکریمی . اینست مهربانی ولطیفی .

در **تورية موسی** است که : الجنة جنتی والمال‌مالی، فاشتروا جنتی بمالی‌فان

(۱) درنسخهٔ الف : التورية .

ربحتم فلکم وان خسرتم فعلیّ. یا بنی‌آدم ماخلقتکم لاربح علیکم انّما خلقتکم لتربحوا علیّ».

رب‌العالمین در ازل پیش ازوجود بنده، بنده را بخرید. خود بایع‌بود وخود مشتری. خودفروخت وخودخرید، ودرشرع **مصطفی** روانیست که درمعاملت، بایع ومشتری‌یکی‌بود، مگر که پدرباشد، که ازشرط شفقت وانتفاء تهمت و کمال‌مهربانی ومهرابوّت‌اورا رواست، پس‌چه گوئی‌درخدا که رأفت‌ورحمت‌وی‌دربنده‌بیش‌از آنست، ومهربانی‌وی بی‌کران‌است‌ومهروی افزون‌از آن‌است، چون‌درحق‌پدر رواست، درحق خالق مهربان اولیتر وتمامتر، وانگه دانست رب‌العزة که بنده، بد خوی و بدعهد و بی‌وفاست وبوقت بلوغ اعتراض کندآن راه اعتراض بوی فروبست که نفسی پرعیب وپرآفت خرید، ببهشتی پرناز وپرنعمت. نفسی که محل شهوات وبلیات‌است، ببهشتی که قرب حق را مراتب ودرجات است، ودرمعاملات شرعی جائی کـه ثمن بر مبیع بیفزاید راه اعتراض درآن بسته شود. وآنکه نفس‌خرید وقلب نخرید ازبهرآن که قلب دل است ودل برمحبت ومهرحق وقف است و بروقف، خرید وفروخت روا نبود. ونیز شرط مبایعت تسلیم‌است، آنچه تسلیم وی ممکن نیست، درشرع، بیع وشری در آن روانیست. مرغ برهوا وماهی‌دردریا نفروشند، که تسلیم آن آسان‌نیست. حال دل بنده همین‌است وتسلیم آن ممکن نیست، تارب‌العزةمیگوید «یحول بین‌المرء وقلبه».

قال **النصرآبادی**: اشتری‌منك ماهوصفتك والقلب‌تحت صفته فلم یقع علیه‌المبایعة.

قال **النبی** صم: قلب ابن‌آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن. و گفته‌اند نفس دربان دل‌است‌بجای‌چاکرایستاده رعیت‌وار درخدمت، ودل‌درمحل شهوداست، محمول ربوبیت، سلطان‌وارهمی راند ملکت، پس چون نفس که چاکر است قیمت وی بهشت آمد با خزائن نعمت چگوئی دل را با آنهمه زلفت وقربت. قیمت وی چه باشد مگر جوار حضرت عزت ودوام مشاهدت و رؤیت.

پیرطریقت گفت جوهری‌است برخاك‌افتاده میان راه، عالَم ازقیمت آن‌جوهر ناآگاه، صاحب‌دولتی بسرآن رسید ناگاه، پادشاهی‌جاوید یافت بی‌طبل و کلاه، از قیمت آن جوهر برراه چیزی نکاست، قیمت آن جوهرهم که دی بود بجاست. نور

جوهرکرا تابان‌است،‌آنرا که عنایت‌معلوم‌است. گله برخاست، ابتداء به‌برّ کی کرد، و ازآغاز، این کار که خواست. درخت مهرکه‌کشت، وسرای دوستی که آراست. پس‌با چندین‌لطف، این‌بد اندیشی‌چراست. روزخریداری عیب میدید و گفت که رواست.
الهی! این‌همه شادی از تو بهرهٔ ماست چون تومولی کراست؟ وچون تودوست کجا است و بآن صفت که توئی از توخود جز این نرواست، وتامی گوئی که این خود نشانست و آئین فرداست، این پیغام است و خلعت برجاست، صبر را چه روی وآرام را چه جاست.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد
دانم کـه زمانه را زبون خواهی کرد
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد
یارب چه حکمهاست که چون‌خواهی کرد

«فاستبشروا ببیعکم‌الّذی بایعتم به ...» این‌باز تشریفی دیگراست وتخصیصی دیگر. میگوید شاد بید رهیگان‌من، بنازبد درمعاملت که‌کردید بامن، رامش کنید بنام‌من، بیاسائید بنام ونشان‌من، کسی که بیعی کند، همه شادی وی ببهای مبیع بود، هر چند که ثمن نیکوتر و افزونتر، شادی وی بیشتر، رب‌العالمین نگفت بثمن که یافتید شادی کنید، بل که به بیع که بامن کردیدومعاملت که بامن درگرفتید شادی کنید. چه‌غم دارد او که ویرا دارد، کرا شاید آنکه قرب ویرا نشاید؟

در **زبور داود**است: ای‌پسرآدم، چرا واغیرمن‌دوستی گیری‌که سزای دوستی منم، چرا نه بامن بازار کنی که جواد و مفضل منم، چرا با من معاملت نگیری که بخشندهٔ فراخ‌بخش‌منم، یاتجارالدنیا ربح‌الدنیا یفنی وربحی یبقی: «ماعندکم ینفدُ وماعندالله باقٍ، والباقیات الصالحات خیرٌ عندربك ثواباً و خیرٌ املاً»

«فاستبشروا ببیعکم» بیعی که در ازل خود کرد وما نکردیم، بنام ما بازکرد وبه‌ما باز خواند که‌آن بیع که من کردم شما کردید. هم‌چنان‌که **مصطفی** را گفت: «ومارمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» اشارت است بنقطهٔ جمع و تحقیق تفرید. نسیم ازل دمیده و برق یگانگی درخشیده ورهی را از دست آب و خاك ربوده دوگانگی

باعدم و حقیقت صافی شده منیّ عاریت کشته :

آشوب جهان همه حدیث من و تو بگذار مرا همه جهان گلشن تو

«التائبون العابدون ..» صفت مؤمنان است وسیرت آشنایان و آئین دوستان. پسینان این گیتی پیشوایان آن گیتی، گواهان انبیاءِ و شفعاءِ خلق، سادات دنیا و دوست‌داران دین، و دوست داشتگان حقّ، طبقات ایشان درین آیت بنظام‌پسندیده یاد کرد وایشان را بر آن ستوده وبدان گواهی داده وابتدا که‌کرد بدون‌ترین ایشان کرد. نخست‌فروتران‌را یاد کرد: تائبان‌واز گنه باز گشتگان، تاخجل‌نمانندول گیرند و امید تازه دارند، گفت :

«التائبون»، از گناه باز گشتگان‌اند، عذردهان وپشیمانان‌اند.

«العابدون» پرستگارانند امر گزاران‌اند خدمت ورزان‌اند.

«الحامدون» ستایندگان آزادی کنندگان‌اند، ثنا گویان اند.

« السائحون » حاجیان‌اند روزه‌داران اند علم جویان‌اند.

«الراكعون» متواضعان‌اندخدمتکاران‌اندفرمان‌برداری به‌پیری‌رسیدگان‌اند.

« الساجدون » نماز کنندگان اند. متضرعان اند. جلال مرا روی بر خاك نهندگان‌اند.

« الآمرون بالمعروف » خلق را بدین فرمایندگان‌اند. مؤذّنان و باطاعت خوانندگان‌اند. متناصحان ویکدیگر را پند دهندگان اند.

« والنّاهون عن‌المنکر » سلطانان دادگران‌اند مذکّران و خلق از شر فرود آرندگان‌اند. وبجان و دل آنرا پذیرندگان‌اند.

«وبشّرالمؤمنین» بشارت ده مؤمنانرا که هرچه ازایشان تقصیراست بی‌نیازی من برابر آنست وهرچه از ایشان ناپسنداست مهربانی من برسر آنست وهرچه‌رهی را امید است فضل من‌برتر ازآنست. بشارت ده مؤمنانرا که چون ایشانرا میگزیدم عیب می‌دیدم، نپسندیدم تا بیشر بنهانها وارسیدم، رهی‌را به‌بی‌نیازی خود چنانکه‌بود خریدم. قال **ابن عطاء**: لاتصح العبادة الابالتوبة ولاالتوبة الابالحمد علی‌ما وقعت‌علیه من‌طریق‌التوبة، ولایصح‌الحمدالا بمداومة‌السیاحة‌والریاضة، ولاهذه‌المقامات‌والمقدمات

الابمداومةالرکوع والسجود، ولا یصح هذه کلّه الابالامربالمعروف والنهی عن المنکر، ولایصح شیٔ مما تقدّم الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً، والمؤمن من یکون هذه صفته، لانّ اللّه عز وجل یقول وبشرالمؤمنین الذین بهذه الصفة . درآثار بیارند که فردا در رستاخیز قومی را ازاین امّت بترازوگاه آرند و فریشتگان که برایشان موکّل باشند بدیهای ایشان شمردن گیرند، که بارخدایا بدعهدانند بی‌وفایان‌اند، فراموش کاران‌اند، گنه‌کاران‌اند، دلیران‌وشوخان‌اند. رب‌العزة گوید جل‌جلاله: ازآنجا که کردارایشان است چنان‌اند وازآنجا که کرم وعفوماست، تائبان‌اند، عابدان‌اند، حامدان‌اند، روزه‌داران‌اند، نمازگزاران‌اند، دوستی مابجان ودل خواهان‌اند وبمهرمایکتاگویان‌اند، زبان‌حال بیچارگان بنعت انکسار وافتقار میگوید که، خداوندا اگر فاسقیم واگر عابد، چنان که هستیم آن توایم وبداشت توایم، برخواست تو موقوف وبه بندگی تو معروف ؛ ازتو گذرنه وبی‌تو بسرنه .

بنده گر خوبست گرزشت آن تست　　　عاشق ار دانا وگر نادان تراست

۱۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**یاایهاالذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**اتقوااللّه**» بپرهیزید از خشم خدای وعذاب خدای ، «**وکونوامع‌الصادقین . (۱۱۹)**» وباراست گویان وراستان بید .

«**ماکان لاهل المدینة**» نیست اهل **مدینه** را ، «**ومن حولهم من‌الاعراب**» وایشان که گردبرگردایشان‌انداز‌عرب‌بیابان‌نشین، «**ان یتخلّفوا عن‌رسول‌اللّه**» که باز پس‌نشینند ازرسول خدا[که بغزامیشود]، «**ولایرغبوا بانفسهم عن‌نفسه**» ونه آنچه خویشتن دور دارند یا بخویشتن مشغول باشند ازو، «**ذلك بانهم**» این نهی ایشان از تخلّف بآن است ، «**لایصیبهم ظمأٌ**» نرسد بایشان تشنگی ، «**ولانصب**» و نه ماندگی ،« **ولامخمصة** » ونه گرسنگی،« **فی‌سبیل‌اللّه**» درراه خدای،«**ولایطأون موطئاً** » ونه‌هیچ موقف نه‌ایستند و نسپرند سپردگاهی ، «**یغیظ الکفار**» که بدرد خشم وغم آردکافرانرا ،« **ولاینالون من عدوّ نیلا** » وهیچ گزند نشتابند ونرسانند

بدشمن، « الّاکتب لهم به عمل صالح » مگر که ایشانرا بهرخردی از آن بزرگی می‌نویسند، « انّ اللّه لایُضیع اجر المحسنین .(۱۲۰)» خدای تباه نکند مزد نیکوکاران .

« ولاینفقون نفقة » وهیچ نفقهٔ نکنند وصدقه‌یی ندهند، « صغیرة ولا کبیرة » خرد یابزرگ، « ولایقطعون وادیاً » وهیچ‌وادی نبرند، « الّاکتب لهم » مگر که آن همه ایشان را می‌نویسند، « لیجزیهم اللّه » تا پاداش دهد خدای ایشان را، « احسن ماکانوا یعملون .(۱۲۱)» نیکوتر کاری که هرگز میکردند .

« وماکان المؤمنون لینفروا کافة » نه‌توانند مؤمنان که هموارهمه بغزا روند و نتوانند که همه بطلب علم روند، « فلولانفر » چرا بیرون نروند، « من کل فرقة منهم طایفة » ازهرجوکی از ایشان، گروهی، « لیتفقّهوا فی الدین » تا دردین خویش دانش‌آموزند، « ولیُنذروا قومهم » و قوم خویش را بـه‌پند بیم نمایند، « اذارجعوا الیهم » آنگه که با ایشان آیند، « لعلّهم یحذرون .(۱۲۲)» تا ایشان ازناپسند بپرهیزند .

« یاایّهاالّذین آمنوا » ای ایشان کـه بگرویدید، « قاتلوا الذین یلونکم من الکفار » کشتن کنید با آن کافران که از سوی شمااند، « ولیجدوا فیکم غلظة » وایدون بادا که کافران در شما که مؤمنان‌اید درشتی یابند، « واعلموا انّ اللّه مع المتّقین .(۱۲۳)» و بدانید کـه خدای بیاری و نصرت و معونت واپرهیزگاران است .

« واذاماأُنزلت سورة » وانگه کـه سوره‌یی از قرآن فرو فرستاده آید، « فمنهم من یقول » هست‌ازین‌منافقان که گوید [فرایاران‌خویش]، « اَیکم زادته هذه ایماناً » کیست از شما که این سوره اورا ایمان افزود، « فامّاالذین آمنوا » امّا ایشان کـه گرویدگان اند، « فزادتهم ایماناً » سورت ایشانرا ایمان افزود، « وهم یستبشرون .(۱۲۴)» وایشان‌بآن‌شنیده وشادمان‌اند [وآن فرمانرا فرمان‌بردار] .

« وامّا الذین فی قلوبهم مرض » و امّا ایشان که در دلهای ایشان بیماری گمان است، « فزادتهم رجساً الی رجسهم » آن سوره ایشانرا ناپاکـی برناپاکی بیفزود وناراستی‌برناراستی و گمان‌بر گمان، « وماتوا وهم کافرون.(۱۲۵)» وبمردند بکافری .

«**اَوَلا یرون**» نمی‌بینند منافقان، «**اَنّهم یُفتنون**» که ایشانرا می آزمایند «**فی کلّ عام مرة اومرتین**» درهرسالی یکبار یا دوبار، «**ثمّ لایتوبون**» و آنکه توبه نمیکنند، «**ولاهم یذّکّرون**.(۱۲٦)» ونه پند می‌پذیرند.

«**واذا ما اُنزلت سورة**» وانکه که سوره‌یی فروفرستاده آمدید، «**نظر بعضهم الی بعض**» بایکدیگر نگرستندید ودریکدیگر نمودندید، «**هل یریکم من احد**» هیچ کس شمارا دید؟ «**ثم انْصرفوا**» آنکه زطاعت بر گشتند، «**صرف اللّه قلوبهم**» خدای دلهای ایشان از ایمان بر گردانید، «**بأنّهم قوم لایفقهون**.(۱۲۷)» بآنچه ایشان گروهی‌اند که زیر کی دل نیست ایشانرا و حق را درنمی‌یاوند.

«**لَقد جاءکم رسول**» آمد بشما پیغامبری، «**من اَنفُسکم**» هم از شما آدمی و عربی، «**عزیز علیه ماعَنتّم**» سخت آید بروآنچه شما را رسد ازدشواری و زیان دین، «**حریص علیکم**» حریص است بر [آن که] شما [برراه راست بید]، «**بالمؤمنین رؤفٌ رحیم**.(۱۲۸)» بمؤمنان بخشاینده است سخت مهربان.

«**فان تولّوا**» اگربرگردند[منافقان ودشمنان ازطاعت وموافقت ویاری دادن]، «**فقل حسبی اللّه**» گوی خداام گواه ویار بسنده، «**لااله الاّ هو**» نیست خدائی مگر او، «**علیه توکّلت**» کار باو سپردم و پشت باو باز کردم، «**وهو رب العرش العظیم**.(۱۲۹)» واوست خداوند عرش بزرگوار.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «یاایّهاالّذین امنوا اتّقوااللّه» ـ این مخاطبه با **کعب مالك** است که او درعفو جستن، خویشتن را عذر ننهاد چنانکه منافقان، بلکه راست رفت باعتراف بجرم خویش، همچون دو یار خویش **مرارة وهلال**. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید؛ از مثل این کار بپرهیزید و طریقت موافقت گزینید و خدای و رسول را بهمه حال، طاعت‌دار باشید که آنچه کردید سرانجام وعاقبت آن دیدید ووبال آن چشیدید. «وکونوامع الصادقین» ـ ازین‌پس باصادقان باشیدنه بامنافقان یعنی ـ بامهاجران غزا کنید وچون ایشان صادقان باشید. یقول اللّه تعالی: «انما المهاجرون الّذین آمنوا

بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل‌الله اولئك‌هم‌الصادقون» یعنی - المهاجرین. **سعیدبن جبیر** گفت: «کونوامع‌الصادقین» ای - کونوا **کابی‌بکر** و **عمر** واصحابهما. وقیل: نزلت هذه الایة فی اهل‌الکتاب، یقول‌الله تعالی: اتّقوا‌الله بطاعته، وکونوا مع‌الصادقین **محمد** و اصحابه. یأمرهم ان یکونوا معهم فی‌الجهاد والشدّة والرّخاء. **ابن عباس** و **ابن مسعود** درشوانّ‌خوانده‌اند: «وکونوا من‌الصادقین» والمعنی واحد. روی **ابوعبیدة** عن **عبدالله** قال: انّ الکذب لایصلح‌منه جدّولاهزل ولاان یعداحدکم صبیّه شیئاً ثمّ لاینجزمنه، ان شئتم اقرأوا: «یاایّهاالّذین آمنوا اتّقواالله وکونوا مع‌الصادقین»، هل ترون فی‌الکذب رخصة.

«ماکان لاهل المدینة» - هذا نفی والمراد به‌النّهی کقوله: «ماکان لکم ان تؤذنوا رسول‌الله». اهل **مدینه** اینجا انصاراند: **اوس** و **خزرج**.

«ومن‌حولهم‌من‌الاعراب» سکّان‌البوادی **مزینه وجهینه واشجع واسلم وغفار**. عالمیان در حکم این آیت یکسان‌اند، امّا ایشانرا بذکر مخصوص کرد که ایشان به **مصطفی**ص نزدیکتر بودند واز شدن **مصطفی**ص به غزاء آگاهی داشتند که بر ایشان پوشیده نبود. میگوید: سزا نیست و روانیست کس را خاصه **اهل مدینه** و اعراب [ان یتخلّفوا عن رسول‌الله] که باپس نشینند از رسول خدا چون بغزا شود.

«ولایرغبوا» ای - وان‌لایرغبوا. «بانفسهم عن‌نفسه» ای - لایرضوا لانفسهم بالخفض والدّعـة و رسول الله (ص) فی‌الحرّ و المشقّة و ان یصونوا انفسهم بمالم یصن هومنه. یقال: رغبت بنفسی عن هـذاالامر، ای - رفعت عنه. «ذلك» این ذلك فصل است اندر میان دو سخن، چنانکه آنجا گفت: «ذلك ومن عاقب»، جائی دیگر گفت: «هذا وانّ للطاغین»، «کذلك واورثناها»، این همه فصل‌اند. وقیل: معناه - ذلك النّهی عن‌التّخلف. «بانّهم‌لایصیبهم ظماءٌ» عطشٌ. «ولانصبٌ» تعب یثقل‌علی‌البدن تحمله. «ولامخمصةٌ فی‌سبیل‌الله» جوع شدید، من خمص بطنه یخمص اذادقّ، یقال: رجل خمصان البطن و خمیص، ای - ضامره. «ولایطأون موطئاً» لایقفون موقفا. «یغیظ الکفار» بغضهم». «ولا ینالون من عدوٍ نیلاً» قتلا و اسراً و مالا و کسراً غنیمة اوهزیمة. «الاکتب لهم به‌عمل صالح». قال **ابن عباس**: بکلّ روعة ینالهم فی‌سبیل‌الله

سبعین الف حسنة. «انّ الله لایضیع اجر المحسنین». «ولاینفقون» فی الجهاد. «نفقة صغیرة ولا کبیرة» یعنی ـ تمرة فما فوقها «ولایقطعون وادیاً» الی العدوّ مقبلین اومدبرین. «الاّ کتب لهم» اثیب لهم.

«لیجزیهم الله»، بذلك اجراً. قال: فمن خرج فی سبیل الله لم یضع قدماً ولایداً ولاجنباً ولاأنفاً ولارکبة ساجداً ولا راکعاً ولاماشیاً ولانایماً فی بقعة من بقاع الله الاّ اذن لها بالشهادة له وبالشفاعة، وان اصابه نصبٌ اعطاه الله الغسل من نهر الحیوان فانقطع منه النصب. و صح فی الخبر انّ من ارسل نفقة فی سبیل الله و اقام فی بیته فله بکلّ درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه و اقام فی وجهه ذلك فله بکلّ درهم یوالقیمة سبعمائة الف درهم.

اشارت آیت آنست که هر که روی بطاعتی نهد از طاعات و عبادات حقّ، و قصد وی درآن درست باشد، خاست ونشست وی درآن، رنج وراحت وی درآن، حرکات وسکنات وی، همه حسنات بود و ویرا بآن درجات ثواب بود، و بعکس این، هر که قصد معصیت کند. حرکات و سکنات و قیام و قعود وی درآن، همه معصیت باشد و ویرا درآن بیم عقوبت بود.

«وما کان المؤمنون لینفروا کافّة» لمانزل عیوب المنافقین لتخلّفهم عن الجهاد. قال المؤمنون: والله لانتخلّف عن غزوة یغزوها رسول الله ولا سریّة ابداً، فلمّا قدم رسول الله **المدینة** وامر بالسرایا الی العدوّ نفر المسلمون جمیعاً وترکوا رسول الله وحده بالمدینة. فانزل الله هذه الایة: «وما کان المؤمنون لینفروا کافّة». غزاء بر مسلمانان فرض کافّة بود تاآنرا دراین آیت با فرض کفایت آورد، اکنون غزاء و رحلت درطلب علم همچون بانگ نماز، بر کفایت است نه بر کافّة.

«فلولا نفرَ من کلّ فرقةٍ» ای ـ قبیلةٍ. «منهم طایفةٌ» ای ـ جماعةٌ. «لیتفقّهوا فی الدّین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم». اینجا دوقول گفته‌اند مفسّران: یکی آنست که تفقّه وانذار باطائفهٔ نفیر شود غازیان و مسافران که با رسول خدا به غزاء بودند، لانّهم کانوا اذاخرجوا مع رسول الله کانوا فی صحبته یشهدون افعاله واحواله وشمایله واخلاقه وکان ذلك لهم تفقه فی الدین واذارجعوا، اخبروا النّاس

بما شاهدوه من رسول الله فی سفره ، فیکون ذلك انذاراً للنّاس .

قول دیگر آنست که تفقّه وانذار بامقیمان شود ، حاضران مدینه . « لیتفقّهوا فی الدین » یعنی - لیتعلّموا **القرآن** والسّنن والحدود ، « و لینذروا قومهم » الغائبین « اذ ارجعوا الیهم » ولیعلّموهم مانزل من القرآن بعدهم ویخوّفوهم(۱) به . « لعلّهم یحذرون » مایجب اجتنابه . **کلبی** گفت : قبیلهٔ **بنی اسد بن خزیمة** همه به **مدینه** آمدند باعیال واطفال ایشان فملأوا الطّرق بالعذرات وغلت الاسعار، فنزلت هذه الآیة . ای - لاینبغی ان یحضروا باجمعهم ، بل یحضر طائفةٌ منهم فیتفقّهون وینذرون قومهم ویعلّمونهم اذا رجعوا الیهم .

فصل

بدان که فقه ، معرفت احکام دین است بخشیده بر دو قسم : فرض عین وفرض کفایت ، امّا فرض عین : علم طهارت ونماز و روزه است که بر هر مکلّف واجب است شناختن آن و آموختن آن ، ازینجا گفت **مصطفی** (ص) : « طلب العلم فریضةٌ علی کلّ مسلم » . و هرعبادت که گزاردن آن بربنده واجب است ؛ هم چنین شناخت علم آن ودانستن حدود وشرایط آن بروی واجب است، همچون علم زکوة، کسی را که مال دارد وعلم حج ، کسی که استطاعت دارد ، بروی واجب بود . هذا و امثاله . امّا فرض الکفایة ، هوان یتعلّم حتّی یبلغ درجة الاجتهاد ورتبة الفتیا فاذا قعد اهل بلدٍ عن تعلّمه عصوا جمیعاً واذا قام من کلّ بلد واحدٌ فتعلّمه، سقط الفرض عن الآخرین وعلیهم تقلیده فیما یقع لهم من الحوادث . روی **ابن عباس** قال قال: رسول الله (ص) : « من یرد الله به خیراً یفقّهه فی الدین » . و عن **ابی هریرة** عنه (ص) قال : « تجدون النّاس معادن فخیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا » . وعن **ابی امامة** عنه (ص) قال : « فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم » . وقال **الشافعی** رضی الله عنه : طلب العلم افضل من صلوة النافلة .

قوله تعالی : « یا ایّها الذین آمنوا قاتلوا الّذین یلونکم من الکفّار » . بحکم این آیت ، بهرناحیتی قتال آن کافر از فریضه است که از سوی ایشان بود : بر

---

(۱) درنسخهٔ الف : ویخوّفهم .

شام، **روم** وبر **یمن**، **حبشه** وبر **ماوراءالنهر**، **ترک**. وکان **الحسن** اذا سئل عن قتال **الترک** و**الروم** و **الدیلم** تلاهذه الآیة. **ابن‌عباس** گفت: این خطاب با اهل **مدینه** است، ایشانرا قتال **قریظه** و **نضیر** و **خیبر** و **فدک** فرمودند.

«ولیجدوا فیکم غلظةً» شدةً وعنفاً وصبراً علی جهادهم، والمعنی - اشتدوا علیهم. «واعلموا انّ اللّه مع المتّقین» بالغلبة والنصرة. ودر قرآن نظیر این جایهاست «واغلظ علیهم - اشدّاءَ علی الکفّار اعزّةً علی الکافرین - ولاتهنوا - وما وهنوا ...»

«واذا ماانزلت سورةٌ ... الآیة» این آیت درشأن منافقان آمد که سورهٔ **قرآن** از زبان **رسول خدا** آنگه که فروآمد وآنرا برخواند، آن منافق باستهزاء گفت فرایاران خویش ازمنافقان:

«ایّکم زادته هذه ایماناً». و گفته‌اند آن منافقان باضعفهٔ مؤمنان گفت این سخن، برسبیل استهزا، ورب‌العزة اورا جواب داد گفت:

«فامّا الّذین آمنوا فزادتهم ایماناً» باللّه وبصیرةً فی دینهم، واضاف الایمان الی السّورة لانّه یزید بسببها. «وهم یستبشرون» بنزول **القرآن** والفرایض.

«وامّا الّذین فی قلوبهم مرضٌ» شکٌّ ونفاقٌ وبغضٌ للاسلام والمسلمین.

«فزادتهم رجساً الی رجسهم» ای - شکّاً الی شکّهم وکفراً الی کفرهم. «وماتوا وهم کافرون». قال الزجاج: المرض فی القلب کلّ ما خرج به الانسان عن الصحة فی الدین. این آیت دلیل است که ایمان بنده افزاید و کاهد، بطاعت افزاید وبمعصیت کاهد، وازینجا بود که **عمر خطاب** یاران **رسول** را گفتید: تعالوا حتّی نزداد ایماناً. وقال: لووزن ایمان **ابی بکر** بایمان اهل الارض لرجحهم. و قال **علی بن ابیطالب** (ع): یبدو الایمان لمظة فی القلب کلما ازداد الایمان ازدادت اللمظة. و کتب **الحسن** الی **عمر بن عبدالعزیز**: انّ للایمان سنناً و شرایع وحدوداً وفرایض من استکملها استکمل الایمان ومن لم یستکملها لم یستکمل الایمان.

«اولا یرون انّهم یُفتنون» یختبرون. «فی کلّ عام مرّةً اومرّتین» بالقحط والشدّة والامراض والاوجاع وهی روائدالموت. «ثمّ لایتوبون» من‌النفاق ولایتّعظون کما یتّعظ المؤمن بالمرض. و قیل: یُفتنون بان یظهراللّه نفاقهم و یفضحهم فی کلّ

مرّةٍ او مرّتین ثم لایتوبون عن نفاقهم ولاینتهون علی مافیـه خلاصهم . قال **عکرمه** : ینافقون ثم یؤمنون ثم ینافقون . وقیل : ینقضون عهدهـم فی السنة مرةً اومرتین ثمّ لایتوبون من نقضهم . « ولاهم یذّکّرون » بما صنع الله بهم اذ کان(۱) رسول الله (ص) اذا نقضوا عهودهم بعث الیهم السرایا فیقتلونهم . **حمزه** و **یعقوب** « اولاترون » بتاء خوانند، خطاب بامؤمنان بود برسبیل تعجّب، باقی بیا خوانند برسبیل تقریع وتوبیخ منافقان باعراض از توبه .

« واذا ما اُنزلت سورةٌ نظر بعضهم الی بعض » ـ این آن بود کـه منافقان می‌آمدند بمسجد **مصطفی** ص بنیوشیدن **قرآن** وبرا کنده می‌نشستند سر فروداشته وخویشتن درمجلس رسول پوشیده داشته ومیخواستند که از غزا ، بازنشستن خودرا عذری پدید کنند و خویشتن را از فرمان بغزا نـا آگاه شمرند ، چون پـوشیده می نشستند که ما حاضر نبودیم وازفرمان خبر نداشتیم ، آنگه با یکدیگر باشارت میگفتند : « هل یریکم من احدٍ » ـ هیچ کس ازمؤمنان شمارا دید ؟ تاازآنجا بازگشتید وازطاعت‌خدای برگشتید . وگفته‌اند : چون سورهٔ از آسمان فروآمدی ایشان درآن طعن میکردند وعیب آن می‌جستند وبایکدیگر می گفتند : « ایّکم زادته هـذه ایماناً » ، پس ترسیدند که اگر مؤمنـان کسی این سخن و طعن از ایشان بشنود و بازرساند ، با یکدیگر گفتندید « هل یریکم من احدٍ » . و بودی کـه از آسمان آیتی آمدی که ذکر فضیحت وعیب ایشان درآن آیت بودی ، شنیدن آن برایشان گران آمدی ودشوار، خواستندید که برخیزند وبگریزند تاآن نشنوند، بایکدیگر باشارت میگفتند که بنگرید تاهیچکس از ایشان شمارا می بیند تا برخیزیم ، اگر کسی ندیدید ، ایشان برفتندید ، اینست که رب العالمین گفت :

« ثمّ انصرفوا » عن حضرة النبی ص مخافة الفضیحة . و قیل : انصرفوا عن الایمان . «صرف الله قلوبهم» اضلّهم مجازاةً علی فعلهم . وقیل : صرف الله قلوبهم دعاءٌ علیهم . « بانهم قومٌ لا یفقهون » دین الله ولا العمل بـه . قال **ابن‌عباس** : لاتقولوا اذا صلّیتم: انصرفنا، فان الله عزّوجلّ عیّر قوماً فقال : « ثمّ انصرفوا صرف الله قلوبهم » ولکن

(۱) در نسخهٔ الف و ج : اذاکان ، ومتن قیاسا تصحیح شد .

قولوا : قضینا الصلوة .

« لقدجاءکم رسولٌ من انفسکم » - این تهنیت‌است والزام حجت ، میگوید: آمد بشما پیغامبری **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرةبن کعب بن لوی بن غالب بن فهربن مالك بن النضر بن خزیمة بن مدرکة بن مضر بن نزار بن معدبن عدنان** ، پیغامبری هم ازشما ، بشری چون شما ، ازنسب **عرب** ، که سخن وی دانید ودریابید وصدق وامانت وی‌شناسید ، یعنی - ذلك‌شرفٌ لکم ومنقبةٌ. **کلبی** گفت: ولدَته **العرب** کلّها، لیس **فی‌العرب** بطنٌ الاولدته. و قال النبی (ص) : ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیءٌ ما ولدنی الانکاح کنکاح الاسلام . گفته‌اند ربّ العالمین رسول کـه بخلق فرستاد هم ازایشان فرستاد از بهر آنکه جنس‌را برجنس شفقت بیشتر بود . نه بینی که اگر کسی بهیمه‌یی را بینند که همی‌کشند، ازآن اندوهگن نشود، واگر آدمئی‌را بینند که همی‌کشند، ازآن‌غمگین و اندوهگن شود ، ونیز هرجنس باجنس خود آرام گیرد وازهرچیز که نه جنس وی بود نفور باشد ، اگر رسول فریشته‌یی بودی بـا آدمی آرام نگرفتی وآدمی ازآن نفور بودی ، ازجنس‌ما فرستاد تامارا باوی انس وراحت بود نه وحشت ونفرت . ودر شواذّ خوانده‌اند : « من‌انفسکم » بفتح فا ، ای - من اشرفکم وافضلکم . میگوید : پیغامبری از گرامی‌تر و گرانمایه‌تر شما .

« عزیزٌ علیه ماعنتّم » ای - شدیدٌ علیه عنتکم ، والعنت - الوقوع فی‌الهلاك ولقاء الشدّة والاشراف‌علیها . «حریصٌ علیکم» ای- علی‌ایمانکم وهداکم‌وصلاحکم .

«بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » رؤفٌ بالمطیعین، رحیمٌ بالمذنبین، رؤفٌ بمن‌رآه رحیمٌ بمن لم‌یره . رأفت مِه ازرحمت‌است ورحیم بمعنی بیش‌از رؤف‌است ، تقدیره : بالمؤمنین رحیمٌ رؤفٌ . میگوید : بمؤمنان بخشاینده است، سخت مهربـان . وقال **الحسین بن الفضل** : لم یجمع‌الله لاحدٍ من‌الانبیآءِ بین‌الاسمین من‌اسمآئه تعالی اِلّا للنّبی صم فانه قال : « بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » وقال تعالی : « انّ‌الله بالنّاس لرؤفٌ رحیمٌ » . و گفته‌اند : نظم آیت چنین است : لقـدجاءکم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ حریصٌ بالمؤمنین رؤفٌ رحیـمٌ . علیه ماعنتم ، لا یهمّه شانکم ، ما اقمتم علـی

سنته فانّه لا يرضيه عند القيام بالشفاعة الادخولكم الجنة كقوله : من ترك مالاً فلورثته ومن ترك ذنباً او كلاً فالیّ وعلیّ . و گفته‌اند : **عمربن خطاب** هیچ آیت درمصحف اثبات نکردی تا نخست دو گـواه بر آن گواهی دادندید که این **قرآن** است . مردی **انصاری** آمد واین دوآیت آورد ؛ **عمر** گفت : والله لااسئلك عليها بينة كذلك كان رسول‌الله(ص)فاثبتها . وقال **ابیّ بن کعب** : احدث القرآن بالله عهداً ، لقدجاءكم رسولٌ من انفسكم . . . الى آخر الآيتين ؛ وفي قول بعضهم هي آخر آيةٍ نزلت من السماءِ .

« فان تولّوا » یعنی ـ المشركين والمنافقين اعرضوا عن الايمان بك وصادوا عليك .

« فقل حسبي‌الله » اى ـ الذى يكفيني كيد من كادني‌الله . « لا اله الاهو عليه توكلت » فوّضت امرى اليه وبه وثقت .

« و هورب العرش العظيم » ـ خصّ العرش بالذّكر لانـه اعظم خلق‌الله تعالى فيدخل فيه الاصغر ، والعرش عند العرب سرير الملك . وفي الخبر الصحيح ان الجنّة مائة درجةٍ مابين درجتين كما بين السماءِ والارض اعدّها الله للمجاهدين في سبيل‌الله فاذا سألتموه‌الله فسئلوه الفردوس فانه وسط الجنّة واعلى‌الجنّة ومنها تفجر انهار الجنّة وفوقه عرش الرحمن تبارك و تعـالى . وروى انّ **فاطمة** (ع) اتت رسول‌الله ص تسئله خادماً ، فقال قولى : اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كلّ شيء منزل **التورية** و **الانجيل** و **القرآن** العظيم فالق الحب و النوى اعوذبك من شر كلّ ذى‌شرا انت آخذٌ بناصيتها انت الاوّل فلاشيء قبلك وانت الآخر فليس بعدك شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك شيء اقض عنّا الدّين و اغننا من الفقر . وروى فى بعض الاخبار انّ ملكاً من الملائكة قال : يارب انّى اريد العرش فزدنى قوّتى حتى اطير لعلّى ادرك العرش فخلق الله له ثلثين الف جنح وطار ثلثين الف سنةٍ . فقال‌الله تعالى : هل بلغت الى اعلى العرش ؟ فقال : لم تقطع بعد قائمة العرش فاستأذن ان يعود الى مكانه فاذن له .

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی: «یاایها‌الّذین آمنوا اتّقوالله و کونوا مع‌الصادقین»، هم فرمانست وهم تشریف وهم تهنیت، فرمان خدا، تشریف بشرا، تهنیت زیبا، فرمانی مهربار، تشریفی دلدار، تهنیتی بزرگوار. می‌فرماید تا بنده را بخود نزدیك کند، تشریف میدهد تا رهی، دل برمهر وی نهد، تهنیت می‌کند تا صحبت وی جوید، کارآن رهی دارد که دردل مهر وی دارد، از حقّ برو خورد؛ که دلی‌زنده دارد، یادگار کسی پذیرد که از حقّ تشریفی دارد، با جهان و جهانیان روزگار بیگانه وار گذارد. «یا ایّها‌الّذین آمنوا» ندای کرامت است ونواخت بینهایت، ندای حق را هفت اندام بندهٔ گوش است، ودرتجلّی وی غمان دوگیتی فراموش است، ندای کرامت فرا پیش داشت تا بسماع آن کرامت کشیدن بارحکم بر بنده آسان شود، حکم چیست؟ «اتقوالله و کونوا مع‌الصادقین» بتقوی میفرماید و درتقوی صدق‌میفرماید، تقوی مایهٔ اسلام است و صدق کمال ایمان، تقوی بدایت آشنائی‌است وصدق نشان دوست‌داری، تقوی رأس‌المال عابدان است و صدق نور معرفت را نشان، تقوی ره روان عالم شریعت را است، صدق درد زدگان عالم طریقت راست. کسی که صاحب دولت تقوی گردد و جمال صدق اورا روی نماید نشانش آنست که‌کلبهٔ وجود خودرا آتش درزند، کشتی خلقیّت بدریای نیستی فرو دهد، فرزندان را یتیم کند، اقرباء و عشرت را بدرود کند، باطن خودرا از عادات و رسوم طهارت دهد، ظاهر برنورشرع آراسته وسرائر از محبّت حقّ ممتلی گشته، دل از محبّت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کرده، نه دنیا و نه اهل دنیا را با او پیوندی، نه باعقبی اورا آرامی.

از دوگیتی یاد کردن بیگمان آبستنیست
گرهمی دعوی کنی در مردی، آبستن مباش
نیك بودی، از برای گفت‌گویی بد مشو
مرد بودی، از برای رنگ و بوئی زن مباش

«وماکان المؤمنون لینفروا کافّة فلولا نفرَ من کلّ فرقة منهم طائفة...»

الایة ـ ظاهر آیت حث علمای دین است بر تحصیل علوم شریعت و اصحاب حدیث بر جمع احادیث پیغامبر، احیاء سنّت مصطفی صم را و تازه داشتن دین و شریعت مسلمانان را، همچنانست که مصطفی صم گفت: بلّغوا عنّی ولو آیة، نضرالله عبداً سمع مقالتی فحفظها و وعاها واداها ورب حامل فقه الی من هوا فقه منه، وروی نضرالله امرأ سمع منّا شیئاً فبلّغه کما سمعه فربّ مبلّغ اوعی له من سامع، وروی نصرالله من سمع قولی ثمّ لم یزد فیه این خبرها بمعنی متقارب‌اند، میگوید: تازه روی و روشن دل باد که سخن من بشنود ورمت آن گوش دارد والفاظ آن نگاه دارد تا باز رساند چنانکه در آن نیفزاید و نکاهد و امانت در آن بجای آورد. بزرگان دین و علمای سلف گفته‌اند: هیچ امانت بدان نرسد که در کتاب و سنّت تصرف نکنی و از ظاهر خود بنگردانی ودر آن نیفزائی و از آن بنکاهی و از تأویل وتصرّف و تکلّف بپرهیزی، تأویل و تصرّف در دین، زهر قاتل است، آن دین که بر تأویل و تصرّف نهند باطل است، تأویل و تصرّف فعل دشمن است، اقرار و تسلیم فعل دوست، درك تأویل را ضامن رأی است، درك تسلیم را ضامن خدای است، هرچه از تأویل آید ورما است هرچه از تسلیم آید برخداست. **سهل بن عبدالله** رحمه‌الله این آیت برخواند: «وما کان المؤمنون لینفروا کافّة»، گفت: افضل الرّحلة رحلة من الهوی الی العقل ومن الجهل الی العلم ومن الدّنیا الی الاخرة ومن النّفس الی التقوی ومن الخلق الی الله تعالی. رحلت عالمان آنست که در اقطار عالم سفر کنند تا کسی بروشنائی علم ایشان راه یابد واز **دوزخ** برهد، رحلت عارفان آنست که از نفس خود سفر کنند منازل تقوی بازبرند تا بسر کوی محبّت رسند بر بساط مشاهدت بمحلّ قربت درحضرت عندیّت آرام گیرند هرچه بخاطر ایشان در آید یا همت ایشان بوی رسد سعید ابد گردد چنانکه از آن مهتر دین **بوعلی سیاه** قدس‌الله روحه آورده‌اند که جائی میگذشت دیدهٔ وی برجمعی **اسیران روم** افتاد که **محمود** ایشانرا گرفته‌بود ودرقید قهر کشیده، چون دیدهٔ **شیخ** بدان بی‌سرمایگان افتاد بلب اشارت کرد گفت: پادشاه! راه نمیدانند راهشان نمای تا بدانند، هنوز اشارت تمام نکرده بود که روزن توحید درسینهای ایشان گشادند همه

زنّار کفر بگشادند و کمر وفای دین درمیان جان بستند.

«اولا یرون انهم یفتنون فی کلّ عامٍ ...» الایة ـ چون روزگار بر مرد تیره گردد و نکبات و بلیّات و حوادث روزگار دست درهم دهد و فتنهٔ روزگار وفتنهٔ عوام و فتنهٔ نفس کقطع اللیل المظلم درهم پیچد؛ جززینهار خواستن و بوی باز پناهیدن چه روی باشد؟ خوابی چون خواب غرق شدگان، خوردی چون خورد بیماران، عیشی چون عیش زندانیان باید تا درد ویرا مرهم پدید آید و در حمایت زینهاریان شود که رضای حق بازینهار بنده دست بزینهار دارد، میگوید جلّ جلاله: «وقولوا قولا سدیداً یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم».

قوله: لقدجآءکم رسول من انفسکم ...» الایة ـ یباشرکم فی البشریّة لکن یبانیکم فی الخصوصیّة. یا محمد! توهمی گوی: «انما انا بشرمثلکم» ـ من بشری ام همچون شما، همی گوئیم: «الم یجدك یتیماً فآوی» ـ توآن درّ یتیمی که چون توئی دیگر نبود. بشری را کی رسد که درصدر قبول حقّ محمل ناز وی همی کشند که «لعمرك»! بشری را چون سزد که قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقلی آینهٔ دل وی کند که «الم نشرح لك صدرك»! بشری چون بود که مستوفی دیوان ازل وابد حوالت قبول و ردّ خلق وادرگاه وی کند که «مااتیکم الرّسول فخذوه ومانهیکم عنه فانتهوا»! یا محمد! تو دیگری و کار تو دیگراست.

از نطق بهر دهن زبانی دگری وز لطف بهر بدن روانی دگری
درخاطر هرکسی گمانی دگری درتوکه‌رسد توخودجهانی‌دگری

گفته‌اند: که در دوستی هم‌فراق‌است وهم‌وصال، درعهد ازل که قسمت دوستی میکردند نالهٔ درد فراق از خانهٔ بوجهل برآمد و تلالا خورشید وصال از حجرهٔ محمد عربی بتافت، ازآن فراق دردل بیگانگان دوزخی آفریدند، و از ین وصال درسینهٔ دوستان بهشتی اثبات کردند، زان پس که خورشید وصال برآن مهتر تافت عالمیان در راه وی متحیر شدند، پیغامبران را آرزوی جمال و اتباع وی خواست. موسی کلیم میگوید: بارخدایا مرا ازامّت وی گردان. عیسی روح‌الله میگوید: بارخدایا مرا حاجت درگاه وی گردان، خلیل میگوید: بارخدایا ذکرمن بزبان امّت

وی روان کن ، وازین عجبتر که راه اومهتر درقدمگاه اوخود متحیّر شد ، این چنانست که **مجنون** به **لیلی** گفت ، اسباب علم ما در سر زلف تو گم شد ! گفت : یا **مجنون** دعوی بس بلند نیست که زلفما خود در سر کارما گم شد . نیکو گفت آن جوانمرد که در شعر گفت :

ای هم تو ز توحیران آخر چه مثالست این ای شمع نکورویان آخر چه وصالست این
ای چون تو بعالم کم آخر چه کمالست این ای شمع وچراغ ما آخر چه جمالست این (۱)

قال **ابن عطاء** : نفسه صم موافقة لانفس الخلق خلقة لكن مبانية لها حقيقة فانّها مقدّسة بانوار النبوّة مؤيّدة بمشاهدة الحقيقة ثابتة فی المحل الادنی والمقام الاعلی «مازاغ البصر وماطغی» . نگر تا نگوئی که آن نفس پاك وی همچون نفس دیگران بود ؛ اگر یك ذرّه از تابش نفس او بر جان ودل همهٔ صدّیقان تافتید درعالم قدس همه روان گشتندید و بمقعد صدق فرو آمدندید ، با این همه میگفت بدعا : لاتکلمنا الی انفسنا طرفة عین ـ بارخدایا ! این پردهٔ نفس ازپیش دل ما بردار واین بارخودی از ما فرو نه که آن حجاب راه حقیقت ماست ، فرمان آمد یا **محمد** ناخواسته در کنارت نهادیم «الم نشرح لك صدرك ، ووضعنا عنك وزرك» ـ یا **محمد** ما آن بارتو از تو فرونهادیم ، ارادت ما کارتو بساخت ، عنایت ما چراغ تو بیفروخت از آن که تو نه برای خود آمدی ونه بخود آمدی ، نه بخود آمدی کت آوردم ، «اسری بعبده» نه برای خود آمدی که رحمت خلق را آمدی ، «وماارسلناك الّا رحمة للعالمین» چنانکه مرغ ، بچهٔ خودرا درزیر بال خود گیرد ومی پرورد؛ کمال کرم ورأفت ورحمت **محمد** عربی امّت خودرا بر آن صفت در کنف خود می پرورد ، «واخفض جناحك لمن اتّبعك من المؤمنین» . قال **جعفر الصادق**ع : علم الله تعالی عجز خلقه عن طاعته ، فعرّفهم ذلك کی یعلموا انّهم لاینالون الصفو من خدمته فاقام بینه و بینهم مخلوقاً من جنسهم فی الصورة فقال : « لقد جاءكم رسول من انفسكم » فالبسه من نعته الرأفة والرّحمة واخرجه الی الخلق سفیراً صادقاً وجعل طاعته طاعته و مرافقته مرافقته ، فقال : «من یطع الرّسول فقد اطاع الله» .

(۱) از سنائی است .

١٠ ـ سورة يونس عليه السلام ـ مكية

١ ـ النوبة الاولى

« **بسم الله الرحمن الرحيم** »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان . « **الرا** » منم آن خداوند کـه می بینم جز من دارنده و پروراننده نه ، « **تلك آيات الكتاب** » این آیتها آن نامه‌است ، « **الحكيم** . »(١) آن نامهٔ نیکو حکمت راست حکم .

« **اَكان للناس عجباً** » مردمان را شگفت آمد و بنزدیك ایشان شگفت بود ، « **اَن اوحينا الى رجل منهم** » که پیغام دادیم بمردی هم از ایشان ، « **اَن اَنذر الناس** » که مردمان را بیم نمای و آگاه کن ، « **وبشّر الّذين آمنوا** » و بشارت ده گرویدگانرا ، « **ان لهم قدم صدق** » که ایشانرا است وعدهٔ راست و کاری پیش شده ، « **عند ربهم** » بنزدیك خداوند ایشان ، « **قال الكافرون** » ناگرویدگان گفتند : « **اِنّ هذا لساحر مبين** . »(٢) این جادوئی است آشکارا .

« **انّ ربكم اللّه** » خداوند شما الله است ، « **الذى خلق السموات والارض** » او که هفت آسمان و هفت زمین آفرید از آغاز ، « **فى ستة ايام** » در شش روز ، « **ثم استوى على العرش** » آنگه مستولی شد برعرش ، « **يدبر الامر** » میسازد کار و پیش می‌برد و می اندازد ، « **ما من شفيع الا من بعد اذنه** » نیست هیچ شفیع کس را مگر پس دستوری او ، « **ذلكم اللّه ربكّم** » اوست خداوند شما ، « **فاعبدوه** » او را پرستید ، « **افلا تذكرون** ؟ »(٣) پند نپذیرید و حق درنیابید ؟

« **اليه مرجعكم جميعاً** » باز گشت شما همه ، « **وعداللّه حقّاً** » هنگام نهادن خدای است این براستی ، « **انّه يبدأ الخلق ثم يعيده** » اوست که آفریده می آرد از آغاز و فردا آنرا زنده کند باز ، « **ليجزى الّذين آمنوا** » تا پاداش دهند ایشانرا که بگرویدند ، « **وعملوا الصالحات بالقسط** » و کارهای نیك کردند بسزا ، « **والّذين كفروا** » و ایشان کـه کافر شدند و بگرویدند ، « **لهم شراب من حميم** » ایشان را شرابی از آب جوشیده ، « **و عذاب اليم** » و عذابی دردنمای ، « **بماكانوا يكفرون** .(٤) »

بآنچه کافر شدند.

« **هوالّذی جعل الشمس ضیاء** » اوست که خورشید را روشن گردانید، «**والقمر نوراً** » وماه را روشنائی داد، « **وقدّره منازل** » وآنرا بازانداخت وچنان ساخت که میرود در منزلها بریدن فلك را، « **لتعلموا عدد السّنین و الحساب** »[تا بر دیدار ماه] ورفتن او شمار سال وماه وروزگار میدانید، «**ماخلق اللّه ذلك الا بالحق**» نیافرید خدای آنرا مگر بدانش خویش وتوان خویش بیکتائی خویش، «**یفصّل الایات**» نشانهای گشاده روشن می نماید وپیغامهای روشن گشاده می فرستد، « **لقوم یعلمون.** »(٥) ایشانرا که بدانند.

« **انّ فی اختلاف اللّیل والنهار** » در شد آمد شب وروز، «**وماخلق اللّه فی السّموات و الارض** » ودرآنچه خدای آفرید درآسمان وزمین از آفریدهای خویش، « **لایات لقوم یتّقون.** » (٦) نشانهای روشن است بیکتائی ایشانرا که ازخشم خدای واز جحود حق او می پرهیزند.

« **انّ الذین لایرجون لقائنا** » ایشان که دیدار ما نمی بیوسند و بانگیزانیدن ما بنمی گروند، « **ورضوا بالحیوة الدنیا** » وبا این جهان [بی آن جهان] می بستدند. وخرسندی کنند « **واطمأنّوا بها** » وبآن آرام می کنند [بی دار آخرت]، «**والذین هم عن آیاتنا غافلون.** » (٧) و ایشان که از وعدو وعید ما نا آگاه وناگرویدند، « **اولئك مأویهم النّار بماکانوا یکسبون.** »(٨) ایشان آنند که جایگاه ایشان آتش است بآنچه میکردند.

النوبة الثانیة

این سورهٔ یونس صدونه آیت وهزار وهشتصد وسی ودو کلمت وهفت هزار و پانصد وشصت وهفت حرف همه به **مکه** فرو آمد مگر یك آیت: « ومنهم من یؤمن به ومنهم من لایؤمن به » که این یك آیت **بمدینه** فرو آمد در شأن **جهودان** و گفته‌اند سه آیت ازین سوره **بمدینه** فرو آمد: «فان کنت فی شكّ ممّا انزلنا الیك» الی آخر الایات الثلث، وقیل ـ کلها **مکیة** الا آیتین: «قل بفضل اللّه وبرحمته» نزلت فی

ابیّ بن کعب الانصاری وذلك ان رسول‌الله لما امر ان یقرأعلیه **القرآن** . قال **ابیّ** یا **رسول‌الله** وقد ذکرت هناك فبکابکاء شدیداً ، ونزلت هذه‌الآیه ، فهی‌فخرٌ وشرفٌ **لابیّ** و حکمها باق فی غیره والآیـة التی تلیها ذم القوم لانهم حرّموا ما احل‌الله لهم فصار حکمها فی کل من فعل مثل ذلك الی یوم‌القیمة . ودرین سورت هشت‌آیت منسوخ است بجـای خویش گوئیم ان‌شاءالله . و درفضیلت سورت، **أبی کعب** روایت کند از **مصطفی** صم قال: من قرأ سورة یونس اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق **بیونس** و کذّب به وبعدد من غرق مع **فرعون** .

قوله : « بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم » درآیت تسمیت‌هم کمال عبادت‌است هم‌حصول برکت هم غفران معصیت و برداشت درجت . اما کمال عبادت آنست که **مصطفی** صم گفت :« لا وضوء لمن‌لم یذکر اسم‌الله علیه » این ـلاـ بمعنی نفی کمال اوفضیلت‌است چنان‌که گفت « لاصلوة لجار المسجد الا فی المسجدولافتی الّاعلی » و قال (ص) : « اذا توّضأ احدکم فذکر اسم‌الله علیه ظهر جمیع اعضائه واذا لم یذکر اسم‌الله علیه لم یطهر منه الاماسّه الماء » . اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارك گفت : « تبارك اسم ربك ذی الجلال والاکرام » با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن ، هرکاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت وپرخیر بود .

قومی‌پیش **مصطفی** آمدندگفتند یا **رسول‌الله** طعام‌که میخوریم ما راکفایت نمی‌باشد وسیری نمیکند. **رسول خدا** گفت : سمّوالله عزوجل واجتمعواعلیه یبارك لکم‌فیه.وغفران معصیت‌وبرداشت‌درجت آنست که **بوهریره** روایت‌کنداز **مصطفی**‌صم قال :« من کتب بسم‌الله الرحمن الرحیم ولم یُعور الهاء الذی فی‌الله کتب له الف الف حسنة ومحا عنه الف‌الف سیّئة ورفع‌له الف‌الف درجة ومن‌قال ـ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم کتب‌الله له اربعة آلاف حسنةٍ ومحا عنه اربعة الاف سیئةٍ ورفع‌له اربعة آلاف درجة وقال ـ تنوق رجل فی بسم‌الله الرحمن الرحیم **فغفر** له . قوله :« المرا » قرائت **مکی** ، **حفص** و یعقوب فتح راست وباقی بکسرخوانند ومعنی‌آنست که . اناالله اری اناالرب

لارب غیری. **قتاده** گفت ـ نامی است ازنامهای **قرآن** و گفته‌اند. نام سورت است و گفته‌اند ـ قسم است که رب العالمین بنامهای خود سوگند یادمیکند. الف الله است، و ـ لا ـ لطیف، و ـ را ـ رحیم. باین نامها سوگند یادمیکند که این حروف آیات کتاب حکیم است ونامۀ خداوند است جل جلاله و تقدست اسماؤه وتفسیر ومعانی این حروف در **سورة البقره** بشرح رفت. وقیل ـ معناه: هذه‌الایات التی انزلتها علیك آیات‌القران الحکیم المحکم المتقن الممنوع من‌الخلل والباطل لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه. و گفته‌اند حکیم بمعنی حاکم است ای ـ هوالقرآن الحاکم بین الناس. چنان که جائی دیگر گفت: «وانزلنا معهم‌الکتاب بالحق لیحکم‌بین‌الناس‌فیما اختلفوا فیه»، وروا باشد که حکیم بمعنی محکوم باشد، ای ـ حکم فیه بالعدل و الاحسان وحکم فیه بالجنة لمن اطاعه وبالنارلمن عصاه وحکم فیه باالحلال والحرام والارزاق والاجال، وحکیم کسی را گویندکه سخن‌حکمت‌گوید. نیزگویند این سخنی‌حکیم است یعنی ازحکمت یا باحکمت. **عبدالله بن عباس** گفت ان‌الکلمة الحکیمة لتزید الشریف شرفاً وترفع المملوك حتی تُجلسه مجالس الملوك.

قوله: «اکان للنّاس عجباً» الف استفهام‌است بمعنی توبیخ واین‌ناس مشرکان **قریش** اند و سبب نزول این آیت آن بود که کفرۀ **قریش** بر سبیل انکار میگفتند عجب کاریست که خدای درهمه عالم رسولی نیافت که بخلق‌فرستد مگریتیم **بوطالب**، وروا باشد که انکارایشان باصل‌رسالت بود که میگفتند: الله اعظم من ان یکون رسوله بشراً مثل **محمد**، خدای بزرگتر از آنست که بشری‌را چون **محمد** بخلق فرستد. **رب العالمین** گفت: «اکان‌للنّاس‌عجباً» ای ـ لیس بعجبٍ لانه ارسل الی من‌قبلهم من هوَ مثله و التعجب انما یکون مما لایعهد مثله ولا یعرف سببه. گفت این عجب نیست که پیش از ایشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چیزی کنند که معهود نباشد، میان خلق و نه آنرا سببی بود. و تقدیره: اکان ایحائنا الی رجل منهم بان انذر الناس عجباً» فیکون اَن فی الاولی فی محل الرفع وفی الثانیة فی محلّ النصب.

«وبشّرالذین آمنوا اَنّ لهم قدم صدق عند ربهم» قدم‌الصدق ما تقدم لهم من‌الله

من المواعید الصادقة و سبق لهم من حسن العبادة والطاعة، و قیل ـ قدم‌الصدق شفاعة **المصطفی** وشفاعةالمؤمنین بعضهم‌لبعض وقیل ـ اراد به‌السقط یقوم محبنطئاً علی باب الجنّة فیقول لاادخلها حتی یدخلها والدی. روی **انس‌بن مالک** قال قال رسول‌اللّٰه‌صم: «اذا کان یوم القیمه نودی فی‌اطفال‌المسلین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم و ینادی فیهم ان امضوا الی‌الجنّه زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثانیة ان‌امضوا الی‌الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثالثة ان امضوا الی الجنة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فیبسم‌الرب تعالی فی‌الرابعة فیقول و والداکم معکم فیثب کل طفل الی ابویه فیأخذون بایدیهم فیدخلونهم الجنّة فهم اعرف بابائهم و امّهاتهم یومئذٍ من اولادکم الذین فی بیوتکم».

قوله: «قال‌الکافرون» تقدیره فلمّا انذرهم قال‌الکافرون «اِنّ‌هذاالساحرمبین» قرائت اهل **مدینه** است و **ابوعمرو**، یعنی ـ ان‌هذا الرجل ای ـ **محمداً**صم لساحرمبین باقی بی‌الف خوانند ای ـ ان هذا الوحی لسحرٌ مبین.

«اِنّ ربکم‌اللّٰه الذی خلق‌السموات والارض فی‌ستّة ایام» ای ـ فی‌مدة مقدارها ستّة ایّام لِان الایام تکونت بعد خلق السموات والارض من دوران الفلك ثم استوی **علی‌العرش**، شرح وبیان این‌همه در **سورةالاعراف** رفت. ویقال جمع‌السموات‌لانها اجناس مختلفة کل سماءٍ من غیر جنس الاخری و ّحدالارض لانها کلها تراب.

«یدّبرالامر» یقضیه وحده وقیل یرتب الامور مراتبها علی احکام عواقبها. وقیل ـ یدّبرالامر. ینزل‌الوحی، «ما من‌شفیع‌الامن بعد اذنه» این‌جواب ایشان‌است که خدایرا انبازان میگفتند و ایشانرا می‌پرستیدند و می‌گفتند: «هؤلاءِ شفعاؤنا عنداللّٰه». و گفته‌اند که این باوّل آیت تعلق دارد. میگوید: خدای‌بیافرید، آسمانها و زمینها بی شفاعت شفیعی و بی‌تدبیر مدبری بعلم و ارادت خویش آفرید، بقدرت و حکمت خویش یقول تعالی: ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیرٌ بصیرٌ.

آنگه گفت: «ذلکم‌اللّٰه ربکم» خداوند شما و دارنده و پرورانندهٔ شما اوست که آسمان و زمین آفرید و خود میدانید و اقرار میدهید که‌آفریدگار خلق‌اوست

نه بتان. پس اورا پرستید و درخداوندی و خداکاری، او را یگانه شناسید وبا وی درپرستش هیچ‌انبازمگیرید. « افلاتذکّرون افلاتتدبّرون ان‌لایستحقّ غیره‌العبادة.

« الیه مرجعکم جمیعاً ». یعنی بالموت والبعث والنشور جمیعاً نصب‌علی‌الحال و وعدالله نصبٌ علی‌المصدرای ـ وعدکم‌الله وعداً «حقاً» ای ـ حققه حقاً. میگوید: خدای شما را وعده داده وعدهٔ راست درست که درآن خلف نه که بازگشت شما پس از مرگ با وی است و بعث و نشور وحساب و کتاب وجزای اعمال در پیش. آنگه گفت بر استیناف:

« انّه یبدأ الخلق » لخلقه ثمّ یمیته ثمّ یعیده » قرائت **ابو جعفر** اَنّه یبدأ الخلق بفتح‌الفاست یعنی الیه مرجعکم جمیعاً لانه « یبدأ الخلق ثم یعیده » لیجزی الذین آمنوا » ای ـ یعیده « لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط » ای‌ـ بالعدل. عدل اینجا احسان است که جای دیگر میگوید: « هل جزاءُ الاحسان الاّ الاحسان » ـ ای ـ الجنّة و نعیمها.

« و الذین کفروا لهم شراب من حمیم» ای ـ ماءٍ حارٍ قد انتهی حرّه، حمیم فعیل‌بمعنی مفعول‌یقال‌حمّ الماء اذا اسخن‌والحمیم‌العرق‌منه لسخنته، والحمام لحرارة مائه اولانه یتعرق فیه.

قوله: «هوالذی جعل الشمس ضیاءً » ای ـ خلقها ضیاءً فیکون منصوباً علی الحال. و ضیاء مصدر ضاء و تقدیره جعل الشمس ذات ضیاءٍ و یجوزان یکون ضیاء جمیع ضوءٍ «والقمر نوراً» یستضاء به‌فی‌اللیالی. قال: **الکلبی** یضیء ووجوههما لاهل السموات السبع و ظهورهما لاهل الارضین السبع.

«و قدّره»این ـها ـ با قمرشود، ای ـ قدرالقمر بسیرمنازل فیکون‌ظرفاً للسیر وقیل ـ قدر له «منازل». میگوید ـ تقدیر کرد وباز انداخت سیر قمر به بیست‌وهشت منزل در بریدن دوازده برج در هربرجی دو روز و سیکی تا هرماه فلك بتمامی باز برد، وظیفه ایست آنرا ساخته وانداخته. «لتعلموا عددالسنین والحساب » تاشمارماه وسال و روزگار میدانید بسیر قمر دربن منازل. «ما خلق‌اللهُ ذلك الّا بالحق» یعنی‌ـ للحق لم‌یخلقه باطلاً بل اظهاراً لصنعه ودلالة علی قدرته وحکمته. « ولتجزی کلّ

نفس بما کسبت». **ابن جریر** گفت : الحق هاهنا هو الله ، ای ـ ماخلق الله ذلك الا بالله ، ای ـ وحده لاشریك معه . «یفصّل الایات» بیاء قرائت **ابن کثیر** و **ابو عمرو** و **حفص** وبنون قرائت باقی و در نون معنی تعظیم است .

«إنّ فی اختلاف اللیل والنهار». **کلبی** گفت ، اهل **مکه** گفتند : یا **محمد** ائتنا بآیةٍ حتّی نؤمن بك ونصدّقك فنزل : «ان فی اختلاف اللیل والنهار» فی مجیٔ کل واحدٍ منهما خلف الاخر و اختلاف الوانهما . «وما خلق الله فی السموات والارض» من الخلایق والعجائب والدّلالاتِ . «لایات» یوجب العلم والیقین . «لقوم یتقون» الشرك .

«إنّ الذین لایرجون لقاءنا» این آیت درشأن منکران بعث ونشور آمد . رجا اینجا بمعنی تصدیق است هم چنان که در **سورة الفرقان** گفت . «وقال الذین لایرجون لقاءَنا» ولقاء بعث است پس مرگ ، یعنی ـ ان الـذین لایصدقون بالبعث بعدالموت . وقیل ـ معناه لایخافون عقابنا و لایرجون ثوابنا .

«رضوا بالحیوة الدّنیا» من الله حظا فاختاروها وعملوا لها و اطمأنّوا وسکنوا الیها بدلاً من الاخرة . «والّذین هم عن آیاتنا» ای ـ عن البعث والثواب والعقاب. وقیل ـ عن القران و **محمد** «غافلون» تارکون لها مکذّبون .

«اولئك مأویهم النّار» ای ـ مصیرهم و مرجعهم . النّار «بما کانوا یکسبون» من الکفر والتکذیب .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحیم» الله منوّر القلوب ، الرحمن کاشف الکروب ، الرحیم غافر الذّنوب. الله است افروزندهٔ دل دوستان. رحمن است بازبرندهٔ اندوه بیچارگان. رحیم است آمرزندهٔ گناه عاصیان . الله یعطی الرّؤیة بغیر حجاب ، الرّحمن یرزق الرزق بغیر حساب ، الرّحیم یغفر الذّنب بغیر عتاب ، الله است که دیدار خود رهی را کرامت کند بی حجاب. رحمن است که از خزینهٔ خود روزی دهد بی حساب . رحیم است که بفضل خود بیامرزد بی عتاب. الله لارواح السابقین ، الرحمن لقلوب المقتصدین ، الرحیم لذنوب الظالمین . خدای است که ارواح سابقان بفضل وی نازد ، رحمن است که دلهای

مقتصدان بمهروی گرایدء رحیم است که گناه ظالمان بعفو خود شوید. مَن سمع اللّه اورثه شغباً و من سمع الرحمن اورثه طلباً و من سمع الرّحیم اورثه طرباً ، فالنفس الشغب والقلب مع الطلب والرّوح مع الطّرب. یکی خطاب خدای شنید در شغب آمد، دیگی سماع نام رحمن کرد در طلب آمد، یکی دراستماع نام رحیم بماند در طرب آمد. تن محلّ امانت است چون خطاب خدای شنید بی‌قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع، نام رحمن در دایرهٔ طلب و شوق افتاد. جان نقطه‌گاه عشق است چون بشارت لغت رحیم یافت برشادروان رجادر طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هرچه منت بود بدل دادند آنچه رؤیت و مشاهدت بود نصیب جان آمد.

پیر طریقت گفت: الهی یاد تومیان دل وزبان است ومهر تو درمیان سر و جان، یافت تو زندگانی جان است ورستخیز نهان. ای ناجسته یافته ودریافت نادریافته. یافت تو روز است که خود بر آید ناکاهان. او که ترا یافت نه‌بشادی پردازد نه باندهان.

قوله: «الٓر» الالف الف الوحدانیّه، واللام لطفه باهل المعرفة، والرّاء رحمته بکافّة البریّة، جلال احدیّت بنعت عزّت و کمال حکمت سوگند یادمیکند، میگوید ـ بوحدانیت وفردانیت، بلطف من با دوستان من، برحمت من بربندگان من، که این کتاب نامهٔ من است واین حروف کلام من، ازحدوث پاك و ازنقص دور و از عیب منزّه. سخنی راست، حدیثی پاك، کلامی درست، کلامی که صحبت حق‌را بیعت است وذخیرهٔ آن در سرّ عارفان ودیعت است. پیغامی که از قطیعت امان است، و بی‌قرار را درمان است، روشنائی دیده و دولت دل و زندگانی جان است.

«اکان للنّاس عجباً اَن اوحینا الی رجل منهم». کافران را سه‌چیز شگفت آمد وازآن تعجبّ همی کردند: یکی انگیختن خلق برستاخیز و بازآفریدن پس زمرگ. دیگر فرستادن خدای رسولان را بخلق و دعوت کردن ایشان بحق. سیوم تخصیص **محمد**ص به‌پیغامبری و برگزیدن وی ازمیان خلق برسولی. اگر آن‌مدبران از کمال قدرت خدای خبرداشتندید بعث ونشور را منکر نبودندید. واگر عزّت خدای و کمال پادشاهی وی بدانستندید فرستادن رسولان بخلق ایشان را شگفت نیامدید واگر دریافتندید که الله خداوند است و کردگار آن کند که خود خواهد وبارادت خود

حکم کند و کار اندر تخصیص و تکریم **مصطفی** روا داشتندید و جحود نکردندید لکن چه‌سود که دیدهٔ حق‌بین‌نداشتند تاحق بدیدندید و نه بصیرت‌دل‌تاحق دریافتندید. امّا حکمت فرستادن پیغامبران بخلق الزام حجت است تاکافر رابی عذروبی حجت عذاب‌نکند. همانست که‌گفت جلّ‌جلاله: «وما کنامعذّبین حتّی‌نبعث رسولا» امّا مؤمن اگر خواهد اورا بیامرزد بی توبت وبی خدمت زیرا که عذاب کردن بی‌حجت ظلم است و ربّ‌العزة پاکست ومنزه ازجور وظلم. یقول تعالی: «وماربك بظلّام للعبید» وآمرزیدن مؤمن بی‌خدمت فضل است، رب‌العزة با فضل عظیم‌است و کرم بی‌نهایت. یقول تعالی: «والله ذوالفضل‌العظیم». وگفته‌اند رسولان رابخلق فرستاد تامؤمنان را بشارت دهند بفضل‌کبیر وکافرانرا بیم‌نمایند بعذاب‌الیم. اینست که رب‌العالمین‌گفت: «أن انذر الناس وبشّر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق» جائی دیگر گفت: «رسلاً مبشرین و منذرین» ای **محمد** کافرانرا بیم ده که دوزخ برای ایشان تافته وساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت ایشان آراسته و پرداخته.

«وبشّر الذین آمنوا ان‌لهم قدم صدق عند ربهم». قال **محمدبن‌علی‌الترمذی**: قدم‌الصدق هوامام‌الصالحین والصدیقین وهوالشفیع المطاع والسائل المجاب **محمد**صم. وگفته اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل درمیثاق اول ارواح مؤمنان را مجلس انس ازجام‌محبت بکأس‌مودّت وشربت مهر داده وایشان را سرمست وسر گشتهٔ آن شربت کرده، وایشانرا وعده داده وعده راست درست که باز آرم شما را باین منزل کرامت و باز بنوازم شمارا زیادت ازین فضیلت، «ویزیدهم من فضله» فذلك‌قوله «الیه‌مرجعکم جمیعاً وعدالله‌حقاً» رجوع بازگشت‌است وبازگشت راهر آینه بدایتی بود «ولله الامرو من قبل و من بعد». **جنید** گفت: در رموز این آیت که، «الیه مرجعکم جمیعاً» قال - منه‌الابتداء والیه‌الانتهاء وما بین‌ذلك مراتع فضله وتواتر نعمه فمن سبق‌له فی‌الابتداء سعادة اظهرعلیه فی‌مراتعه و تقلّبه فی نعمه باظهار لسان الشّکر و حال الرضاء و مشاهدة المنعم. ومن لم یجز له سعادة الابتداءِ ابطل ایّامه فی سیاسة نفسه وجمع‌الحطام الفانیة لیردّه الی ماسبق‌له فی‌الابتداء من الشقاوة.

گفت: ابتدای کارها ازخداست وبازگشت‌همه بخدا، یعنی درآمدهرچیز درقدرت

او وباز گشت همه بحکم او، اوّل اوست و آخر او ازل بتقدیر او وابد بقضای او. حدوث او فنای حادثات بقهر او میان این و آن مراتع فضل او و شواهد نعمت او هر که را کائنات بامر در ازل رقــم سعادت کشیدند در مراتع فضل شا کر نعمت آمد و راضی بقسمت. بزبان ذا کروبدل شا کر وبجان صافی ومعتقد. وهر که درابتدا حکم شقاوت رفت بروی، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بدسرانجام آلودهٔ دنیا وگرفتهٔ حرام و بستهٔ لعب ولهو. چنین خواست بوی لم‌یزل تا باز برد اورا با حکم ازل ونبشتهٔ روز اول اینست که رب‌العالمین گفت: «الیه مرجعکم جمیعاً وعدالله حقاً» ویقال ـ موعود المطیع الفرادیس العلی وموعود العاصی الرحمته والرضا والجنّة لطف الحق والرحمة وصف الحق فاللطف فعــل لم یکن ثمّ حصل والوصف نعت لم یزل. **بوبکر واسطی** گفته: مطیعان حمالان‌اند وحمالان جز باری ندارند و این درگاه بی‌نیازان است و عاصیان مفلسان‌اند جز افلاسی ندارند واین بساط مفلسان است ای خداوندان طاعت نگویم طاعت مکنید تا **قرآن** را گمانی غلط نیوفتد، چندان که توانید وطاقت دارید طاعت بیارید، پس‌از روی نیستی همه بگذارید که مطیع وطاعت دو بود و این بساط یگانگی است وای خداوندان زلت دل‌تنگ مدارید که این‌بار معصیت‌هم بار اوست چنانکه طاعت بار اوست اما طاعت بگذارند ومعصیت بردارند وگذاشتن فعل تواست و برداشتن فعل او.

«هو الّذی جعل الشمس ضیاء»... الایه. ‌ز روی اشارت شمس آفتاب توفیق است که ازبرج عنایت بتابد برجوارح بنده تا آراستهٔ خدمت وطاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحید است و روشنائی معرفت در دل عارف کــه باین نور راه برد بمعروف. **پیر طریقت** گفت: الهی عارف ترا بنور تو میداند از شعاع نور عبــارت نمی‌تواند درآتش مهر میسوزد و از ناز باز نمی‌پردازد.

«ان الّذین لا یرجون لقاءنا» ... الآیة. کافران بدیدار حق جلّ جــلاله امید ندارند که آنرا منکراند لاجرم هرگز بآن نرسند ومؤمنان برؤیت حق ایمان دارند و امید وارند کــه بینند لاجرم بآن رسند. همانست کــه **مصطفی**ص گفت: هر کــه بوی رسد کرامتی ازحق یعنی درخبر بشنود که خدای با بنده کرامت کند و بدیدار

خود اورا بنوازد، اگر آن بنده نپذیرد این خبر برؤیت ایمان ندهد، هرگز نرسد بآن کرامت. گفته‌اند که - امیّد دیدار حقّ از آن ندارند که هرگز مشتاق نبوده‌اند واز آن مشتاق نه‌اند که دوست نداشته‌اند واز آن دوست نداشته که نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند که طلب نکرده‌اند واز آن طلب نکردند که خدای ایشانرا فراطلب نگذاشت وراه طلب بایشان فروبست پس همه ازخدا است وبارادت ومشیّت خدا است. یقول تعالی: «و انّ الی ربك المنتهی» لواراد ان یطلبوه لطلبوا ولوطلبوا لعرفوا ولو عرفوا الاحبّوا ولواحبّوا الاشتاقوا ولو اشتاقوا الیه لرجوا لقاءه و لورجوا القاه لرأوه.

قال‌الله تعالی: «ولوشئنالآتینا کلّ نفس هداها» اذاکان الذّی لایرجو لقاه ماویه العذاب والفرقة فدلیل الخطاب: انّ الّذی یرجو لقاه فقصاراه‌الوصلة و اللقاء والزّلفة.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**انّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات**» ایشان که گرویدگان‌اند و نیکوکاران، «**یهدیهم ربهم بایمانهم**» خدای‌ایشانرا راه می‌نماید[و درپسندمیراند وبربهی میدارد]بایمان آوردن‌ایشان، «**تجری من تحتهم الانهار**» میرود زیر درختان و نشستگاههای ایشان جویهای روان، «**فی جنات النعیم**. (۹)» دربهشتهای باناز.

«**دعویهم فیها**» درخواست و بازخواست ایشان[چون ازخدای مرادی در خواهند آنست که‌گویند]، «**سبحانك اللّهم**» پاکی ترا ای خداوند، «**وتحیّتهم فیها سلام**» و نواخت خدای ایشانرا و نواخت ایشان یکدیگر را در بهشت اینست که: سلام‌علیکم، «**وآخر دعویهم**» وآخرخواندن ایشان آنست که‌گویند، «**انّ الحمدللّه رب العالمین**. (۱۰)» ثناء بسزاء خدای را خداوند جهانیان.

«**ولو یعجّل اللّه للناس الشر**» و اگر خدای و اشتابانیدی مردمان را بدی، «**استعجالهم بالخیر**» جائی که ایسان می‌ستابند بنیکی، «**لقضی الیهم اجلهم**» خدای بایشان گزاردید اجلهای ایشان و سپری کردید ایشانرا عمرهای ایشان، «**فنذر الذین لایرجون لقائنا**» فروگذاریم ناگرویدگان را برستاخیز،

« **فی طغیانهم یعمهون** .(۱۱) » تا در گزاف کاری خویش متحیّر می‌باشند.

« **و اذا مسّ الانسان الضّر** » و هر گاه که بمردم رسد گزند دردی یا بیماری ، « **دعانا لجنبه** » او خواند مارا [و زاری در گیرد] افتاده بر پهلوی خویش ، **اَو قاعداً اَو قائماً** » یا [افتاده] نشسته یا مانده برپای ، « **فلمّا کشفنا عنه ضرّه** » چون بازبریم ازو آن گزند و آن رنج که در آن است ، « **مرّ** » روداو ، « **کَاَن لم یدعنا** » چنانکه او نه آنست که ما را میخواند ، « **الی ضرّمسه** » [باز بردن] آن گزند را که باو رسیده بود ، « **کذلك** » چنین است ، « **زُیّن للمسرفین ما کانوا یعملون** .(۱۲) » آراسته‌اند بر گزاف کاران آنچه میکنند.

« **ولقد اهلکنا القرون من قبلکم** » هلاك کردیم و تباه کردیم گروهان پس یکدیگر ، « **لمّا ظلموا** » آنگه که ستم کردند ، « **وجائتهم رسلهم بالبیّنات** » وبایشان آمد فرستادگان ما بپیغامها ونشانهای روشن ، « **وما کانوا لیؤمنوا** » ونه بر آن بودند که بگروند ، « **کذلك نجزی القوم المجرمین** .(۱۳) » چنین است پاداش از ما گروه بدکاران را.

« **ثمّ جعلناکم خلائف فی الارض** » پس شما را پس نشینان کردیم در زمین ، « **من بعدهم** » ازپس ایشان ، « **لننظر کیف تعملون** .(۱۴) » تانگریم که چون کنید.

« **واذا تتلی علیهم آیاتنا** » وچون برایشان خوانند سخنان ما ، « **بیّنات** » [پیغامهای] روشن پیدا ، « **قال الذین لایرجون لقائنا** » ناگرویدگان برستاخیز گویند ، « **ائت بقرآن غیر هذا** » که بما قرآنی آر جدا زین ، « **اوبدّله** » یاهم این بدل کن ، « **قل** » [پیغامبر من] بگوی ، « **مایکون لی ان ابدّله من تلقاء نفسی** » مرا نیست ونبود که این را بدل کنم از خودی خویش ، « **ان اتّبع الّا مایوحی الیّ** » من نروم مگر بر پی آن که پیغام است بمن ، « **انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم** .(۱۵) » من میترسم اگر نافرمان آیم در خداوند خویش از عذاب روزی بزرگ .

« **قل لوشاءالله** » بگوی اگر خدای خواستید ، « **ماتلوته علیکم** » من هرگز برشما این کتاب نخواندید ، « **ولاادریکم به** » وشمارا آگاه و دانا نکردمی از آن ، « **فقد لبثت فیکم عمراً من قبله** » چهل سال در میان شما بوده که از پیغامبری

سخن نگفتم [وبرمن هرگزدروغ نیازموزید] ، « **افلاتعقلون**.(١٦)» درنیابید [که چهل سال کسی برآفریده‌یی دروغ نگوید و آخر بیاید و برخالق دروغ گوید] .

« **فمن اظلم ممّن افتری علی‌اللّه کذباً** » که بود ستم کارتر از آن که آید وبرخدای‌دروغ سازد [وپیغام‌نهد]،« **اَو کذّب بآیاته** » یا [که بودستم کار ازو که پیغام کـه الله داد باو و] آنرا بدروغ دارد ، و رسانندە رادروغ زن شمارد ، « **انّه‌لایفلح المجرمون** .»(١٧) بدکاران را در پیروزی بهره نیست .

« **ویعبدون من دون‌اللّه** » می‌پرستند فرود از خـدای ، « **مالا یضرّهم ولاینفعهم** » آنچه [اگرنپرستند] نگزاید [واگر پرستند] بکارنیاید ، « **ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عنداللّه** » و میگویند کـه تا مارا فردا بنزدیك الله شفیعان باشند ، «**قل**» [رسول من] بگو : « **آتنبّؤن‌اللّه بما لا یعلم فی السموات ولا فی‌الارض** » خدایرا انباز میگوئید که او آن انباز نه در آسمان داند خود [را] و نه در زمین ، «**سبحانه و تعالی عمّایشرکون**.(١٨)» پاکی و بی‌عیبی‌ویراست و برتراست [دریکتائی و پاکی و در قدر] از آنچه انباز گیرندگان میگویند در وی .

« **وما کان‌النّاس الّاامّة واحدة** » نبودند مردمان مگر امّتی راست بر دینی راست پاك ،« **فاختلفوا** »پس‌درمخالفت افتادند ودردین‌خود بپرا کندند ،« **واولاکلمة سبقت من ربّك** » و اگر نه سخنی بودی کـه پیش شده از الله ، « **لقُضی بینهم** » میان ایشان کار بر گزارده آمدید ،« **فیمافیه یختلفون**.(١٩) » درآن اختلاف و تفرقه که ایشان درآن بودند .

« **ویقولون لولا اُنزل علیه آیة من‌ربّه** »میگویندچرا برین‌مردازخداوند اوآیتی‌فرونیامد ،« **فقل**»[پیغامبرمن]گوی،« **انّماالغیب‌للّه** »علم‌غیب خدای‌تراست [جزای‌این‌نفرستادن ونمودن‌او داند]،«**فانتظروا**»ایشانرا گوی‌چشم میداریدبودنی را ،« **انّی‌معکم من‌المنتظرین** .(٢٠)» که من با شما از چشم دارندگانم .

« **واذا اذقناالنّاس‌رحمة** » و ما چون مردمان از خویشتن مهربانی و آسانی چشانیم،« **من بعد ضرّ آء مسّتهم** »پس گزند که رسیده بودبایشان،« **اذا لهم مکرفی آیاتنا** » چون درنگری ایشانرا مکر است در آیات ما و در نعمتهای ما ، « **قل‌اللّه**

اسرع مکراً » بگوی الله زود توان‌تر است [درخواست و پاداش ساختن و نمودن و کردن] از آدمی در بدعهدی کردن؛ « **انّ رسلنا یکتبون ماتمکرون.**(۲۱) » که رسولان ما می‌نویسند آنچه آدمیان سگالش و کوشش میکنند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات » ای - الطّاعات فیما بینهم و بین ربّهم . « یهدیهم ربّهم » الی الجنّه بسبب ایمانهم فی الدّنیا . میگوید ایشان که ایمان آوردند ودر دنیا نیك مردان و نیکو کاران بودند و خدای را و رسول را مطاعت دار و فرمان بردار بودند و بر شریعت و سنت **مصطفی** راست رفتند و راست گفتند ، « یهدیهم ربّهم بایمانهم » ربّ العزة فردا ایشانرا پاداش نیکو دهد ، راه بهشت بایشان نماید و ببهشت رساند و بر کرامت و نعمت خویش خواند. **مقاتل** گفت : یجعل لهم نوراً یمشون به علی الصراط الی الجنّة . نوری و روشنائی در پیش ایشان نهد تا بآن نور صراط باز گذراند ، و ببهشت رسد . قال النبّی ص انّ المؤمن اذا خرج من قبره صوّر له عمله فی صورة حسنةٍ وشارةٍ(۱) حسنة فیقول له من انت فوالله انی لاراك امرء صدق فیقول له انا عملك فیکون له نوراً وقایداً الی الجنّة والکافر اذا خرج من قبره صُوّر له عمله فی صورةٍ سیئةٍ وشارةٍ سیّئة فیقولُ - من انت فوالله ربی لاراك امرء سوء ، فیقول انا عملُك، فینطلق به حتّی یدخله النّار .

« تجری من تحتهم الانهار » ای - من تحت منازلهم ومساکنهم . وگفته‌اند مراد نه آنست که بهشتیان بالا باشند و جویها در زیر ایشان رود از بهر آن که در بهشت چشمها که رود نه در کندها رود ، یعنی تجری بین ایدیهم وتحت امرهم وهم یرونها کقوله : « تحتك سریّاً » ای - بین یدیك و « هذه الانهار تجری من تحتی » ای - تحت امری و بین یدیّ . چشمهای بهشت بر روی زمین روان بود ، بهشتی چنان که نشسته باشد در غرفه یا درخیمه یا هرجای که نشیند از راست و چپ خویش و برابر خویش آب روان می‌بیند دست وی بدان می‌رسد وجامه بوی‌تر نشود . « فی جنّات النعیم » . عن

(۱) شاره هیئت ، منظر (المنجد)

وهب بن منبه عن **ابن عباس** قال: خلق الله جنّات النّعیم من الزمرّد الاخضر کلها ازواجها وخدمها وآنیتها واشربتها وحجالها وقصورها وخیامها ومداینها و درجها و غرفها و ابوابها و ثمارها. قال و الجنان کلها مأة درجةٍ مابین الدّرجتین مصیرة خمس مایة عامٍ حیطانها لبنةٌ من ذهبٍ ولبنةٌ من فضةٍ ولبنةٌ من یاقوت ولبنة من زبرجدٍ. ملاطها المسك و قصورها الیاقوت وغرفها اللؤلؤ و مصاریعها الذّهب وارضها الفضّة وحصباؤها المرجان وترابها المسك اعدّالله لاولیائه یقول الله تعالی اُدخلوا الجنّة برحمتی فاقتسموها باعمالکم فلکم صنعت ثمار الفردوس ولکم بنیت القصور التّی اُسّست بالنعیم وشرفت بالملك الخلود.

قوله: «دعویهم فیها سبحانك اللهم» دعوی ودعا هردو یکسان است ومراد ندا است ای - یدعون الله بقولهم سبحانك اللهم تلذّذاً بذکره لاعبادة. میگوید - در آن بهشت همه خدایرا خوانند وخدایرا دانند وبذکروثنای وی بیاسایند. تنعّم ایشان و لذّت و راحت وآرام ایشان، بتسبیح وشکر و ثنای الله بود. **کلبی** گفت: «دعویهم فیها» ای - کلامهم و قولهم اذا اشتهوا شیأ من طعام الجنّة: «سبحانك اللهم» فیؤتون به. این کلمه عَلَمی است ونشانی میان بهشتیان ومیان خازنان وخادمان بهشت هرگاه که آرزوئی کنند طعامی یا شرابی خواهند گویند: «سبحانك اللّهم»، خادمان بدانند که چه میخواهند و چه آرزو میکنند آنچه خواهند حاضر کنند و ایشانرا بمراد ومقصود رسانند، «وتحیّتهم فیها سلام» ونواخت ایشان یکدیگر را آنست که بر یکدیگر شوند وسلام کنند وهمچنین فریشتگان آیند وبرایشان سلام کنند وآنگه نواخت و کرامت رب العزة بایشان رسد وایشانرا گوید: «سلام علیکم»، سخنی خوش با نواخت و نیکوئی سخنی بسلامت از آزار، آزاد وپاك، وقیل: «تحیتهم» ای - ملکهم سلام ای - سالم. میگوید - ملك ایشان در آن بهشت جاودانی است، از زوال و فنا رسته وجاوید ایشانرا باناز ونعیم مانده،

«وآخر دعویهم اَن الحمدلله رب العالمین» معنی آنست که بهشتیان درهرچه خواهند بجای آزادی اند هرچند که خواهند یاوند و بهرچه بیوسند رسند، بجای شکراند وبجای تهنیت. و قیل اول کلامهم التسبیح وآخره التحمید وهم یتکلّمون

بینهما بما ارادوا ان یتکلّموا به. خبرداد رب‌العزة که بهشتیان درهرسخن که گویند ابتدای سخن ایشان بتعظیم و تنزیه الله بود و ختم آن بشکر و ثنـای الله و طعامی که خورند بابتدا نام الله گویند وتسبیح وی و بآخر شکرخدای کنند و ثناء بروی. و گفته‌اند این آنست که جای دیگر گفت حکایت از بهشتیان که گویند «الحمدلله الذی هدانا لهذا» و تقدیر آیت اینست که: وآخر دعویهم ان یقولوا الحمدلله رب‌العالمین».

«ولو یعجّل‌الله للناس» این هم چنان‌است کـه جای دیگر گفت «عجّل لنا قطّنا» جای دیگر گفت «ویدعُ الانسان بالشر دعائه بالخیر» وناس اینجا کافران‌اند **النضر بن الحرث** واصحابه که‌میگفتند: «اللهم ان کان هذاهو الحق من عندك فامطر علینا حجارةً من السماءِ» ایشان از کافری که بودند برسبیل استهزا و ثبات بر کفر عذاب بتعجیل‌میخواستند، رب‌العالمین گفت اگر آن عذاب که میخواهند فرو گشائیم ایشان‌همه هلاك شوند وفانی گردند ودنیا منقطع گردد، لکن نکردیم ونداديم آنچه خواستند و عذاب فرو نگشادیم و فرا گذاشتیم تا اقامت حجت بر ایشان تمام گردد وایشانرا هیچ‌عذرنماند. و گفته‌اند حکم‌این آیت‌برعموم‌است کسی که ازسرضجرت‌دعاءِ بدکندبرخویشتن یابرفرزند وخویش‌وپیوند، گوید- اخزاك‌الله، لعنك‌الله، اماتك‌الله، بزبان میگوید ودر دل اجابت این دعاء کراهیت دارد، رب‌العالمین گفت: لواستجیب لهـم فی‌الشّر کما یحبّون ان یستجاب لهم فی الخیر لهلکـوا قال **شهربن حوشب** قرأت فی‌بعض‌الکتب انّ‌الله عزوجل یقول‌للملکین‌الموکّلین: لاتکتبا علی‌عبدی فی حال ضجرة شیأ. وتقدیرالآیة «ولو یعجّل‌الله للناس‌الشر» حین‌استعجلـوه استعجالاً کاستعجالهم بالخیر «لقضی الیهم اجلهم». و عـن **ابی‌هریرة** قال قال **رسول‌الله** ص: اللهم انّی اتخذ عندك عهداً لن تخلفه انما انا بشرٌ فایّ المؤمنین آذیته اوشتمته او جلدته او لعنته فاجعلها له صلوةً و زکوة وقربةً تقربه بها یوم القیمة». **ابن عامر** و **یعقوب** لقضی بفتح قاف خوانند و اجلهم بنصب فیتصل بقوله عزوجل «ولو یعجّل الله للناس».

قوله «فنذر الذین لایرجون لقاءنا» یعنی مشرکی **مکة**، لایخافون البعث و الحساب ولایأملون الثواب «فی طغیانهم» ای - فی شرکهم و ضلالهم «یعمهون»

یتردّدون ویتمارون. و قیل یلعبون. و گفته‌اند معنی آیت آنست که: آدمی هموار بروز شادی‌خویش می‌شتابد و آن شتابیدن اوست باجل‌او. میگوید اگر ما روزگار او باو شتابانیم مرگ باو شتابد.

«واذامسّ الانسان الضّرّ» این‌درشأن **هشام‌بن المغیرة‌المخزومی** آمد، اذانااله مکروه وضرر دعانا، ای ـ دعاالله لازالته ولم یدع غیره. قوله «دعانا لجنبه» یعنی مضطجعاً «أوقاعداً اوقائماً» یرید فی‌جمیع الاحوال «فلما کشفنا عنه ضرّه» ازلنا مابه. «مرّ» ای ـ استمرعلی‌کفره معرضاًعن‌الشکر «کان لم‌یدعنا الی‌ضرّ مسّه» لنسیانه ما دعاالله فیه وما صنع‌الله به، «کذلک» ای ـ کمازیّن لهذا الکافر الدعاء عندالبلاء و الاعراض، «زیّن للمسرفین» عملهم والاسراف فی‌النفس یکون بعبادة الوثن و فی المال فی‌السائبة والبحیرة ومعنی‌الکلام اسرفوا فی عبادتهم واسرفوا فی نفقاتهم.

«و لقد اهلکنا القرون من قبلکم» یا اهل مکّه «لمّاظلموا» کفروا بالله «وجاءتهم رسلهم بالبیّنات» بالمعجزات والایات بالامر والنهی، «وما کانوا لیؤمنوا» لانّ‌الله طبع علی‌قلوبهم جزاءً لهم علی‌کفرهم «کذلک نجزی القوم المجرمین» نفعل بمن کذّب **بمحمد** کما فعلنا بمن قبلهم.

«ثم جعلناکم خلائف» الخلایف جمع خلیفة واصل الخلیفة خلیف بغیر هاء لانه فعیل بمعنی فاعل کالسمیع والعلیم فدخلت الهاء للمبالغة بهذا الوصف کما قالوا راویةٌ و علامةالاتری انهم جمعوه خلفاء کما یجمع فعیل و من انّث لتأنیث اللفظ قال فی‌الجمع خلائف و قدورد التنزیل بهما، قال تعالی: «خلفاء من‌بعد قوم نوح» وقال «ثم‌جعلناکم‌خلائف» ای ـ استخلفناکم‌بعدهلاکهم‌تخلفونهم‌قرناًبعدقرن «فی‌الارض» فی‌اماکنکم «لننظر کیف تعملون» ای ـ لتعملوا اعمالکم فنراها مشاهدة موجودة فارقبوا فی‌الطاعة واحذروا عن‌المعصیة. قال النبی ص انّ الدنیا خضرة حلوة و انّ‌الله مستخلفکم فیها فناظرکیف تعملون. قال **عمربن خطاب**(رض) صدق‌الله ربنا ما جعلنا خلفاء الالینظر الی‌اعمالنا فاروا الله من اعمالکم خیراً باللیل والنهار والسّرّو العلانیة.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات» ای ـ **القرآن** واضحات الدلایل «وبینات» منصوب علی الحال این آیت در شأن مشرکان **مکة** فرو آمد **عبدالله بن ابی امیة**

المخزومی و **الولیدبن المغیرة** و **العاص‌بن‌عامر** و جماعتی کـه ایمان ببعث ونشور نداشتند تا رب‌العالمین میگوید: « قال الذین لایرجون لقاء نا » ای ـ لایؤمنون بالبعث. با **مصطفی** می‌گفتند « ائت بقرآن غیر هذا » من‌الله لیس فیه ذکر البعث و النشور ولیس‌فیه عیب آلهتنا. قرآنی دیگر بیار از نزدیك الله کـه درآن ذکر بعث ونشور نباشد وترك عبادة **لات** و **عزی** و **مناة** و **هبل** وعیب‌ایشان درآن‌نبود. « اوبدّله » یا پس همین **قرآن** که آورده‌ای بگردان ازامّت خویش‌وتغییر درآن آر، ذکر بعث ونشور و وعیدها ازان‌بیرون‌کن بجای‌آیت‌عذاب‌آیت‌رحمت اثبات‌کن. رب‌العالمین گفت‌ایشان‌را جواب ده‌یا **محمد** « مایکون‌لی‌ان ابدّله من‌تلقاءِ نفسی » این **قرآن** نه سخن من‌است ونه ساختهٔ من، تادرلن تغییر توانم واز امّت خویش بگردانم «**تلقاء**» مصدر کالتبیان یستعمل ظرفاً بمعنی المقابلة مشتق من‌التلقی.

« اِن اتّبع اِلاّ مایوحی الیّ » ای ـ لااتّبع اِلاّ وحی‌الله من‌غیر زیادة ولانقصان ولا تبدیل « انی اخاف ان عصیت ربی » ای ـ ان فعلت عصیت ثـم لاآمن « عذاب یوم عظیم ».

« « قل لوشاءالله ماتلوته »ای ـ ماقرأت‌القران «علیکم ولاادریکم به»ای ـ ولا اعلمکم‌الله‌به. یقال دریت الشیٔ علمته وادریته غیری. ای ـ اعلمته ایّاه. اگر خدای خواستید من این **قرآن** را هرگز برشما نخواندمی و الله شما را از آن آگاه و دانا نکردید. قرائت **ابن‌کثیر**: ولادریکم بی‌الف، معنی‌آنست که: اگرخدا خواستیدمن هرگز برشما این کتاب نخواندمی والله شما را بخودی خود بی‌من بدین دانا کردی چنانکه گفت:« فان یشاءالله یختم‌علی قلبك ». « فقد لبثت‌فیکم » مکثت وبقیت‌بینکم لااتلو کتاباً ولااتعلّمه ولااخط بیمینی، « عمرا » ای ـ بعضاً من عمری وهو اربعون سنة، لانّه اوحی‌الیه بعداربعین سنة « من‌قبله » ای ـ من‌قبل‌نزول‌القرآن ومن‌قبل هذا الوقت، « افلا تعقلون » انّی‌صادقٌ وهذا کلام‌الله، امرنی‌ان اتلوه علیکم. چون‌میدانید که چهل سال درمیان شما بودم که مرا می‌شناختید ونیث دانستید کـه برهیچ کس هیچ‌چیز نخوانده‌ام ونه‌کتابی نوشته‌ام ونه‌بتلقین از کسی گرفته‌ام ونه‌هرگز بر کسی دروغی‌بسته‌ام، امروز که شمارا خبرمی‌دهم ازداستن پیشینیان و سرگذشت رفتگان

و احوال ایشان جز آن نیست کـه از نزدیك خـدا است و از پیغام و وحی پاك او .
در نمی‌یابید که چنین‌است واین **قرآن** که برشما میخوانم پیغام خدا است وکلام او،
وقال‌ابن **عباس** نبّی‌رسول‌الله وهوابن‌اربعین سنة واقام **بمکه** ثلث‌عشرة سنة وبالمدینة
توّفی وهو ابن ثلث وستّین سنة .

قوله «فمن اظلم ممن افتری علی‌الله کذباً» ای ـ لااحد اظلم واکفر ممن کذب
علی‌الله «او کذّب بآیاته» فالکاذب علی‌الله والمکذّب بآیات‌الله فی‌الکفر سواء . معنی
آنست که من برخدای هرگز دروغ ننهادم ونه ساختم و شما کردید که گفتید ویرا
شریك وانباز است وکیست ستمکارتروکافرتر از آن که برخدای دروغ‌سازد وگوید
که ویرا شریك و انبازاست و **قرآن** که سخن‌وی است دروغ شمارد و **محمد** کـه
پیغام‌رسان وی‌است دروغ زن دارد«انّه لایفلح‌المجرمون»لایسعدمن کذّب انبیاءالله .

«ویعبدون من دون‌الله» یعنی یشرکون مع‌الله فی‌العبادة « مالایضرهم » ان
لم یعبدوه«ولاینفعهم» إن عبدوه . این مشرکان **مکة** بتان را میپرستند که درایشان
ضرر ونفع نه ، اگر نپرستند بر ایشان گزند نیارند واگر پرستند ایشانرا بکار نیایند
وسود نکنندازبهر آن که موات‌اند ، نه‌خیراست‌درایشان نه‌شر،نه‌نفع نه‌ضر،نه‌کردگاری
نه‌توانائی و دانائی . الله است جلّ جلاله که کردگار است وتوانا و دانا ، هم ضار وهم
نافع همه‌چیز تواند وباهمه تاود و بداشت وتوان هرکس رسد وسزای‌هرکس‌چنان‌که
باید دهـد ، لایحدث شیءٌ فی ملکه الابایجاده و حکمه و قضائـه و ارادته و تکوینه
ولایلحق احداً ضرٌّ ولانفعٌ ولاخیرٌ ولاشرٌّ ولاسرورٌ ولاحزنٌ الاّ من‌قبله جلّ‌جلاله
فان تك‌نعمة فهوالنّافع والدّافع و ان تك محنةٌ فهوالضارّ القامع المانع، فمن استسلم
لحکمه عاش فی راحة ومن اعرض عن‌حکمه وقع فی‌کلّ آفة .

روی انّ اوّل ما کتب الله فی‌اللّوح المحفوظ ـ اناالله الذّی لااله الاّانا من لم
یستسلم بقضائی ولم یصبرعلی بلائی ولم یشکر نعمائی فلیطلب ربّاً سوائی، وروی انّ
داوود(ع) ناجی ربّه فقال الهی من شرّ النّاس؟ فقال عزّمن قائل من استخارنی فی‌امر
فاذاخرت‌له اتّهمنی ولم یرض بحکمی .

«ویقولون هؤلاءِ شفعاؤنا عندالله» **حسن** گفت معنی آنست که ایشان شفیعان

مانند بنزدیك خدای درکار و شغل دنیا و معاش دنیا که ایشان ببعث ونشور ایمان ندارند. و قیل معناه شفعاؤنا عندالله ان یکن بعث ونشورٌ وقیل. فی الکفار من یعتقد البعث، « قل اتنبّؤن الله بما لایعلم فی السموات ولا فی الارض » ای ـ اتخبرون الله انّ له شریکا فی السموات و الارض او عنده شفیعاً بغیر اذنه ولا یعلم الله لنفسه شریکا فی السموات ولا فی الارض فنفی العلم لنفی المعلوم، « سبحانه وتعالی عمّا یشرکون » نزّه نفسه عن ان یکون معه معبودٌ اوشریك .قرأ **حمزة و الکسائی**: «عمّا تشرکون» بالتّاءِ هیهنا و فی **سورة النحل و الروم**.

« و ما کان النّاس الا امّة واحدة » الامّة هیهنا الدین و تقدیره و ما کان الناس الا ذوی امّة واحدة ای ـ دین واحد و هو الاسلام و قیل ـ هو الشرك وقد سبق شرحه فی **سورة البقرة** « فاختلفوا » ای ـ آمن بعض و کفر بعض. وقیل ـ وما کان الناس الا امّة واحدة فاختلفوا ای ـ ولدوا علی الفطرة و اختلفوا بعد الفطرة « ولولا کلمة سبقت من ربك » ای ـ لولا انّ الله عز و جل جعل لهم اجلا للقضاءِ بینهم وهو یوم القیمة « یفصل بینهم» فی وقت اختلافهم . وقیل ـ «ولولا کلمة سبقت من ربك» بتأخیر عذاب هذه الامة الی یوم القیمة وانه لایعاجل العصاة بالعقوبة، « لقضی بینهم » نزول العذاب. میگوید اگر نه سخنی بودی که پیش رفت از الله وحکم کرد وآن سخن آنست که با **آدم** گفت آنگه که اورا عطسه آمد: یرحمك ربك فسبقت رحمته غضبه، اگر نه این سخن بودی من عذاب فرو گشادمی باین امت بآن اختلاف وتفرق که ایشان در آن بودند . روی **ابو هریرة** قال قال رسول الله‌ص : لما خلق الله تعالی آدم ونفخ فیه الروح، عطس فقال له ربه ـ الحمد لله فقال الحمد لله فقال له ربه عزوجل یرحمك ربك اذهب فسلّم علی اولئك النفر وهم نفر من الملئکة جلوس فاسمع ما یجیبونك به فانها تحیّتك وتحیة ذرّیتك. قال ـ فذهب فقال السلام علیکم فقالوا وعلیك السلام ورحمة الله. ثم رجع الی ربه تبارك و تعالی فبسط له یدیه فقال له خذ و اختر فقال اخترت یمین ربی وکلتا یدیه یمین ففتحها فاذا فیها صورة الذریة کلّهم فاذا کلّ رجل مکتوب عنده اجله واذا **آدم** (ع) قد کتب له الف سنة . و ذکر الحدیث فی روایة اخری عن **ابی هریره** قال قال رسول الله‌ص : لمّا خلق الله الخلق کتب کتاباً فهو عنده فوق العرش انّ رحمتی سبقت

غضبی. «ولولا کلمه سبقت من ربك لقضی بینهم» الایة، گفته‌اند که تأویل این آیت آنست که اگر نه آنید که من که خداوندم از گفتهٔ خویش واپس نیایم درتقدیر آجال وارزاق من این ناسزا گویان را وباطل ورزان(۱) را یك طرفة‌العین درنگ نداد یدتا ایشانرا بعقوبت عاجل از اهل حق جدا کردید تا حق و اهل آن از باطل و اهل آن در وقت سزا جدا شدید و میان ایشان فرقان پیدا شدی.

«ویقولون» یعنی **اهل مکة** «لولا انزل علیه آیة من ربه» مثل العصاء والید البیضاء وما جائت به الانبیاء. وقیل ـ مما اقترحوا علیه فی قوله ـ «و قالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض» الایة، مشرکان **مکه** از روی تعنت طلب آیات کردند گفتند چرا آیتی ننماید این **محمد** چنان که **موسی** عصاء وید بیضاء نمود و دیگر پیغامبران نشانها ومعجزتها نمودند که دلائل نبوت ورسالت ایشان بود، آن مدبران هم پیغام بمرادخویش خواستند هم دیدار فریشته خواستند هم معجزه و نشان وهم الله حاضر کردن خواستند که جائی میگوید: «اوتأتی بالله والملائکة قبیلا»، جائی دیگر میگوید: «اونری ربنا حتی نری الله جهرةً» رب العالمین گفت بجواب ایشان: «فقل انما الغیب لله» آنچه شما می درخواهید از نزول آیات آن همه غیب است وعلم غیب بنزدیك خدا است و جز خدای هیچ کس غیب نداند و مصالح بندگان جز خدای کس نشناسد «فانتظروا» وقوع الایة وانتظروا قضاء الله بیننا باظهار المحق علی المبطل «انی معکم من المنتظرین» فوقعت یوم بدر فظهر المحق علی المبطل.

«واذا اذقنا النّاس» ای ـ کفّار **مکه** «رحمة» یعنی المطر والخصب والعافیة «من بعد» القحط والجوع و الفقر و البلاء والشفاء بعدالسقم «اذالهم مکرٌ» این جواب شرط است کقوله: «ان تصبهم سیّئة بما قدّمت ایدیهم اذاهم یقنطون» المعنی ـ وان تصبهم سیّئةٌ قنطوافکذلك قوله «واذا اذقنا النّاس» معناهُ واذا اذقناالنّاس مکروا وهذا المکر هوصرف الشکر الی غیرالمنعم سمّاهُ مکراً لان المکر جحود حق المنعم وذلك قولهم ـ لولاالدّواءُ والطّبیب ولولا کذا وکذلك کانوایقولون ـ سقینابنوء کذا ولایقولون هذا رزقٌ من الله وهو قوله تعالی ـ «وتجعلون رزقکم انّکم تکذّبون» «اذالهم مکر» این اذا اینجا درآن موضوع است کـه عجم گویند چون درنگری چون بنگری و

(۱) برزان (نسخه الف)

آیات ایدر اعلام نعمتهای الله است وایادی وی میگوید ـ چون ایشانرا باران فرستیم و ازبلاها عافیت دهیم و نعمت و آسایش برایشان روان گردانیم ایشانرا در آن نعمت بطر گیرد تا حقّ را منکر شوند و آیات ما دروغ شمرند ورسانندہ را استوور ندارند وبر نعمت، دیگری را شکر کنند نه خدایرا عزّوجلّ ، «قل الله اسرع» مکراً یعنی الله اقدر علی تغییر تلك النّعم من العبد علی صرف الشّکر الی غیر المنعم ومایاتیهم من العقاب اسرع فی اهلاکهم ممّا اتوه من المنکر وابطال آیات الله « انّ رسلنا » یعنی الحفظة « یکتبون مایمکرون » للمجازاة به فی الآخرة. این برسبیل تهدید ووعید گفت که آری رسولان ما ودبیران می نویسند برایشان آنچه می‌سازند ومی کنند واین تهدید است بر گوشها ودلهای ضعیفان ورنه خدای تعالی را البته بآن هیچ حاجت نیست که احاطت علم وی بمعلومات، نه بدبیر حاجت گذاشت ونه بنسخت .

النوبة الثالثه

قوله تعالی : « إنّ الّذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم »... الآیة . از روی اشارت برذوق اهل معرفت، این آیت رمزی دیگر دارد. میگوید. مؤمنان و نیك مردان بحقیقت ایشان‌اند که احدیّت ایشانرا بنعمت کرم درقباب غیرت بدارد، و بحسن عنایت پرورد، بمعرفت خودشان راه دهد، و بصحبت خود نزدیك گرداند، تا اورا یگانه شوند وازغیراو بیگانه شوند . **پیر طریقت** گفت توحید نه همه آنست که اورا یگانه دانی توحید حقیقی آنست که اورا یگانه‌باشی وزغیر اوبیگانه‌باشی، بدایت عنایت آنست کــه ایشانرا قصدی دهد غیبی تا ایشان را ازجهان باز برد[1] چون فرد شود آنگه وصال فردرا بشاید .

جوینده توهم چو تو فردی باید   آزاد زهر علّت و دردی باید .

آن مردغوّاص تا دل ازملت جان برندارد روا نبود که دست طلب او بهمرو رید مراد رسد پس چه گوئی کسی که در طلب جلال و جمال او قصد نجات اعظم کند تا دست ازمهرجان نشوید، بوصال قرب جانان چون رسد؛ درویشی درمجلس **موسی کلیم**(ع) نعره بر کشید **موسی** از سر تندی بانگ بروی زد، درحال، **جبرئیل** آمد

1ـ پس دردلشان نوری افکند تابان تا ازجهانیان بزبرد پس کشفی دهد قریبی تا ازآب وگل بازبرد (نسخه الف)

که یا موسی الله میگوید در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان یك مرد بود که ازبهرما بمجلس توحاضر آمد، تو بانگ بروی زدی هرچند عزیزی و کلیمی امّا سرّی کـه ما در زیر گلیم سیاه نهاده‌ایم تو نبینی، آن اشتیاق جمال ما باشد که دوستان را درتواجدآرد، تقاضای جمال ما بود که دلهاشان درعالم خوف ورجا و قبض وبسط کشد. «والله یقبض ویبسط». هر دیده که ازدنیاپر شد، صفت‌عقبی‌درو ی‌نگنجد. و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت، ازجلال قرب ما وعزّ وصال ما بیخبر بود، نه‌دنیا ونه عقبی‌بلکه وصال‌مولی. آه کجاست‌همّتی ِکه(۱) ازدنیا کجاست‌مرادی ِمه ازعقبی‌اشتیاقی بدیدار مولی کجاست صاحب دولتی تا ازجاه بشریّت خودبر آئیم ودست در فتراك آن صاحب دولت زنیم بو که روزی بمراد رسیم.

گر ز چاه جاه خواهی تا برائی مردوار چنگ در زنجیر گوهردار عنبر بار زن

«یهدیهم‌ربهم بایمانهم» باش تا فردای قیامت‌که دوستان بنورمعرفت برمرکب طاعت فرا بساط انبساط روند ودرمقام‌شهود بنازند، گروه گروه وجوق‌جوق، چنانکه الله گفت: «نحشرالمتّقین الی‌الرحمن وفـداً» و درهر منزل کـه پیش آید جوقی فریشتگان بحکم‌فرمان، بسلام‌می آیند وبناز ونعیم‌جاودان بشارت‌می دهند. اینست که‌گفت:«وتحیّتهم فیهاسلام»وعاصیان‌امّت‌احمد درآن‌صحراء محشر ومقام رستاخیز، بعرض گاه حساب بازداشته، سابقان بنور طاعت از پیش رفته و عاصیان بگران باری معصیت تنها مانده، آخر رحمت الله ایشانرا دست گیرد، و برتنهائـی و درمانـدگی ایشان ببخشاید، بندای کرامت گوید: عبادی چون این‌خطاب عزّت و ندای کرامت بنعت رحمت بگوش ایشان رسد، جان ایشان بیاساید و روح و ریحان در دل ایشان گشاید، گوید: عبادی، «ان اصحاب‌الجنّةالیوم فی‌شغل فاکهون» لایتفرغون‌الیکم و اصحاب النّار من شدةالعقاب لایرقّون لکم، معاشرالمساکین سلام علیکم کیف انتم انْ کان اشکالکم واصحابکم سبقوکم و احد منهم‌لایهدیکم فانا اهدیکم. ان‌عاملنا کم بما تستوجبون فاین الکرم.

نحن اذاً فی الجفاء مثلهم اذا هجرنا هم کما هجروا

چون رأفت ورحمت حقّ بایشان رسد وحشت و معصیت بآب رحمت ازایشان

---

(۱) ِنه (نسخه الف)

فرو شوید و آفتاب رعایت از برج عنایت بتابد، ایشان بنعت افتخار درحالت انکسار بردرگاه ذوالجلال خوش بزارند، و از شادی بگریند، تا ربّ العزة آن گریستن و زاریدن ازایشان بپسندد و درددل ایشانرا مرهم نهد وزبان ایشان بثنای خود بگشاید، وبقدر طاقت بندگی خدایرا ثنا گویند، وحمد وستایش کنند، اینست که ربّ العالمین گفت: « و آخر دعویهم ان الحمدلله ربّ العالمین » آخر سخن ایشان این بود که « الحمدلله ربّ العالمین » که شماتت دشمنان و کافران بما نرسید، و فضل و رحمت خدای بما در رسید.

مارا همه مقصود ببخشایش حق بود   المنةلله که بمقصود رسیدیم

« واذا مسّ الانسان الضر دعانا »...الآیة. دعاء کلید رحمت است و گواه عبودیّت و پیوستن را وسیلت. هرکس که در دعاء بروی گشادند در اجابت هم بروی گشادند که میگوید جلّ جلاله: « ادعونی استجب لکم » دعاء پیرایهٔ پیوستگانست و مایهٔ دست گرفتگان وحلقه در حق بدست جویندگان، **مصطفی**ص گفت: الدعاء سلاح المؤمن وعماد الدین و نورالسموات والارض. هرکه بکاری درماند یا اورا نکبتی رسد دست در دعا و تضرع زند، دست اعتماد بضمان الله زد و دست نیاز ببرّ وی زد، یقول الله تعالی: « فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا » وشرط آنست که بوقت دعاء آواز نرم دهد و خاطر از حرمت واستکانت پر کند وباجابت، یقین باشد که **مصطفی**ص گفت: « ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لایستجیب دعاء من له قلب غافل لاه » وبدانکه دعا کردن و حاجت و نیاز بدرگاه بی‌نیاز برداشتن اهل شریعت را مقامی جلیل است، عین عبادتست ورسیدن را ببهشت نیك وسیلت است. امّا حال عارفان حالی دیگراست و طریق ایشان طریقی دیگر. **جنید** روزی در اثناء مناجات گفت: « اللهم اسقنی » ندائی شنید که: تدخل بینی وبینك. یا **جنید** میان من وتو می‌درائی یعنی که ماخود دانیم سزای هر بنده‌ای، وشناسیم قصد هرجوینده‌ای، **جنید** گفت: بعدازآن روزگاری تحسّر خوردم وزان گفت، استغفار کردم.

قوله: « و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا » ای ـ تکبروا وتجبروا ولم یخضعوا بقول الحق. ای بساخواجگان خویشتن پرستان زین جهان‌داران وستمکاران

که با کام و نام بودند با خانهای پرنقش وپرنگار بودند ، و برپشت مرکبهای رهوار سوار بودند ، ردای تکبر بردوش گرفته و فرعون‌وار ندای جباری برخویشتن زده ، چون شرع‌را مکابر شدند وازحقّ سر وازدند ونبوّت انبیا وآیات ومعجزات همه بازی شمردند ، دمار از ایشان برآوردند ، وتخت و کلاه ایشان نگونسار کردند ، و بساط کبر ایشان درنوشتند ، نه خود زنده نه نام ونشان ایشان در دیار واقطارمانده ، «هل تحسّ منهم من احدٍ او تسمع لهم رکزاً » آری سرانجام ظلم همین است ، و خبر **مصطفی** ص گواه اینست : « لو کان‌الظلم بیتاً فی‌الجنّه لسلط الله علیه‌الخراب » .

قوله « ثم جعلناکم خلائف فی‌الارض من بعدهم » ان اعتبرتم بهم نجوتم وان لم‌تعتبروا احللنابکم من‌العقوبة مایعتبر بکم فان من‌لم یعتبر بمن سبقه اعتبر به من لحقه و من لم یعتبر بما سمعه اعتبربه من تبعه .

۳ ـ النوبه‌الاولی

قوله تعالی : « **هوالذی یسیّرکم فی البر والبحر** » درخشك ودردریا می‌رواند شمارا او آنست ، « **حتی اذا کنتم فی الفلك** » تاآنگه‌که شما درکشتی باشید هنگامی ، « **و جرین بهم** » و کشتی میرود وایشان‌درآن ، « **بریح طیبة** » ببادی‌خوش [باندازهٔ صلاح کشتی نه عاصف ونه قاصف] ، « **وفرحوابها** » وایشان بآن باد [باندازه] شادان ، « **جاءتها ریح عاصف** » بان کشتی آید ناگاه بادی کشتی شکن ، « **وجاءهم‌الموج من کلّ مکان** » و موج آید ایشانرا ازهرسوی ، « **وظنّوا انهم احیط بهم** » وچنان دانند که هلاك ایشان بود ، « **دعواالله** » خدایرا خوانند [ازدل] ، « **مخلصین له‌الدین** » دعا وعذر و بیم وامید اورا خالص کرده [واز هرچه جزو نومید گشته] ، « **لئن انجیتنا من‌هذه** » و گویند اگر باز رهانی مارا ازین بیم ، « **لنکوننّ من الشاکرین.** (۲۲) » حقّا که ما ترا از سپاس‌دارانیم و از نعمت شناسان .

« **فلمّا انجیهم** » چون باز رهاند ایشانرا ، « **اذاهم یبغون‌فی‌الارض** » چون درنگری بازافزونی جستن وستمکاری درگیرند درزمین ، « **بغیرالحق** » بناسزا

وناحق ، « **یا ایها النّاس** » ای مردمان ، « **انّما بغیکم علی انفسکم** » این افزونی جستن شما بریکدیگر واین ستمکاری برخویشتن ، « **متاع الحیوة الدنیا** » روزی چنداست زندگانی این جهان ناپاینده ، « **ثم الینا مرجعکم** » آنگه با ماست بازگشت شما « **فننبّئکم بما کنتم تعملون** . »(۲۳) پس شمارا خبر کنیم بآنچه میکردید در زندگانی این جهانی .

« **انّما مثل الحیوة الدنیا** » مثل زندگانی این جهانی [وجهان وجهان داری] « **کماء انزلناه من السماء** » راست همچون آبی است که فرو فرستادیم از آسمان ، « **فاختلط به نبات الارض** » تا بآن آب رستنیها رست درزمین آمیغ [رنگا رنگ و بویابوی ازغذا و دوا ورياحين وعلف] ، « **ممّا یأکل الناس والانعام** » ازآنچه مردم خورد وچهارپایان ، « **حتی اذا اخذت الارض زخرفها** » تا زمین آرایش خویش گرفت ، « **وازّیّنت** » و آراسته گشت ، « **وظنّ اهلها** » و چنان دانند خداوندان آن « **انّهم قادرون علیها** » که [میوه وبردردست آمد]وپادشاه گشتند بران[که آنرا بسته بینندبرشاخ] ، « **اتیها امرنا** » بآن رسدفرمان ما ، « **لیلا اونهاراً** » شب یاروز[سرمای یا گرمای روز] ، « **فجعلناها حصیداً** » آنرا ریزیده و پژمرده چون کاه درزده کردیم ، « **کان لم تغن بالامس** » گوئی دی خود هیچ نبود ، « **کذلك نفصل الایات** » همچنین سخنان خویش گشاده و روشن میفرستیم [و می نمائیم و می شنوائیم] ، « **لقوم یتفکرون** . »(۲٤) ایشان را که [بخردهای خویش] دران بیندیشند .

« **واللّه یدعوا الی دارالسلام** » اللّه باسرای سلامت میخواند ، « **ویهدی من یشاء** » وراه مینماید و[برطلب میدارد] اوراکه خواهد ، « **الی صراط مستقیم** . »(۲۵) براه پایندهٔ راست .

« **للّذین احسنوا** » ایشانرا است که نیکوئی کردند ، **الحسنی** » نیکوتر از آنچه ایشان کردند ، « **وزیادة** » ونیز افزونی ازناخواسته و نابیوسیده ، « **ولایرهق وجوههم** » و بران رویهای ایشان نه نشیند ، « **قتر ولاذلة** » گردی و نه خواری ، « **اولئك اصحاب الجنةهم فیها خالدون** . »(۲٦) ایشانند بهشتیان ، جاویدان دران .

«**والذین کسبوا السیّئات**» و ایشان که بدیها کردند، «**جزاء سیئة بمثلها**» ایشانرا است پاداش هربدی همچنان، «**و ترهقهم ذلة**» و خواری فراسرهای ایشان نشیند [نومیدی وخجل و رسوائی]، «**مالهم من اللّه من عاصم**» ایشانرا کس نه که ایشانرا ازخدای نگه دارد، «**کانّما اغشیت وجوههم**» چنانکه پنداری که دررویهای ایشان کشیدند، «**قطعاً من اللیل مظلماً**» پارهائی از شب تاریك، «**اولئك اصحاب النّارهم فیها خالدون. (۲۷)**» ایشانند دوزخیان درآتش جاویدان.

النوبة الثانية

قوله تعالی «هو الّذی یسیّرکم» ای - یحملکم علی السّیر و یجعلکم قادرین علی قطع المسافات «فی البرّ» بالارجل والدّواب «والبحر» بالسّفن الجاریة فی البحار. البّر: الارض الواسعة. والبحر: مستقرّ الماء. قرائت **عبداللّه شامی** ینشرکم بفتح یاوبنون و شین، من نشرینشر همچنانکه جائی دیگر گفت «وبثّ فیها من کلّ دابّة» باین قرائت معنی آنست که: شمارا می پرا کند ومیخیزانند ومیروانند دردشت ودردریا. وفیه حجة علی القدریة فی خلق الافعال لانّ السیر فعل متصرف فی الخیر والشر لامحالة واللّه یسیّر کل سائر کما تری، آنگه شرح فرادریا داد: «حتّی اذا کنتم فی الفلك» فُلك هم واحد است و هم جمع بواحد مذکراست چنان که گفت: «فی الفلك المشحون» و بجمع مؤنث است چنان که گفت: «والفلك التی تجری فی البحر» «و جرین بهم» ای - جرت السفن بمن رکبها فی البحر. مخاطبه با خبر گشت و **عرب** چنین کنند، و در **قرآن** ازاین باب هست. و قال الشّاعر:

اسیئی بنا اواحسنی لاملومة لدینا ولا مقلیّة ان تقلت

«بریح طیّبة» لیّنة الهبوب لاضعیفة ولا عاصفة. «وفرحوا بها» ای - بتلك الرّیح للینها و استقامتها. فرح در قرآن برسه وجه است یکی بمعنی بطر وخیلاء و تکبّر چنان کـه گفت: «ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیرالحق» همانست که در **سورة هود** گفت: «انّه لفرح فخورٌ» ای - بطرمرح. ودر **سورة القصص**

گفت : « لاتفرح انّ اللّٰه لا یحبّ الفرحین » ای ـ البطرین . وجه دوم : فرح است بمعنی رضا. کقوله : « وفرحوا بالحیوة الدّنیا » ای ـ رضوابها . وقوله : « کلّ حزب بما لدیهم فرحون » ای ـ راضون « و فرحوا بما عندهم من العلم » ای ـ رضوا . وجه سیوم: فرح شادی است و خرّمی. کقوله ـ« بریح طیّبة و فرحوا بها» « جاءتها » ای ـ جاءت السفینة وقیل: جاءت الرّیح الطیبة « ریح عاصف » ذات عصف ای ـ شدیدة الهبوب یقال : عصفت الرّیح فهی عاصف و عاصفة و اعصفت فهی معصف و معصفة. وعصفت واعصفت بمعنی واحد. « وجاءهم » ای ـ رکبان السفینة « الموج » ای ـ حرکة المآء واختلاطه . وقیل: هو ما علا من المآء « من کلّ مکان » من البحر. وقیل: من کلّ جهة « وظنّوا انّهم احیط بهم » اهلکوا وسدّت علیهم مسالك النجاة من جمیع الجهات . یقال: لکل من وقع فی بلاء ـ قد احیط بفلان ، ای ـ قد احاط به البلاء . وقیل ـ احاطت بهم الملئکة. ومثله : « واحیط بثمره ـ الا ان یحاط بکم ». « دعوا اللّٰه مخلصین له الدّین » ای ـ اخلصوا له الدّعاء لم یشرکوا به من آلهتهم شیئاً . میگوید مشرکان در آن حال که بهلاك وغرق نزدیك شوند وجز از خدای آسمان از هر کس نومید شوند و از بتان و غیر ایشان فریادرس نبینند ، دست در خدای آسمان زنند و باخلاص بی شرك دعا کنند و بربوبیّت وی اقرار دهند همچنان است که **مصطفی** صم **حصین خزاعی** را پرسید درحال شرك وی : کم تعبد الهاً ؟ قال سبعة واحداً فی السماء وستة فی الارض . قال رسول اللّٰه صم : فیهم تعدّ لیوم رغبتك ورهبتك؟ قال: الذّی فی السماء . **بوعبیده** گفت دعای ایشان به اخلاص آن بود که گفتند اهیّا شراهیّاً یعنی ـ یاحیّ یا قیّوم .

قوله : « لئن انجیتنا » اینجا قول مضمر است. ای ـ قالوا : « لئن انجیتنا من هذه » الواقعة ومن هذه الرّیح العاصفة وانعمت علینا یا ربّنا « لنکوننّ من الشاکرین » لنعمتك مؤمنین بك مستمسکین بطاعتك .

« فلمّا انجیهم » ای ـ اجاب اللّٰه دعائهم . اللّٰه دعای ایشان اجابت کرد و ایشانرا از هلاك وغرق رهانید . هذا کقوله : « فلمّا نجّاهم الی البرّ ـ قل اللّٰه ینجّیکم منها ومن کلّ کرب ـ بل ایّاه تدعون فیکشف ماتدعون الیه ان شاء » این آیات دلیل اند که ربّ العزة دعای کافران و بیگانگان در مراد های دنیوی اجابت کند و آنچه گفت : « و ما دعاء الکافرین الاّ

فی ضلال» آن در کار و مراد آخرت است که کافران را در نعیم آخرت وثواب آن جهانی نصیب نیست. وگفته‌اند. «وما دعاء الکافرین الاّ فی ضلال» آنست که گویند: «ربّنا اخرجنا نعمل صالحاً غیر الذّی کنّا نعمل» وایشان را جواب دهند: «اولم نعمّرکم مایتذکّر فیه من تذکّر» امّا دعای ایشان در کار دنیا و درطلب نعمت دنیا مستجاب بود که این نعمت از آشنا و بیگانه دریغ نیست، وبرّ وفاجر از آن میخورد؛ عرضٌ حاضرٌ یأکل منها البّر و الفاجر. یقول تعالی: «من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها مانشاء لمن نرید ـ کلاّ نمدّهؤ لاءِ وهؤلاءِ من عطاءِ ربّك» وهم ازین باب است دعاء ابلیس مهجور که گفت: «انظرنی الی یوم یبعثون. قال انك من المنظرین» ودلیل بر آنکه رب العزة دعای کافران اندر کار دنیا اجابت کند، آنست که شکایت میکند از آن قوم که درحال بیچارگی ووقت درماندگی اورا نخواندند، گفت: «ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربّهم وما یتضرّعون» **امیرالمؤمنین علی** (ع) گفت اگر ایشان تواضع کردندید واندر دعا خضوع آوردندید از الله اجابت یافتندید. «فلمّا انجاهم اذاهم یبغون فی الارض» عادوا الی الکفر و الفساد «بغیر الحقّ» جهلا و باطلا ای ـ مبطلین معلنین الفساد و المعاصی والجرأة علی الله.

«یا ایها النّاس» یا اهل **مکه** «انّما بغیکم علی انفسکم» ای ـ وبال بغیکم علیکم. ای ـ عملکم بالظلم یرجع علیکم، کما قال عزّوجلّ ـ «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها» و گفته‌اند ـ سه چیز آنست که هر که کند آن بوی باز گردد و وبال آن بوی رسد: یکی مکر است لقوله تعالی: «ولا یحیق المکر السّیءُ الاباهله». دیگر نکث است لقوله تعالی: «ومن نکث فانّما ینکث علی نفسه» سوم بغی است لقوله تعالی: «یا ایها النّاس انما بغیکم علی انفسکم». اینجا سخن تمام شد، آنگه ابتدا کرد گفت: «متاع الحیوة الدنیا» ای ـ ذلك متاع الحیوة الدنیا تتمتّعون فی الدّنیا، فیکون «بغیکم» مبتداء و «علی انفسکم» خبره و «متاع» خبر مبتداء محذوف. وروا باشد که سخن متصل یکدیگر بود. «بغیکم» ابتدا بود و «متاع» خبر ابتداء و «علی انفسکم» صلهٔ بغی باشد و معنی آنست که ـ این ستمکاری شما برخویشتن وافزونی جستن بریکدیگر برخورداری است دردنیا روزی چند ناپاینده، زاد آن جهانی را نشاید،

ودر آن جهان بکار نیاید که باین بغی مستوجب غضب خدای وعقوبت وی گشته‌اید.
قرائت **حفص** «متاع» بنصب‌است یابر حال یابر مفعول. ای. متّعنا کم متاع الحیوة الدّنیا
«ثم الینامرجعکم» فی القیمة «فننبّئکم بما کنتم تعملون» نخبرکم به‌ونجازیکم علیه.

«انما مثل الحیوة الدّنیا» ای ـ صفة الحیوة الدّنیا فی فنائها و زوالها «کماءٍ
انزلناه من السماءِ» ای ـ کمطر انزلناه من السماءِ من جانب السماء. یقال: ان السحاب
جسمٌ یخلو من الماء فاذا اراد الله ان یمطر قوماً امره فاخـذ الماء من بحر فی السماءِ
وصار الی المکان المقصود بالمطر «فاختلط به» ای ـ بالماء اختلاط جوار لانّ
الاختلاط تداخل الاشیاء بعضها فی بعض. وقیل: «اختلط به» ای ـ بسببه «نبات الارض»
فطالت وامتدت «ممّا یأکل الناس» یعنی الحبوب والثّمار والبقول «والانعـام»
یعنی الحشیش والمراعی «حتّی اذا اخذت الارض زخرفها» زخارف الارض ماتضحک به
من الورد والنور والشقائق والخضر «وازّینت» یعنی تزینت. ودر شواذ خوانده‌اند:
«وازینت» ای ـ جاءت بالزّینة، وزینة الارض ثمر نباتها فی الاشجار «وظنّ اهلها» ای ـ
اهل هذه الارض «انّهم قادرون علیها» ای ـ علی حصاد نباتها واجتناء ثمارها اذلامانع
دونها «اتیها امرنا» ای ـ قضاؤنا باهلاکها وافنائها «لیلا اونهاراً فجعلناها» ای ـ
الارض والغلّة والزینة «حصیداً» محصودة مقلوعة منزوعة الاصول لاشیٔ فیها. وقیل:
«جعلناها حصیداً» ای ـ مثل الحصید، کما قال لغلمان الجنّة: «یطوف علیهم ولدانٌ»
و هم لم یولدوا و انّما شبههم بالولدان الذین لم تغیّرهـم الکهولة لضراوتهم و حسن
خلقهم «کان لم تغن بالامس» ای ـ کان لم تکن اولم تعمر بالامس بالمغنی، المنازل الّتی
یعمرها النّاس بالنزول. یقال غنینا بمکان کذا اذا نزلوا به. کذلک الحمد لله
لاجتماع المال وزهرة الدّنیا حتّی اذا کثر عند صاحبه وظنّ انّـه ممتّع به سلب ذلک
عنه بموته اوحادثة تهلکه.

فقدناه لمّاتمّ و اعتمّ بالعلی　　　کذاک کسوف البدر عند تمامه

«کذلک نفصل الایات» ای ـ کما بیّنّا هذا المثل للحیوة الدّنیا کذلک نبیّن
آیات **القرآن** «لقوم یتفکرون» فی المعاد.

«والله یدعوا الی دار السلام» ببعث الرّسل ونصب الادلّة. و «دار السلام» هی الجنّة.

السلام هوالله والجنّة داره. وهذه الاضافة کبیت‌الله وناقة‌الله. وقیل السلام والسلامة واحدٌ کالرّضاع والرّضاعة ای - دارالسلامة من الآفات والاحزان والقطیعة. یعنی من دخلها سلم من الآفات، دلیله قوله: «ادخلوها بسلام آمنین» وقیل: دارالسلام هو من التّحیة الّتی یحییهم اللّٰه والملئکة، من قوله «تحیّتهم فیها سلام» قال: **جابر بن عبدالله** خرج علینا رسول اللّٰه صم یوماً فقال انّی رایت فی المنام کان **جبرئیل** عند رأسی و**میکائیل** عند رجلی یقول احدهما لصاحبه اضرب له مثلا فقال: اسمع سمعت اذنك فاعقل عقل قلبك، انّما مثلك ومثل اُمّتك کمثل ملك اتخذ داراً ثمّ بنی فیها بیتاً ثمّ جعل فیها مادبةً ثمّ بعث رسولاً یدعو الی طعامه فمنهم من اجاب الرّسول و منهم من ترکه فاللّٰه الملك والسّلام والبیت الجنّة ومن دخل الجنّة اکل مافیها. وعن **ابی الدرداء** قال: قال رسول اللّٰه صم ما من یومٍ طلعت شمسه الاّ و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان نداء یسمعه خلق اللّٰه کلهم غیر الثقلین، یا ایّها النّاس هلمّوا الی ربّکم انّ ماقلّ و کفی خیرٌ ممّا کثر و الهی ولا آبت شمسٌ الا و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان یسمعه خلق اللّٰه کلهم غیر الثقلین، اللهمّ اعط منفقاً خلفاً واعط ممسکاً تلفا فانزل اللّٰه فی ذلك کلّه قرآناً فی قول الملکین یا ایّها النّاسُ هلمّوا الی ربّکم فی **سورة یونس** «واللّٰه یدعوا الی دارالسلام» وانزل فی قولهما اللهمّ اعط منفقاً خلفاً وممسکاً تلفاً «واللیل اذا یغشی» الی قوله «للعسری».

قوله «ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم» عمّ بالدّعوة اظهاراً لحجته و خص بالهدایة استغناءً عن خلقه. وقیل: الدّعوةُ الی دارالسلام عامّة لانها الطریق الی النّعمة وهدایة الصراط خاصة لانّها الطریق الی المنعم. وگفته‌اند دعوت برد وضرب است: یکی دعوت عامّ بواسطۀ رسول میخوانند ایشانرا از روی تکلیف بردین اسلام وطاعت‌داری، وذلك فی قوله: «وانّك لتهدی الی صراطٍ مستقیم» دیگر دعوت خاصّ است بیواسطۀ رسول خود میخواند جلّ جلالهُ ایشانرا از روی تشریف بدارالسلام تا ایشانرا گرامی کند وبنوازد بضیافت بهشت وبلقا ورضاء وسلام، وذلك قوله: «واللّٰه یدعوا الی دارالسلام» و «یهدی من یشاء الی صراطٍ مستقیم» هدایت اینجا بمعنی ارشاداست وصراط مستقیم طریق بهشت است که آنجا میگوید «یهدیهم ربّهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنّات النّعیم» و گفته‌اند: استعمال سنن است دراداءِ فرایض دردنیا وجوار حضرت

عزّت درعقبی «فی مقعد صدقٍ عند ملیك مقتدر» و گفته‌اند: صراط مستقیم استعمال مکارم الاخلاق است چون تقوی و زهد وتوکّل واخلاص واحسان. **مصطفی** گفت: «ان الله یحب مکارم الاخلاق و یبغض سفسافها» رب العزّة این مکارم الاخلاق دوست دارد بنده را بر استعمال آن دارد وراه آن بوی نماید تابنده درروش خویش باین مقامات گذاره کند امروز بمحبّت و معرفت رسد و فردا بمشاهدت ورؤیت.

«للذین احسنوا» ای ـ آمنوا بالله ورسوله واحسنوا العمل فی الدّنیا «الحسنی» الجنّة. والحسنی کالبشری. وقیل: هی تأنیث الاحسن. میگوید ایشان که ایمان آوردند بخدا و رسول و دردنیا کارنیکو کردند، پاداش ایشان بهشت است واگر حسنی تأنیث احسن گوئی معنی آنست که ایشان راست که نیکوئی کردند نیکوتر از آنچه ایشان کردند ونیز زیادت، چنانکه جائی دیگر گفت «ولدنیا مزید ـ ویزیدهم من فضله» **امیرالمؤمنین علی**ع گفت «للذین احسنوا» احسان اینجا قول لا آله الاّ الله است، و حسنی بهشت و «زیادة» غرفهٔ از یاقوت سرخ ساخته که آنرا چهار هزار دراست.

روی **ابو ذر** قال قلت: یارسول الله علّمنی عملاً یقرّبنی من الجنّة ویباعدنی من النّار. قال: اذا عملت سیئةً فاتبعها حسنةً. قال قلت من الحسنات لا اله الاّ الله؟ قال: نعم، من احسن الحسنات. میگوید: ایشان که لا اله الا الله گفتند پاداش ایشان بهشت است. همانست که **مصطفی** گفت: «من قال لا اله الا الله دخل الجنّة» و گفته‌اند: «للذین احسنوا» این احسان استغفار است صحابهٔ رسول را وحسنی شفاعت **مصطفی** است وزیادة رضای خدا. فانّ الله عزّ وجلّ یقول: «والّذین اتّبعوهم باحسان رضی الله عنهم» **ابن عباس** گفت: «لّلذین احسنوا» ای ـ جاهدوا فی سبیل الله «الحسنی» یعنی رزق الجنّة لقوله: «یرزقون» والزّیادة دوام الحیوة فی قرب المولی لقوله «بل احیاءٌ عند ربّهم» وقیل: الحسنی جزاء حسناتهم و الزیادة ان یجازی بالواحد عشرا لیکون الزّیادة من جنس الاوّل. وقیل: «الحسنی» عشرة «والزّیادة» تضعیف العشرات. وخبر درست است در **صحیح مسلم**، حدیث **حماد سلمه** از **عبدالرحمن بن ابی لیلی** از **صهیب بن سنان الرومی** از **مصطفی** که گفت: «الحسنی» الجنّة «والزّیادة» النّظر الی وجه الله عزّ وجلّ. وعن **ابی بن کعب** قال سألت رسول الله صم عن الزّیادتین فقال: وما الزّیادتان؟ قلت احدیهما قوله «وارسلناه

الی مایة الف اویزیدون» فقال عشرون الفاً. فقلت: قول الله عزّوجلّ «للذین احسنوا الحسنی وزیادة» قال الحسنی الجنّة والزّیادة النّظر الی وجه الله عزّوجلّ وقال(ص) «اذا دخل اهل الجنّة الجنّة واهل النّار النار: نادی منادٍ یا اهل الجنّه انّ لکم عندالله موعداً لم ینجزکموه. قالوا: ماهو؟ الم یثقّل موازیننا؟ الم یدخلنا الجنّة؟ الم یجرنا من النّار؟ قال: فیکشف لهم الحجاب فینظرون الی الله فیخرّون له سجداً. وهی «الزّیادة» الّتی قال الله عزّوجلّ «للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ» قال. **یزید بن هرون** فی اثر هذا الحدیث: من کذّب بهذا فقد بریءُ من الله و برء الله منه. وعن **ابن عمر** قال قال: رسول الله ص «انّ ادنی اهل الجنّة منزلة لرجلٌ ینظر فی ملکه الفی سنة یری اقصاه کما یری ادناه، ینظر فی ازواجه وسرره وخدمه وانّ افضلهم منزلةً لمن ینظر فی وجه الله عزّوجلّ کلّ یوم مرتین» و روی عن **انس بن مالک** انّه قال فی قوله عزوجلّ «ولدینا مزیدٌ» قال یتجلّی لهم الرّب عزوجلّ کلّ جمعة.

ثمّ قال: «ولا یرهق وجوههم» ای - لا یعلوها ولا یغشاها «قتر» غبارٌ. وقیل: سواد و کآبةٌ «ولا ذلّة» ای - هوان کما یصیب اهل جهنم. قال: **ابن ابی لیلی** هذا بعد نظرهم الی ربّهم «اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون».

«والّذین کسبوا السیّآت» الکفر والشرك «جزاء سیئة بمثلها» یعنی النّار. فلا ذنب اعظم من الشرك ولا عذاب اشد من النّار. وتقدیره: لهم جزاء سیئة مثلها. والباء زائدة «وترهقهم ذلّة» ای - یلحقهم ذلّ وخزیٌ. وهو ان «مالهم من الله» ای - من عذاب الله «من عاصم» مانع یمنعهم. و «من» صلة «کانّما اغشیت» البست «وجوههم قطعاً من اللیل مظلماً» ای - جعل علیها غطاء من سواد اللیل. ای - هم سود الوجوه. قرائت **مکی** و **علی** و **یعقوب** «قطعاً» بسکون طاء و هو جزءٌ من اللیل بعد طایفة منه و «مظلماً» نعته و باقی بفتح طاء خوانند وهو جمع قطعة و «مظلماً» نصبٌ علی الحال. ای - فی حال ظلمته «اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدّس «هو الّذی یسیّرکم فی البّر والبحر» الایة. بزبان اهل اشارت

سیر دربرّ راه بردن است درمشارع شرع ازروی استدلال بواسطهٔ رسالت، وسیر بحر غلبات حق است که در وقت وجد عنان مرکب بنده بی‌واسطه در منازل حقیقت بمشاهدقدس کشد، تاچنانکه درددریا سیریك‌ماهه بیك‌روز کنند، این جوانمرد درین میدان بیك جذبهٔ الهی مسافت همه عُمر باز برد. اینست که گفتند: جذبةٌ من‌الحق توازی عمل‌الثقلین «سیر برّ» سیرعابدان‌است‌وزاهدان‌دربادیهٔ‌مجاهدت، برمرکب‌ریاضت بدلالت شریعت، مقصدایشان‌بهشت رضوان و نعمت‌جاودان. سیر بحر، سیر عارفان‌است و صدّیقان در کشتی رعایت، میرواند آنرا باد عنایت دربحر مشاهدت، مقصد ایشان کعبه وصلت وراز ولی‌نعمت. و گفته‌اندبرّ وبحر اشارت‌اند بقبض‌وبسط عارفان، گهی درقبض میان دهشت وحیرت می‌زارند، گهی دربسط میان شهود ووجود می‌نازند.

بازچون باد شادی ازافق تجلّی‌وزد، وابر لطف‌باران کرم ریزد، بنده عنایت و رعایت‌بیند «وجرین‌بهم بریح‌طیّبة» نقد وقت وی‌شود «وفرحوا بها» بربساط شهود درحالت انس فرحی دروی‌آید، بسطی بیند بنازد ازسرآن نازودلال گوید:

مائیم عیاران و عیاران مائیم   بر دیدهٔ مشتری قدم می‌سائیم

راست که این بسط بنهایت رسد، ازموارد قدرت وارد هیبت ودهشت آید، دریای عظمت موج هیبت زند، مسکین بنده در وهدهٔ حجبت افتد، زبان تضرّع بگشاید، بزاری و خواری گوید:

قد تحیّرت فیك خذبیدی   یا دلیلا لمن تحیّر فیکا

اینست که گفت جلّ‌جلاله: «جاء تهاریح عاصف وجاء هم‌الموج‌من کلّ مکان» آن شوریدهٔ روزگار وسرور طریقت **شبلی** درروش‌خویش از هردو جانب خبرداده، وبرهردومقام گذشته، درمقام‌بسط بوقت‌شادی ونازهمی گفت: این‌السموات‌والارضون حتی‌احملها علی‌شعرة جفن‌عینی. ودرمقام‌قبض بوقت‌زاری‌وخواری‌همی گفت: ذلی‌عطل ذلّ‌الیهود. وشاهد شرع مقدّس برین قصه‌آنست که **مصطفی**ص گهی میگفت: «انا سیّد ولد آدم ولافخر» و گهی میگفت «لاتفضّلونی **علی‌یونس‌بن‌متی**».

«انّما مثلُ الحیواةالدّنیا کماءٍ انزلناهُ من‌السماء» تشبیه اموال وحظوظ دنیا بباران ازآن روی‌است، که باران بحیلت وتدبیرآدمی نتوان‌فروآوردن وجز بتقدیر

الهی ومشیّت خدای نیاید، کار دنیا همین‌است بجهد وحیلت وتدبیر وتلبیس بنده هیچ راست‌نشود، ومجتمع‌نگردد مگر بقسمت ازلی‌وتقدیر الهی، وهرچند که باران بتقدیر است، امّا استسقا بنماز و دعا درشریعت رواست و خواستن آن در دین نقصان نیارد، همچنین رزق دنیا اگر چند بتقدیر و قسمت است‌طلب کردن رواست، وعطا خواستن ازالله بنده‌را سزاست. و **مصطفی**ص گفته: اجملوافی‌الطلب. چون‌خواهیدنیکوخواهید قناعت و قدر کفایت خواهید، تا طاغی و بی‌راه نشوید این دنیا هم چون آب است و ربّ‌العزّة آنرا مثل بآب زد، آب چون باندازۀ خویش‌بود سبب صلاح خلق بود، باز چون از حدّ و اندازه خویش‌در گذرد جهانرا خراب کند. کذلك‌المال اذا کان بقدر الکفایة والکفاف فصاحبهُ منعم فاذا زاد وجاوزالحد اوجب‌الکفران والطّغیان. «کلا انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی» وقیل: انّ الماء مادام جاریا کان طیّباً فاذا طال مکثه تغیّر. کذلك‌المال اذا انفقه صاحبهُ کان‌محمودا واذا امسکهُ کان معلولا مذموما. وقیل: ان الماء اذا کان طاهراً کان حلالاً یصلح للشرّب ویصلح للطهور وان کان‌نجساً فبالعکس. کذلك المال اذا کان حلالاً و بعکسه لو کان حراما.

«والله یدعواالی‌دارالسلام» دعوت چهاراند یکی دعوت توحید وشهادت. وهو قوله: «یدعوکم‌لیغفرلکم» دیگر دعوت‌حمدواجابت. وهوقوله: «یدعوکم‌فتستجیبون بحمده». سه دیگر دعوت اتباع وامامت. وهوقوله: «یدعوا کلّ اناس بامامهم». چهارم دعوت کرامت وضیافت. وهوقوله: «والله یدعواالی دارالسلام» کسی که دعوت کنند و خواهد تادوستان وعزیزان را بمهمان برد، شرط مهمانی آنست که اوّل کسی‌ازنزدیکان وخاصگیان خویش را فرستد، تا ایشان را خبر کند ونوید دهد، پس چون آیند باز عزیزان را به استقبال ایشان فرستد و یکی را تنها نخواند، که دوستان و خویشان ویرا همه برخواند و مرکبها و مشعلها براه ایشان فرستد، چون آبند جای ایشان ساخته و پرداخته دارد، چون بنشینند ایشانرا اوّل جلاب دهند پس میوه آرند، پس طعامهای ساخته بنهند و غلامان و چاکران برسرایشان بدارند، چون از آن فارغ شوند سماع کنند، و شرط است که میزبان دیدار خود ازمهمان بازنگیرد، و بعاقبت

ایشان را با کرام وخلعت باز گرداند. ربّ العالمین درضیافت فردوس این همه ساخته وراست کرده و**قرآن مجید** از آن خبر میدهد وبیان میکند، اوّل خواننده و نویددهندهٔ ایشان **مصطفی** صم است میگوید: حقّ جلّ جلاله «وداعیاً الی الله باذنه» پس فریشتگان ورضوان باستقبال ایشان فرستد «وتتلقّیهم الملئکة» مرکبهاشان فرستد «نحشر المتّقین الی الرّحمن وفداً» ای - رکباناً علی نجایب من نور. مشعلهای نوربرراه ایشان فرستد «یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم» تنهاشان نخواند که خویشان و نزدیکان همه را خواند «ومن صلح من آبائهم و ازواجهم وذرّیّاتهم» آنگه بهشت «وجنة النعیم» جای ایشان ساخته «جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتّقین» جلاب ایشان «یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك» میوهٔ ایشان «وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعة» طعام ایشان «ولحم طیر ممّا یشتهون» چاکران وخادمان برسرایشان «ویطوف علیهم غلمان لهم کانّهم لؤلوءٌ مکنون» سماع ایشان «فهم فی روضة یحبرون» و از همه عزیزتر آنست که ایشانرا بدیدارخودشاد گرداند، تاویرا جلّ جلاله می بینند ومینازند، چنانکه گفت: «وجوهٌ یومئذ ناضرةٌ الی ربها ناظرةٌ» رویها تازان ونازان بجلال و جمال حق نگران، رویهای روشن‌تر از آفتاب روز، بتجلی ذوالجلال گشته بیروز.

پیر طریقت گفت دیداردوست بهرهٔ مشتاقانست روشنئی دیده و دولت جان وآئین جهان است، راحت جان و عیش جان و درد جانست.

هم درد دل منی وهم راحت جان.

ای جوان مرد، باش تاشادی بینی، ویکبار بادوست بربساط وصل ایمن نشینی، وازدوست آن بینی که «لاعینٌ رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر» اینست که ربّ العالمین گفت: «للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ ولایرهقُ وجوههم قتر ولاذلّةٌ اؤلئك اصحابُ الجنة هم فیها خالدون» اصحاب جنة دیگراند وارباب صحبة دیگر، اصحاب جنة رامیگوید: «والله یدعوا الی دارالسلام» ارباب صحبت رامیگوید: «ویهدی من یشآءُ الی صراطٍ مستقیم» حسنی وطوبی وزلفی اهل جنت راست، زیدت وقربت وصحبت اهل معرفت راست.

انّی لاحسد دارکم لجوارکم   طوبی لمن اضحی لدارك جارا

قال: رسول‌اللّٰه‌صم «ان‌ّاللّٰه عزّوجلّ اذا اسکن اهل‌الجنّه الجنّة واهل‌النّار النّار بعث الی اهل الجنّة الرّوح الامین فیقول یا اهل الجنّة انّ ربّکم یقرئکم السلام و یأمرکم ان تزوروه الی فناءالجنّه و هو ابطح الجنّه تربته المسك و حصباؤهُ الدّر و الیاقوت و شجره الذّهب والرّطب و ورقه الزّمرّد ، فیخرج اهل‌الجنّـة مستبشرین مسرورین فثم‌مجمعهم وثمّ تحلّ لهم کرامةاللّٰه عزّوجلّ والنّظر الی وجهه وهو موعودُ اللّٰه انجزه لهم قال فیأذن‌اللّٰه لهم فی‌السماع والاکل والشرب وتکون حلل‌الکرامة .

ثمّ ینادی مناد یا اولیاءاللّٰه هل‌بقی‌مما وعدکم ربکم شیأ فیقولون‌لا . قدا نجزلنا ماوعدناومابقی‌شی‌الاالنّظر الی‌وجه ربّناعزّوجلّ‌قال‌فیتجلّی‌لهم‌الرّب‌عزّوجلّ‌فی‌حجب، فیقول: یا جبرئیل ارفع حجابی لعبادی‌حتی ینظروا الی وجهی. فیرفع‌الحجاب‌الاوّل فینظرون‌الی‌نورمن‌الرّب‌عزوجل ، فیخرّون‌له سجّداً . فینادیهم‌الرّب‌عزوجل یاعبادی ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدارعمل انما هی دارثواب. فیرفع‌الحجاب الثانی فینظرون امراً هواعظم و اجل، فیخرون‌للّٰه حامدین ساجدین عارفین. فینادیهم الرّب عزوجلّ: ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدار عمل انّمـا هی‌دار ثواب و نعیم مقیم. فیرفع الحجاب الثالث فعند ذلك‌ینظرون الی‌وجه رب‌العالمین تبارك وتقدّس فیقولون حین‌ینظرون الی وجهه سبحانه ماعبدناك حقّ عبادتك . فیقول‌کرامتی امکنتکم من‌النّظرالی‌وجهی واحلتکم داری فیاذن‌اللّٰه عزوجلّ للجنّة ان تکلم فتقول: طوبی لمن تخلّدنی وطوبی لمن اعددت له . فذلك قوله : عز وجلّ «طوبی لهم وحسن مآب» .

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **ویوم نحشرهم‌جمیعاً** » آن روز که ایشان‌را باهم آریم‌همگان « **ثم نقول للذین اشرکوا** » آنگه گوئیم ایشانرا که خداوند خویش‌را انباز گفتند « **مکانکم** » برجای باشید « **انتم وشرکاؤکم** » هم شما و هم انبازان خویش کـه مرا می گفتید« **فزیلنا بینهم** »میان ایشان جدائی‌افکنیم(۱)« **وقال‌شرکاؤهم** » آنگه آن شرکا گویند[مشرکانرا]« **ماکنتم ایانا تعبدون** (۲۹) »هرگزشمامارانپرسیدید

(۱) اوکنیم . (نسخه الف)

« **فکفی باللّه شهیداً بیننا وبینکم** » میان ما و میان شما خدای گواه بسنده است « **ان کنا عن عبادتکم لغافلین** (۳۰)» که ما از پرستش شما هرگز آگاه نبودیم.

« **هنالك** » آنجا [در آن وقت و آن هنگام] « **تبلوا کل نفس ما اسلفت** » برگیرد هر تنی کرد خویش و پاداش آنچه پیش فرافرستاد [از کردار] « **وردوا الی اللّه** » و باز برند ایشانرا از تعلّل و تعلّق با حقیقت حکم اللّه که در آن کرد.

« **مولاهم الحق** » خداوند ایشان مدبّر و متولّی کار ایشان خدااست براستی وسزا [نه آنچه ایشان ساخته‌اند از بتان] « **وضلّ عنهم ماکانوا یفترون** (۳۱) » و هرچه جز از او که می‌پنداشتند و می‌فرا ساختند ومی پرستیدند همه گم گشت [و ناچیز و بیهوده].

قل ـ بگو [پیغامبر من] « **من یرزقکم** » آن کیست که روزی میدهد شما را « **من السماء والارض** » از [آب] آسمان و [نبات] زمین « **امّن یملك السمع والابصار** » یا آن کیست که شنوائی در گوشها و بینائی در چشمها آفریند و آن تواند « **ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی** » و کیست آنکه بیرون آرد زنده از مرده وبیرون می‌آرد مرده از زنده « **ومن یدبّر الامر** » وآن کیست که کار میراند ومیسازد و میدارد و ساخته می‌سپارد « **فسیقولون اللّه** » تـ گویند ایشان [وجواب دهند که سازنده و کنندهٔ آن همه] اللّه است « **فقل افلا تتّقون**(۳۲) » پس ایشانرا گوی بنه پرهیزید ازخشم و عذاب او.

« **فذلکم اللّه** » او که آن میکند اللّه است « **ربکم الحقّ** » خداوند شما براستی و سزا « **فماذا بعد الحق الّا الضّلال** » پس راستی چیست جز از گمراهی؟ « **فانی تصرفون** (۳۳)» شما را ازوچون برمی گردانند ؟

« **کذلك حقّت کلمة ربك** » آن آنست که درست و راست و بودنی از خدا سخن برفت « **علی الذین فسقوا** » بحکم برایشان که اینجا فاسق‌اند [و کافر] « **انّهم لایؤمنون** (۳٤) » که ایشان نتوانند گروید.

« **قل** » [مشرکانرا] بگوی « **هل من شرکائکم** » ازاین انبازان شما کس هست؟ « **من یبدؤ الخلق** » که خلق درین جهان آرد وایشانرا جهان سزد ؟ « **ثم یعیده** »

پس باز جهان دیگر برد [وایشانرا جهـان سازد] « **قل اللّه** » هم تو گوی خدایست « **یبدؤ الخلق ثم یعیده** » که امروز این جهانیانرا جهان سازد و باز فردا ایشان را جهان سازد «**فانّی تؤفکون** (۳۵)» شما را از وچون می بر گردانند ؟

« **قل هل من شرکائکم** » بگوی هست از این انبازان شما « **من یهدی الی الحق** » کسی که راه نماید براستی ؟« **قل اللّه یهدی للحق** » گوی خدای آنست که راه نماید براستی « **افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع** » پس آنکس که راه نماید براستی سزاتر است کـه برطاعت او روند ؟« **ام من لایهدی الا ان یهدی** » یا آنکس که راه ننماید مگر که اورا راه نمایند ؟« **فمالکم کیف تحکمون** (۳٦) » پس چه رسید شما را وچه حکم است که می کنید .

« **وما یتبع اکثرهم الاّ ظنّاً** » و بیشتر ایشان نمیروند مگر بر پی پنداشت « **انّ الظن لایغنی من الحق شیأ** »وپنداشت بجای حق هیچ بکار نیاید [و ببدل راستی هیچ نوایی نیاید] « **ان اللّه علیم بما یفعلون** (۳۷)» اللّٰه تعالی داناست بآنچه ایشان می کنند .

«**وماکان هذا القرآن ان یفتری من دون اللّه**» این قرآن نامه‌ای نهاده ازسخن کسی جزاز خدای نیست « **ولکن تصدیق الذی بین یدیه** » لکن سخنی است گواه آن کتاب را که پیش فا آمد « **وتفصیل الکتاب** » و پیدا کردن و روشن کردن و گشاده نمودن است « **لاریب فیه من رب العالمین** (۳۸) » شك نیست درآن که از خداوند جهانیان است .

« **ام یقولون افتریه** » میگوید که این مرد نهاد آنرا از خود ؟« **قل فأتوا بسورة مثله** » گوی یك سورت آرید مانند این «**وادعوا من استطعتم من دون اللّه ان کنتم صادقین** (۳۹) » وانگه اگر راست میگوئید وتوانید هر کرا خواهید پس آن خدای میخوانید .

«**بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه**» [دروغی نیست وفرانهاده این قرآن] بلکه دروغ شمردند چیزی را که آن درنیافتند وبعلم خویش بدان نرسیدند« **ولمّا یاتهم تاویله**» وبایشان نیامد ودرفهم ایشان نگنجید حقیقت آن« **کذلك کذب الذین من**

قبلهم» همچنانکه اعدای انبیاء که پیش از **قریش** بودند [پیغام الله واخبار غیب که درنیافتند]دروغ شمردند« **فانظر کیف کان عاقبة الظالمین(۴۰)** »درنگر کهسرانجام ستمکاران چون بود.

«**ومنهم من یؤمن به**» ازایشان کس هست که باین نامه گرویده است «**ومنهم من لایؤ من به** » و هست از ایشان کس که باز نگرویده است « **وربّك اعلم بالمفسدین (۴۱)** » و خداوند تو داناتر دانای است بمفسدان و تباه کاران.

«**وان کذّبوك**»واگر ترا دروغ زن خوانند« **فقل لی عملی و لکم عملکم** » گوی کرد من مرا است وکرد شما شمارا« **انتم بریئون ممّا اعمل** » شما از آنچه من میکنم بیزار « **وانابریٔ ممّاتعلمون (۴۲)** » و من از آنچه شما میکنید بیزار.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ویوم نحشرهم جمیعاً »ای- الکفارو آلهتهم و«جمیعاً »نصبٌ علی الحال. میگوید: آن روز که کافران و بت‌پرستان با معبودان خویش جمع کنیم و بهم آریم. حشر در **قرآن** برد و معنی است: یکی بمعنی جمع ونظیر آن در**سورة الفرقان** است « ویوم نحشرهم وما یعبدون من دون‌الله » و در **سورةالکهف** «وحشرناهم» و در **سورةالتکویر** «واذاالوحوش حشرت» و در **سورة النمل** « حشرلسلیمان جنوده » ودر **سورةص** «والطّیر محشورة » ونظائر این در **قرآن** فراوان است همه بمعنی جمع. وجه دیگر حشر بمعنی سوق است چنانکه درسورة **والصافات** گفت: «احشروا الّذین ظلموا وازواجهم» ای ــ سوقوا الّذین اشرکوا و قرناء هم الشّیاطین بعد الحساب الی صراط الجحیم. ودر **بنی‌اسرائیل** گفت :«ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم» یعنی - نسوقهم علی‌وجوههم الی النّار. ودر **سورةطه** گفت :«ونحشر المجرمین» ای ــ نسوق المجرمین یومئذ بعد الحساب «الی جهنم زرقاً».

«قوله : «ثمّ نقول للذین اشرکوا» یعنی عبدة الاوثان «مکانکم» این مکانکم درآن موضع است که کسی سخنی درخواهد گرفت باکسی بکاری ودرمفتتح کار وسخن خویش گوید:باش تا گویم. وعرب این برسبیل وعید وتهدید گوید، چنانکه عجم گویند:

باش که من‌با تو کاردارم . وهو منصوب علی‌الامر المضمر فیه یعنی - انتظروا مکانکم حتّی نفصل بینکم « انتم» تأکیدٌ له «وشرکاؤکم » عطف علیه ، « فزیلنا بینهم » من قولك زلت الشیٔ عن‌مکانه ازیله اذا نحیّته عن مکانه ، وزیلنا للکثرة والمبالغة . ای - فرقنا بین‌المشرکین وشرکائهم . این آنگه بود که معبودان باطل وعابدان را ازهم جدا کنند و از یکدیگر بیزاری گیرند ، چنانکه آنجا گفت : « اذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا » الایة . ایشانرا جدا کنند وبردیدار یکدیگر بدارند تا آن شرکا گویند مشرکانرا « ماکنتم ایّانا تعبدون » بترسند و دست بانکار زنند چون درمانند عذر آرند و گویند « کفی باللّٰه شهیداً بیننا و بینکم » ای - اللّٰه الشاهد علی صدقنا باّنالم نشعر بعبادتکم وما کنّا عن عبادتکم الّا غافلین لانّا کنا جماداً لانسمع ولانبصرو لانعقل .

«هنالك» ای - فی‌ذلك‌الوقت «تبلوا» ای - تقاسی «کلّ نفس‌جزاء ماعملت» کقوله :« فمن‌یعمل مثقال‌ذرة خیراً یرهُ » الایة . وبرقراءت **حمزه و کسائی** تتلوا ای - تقرأ کلّ نفس صحیفتها . از نامه برخواند هر کس آنچه پیش فرا فرستاد از کردار . وقیل: «تتلوا» ای - تتبع کل نفس‌ماقدمت- برپی‌آن‌ایستد هرکس که پیش فرا فرستاد از کرد خویش مطیع برپی‌طاعت تا بسرای مطیعان وعاصی برپی‌معصیت تا بسرای عاصیان . وفی‌الخبر ان‌المؤمن اذا خرج من قبره تمثل له عمله فی احسن صورة فیتبعه حتی یدخله الجنة . والکافر یمثل‌له عمله فی اقبح صورة فیتبعه حتّی یدخله‌النّار «وردّوا الی‌اللّٰه» ای - الی‌حکمه وحده «مولاهم الحقّ» فالحق من‌صفةاللّٰه عزوجلّ ومن قرأ الحقّ‌بالرّفع ، فالمعنی‌هومولاهم الحقّ‌لامن جعلوا معه من‌الشرکاء . « وضل عنهم ماکانوا یفترون» ای - ماکانوا یقولون علیه و یثقون به و یدّخرونه لیوم حاجتهم .

« قل یا **محمد** «من یرزقکم من‌السماء» المطر « والارض » النبات «ام من یملك السمع والابصار » ای - من یقدر علی خلق السمع والابصار « و من یخرج الحی من‌المیّت» ای - من یخرج‌الفرخ من‌البیضة والانسان من‌النطفة «ویخرج‌المیّت من الحی» یخرج النطفة من‌الانسان والبیضه من‌الطیر . من یخرج المؤمن من‌الکافر

والکافر من المؤمن «ومن یدبّر الامر العالمین» ینظر فیه وینقض ویبرم «فسیقولون اللّٰه» ای ـ فیجیبونك عند سؤالك انّ القادر علی هذه الاشیاء اللّٰه ولا یکذبون فیه «فقل افلا تتقون» اللّٰه ان یعاقبکم علی اتخاذکم الاصنام. چون میدانید واقرارمیدهید که آفریدگار و کردگار همه اللّٰه است نترسید از عقوبت وی که با این دانش بتان را می‌پرستید؟

«فذلکم اللّٰه ربّکم الحقّ» ای ـ الذی هذا کله فعله هو الحق لیس هؤلاء الذین جعلتم معه شرکاء «فماذا بعد الحق الا الضلال» ای ـ «اذا کان الحق عبادة اللّٰه فعبادة غیره ضلال باطل «فانّی تصرفون» من این تصرفون عن عبادته و انتم مقرّون بانّه خالق الکلّ و مدبّر الامر کیف تصرف عقولکم الی عبادة من لا یرزق ولا یحیی؟ ولا یمیت» آنگه «انّی» تفسیر کرد وحقیقت آن پیدا کرد گفت: «کذلك حقّت کلمةُ ربّك» وبر قراءت **مدنی و شامی** کلمات ربّك. ای وجب حکمه و علمه السّابق «علی الّذین فسقوا» کفروا «انّهم لا یؤمنون».

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» کانوا مقرّین بانّ اللّٰه یبدؤ الخلق وانّ الاصنام لاتخلق شیئاً وفیهم من یقرّ بالاعادة «قل» ای ـ فان اجابوك، والاّ فقل انت اذلا جواب الاّ هذا «اللّٰه یبدؤ الخلق ثمّ یعیده فانّی تؤفکون» کیف تصرفون عن قصد السّبیل.

• «قل هل من شرکائکم» یعنی آلهتهم «من یهدی الی الحقّ» من یرشد الی دین الاسلام فاذا قالوا لا، ولابدلهم منه «قل اللّٰه یهدی للحق» یقال هدیت الی الحق وهدیت للحق بمعنی واحدٍ. «افمن یهدی الی الحقّ احقّ ان یتّبع» امره وطاعته «امّن لا یهدی» این حرف بر پنج وجه خوانده‌اند **شامی و مکی وورش** لا یهدّی بفتح یا و ها و تشدید دال خوانند اصله یهتدی فادغمت التّاءُ فی الدّال لانّها من مخرجها و نقلت فتحة التّاءِ المدغمة الی الهاءِ» اهل **مدینة** بی **ورش**، یهدّی بسکون ها وتشدید دال خوانند «ترکت الهاءُ علی حالتها قبل الادغام فجمعوا بین ساکنین کقوله یخصّمون» **حفص و یعقوب** یهدّی بفتح یا و کسرها وتشدید دال خوانند، فراراً من التقاءِ الساکنین مع اتباع الهاءِ الدّال فی الکسر» **عاصم و رویس** یهدّی بکسر یا و ها وتشدید دال خوانند،

اتّباعاً للکسرة الکسرة اصل این همه یهتدی است واین تشدید «ها» ازبهر اندراج تا است در دال. وجه پنجم قراءة **حمزة وکسائی** است، یهدی بفتح یا وسکون ها و تخفیف دال، و باین قراءت هـدی بمعنی اهتدی است تقول العرب هدیتـه فهدی. کقولهم جبرتهُ فجبر. میگوید: آن خداوند که راه نماید براستی سزاتر است که برطاعت او روند یا آن بتان که بخویشتن خود نتوانند که راست روند مگر که راه نمایند ایشانرا وراست روانند: والاصنام وان هدیت لم تهتد لکن لمّا اتّخذوها آلهة عبرّ عنها کما یعبّر عمّن یعلم کقوله: «انّ الّذین تدعون من دون الله عبادٌ امثالکم» وقیل معناه، امّن لایمشی الاّ ان یحمل ولاینتقل عن مکانه الاّ ان ینقل وهی الاصنام و قیل: اراد به الرّؤساءُ المضلّین.

«فمالکم» اینجا سخن تمامشد. میگوید: ایّ شیءٍ لکم فی عبادة الاوثان؟ چه حاصل است شما را در پرستش بتـان و چه چیز یافتید از آن؟ آنگه گفت: «کیف تحکمون» چه حکم است این که خدایرا جلّ جلاله شریك وانباز میگوئید وبتانرا باوی برابرمی نهید؟ «ومایتبّع اکثرهم» ای ـ کلّهم وقیل، رؤساؤهم لانّ السّفلة یتّبعون قولهم «الّا ظنّاً» یظنّون الباطل حقاً والاصنام آلهة فیدینون به ویدعون النّاس الیه و یقولون انّها تشفع لهم عندالله. واصل الظّنّ وقوع معنیً فی النّفس قبل تحقیقه او تزییفه فیستعمل مرّة للتحقیق فیکون الیقین کقوله: «الّذین یظنّون انّهم ملاقوا ربّهم» ویستعمل مرّةً للتّزییف فیکون الکذب والباطل. کقوله: «وانّ الظّنّ لایغنی من الحقّ شیأ» ای ـ انّ الظّن لایقوم مقام العلم وذلك فیما تعبّد الانسان بعلمه کالتّوحید واصول الدّین. فامّا الفروع فالعمل بالظّن فیها جایزٌ «انّ الله علیمٌ بمایفعلون» من اتّباع الظّنّ و اعتقاد الباطل.

«وماکان» هذاالقران» **قریش** میگفتند این **قران محمد** ازبرخویش نهاده است ووی ساخته. ونیز میگفتند: «ائت بقرآنٍ غیرهذا اوبدّله» این جواب آنست. میگوید: این قرآن نهاده وساخته کسی نیست جز کلام خداوند ونامه وسخن وی نیست. و **عرب** «کان» گویند بی خبر، اشارت فراقدم. معنی آنست که: «وماهذا القرآن ان یفتری

من دون الله .» **زجاج** گفت: «وما کان هذا القرآن» افتراء من البشر. هذا کقولهم ما کان هذا الکلام کذباً «ولکن» کان «تصدیق الذی بین یدیه» ای - بین یدی القرآن من البعث والحساب . والقرآن تقدمه ، وقیل «تصدیق الذی بین یدیه» ای- کتب الله المنزلة قبله. میگوید: این **قرآن** گواه آن کتابها است که پیش ازین آمد ، در آن همانست که در **توریة**(۱) و **انجیل** . که همه یکدیگر را گواه است وسخنی راست است از یك جا .

«وتفصیل الکتاب» یعنی - «تفصیل» المکتوب من الوعد لمن آمن والوعید لمن عصی . وقیل: «تفصیل الکتاب» یعنی تبیین ما کتب علیکم وفرض «لا ریب فیه من ربّ العالمین» لاشك فی نزوله من عند ربّ العالمین ولا تهمة انّه من جلّ جلاله لانّه فی اعلی طبقات البلاغة بحسن النّظام و الجزالة .

«ام یقولون افتریه» **بوعبیده** گفت. این «ام» بمعنی واو است یعنی -«ویقولون افتریه» **محمد** من قبل نفسه «قل» یا **محمد** محتجّاً علیهم «فأتوا بسورةٍ مثله» ای- مثل **القرآن** فی النّظم والبیان . اینجا «بسورةٍ مثله» گفت، جای دیگر «بعشر سورٍ مثله» گفت، جای دیگر «بحدیثٍ مثله» گفت. اوّل ده سورت درخواست از ایشان، چون نتوانستند بایك سورت آورد، چون نتوانستند بایك حدیث آورد. آنگه گفت : چون خود عاجز آمدید از آوردن مثل آن دیگران را بیاری گیرید .«وادعوا من استطعتم من دون الله» ای- من هو فی التّکذیب مثلکم یرید استعینوا بمن شئتم واضعتم سو الله لیعاونوکم علیه «ان کنتم صادقین» انّ **محمداً** یقوله من نفسه .

«بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه» **حسین فضل** را گفتند: هل تجد فی **القرآن**، من جهل شیئاً عاداه؟ قال نعم، فی موضعین قوله : «بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه» وقوله: «واذلم یهتدوا به فسیقولون هذا افكٌ قدیمٌ» همانست که گفته‌اند: والجاهلون لاهل العلم اعداءٌ . النّاس ابناء ما یحسنون واعداءُ ما یجهلون. ونظیره قوله : «اکذّبتم بآیاتی ولم تحیطوا بها علما» .

« بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه » یعنی - **القرآن** « ولمّا یأتهم تأویله » لم یعرفوا حقیقته و ما فیه من النّور والهدی والبیان . وقیل «بل کذّبوا بما لم یحیطوا

(۱) توریت . (الف)

بعلمه » بما فی القرآن من الجنّة والنّار والبعث والقیامة « ولمّا یاتهم تأویله »ای ـ لم یأتهم، و سیأتیهم حقیقة ما وعدوا فی الکتاب، انّه کائن من الوعید ونازل بهم من العذاب « کذلك کذّب الّذین من قبلهم » یعنی ـ کفّار الامم الماضیة بالبعث والقیمة. « فانظر کیف کان عاقبة الظّالمین » آخر امر المشرکین بالهلاك والعذاب. « کیف » فی موضع نصبٍ علی خبر « کان » ولا یجوز ان یعمل فیها « انظر » لانّ ما قبل الاستفهام لا یعمل فیه.

« ومنهم من یؤمن به » این آیت درشأن اهل کتاب فرو آمد. میگوید: ازایشان کس هست که گرویده است چون **عبدالله سلام** ویاران وی. و کس هست که نگرویده است چون دیگر **جهودان. زجاج** گفت معنی آنست که ازایشان کس است که میداند که این **قرآن** ورسول حقّ است و بدل راست میداند وتصدیق میکند امّا معاند است وبرطریق معاندة اظهار کفر میکنند. و ازایشان کس است که خود نمیداند، درشك است و تصدیق نمیکند. وگفته‌اند این آیت درشأن اهل **مکه** است یعنی ـ ومن قومك یا **محمد** من سیؤمن بالقران. از قوم تو کس هست که هنوز ایمان نیاورده امّا خواهد آورد، که در علم خدا رفته که ایمان آرد. و کس هست که هرگز ایمان نیارد، که در علم خدا رفته که کافر میرد و ایمان نیارد « و ربّك اعلم بالمفسدین » الّذین لا یؤمنون.

« وان کذّبوك فقل لی عملی ولکم عملکم » این آیت منسوخ است بآیت قتال، ونظیرش آنست که گفت: « لکم دینکم ولی دین » لنا اعمالنا ولکم اعمالکم. میگوید: لی جزاءُ عملی ولکم جزاءُ اعمالکم « انتم بریئون ممّا اعملُ وانا بریءٌ ممّا تعلمون » لاتواخذون بعملی ولا اوخذ بعملکم ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی(۱) « و یوم نحشرهم جمیعاً » الآیة. کردگار قدیم، جبّار نام دارعظیم، جلّ جلاله وعظم شأنه خبر میدهد از هیبت وسیاست روز رستاخیز، روز حشر ونشر، روز عرض و شمار، روز محاسبت ومسائلت خلق اوّلین و آخرین جمع کرده،

(۱) ونقدس (الف)

دیوان مظالم فرونهاده، ترازوی عدل درآویخته، دوزخ آشفته، بر گستوان سیاست برافکنده، و آنرا بعرصات حاضر کرده، شعلهای آتش حسرت ازدلها برافروخته، جانها بلب رسیده، دوست ودشمن آشنا وبیگانه ازهم جدا کرده، آن ساعت ازجناب جبروت ودرگاه عزّت بحکم سیاست ندای قهر آید بعابد ومعبود باطل «مکانکم انتم وشرکاء کم» این چنان است که کسی را بیم دهند گویند باش تا من با[1] تو پردازم. جای دیگر برعموم گفت: «سنفرغ لکم ایّه[2] الثّقلان» آری باشما پردازیم ای جنّ وانس، آنگه معبودان باطل چون آن هیبت وسیاست بینند ازعابدان خویش بیزاری گیرند، عابدان برایشان دعوی کنند که ما را بطاعت و عبادت خویش فرمودند گناه ایشانراست که ما را از راه ببردند وچنین فرمودند، جواب دهند بتان وطواغیت که «کفی باللّٰه شهیداً بیننا و بینکم ان کنّا عن عبادتکم لغافلین» خداوند آفریدگار و معبود کردگار بی همتا میداند و گواه است که می ندانستیم وازعبادت وطاعت شما بی خبربودیم، جماد بودیم بی حیوة وبی صفات وبی معنی، نه سزای پرستیدن داشتیم، نه زبان فرمودن. آنگه عاقبت مناظرهٔ ایشان آن بود که همه را بدوزخ فرستند، هم عابد را وهم معبود را، چنانکه میگوید جلّ جلاله «انّکم وما تعبدون من دون اللّٰه حصب جهنّم انتم لها واردون» تا ترا معلوم گردد که هر طاعت که نه خدایراست امروز محالست و فردا وبال و نکالست.

«قل من یرزقکم من السّمآءِ والارض» خبر میدهد که درهفت آسمان وزمین خدای ست که آفریدگار است وروزی گمار است، ودر آفریدن یکتا، ودرروزی[3] دادن بی همتا، می آفریند بقدرت فراخ بی معونت، روزی میدهد ازخزینه فراخ بی مؤنت. خبر درست است از مصطفیٰ ص «یدا اللّٰه ملأی لا یغیضها نفقة سحّاء اللّیل والنّهار».

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» قدرت بر کمال، قدرت آفریدگار است که جهانرا آفریننده است وآغاز کننده، وآنگه گذشته را باز پس آرنده، وکهنه را نو سازنده، ازنیست هست بیرون آرد و آنگه آن هست به نیست آرد، هرچیزی را ضدّ وی تواند وهرکاری را عکس وی داند، بند و گشاد وقطع و وصل وجبر وکسر همه تواند، وسرّ آن داند، سنّیی بقدری منضره کرد وهر یکی

(۱) واتو (الف) (۲) ایها (الف) (۳) در روزی (الف)

مذهب خویش تقویت میداد، اعتقاد قدری آنست که فعل وی توان وی است، مقدور وی نه مقدور حقّ. آن قدری میوه‌یی از درخت بگرفت گفت: الیس انا فعلت هذا؟ نه کردهٔ من است این فعل، نبینی که من کردم وتوان منست؟ سُنّی گفت: اگر تو کردی وتو گسستی، چنانکه بگسستی بپیوند، وبجای خویش باز بر. آن قدری درماند و مسئله تسلیم کرد. قال **ابن عطاء** فی قوله: «یبدؤُ الخلق ثمّ یعیده» قال: یبدؤُ باظهار القدرة فیوجد المعدوم، ثمّ یعیده باظهار الهیبة فیفقد الموجود، یبدؤ بکشف الاولیاءِ فیمحو کلّ خاطرٍ سواه ثمّ یعید فیبقی بابقائه، فلذلك عظم حال العارف و دلیله قوله: «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق» الآیة. حق نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله. تفسیر آنست که وی براستی خدا است وبخدایی سزاست وبقدر خود بجا است، بوده وهست و بودنی همه رفتنی اند و وی باقی، موجود دل دوستان، مشهود جان عارفان، نه تغیّر پذیر نه حال گرد، بسزاوار خدایی را جاودان. وبر لسان اهل طریقت این نام حق بسیار رود ازآنکه این طایفه از شهود افعال به شهود صفات بپیوستند آنگه ازشهود صفات با شهود ذات افتادند، اوّل نظارهٔ صنع کردند، پس از صنع درگذشتند، نظارهٔ صفات کردند. بازنظارهٔ صفات بگذاشتند، نظاره ذات کردند. نظاره صنع را گفت: اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض» نظارهٔ صفات را گفت: «وما تکون فی شانٍ وما تتلوا منه من قرآن» الآیة. نظاره ذات را گفت: «قل الله ثمّ ذرهم» و **مصطفی** صم» در نظارهٔ فعل گفته: اعوذ بعفوك من عقابك. ودرنظارهٔ صفات گفته: اعوذ برضاك من سخطك، ودرنظارهٔ ذات گفته: اعوذ بك منك. آنگه از دیدن خود نیز درگذشت، ازصفات خود مجرّد گشت، از مقام فنا نفس زد گفت: «لااحصی ثناء علیك». بازقدم برتر نهاد برمقام بقا ازحقیقت افراد نشان داد گفت: «انت کما اثنیت علی نفسك» اوّل مقام استدلال است دیگر مقام افتقار است، سیوم مقام مشاهده، چهارم مقام حیوة، پنجم مقام بقا.

پیر طریقت برموز این معانی اشارت کرده و گفته: ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم عارف بنیستی خود زنده است ای ماجد قیوم همه درآرزوی دیدار اند

ومن در دیدار گم(١)سیل که بدریا رسیداز آن سیل چه معلوم، جهان از روز پراست
ونابینای مسکین محروم.

خصمان گویند کین سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

٥- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**ومنهم من یستمعون الیك**» وازایشان کسان‌اند که می‌نیوشند بتو «**افانت تسمع الصمّ**» توهیچ توانی که کران‌راشنوائی «**ولو کانوا لایعقلون**(٤٢)» ایشان که کرانند نتوانند که دریابند.

«**و منهم من ینظر الیك**» و از ایشان کس است که می‌نگرد بتو «**افانت تهدی العمی**» توهیچ توانی که نابینایان را راه نمائی «**ولوکانوالایبصرون**»(٤٣) چون توانی وایشان نمی‌بینند.

«**انّ اللّه لایظلم الناس شیئاً**» اللّه برمردمان ستم نکند هیچ. «**ولکنّ الناس انفسهم یظلمون**»(٤٤) لکن مردمان برخویشتن ستم میکنند.

«**ویوم نحشرهم**» وآن روز که ایشانرا بهم کنیم وجمع آریم «**کان لم یلبثوا**» گوئی که ایشانرا درنگ نبود پیش از آن هرگز «**الا ساعة من النّهار**» مگر یك ساعت ازروز «**یتعارفون بینهم**» آشنائی بایکدیگر فرامیدهند [درمحشر] «**قدخسر الذین کذّبو بلقاءاللّه**» زیان کار گشتندایشان که دروغ شمردند رستاخیزرا وشدن بخدای، ودیدار او «**وماکانوامهتدین**»(٤٥) و ایشان برراه نبودند.

«**واِمّا نرینّك**» واگربتونمائیم [درحال‌زندگی‌تو] «**بعض الّذی نعدهم**» چیزی از آنچه مشرکان قریش را می وعده دهیم [ازعذاب] «**اونتوفینّك**» یا ترا پیش بمیرانیم [ازآنکه ایشانراعذاب کنیم]« **فالینا مرجعهم**» بازگشت ایشان آخر باما است «**ثمّ اللّه شهید علی مایفعلون**»(٤٦) و آنگه اللّه گواست بر آنچه ایشان میکنند [وبآن دانا].

«**ولکلّ امّة رسول**» هرامّتی را پیغامبری است [ز اللّه بایشان] «**فاذا جاء**

(١) گوم (ج)

رسولهم » چون رسول آمد بایشان « **قضی بینهم بالقسط** » میان ایشان و میان پیغامبر ایشان کار بر گزارند بدادو سزا «**وهم لا یظلمون**(٤٧)» و برهیچ کس از ایشان ستم نجویند [وپیش از آگاه کردن بنه گیرند].

« **و یقولون متی هذاالوعد**(٤٨) » میگویند کـه هنگـام این خاست از گور کی‌است؟«**ان کنتم صادقین**(٤٨) »اگر می‌راست‌گوئید[که ماباز انگیختنی ایم].

« **قل** » بگو[ای **محمد**]« **لا املك لنفسی ضراً** »من‌خویشتن‌را نتوان‌گزند باز داشتن دارم « **ولا نفعاً** » ونه توان سود یافتن « **الا ماشاءالله** » مگر آنچـه الله خواهد [مراازگزند وسود] «**لکل امّةٍ اجل**»هلاك‌گشتن‌ومردن‌هر گروهی‌راهنگامی است « **اذا جاء اجلهم** » چون هنگام ایشان در رسد « **فلا یستأخرون ساعة** » از آن هنگام‌نه یك‌ساعت باپس‌نشینند « **ولایستقدمون**(٤٩)» ونه‌یك‌ساعت پیش‌شوند.

« **قل** » بگو [یا **محمد**] «**ارایتم ان‌اتیکم عذابه**» چون‌بینید اگر بشماآید عذاب‌او [وناگاه‌بپای‌شود رستاخیز]«**بیاتاً اونهاراً**»به‌شبیخون‌یابروز«**ماذا یستعجل منه‌المجرمون**»(٥٠) » چه چیز است ازآنکه بدکاران وکافران بآن می‌شتابند.

« **اثمّ اذا ما وقع آمنتم به** » پس آنکـه آن بیفتاد بخواهید گروید بآن ؟ « **ءَالآن** »[تاشمارا گویند] که اکنون‌است«**وقدکنتم‌به تستعجلون**(٥١)»وهمه عمر خویش بآن می‌شتابیدید [بسخن ومیگفتید که کی].

«**ثمّ‌قیل‌للذین‌ظلموا**» آنکه ستم‌کاران راگویند « **ذوقوا عذاب الخلد** » چشید عذاب جاویدی «**هل تجزون الا بماکنتم‌تکسبون**(٥٢)» شمارا پاداش دهند مگر بآنچه میکردید «**ویستنبئونك**» خبر می‌پرسند از تو « **احقّ هو** » که خود راست است این خبر رستاخیز «**قل‌ای وربّی**» بگو آری بخدای من « **انه لحق** » که‌این‌خبرراست است«**وما انتم بمعجزین**(٥٣)»وشما پیش‌نشوید‌واورا درخودعاجز نیارید «**ولو انّ لکل نفس ظلمت**» واگرهر کسی راکه[کافرشد] وبرخود ستم‌کرد «**مافی‌الارض**» اورا ملك بودهرچه درزمین است « **لا فتدت به** » خویشتن را بآن باز خرید جوید و نیابد « **واسرّوا الندامة** » و پشیمانی خویش در دل نهان دارند «**لمّا رأوا العذاب**» آنکه که عذاب بینند«**و قضی بینهم بالقسط**» ومیان ایشان کار

بر گزارند بسزاو داد «**وهم لایظلمون** (٥٤)» وبر هیچ کس از ایشان ستم نکنند.

«**الا**» آگاه باشید وبدانید.

«**انّ للّه مافی السّموات والارض**» که خدایرا استهرچه درآسمان وزمین است «**الا انّ وعداللّه حق**» آگـاه باشید که گفت خدا راست است «**و لکنّ اکثرهم لایعلمون** (٥٥)» لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

«**هو یحیی ویمیت**» اوست که مرده زنده میکند وزنده می‌میراند «**و الیه ترجعون**(٥٦)» وشمارا همه بااو خواهند بُرد.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ومنهم من یستمعون الیك» این آیت درشأن مستهزیان آمد که استماع ایشان بتعنّت واستهزا بود، لاجرم می‌شنیدند وایشان را درآن هیچ نفع نبود، وایشان را بکارنیامد، همچون کسی که کرباشد وخود به اصل هیچ نشنود. و گفته‌اند: سمع درقرآن بر دو وجه است: یکی سمع ایمان است بدل، چنانکه درسورت **هود** گفت: «ماکانوا یستطیعون السّمع» ای - لم یطیقوا سمع الایمان بالقلب. و در سورة **الکهف** گفت: «وکانوا لایستطیعون سمعاً» یعنی سمع الایمان بالقلوب.

«افانت تسمع الصّمّ» هم ازین باب است. وجه دیگر سمع است بگوش سر، چنانکه در سورة **هل اتی** گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای - سمیع الاذنین. ودر **آل عمران** گفت: «انّنا سمعنا منادیاً» یعنی **محمداً** ص ینادی بالایمان. «ومنهم من یستمعون الیك» هم ازاین باب است که این استماع بگوش سراست «افانت تسمع الصّمّ» یا**محمد** توچون توانی که کران را بگوش دل شنوا کنی؟ ایشانرا دریافت نیست وهدایت نیست کـه ایشانرا راه ننمودیم.

«ومنهم من ینظر الیك» این نظر چشم سراست «افانت تهدی العمی» این نابینائی نابینائی دل است چنانکه جای دیگر گفت: «فانّها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصّدور» میگوید: کافران و جهودان در تو می‌نگرند و معجزات و دلایل روشن می‌بینند و آن دیدن ونگرستن ایشانرا سود نمیدارد و بکار نیاید کـه

بصیرت‌دل وبینائی سر ندارند پس همچون نابینایان‌اند که خود باصل هیچ‌می‌نبینند. درین دو آیت بیان است که سمع را بربصر فضل است گوش را برچشم افزونی است درشرف، که عقل‌را ور سمع‌بست ونظر بر(۱)چشم‌بست. و گفته‌اند: بصردرقرآن‌برسه وجه است: یکی دیدار دل‌است وبصیرت سر چنانکه درین آیت گفت: «ولو کانوا لایبصرون» یعنی الهدی بالقلوب، ودر سورة **الملائکة** گفت: «وما یستوی‌الاعمی والبصیر» یعنی بصیرالقلب بالایمان وهوالمؤمن. ودر سورة **الاعراف** گفت: «وتریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون» یعنی بالقلوب. دیگر دیدار چشم است چنانکه گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای بصیراً بالعینین. ودر سورة **یوسف** گفت: «فارتدّ بصیراً» یعنی بالعینین. ودر سورة **ق** گفت «فبصرك الیوم‌حدیدٌ» یعنی‌بالعینین. وجه سیوم‌بصیرت حجّت‌است چنانکه در سورة **طه** گفت: «وقد کنت بصیراً» یعنی‌بالحجة فی الدّنیا.

قوله: «انّ‌الله لایظلم‌النّاس‌شیئاً» لانّه یتصرّف فی‌ملکه وهو فی‌جمیع افعاله(۲) متفضّل اوعادلٌ «ولکن‌النّاس انفسهم‌یظلمون» بالکفر والمعصیة وفعلهم مالیس‌لهم‌ان یفعلوا والظّلم مالیس للفاعل ان یفعله. میگوید: الله برهیچ‌کس‌ظلم نکند وفعل‌وی بهیچ وجه ظلم نیست که جز تصرف درملك خود نیست اگر بنوازد فضل است واورا سزاست، واگر براند عدل‌است و او را رواست. اما بندگان برخود ظلم کردند که کفر و شرك آوردند وآن کردند که ایشانرا نرسد و نه سزاست که کنند. قرائت **حمزه وکسائی** «ولکن» بتخفیف، «النّاس» برفع ومعنی همانست.

«ویوم نحشرهم کان لم‌یلبثوا الّا ساعة من‌النّهار» روز قیامت مؤمن از پس شادی وامن وراحت که بیند، بودن خویش دردنیا ودر برزخ چنان فراموش کند که بندارد که یك‌ساعت بیش نبودست وکافر از اندوه وبیم ونومیدی که باو رسد وبیند چنان‌داند که دردنیا وبرزخ‌یك ساعت بیش‌نبودست‌مؤمن‌درشادی‌همهٔ(۳)اندوهان(٤) فراموش کند وکافر درغم همهٔ شادیها فراموش کند.

(۱) ور (الف) (۲) احواله (الف) (۳) هم (الف) (٤) اندهان (الف)

«یتعارفون بینهم» روز رستاخیز روزی دراز است واحوال آن در درازی روز میگردد از گوناگون هنگامی باشد که خلق در آن هنگام چنان باشند که «یفرّ المرء من اخیه وامّه وابیه» «ولا یسئل حمیم حمیماً» وهنگامی باشد که «یتعارفون بینهم» ای ـ یعرف بعضهم بعضاً معرفتهم فی الدّنیا، ثم تنقطع المعرفة اذا عاینوا اهوال القیامة. وقیل یتعرّف بعضهم من بعض مدّة لبثهم فی القبور. وقیل «یتعارفون بینهم» تعارف توبیخ لانّ کلّ فریق یقول للآخر انت اضللتنی وما یشبه هذا.

«قد خسر الّذین کذّبوا» ای ـ خسر ثواب الجنّة وحظوظ الخیرات. «الذین کذبوا بلقاءِالله» یعنی بالبعث والنشور «وما کانوا مهتدین» الی الایمان.

«وامّا نرینّك» این «ماء» صلت است وجالب آن نون مشدّد است وصلت سخن اینست «وان نرك» این رؤیت رؤیت بصراست یعنی ـ ان نرك «بعض الّذی نعدهم» من العذاب فی حیوتك «اونتوفینّك» ولم نرك ذلك «فالینا مرجعهم» فی القیامة. «ثم الله شهیدٌ علی مایفعلون» عالمٌ بفعلهم وتکذیبهم فیجازیهم علیه، این «ثمّ» درین موضع کلمتی است از کلمات صلت در آن حکم تعقیب نیست و عرب «ثمّ» گویند وبعد گویند بی نیّت تعقیب، چنانکه گفت «بعد ذلك زنیم» ومعنی آیت آنست که اگر بتو نمائیم درین جهان درحال زندگی توعذاب ایشان وانتقام کنیم ازایشان، واگر نه بعد از وفات تو در آن جهان عذاب کنیم و جزا دهیم. پس رب العالمین در حیوة پیغامبر بعضی عذاب ایشان بوی نمود روز بدر وعذاب آن جهانی ایشانرا خود برجا است وایشانرا میعاد. وگفته اند این آیت منسوخ است بآیت سیف.

«ولکلّ امّة» من الامم الماضیة «رسولٌ فاذاجاء رسولهم» او بلغتهم دعوته فلم یؤمنوا «قضی بینهم بالقسط» ای ـ اهلکوا ونجا المؤمنون و کان ذلك من الله عدلاً. میگوید: هرامتّی را از امتّهای گذشته پیغام بری بود آن پیغامبر بایشان آمدید و بردین حق دعوت کردید، پس اگر ایشان ایمان نیاوردندی ورسالت وی نپذیرفتندی وحجّت برایشان محکم گشتید وعذربرنده شدید، رب العالمین عذاب بریشان فرو گشادید گردن کشان وناگرویدگان را هلاك کردید، ومؤمنانرا نجات بودید، واین ازخداوند جلّ جلاله عدل است و داد بسزا، همان است که جائی دیگر گفت «وما کنّا معذّبین

حتّی نبعث رسولاً» وقال تعالی :«رسلاً مبشّرین ومنذرین لئلاّ یکون للنّاس علی الله حجّةٌ بعدالرّسل» **مجاهد** گفت و **مقاتل** و **کلبی** «فاذاجآء رسولهم» یعنی یوم القیمة «قضی بینهم بالقسط» گفتند: روزقیامت ربّ العزّة گوید :«الم یأتکم رسلی بکتابی» رسولان من بشما آمدند و پیغام ما بشما گزاردند و نامهٔ من برشما خواندند. ایشان گویند: مااتانالك رسولٌ ولا کتابٌ، بمــا هیچ پیغامبر نیامد و نههیچ نامه بما رسید پس رسولان آیند و برامّت خویش گواهی دهند بایمان و کفرایشان. همان است که جائی دیگر گفت:«ویکون الرّسول علیکم شهیداً» جائی دیگر گفت :«وقال الرّسول یارب انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً» وقال تعالی :«فکیف اذاجئنا من کلّ امّةٍ بشهیدٍ» الآیة. پس چون ایشان گواهی دادند«قضی بینهم بالقسط» میان ایشان کار بر گزارند و هر کسی را بسزای خود رسانند «وهم لایظلمون» لایعذّبون بغیر ذنبٍ ولا یؤاخذون بغیر حجة ولا ینقصون من حسناتهم ولایزادون علی سیّآتهم.

«ویقولون متی هذا الوعد» چون این آیت فرودآمد که «وامّا نرینّك بعض الّذی نعدهم» کافران گفتند: برسبیل استهزا این وعدهٔ عذاب کهمیدهی کی خواهدبود «ان کنتم» یا **محمد** انت واتباعك «صادقین» بنزول العذاب.

«قل یا **محمد** مجیباً لهم «لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الّاماشاء الله» ان املکه فکیف املك انزال العذاب. و گفتهاند: «متی هذا الوعد» این وعد بعث است درهمه **قرآن** و معنی آنست که چون ایشان ازرستاخیز پرسند یا **محمد** توجواب ده که «لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً» بیان تاویل این آیت آنجا است که گفت : «قل لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الّا ماشاءالله» «ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر» ترامی پرسند که رستاخیز کی خواهد بود گوی من اگر غیب دانستمی خویشتن را از گزند(۱) نگاه داشتمی وبه هرچه خیر(۲) بودی رسیدمی، وچون غیب ندانم اینجا که بودنی امروز چیست، چون دانم غیب رستاخیز که رستاخیز کی است؟«لکلّ امّةٍ اجلٌ» ای لهلاك کلّ امّةاجلٌ «اذاجاء اجلهم» وقت فناء اعمارهم «فلایستأخرون ساعة ولا یستقدمون» ای لایتأخّرون ولایتقدّمون. عمر **خطاب** گفت: اوّل مایهلك من الامم الجراد.

(۱ گزند ـ ... خواهید زخیررسید. (الف) (۲) در(ج)(حیز) است و این تصحیح قیاسی است.

« قل ارأیتم ان اتیکم عذابه » این عذاب درین آیت نام رستاخیز است و در **قرآن** آنرا نظائر است « انّ عذاب ربّك لواقعٌ ماله من واقع » آنروز را عذاب نام کرد که آنروز عذاب کافران است . ودر **قرآن** عذاب است مراد بآن مرگ ، وعذاب است مراد بآن رستاخیز ، و عذاب بحقیقت عذاب . « بیاتاً » ای ـ وقت بیاتٍ و هو اللّیل « او نهاراً » چون ایشان استعجال عذاب کردند و از رستاخیز بسیار می‌پرسیدند، فرمان آمد که یا **محمد** ایشانرا بگوی « ارأیتم ان اتیکم عذابه » چه‌بینید اگر این‌عذاب ناگاه بشما آید ورستاخیز ناگاه بپای‌شود بشب یابروز، شما بچه‌چیز می‌شتابید از آن، چه‌چیز است از آن‌عذاب واز آن‌روز که کافران بآن می‌شتابند واین استفهام بمعنی تهویل و تعظیم است ای ـ ما اعظم مایلتمسون و یستعجلون .

« اثمّ اذا ماوقع آمنتم‌به » این « ثم » نه حرف عطف است که بمعنی حینئذٍ است واین استفهام بمعنی انکار است یقول احینئذٍ اذانزل العذاب صدّقتم بالعذاب فی‌وقت نزوله وآمنتم‌بالله وقت‌البأس . این‌جواب‌ایشانست که گفتند: چون‌عذاب معاینه بینیم ایمان‌آریم ، ایشانرا گویند درآن‌حال « الآن وقد کنتم به‌تستعجلون » تکذیباً و استهزاءً این همچنان است که فرا **فرعون** گفتند « الآن وقد عصیت قبل » جائی دیگر گفت: « یوم‌یاتی بعض‌آیات ربّك لاینفع نفساً ایمانها » الآیة .

« ثمّ قیل‌للّذین ظلموا » اشرکوا « ذوقوا عذاب‌الخلد » ای ـ علی‌الدّوام « هل تجزون » الیوم « الّا بما کنتم تکسبون » فی‌الدّنیا فما جزاءُ الشّرك الّاالنّار .

« ویستنبئونك » ای ـ یستخبرونك « احقٌ » مااخبرتنا به من‌العذاب والبعث. **مقاتل** گفت: **حیی‌ابن اخطب** چون به **مکه** آمد به **مصطفی**ص گفت یا **محمد** احقٌ ماتقول ام‌باطل اباالجّد منك‌هذا ام‌انت هازلٌ؟ این‌جواب وی‌است « قل » یا**محمد** « ای وربّی » جائی دیگر گفت: « قل‌بلی وربّی » جایی دیگر گفت : « قل‌نعم » معنی هرسه لفظ آنست که آری حقّ است و راست « انّه لحقٌ » این « ه » باعذاب شود وبا **قرآن** وبا بعث وحساب ، ای ـ انّ ذلك لحقّ کاینٌ لامحالة « وما انتم بمعجزین » ای ـ سابقین فائتین .

« ولو انّ لکلّ نفسٍ ظلمت » ای ـ کفرت « ما فی‌الارض لافتدت به » ثمّ لم یقبل منه فداه ، همانست که جائی دیگر گفت: « وان تعدل کلّ عدلٍ لایؤخذمنها »

میگوید: اگر هرچه درزمین ملك کافر بود خواهد که خویشتن را بآن بازخرد روز قیامت، وفدای عذاب خویش کند، لکن ندا ازوی نپذیرند وعذاب ازوی باز نگیرند. «واسرّوا النّدامة» ای ـ اظهروها «لمّاراوا العذاب» پشیمانی ظاهر کنندآن روزلکن پشیمانی سودندارد وبکار نیاید. وقیل: «اسرّواالنّدامة» ای ـ کتموا النّدامة یعنی ـ الرّوساء من السفلةالّذین اضلّوهم «وقضی بینهم» ای ـ بین السفلة وبین الرّؤساء «بالقسط» بالعدل فیجازی کلٌّ علی صنعه. میگوید: مهتران وسروران کفره که سفلهٔ خودرا بی‌راه کرده بودند وایشان را بر کفر داشته، آن روز پشیمان شوند از کرد و گفت خویش، امّا آن پشیمانی ازسفلهٔ خود پنهان میدارند وظاهر نکنند تارب‌ّالعزة میان ایشان حکم کنند وکاربر گزارد بعدل وراستی، وهر کس را آنچه سزای وی است از پاداش بوی دهد «وقضی بینهم بالقسط وهم لایظلمون» این آیت را حکم تکرار نیست که آنچه اوّل گفت درشأن قومی است واین درحق قومی دیگر. و گفته‌اند: این قضاء آنست که دوزخیانرا ازبهشتیان جدا کنند، بهشتیان را ببهشت فرستند ودوزخیان را بدوزخ، و بر کس ازایشان ستم نکنند.

«الا انّ للّه مافی السموات والارض» فلا مانع من عذابه ولا یقبل فداءً «الا انّ وعداللّه حقٌّ» و عده ووعیده کائنان لاخلف فیهما «ولکنّ اکثرهم لایعلمون» البعث «هویحیی» للبعث «ویمیت» فی الدّنیا «والیه ترجعون» فی الآخرة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و منهم من یستمعون الیك» مستمعان مختلف‌اند ودرجات ایشان بر تفاوت، یکی بطبع شنید بگوش سرخفته بود سماع او را بیدار کرد تا ازغم بیاسود، یکی بحال شنید بگوش دل آرمیده بود سماع او را درحرکت آورد تا او را نسیم انس دمید، یکی بحق شنید با نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته یادگار ازلی رسیده وجان بمهر آسوده وسرّ ازمحبّت ممتلی گشته. **بوسهل صعلوکی** درسماع میان استتار وتجلّی است. استتار حقّ مبتدیان است، و نشان رحمت درکار مردان، که ازضعف وعجز طاقت مکاشفت سلطان حقیقت ندارند. و

باین معنی حکایت کنند از **منصور مغربی** گفت: بحلّه‌ای از حلّهای **عرب** فرو آمدم جوانی مرا مهمانی کرد در میانه ناگاه بیفتاد آن جوان و بیهوش گشت، از حال وی پرسیدم گفتند: بنت عمّی آویخته وی گشته واین ساعت آن بنت عمّ درخیمهٔ خویش فرا رفت، غبار دامن وی درحال رفتن این جوان بدید بیفتاد وبیهوش گشت، این درویش برخاست بدر آن خیمه شد و شفاعت کرد از بهر این جوان گفت: ان للغریب فیکم حرمة و ذماماً و قد جئت مستشفعاً الیك فی امر هذا الشّاب فتعطفی علیه فیما به من هواك. فقالت المرأة انت سلیم القلب انه لایطیق شهود غبار ذیلی کیف یطیق محبتی. چون درویش درحق آن جوان شفاعت کرد، وی جواب داد که: ای سلیم القلب کسی که طاقت دیدار غبار دامن ما ندارد طاقت دیدار جمال وصحبت ما چون دارد؟ این است حال مرید او را در پرده خودی در پوشش میدارند تا در سطوات حقیقت یکبارگی سوخته و گداخته نگردد، یك تابش برق حقیقت بیش نبیند که او را در حرکت آرد نعره زند، وجامه درد و گریه کند، باز چون بمحلّ استقامت رسد و درحقیقت افراد متمکّن شود نسیم قرب ازافق تجلّی بروی دمیدن گیرد، آن حرکات بسکنت بدل شود، زیرا موارد هیبت ادب حضرت بجای آرد. اینست که ربّ العالمین گفت: فلّما حضروه قالوا انصتوا».

«اِنّ اللهَ لایظلم النّاس شیئاً» نفی ظلم ازخویشتن کرد، وتقدیر ظلم دروصف وی خود محالست که خلق خلق اوست، وملك ملك او، وحقّ حقّ او، ظالم کسی باشد که ازحدّ فرمان درگذرد، وحکمی که اورا لازم آید اندازهٔ آن درگذرد. وحقّ جلّ جلاله بجلال قدرخویش حاکم است نه محکوم، آمراست نه مأمور، قهّاراست نه مقهور، بنده را بیافرید بقدرت بی‌وسیلت، اورا بپرورد بنعمت بی‌شفاعت، حکم خود بروی براند بی مشاورت، اگر بخواند وبنوازد فضل ولطف اوست، واگر براند وبیندازد قهر و عدل اوست، هرچه کند رواست که خداوند وآفریدگار بحقیقت اوست جلّ جلاله وتقدست اسماؤه و تعالت صفاته. «واِمّا نرینّك بعض الّذی نعدهم» الآیة خبر وی درست، و وعد وی راست ووعید وی حقّ وحشر ونشر بودنی، و نامه کردار خواندنی، وحساب اعمال کردنی، وبثواب وعقاب رسیدنی، وهرچه آید آمده گیر و پرده ازروی

کاربر گرفته گیر. یقول الله عزّ و جلّ « فکشفنا عنك غطآءك فبصرك الیوم حدید »

« قل لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الاّ ماشاءَالله » ای مهتر کونین وسیّد خافقین ورسول ثقلین گوی نفع وضرّ بدست مانیست، راندن ونواختن کارما نیست، بندوگشاد داروگیر بداشت ما نیست که ضارّ و نافع جز نام و صفت یك خدای نیست، ضارّست خداوندگشاد وبند، وپادشاه پرسود وگزند، وکلید دار جدایی وپیوند، نافع است سود نمای خلقان، وسپردن سودها بروی آسان، و سود همه بدست وی نه بدست کسان.

«قل ارایتم ان اتیکم عذابه بیاتاً اونهاراً » من خاف البیات لم یستلذ السیّآت، من توسد الغفلة ایقظه فجأة العقوبة، من عرف کمال القدرة لم یا من فجأة الاخذ بالشدّة.

« ویستنبئونك احقّ هو » الآیة. راه حق بر روندگان روشن، لکن چه سود که یك مرد راه رو نیست، دریغا که بُستان نعمت پر ثمار لطایف است ویك خورنده نیست، همهٔ عالم پُرصدف دعوی ویك ذرّه جوهر معنی نیست، درمیدان جلال صدهزار سمند هدایت و یك سوار نیست. **بو یزید بسطامی** گفته: که راه حق چون آفتاب تابان است، هر که بینائی دارد چون درنگرد بایقین وایمان است، درهر کلوخی وذرّه‌ای از ذرائر موجودات بریگانگی حقّ صدهزار بیانست.

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پراز نسیم صَبا است

« الا ان لله ما فی السّموات والارض » الحادثات باسرها لله ملکاً و به ظهوراً ومنه ابتداءً والیه انتهاءً فقوله حقّ و وعده صدق وامره حتم وقضاؤه بتّ وهوالعلیّ، وعلی مایشاء قوی، یحیی القلوب بانوار المشاهدة، ویمیت النّفوس بانواع المجاهدة، یحیی من یشاء بالاقبال علیه ویمیت من یشاء بالاعراض عنه یحیی قلوب قوم بجمیل الرجاء ویمیت قلوب قوم بوسم القنوط.

٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **یا ایها الناس** » ای مردمان « **قدجاءتکم موعظة من ربکم** » آمد بشما پندی ز خداوند شما « **وشفاء لمافی الصدور** » و شفا و آسانی آنرا که

دردلها بود [ازتنگی وشك] «**وهدی ورحمة للمؤمنین**(۵۷) »وراه نمونی و مهربانی گروید گانرا .

«**قل بفضل الله وبرحمته** »گوی بفضل خدای ورحمت او« **فبذلك فلیفرحوا** » بآن شادباشید(۱) وخرّم«**هو خیر مما یجمعون**(۵۸) »فضل خدای به است از آنچه شما گرد میکنید در دنیا .

« **قل ارایتم** »گوی چه بینید « **ما انزل الله لكم من رزق** » آنچه الله شما را فرستاد از آسمان از روزی « **فجعلتم منه حراماً وحلالا** » شما فرا ایستادید واز آن بخویشتن حرام ساختید و حلال ساختید « **قل آلله اذن لكم** »گوی الله شما را دستوری داد « **ام علی الله تفترون**(۵۹) » یا بر الله دروغ می‌سازید .

« **وما ظن الذین یفترون علی الله الكذب** » چه می‌پندارند ایشان که بر خدای می‌دروغ سازند « **یوم القیمة** » [چه پندارند که چه بینند ازپاداش] روز رستاخیز.

«**ان الله لذو فضل علی الناس** » الله بافضل است برمردمان [در فراگذاشت ایشان درمهلت دادن درین جهان] « **ولكن اكثرهم لایشكرون**(۶۰) لكن بیشتر ایشان از الله بآزادی نه اند نه با او آشنا اند .

« **وما تكون فی شان** » در هیچ کار نباشی تو « **وما تتلوا منه من قرآن** » و ازین قرآن هیچ چیز نخوانی « **ولاتعملون من عمل** » و هیچ کار نکنید « **الا كنا علیكم شهوداً**» مگر مابرشما گواه باشیم [وبشما دانا] «**اذ تفیضون فیه**» آنگه که می‌باشید درکار ومیروید در آن « **ومایعزب عن ربك** » و دور نیست وغائب از خداوندتو [ونه پوشیده ورو](۲) «**من مثقال ذرة**»هم(۳) سنگ یك ذره «**فی الارض ولا فی السماء**» نه در زمین و نه در آسمان «**ولا اصغر من ذلك ولا اكبر** و نه کم‌ازذره‌یی ونه مه‌ازآن« **الا فی كتاب مبین** (۶۱) »مگر که درنوشته‌یست پیدای روشن درست .

« **الا ان اولیاء الله** » آگاه بید که اولیای خدا آنند که بدو گروند «**لاخوف علیهم ولاهم یحزنون**(۶۲) »وریشان فرد(۴) نه بیم است ونه اندوهگن باشند .

(۱) بید (الف) (۲) برو (ج) (۳) هم (ج) (۴) حرت (ج)

«**الذین آمنوا**» ایشان که باو بگرویدند «**وکانوا یتّقون (٦٣)**» و آزرم میداشتند و پرهیزگار بودند.

«**لهم البشری فی‌الحیوة الدنیا وفی‌الاخرة**» ایشانرا بشارت است درین جهان ودرآن جهان «**لاتبدیل لکلمات‌اللّه**» بدل کردن(۱) نیست سخنان خدایرا و وعدهای اورا «**ذلک هوالفوزالعظیم**»(٦٤) آنست پیروزی بزرگوار.

«**ولایحزنک قولهم**» اندوهگن‌مکناد تراسخن‌ایشان «**انّ العزةللّه جمیعاً**» خدایی الله راست بهمگی و توانائی درهمه کار و توانستن با همه کس «**هو السمیع العلیم (٦٥)**» او شنواست دانا.

«**الا ان‌للّه من‌فی‌السموات ومن فی‌الارض**» آگاه بید که الله راست هرچه درآسمان وزمین چیز وکس است «**ومایتبع‌الذین یدعون من دون‌اللّه شرکآء**» بچه چیزی‌می پی‌برند ایشان که جزازالله(۲) انبازان‌می‌خوانند «**ان‌یتّبعون الاالظن**» برچه اعتماد میکنند جز از پندار که پی می‌برند «**وان هم الایخرصون (٦٦)**» وجز از دروغ روشن که میگویند.

«**هوالذی جعل لکم اللیل**» اوست که شمارا شب‌آفرید «**لتسکنوا فیه**» تادرو بیارامید «**والنهار مبصراً**» وروز روشن آفریدتادرو ببینند «**انّ‌فی‌ذلک‌لایات**» درآن نشانهای روشن است توانائی ودانائی الله را «**لقوم یسمعون (٦٧)**» ایشانرا که بشنوند.

«**قالوا اتخذاللّه ولداً**» گفتند: که الله فرزند گرفت «**سبحانه**» پاکی‌و بی‌عیبی‌وبی‌فرزندی‌الله راست «**هوالغنی**» او[ازاولاد]بی‌نیازاست‌وپاک‌است «**له ما فی السموات وما فی‌الارض**» اوراست هرچه در«هفت» آسمان و «هفت» زمین است «**ان عندکم من سلطان بهذا**» نیست بنزدیک‌شما این‌سخن‌را هیچ عذروهیچ حجت «**اتقولون علی اللّه ما لاتعلمون (٦٨)**» برخدای چیزی‌میگوئید که‌آنرا ندانند.

قل ان‌الذین یفترون علی‌اللّه الکذب بگوی ایشان که بر خدای دروغ می‌سازند(۳) «**لایفلحون (٦٩)**» نیک نیابند.

(۲)جذ زالله (ج)		(۳) می‌دروغ سازند (الف)

« متاع فی الدنیا » یك چندا یشانرا درین جهان فرادارند « ثم الینامرجعهم »
و آنگه باز گشت ایشان باما « ثم نذیقهم العذاب الشدید » و آنگه بچشانیم ایشانرا
عذاب سخت « بما کانوا یکفرون « ۷۰ » بآنچه حق فرامی پوشیدند و کافر می شدند .

النوبة الثانیة

قوله تعـالی : « یا ایها النّـاس » و این ناس مشرکان قریش اند و « موعظة
و شفاء و هدی و رحمة » همه صفات قرآن اند موعظة خواند زیرا کـه در آن هـم
وعظ است و هم زجر ، مطیع بوی پند پذیرد ودر طاعت بیفزاید عاصی پند گیرد واز
معصیت باز ایستد ، شفا خواند زیرا کـه درد جهل را دارو است ، و بیماری شك را
درمان . « هدی و رحمة » خواند بیگانه را برراه میخواند و آشنا را برصواب میراند ،
هدایت را سبب است و نجات را وسیلت ، رحمت مؤمنان است و تذکرهٔ خـایفان ،
وتبصرهٔ دوستان و قیل : « و رحمة للمؤمنین » ای ـ نعمة من الله لاصحاب محمد ص .

« و قل » یا محمد للمؤمنین « بفضل الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا » میگوید :
بفضل خدا و رحمت اوشاد باشید این « باء » بفضل الله ، خود تمام است بمعنی . و این
« باء » « بذلك » بدل است از آن در آورد که سخن متطاول گشت « هو خیر » یعنی ـ فضل الله
خیر ، فضل ورحمت یادکرد و آنگه جواب سخن بافضل بردتنها واین درعربیّت مشهور
است ودرقرآن این را نظائر است « فلیفرحوا » بیاء « تجمعون » بتاقرائت ابوجعفر
است و شامی . والمعنی فلیفرح المؤمنون بذلك فهوخیرٌ ممّا تجمعونه ایّها المخاطبون
فلتفرحوا ، و « تجمعون » بتاء مخاطبه قرائت یعقوب است بروایت رویس یعنی فلتفرحوا
یا معشر المؤمنین هو خیر ممّا تجمعون من الاموال لانّ منافع القرآن والایمان تبقی
لصاحبه ومنافع الاموال تفنی وتورث صاحبها الندامة فی العقبی . تمّا نفسیر فضل ورحمت
آنست که مصطفی ص گفت : قل بفضل الله یعنی ـ القرآن وبرحمته ان جعلکم من اهله .
ابن عباس گفت : فضل الله ، الایمان ورحمته القرآن . ابن عمر گفت : فضل الله ، الایمان و
رحمته تزیینه فی القلب ، یقول الله تعالی : « وزیّنه فی قلوبکم » سهل بن عبدالله گفت :
فضل الله ، الاسلام ورحمته السّنّة . وقیل : فضل الله ، النّعم الظاهرة و رحمته النّعم الباطنة .

یقول الله تعالی: «واسبغ علیکم نعمهً ظاهرهً و باطنهً» وقیل: فضله «ان الّذین سبقت لهم منّا الحسنی» ورحمته «اولئك عنها مبعدون» وقیل: فضل الله **القرآن** لانّ الله تعالی سمّی **القرآن** عظیماً وسمّی فضله عظیماً، فقال تعالی: «ولقد آتیناك سبعاً من المثانی و **القرآن** العظیم» وقال: تعالی «وکان فضل الله علیك عظیماً» فکانّه قال: «وکان فضل الله علیك عظیماً» ان اتاك **القرآن** العظیم، و رحمته **محمد** صم قال تعالی: «و ما ارسلناك الّا رحمة للعالمین» و قال **النبی** صم: «انّما انا رحمهٌ مُهداهٌ» وقیل: فضل الله قوله «حبّب الیکم الایمان» و رحمته «کرّه الیکم الکفر» و قیل: فضله، اظهار الجمیل. ورحمته، ستر القبیح. وفی الدّعاء «یامن اظهر الجمیل و ستر علی القبیح» **ذوالنون**: گفت رحمت عام است که گفت: «رحمتی وسعت کلّ شیء» وفضل خاصّ است که گفت: «وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً» و امّت **محمد** را دراین آیت شرفی است تمام که ایشانرا در مرتبت فضل برابر پیغامبر نهاد، فقال تعالی للنبی: «وکان فضل الله علیك عظیماً» و قال لامّته: «وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً».

قوله: «قل ارأیتم ماانزل الله» این خطاب با **قریش** است که ایشان چیزهائی حرام کردند بخویشتن چون: بحیره وسائبه و وصیله و حامی و چیزهائی حجر کردند ازانعام وحرث بخویشتن وماهها یی حرام کردند بخویشتن بنسیئی وهمچنین چیزهائی حلال کردند بخویشتن ازحرام چون خون و مُردار، و ذلك قوله: «وان یکن میتهٌ فهم فیه شرکاء» وحلال گرفتن شعائر وهدی وآنچه درآن آیت است که «لاتحلّوا شعائر الله» و مردان از زنان میراث بردن، و ذلك قوله: «لایحلّ لکم ان ترثوا النّساء کرهاً» اینست تحریم وتحلیل **قریش** که ربّ العالمین میگوید: «ارایتم ماانزل الله» یعنی من تحلیل «رزق» لکم «فجعلتم منهُ حراماً و حلالاً قل ءآلله اذن لکم» فی هذا التّحریم والتّحلیل «ام علی الله» یعنی - بل علی الله «تفترون» وهوقولهم: «والله اُمرنا بها» معنی آنست که الله شما را دستوری داد درتحریم و تحلیل، نداد دستوری بلکه بر الله شما دروغ سازید همانست که جائی دیگر گفت: «ءآلذّکرین حرّم ام الانثیین» «قل من حرّم زینة الله» «ولاتقولوا لماتصف السنتکم الکذب هذاحلالٌ و

هـذا حرامٌ لتفتروا علی الله الکذب» و شرح وجوه این در سورة **المائدة** و **الانعام** مفصل است .

«وماظنّ الّذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة» ای ـ ماظنّهم ذلك الیوم بالله وقد افتروا علی الله ، یعنی ایحسبون انّ الله لایو آخذهم به ولا یعاقبهم علیه ؟ کلا «انّ الله لذو فضلٍ علی النّاس» بتاخیر العذاب و بما انزل من الرّزق و وسّع علی العباد «ولکنّ اکثرهم لایشکرون» الله علی نعمه .

«وماتکون» یا **محمد** «فی شان» ای ـ امرٍ من امورك ، وجمعه شئون تقول العرب ماشانت شانه ، ای ـ ما عملت عمله . و شان الرّاس الخطوط الّتی تکون فی الهامة. واحدها ، شان ومعناه ای ـ وقت تکون فی شأنٍ من عبادة «وما تتلوا منه» ای ـ من الله من **قرآن** انزله علیك «ولا تعلمون من عمل» تلاوت **قرآن** وعمل بندگان از هم جدا کرد این دلیل است که قرائت **قرآن** بلفظ خواننده نه مخلوق است و نه در شمار اعمال وی است بخلاف قول **لفظیان** و **جهمیان** ، **احمد حنبل** گفت: اللفظیّةُ شرٌ من الجهمیّة لانّ قولهم و کفرهم اغمض . و از **احمد حنبل** پرسیدند ازقومی که گویند الحمدلله چون بقصد **قرآن** خواندن گوئی نه مخلوق است وچون بقصد شکر نعمت گوئی مخلوق است. **احمد** خشم گرفت ودست برسائل افشاند ، گفت : این سخن دروغ است و باطل . ماکان غیر مخلوق فهو علی الالسن غیر مخلوقٍ و ما کان مخلوقاً فهو علی الالسن مخلوق . وقال **ابو سعید یحیی بن منصور** من اشار الی لفظ اوتحریك لسان اواستماع آذان اوکتابة او تحریك اصابعٍ او حفظٍ **بالقرآن** انّ شیأ منها مخلوق فهو کافرٌ . و هذا قول **احمد بن حنبل** لانّ مایحصل ملفوظاً بلفظ مخلوق او یحصل مکتوباً بکتابة مخلوقةٍ فانّه مخلوقٌ «ولا تعلمون من عملٍ الاّ کنّا علیکم شهوداً» نشاهد ما تعملون .

«اذ تفیضون» ای ـ تاخذون وتدخلون فی ذلك العمل . این خطاب با **مصطفی** است و امّت وی ، و افاضت هموار رفتن بود در کار. میگوید : شما هیچ کار نکنید و در هیچ کار نروید که نه ما بشما دانا ایم و آگاه و می بینیم شما را در آن کار آنگه که در آن میروید و میکنید «وما یعزب عن ربك» قرائت **کسائی** یعزب بکسر زاء است و هما لغتان کقوله یعکفون و یعکُفون و یعرِشون و یعرُشون و العزبة و العزوبة

بعدالانسان عن التزوج، والعازب البعید، یقال رجلٌ عزبٌ و امراةٌ عزبةٌ « من مثقال ذرّةٍ » من صلت است و معناه لایعزب ای - لایغیب ولا یبعد عن ربّك مثقال ذرّةٍ ای وزن ذرةٍ و انّما قال‌للوزن مثقالاً لانّ الشئی لایوزن حتّی یکون له ثقلٌ و ذرّةٌ النّملة الحمراء الصّغیرة ضربها اللّه مثلاً بصغر جرمها و خفّة وزنها « فی‌الارض ولا فی‌السّماء » در **قرآن** ارض بهفت وجه‌آید یکی‌آنست‌که زمین بهشت خواهد وذلك فی‌قوله«واورثنا الارض نتبوء من‌الجنّة»همانست‌که‌درسورة **الانبیاء** گفت :«انّ‌الارض یرثها عبادی‌الصّالحون» یعنی‌ارض‌الجنّة. وجه دوّم ارض **شام** است، زمین مقدّسه وهو قوله :« یستضعفون‌مشارق‌الارض » همانست که جائی دیگر گفت « و نجیّناه و **لوطاً** الی‌الارض‌التّی‌بارکنافیها » یعنی‌الارض‌المقدّسة. وجه‌سیوم‌ارض **مدینه** است و ذلك فی **العنکبوت**« یاعبادی‌الذّین آمنوا انّ ارضی واسعةٌ » یعنی‌ارض **المدینة** یأمرهم‌بالهجرة الیها، همانست‌که درسورة **النساء** گفت :«الم تکن ارض‌اللّه واسعةٌ » ودر **بنی‌اسرائیل** گفت :«وان کادوالیستفزّونك من‌الارض» وقال فی **النساء** « یجد فی‌الارض» یعنی - ارض **المدینة** «مراغماً کثیراً وسعةً » چهارم زمین **مکه** است وذلك فی قوله «اولم یروا انّا نأتی‌الارض ننقصها من اطرافها» ودر سورة **الانبیاء** گفت:«ننقصها من‌اطرافها افهم‌الغالبون» و درسورة **النساء** گفت : « کنّا مستضعفین فی‌الارض » یعنی ارض **مکه**. پنجم زمین **مصر** است چنانکه گفت : «اجعلنی علی خزائن الارض» ای - علی‌خراج ارض **مصر** . وقال «مکّنّا یوسف‌فی‌الارض» وقال‌تعالی: «فلن‌ابرح‌الارض» وقال:«انّ فرعون‌علافی‌الارض» «ونرید ان نمنّ‌علی‌الّذین استضعفوا فی‌الارض» «انّ الارض‌للّه یورثها من‌یشاء من‌عباده» «یاقوم‌لکم الملك‌الیوم ظاهرین فی‌الارض» «ویستخلفکم فی‌الارض» «اوان یظهرفی‌الارض الفساد» مراد باین همه‌زمین **مصر** است. ششم زمین **اسلام** است چنانکه گفت : «اوینفوا من الارض» یعنی ارض **العرب** الارض الاسلام همانست که گفت: «انّ یاجوج ومأجوج مفسدون فی‌الارض» یعنی ارض‌**العرب** وهی ارض‌الاسلام : وجه هفتم ارض‌الاسلام یعنی جمیع‌الارضین همه زمینها درتحت‌آن‌شود کقوله تعالی: «ومامن‌دابّةٍ فی‌الارض الّا علی‌اللّه رزقها» یعنی‌جمیع‌الارضین و کذلك قوله: «ولوانّ مافی‌الارض من‌شجرة اقلامٌ» و کذلك قوله: «فی‌الارض ولافی‌السّماء»

و نظائر اين فراوان است «ولااصغر من ذلك ولااكبر» **حمزه و يعقوب** اصغروا كبر هردو را برفع خوانند باقى بنصب خوانند، من رفع فالمعنى «مايعزب عن ربّك مثقال ذرةٍ ولا اصغر من ذلك ولااكبر» ومن نصب فالمعنى، مايعزب عن ربك من مثقال ذرة ولامثقال اصغر من ذلك ولااكبر والموضع موضع خفضٍ الّا انّه فتح لانّه لاينصرف «الّا فى كتابٍ مبين» وهواللّوح المحفوظ

«الا انّ اولياءالله» اولياء جمع ولىّ است وولىّ بروزن فعيل است مبالغةٌ من الفاعل وهو من توالت طاعاته من غيران يتخلّلها عصيان، وروا باشد كه فعيل بمعنى مفعول بود هچون جريح وقتيل، فيكون الولىّ من يتوالى عليه احسان الله و افضاله، وقديكون بمعنى كونه محفوظاً فى عامّة احواله من الزّلات و كما انّ النّبى لايكون الّامعصوماً فالولىّ لايكون الّا محفوظاً، والفرق بين المعصوم والمحفوظ انّ المعصوم لايلّم بذنب البتّة والمحفوظ قد يحصل منه هنات وقديكون له فى الندرة زلاتٌ ولكن لايكون له اصرارٌ « اولئك الّذين يتوبون من قريب » وعن **سعيد بن جبير** قال سئل رسول الله ص: من اولياءالله؟ قال: «هم الّذين اذا رؤا ذكر الله» وقال النّبى ص قال الله تعالى: «انّ اوليائى الّذين يذكرون بذكرى واذكر بذكرهم وعن **عمر الخطاب** قال قال رسول الله ص: «انّ من عبادالله لاناساً ماهم بانبياء ولاشهداء يغبطهم الانبياء و الشهداء يوم القيمة بمكانهم من الله. فقال: رجلٌ منهم يارسول الله وما اعمالهم لعلّنا نحبهم بذلك؟ قال: رجالٌ يتحابون بروح الله من غير ارحامٍ بينهم ولا اموال يتعاطونها بينهم فوالله انّ وجوههم نورٌ وانّهم لعلى منابر من نورٍ لايخافون اذاخاف النّاس ولايحزنون اذا حزنوا. ثمّ قرأ «الا انّ اولياءالله لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون» وعن **ابى ادريس الخولانى** عن **ابى الدرداء** قال سمعت رسول الله ص يقول: «قال الله عزّوجلّ حقّت محبّتى للمتحابين فىّ، وحقّت محبّتى للمتزاورين فىّ، وحقّت محبّتى للمتجالسين فىّ، الّذين يعمرون مساجدى بذكرى و يعلمون النّاس الخيرويدعونهم الى طاعتى اولئك اوليائى الّذين اظلّهم فى ظلّ عرشى واسكنهم فى جوارى و آومنهم من عذابى و ادخلهم الجنّة قبل النّاس بخمس مائة عامٍ يتنعّمون فيها وهم فيها خالدون. ثمّ قرأ نبىّ الله ص «الا انّ اولياءالله لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون» و قال **اميرالمومنين** «اولياءالله قوم صفر الوجوه

من السّهر، عمش العیون من العبر، خمص البطون من الخوی، یبس الشّفاه من الذّوی.

قوله: «الّذین آمنوا و کانوا یتّقون» خواهی در آیت اوّل پیوند، ومعنی آنست که اولیاء خدا ایشان‌اند که ایمان آوردند وپرهیز کاران‌اند وباین معنی یتّقون وقف است وسخن تمام‌شد، واگرخواهی بر «یحزنون» سخن بریده کن وانگه «الّذین آمنو» ابتدا کن «ولهم البشری» خبر ابتدا بود.

«لهم البشری فی الحیوة الدّنیا و فی الآخرة» میگوید: مؤمنانرا بشارت است دراین‌جهان ودرآن جهان، درین‌جهان خواب نیکواست که خودرا بینند یا ایشانرا بینند، ودرآن جهان بهشت. هکذا روی عن النّبی‌ص فیماروی عن **ابی‌الدرداء** قال: سألت **رسول‌اللّه**ص عن‌قول‌اللّه تعالی «لهم‌البشری فی‌الحیوةالدنیا وفی‌الاخرة» قال هذه البشری فی‌الآخرة قدعرفناها، فما البشری فی‌الحیوةالدّنیا؟ قال: الرّویا الصّالحة یراها الرّجل اوتری‌له. وفی‌الآخرةالجنّة. وفی روایة **عبادة** قال: سالت عنها **رسول‌اللّه** فقال: هی‌الرّویاالصّالحة‌یراهاالمؤمن‌لنفسه‌اوتری‌له‌وهوکلامٌ یکلّم به‌ربك‌عبده‌فی‌المنام. وعن **عایشة** انّ النّبی‌ص قال: لایبقی‌بعدی‌من‌النّبوة شیءٌ الّاالمبشرات. قالوا: یا **رسول‌اللّه** وما المبشرات؟ قال: الرّؤیا الصّالحة یراها الرّجل اوتری له. وعن **ابی‌قتادة‌الانصاری** عن رسول‌اللّه‌ص قال: «الرّؤیا الصّالحة من‌اللّه والرّؤیا السّوء من‌الشّیطان، فمن رای رؤیا یکرهها فلینفث‌عن‌یساره ثلثاً ولیتعوذباللّه‌من‌الشّیطان‌الرّجیم، فانّهات لاتضرّه ولا یخبرها احداً وان‌رای رؤیاحسنةً فلیستبشر بها ولا یخبرها الّامن یحبّهُ» وقال‌النّبی‌ص: «الرّؤیا ثلثٌ الرّویا الصّالحة بشری من‌اللّه ورؤیا اخری من‌الشّیطان و رؤیا من‌حدیث‌النّفس» وقال: «اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا ورؤیا المؤمن جزءٌ من ستّة و اربعین جزء من النّبوّة» این خبررا دومعنی گفته‌اند یکی آنست که **مصطفی** را چهل وشش معجزه بود و خوابهای او یکی ازآن‌جمله بود که وی هرچه درخواب دید در بیداری دید و لذلك قال تعالی: «لقد صدق اللّه رسوله الرّؤیا بالحقّ» معنی دیگر گفته‌اند که **مصطفی** ص چهل ساله بود که وحی آمد بوی و پیش ازآمدن **جبرئیل** شش‌ماه در خواب وحی بوی می‌آمد و مدّت نبوت ووحی بیست‌و سه سال بود وبیست وسه سال بتفصیل چهل‌وشش بار شش‌ماه بود، پس درست شدکه این‌شش‌ماه که وحی بوی اندر

خواب بود جزوی است از چهل وشش جزو ازمدّت نبوّت و وحی بدو صم. قال: **عطاء** «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا» یعنی عندالموت تاتیهم الملائکة بالرّحمة والبشارة من الله وتاتی اعداءالله بالغلظة والفظاظة وفی الآخرة عندخروج نفس المؤمن یعرج بهاالی الله کما تزفّ العروس یبشّر برضوان من الله، قال الله تعالی «الّذین تتوفّیهم الملائکة طیّبین» الآیة. قال **ابن کیسان** هی ما بشّرهم الله فی الدّنیا بالکتاب والرّسول انّهم اولیاءالله ویبشّرهم فی قبورهم وفی کتبهم الّتی فیها اعمالهم بالجنّة، ویحکی عن **ابی بکر محمد بن عبدالله الجوزقی** یقول رأیت **اباحمد الحافظ** فی المنام راکباً برذوناً وعلیه طیلسان وعمامة فسلّمت علیه فقلت ایهاالحاکم نحن لانزال نذکرك ونذکر محاسنك فعطف علیّ وقال لی و نحن لا نزال نذکرك و نذکر محاسنك. قال الله تعالی «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا وفی الاخرة» الثناء الحسن التّناء الحسن واشار بیده. وفی الخبر الصّحیح قال: **ابوذر** یا **رسول الله** الرّجل یعمل لنفسه ویحبّه النّاس. قال: تلك عاجل بشری المؤمن.

«لاتبدیل لکلمات الله» ای لاتغییر لقوله ولاخلف لوعده «ذلك هوالفوز العظیم»

«ولا یحزنك قولهم» سخن اینجا تمام شد واختصاری است اینجا عظیم میگوید: اندوهگن مکناد تراسخن ایشان که ازدشمنان خدا سخنان زشت وبکارمنکر فراوان بود اگر ایشان ترا دروغ زن دارند وبیم دهند اندوهگن مشو «انّ العزّة لله جمیعاً» ای ـ انّ الغلبة لله وهوناصرك وناصر دینك، عزّت و قوّت وغلبه همه خدایراست آنرا عزیز کند و نصرت دهد که خود خواهد، جائی دیگر گفت: «من کان یرید العزة فللّه العزة جمیعاً» هر که عزّت میجوید تا ازالله جوید که عزّت همه اوراست و آنجا که گفت: «ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین» یعنی ـ ان العزّ الذّی للرّسول وللمؤمنین فهولله تعالی ملکا و خلقاً و عزّه سبحانه له وصفا فذاالعزّ کلّه لله عزّ و جلّ ولا منافاة بین الایتین.

«الا انّ لله من فی السموات ومن فی الارض» یفعل فیهم وبهم مایشاء «ومایتّبع الّذین یدعون من دون الله شرکاء» این «ما» استفهام است از روی تعجب وانکارمیگوید: ماذایعمل الذین یعبدون غیرالله چه می پندارند اینان وچه بدست دارند. یعنی ـ انّهم

لیسوا فی شیٔ ولا یصنعون شیأ کقوله تعالی : «اذقال لابیه وقومه ماذا تعبدون» آنگه گفت : «ان یتّبعون الّا الظنّ» ای - مایتّبعون الّا ظنّهم انّها تشفع لهم وتقرّبهم الی الله زلفی «وان هم الّا یخرصون» یقولون مالا یکون، التخرص الافتراء والخرّاص المفتری،

«هو الّذی جعل لکم اللیل لتسکنوا» ای - لتهدؤا و تستریحو «فیه» «والنّهار مبصراً» هذا کقولهم لیل فلانٍ نائمٌ واللّیل لاینام و انّما ینام فیه یعنی - انّ النّهار یبصر فیه والمعنی جعل النّهار مضیئاً «لتهتدوابه» فی حوائجکم وتنقلبوا فیه لمعاشکم، همانست که جائی دیگر گفت : «وجعلنا آیة النّهار مبصرةً» ای - مبصراً فیه «انّ فی ذلك لآیات لقومٍ یسمعون» سماع اعتبارٍ وموعظة.

«قالوا» یعنی - المشرکین من اهل **مکة** «اتخذالله ولداً» هو قولهم الملئکة بنات الله «سبحانه» تنزیهاً له عمّا قالوه «هوالغنیّ» ان تکون له زوجةٌ اوولدٌ «له مافی السّموات وما فی الارض» ملکاً وخلقاً «ان عندکم من سلطان بهذا» «من» صلة است، ای - ماعندکم فی کتاب الله حجةٌ وحقّ بهذا «اتقولون علی الله مالا تعلمون».

«قل انّ الّذین» یعنی اهل **مکه** «یفترون» یختلقون «علی الله الکذب لا یفلحون» هذا وقف التّمام ای - لاینجون ولا یفوزون ولا یأمنون «متاعٌ» ای - لهم متاعٌ «فی الدّنیا» یتمتّعون به و بلاغٌ ینتفعون به الی وقت انقضاء آجالهم، متاع درین آیت بمعنی بلاغ است چنانکه در سورة **البقره** گفت : «ولکم فی الارض مستقرٌّ ومتاعٌ الی حین» ای - بلاغ الی منتهی آجالکم ودر سورة **الانبیاء** مشرکان **عرب** را گفت : «فتنةٌ لکم و متاعٌ الی حین» یعنی - وبلاغٌ الی منتهی آجالکم «ثمّ الینا مرجعهم» ای - منقلبهم فی الآخرة «ثمّ نذیقهم العذاب الشّدید بما کانوا یکفرون».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس : «یا ایّها النّاس» خداوند بزرگوار، جبّار کردگار، میگوید: جلّ جلاله ای مردمان ندای عامّ است واهمگان میگوید، تا خود که نیوشد، خطاب جامع است تا که پذیرد، همه را میخواند تا کرا خواهد، ندای عامّ است وبار دادن

خاصّ دعوت عامّ است وهدایت خاص فرمان عامّ است وتوفیق خاصّ اعلام عامّ است و قبول خاصّ، نه هر کرا خواند اوراخواهد نبینی که آنجا گفت: «واللّٰه یدعوا الی دارالسلام و یهدی من یشآء الـی صراطٍ مستقیم» ناخواسته را خواند حجّت را، و خواسته را خواند قربت را، ظاهر ندا یکی و باطن ندا مختلف.

«یاایّهاالنّاس» ای ــ مردمان «قدجاءتکم موعظةٌ من ربّکم» آنك آمد بشما موعظتی از خداوند شما یعنی **قرآن** که یادگار مؤمنان است، جائی دیگر گفت: «وذکری للمؤمنین» یادگار مؤمنان است ومونس عارفان، و سلوة محبان وآسایش مشتاقان «وشفاءٌ لما فی‌الصّدور» شفای بیماردلان، وآسایش اندوهگنان، جائی دیگر گفت: «وننزّل من **القرآن** ماهوشفاء» **قرآن** شفاء دردهااست، وداروی علتّها وشستن غمها و چراغ دلها، چراغ توحید است که از دلهای کافران تاریکی کفر ببرد، چراغ اخلاص است که ازدلهای منافقان تاریکی شك ببرد، چراغ ارشاد است که ازدلهای مبتدعان تاریکی حیرت ببرد، چراغ هدی است که از دلهای متحیّران تاریکی جهل ببرد، چراغ رضا است که ازدلهای بخیلان تاریکی شح ببرد، چراغ عنایت است که از دلهای متعلّقان تاریکی اسبب ببرد.

«وشفاءٌ لما فی‌الصّدور» شفا در**قرآن** برسه وجه است: شفای عامّ است، وشفی خاص، و شفای خاص الخاص، شفای عامّ آنست که گفت: «فیه شفاءٌ للنّاس» وشفای خاص آنست که گفت: «ماهوشفاءٌ ورحمةٌ للمومنین» «وشفءٌ لمافی‌الصّدور» وشفای خاصّ الخاص «واذا مرضت فهویشفین» شفای عامّ نعمت اوست، شفای خصّ کلام اوست، شفای خاصّ الخاص خوداوست، و گفته‌اند: درین آیت **قرآن** را چهارصفت گفت: موعظت و شفاء وهدی ورحمت، موعضت عوام راست، شفـ خواص راست، هدی خاصّ الخاص راست، رحمت همگنان راست، فبرحمته و صلوا الی ذلك. و بدان که شفی هر کس براندازهٔ درد اوست، شفای گنهکاران در رحمت اوست، شفی مضیعن بیافت نعمت اوست، شفای عارفان بزیادت قربت اوست، شفی و جـان در شهود حقیقت اوست، شفای محبّان در قرب و مناجات اوست.

«قل بفضل‌الله و برحمته» یا **محمد** مؤمنان‌را بشارت‌ده ایشانرابگو[1] بفضل و رحمت من شاد باشید، بایمان و **قرآن** و **اسلام** و **محمد** شما را گرامی کردم بنازید، بیاد من انس گیرید، بروعد من چشم دارید، بردرگاه من خوی کنید، با ذکرمن آرام گیرید، عهد من بجان پذیرید، بمهر من بنازید، عبدی شادآنست که شاد است بمن، شادی نیست مگر شادی بمن، شاد مبادا که نه‌شاد است بمن، بنده را دوشادی ازمن، امروز شاد بمن، وفردا شاد با من.

روی ما شاد است تا تو حاضری با روی تو

جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو

وقیل «فضل‌الله و رحمته» الّذی لك منه فی سابق‌القسمة «خیرٌ ممّا» تکلّفته من صنوف الطّاعة وانواع الخدمة. ازروی اشارت میگوید: بندهٔ من برفضل ورحمت من اعتماد کن نه‌برطاعت و خدمت خویش، که اعتماد نه جز برفضل من، وآسایش نه‌جز بارحمت من، هرکس را مایه‌ای ومایهٔ مؤمنان فضل من، هرکس را خزینه‌ای و خزینهٔ درویشان رحمت من، هرکس‌را تکیه‌گاهی و تکیه‌گاه عارفان سبق من، هرکس را گنجی و گنج متوکّلان ضمان من، هرکس را عیشی و عیش ذاکران بیاد من، هرکس را امّیدی وامّید دوستان بدیدار من.

در **بنی اسرائیل** زاهدی بود هفتاد سال در صومعه نشسته، وخدایرا عبادت کرده، بعد از هفتاد سال به پیغامبرآن روزگار وحی آمد که زاهد را گوی نیکو روزگار بسرآوردی وعمر گذاشتی درعبادت من، وعده دادم ترا که بفضل و رحمت خویش بیامرزم ترا. زاهدگفت: مرا بفضل خویش ببهشت میرساند، پس آن هفتاد ساله عبادت من‌کجا وادیدآید، وازآن چه‌آید؟ ربّ‌العزّة همان ساعت بریك دندان وی دردی عظیم نهادکه ازآن بفریادآمد بر پیغامبرشد و زاری‌کرد وشفا خواست، وحی‌آمد به پیغامبرکه زاهد را گوی عبادت هفتادساله خواهم، تاترا شفا دهم، زاهد گفت: رضا دادم و نقدی شفا خواهم فردا تودانی خواه بدوزخ فرست خواه ببهشت، فرمان آمد از جبارکاینات که‌آن عبادت تو جمله در مقابل آن یك درد دندان افتاد

---

(۱) گوی (الف)

چه ماند اینجا مگر فضل و رحمت من، « فبذلك فليفرحوا هو خيرٌ ممّا يجمعون » تؤملون من الثواب على الافعال.

«الا انّ اولياءالله لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون» اولیای خدا ایشانند که در بحارعلوم حقیقت غوّاصان گوهر حکمت‌اند، و در آسمان فطرت خورشید ارادت و مستقرعهد دولت‌اند، مقبول حضرت الهیّت وصدف اسرار ربوبیّت‌اند، عنوان شریعت و برهان حقیقت‌اند، نسب **مصطفی** درعالم حقایق بایشان زنده، ومنهج صدق بثبات قدم‌ایشان معمور، ظاهرشان باحکام شرع آراسته، باطنشان بگوهر فقرافروخته، آثار نظر این عزیزان بهرخارستان خذلان‌که رسد عبهردین برآید. برکات انفاس ایشان بهرشورستان ادبار که تابد عنبرعشق بوی دهد، اگر بعاصی نظر کنند مطیع گردد اگر بز نّارداری دیده باز کنند مقبول و محفوظ درگاه عزّت شود، چنانکه از آن عزیز(۱) روزگار و سیّد عصرخویش **شبلی** باز گویند که وقتی بیمارگشت و خلیفهٔ روزگار اورا دوست داشتی، بوی رسید که **شبلی** بیمار است طبیبی ترسا بود سخت حاذق او را **بشبلی** فرستاد تا مداواة کند طبیب آمد و **شبلی** را گفت: ای شیخ اگر ترا از پوست و گوشت خود دارو باید کرد دریغ ندارم و ع رنج کنم **شبلی** گفت: داروی من کم ازاین‌است، گفت: داروی تو چیست؟ گفت: اقطع زنّارك وقد عوفيت. طبیب گفت: شرط جوانمردی نباشد که دعوی کردم وبسر نبرم، اگر شفای تو درقطع زنّار ما است آسان کاریست. طبیب زنّارمی‌برید و **شبلی** ازبیماری برمی‌خست، خبر بخلیفه رسیدکه حال چنین رفت خلیفه را خوش آمد گفت: من پنداشتم که طبیبی بر بیمار می‌فرستم ندانستم که خود بیماری را برطبیب می‌فرستم «الا انّ اولياءالله گفته‌اند: علامت ولیّ آنست که سرتاپای وی عین حرمت شود، چشمش بحرمت بیارایند تا بهیچ ناشیست ننگرد، زبانش بادب بندکنند تا بیهوده نگوید، قدم ویرا بند حقیقت برنهند تا بهر کوی فرونشود، خلق ویرا بند شریعت برنهند تا جزحلال بخود راه ندهد، جوارح ویرا دربند بندگی کشند تا جز کمر بندگی حق برمیان نبندد، دردنیا چنین دارند و درعقبی لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون دردنیا بخدمت

(۱) عنصر (الف)

وحرمت آراسته، و درعقبی بنعمت و رؤیت رسیده، دردنیا شناخت ومحبت، ودرعقبی نواخت ومشاهدت، در دنیا صفا ووفا دیده، و در عقبی بلقا و رضا رسیده، اینست که رب‌العالمین گفت «لهم‌البشری فی‌الحیوة الدّنیا وفی‌الآخرة» ایشانرا دو بشارت‌است یکی امروز یکی فردا، امروز« و بشرالّذین آمنوا انّ لهم قدم صدقٍ عند ربهم » فردا «یبشرهم ربّهم برحمةٍ منه ورضوانٍ و جنّاتٍ» اینت نواخت بی کران، ونعیم جاودان، و شادی دوستان، ملك خشنود و بنده‌نازان، بندگان من هرچـه جوئید مه‌ازخشنودی من‌نجوئید، بهرچه‌رسید به‌ازفضل من‌نرسید، هرکرا گزینید بدوستی چون من نگزینید، و هرکرا بینید هرگز چون من نبینید، الدّار دارکم و اناجارکم. بزرگوار آن‌روز گارکه سرانجامش‌اینست، عزیز آن بنده‌ای که سزاش اینست، نیکو آن تخمی که برش اینست، مبارك آن شبی که بامدادش اینست، سرای ازنور، جاوید سرور، و مولی غفور.

قولوالاحبابنا قرّت عیونکم فقد دنت من سلیمی دمنة الدّار

النوبة الاولی

قوله‌تعالی **«واتل‌علیهم نبأنوح»** برخوان برایشان‌خبر **نوح** **«اذقال لقومه»** که قوم خویش راگفت **«یا قوم ان کان کبر علیکم‌مقامی»** ای قوم اگر چنان است که برشما درازشد و گران این‌خطیب ایستادن من وداعی درمیان شما **«وتذکیری بایات‌اللّه»** و پنددادن من شما را به‌پیغام خدای و فرمان او و سخنان او **«فعلی‌اللّه توکلت»** من پشت بخدای باز کردم **«فاجمعوا امرکم وشرکاءکم»** کار [وحیلت خود] گرد کنید و انبازان خود را فراهم آرید همه **«ثم‌لایکن امرکم علیکم‌غمة»** و هیچ چیز ازکار شما [و توان شما] بر شما پوشیده نماناد **«ثم اقضواالیّ ولاتنظرون(۷۱)»** و هیچ مرا درنك مدهید و زنده مگذارید.

«فان تولیتم» پس اگر از فرمان پذیرفتن برگردید و استوار نگیرید(۱) **«فماسالتکم من‌اجر»** من از شما برپیغام رسانیدن هیچ مزدی نخواستم **«ان‌اجری الاعلی اللّه»** نیست مزد من مگر بر خدای **«وامرت ان اکون المسلمین (۷۲)»**

(۱) ندارید (الف)

وفرمودند مرا که از گردن نهادگان باشم .

«**فکذّبوه**» دروغ‌زن گرفتند اورا «**فنجّیناه ومن معه فی الفلك**» رهانیدیم اورا و آنکه باوی بود در کشتی «**وجعلناهم خلائف**» و ایشان را پس نشینیان زمین کردیم «**واغرقنا الذین کذّبوا بآیاتنا**» و بآب بکشتیم ایشانرا که بدروغ شمردند پیغامهای ما « **فانظر کیف کان عاقبة المنذرین** (٧٣) » بنگر که‌سرانجام‌بیم‌نمودگان وآگاه کردگان چون بود .

« **ثم‌بعثنا من‌بعده‌رسلا الی‌قومهم** » آنگه‌پس نوح پیغامبران را فرستادیم بقوم ایشان « **فجاؤهم بالبیّنات** » تا بایشان پیغامهای روشن آوردند « **فما کانوا لیؤمنوا** » بران نبودند که ایمان آرند و بنخواستند گروید «**بما کذّبوا به‌من قبل**» بآنچه دروغ‌شمردند پیش‌ازاین «**کذلك نطبع**» همچنان مهر می‌نهیم « **علی قلوب المعتدین**(٧٤)» بردلهای اندازه گذاران و شوخان .

« **ثم‌بعثنا من بعدهم موسی وهرون** » پس ایشان‌فرستادیم **موسی‌وهرون** « **الی فرعون وملائه** » **بفرعون** واشراف قوم او« **بآیاتنا** » بپیغامهای ما وسخنان ما «**فاستکبروا وکانوا قوماً مجرمین**(٧٥)» گردن کشیدند وقومی بدان بودند .

«**فلمّا جاءهم الحق من عندنا** » چون بایشان آمد کارراست درست ازنزدیك ما «**قالوا انّ هذا لسحرٌمبین** (٧٦) » گفتند اینست جادوئی آشکارا « **قال موسی** » گفت : **موسی** «**اتقولون للحق لما جاءکم** » چنین گویند حق را که بشما آید ؟ «**اسحرهذا** » این پردیو است ؟« **ولایفلح‌الساحرون**(٧٧) » و پردیوگران را نه پیروزی است ونه‌بقا .

«**قالوااجئتنالتلفتنا**» گفتند بما آمدی تا ما را برگردانی ؟ « **عما وجدنا علیه‌آباءنا**» ازآن‌چیز که پدران خویش‌را برآن یافتیم ؟ « **و تکون لکما الکبریاء فی الارض** » وپادشاهی‌شمارا بود درزمین[**مصر**] « **ومانحن لکما بمؤمنین** (٧٨)» وما شما را استوار گیرندگان نیستیم .

« **وقال فرعون ائتونی** » **فرعون** گفت‌بمن آرید « **بکل ساحرعلیم** (٧٩) هرجا دوی استادکه هست .

« **فلما جاء السحرة** » چون جادوان آمدند « **قال لهم موسی** » گفت ایشانرا موسی « **القوا ماانتم ملقون (۸۰)** » بفکنید (۱) آنچه خواهید افکند (۲)

« **فلماالقوا** » چون بیفکندند [حبال و عصی خویش] « **قال موسی ماجئتم به السحر** » موسی گفت : آنچه آوردید این جادوئی (۳) است « **انّ اللّه سیبطله** » اللّه آنرا تباه کند « **ان اللّه لایصلح عمل المفسدین (۸۱)** » که اللّه باز نسازد کار تباه کاران .

« **ویحق اللّه الحق بکلماته** » واللّه پیش‌برد کار راست بسخنان خویش [وفرمان ووعد و یاری دادن خویش] « **ولو کره المجرمون (۸۲)** » و هر چند کــه دشوار آید بدکاران را .

« **فما آمن لموسی** » بنگروید بموسی « **الاذرّیة من قومه** » مگر فرزندانی از قوم او « **علی خوف من فرعون وملائهم** » بربیــم و ترس از **فرعون** و قوم ایشان « **ان یفتنهم** » که ایشانرا از دین با پس آرد [بعذاب] « **وانّ فرعون لعال فی الارض** » و **فرعون** مردی براوراشته در زمین « **وانه لمن المسرفین** » (۸۳) و مردی بود از گزاف گویان .

« **وقال موسی یاقوم** » موسی گفت فراقوم خویش ای قوم « **ان کنتم آمنتم باللّه** » اگر گرویده‌اید بخدای « **فعلیه توکلوا** » [درین بیم] پشت با اوباز کنید « **ان کنتم مسلمین (۸٤)** » اگر گردن نهادگان‌اید اورا .

« فقالوا » جواب دادند قوم **موسی** موسی‌را « **علی اللّه توکلنا** » پشت بخدای باز کردیم [واورا کارساز بسندیدیم] « **ربّنا** » خداوندما « **لاتجعلنافتنة للقوم الظالمین (۸۵)** » مارا آزمایش بدان مکن [ودلهای بیگانگان را برنج ما بیگانگانی میفزای] .

« **ونجّنا برحمتك** » وبازرهان مارا برحمت خویش « **من القوم الکافرین (۸٦)** » از گروه ناگرویدگان

النوبة الثانية

قوله تعالی « واتل علیهم نباء **نوح** » گفته اند نام **نوح** سکن بود اورا نام **نوح** نهادند لکثرة نیاحته علی قومه بعدمااغرقوا. قوم وی اولاد **قابیل** بودند چون برایشان

(۱) بیو کنید . (الف) . (۲) او کند ، (الف) . (۳) هن (الف) .

دعا کرد تارب العزّة ایشان را بطوفان غرق کرد **نوح** بعد از آن پشیمانی خورد و برایشان نوحه کرد وبسیار بگریست. ازبس که بگریست ونوحه کرد اورا **نوح** نام نهادند، واین نوحه کردن وگریستن وی برقوم خویش از خبر **هامة بن الهیم** معلوم شد، وذلك ماروی **عمر بن الخطاب** قال: بینما نحن قعود مع رسول الله (صم) علی جبل من جبال **تهامة** اقبل شیخ بیده عصا فسلّم علی النبیّ (صم) فردّ علیه السّلام وقال: من انت؟ قال: انا **هامة بن الهیم بن لاقیس بن ابلیس** فقال النّبی (صم) فما بینك و بین **ابلیس** الّا ابوان، فکم اتی لك من الدّهر؟ قال: قدافنیت الدّنیا عمرها الّاقلیلا، قال علی ذلك کنت وانا غلام ابن اعوام افهم الکلام وامرّ بالاکام وآمر بافساد الطّعام وقطع الارحام. فقال النّبی (صم): بئس لعمرالله الشیخ المتوسم والشّاب المتلوم فقال ذرنی من الاستعذار انی تائب الی الله عزّ وجلّ کنت مع **نوح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتّی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. قال قلت: یا **نوح** انّی ممّن اشرك فی دم السّعید الشّهید **هابیل بن آدم** فهل تجدلی عند ربك من توبة؟ فقال یا **هامة** همّ بالخیر وافعله قبل الحسرة والنّدامة انّی قرأت فیما انزل الله تعالی علیّ انّه لیس من عبد تاب الی الله بالغ ذنبه مابلغ الّا تاب الله علیه، فقم وتوضأ واسجد لله قال: ففعلت فی ساعة ما امرنی به، قال فنودی ارفع رأسك فقد نزلت توبتك من السّماء قال فخررت لله سجداً. وکنت مع **هود** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. و کنت مع **صالح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی و کلّهم یقول انا علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. و کنت زواراً **لیعقوب** و کنت من **یوسف** بالمکان المبین. و کنت القی **الیاس** فی الاودیة وانا القاه الان و انّی لقیت **موسی بن عمران** و علّمنی **التوریة** و قال لی ان لقیت **عیسی بن مریم** فاقرءه منّی السّلام و انّ **عیسی** قال ان لقیت **محمداً** فاقرءه منّی السّلام فارسل رسول الله (صم) عینیه فبکی ثمّ قال وعلی **عیسی** السّلام مادامت الدّنیا وعلیك السّلام یا **هامة** لادائك الامانة. قال **هامة** قلت یا

رسول الله افعل بی مافعل **موسی** علّمنی **التوریة** قال فعلّمه رسول الله **الواقعة** و **المرسلات** و **عم یتساءلون** و **اذالشمس کورت** و **المعوذتین** و **قل هو الله احد** وقال ارفع الینا حاجتك یا **هامة** ولاتدع زیارتنا . قال **عمربن الخطاب** فقبض رسول الله ولم ینعه الینا فلست ادری احیّ هو ام میّت .

«واتل علیهم» ای ـ اقرأ یا **محمد** علی اهل **مکة** خبر **نوح** اذقال لقومه» وهم ولد **قابیل** «ان کان کبر» ای ـ عظم و ثقل « علیکم مقامی » طول مکثی فیکم و «تذکیری» ووعظی ایّاکم «بآیات الله» بحججه و بیّناته و تخویفی ایّاکم عقوبة الله فعزمتم علی قتلی وطردی «فعلی الله توکلت» فافعلوا ماشئتم وهوقوله «فاجمعوا امرکم» ای ـ احکموا امرکم و اعزموا علیه و ادعوا « شرکاءکم » آلهتکم فاستعینوا بها لتجمع معکم . این سخن بر سبیل تهدید گفت ایشانرا که دردل کنید و آهنگ کنید و کارسازید وانبازان خویش را یارگیرید، **رویس** از **یعقوب** «فاجمعوا» خواند بوصل، «شرکاؤکم» برفع ای ـ فاجمعوا امرکم انتم وشرکاؤکم . کاروحیلت خود گرد کنید شما وانبازان شما همه «ثم لایکن امرکم علیکم غمّة» ای ـ خفیّاً مبهماً من قولهم غمّ الهلال علی النّاس، اذا اشکل علیهم یعنی ـ لیکن امرکم غمّة ظاهراً منکشفاً تتمکنون فیه ماشئتم لاکمن یکتم امراً ویخفیه فلایقدر ان یفعل مایرید «ثمّ اقضوا الیّ» یعنی ـ اقضوا ما انتم قاضون کقول السّحرة **لفرعون** «فاقض ما انت قاض» ای ـ اعمل ما انت عاملٌ « ولاتنظرون » لاتمهلونی ولاتؤخروا امری . این آیت تقویت دل **مصطفی** است و تسلیت وی بآنچه رنج واذی که از کافران و مشرکان **قریش** بوی میرسید ، مسگوید : یا **محمد** سبیل تو سبیل پیغامبران گذشته است ، درنگر به **نوح** پیغامبر که چنان واثق بود بنصرت ومعونت وتقویت ما که باقوم خویش میگفت : شما هرچه توانید از کید ومکرخویش درقصد قتل من بسازید وآشکارانه پنهان درآن بکوشید و مرا هیچ درنگ مدهید اگر برمن دست یابید و خدایان خویش را بیاری گیرید این همه بآن گفت که دانست که دریشان نفع وضر نیست و جز بارادت و مشیّت الله هیچ چیز نیست و وعده دادن بنصرت پیغامبران راست است که دران خلف نیست .

« فان تولّیتم » ای اعرضتم عن قولی وابیتم ان تقبلوا نصحی « فما سألتکم » علی الدّعوة وتبلیغ الرّسالة « من اجرٍ » جعلٍ وعوض ای ـ « ماسألتکم من اجر » فاوجب التولّی اوفاتنی ذلك الاجر بتولیکم « ان اجری » ای مااجری وثوابی ، « الّا علی الله وامرت ان اکون من المسلمین » المستمسکین لامرالله .

« فکذّبوه » یعنی ـ **نوحاً** « فنجّیناه ومن معه فی الفلك وجعلناهم خلائف » ای جعلنا الّذین معه فی الفلك سکان الارض خلفاء عن الهالکین . « و اغرقنا الّذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة » الّذین انذرتهم الرّسل فلم یؤمنوا « منذرین » در همه قرن ایشان اند که آگاه کردند ونپذیرفتند وبترسانیدند ونترسیدند .

« ثمّ بعثنا من بعده » ای من بعد **نوح** « رسلا الی قومهم » یعنی **هوداً وصالحاً و شعیباً** « فجاؤهم بالبینات » بالامر والنّهی والدّلالات الواضحات « فما کانوا لیؤمنوا » ای هؤلاءِ الآخرون « بما کذّبوا به » اوّلوهم « من قبل » وقد علموا انّ الله سبحانه اغرقهم بتکذیبهم . میگوید : کافران پسین بر آن نیستند که ایمان آرند وتصدیق کنند آنچه کافران پیشین یعنی قوم **نوح** تکذیب کردند ، ومیدانند که غرق وهلاك ایشان بکفر وضلالت بود وتکذیب پیغامبران وآنکه در کفر وتکذیب بر پی ایشان میروند از آن که درعلم الله کافران اند ودر حکم ازل بسگالندن . وگفته اند معنی آیت آنست که کافران روز میثاق اگر چه بزبان اقرار دادند ، تکذیب پیغامبران دردل داشتند بعد از آن چون الله پیغمبران را فرستاد کافران بر آن نبودند که ایشان را تصدیق کنند بخلاف آن تکذیب که آن روز در دل داشتند و در **لوح محفوظ** همچنان نبشتند .

کذلك » ای کما طبعنا علی قلوبهم « نطبع علی قلوب المعتدین » المجاوزین امرالله « ثمّ بعثنا من بعدهم » ای ـ من بعد هلاکهم « موسی و **هرون** الی **فرعون** » و هو **الولید بن مصعب** وملائه » ای اشراف قومه « بآیاتنا » التسع « فاستکبروا » تعظّموا ان یجیبوه الی الایمان « وکانوا قوماً مجرمین » مشرکین یقال اجرم ای ـ اتی بالجرم او اکتسب الجرم و هو الذّنب العظیم ، الّذی یقطع الوصلة من جرمه ای ـ قطعه .

«فلما جاء هم الحقّ» اتاهم بالرّسالة «من عندنا قالوا انّ هذا» الّذی آتینا به «لسحر مبین» ای - بین. میگوید: چون **موسی** پیغام رسانید. ورسالت حقّ بگزارد قوم وی گفتند این سحری روشن است، پردیوی پیدا. **موسی** ایشانرا جواب داد «اتقولون للحق» الّذی اتاکم من عندالله سحر. سخنی راست و کاری درست که بشما آمد، ازنزدیك خدا میگوئید که سحراست آنگه **موسی** گفت «اسحر هذاولا یفلح السّاحرون» کقول‌الله تعالی «افسحر هذا ام انتم لا تبصرون» **موسی** گفت: کیف یکون هذا سحراً والسّاحر لایفلح ای - لایفوز بما یرید ولا یفلح فی‌الدّنیا والآخرة. چون تواند بود که این سحر است وساحر هرگز بمراد نرسد ودر دنیا وآخرت فلاح نیابد وآمن نبود «قالوا اجئتنا» **فرعون** وقوم او **موسی** را گفتند «اجئتنا لتلفتنا» لتصدّنا «عمّا» کان‌بعید «آباؤنا» وکانت لفرعون اصنام صغار صنعها لهم و امرهم بعبادتها «وتکون لکما الکبریاء» ای الملك والعزّ والسّلطان فی ارض **مصر** وقرأ **ابوبکر** یکون، بالیاء «وما نحن لکما بمؤمنین».

«وقال **فرعون** ائتونی بکلّ ساحرٍ علیم» فلمّا جاء السحرةُ قال لهم **موسی** القوا ماانتم ملقون» این‌قصه مبسوطاست شرح‌آن‌جایها در **قرآن**. «فلما القوا قال **موسی** ماجئتم بدالسّحر». ای - الّذی جئتم به‌سحر علی وجه الاخبار. برین‌قرائت موضع «ما» رفع‌است بابتدا و «جئتم‌به» من‌صلته والسّحر خبرالابتداء ودخلت‌الالف واللام السّحر لانّه جواب کلام سبق. این جواب ایشان است که گفتند «انّ هذا لسحر مبین»، آنچه تو آوردی یا **موسی** سحر است، **موسی** جواب داد و گفت نه چنانست که شما میگوئید. بلکه سحر آنست که شما آوردید وبرقرائت **ابوجعفر** و**ابوعمر** آالسّحر بهمزة ممدودة برمعنی‌استخبار مای ابتداست و «جئتم‌به» خبرابتدا وسخن اینجا بریده گشت میگوید برسبیل‌توبیخ ایّ شیءٍ جئتم‌به؟ چه چیزاست این که آوردید وساختید؟ پس گوید بابتدا السّحرواینجا وقف کند وجواب وی‌محذوف بود تقدیره آالسّحر هو الّذی جئتم به، سحراست آنچه شما آوردید«انالله سیبطله» آری الله آنرا تباه کند، نیست گرداند. «انالله لایصلح عمل المفسدین» بل یمحقه ویظهر فضیحة صحبه، «ویحق‌الله الحق» یظهره بالدّلائل الواضحة «بکلماته» ای -

بوعده وبامره «ولو کره المجرمون».

«فما آمن لموسی الّا ذُریّة من قومه» گرویدگان **بموسی** در آن زمان همه نوجوانان بودند در ایّام استضعاف وتسخیر **فرعون** زاده بودند **بموسی** می گرویدند بربیم وترس از **فرعون** وقوم او که ایشانرا بعذاب ازدین باز پس آرد(۱) که **فرعون** مردی گردن کش بود متکبّر ومتطاول درزمین **مصر**، گزاف کار گزاف گوئی، و گزاف کاری وی آن بود که بنده بود ودعوی خدائی کرد. **ابن عباس** گفت «الاّ ذرّیةٌ من قومه» یعنی - من قوم **موسی** من **بنی‌اسرائیل** وکانوا ستّمایة الفٍ وذلك انّ **یعقوب** رکب الی **مصر** فی اثنین وسبعین انساناً فتوالدوا **بمصر** حتّی بلغوا ستّمائة الف. **کلبی** و جماعتی مفسّران گفتند: «من قومه» این «ها» با **فرعون** شود ومعنی ذرّیّة آنست که نفری اندك ازقوم **فرعون بموسی** بگرویدند و هم امرأة **فرعون** و مؤمن **آل فرعون** و خازن **فرعون** وماشطته. وگفته‌اند: هفتاد کس بودند از آل **فرعون** که مادران ایشان از **بنی‌اسرائیل** بودند و پدران ایشان **قبطیان** فجعل الرّجل یتبع امّه واخواله. قال **الفراء** سمّوا ذرّیة لانّ آباءهم کانوا من **القبط** و امّهاتهم من **بنی‌اسرائیل** کما یقال: لاولاد **فارس** الذین سقطوا الی **الیمن** الابناء لانّ امّهاتهم من غیرجنس آبائهم، یرید **الفراء** انّهم یسمّون ذرّیة وهم رجال مذکورون لهذا المعنی قال **الفراء** وانما قال «علی خوفٍ من **فرعون** و ملائهم» فذکر بالجمع و **فرعون** واحدٌ لانّ الملك اذا ذکر یفهم منه هو واصحابه کما یقال قدم **الخلیفة** یراد هوومن معه ویجوزان یکون اراد بـ: **فرعون** آل **فرعون** کقوله «وسل القریة» ونظائرها.

قوله: «وان **فرعون** لعالٍ فی الارض» هذا کقوله: «انّ **فرعون** علا فی الارض» «وانّه کان عالیاً من المسرفین» ولهذا قال تعالی فی موضع آخر «تلك الدار الاخرة نجعلها للّذین لایریدون علوّاً فی الارض ولافساداً». «قال موسی لمؤمنی قومه یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین» «فقالوا علی الله توکّلنا» ثمّ دعوا فقالوا «ربّنا لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمین» ای - لاتظهرهم ولاتسلّطهم علینا فیروا انّهم خیرٌ منّا فیزدادوا طغیاناً و یقولوا لو کانوا علی حقّ ماسلّطنا علیهم فیفتتنوا

(۱) ب: آرد (ح)

وقال **مجاهد** لاتعذبنابعذاب من‌عندك فیقول قوم **فرعون** لو کانوا علی حقّ لماعذّبوا و یظنّوا انّهم خیرٌ منّا فیفتتنوا وقیل - لاتسلّطهم علینا فنرتاب « ونجّنا برحمتك من‌القوم‌الکافرین » قال **النبی**صم : «الرّاحمون یرحمهم الرّحمن ارحموا من فی‌الارض یرحمکم من‌فی‌السماء» وقال‌صم : «لماقضی‌الله الخلق کتب کتاباً فهوعنده فوق‌العرش انّ رحمتی غلبت غضبی» قوله «لما قضی‌الله الخلق » ای - خلقهم کقوله « فقضیهنّ سبع سموات» ای - خلقهنّ و روی انّ رسول‌اللّه‌صم کان فی بعض الاسفار فمرّ بأمراة تخبز ومعهاصبیّ لها فقیل لها انّ رسول‌اللّه‌صم یمرّفجاءت وقالت یارسول‌الله بلغنی انك قلت انّ‌الله سبحانه ارحم بعبده‌من‌الوالدة بولدها فهوکما قیل‌لی‌فقال: نعم. فقالت: فانّ الامّ لاتلقی ولدها فی‌هذا التّنور فبکی رسول‌اللّه‌صم فقال: انّ‌الله لایعذب بالنّارالاّ من انف ان یقول لاآله الاّالله. وفی بعض کتب‌الله یابن آدم کماترحم کذلك ترحم و کیف ترجوا ان یرحمك‌الله وانت لاترحم النّاس .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :« واتل‌علیهم نبأ نوح »الآیة. مثال ربّانی ازحضرت سبحانی آنست که بلا از درگاه ما خلعت دوستانست ، و جرعهٔ محنت از کاس محبت نوشیدن پیشهٔ مردان است ، هر که نهاد اونشانهٔ تیر بلای ما را نشاید ، طلعت اومحبّت وجمال ما راهم نشاید ، عادت خلق چنان‌است که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت و آسایش آن دوست خواهند و سنت الهیّت بخلاف اینست هر کرا بدوستی بپسندد شربت محنت با خلعت محبّت بروی فرستد «انّ اشدّالنّاس بلاء الانبیاء ثم‌الاولیآء ثمّ الامثل فالامثل و اذا احبّ‌الله عبداً صبّ‌علیه‌البلآء صباً » یکی درنگر بحال **نوح** پیغامبر شیخ المرسلین وامام‌المتقین که از امّت خویش چه رنج وچه محنت دید و در دعوت ایشان باربلا وعناچون کشید هزار کم پنجاه سال ایشان را دعوت کرد هرروز او را چندان بزدندید که بی‌هوش گشتی وفرزندان خودرا بضرب وزخم اووصیّت کردندید وبااین همه محنت و بلیّت گفتی چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم و ایشانرا این گفت :« فعلی‌الله توکّلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم» شما هرچه خواهید

کنید وهر کید که توانید سازید که من بخداوند خویش پشت باز نهادم، و او را کار ساز خود دسندیدم، وبا مهر و محبّت وی آرمیدم، پروای دیگران ندارم « فعلی‌الله توکلت » توکّل قنطرهٔ یقین است، و عماد ایمانست ربّ‌العزّة میگوید: « و علی‌الله فتوکّلوا ان کنتم مؤمنین» «ومن یتوکّل علی‌الله فهوحسبه» هر که بالله پشتی‌دارد الله او را بسنده‌است دیگری او را می‌درنیابد شب **معراج** گفت: « یاسیّدصم یا **محمد** عجب لمن‌آمن بی‌کیف یتّکل علی غیری» کسی که یادما دردل دارد، بایاد دیگران چون پردازد، اوکه مهرما بجان‌دارد، گرجان درسر آن کند شاید « فعلی‌الله‌توکّلت » توکل برید حضرت رضا است، ونشان صدق وفا است، وحقیقت را صفا است، توکّل را بدایتی ونهایتی‌است دربدایت حلاوت‌خدمت، وبرهمه جانوران‌شفقت، واخلاص‌دعوت و درنهایت آزادی و شادی و بی‌قراری. در بدایت این روی نماید که **موسی** فراقوم خویش گفت: « فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین » و در نهایت این بیند که حق جل‌جلاله فرا **مصطفی** گفت: «وتوکّل علی الحیّ الّذی لایموت » شیخ **ابوالقاسم نصرآبادی** مریدی را پیش شیخ **بوعلی سیاه** فرستاد که باز گوی که در توکّل تا کجا رفتهٔ شیخ **بوعلی** جواب‌فرستاد که **بوعلی** مردی بی‌کاراست و توکّل نشناسد امّا درین بی‌کاری چنان مشغول شده که پروای خلق نمیدارد. اتفاق است همهٔ ائمه طریقت راکه هیچکس از سالکان راه نیکوتر و تمام‌تر ازین سخن نگفته‌است کمال تحقیق عبودیّت درعین تقصیر دیدن نه‌کار هربی‌کاری و تردامنی بود بخودکافر باید شدن اگر خواهی که بحقّ مسلمان شوی، آنگه عاقبت کار **نوح** و سرانجام قوم وی هردوباز گفت: «فکذّبوه فنجّیناه ومن‌معه فی‌الفلك وجعلناهم‌خلائف واغرقنا‌الّذین کذّبوا بآیاتنا» **نوح** در سفینهٔ سلامت در بحر عنایت غرقهٔ مهر و محبّت، قوم **نوح** بحکم شقوت در دریای قهر ربوبیّت غرقهٔ عذاب و عقوبت.

«ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون» الآیة. قصّ‌علیه‌صم نباء الاوّلین و شرح له جمیع احوال‌الغابرین ثمّ فضله علی‌کافتهم اجمعین‌فکانوا نجوماً وهوالبدر، وکانوا انهاراً وهوالبحر، به انتظم عقدهم و بنوره اشرق نهارهم و بظهوره ختم عددهم.

یومك وجه الدّهر من‌اجله جنّ غدٌ و التفت الامس

«وقال موسی یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکّلوا» اشارت است که ایمان تنها نه گفتار است که عمل در آن ناچار است، اعمال در اقوال پیوسته، واحوال در اعمال بسته، اقوال صفت زبان است، واعمال حرکت ارکان است، واحوال عقیدهٔ پاك از میان جان است، وتوکّل عبارت از جملهٔ آنست، **موسی** قوم خود را گفت اگر خواهید که مسلمان باشید بر الله توکّل کنید دست تسلیم از آستین رضا بیرون کنید وبروی اغیار باززنید و بحقیقت دانید که بدست کس هیچ چیز نیست و ازحیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت حکیم نیست وقسام مهربانست که دروی غفلت نیست. قوم وی جواب دادند که «علی الله توکّلنا» ما دست اعتماد درضمان الله زدیم و او را کارساز و وکیل خود بسندیدیم و مرادها فداء مراد وی کردیم وکار بوی سپردیم. روی **عبدالله بن مسعود** قال قال: **رسول الله**ص: اریت الامم بالموسم فرأیت امّتی قد ملاؤا السّهل و الجبل فاعجبنی کثرتهم وهیئتهم فقیل لی ارضیت قلت نعم قال ومع هولاء سبعون الفاً یدخلون الجنّة بغیر حساب لایکتوون ولا یتطیّرون ولا یسترقون وعلی ربّهم یتوکلون. فقام **عکاشة بن محصن الاسدی** فقال یا **رسول الله** ادع الله ان یجعلنی منهم. فقال رسول الله ص اللهمّ اجعله منهم. فقام آخر فقال: ادع الله ان یجعلنی منهم. فقال رسول الله ص: سبقك بها **عکاشة**.

۸ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**واوحینا الی موسی واخیه**» پیغام دادیم **بموسی** وبرادر او، «**ان تبوآ لقومکما**» که جای بسازید قوم خویش را «**بمصر بیوتاً**» بشهر مصر خانها «**واجعلوا بیوتکم قبلة**» وخانهای خویش نمازجای سازید، «**واقیموا الصلوة**» ونماز به پای دارید «**وبشر المؤمنین**» ومؤمنانرا بشارت ده [که من دشمنان ایشانرا هلاك خواهم کرد وایشانرا امن وآرام خواهم داد و مسکنهای دشمن بایشان خواهم سپرد].

«**وقال موسی ربنا**» **موسی** گفت خداوند ما «**انك اتیت فرعون وملاءه**» تودادی **فرعون** را وکسان اورا «**زینة واموالا**» آرایش این جهانی ومالها «**فی الحیوة الدنیا**» در زندگانی این جهانی «**ربنا لیضلوا عن سبیلك**» تا بی‌راه میشوند از راه

تو « **ربنا** » خداوند ما « **اطمس علی اموالهم** » مالهای ایشان بستر مطعومهای ایشان همه سنگین کن .

« **واشدد علی قلوبهم** » ودلهای ایشان سخت کن « **فلا یؤمنوا** » تابنگروند(۱) « **حتی یروا العذاب الالیم(۸۸)** » تاعذاب دردنمای بینند .

« **قال قداجیبت دعوتکما** » الله گفت پاسخ کرده آمد دعای شما هردو « **فاستقیما** » بر رسالت و دعوت خویش همچنان راست میروید [و چشم بنصرت میدارید واظهار اجابت میبیوسید] « **ولاتتبعان** » ونگر که پی نبرید « **سبیل الذین لایعلمون(۸۹)** » براه ایشان که نمیدانند .

« **وجاوزنا** » فرا گذرانیدیم « **ببنی اسرائیل البحر** » **بنی اسرائیل** را بدریا « **فاتبعهم** » بر پی ایشان ایستاد « **فرعون وجنوده** » **فرعون** وسپاه او « **بغیاً وعدواً** » بافزونی جوئی وستم کاری واندازه درگذاری « **حتی اذا ادرکه الغرق** » تاآنگه که آب بدهن وی رسید « **قال آمنت** » گفت بگرویدم « **انه لااله الاالذی آمنت به بنو اسرائیل** » که نیست خدا جز ازو(۲) که گرویده اند باو بنو اسرائیل « **و انا من المسلمین (۹۰)** » ومن از گردن نهادگانم الله را .

« **الان** » [ورا گفتند] اکنون است « **وقد عصیت قبل** » و پیش ازین سر می کشیدی « **وکنت من المفسدین(۹۱)** » واز تباه کاران وبدکاران(۳) بودی .

« **فالیوم ننجیك ببدنك** » امروز ترا باسر آب آریم باین زره « **لتکون لمن خلفك آیة** » تاپسینان را از جهانیان که پس تو آیند عبرتی باشی و نشانی و [نکالی] « **وان کثیراً من الناس** » وفراوانی ازمردمان « **عن آیاتنا لغافلون (۹۲)** » از نشانهای [عبرت نمودن] ماغافل اند تانشان ننمائیم ندنند و که(٤) نمائیم نشناسند .

« **و لقد بوّأنا بنی اسرائیل** » جای دادیم بنی اسرائیل را پس غرق فرعون « **مبوّأ صدق** » جای بسزای نیکان [بزرگوار پاك نیکو] بر ستی « **و رزقناهم من الطیبات** » وایشانرا روزی دادیم از روزیهای پاك « **فمااختلفوا** » دوگروه نشدند

(۱) بنه گروند (الف) (۲) جداز و (الف) (۳) زیان کاران (ج)
(٤) کی (ج) .

«حتی جاءهم العلم» تا آنگـه که بایشان علم [و سخن و پیغام] رسید از خدای. **«ان ربك یقضی بینهم یوم القیمة»** خداوندتوداوری بردمیان ایشان‌روزرستاخیز **«فیماکانوا فیه یختلفون(۹۳)»** بپاداش دادن هرگروهی را در آن جداجد رفتن[1] که میرفتند.

« فان کنت فی شك » اگر چنانست که در گمانی **« مماانزلنااليك »** اینچه فرو فرستادیم بتو [از قرآن وپیغام] **« فاسئل الذین یقرؤن »** پرس از ایشان کـه میخوانند **« الکتاب من قبلك »** آن نامه کـه پیش ازتو فروآمد **«لقد جاءكالحق من ربك »** آنچه بتوآمد از خداوند تو راست آمد ودرست آمد **« فلا تکونن من الممترین(۹٤)»** هان که از گمان زدگان نباشی[2].

« ولا تکونن من الذین کذبوا بایات‌الله» ونگر کـه ازایشان نباشی کـه سخنان‌خدای‌دروغ می‌شمارند **« فتکون من الخاسرین(۹٥) »** هان که‌از زیان کاران نباشی.

«ان الذین حقت علیهم کلمة ربك » ایشان که‌براستی ودرستی بر[3]ایشان برفت سخنان خداوند تو[که نپسندد ایشانرا بدین وتوحید] **«لایؤمنون(۹٦)ولو جاءتهم کل آیة»** به‌نخواهندگرویدوا گربایشان‌آیدهرمعجزتی‌ونشانی[که‌خواهند وسود ندارد هرپیغام که شنوند **«حتی‌یروا العذاب‌الالیم(۹۷)»** تا آنگه کـه عذاب دردنمای بینند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : «واوحینا الی موسی و اخیه ان تبوّآ لقومکما» یقال بوّأ وتبوّأ کلاهما متعدّیان مثل‌قطّعته وتقطّعته وخلصّته وتخلّصته و یقال بوّأت لنفسی منزلاً و لغیری منزلاً . **مصر** لم ینون‌لانّه اسم‌بلدةٍ بعینها قیل: هوالا**سکندریة** وقیل: **مصر فرعون**. «بیوتاً» یسکنون فیها وقیل یصلّون فیها . مفسّران گفتند عبادت‌گاه و نماز جای **بنی اسرائیل** کنیسها بودو کایساها وجزدرآن کنیسها وکلیساها نماز نکردندی

(۱) مخالفت رفتن (ج) (۲) نبیا (الف) (۳) ور (الف)

وایشانرا جز در آن موضع معلوم نماز روا نبودی این خاصیّت امّت **محمد** است که هرجائی وبهر بقعتی نماز توانند کرد وذلك قوله (ص) : « وجعلت لی‌الارض طهوراً ومسجداً » پس چون **موسی** رسالت وپیغام حق آورد **فرعون** بفرمود تا آن کنیسها ونماز گاه ایشان همه خراب کردند وایشانرا از عبادت ونماز بازداشتند فرمان آمد از رب‌العزّة که در خانها مسجد سازید و نماز کنید تااز **فرعون** ایمن باشید این آیت دلیل است که کسی را که از بیم ظالم نماز آدینه در جامع نتواند کرد تا هم درخانه نماز پیشین بگزارد ووی درآن‌معذور بود والیه اشار**النبی** (ص) قال: من سمع النّداء فلم یجبه فلا صلوة له الّا من عذرٍ . قالوا یا رسول‌الله ومالعذر قال خوفٌ اومرضٌ. قال**الحسن** «واجعلوا بیوتکم قبلة» ای توّجهو الی **الکعبة** قال وکانت **الکعبة** قبلة **موسی** ومن‌معه وقال **سعید بن جبیر** «اجعلوا بیوتکم قبلةً» ای‌یقابل بعضها بعضاً .

«واقیموا الصلوة وبشر المؤمنین» این‌خطاب‌با**موسی** است‌میگوید: **بنی‌اسرائیل** راخبر کن وایشانرا بشارت‌ده که **فرعونیان** بآب کشتنی‌اند وشما بجای ایشان‌نشستنی اید. همانست که رب‌العزة گفت « فاخرجناهم من‌جنات و عیون و کنوز و مقام کریم کذلك و اورثناها **بنی اسرائیل** وگفته اند خطاب با **مصطفی** است میگوید و بشر یا **محمد** المؤمنین بالنصرة فی‌الدنیا و الجنة فی‌العقبی .

«وقال **موسی** ربنا انك آتیت **فرعون** و ملأه زینةً » حلّیاً من‌اللبس والمراکب واموالا» ذهباً وفضّة ونعماً وضیاعاً «فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلك» این‌لام لام عاقبت گویند کقوله « لیکون لهم عدواً وحزناً » ای لیکون عاقبة ذلك الضلال . معنی آنست که ایشانرا مال و نعمت و زینت دنیا دادی تا ایشان در آن نعمت بطر گرفتند و بی راه شدند وازایمان سرو زدند، گردن کشیدند، تاعاقبت بدان آمد که آن نعمت سبب ضلالت ایشان گشت وگفته اند لام کی است کقوله : لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه یقول آتیتهم کی تفتنهم فیضلوا و یُضلّوا، نعمت دادی ایشانرا تادلهای ایشان درفتنه افکنی، خود بی راه شوند ودیگران را بی راه کنند یضلوا " بضمّ یا قرائت کوفی

ربنا اطمس علی‌اموالهم سه بارخداوند خویش را خواند وگفت : «ربنا»

است که دعاخواهی کرد سه بارالله خوانی گوئی : ربناربنا ربنا . چنانکه **موسی** خواند ودر سدیگربار گفت :« اطمس علی اموالهم » الطّمس المحق و اذهاب الشیٔ یقول: اذهب اموالهم و غیّرها عن هیئتها میگوید : بارخدایا مال ایشان وخواستهٔ ایشان به نیست آر(۱) و از هیئت و آسای خود بگردان رب العالمین اجابت کرد وآن مالها و مطعومهایشان سنگین کرد **مقاتل** گفت و **مجاهد** و **قتاده** که درم ودینار ایشان همچنان برشکل ونقش خود مانده درست و پارهٔ همه بجای خود سنگ شده کشت زار ایشان ، میوه بر درختها ، طعام در گنجینها ، جواهر در صندوقها ، همه سنگ گشته . **محمدبن کعب** گفت مردو زن درجامهٔ خواب خفته بودند که فراسر ایشان شدند هر دوسنگ بودند **سدی** گفت : مسخ الله اموالهم حجارةً والنخیل والثمار والدقیق والاطعمة فکانت احدی الایات التسع . روی انّ **عمربن عبدالعزیز** دعابخریطة فیها اشیاء من بقایا **آل فرعون** فاخرج منها البیضة مشقوقة والجوزة مشقوقة وانها لحجر .

« واشدد علی قلوبهم » ای اقسمها واطبع علیها حتّی لاتلین ولا تنشرح للایمان فلایؤمنوا . قیل : هو نصب بجواب الدعاءِ بالفاءِ وقیل : هوعطف علی قوله« لیضلوا »ای ـ لیضلّوا فلا یؤمنوا . قال **الفراء** : وهو دعاء ومحله جزم کانه قال« اللهم فلایؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم »وهو الغرق . می گوید : بارخدایا ایدون بادا که ایمان نیارند تابعذاب دردناك رسند امروز غرق وفردا حرق امروز بکفر مرده ، فردا بآتش دوزخ سوخته .

« قال قداجیبت دعوتکما » **موسی** دعا میکرد و **هرون** آمین میگفت وآمین گفتن هم دعا است ازین جهت « دعوتکما » گفت ونیز در اوّل این آیت گفته که « الی موسی واخیه » واجابت دعا آن بود که رب العالمین **فرعون** را و **قبطان** را بآب غرق کرد ومیان دعای **موسی** واجابت حق چهل سال بود « فاستقیما » علی ما انتما علیه من الدعوة و تبلیغ الرسالة ولاتترکا دعاء **فرعون** و موعظته الی ان یاتیهم العذاب « ولا تتبعان » نهی بالنون الثقیلة و محله جزم یقال فی الواحد لاتتبعن بفتح النون لالتقاء الساکنین وبکسر النون فی التثنیة لهذه العلة . وقرأ **ابن عامر** بتخفیف النون لان نون التأکید تخفف وتثقل . وقیل : هو نفی ای ـ انتما « لاتتبعان سبیل الذین لا یعلمون »

(۱) نیست کن (ج)

یقول: لاتسلکا طریق الذین یجهلون حقیقة وعدی فتستعجلا قضائی. ایشانرا درین آیت نهی کرد از دوچیز ازنومیدی از فرج واز استعجال در دعا. روی **انس بن مالک** « قال قال رسول الله صم لایزال العبد بخیر مالم یستعجل » قیل یا رسول الله و کیف یستعجل قال یقول دعوت ولم یستجب لی.

« وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر » ای- عبرنابهم و صیرناهم الی الشط الآخر «فاتبعهم» لحقهم وادرکهم « فرعون وجنوده» یقال اتبعه وتبعه اذا ادرکه ولحقه و لحقه واتبعه بالتشدید اذا سار خلفه واقتدی به « بغیاً وعدواً » ای- باغیاً عادیاً یعنی- مستکبراً ظالماً وقیل: بغیاً فی القول عدواً فی الفعل، وذلك ان الله امر **موسی** ان یخرج **بنی اسرائیل** لیلاوهم ستمایة الف وعشرون الفالایعد فیهم ابن ستین ولاابن عشرین سنة متوجهین الی البحر ومات ابکار **القبط** تلك اللیلة و شغلوا عن **بنی اسرائیل** حتی اصبحو وهو قوله : « فاتبعوهم مشرقین » بعد مادفنوا اولادهم فلما بلغ فرعون خروجهم رکب فی طلبهم ومعه الف الف و ستمایة الف قالوافی عسکر **فرعون** مایة الف حصان ادهم سوی سایرالشیات و **فرعون** کان فی الادهم وکل رجل منهم علی حصان علی رأسه بیضة وبیده حربة فلما وصل **فرعون** بجنوده الی البحر وراوا البحر بتلك الهیئة قال **فرعون** هابوا البحر و خافوا دخول البحر وکان **فرعون** علی حصان ولم تکن فی خیل **فرعون** فرس انثی فجاء **جبرئیل** علی فرس ودیق وخاض البحر و **میکائیل** یسوقهم لایشذ رجل منهم فلماشم ادهم **فرعون** ریح فرس **جبرئیل** و **جبرئیل** و **فرعون** لایراه انسل خلف فرس **جبرئیل** فی الماء ولم یملك **فرعون** من امره شیئا واقتحمت الخیول خلفه فی الماء دخل آخرهم البحر وهم اولهم ان یخرج انطبق الماء علیهم فذلك قوله : «حتی اذا ادرکه الغرق » ای غمره الماء وقرب هلاکه « قال آمنت انه » ای- بانه « لا اله الا الذی آمنت به **بنوا اسرائیل** » و شرح این قصه مستوفی در سورة **البقرة** رفت قرائت **حمزه** و **کسائی** آمنت انه بکسر الف ست باضمار قول ای- آمنت وقلت « انه لا اله الا » وروا باشد که کسر انه بر معنی استیناف بود فیکون قوله آمنت کلاماً تاماً مکتفیا بنفسه کقوله « ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین » ثم استأنف انه علی جهة التوکید یعنی- فقال **فرعون** « انه لا اله الا الذی آمنت به **بنوا اسرائیل** وانامن

المسلمين » المنقادين المطيعين له فدس جبرئيل عليه السلام في فيه من حماة البحر وقال :

«الان وقد عصيت قبل» اى ـ الان تومن وتتوب . وقيل: قال‌الله «الان» تؤمن « وقد عصيت » كفرت « قبل و كنت من‌المفسدين » المانعين الناس من‌الايمان قال رسول‌الله (ص) : قال‌لى جبرئيل ماابغضت احداًمن‌عبادالله ماابغضت عبدين‌احدهما من الجن والاخر من‌الانس فاما من الجن ف : ابليس حين ابى‌السّجود لادم واما‌من الانس ف : فرعون حين قال انااربكم‌الاعلى ولورايتنى وانااادس الطين فى‌فمه مخافة‌ان تدركه الرحمة . وقال ابن عمر قال سمعت رسول‌الله (ص) يقول قال لى جبرئيل يا محمد ما غضب ربك‌على‌احد غضبه على فرعون اذقال ماعلمت لكم‌من‌اله غيرى واذحشر فنادى فقال انااربكم الاعلى فلما ادركه الغرق استغاث واقبلت احشوفاه مخافة ان تدركه الرحمة . وفى هذه الاية التحذير عن‌تأخير الايمان الى وقت‌المعاينة فذاك وقت‌الاياس ولاينفع صاحبه لمعاينة ملك‌الموت كفعل فرعون حين‌آمن فى ذلك الوقت حتى قيل‌له «الان فقد عصيت قبل» قال‌الله تعالى فلم‌يك ينفعهم ايمانهم لماراوا بأسنا. وقال: «وليست التوبة للذين يعملون‌السيئات» الاية « فاليوم ننجيك ببدنك » قرأ يعقوب ننجيك بالتخفيف ببدنك يعنى بجسدك لاروح‌فيه وقيل : ببدنك يعنى‌مع درعك‌وكان درعاً مسموراً مرصعاً بالجواهر . تقول نجعلك تعلواالماء وتطفوا فوقه لانه اول جيفة آدمى طفت فوق الماء . وقيل : ننجيك معناه نلقيك على‌نجوة من‌الارض وهى‌المكان المرتفع . چون موسى قوم خودرا خبرداد ازهلاك فرعون وغرق وى قومى‌ازايشان جحود كردند وانكار نمودند گفتند : مامات فرعون وانه اعظم شاناً من‌ان يغرق پس فرمان آمد بدريا تا فرعون را ازقعر خويش‌واسرآورد وبرسرآب بايستادو فرعون ازين سرخهٔ بود كوتاه بالا بى ملح همچون گاوى نر ، وبروى سلاح بود و درع بگاه غرق . و ذلك آية لان الحديد يرسب ولا يطفوا و قيل : ننجيك نتركك حتى‌تغرق فالنجاء ، الترك . وقيل: نسوّدك ونجعلك‌علامة فانّ‌النجاء قد يكون‌العلامة والسواد ويحتمل‌انه من‌النجاءالذى معناه الاسراع اى ـ ننجى اهلالك. وقوله: ببدنك تأكيداً كما تقول‌قال بلسانه وجاء بنفسه . قوم موسى چون‌فرعون‌را مرده برسرآب

دیدند و بروی درع بود و سلاح گران و هرگز هیچ جیفهٔ آدمی تا آن روز برسر آب ندیده بودند آن جحود و انکار از دل بیرون کردند و دانستند که آن آیتی عظیم است بر صدق **موسی** و نشانی است از قهر خداوند و راندن خشم خود بر **فرعون**، اینست که رب‌العالمین گفت: « لتکون لمن خلفك آیة » ای عبرة ونکالا. و قیل: لمن تاخر عن قومك « و ان کثیراً من‌النّاس عن آیاتنا » فی **موسی و فرعون** و سائرالایات « لغافلون » لاهون.

« و لقد بوأنا بنی‌اسرائیل‌مبوء صدق » آن متبوأ پیش ازاین **مصر** است‌واین مبوأ ایدر (۱) **بیت‌المقدس**.وقیل: هو**الاردن** و**فلسطین** وهی‌الارض المقدسةالتی‌کتب‌الله میراثاً **لابرهیم** و ذریته این همان است که جائی دیگر گفت « و قلنا من بعده **لبنی‌اسرائیل** اسکنوا الارض یعنی- **ارض‌القدس**. میگوید: جای‌دادیم **بنی‌اسرائیل** را پس غرق **فرعون** جای گزیده و پسندیده نیکو براستی متنزل وحی ومسکن انبیاء وزمین‌محشر «ورزقناهم من‌الطیبات» ایشانرا روزیهای‌پاك حلال‌دادیم یعنی - درتیه پیش آنکه بقدس رسیدند و هی المن والسلوی والماءِ من الحجر و طیبها منالها من غیر مکسبة ولا مسئلة.

فما اختلفوا حتی جاء هم العلم » یعنی جاء هم **القران** علی لسان **محمد**. و اختلافهم انهم افترقوا بعد ما جاء هم فرقتین فرقة اسلموا وفرقة ثبتوا علی‌الیهودیة وقیل نزلت هذه‌الایة فی **قریظة والنضیر** یعنی - نزلندهم منزل صدق یرید من ارض **یثرب** مابین **المدینة والشام** « و رزقناهم من الطیبات » من النخل و الثمار و وسعنا علیهم الرزق. فما اختلفوا فی تصدیق **محمد** ص انه نبی حتی جاءهم العلم یعنی - **القرآن** والبیان بانه رسول صدق و دینه حق. وقیل: حتی جاءهم معلومهم وهو **محمد** ص لانهم کانوا یعلمونه قبل خروجه فالعلم بمعنی المعلوم کما یقال للمخلوق خلق، و منه قوله: هذا خلق‌الله و یقال هذا الدرهم ضرب الامیرای مضروبه ان ربك یقضی بینهم یوم‌القیمة فیما کانوا فیه یختلفون » من الدین.

قوله: « فان کنت فی شك مما انزلنا الیك روی ان النبی(ص) لما نزلت هذه

(۱) اینجا (ج)

الایة قال لا اشك ولا اسأل. گفته‌اند این خطاب بظاهر با **مصطفی** است اما مراد باین جز اوست کقوله: « یا ایها‌النبی اذا طلقتم‌النساء » یخاطب‌النبی و هو شامل للخلق کلهم. وگفته‌اند این خطاب نه با **مصطفی** است که قدر وی بنزدیك حق جلّ جلاله ازآن جلیل تر و بزرگوارتر است بلکه خطاب وی درآن مضمر است وتقدیر آنست که قل یا **محمد** للشاك فی نبوتك « فان کنت فی شك مما انزلنا علیك » و دلیل برین قول آنست که در آخر سورت گفت « قل یـا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی » و گفته‌اند: در عهد رسول خدا مردم سه صنف بودند مؤمن مصدق و کافر مکذب و شاك فی‌الامر لا یدری کیف هو یقدم رجلا ویؤخر اخری. یکی **مصطفی** را استوار گرفت و رسالت وی بجان‌و دل پذیرفت مؤمن بود دیگری او را دروغ‌زن گرفت و از ایمان اعراض کرد کافر بود، سه دیگر مردی بود گمان زده، میان کفر و ایمان ایستاده، این خطاب با وی است میگوید: «ان کنت» ایهاالانسان «فی‌شك مما انزلنا الیك» من‌الهدی علی لسان **محمد** (ص) فاسئل الاکابر من علماءِاهل‌الکتاب مثل **ابن سلام** و **سلمان‌الفارسی** و **تمیم‌الداری** و اشباههم فسیشهدون علی صدق **محمد** (ص) و یخبرونك بنبوّته. و گفته‌اند: «فان کنت» «ان» بمعنی جحد است ای- ما کنت، همچنان که گفت جلّ‌جلاله «وان‌ادری» ای - ما ادری وان کان مکرهم ای- ما کان مکرهم، یرید فما کنت فی شك مما انزلنا الیك فسلوا یا معشر الناس انتم دون**النبی** (ص). و گفته‌اند الله دانست که رسول بشك نیست لکن خواست که رسول گوید لا اشك ولاامتری تا حجت باشد بر اهل شك از قوم وی و تعییر و تبکیت ایشان همچنان که فردا با **عیسی** گوید « ءَ انت قلت للناس اتخذونی وامّی الهین من دون‌الله » و خود میداند جلّ جلاله که **عیسی** نگفت لکن تا **عیسی** گوید. سبحانك ما تکون لی ان اقول ما لیس لی بحق » و بر ترسایان حجت باشد و تعییر وتبکیت ایشان‌بود. وقال **عبدالعزیزبن یحیی** الشاك فی‌الشئی یضیق به‌صدراً، فیقال‌لضیق‌الصدر شاك، والمعنی ان ضقت ذرعاً بما تعانی من‌تعنتهم واذاهم فاصبر واسئل‌الذین یقرؤن الکتاب من قبلك یخبروك کیف صبر الانبیاء علی اذی قومهم و کیف کان عاقبة النصر والتمکین « فلاتکونن من الممترین

ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین » هذا کله خطاب مع **النبی** (ص) والمراد به غیره .

قوله : « ان الذین حقت علیهم کلمة ربك » ای وجب علیهم الوعید فی قوله : « لأملان جهنم من الجنة والناس اجمعین » وقیل الکلمة قوله هؤلاءِ فی النار ولاابالی وقیل : کلمته لعنته فی قوله : « الا لعنة الله علی الظالمین » وقیل : کلمة ربك اخباره انهم لا یؤمنون . میگوید : براستی و درستی سخن خداوند تو برمشرکان عرب برفت و حکم کرد که ایشان هرگز ایمان نیارند والله خود ایشانرا بدین و هدایت و توحید می نپسندد .

« ولا یؤمنون ولوجاءتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم » فلاینفعهم حینئذ الایمان کما لاینفع **فرعون** ایمانه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « واوحینا الی موسی واخیه ان تبوآ لقومکما بمصر بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبلة » از روی ظاهر بزبان تفسیر مؤمنان را بیت الخدمة مسجد و محراب است میگوید : آنرا ساخته دارید ، عبادت وخدمت مارا ، ودر آن معتکف نشینید طلب قربت مارا ، وسود خود دران جوئید که آن بازار آخرت است وشما بازرگانان و توحید رأس المال واصل بضاعت و هر کس را سود براندازهٔ بضاعت باشد ، چنانکه در خبر می آید « الا ان المساجد اسواق الآخرة و سکانها تجارها وکل تاجر یربح علی قدر بضاعته » شرط آنست که چون روی به بیت الخدمة نهی وقصد مسجد ومحراب کنی تا بحضرت نماز شوی نخست باطن خود بآب توبه بشوئی چندانکه ظاهر را بآب مطلق طهارت دادی آنگه خواجگی ورعنائی وتکبر بر در مسجد زخود فرو نهی ، بنده وار بسان بندگان شکسته و کوفته قدم عجز ونیاز در مسجد نهی سر در پیش افکنده ، وزبان تضرع بگشاده ، بادلی پردرد وجانی پرحسرت وچشمی پرآب بانشویر وباخجلت تکبیر بندی در حال تکبیر کبریاء حق بدیدهٔ سر بدیده ، و بوقت قیام در خجلت گناه خود بمانده وچون ثنا و کلام او بر زبان [illegible] نهد [illegible] باید که عین

آگاهی گردد، در رکوع همه‌عین تواضع شود، درسجود ادب حضرت بجای آرد، و چنان داند که درجوار قرب اوست، ودر عین ونظر اوست، که میگوید جلّ جلاله: «واسجدواقترب» چون سلام بازدهد همه بشارت وشادی بیند، چون توفیق این‌طاعت یافت وبحکم فرمان این خدمت بسربرد اینست که الله با **موسی** گفت: «و اقیموا الصلوة وبشرالمؤمنین» ای **موسی** قوم خود را گوی نماز بپای دارید وشرط‌بندگی وفرمان برداری درآن بجای آرید چون توفیق یافتید وحق خدمت گزاردید شادی کنید برحمت من، بنازید بفضل من، گوش دارید بکرم من، فخرکنید بفرمان من، انس گیرید بیاد من، پشتی دارید بانام من، تکیه کنید برضمان من، چشم دارید بروعد من. «وبشرالمؤمنین» ای موسی بشارت‌ده ایشانرا بعز رشاد وراست راهی ونکونامی در دنیا، ونعیم باقی وملك جاودانی درعقبی، از روی ظاهر بزبان تفسیراینست معنی آیت وبرزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت بیت‌الخدمة نفس عابدان‌است، بیت الحرمة دل عارفان‌است، بیت الصحبة جان عاشقانست. خدمتیان را «جنات» و نهر ساخته‌اند، حرمتیان را «فی مقعد صدق» نهاده‌اند، صحبتیان را «عند ملیك مقتدر» یافته‌اند.

قوله: «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. **موسی کلیم** در بدایت کار شبانی بود درکلیمی‌الله تعالی بمقام مکالمتش رسانید برضاع اصطناعش بپرورد تاج اصطفا برسرش نهاد هزاران معجزه درید بیضا و عصای وی آشکارا کرد اما عهد وی عهدعدل بود، وروزگار وی‌روزگار قهربود، چون دعوت‌کرد قوم خویش را واز ایمان ایشان نومید گشت بتکلم بدرگاه رب العزة شد از ایشان بحق نالید و برایشان دعای بد کرد که «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. رب العزة دعای وی اجابت کرد عدل خود بایشان نمود حکم قهر برایشان براند بر وفق دعای موسی ایشانرا فرا ایمان نگذاشت تا بوقت معاینهٔ عذاب، و آنگه ایمان آورد **فرعون** دران فورت لکن سود نداشت اورا گفتند «الان وقد عصیت قبل» باز که نوبت **بمصطفی عربی** رسید عهد وی عهد فضل بود و روزگار رحمت بود آن همه رنج از کفار **قریش** بوی رسید دندانش میشکستند، تیر در نفس می نشاندند

نجاست برمهر نبوت می‌انداختند، وسید (ص) دست شفقت ورأفت برسر ایشان نهاده و دست ترحم‌وشفاعت بگشاده، که «اللهم‌اهدقومی فانهم لایعلمون» خداوندا راهشان نمای که می ندانند، عذر ایشان میخواهم که مرا نمی‌شناسند، رب‌العزة خود دانست کــه دل وی تنگ است، ورنج دل واندوه وی بغایت رسیده، ازدرگاه عزت خویش بکمال لطف خویش اورا مرهم نهاد وتسلّی دل ویرا آیت فرستاد «فان کنت فی‌شك مما انزلنا الیك فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» بر تأویل ایشان که گفتند : ان ضقت به ذرعاً فاصبر.«وسئل‌الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» کیف صبرالانبیآء علی اذی الاعداء. نظیره قوله : «ولقد نعلم انك یضیق صدرك بما یقولون» وقوله : «قدنعلم انه لیحزنك الذی یقولون» الایة.

۹- النوبة الاولی

قوله‌تعالی : «**فلولاکانت قریة آمنت**» چرا مردان شهری که بخواستندی، گرویدآنوقت‌گرویدندی «**فنفعهاایمانها**» که‌ایشانرا گرویدن‌سود داشتی، [نه آنکه که بچشم سرخویش عذاب دیدند تا ایشانرا سود نداشت] «**الاّقوم‌یونس‌لمّاآمنوا**» مگرقوم‌یونس که ایمان‌آوردند [پس آن‌که عذاب دیدند] «**کشفناعنهم**» بازبردیم ازایشان «**عذاب‌الخزی**» عذاب رسوائی «**فی‌الحیوةالدنیا**» دربن‌جهان «**ومتّعناهم الی‌حین (۹۸)**» وایشانرا برخوردار گذاشتیم تا هنگامهای اجلهای ایشان.

«**ولوشاءربك**» واگر خداوند تو خواستی «**لآمن من فی‌الارض**» ایمان آوردی هر که درزمین «**کلهم‌جمیعاً**» همگان بهم «**افانت تکره الناس**» توتوانی که مردمان را ناکام پیغام شنوانی «**حتی یکونوا مؤمنین (۹۹)**» تا گرویدگان باشند.

«**وماکان لنفس**» نبود و نیست هیچ تن‌را «**ان تؤمن‌الاباذن‌الله**» که بگرود بخدای مگربخواست او «**ویجعل‌الرجس**» وکژی بیگانگی می‌افکند و می‌آلاید «**علی‌الذین لایعقلون (۱۰۰)**» برایشان که حقّ می‌درنیاوَند(۱)

۱ - درنمی‌یابند (ج)

« **قل انظروا** » گوی درنگرید «**ماذا فی السموات والارض**» تا آن خود چه‌چیز است که در آسمان و زمین است [از نشانهای هستی و یگانگی و توانائی(۱) ودانائی]« **وما تغن الایات والنذر** » وچه سود دارد نشانها وپیغامها وآگاه کنندگان وبیم نمایندگان «**عن قوم لایؤمنون**(۱۰۱)» قومی را که ایشان [درعلم من وحکم من و خواست من] بنمی‌بایدگرویدن .

«**فهل ینتظرون**» چشم‌نمیدارند «**الامثل ایام الذین خلوا من قبلهم**» مگر خویشتن را روزی همچون روزهای ایشان که گذشته‌اند پیش‌ازین «**قل فانتظروا** » گوی [بودنی‌را] چشم میدارید بمن وبخویشتن «**انّی معکم من المنتظرین** (۱۰۲)» که من [بودنی را بمن و بشما] هم از چشم دارندگانم با شما .

« **ثم ننجّی رسلنا**» آنگه بازرهانیم فرستادگان خویش را «**والذین آمنوا**» و ایشان که گرویدگان‌اند « **کذلك حقاً علینا** » همچنان حق است بر ما « **ننجی المؤمنین**(۱۰۳)» که بازرهانیم [**محمد**] و گرویدگان بااو .

«**قل یاایها الناس**» گوی ای مردمان «**ان کنتم فی شك من دینی**» اگر شما درگمان‌اید از دین من « **فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله** » نپرستم آنچه می‌پرستید شما فرودازخدای « **ولکن اعبدالله الذی یتوفّیکم**» ولکن‌الله را پرستم آن خدای که شما را میراند «**وامرت ان اکون من المؤمنین** (۱۰٤) » و مرا باین فرمودند که از گرویدگان باش .

« **وان اقم وجهك للدین حنیفاً** »وآهنگ‌خویش‌وروی خویش‌راست‌دار دین را مسلمان برملت **ابراهیم** « **ولاتکونّن من المشرکین** (۱۰۵) » ونگر که از انبازگیرندگان نباشی .

« **ولاتدع من دون الله** » و فرود ازالله(۲) مخوان« **مالاینفعك ولایضرك** » چیزی که ترانه سود دارد و نه گزاید « **فان فعلت فانك اذا من الظالمین** (۱۰٦) » اگر چنین کنی آنگه توآنی که یکی از ستم‌کاران باشی .

«**وان یمسسك الله بضر** » واگر الله بتوگزندی رساند« **فلاکاشف له الاهو** »

۱ - توانایی منحصر به (الف) است (۲) وفرود ازخدای مخوان (ج)

باز برنده‌یی نیست آن گزند را مگر هم او «**وان یردك بخیر** » واگر بتو نیکی خواهد «**فلاراد لفضله** » باز دارنده‌یی نیست فضل اورا « **یصیب به من یشاء من عباده** » میرساند آنرا باو که خواهد از بندگان خویش « **وهو الغفور الرحیم (۱۰۷)** » و اوست عیب‌پوش آمرزگار مهربان .

«**قل یاایها الناس**» گوی ای مردمان « **قدجاءکم الحق من ربکم** » آمد بشما پیغامی راست و رساننده‌یی راست از خداوند شما « **فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه** » هر که بر راه راست افتد سود تن خویش را افتد « **ومن ضل فانما یضل علیها** » و هر که از راه راست بیفتد زیان تن خویش را بیفتد « **وما انا علیکم بوکیل (۱۰۸)**» و من برشما کوش دارنده ونگه دارنه‌ام .

« **واتبع مایوحی الیك** » و برپی می‌باش آن پیغام را که می‌دهند بتو «**واصبر**» وشکیبامی‌باش «**حتی یحکم الله**» تاآنکه که الله بر گزارد کار وخواست خود «**وهو خیر الحاکمین (۱۰۹)**» وبهتر حاکمان الله است درحکم .

النوبة الثانية

قوله تعالی: «فلولا کانت قریةٌ آمنت» ای ـ هلاّ کانت قریةٌ آمنت حین ینفعها ایمانها لاحین لاینفعها ، این حجّت خدا است جلّ جلاله بر **فرعون** که ایمان وی نپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب . یقول الله تعالی: هلاّ آمن فرعون قبل ان یدرکه الغرق حین المهلة ، آنگه قوم **یونس** را مستثنی کرد که توبهٔ ایشان بپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب . وقیل : معناه فما کانت قریة ، ای ـ اهل قریة آمنت عند معاینة العذاب «فنفعها ایمانها» فی حالة البأس کمالم ینفع **فرعون** «الاقوم یونس» فانّه نفعهم ایمأنهم لمّا راؤا امارات العذاب لما علم الله من صدقهم ، وهو قوله: «کشفنا عنهم عذاب الخزی» الهلاك والهوان فی الحیوة الدنیا «ومتعناهم الی حین» ای ـ الی احایین آجالهم . وقیل : «کشفنا عنهم العذاب» الی یوم القیمة فیجازون بالثّواب والعقاب . خلافست میان علما که قوم **یونس** عذاب بعیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند ، قومی گفتند: عذاب بایشان نزدیك گشت وبعیان دیدند که میگوید: «کشفنا عنهم» والکشف یکون بعد الوقوع

او اذاقرب. و قومی گفتند: امارات ودلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه کردند باخلاص وصدق وزبان تضرّع بگشادند و[دعا کردند](۱) تارب ّالعزة آن‌عذاب که دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست که بوقت بیماری چنانکه امید بعافیت و صحت میدارد و ازمرگ نمی‌ترسد توبت کند، توبت وی درآنحال درست بود، اما چون‌مرگ بمعاینه دید وازحیات نومید گشت، توبهٔ وی‌درست نباشد که میگوید جل‌جلاله: «وان من اهل‌الکتاب الالیؤمنّن به قبل موته» تواریخیان گفتند: **یونس** پیغامبر مسکن او **موصل** بودوخانهٔ او **نینوی**، ما دروی **تنخیس**(۲) نام بود و پدر وی **متّی**، و**موصل** ازآن خوانند که **شام** به **عراق** پیوندد، رب‌العالمین **یونس** را فرستاد بقوم وی وایشان را دعوت کرد بدین اسلام ایشان سرباز زدند و رسالت وی قبول‌نکردند، **یونس** گفت: اکنون‌که مرا دروغ زن میدارید ورسالت ما قبول نمیکنید، باری بدانید که بامداد شما را ازآسمان عذاب آید وآنکه سه‌روز آن عذاب درپیوندد. ایشان بایکدیگر گفتند: **یونس** هرگزدروغ نگفته است این یك‌امشب اورا بیازمائید بنگرید‌که امشب ازمیان‌مابیرون شود یانه، اگر بیرون‌شود و برجای خویش نماند پس بدانیدکه راست میگوید. بامداد چون اورا طلب کردند نیافتند که ازمیان ایشان بیرون شده بود، دانستند که وی راست گفت، همان ساعت امارات ودلائل‌عذاب پیدا گشت، ابری سیاه برآمد، ودخانی عظیم درگرفت، چنانکه درودیوار ایشان سیاه گشت، ایشان بترسیدند، وازکردها و گفتهای‌خویش پشیمان شدند، وربّ‌العزّة جلّ‌جلاله دردلهای‌ایشان توبت‌افکندهمه بیك‌باربصحرا بیرون‌شدند، مردان وزنان و کودکان وچهار پایان نیز بیرون بردند، و پلاسها درپوشیدند، زبان زاری وتضرّع بگشادند، وبه اخلاص وصدق‌این‌دعا گفتند: یاحیّ حین لاحیّ یاحی محیی‌الموتی یاحیّ لاآله الاانت. فعرف‌الله صدقهم‌فرحمهم‌واستجاب دعاءهم وقبل‌توبتهم وکشف‌العذاب عنهم، وکان ذلك یوم عاشوراء. وکان **یونس** قد خرج و اقام ینتظر العذاب فلم یر شیأً وکان من کذّب ولم یکن له بیّنة قتل، فقال **یونس**: کیف ارجع الی قومی وقد کذبتهم، فذهب مغاضباً لقومه ورکب‌السفینة. فذلك قوله: «و **ذاالنون**

---

۱ ـ منحصر به نسخه الف است (۲) تنحیس (ج)

اذ ذهب مغاضباً » و یأتی شرحه فی موضعه ان شاءالله.

ولو شاءَ ربك لآمن من فی الارض كلهم جمیعاً » ای وفّقهم للهدایة « افانت تكره الناس حتی یكونوا مؤمنین » قال **ابن عباس**: كان **النبی** (ص) حریصاً علی ایمان جمیع الناس. وقیل: نزلت فی **ابی طالب** فاخبره سبحانه انه لایؤمن الا من سبق له من الله السعادة ولایضل الا من سبق له الشقاوة. « افانت تكره الناس » اكراه الهدایة لااكراه الدعوة، یا **محمد** تو نتوانی كه ایشان را ناكام راه نمائی، باز خواندن توانی اما راه نمودن نتوانی «لیس علیك هدیهم، انك لاتهدی من احببت»

« وماكان لنفس » وما ینبغی لنفس، وما كانت النّفس « لتؤمن الا باذن الله » ای ـ بارادته و توفیقه وماسبق لها من قضائه ومشیّته فلا تجتهد نفسك فی هدیها فانّ ذلك الی الله و هذا الحدّ الدلایل علی انّ استطاعة العبد مع فعله لاقبل فعله. قال بعض المحققین: لایمكن حمل الاذن فی هذه الآیة الا علی المشیّة لانه امر الكافة بالایمان والذی هو مامور بالشی لایقال انه غیر ماذون فیه و لایجوز حمل الآیة علی ان معناه لایؤمن احد الا اذا الجاءه الحق الی الایمان واضطره، لانه یوجب اذاً ان لایكون احد فی العالم مؤمناً بالاختیار وذلك خطاء فدل علی انه ارادبه الا ان یشاءالله ان یؤمن هو طوعاً ولایجوز بمقتضی هذا ان یرید من احد ان یؤمن طوعاً ثم لایؤمن لانه تبطل فائدة الآیة، فصحّ قول **اهل السنة** انّ ماشاءالله كان ومالم یشاء لم یكن.

قوله: «ویجعل الرجس» ای ـ یجعل الله الرّجس. وقرأ **ابوبكر** و نجعل بالنون ای ـ نجعل العذاب الالیم. و قیل: **الشیطان**. و قیل: الغضب والسخط «علی الذین لایعقلون» دلائله واوامره ونواهیه.

« قل انظروا » ای ـ قل للمشركین الذین یسئلونك الآیات « انظروا ماذا فی السموات والارض » من الایات والعبر التی تدل علی وحدانیّة الله سبحانه فتعلموا انّ ذلك كلّه یقتضی صانعاً لایشبه الاشیاء ولایشبهه شیٔ. ثم بیّن انّ الایات لاتغنی عمن سبق فی علم الله سبحانه انه لایؤمن، فقال: «وماتغنی الآیات والنّذر» درین «ما» مخیّری، خواهی باستفهام گوی، خواهی بنفی، اگر باستفهام گوئی معنی آنست كه چه سود دارد آیات ومعجزات. واگر بنفی گوئی معنی آنست كه سود ندارد آیات ومعجزات

وانذار آگاه کنندگان وبیم نمایندگان قومی را که درعلم خدای کافرانند که هرگز ایمان نیارند. « فهل ینتظرون » مشرکان **مکه** را میگوید: ماینتظرون « الا » ایّاماً یقع علیهم فیها العذاب و « مثل ایام الذین مضوا من قبلهم » وایّام‌الله عقوباته وایّام **العرب** وقایعها. منه قوله: « وذکّرهم بایّام‌الله » وکل ما مضی علیك من خیرٍ وشرٍ فهو ایّام. میگوید: مشرکان **قریش** بعدازان که ترا دروغ زن گرفتند چـه انتظار کنند وچه چشم دارند مگر مثل آن عقوبات و وقایع که ایشانرا رسید که گذشته‌اند از پیش از(۱) دروغ زن گیران پیغامبران چون **عاد** و **ثمود** وامثال آن.

« قل » یا **محمد** « فانتظروا » مثلهاان لم‌تؤمنوا « انی معکم من‌المنتظرین » لذلك. وقیل: انتظروا هلاکی انی معکم من‌المنتظرین‌هلاککم، هذا جواب لهم‌حین قالوا: نتربص بکم الدوائر.

« ثم ننجی رسلنا » قرأ **یعقوب** ننجی بالتخفیف وهو مستقبل بمعنی الماضی ای ـ کما اهلکنا الذین خلوا ثم نجّینا الرسل والمؤمنین « کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین » ای ـ ننجی **محمد** اومن آمن معه. قرأ **الکسائی** و **حفص** و **یعقوب** « ننجی المؤمنین » ای ـ ننجی بالتخفیف والاخـرون بالتشدید وانجی ونجّی بمعنی واحدٍ. « حقاً علینا » یعنی ـ منّافان‌الاشیاء تجب من‌الله اذااخبر انها تکون فیجب الشیٔ من‌الله لصدقه ولایجب علیه لعزّه.

« قل یا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی » این خطاب بامشرکان **قریش** است میگوید: ان کنتم لاتعرفون ما انا علیه فانا ابیّنه لکم، اگر شما نمی‌شناسید و نمیدانید این دین که من آورده‌ام، من شما را روشن کنم ودلایل درستی وراستی آن شمارا پیدا کنم، همانست که گفت: « وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم » وقیل: معناه « ان کنتم فی‌شك من‌دینی » الذی ادعوکم الیه فانا علی یقین، اگر شما درگمان‌اید ازین دین که من آوردم و شما را بدان دعوت کردم، من باری بریقین‌ام بی هیچ گمان درستی وراستی آن‌میدانم، وحقّی وسزاواری آن می‌شناسم. همانست که گفت: « علی بصیرة اناومن‌اتبعنی » آنگه گفت: « فلا اعبدالذین تعبدون من‌دون‌الله »

---

۱ ـ فادروغ زن گیران (الف).

بآنکه شما در گمان‌اید من نخواهم پرستیدن ایشان را که می پرستید شما فرود از خدای، آنگه ایشانرا تهدید کرد بآنچه گفت: «اعبدالله الذی یتوفیکم» که وفات ایشان میعاد عذاب ایشان‌است، میگوید: آن خدایرا پرستم که شمارا میراند وشمارا عذاب‌کند که دیگری را بباطل می‌پرستید نه اورا بحق، ونیز اشارت است که سزای خدایی اوست که قدرت آن دارد که شما را میراند و قبض ارواح شما کند نه آن بتان که ایشان را قدرت نیست و در ایشان هیچ ضرونفع نیست «وامرت ان اکون من‌المؤمنین» بما اتی به‌الانبیاء علیهم السلام قبلی. فان قیل: کیف قال ان کنتم فی شك، وهم کانوا یعتقدون بطلان‌ماجاء به، قیل: لانهم‌لماراوا الآیات‌والمعجزات‌اضطربوا وشکوا فی‌امرهم وامرالنبی‌صم. وقیل: کان فیهم‌شاکون فهم‌المراد بالآیة کقوله‌حکایة عن‌الکفار «وانالفی شك مماتدعوننا الیه مریب» «وان اقم وجهك» عطف علی‌المعنی تقدیره، وامرت ان‌اکون من‌المؤمنین، کن‌مؤمناً ثم اقم وجهك. وقیل‌معناه، وامرت ان‌اکون من‌المؤمنین واوحی‌الی‌ّان اقم وجهك‌للدین ای ـ استقبل **الکعبة** فی‌الصلوة وتوجه نحوها. وقیل‌استقم مقبلا بوجهك‌علی ماامرك‌الله «حنیفاً» علی «ملة **ابراهیم**» «ولا تکونن من‌المشرکین».

«ولا تدع من دون‌الله مالاینفعك» ان‌دعوته «ولایضرك» ان‌خذلته، لاینفعك ان اطعته ولایضرك ان‌عصیته. سیاق‌این‌سخن تحقیربتان‌است، ومذلت وخواری‌ایشان، که درایشان هیچ چیز از نفع و ضر و خیر و شرّ نیست وضار و نافع بحقیقت جزالله نیست «فان فعلت فانك اذا من الظالمین» الذین وضعوا الدعا غیر موضعه، آنگه تحقیق وتأکید این سخن‌را گفت.

«وان یمسسك‌الله بضر» فلا یصبك بشدّة و بلاء مرض اوفقر «فلاکاشف له» ای‌لادافع له «الاهو» «وان یردك بخیر» رخاء ونعمة وسعة «فلاراد لفضله» ای ـ لامانع لرزقه لامانع لما یفضل به علیك من‌نعمة «یصیب به» بکل واحد من الضرو الخیر «من یشاء من عباده وهوالغفور الرحیم» فلاتیاسوا من غفرانه ورحمته.

«قل یاایها الناس» خطاب با **قریش** است و با **مکیان** «قدجاءکم الحق من ربکم» حق اینجا **مصطفی** است و **قرآن** «فمن اهتدی» یعنی ـ آمن بـ: **محمد**

وعمل بما فی الکتاب« فانما یهتدی لنفسه » ای ـ فلنفسه ثواب اهتدایه« ومن ضل»
ای ـ کفر بهما «فانما یضل علیها» ای ـ علی نفسه وبال الضلالة «وما انا علیکم بوکیل»
ای ـ بکفیل احفظ اعمالکم، وقیل: بحفیظ من الهلاك حتی لاتهلکوا . مفسران گفتند:
درین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت قتال، یکی آنکه گفت :«فقل انما الغیب لله
فانتظروا انی معکم من المنتظرین» دیگر « وان کذبوك فقل لی عملی ولکم عملکم»
سه دیگر « واما نرینّك بعض الذی نعدهم» چهارم « افانت تکره الناس حتی یکونوا
مؤمنین » پنجم « فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم » ششم « ومن
ضل فانما یضل علیها وما انا علیکم بوکیل » هفتم « و اصبر حتی یحکم الله » نسخ
الصبر منها بآیة السیف « و اتبع مـا یوحی الیك » من التبلیغ و التبشیر والاعـذار
والانذار « و اصبر » علی تبلیغ الرسالة وتحمل المکاره « حتی یحکم الله » من نصرك
وقهر اعدائك واظهار دینه ففعل ذلك یوم **بدر** « و هو خیر الحاکمین » حکم بقتل
المشرکین وبالجزیة علی اهل الکتاب یعطونها «عن یدوهم صاغرون» وقیل :«خیر
الحاکمین» لانه المطلع علی السرائر فلایحتاج الی بیّنةٍ وشهود .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :«فلولا کانت قریة آمنت» بزرگست وبزرگوار خداوند کردگار،
نامدار رهی دار، کریم ومهربان، خدای جهان وجهانیان، دارندهٔ ضعیفان، نوازندهٔ لهیفان،
نیوشندهٔ آوازسایلان، پذیرندهٔ عذر عذرخواهان، دوستدار نیاز وسوز. درویشان ونالهٔ
خستگان، دوست دارد بندهیی راکه دروزارد، وازکرد بد خویش بدو نالد، خودرا
دست آویزی نداند، دست ازهمهٔ وسائل وطاعات تهی بیند، اشك ازچشم روان، و ذکر
برزبان، ومهر درمیان جان، نبینی که باقوم **یونس** چه کرد ؟ آنگـه که درماندند و
عذاب بایشان نزدیك گشته ، و **یونس** بخشم بیرون شده ، وایشانرا وعدهٔ عذاب داده ،
بامداد ازخانها بدرآمدند، ابرسیاه دیدند ودود عظیم ، آتش ازآن پاره پاره می افتاد ،
بجای آوردند که آن عذاب است که **یونس** مرایشانرا وعده داد **یونس** راطلب کردند
ونیافتند ، جمعی عظیم بصحرا بهم آمدند طفلکان را ازمادران جدا کردند ، کودکان را

از پدران‌بازبریدند، تاآن کودکان‌وطفلکان بفراق‌مادروپدرگریستن‌وزاری‌درگرفتند، پیران‌سرها برهنه کردند ومحاسن سپیدبردست نهادند همی(۱)بیك بارفغان بر آوردند، وبزاری وخواری زینهارخواستند، گفتند: اللهم ان ذنوبنا عظمت وجلّت وانت اعظم منها واجلّ، خداوندا گناه ما بزرگست وعفو تو ازآن بزرگتر، خداوندا بسزای ما چه نگری بسزای خود نگر. آنگه سه فرقت شدند به سه صف ایستاده صفی پیران وصفی جوانان و صفی کودکان. عذاب فرو آمد برسر پیران بایستاد. پیران گفتند، بارخدایا تومارا فرموده‌ای(۲) که بندگانرا آزاد کنید ماهمه بندگانیم، وبردرگاه تو زارندگانیم، چه بود که مارا ازعقوبت وعذاب خود آزاد کنی؟ عذاب ازسر ایشان بگشت‌برسرجوانان بایستاد. جوانان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که ستمکاران را عفو کنید و گناه ایشان درگذارید ما همه ستمکارانیم برخویشتن، عفو کن و از ما درگذار. عذاب ازایشان درگذشت برسرکودکان بایستاد. کودکان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که سایلان‌را رد مکنید و بازمزنید ماهمه سایلانیم(۳)مارا ردّ مکن ونومید بازمگردان، ای فریادرس نومیدان، وچارهٔ بیچارگان، وفراخ بخش‌مهربان. آن عذاب از ایشان بگشت وتوبهٔ ایشان قبول کرد. اینست که رب العالمین گفت: «کشفنا عنهم عذاب‌الخزی فی‌الحیوة‌الدّنیا ومتّعناهم الی‌حین» قوله: «وماکان لنفس ان تؤمن الّا باذن‌الله» بی آیینهٔ توفیق‌کس روی ایمان نبیند، بی عنایت حق کس بشناخت حقّ نرسد، بنده بجهد خویش نجات خویش‌کی تواند، تا بادل بنده تعریف نکند، وشواهد صفات ونعوت خود دردل وی مقرّرنکند، بنده هرگز بشناخت اورا نبرد، والله لولاالله مااهتدینا ولا تصدّقنا ولا صلّینا، آب وخاك را نبود پس بود را چه رسد که بدرگاه قدم آشنائی جوید اگر نه عنایت قدیم بود، دعوی شناخت ربوبیّت چون کند اگر نه توفیقش رفیق بود.

دل کیست که گوهری فشاند بی‌تو   یا تن که بود که ملك راند بی تو
والله که خرد راه نداند بی تو   جان زهره ندارد که بماند بی تو.

«قل انظروا ماذا فی‌السّموات والارض» همه علم آیت و رایات قدرت اوست،

---
(۱) بجای: همگی (۲) فرموده‌ئی (ج) (۳) سائلان ایم (ب)

دلایل وامارات وحدانیّت اوست، نگرنده می درباید، ازهمه جانب بساحت او راه است رونده می‌باید، بستان حقایق پر ثمار لطائف‌است، خورنده می‌باید.

مرد باید که بوی داند برد   ورنه عالم پر ازنسیم صباست.

«وما تغن الآیات والنّذر عن‌قوم لایؤمنون» الادلّة وان‌کانت ظاهرةً فماتغنی اذاکانت البصائر مسدودة کما انّ‌الشّموس و ان کانت طالعة فما تغنی اذا کانت الابصار عن الادراك بما عمی(۱) مردودة.

وما انتفاع اخی الدّنیا بمقلته اذااستوت عنده الانوار والظّلم.

«ثم ننجّی رُسلنا والّذین آمنوا کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین» تشریف ونواخت مؤمنان‌است که‌رب‌العزّة به‌نعت‌اعزاز واکرام‌نجات ایشان برنجات پیغامبران بست، ودرنعت تخصیص وتشریف ایشانرا درهم پیوست. گفت حق است ازما، واجب است از کرم ولطف ما، که مؤمنان‌را رهانیم،چنانکه پیغامبران‌را رهانیدیم،تاچنانکه برهیچ پیغامبر روانیست‌که فردا درآتش شود وعذاب چشد، هیچ مؤمن را روانیست که در دوزخ و در عـذاب جاوید بماند، فانّه جلّ جلاله اخبر انّه ینجی الرّسل والمؤمنین جمیعاً. «وان اقم وجهك للدّین» ای ـ اخلص قصدك للدّین وجرّد قلبك عن اثبات کل مالحقه قهرالتکوین. میگوید: دین خویش ازشوب ریاپاك دار،وقصد خویش درجستن کیمیای حقیقت درست کن دل ازعلایق بریده، وکمربندی برمیان بسته، وحلقه خدمت درگوش وفا کرده، وخواست خود فدای خواست ازلی کرده، نفس فدای رضا، ودل فدای وفا، وچشم فدای بقا.

نفسم همه عمر دروصالت خواهد   روحم راحت ز اتصّالت خواهد

گوشم‌سمع ازبهر مقالت‌خواهد   چشمم بصرازشوق‌جمالت خواهد.

ازینجا نورحقیقت‌آغاز کند، بازمحبّت برهوای تفرید پرواز کند، جذبۀ الهی دررسد، رهی را ازدست‌تصرّف بستاند، نه‌غبار زحمت‌آرزوی بهشت بروقت وی‌نشیند، نه بیم دوزخ اورا راه گیری کند. بزبان حال گوید:

عاشق بره عشق چنان می‌باید   کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

---

(۱) بما لمعی (ج)

رهی تاا کنون طالب بود . مطلوب گشت، عاشق بود معشوق شد، مرید بودمراد گشت، بساط یگانگی دید بشتافت، تاقرب دوست بیافت، خبرعیان گشت، ومبهم بیان شد ، رهی درخود میرسید(۱) که بدوست رسید ، خود را ندید او ، که درست دید .

پیرطریقت گفت : الهی تا آموختنی را آموختم، وآموخته را جمله بسوختم، اندوخته‌را برانداختم، وانداخته را بیندوختم، نیست‌را بفروختم، تاهست رابیفروختم، الهی تا یگانگی بشناختم، در آرزوی شادی بگداختم، کی باشد که گویم پیمانه بینداختم ، واز علائق وا پرداختم ، وبود خویش جمله درباختم .

کی باشد کین قفس بپردازم   در باغ الهی آشیان سازم .

(۱) برسید (ج)

١١ - سورة هود ع (مكية)

النوبة الاولى

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداونـد فراخ بخشایش مهربان «**الر کتاب**» این حروف نامه‌ایست «**احکمت آیاته**» درست وراست و بی‌غلط گفته وفرستاده سخنهای او ومعنیها درو. «**ثم فصلت**» پس آنکه گشاده و روشن و پیدا بازنموده «**من لدن حکیم خبیر(١)**» از نزدیك دانای راست‌دان آگاهی نهان دان .

«**الا تعبدوا الا الله**» آنرا که نپرستید مگر الله «**انني لکم منه نذیر و بشیر(٢)**» که من رسانندهام شما را ازو آگاهی دهنده و بیم نمایم شاد کننده ورامش رسانم .

«**وان استغفروا ربکم**» و آنرا کـه آمرزش خواهیـد از خداوند خویش «**ثم توبوا الیه**» وباز گردید باو «**یمتعکم متاعاً حسناً**» تا شما را برخورداری دهد [وروزی برسازد وبهره‌سپارد] برخورداری نیکو [دردرنگ روزگار] «**الی اجل مسمی**» تا آن هنگام که نام زد کرده در رسد «**ویوت کل ذی فضل فضله**» و هر خداوند فضل‌را وافزونی را درکردار وخدمت فضل او و ثواب آن افزونی او باودهد.

«**وان تولوا**» و اگربر گردید «**فاني اخاف علیکم**» من‌می‌ترسم برشما «**عذاب یوم کبیر(٣)**» از عذاب بزرگ در روزی بزرگ

«**الی الله مرجعکم**» باخدای‌است‌بازگشت‌شما «**وهو علی کل شي قدیر (٤)**» و او برهمه‌چیز تواناست .

«**الا**» آگاه باشید[1] و[بدانید] «**انهم یثنون صدورهم**» [ایشان کـه دشمنان‌اند و بیگانگان] فراهم میگیرند نهانی خویش برنهانهایی «**لیستخفوا منه**» تاآنرا پنهان دارند از الله «**الا**» آگاه باشید [وبدانید] «**حین یستغشون ثیابهم**» آنکه که جامها در سر میکشند[2] [با فراهم داشتن دل پوشیدن راز را در آن]

---

١ - بید (الف)   ٢ - که می‌درکشند (الف)

«یعلم مایسرون وما یعلنون» میداند الله هرچه نهان میدارند [از کژی] وآشکارا می‌نمایند [از راستی] **« انه‌علیم بذات‌الصدور(٥)»** که الله داناست بهرچه در دلها است .

الجزء الثانی عشر

«وما من دابة فی‌الارض» ونیست هیچ جنده‌یی(۱) درزمین **«الا علی‌الله رزقها»** مگر برخدا است روزی آن **« ویعلم مستقرها و مستودعها »** و میداند [الله] جای آرام آن و جای سپنچگانی(۲) آن . **«کل فی کتاب مبین(٦)»** همه در لوح است درنسختی پیدا روشن .

«وهو الذی خلق السموات والارض» او آنست که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین **«فی ستة ایام»** در شش روز **« وکان عرشه علی الماء»** و عرش او برآب بود [چنانکه اکنون] **«لیبلوکم»** تا بیازماید شما را **« ایکم احسن عملا »** که‌کیست‌ازشما نیکوکارتر **«ولئن‌قلت»**واگرگویی [مشرکان‌را] **« انکم‌مبعوثون من بعدالموت »** که شما انگیختنی‌اید از خاك [رستاخیز را] از پس مرگ **«لیقولن الذین کفروا»**خواهند گفت‌کافران **«ان هذا الا سحرمبین(۷)»** که‌نیست این سخن مگرجادوئی آشکار [دروغی آشکار]

«ولئن اخرناعنهم‌العذاب» واگروا(۳) پس داریم ازایشان عذاب **«الی امة معدودة»** تا هنگامی شمرده **«لیقولن»** خواهند گفت **«مایحبسه»** چه چیز آن عذاب را باز می‌برد(٤) **«الایوم یاتیهم»** آگه باشد آن روز که [عذاب] بایشان آید **«لیس‌مصروفاًعنهم»** [عذاب آن‌روز] ازایشان‌بازداشتنی نیست **« وحاق بهم»** وفرا سرایشان‌نشیند **«ماکانوا به یستهزؤن(۸)»** آنچه‌برآن می‌خندیدند وافسوس میکردند برآن .

« ولئن‌اذقنا الانسان» واگر مردم را بچشانیم **«منا رحمة»** از خود مهربانی **« ثم نزعناها منه»** آنگه بازستانیم ازو **«انه‌لیؤس کفور(۹)»** مردم براستی نومید

۱ ـ در همه نسخه‌ها چنین است . ۲ ـ ترجمه مستودع است که در تازی بمعانی : جای حفظ و جایگاه کودك از شکم است و معنی اخیر مرادف باسرای سپنج یا سپنجگانی‌است درین کتاب .
۳ ـ یا پس (الف) ٤ ـ می‌باز برد (الف)

است ناسپاس.

«**ولئن اذقناه نعماء**» واگر چشانیم اورا نیك روزی و تن آسانی «**بعد ضراء مسته**» پس گزند و بد روزگاری که رسیده بود باو «**لیقولن**» براستی که او گوید «**ذهب السيات عنی**» آن بدروزی و بدحالی وآن بیماری و درویشی همه رفت از من «**انه لفرح فخور** (۱۰)» براستی که اوشاداست خویشتن دوست لاف زن نازنده.

«**الا الذين صبروا**» مگر ایشان که[ببدروز]شکیبااند «**وعملوا الصالحات**» ودرتنگ روزنیکو کار «**اولئك لهم مغفرة و اجر كبير** (۱۱)» ایشانند که ایشانرا است آمرزش و مزد بزرگوار.

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان صدوبیست وسه آیت است وهزاروهفتصد وبیست وپنج کلمه و هفت هـزار و پانصدو سیزده حرف جمله بـ **مکة** فرو آمد از آسمان بقول **ابن عباس** مگر یك آیت «اقم الصلوة طرفی النّهار» که این یك آیت **مدنی** است. ودرخبر است که **بوبکرصدیق** گفت: یا رسول‌الله عجلّ الیك الشّیب. قال: شیّبتنی **هود** واخواتها **الحاقه** و **الواقعة** و **عم یتساءلون** و **هل اتیك حدیث الغاشیة**»: قال **یزید بن ابان** رأیت **النبی**ص فی المنام فقرأت علیه سورة **هود** فلمّا ختمتها قال یا: **یزید** قرأت فاین البکآء. وعن **ابی بن کعب** قال قال **رسول‌الله**ص: «من قرأ سورة **هود** اعطی من‌الاجر عشرحسنات بعدد من‌صدق بـ **هود** و کذّب به و **نوح** و **شعیب** و **صالح وابراهیم**ع وکان یوم‌القیامة عندالله تعالی من السعداءِ. و درین سوره سه آیت منسوخ است یکی «انّما انت نذیرٌ والله علـی کلّ‌شی وکیلٌ» نسختها آیة السیف دوم «من کان یریدالحیوة الدنیا و زینتها» الایة، نسخها قوله تعالی «من کان یرید العاجلة عجلّنا له فیها مانشآء لمن نرید» سوم قوله تعالی: «اعملوا علی مکانتکم انّا عاملون و انتظروا انّا منتظرون» نسختها آیة السیف.

قوله: «آلر» روایت کنند از **ابن عباس آلر** و **حمٓ** و **نون**(۱) **الرحمن** متفرقة.

(۱) و ن (ج)

قال **الضحاك** : معناه اناالله اری . وقال **الحسن** هو اسم من‌اسماءالله عزوجل. وگفته‌اند: « آلر کتاب » ای ـ هذه الحروف الثمانية والعشرون مجموعة کتاب ، میگوید: این حروف تهجی که عدد آن بیست و هشت است کتاب خداوند است ، نامهٔ وی ، سخن وی، برین‌معنی «الر» ابتداست وما بعدخبرابتدا ، آنگه صفت نامه کرد «احکمت آیاته » ای ـ احکمهاالله عن التناقض و الکذب والباطل و اتقنها بالنظم العجیب و اللفظ الرصین و المعنی البدیع فمـا یقدر ذو زیغ ان یطعن فیها . وقیل : احکمت بالحجج والدلایل . وقیل : احکم **القرآن** من ان ینسخ بکتاب سواه کما نسخ سایر الکتب به «ثم فصلت» ای ـ فصلهاالله یعنی ـ بینها بالاحکام من‌الامر والنهی والحلال والحرام والوعد والوعید والثواب والعقاب . وقیل : **القرآن** مفصل یکون کل معنی من معانیه منفصلا عن غیره . وقیل : « فصلت » ای ـ انزلت فصلاً فصلاً و نجماً نجماً فی عشرین سنةً کما دعت الحاجة الیه . « من لدن حکیم » ای ـ هذا الکتاب من عندالله الحکیم العدل فی قضائه یضع الشیء موضعه «الخبیر» باعمال عباده یعلم ما کان ومایکون.

« ان لاتعبدوا الاالله » محل « ان » رفع است بر ضمیر محذوف ای ـ فی ذلك الکتاب «ان لاتعبدوا الاالله» وروا باشد که محل ان خفض بود ای ـ فصلت و احکمت آیاته بان لاتعبدو الاالله وبان‌استغفروا ربکم « انّنی لکم‌منه » ای ـ من‌الله «نذیر» من‌النار لمن عصاه «بشیر» بالجنة لمن اطاعه .

« وان استغفروا ربکم » کفّار **مکه** را میگوید :

« استغفروا ربکم » من‌الشرك « ثم توبوا » ای ـ ثم ارجعوا الیه بالطاعة و العبدة ـ این «ثم» را درین‌موضع حکم تعقیب نیست که این‌درموضع واو عطف‌است چنانکه تو گوئی : فلان حکیم فصیح ثم هو فی‌نصاب مجـد وبیت شرف ، استغفارفرا پیش داشت که مقصود ومطلوب بنده مغفرت‌است وتوبه وسیلت است وسبب ، یعنی‌ـ سلوالله المغفرة وتوسلوا الیهابالتوبة ، فالمغفرة اول‌فی‌الطلب وآخرفی‌السبب . وقیل: استغفروا ربکم لمامضی من‌الذنوب ثم‌توبوا الیه لما عسی‌یقع من‌الذنوب فی‌المستأنف « استغفروا » این سین طلب است و معنی آنست : اطلبوا الی‌الله ان یغفر کفرکم و

معاصیکم «یمتعکم متاعاً حسناً» یعمرکم ولایهلکم ویحییکم حیوةً طیبةً واصل الامتاع الاطالة. یقال: امتع الله بکم ومتع بکم وقال بعضهم: العیش الحسن الرضا بالمیسور والصبر علی المقدور، وفیه دلیل علی استنزال الرزق والعیش الطیب بالاستغفار والتوبة ومثله اخباراً عن نوح ع «فقلت استغفروا ربکم» الآیة «الی اجل مسمی» ای - الی حین الموت. وقیل: الی یوم القیامة. وقیل: الی وقتٍ لایعلمه الاالله. «ویوت کل ذی فضلٍ فضله» ای - ویعط کل ذی عمل صالح فی الدنیا اجره وثوابه فی الآخرة. قال: **ابو العالیة**: من کثرت طاعاته فی الدنیا زادت درجاته فی الجنة، لان الدرجات تکون بالاعمال. وقال **ابن عباس**: من زادت حسناته علی سیّآته دخل الجنة ومن زادت سیّآته علی حسناته دخل النار، ومن استوت حسناته وسیّآته کان من اهل **الاعراف**، ثم یدخلون الجنّة بعد. وقیل «ویوت کل ذی فضل فضله» یعنی - من عمل لله وفقه الله فیما یستقبل علی طاعته. قال **الزجاج**: من کان ذافضل فی دینه فضله الله فی الدنیا بالمنزلة کما فضل اصحاب نبیّه ص وفی الآخرة بالثواب الجزیل «وان تولوا» اصله تتولوا فخدف احدی التائین تخفیفاً و الدلیل علیه قرائت **ابن کثیر** وان تولوا بتشدید التاءِ. و قیل: و«ان تولوا» ماض یعنی - ان اعرضوا عن الاستغفار، «فانی اخاف» ای - فقل انی اخاف علیکم «عذاب یوم کبیر» وهو یوم القیمة «الی الله مرجعکم» ای - مصیرکم فی الاخرة، فاحذروا عقابه ان تولیتم عما ادعوکم الیه. «وهو علی کل شیءٍ» من الاحیاءِ بعد الموت والعقاب علی المعصیة وغیر ذلک «قدیر»

«الا انّهم یثنون صدورهم» **کلبی** گفت: این آیت درشأن **اخنس بن شریق** آمد، مردی منافق بود، ازین خوش سخنی، شیرین منظری، **مصطفی** (ص) را دیدی بروی وی تازه وخندان، باوی دوست وارسخن گفتی، وبدل اورادشمن داشتی،(۱) وکافروار زندگانی کردی: «یثنون صدورهم» ای - یخفون مافی صدورهم من الشّحناء والعداوة واصله من ثنیّت الثوب وغیره اذاعطفت بعضه علی بعض حتی یخفی داخله «لیستخفوا» بما اسرّوا منه، ای - من **النبی** (ص) وقیل: من الله ان استطاعوا. **عبدالله شداد** گفت: مردی منافق برسول خدا بر گذشت فثنی صدره وظهره و طأطأَ رأسه وغطی وجهه

(۱) بودی (الف)

کی لایراه **النبی** (ص) آن منافق پشت بر گردانید، وسر درپیش افکند، وروی خویش بپوشید، تـا **رسول** خدا اورا نبیند این آیت بشأن وی فرو آمد . وقیل : کان الرجل من الکفار یدخل بیته ویرخی ستره و یحنی ظهره ویتغشی بثوبه ویقول: هل یعلم الله مافی قلبی. فانزل الله تعالی «الا حین یستغشون ثیابهم» یغطّون رؤسهم بثیابهم « یعلم مایسرّون» فی قلوبهم «ومایعلنون» بافواههم . وقیل: «مایسرّون» یعنی- عمل اللیل و «مایعلنون» عمل النّهار . وقیل: یریداللیل والوقت الّذی یاوی الی فراشه فی الظلمة و یتغطی بثیابه ویستخفی بسرّه وذلك النهایة فی الخفاء وهولله ظاهرٌ جلیٌ. اعلم الله سبحانه فی الآیة ، انّهم حین یستغشون ثیابهم فی ظلمة اللیل فی اجواف بیوتهم یعلم تلك الساعة «مایسرّون وما یعلنون» [نظیره](۱) «مایکون من نجوی ثلثة الّاهو رابعهم» «انه علیم بذات الصّدور» ، بما فی النفوس من الخیر والشرّ .

« و ما من دابّة فی الارض » یقال لکلّ مـادبّ من الناس و غیرهم دابة، والهاء للمبالغة. یقول : لیس من حیوان دبّ علی وجه الارض « الّا علی الله رزقها » غذاؤها وقوتها وما تحتاج الیه وهوالمتکفل بذلك فضلا منه ورحمةً لاوجوباً . روی **سلام بن شرحبیل** قال : سمعت **حبة و سوا** ابنی **خالد** یقولون اتینا رسول الله (ص) وهو یعمل عملاً یبنی بناء فاعنّاه علیه فلمّا فرغ دعا لنا وقال لاتأیسا من الرزق ماتهززت رؤسکما فان الانسان ولدته امّه احمر لیس علیه قشره ثمّ یعطیه الله ویرزقه. وقیل: «علی» بمعنی من . ای- من الله رزقها ان شاء وسعه وان شاء ضیّقه ان شاء رزق وان شاء لم یرزق فذلك الی مشیّته . قال **مجاهد** : ماجاء ها من رزق فمن الله، وربما لم یرزقها حتی تموت جوعاً . «ویعلم مستقرّها» حیث تأوی الیه وتستقرّ فیه لیلاً ونهاراً «ومستودعها» الموضع الّذی یدفن فیه اذامات. وقیل: «مستقرّها» فی الآخرة للابد، و «مستودعها» فی الدنیا(۳) للاجل . قال **مجاهد** : مستقرهافی الرحم ومستودعهافی الصّلب ، لقوله تعالی: ونقرّ فی الارحام» وقوله: «جعلناه نطفة فی قرار مکین» وقیل: المستقر الجنّة اوالنّار. والمستودع القبر، لقوله فی صفة اهل الجنّة : «حسنت مستقراً ومقاماً» وفی صفة اهل النّار : «ساءت مستقراً ومقاماً» . وقری «ویعلم مستقرها ومستودعها» فلمستقرّ الجنین والمستودع

(۱) منحصر به نسخه الف است. (۲) درنسخه ج : رزقها نیست (۳) درنسخه ج : فی الدنیا نیست

النطفة «کلّ فی کتاب مبین» ای - کلّ مثبت فی اللوح المحفوظ قبل ان خلقها و مثبت فی علم الله سبحانه قبل وقوعها والفایدة فی کتابة اللوح التقریر فی الفهوم ان الله عزّوجلّ قد احاط بالاشیاء کلّها ونعوتها واما کنها واحاطتها علماً.

قوله: «وهو الّذی خلق السّموات والارض» یعنی - ومابینهما «فی ستّة ایّام» ای - فی ستّة ایّام لانّ الیوم من لدن طلوع الشمس الی غروبها ولم یکن یومئذ یومٌ ولا شمس ولا سماء فی ستّة ایّام. قال **ابن عباس** من ایّام الآخرة کلّ یوم الف سنة وقال **الحسن** کایّام الدنیا وقد سبق شرحه «وکان عرشه علی الماءِ» ای - فوق الماء، قبل ان خلق السّماء والارض وکان المآء علی متن الریح وفی وقوف العرش علی المآءِ والمآء علی غیر قرار اعظم الاعتبار لاهل الانکار. قال **کعب**: خلق الله عزّ وجلّ یاقوتة خضراءً ثمّ نظر الیها بالهیبة فصارت مایرتعد ثمّ خلق الرّیح فجعل المآء. علی متنها ثمّ وضع العرش علی المـاءِ قال **ضمرة**: انّ الله عزّ وجلّ کان عرشه علی المآء ثمّ خلق السموات والارض وخلق القلم فکتب به ما هو خالق و ما هو کائن من خلقه ثمّ انّ ذلـك الکتاب سبّح الله و مجّده الف عامٍ قبل ان خلق شیئاً من خلقه. و روی انّ الله عزّوجلّ کتب الکتاب و قضی القضیّة و عرشه علی المـآءِ و العرش اسم لسریر الملك، قال **رسول الله** (ص): ا: **سعدبن معاذ** یوم حکم حکمه فی **بنی قریظة** لقد حکمت فیهم بحکم الملك علی سریره. و قال **امیة بن ابی الصلت** ثمّ سوّی فوق السّماء سریراً. «لیبلوکم» یعنی - وخلقکم و «لیبلوکم» ای - لیختبرکم اختبار المعلم لااختبار المستعلم یقول: خلقکم لیتعبدکم فیظهر الاحسن منکم عملا فیجازیه بقدره. وقیل: «احسن عملا» ای - اورع عن محارم الله واسرع الی طاعته وازهد فی الدّنیا واشدّ تمسّکاً بالسنّة.

«ولئن قلت» این «ان» را درین موضع هیچ حکم شرط نیست و بمعنی کلّما است. میگوید: هر گاه که گوئی ای **محمد** اهل **مکه** را «انّکم مبعوثون» احیاء «بعدالموت» شما پس مر گك قیامت را انگیختنی اید وهرچند که برایشان خوانی بدرستی وراستی این وحی وتنزیل من وسخنان من، ایشان جواب دهند که آنچه **محمد** میگوید باطل است و دروغ، و **محمد** خود ساحراست، دروغ را سحر گویند، ازبهر آنکه سحر آن باشد که چیزی نمائی که آن نبود قرأ **حمزة و الکسائی**

« ساحر » بالالف والمراد به **محمد** (ص) و قراء الباقون « سحر » بغير الف والمراد به‌القول .

«ولئن اخّرنا عنهم» یعنی- عن کفار **مكة** العذاب «الی امّة معدودة» ای ـ الی اجل معدود ومدّة معلومة ـ اگر ما عذاب از کافران ومشرکان **مكة** باپس داریم تا روزگاری شمرده وهنگامی معلوم، ایشان خواهند گفت برطریق استهزا وتکذیب «مایحبسه» چیست آن که عذاب ازما بازمیدارد وبازمی‌برد یعنی ـ که ایشان تعجیل عذاب میکنند چنانکه جائی دیگر گفت : « یستعجلونك بالعذاب ولولا اجل مسمی لجآءهم العذاب » واین تعجیل واستهزاء بآن میکردند که آنرا دروغ میشمردند، رب العالمین گفت : « الا یوم یاتیهم العذاب » یعنی بـ : **بدر** « لیس مصروفاً عنهم » آگاه باشید وبدانید آن روز که عذاب فرو گشائیم بایشان آن عذاب از ایشان بازنگردانند [وقیل: لیس الیوم مصروفاً عنهم، ایشانرا روزی‌است که آن‌روز ازایشان باز نگردانند](۱) وبازنبرند «وحاق بهم» احاط بهم ونزل بهم «ماکانوا به یستهزؤن» جزاء استهزائهم . وگفته‌اند :«الی امة معدودةٍ » ای ـ قلیلة . مدت عذاب دنیا اندك شمرد از بهر آن که مدت دنیا وبقای دنیا باضافت باعقبی اندك است وهمچنین عذاب دنیا در مقابل عذاب جاودانه که در عقبی خواهد بود اندکی است ، اما لفظ امت در **قرآن** برهشت‌وجه آید : یکی‌از آن‌بمعنی‌عصبةاست وجماعت، چنانکه درسورة **البقره** گفت : « ومن‌ذریتنا امةً مسلمةً لك» ای ـ عصبةً مسلمة لك ، « تلك امةٌ قدخلت » ای ـ عصبة . ودر **آل‌عمران** گفت : «امة قائمة» ای ـ عصبة قایمة . و درسورة **المایدة** گفت : « امـة مقتصدة » ای ـ عصبة . ودر سورة **الاعراف** گفت : «وممن خلقنا امـة یهدو ن بالحق» ای ـ عصبة . وجه‌دوم امّت‌است بمعنی‌ملت ، کقوله :«انا وجدنا آباءنا علی‌امةٍ » ای- علی‌ملة «وان‌هذه امتکم‌امة واحدة» ای- ملتکم‌ملة **الاسلام** وحدها ، جائی‌دیگر گفت :«ولوشاءالله‌لجعلکم‌امة واحدة»یعنی- ملة **الاسلام** . وجه سوم‌امّت بمعنی‌مدت‌است. کقوله :«ولئن اخرناعنهم‌العذاب‌الی‌امة »ای- الی‌مدةٍ و کقوله : وادّکر بعدامّة. ای- بعدمدّةٍ . وجه‌چهارم‌بمعنی‌امام‌است‌کقوله:«ان**ابراهیم** کان‌امةقانتا» یعنی-

(۱) قسمت داخل کروشه درنسخه (ج) نیست .

کان اماماً یقتدی به فی الخیر. وجه پنجم امت است بمعنی جهانیان گذشته وجهانداران از کافران وغیر ایشان. کقوله: «ولکل امة رسول» «وان من امة الاخلافیها نذیر» یعنی ـ الامم الخالیة. وجه ششم امت **محمد** اندصم مسلمانان برخصوص. کقوله: «کنتم خیر امة» وقوله: «کذلك جعلنا کم امة وسطاً». وجه هفتم کافران امت **محمد** اند بر خصوص. وذلك قوله: «کذلك ارسلناك فی امة قدخلت من قبلها امم» یعنی ـ الکفّار خاصة. وجه هشتم امّت است بمعنی خلق. کقوله فی سورة **الانعام**: «ولاطایر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم» یعنی الا خلق مثلکم.

«ولئن اذقنا الانسان منا رحمة» انسان اینجا **ولید مغیرة** است یعنی ـ اعطیناه نعمة وصحة وسعة، واذقناه حلاوتها ومکنّاه من التلذذ بها «ثم نزعناها منه انه لیؤس کفور» یعنی ـ ثمّ سلبناه ایاها یئس من النعمة وکفرها لانّه لاثقة له بالله بل وثوقه بما فی کفه من المال.

«ولئن اذقناه نعمآء» ای ـ وسعنا علیه الصحة والمال والعافیة «بعد ضرآء مسته» ای ـ بعد الفقر الذی ناله «لیقولن ذهب السیّات عنی» ظن انه زایله کل مکروهٍ فلا یعاوده وظنّ ان البلاء لسوء ولعله خیر له «انه لفرح» بزوال الشدة «فخور» بالنعمة من غیر شکرلها. معنی آیت آنست که اگر مردم را بعد از بلا وشدت وبی کامی و درویشی، نعمت وعافیت دهیم وآسانی وراحت چشانیم واورا در آن نعمت بطر بگیرد آن رنج وبی کامی وبی نوائی همه فراموش کند شکر منعم بگزارد وحق نعمت نگزارد(۱) وبازبردن بلاومکروه نه ازحق بیند، در آن نعمت می نازد وشادی میکند ومیگوید: «ذهب السیّآت عنی» فارقنی الضر والفقر، ازنقمت وغضب حق ایمن نشیند وازمکر وی نترسد «ولایأمن مکرالله الا القوم الخاسرون» رب العالمین گفت: «انه لفرح فخور» اوست آن لاف زن نازنده بطر گرفته. فرح وسرور هردو در **قرآن** بیاید. اما فرح بذم آید ناپسندیده ونکوهیده چنانکه گفت: «لاتفرح ان الله لایحب الفرحین» «فرح المخلفون» وسرور بمدح آید ستوده وپسندیده چنانکه گفت: «ولقاهم نضرة وسروراً» والفخوز ـ المتبکر المتطاول. وقیل: «فرح(۲) فخور» ای ـ اشر

(۱) بنه گزارد (الف) (۲) فرح در (ج) نیست.

بطر، يفاخر المؤمنين بماوسّع‌الله عليه.

ثمّ ذكر المؤمنين فقال: «الاالذين صبروا» اين استثناء منقطع است يعنى ـ لكن « الذين صبروا » على‌الشدّة والمكاره «و عملوالصالحات» فى السرآءِ والضرآءِ «اولئك لهم مغفرةٌ» لذنوبهم «واجر كبير» يعنى ـ الجنة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم» «بسم‌الله» اخبارٌ عن وجود الحقّ بنعت القدم «الرحمن‌الرّحيم» اخبارٌ عن بقائه بوصف العلا والكرم كاشف‌الارواح باسم‌الله فهيّمهم(١)، و كاشف‌النفوس‌بالرحمن‌الرحيم‌فتيّمهم(٢)، فالارواح‌دهشى‌فى‌كشف‌جلاله، والنّفوس عطشى الى لطف جماله.

يا نزهتى فى حيوتى و راحتى بعد دفنى مالى بغيرك انس من حيث خوفى وامنى.

صد سال برآيد و بريزد دل من هم بوى وصال تو دمد از گل من.

اى خـداى كريم مهربان، اى نامدار(٣) رهى‌دار نگهبان، عالم توئى باسرار بندگـان، مطلع‌خودى بردلهاى دوستان، بارخـداى همهٔ بار خدايان، خداوند همهٔ خداوندان، پيش از هرزمان وپيش ازهر نشان، درملك بى‌دربايست، ملكى درذات بى‌هامانست، خداوندى پاك ازدريافت چون، منزّه از گمان و پندار وايدون، بينندهٔ هرتاريك، دانندهٔ هرباريك، نزديك‌تر ازهرنزديك، نزديك است بيتر، تا دوست از شادى شود مست، دوراست بقدر تا دشمن نداند كه هست، از دوست بجنايت نبرد كه بردبار است و وفادار، ازدشمن بخدمت فرهيب(٤) نگيرد كه جبّار است وكردگار، نه‌عدل ويرا چرا پيدا، نه فضل ويرا منتهى پديد، نه عدل ويرا درمان، نه فضل ويرا كران، عدل پيش فضل خاموش، و فضل‌را حلقهٔ وصال درگوش، نبينى(٥) كه عدل نهانست وفضل پيدا، تادشمن مغروراست و دوست شيدا، خداوندا آرام دل‌غريبانى، يادگار جان عارفانى، زندگانى جان و آيين زبانى، بخود از خود ترجمانى، بحق

(١) هيّمه‌الحب، جعله ذاهيام. (المنجد) وهيام بمعنى جنون ازعشق و شدّت عطش است.
(٢) تيمه الحب، عبّده و ذلّله (المنجد).
(٣) نام دار (الف) (٤) فريب (ج) (٥) نه‌بينى (الف)

توبر تو کــه ما را بوصال خود رسانی .

« آلر » الالف یؤلّفهم علی‌نعمة ویامرهم بالتوحید، واللام یلومهم‌علی‌تخلفهم ویأمرهم بالتجرید، والرآء یرفقهم بلطفه ویحملهم علی‌التفرید، الف خلق‌را بانعمت منعم مألوف میگرداند، آنگه ایشانرا و امنعم میخواند، که بنعمت چه نازید، راز ولینعمت خواهید، بانعمت آرام چه گیرید، دلارام‌مهین جوئید، مهرهٔ مهرفانی تا کی زنید، دست درچنگ وصل لم یزل زنید .

پیر طریقت گفت : الٓهی! گاه میگوئی که فرود آی، وگاه‌می گوئی که گریز، گاه فرمائی که بیا ، وگاه گوئی کــه پرهیز ، خدایانشان قربت است این ؟ یــا محض رستاخیز ؟ هرگز بشارت‌ندیدم تهدیدآمیز، ای‌مهربان بردبار ، ای لطیف ونیک‌یار، آمدم و ادرگاه خواهی بنازدار ، و خواهی خوار .

الله یعلم اننی بك واجد ما ان اريد على هواك بديلا

واللام یلومهم علی تخلفهم ویامرهم بالتجرید ـ لام ایشانرا ملامت میکنند که هان تا بنگارستان وبوستان مشغول نشوید ، که آنگه از دوستان واپس مانید، وبه ایشان درنرسید. درخبر است که سیروا‌سبق‌المفردون .والله‌عزّوجلّ یقول : والسابقون السابقون اولئك‌المقربون » «را» اشارت است برهــا شدن جوانمردان ، ازخویشتن بسان والهان در میدان هیمان، تا خود کجا فرا راه(۱) آیند ، و ازین دریای مغرق کجا و اکران(۲) افتند ،و شب انتظارشان کی بسرآید ، وصبح دولت از افق‌سعادت کی پدید آید .

پیر طریقت گفت : حقیقت این کارهمه نیاز است ، حسرتی بی‌کران ،ودردی مادرزادست ، درآن هم ناز است وهم‌گدازاست ، هم رستخیزنهان ، و هم زندگانی(۳) جاودان است بی‌قراری دل واجدان است ، بلای جان مقربان است ، حیرت‌علم‌محققان است ، احتراق عشق عارفان، وهیمان قصد دوستان وسرگردانی جوانمردان(٤) است سرگردانی ایشان درین راه چنان است ، که کسی در چاهی بی قعر افتد ، هرچند که

۱ـ واراه (ج) . ۲ـ باکران (ج) . ۳ـ زندگی (الف) . ٤ـ جوان مردان (الف)

درآن چاه می شود آن چاه بی قعرتر که هرگز اورا پای بر زمین نیاید، همچنین(۱) روندگان درین راه همیشه روان‌اند، افتان وخیزان، که هرگز ایشانرا وقفتی نه، و درین اندوه سلوتی نه، واین دریا را قعری نه، واین حدیث را غایتی نه.

درین ره گرم رو می باش تا از روی نادانی

نگر نندیشیا هرگز که این ره‌را کران‌بینی

« و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه » استغفار توبه است و توبه استغفار و برهم داشتن هردو لفظ اشارت است که از گناهان بیرون آیی چنانکه مارازپوست، آنگه اعتقاد کن که نجات تو نه بتوبه است که بکرم و فضل اوست جلّ جلاله، اول استغفار کن تا از گناه پاك شوی، پس‌توبه‌کن ازین اعتقاد تادرست شوی، اول‌برخیز بر گزارد طاعت و خدمت بفرمان شریعت، پس ازین برخاستن خود برخیز باشارت حقیقت. آن، یکی راه عابدان است واین یکی طریق عارفان، آن یکی حق‌خدمت از روی شریعت، این یکی نشان صحبت درمنهج حقیقت. حاصل خدمت آنست‌که گفت: « یمتعکم متاعاً حسناً » ثمرهٔ صحبت آنست که گفت: « و یؤت کل ذی فضلٍ فضله ».

قوله: « و ما من دابة فی‌الارض الا علی الله رزقها » خداست که آفریدگار است، و روزی گماراست، می‌آفریند بقدرت فراخ، روزی میدهد از خزینهٔ فراخ، نه از صنع در قدرت او وهن آید، نه از بذل در خزینهٔ وی نقص آید. و فی‌الخبر الصحیح: « یدالله ملای لا تغیضها نفقة سحّاءاللّیل والنّهار » سزای بنده آنست که چون عزّو علا حوالت روزی بر خود کرد، هرگز بر روزی غم نخورد، و بر ضمان الله تکیه کند، مصطفی (ص) گفت: « اذا احیل احدکم علی ملیٔ فلیحتل » اگر کسی را حوالت کنند بر مردی ملیٔ که مال دارد و توان آن دارد که کار گزارد، حوالت پذیرد، و بران ضمان وی اعتماد کند. پس چه گوئی در آفریدگاربندگان و دارندهٔ همگان، که حوالت روزی بندگان برخودکرد و بفضل خود بشد، ا بجای آن کرد چون روا باشد که دل در دیگری بندند، یا ز دیگر ن جویند. وفی‌بعض

۱ـ هم چنین (الف).

کتب‌الله : « عبادی انتم خلقی و انا ربکم ارزاقکم بیدی لا تتعبوا فیما تکلفت لکم‌به فاطلبوا منّی ارزاقکم و الیّ فارفعوا حوائجکم » .

وقال النبی(ص) «ان روح‌القدس نفث فی‌روعی ان‌نفساً لن‌تموت حتی‌تستکمل رزقها، الا فاتقوالله واجملوا فی‌الطلب ولا یحملنکم استبطاءالرزق ان تطلبوه‌بمعاصی الله فانه لا یدرك ما عندالله الا بطاعته .

« و یعلم مستقرها و مستودعها » مستقرالعابدین‌المساجد ، ومستقر العارفین المشاهد، ومستقرالمحب رأس سکة محبوبه ، لعلّه یشهده عند عبوره . ویقال‌لکل‌احد مثوی و مستقر الاالموحد، فانه لامأوی له ولا منزل . کـذا قال عیسی‌بن مریم(ع) : ان لابن آوی مأوی و لیس لابن‌مریم مأوی، فاجابه‌الجلیل جل جلاله: انا ماوی من لا ماوی له . رابعه‌عدویه را می‌آید که از قافله منقطع شد در بادیه‌ای حیران و سرگردان در آن بیابان زیر مغیلانی فرو آمده ، سر بر زانوی حسرت نهاده ، همی گوید : آلهی ، غریبم و بیمار و درویش ، غمگین وتنها و دل ریش ، ازغیب آوازی شنید که : تستوحشین وانا معك ؟ چه اندوه بری ، وچون تنهائی؟ نه من باتوام‌حاضر دل ومونس جان توام ؟ غریب کی باشی؟ و من وطن توأم درویش چون باشی؟ و من وکیل توأم ، زبان حال آن ضعیفه از سر ناز و دلال خبر میدهد .

گر شوند این خلق عالم سر بسر خصمان من
من روا دارم نگارا چون تو باشی آن من

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی : «فلعلك‌تارك» مگر که فروخواهی گذاشت [ونهان خواهی کرد] « بعض مایوحی الیك »چیزی ازآنچه‌بتو فرستاده‌اند از پیغام ، « وضائق به صدرك» ودل تواز آن‌تنگ می‌خواهدبود، «ان‌یقولوا» که [دشمنان]میگویند «لولا انزل علیه‌کنز » که چرا برو گنجی [از مال دنیا] فرونفرستادند ، « اوجاء معه‌ملك » یا [گویند] که چرا با او [پیغام رسانیدن را] فریشته‌یی نیامد « انما انت نذیر » نه ای تو مگرآگاه کنندهٔ بیـم نمای ، « والله علی کل‌شی

وکیل (۱۲) » والله برهمه‌چیز گواه است و همه‌چیز را خداوند.

« **ام یقولون افتریه** » میگویند که این پیغام این‌مرد از خود ساخت، «**قل فاتوا**» بگو ایشانرا که بیارید «**بعشر سور مثله** » ده سورت مانند این. « **مفتریات** » فرا ساختهٔ شما، «**وادعوا من استطعتم من‌دون‌اللّه** » و آنگه اگر توانید که بیارید هر کرا خواهید و هر چه توانید فرود از الله خدای میخوانیـد «**ان کنتم صادقین** (۱۳)» اگرراست میگوئید[کهاگرخواهیم‌چنین **قرآن** گوئیم].

«**فان لم یستجیبوا لکم**» اگرچنانست که آنچه گوئید و از ایشان خواهید نکنند و نتوانند « **فاعلموا** » پس بدانید «**انما انزل بعلم‌اللّه** » که آنچه فرو فرستاده آمد [برسول] بعلم خدای است بدانش او [سخن بقدر او و پیغام بعلـم او] « **وان لااله الاهو** » وبدانید که نیست خدائی جز او[1]« **فهل انتم مسلمون** (۱٤) گردن نهادن را هستید.

« **من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها** »هر کهزندگانی‌این جهان‌میخواهد وآرایش آن [بکردار خویش] « **نوفّ الیهم‌اعمالهم فیها** » بایشان گزاریم تمام مزد کردار ایشان‌هم درین‌جهان « **وهم‌فیها لایبخسون** (۱٥) » ومزد کردار ایشان درین‌جهان چیزی بکاسته نیامد.

«**اولئك الذین**» ایشان آنند، « **لیس لهم فی‌الاخرة** » که نیست ایشانرا درآن‌جهان « **الاالنّار** » مگر آتش «**وحبط ماصنعوافیها**» وتباه گشت هر کرد ار کهمیکردنددردنیا« **وباطل ماکانوا یعملون** (۱٦) » ونیست گشت‌هرچه‌میکردند از کردار.

« **افمن‌کان‌علی بیّنة من‌ربّه**» کسی که بردرستی‌وپیدئی‌است‌ازخداوندخویش، «**ویتلوه شاهد منه**» وزبان اوآنرا میخواندآن زبان که‌گواه الله است [برخلق،] « **ومن قبله‌کتاب موسی اماماً ورحمة** » و پیش از **قرآن‌تورات موسی** راهی در پیش رونده وازالله مهربانی « **اولئك یؤمنون‌به** » ایشان گرویده‌اند بآن، «**ومن‌یکفر به من الاحزاب**» وهرکه بـ: **محمد** کافرشود [ازجوکهای[2] **جهود** و **ترسا** و **گبر** و

---

۱ ـ جذ زو (الف) ۲ ـ جوقها (ج).

ومشرك و **دهری** ومنافق] ، «**فالنار موعده**» آتش وعده جای او ، «**فلاتك فی مرية منه**» نگر که در گمان نیفتی ازاین **قرآن** ، «**انه الحق من ربك**» که آن سخن راست و درست است ازخداوند تو ، «**ولكنّ اكثر الناس لايومنون** (۱۷)» لکن بیشتر مردمان بنه می گروند .

«**ومن اظلم**» وکیست افزونی جوی تروستم کارتر «**ممّن افتری علی الله کذباً**» از آن کس کـه دروغ سازد برخداوند خویش ، «**اولئك يعرضون علی ربهم**» مفتریان ایشان‌اند که فرداشان عرضه‌میکنندبرخداوندایشان[پیش‌دیدار اومی‌آرند ایشانرا] ، «**و يقول الاشهاد**» و گویند گوایان(۱) الله ، «**هولاء الذين كذبوا علی ربهم**» اینان ایشانند که دروغ گفتند برخداوند خویش ، «**الالعنة الله علی الظالمين** (۱۸)» آگاه باشید(۲) و بدانید که لعنت خدا برظالمان است .

«**الذين يصدون عن سبيل الله**» ایشان کـه می گردانند از راه خدای ، «**ويبغونها عوجاً**» و در آن عیب بینند و راستی آنرا می کـتری جویند ، **وهم بالاخرة هم كافرون** (۱۹)» وایشان برستاخیز ناگرویده .

«**اولئك لم يكونوا معجزين فی الارض**» ایشان آن نیستند که از الله بیش شند(۳) در زمین زمین ازو بازگیرند یا خویشتن را در زمین ازو کوشند«**وماكان لهم من دون الله من اولياء**» ونیست ایشانرا فرود ازالله یاران «**يضاعف لهم العذاب**» ایشانرا برعذاب دنیا عذاب آخرت افزایند «**ماكانوا يستطيعون السمع**» حق شنیدن نمی‌توانستند [از زشتی آن] «**وماكانوا يبصرون** (۲۰)» وحق بنمی‌توانستند دید [اززشتی آن] .

«**اولئك الذين خسروا انفسهم**» ایشان آنند کـه بخویشتن زیان کردند [از خویشتن درماندند و نومید گشتند] .« «**وضل عنهم ماكانوا يفترون** (۲۱)» وگم گشت [بوقت حاجت از ایشان] آنچه بدروغ خدا می‌خواندند «**لاجرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون** (۲۲)» براستی‌وسزا ایشان درآن جهان زیان کارترهمهٔ زیان کاران‌اند .

۱ ـ درهمه نسخه چنین است ۲ ـ ید (اعـ) . ۳ ـ شوند (ح)

النوبة الثانية

قوله تعالى : «فلعلك تارك» سبب نزول این آیت آن بود که کفّار **مکه** گفتند: یا **محمد** أیتنا بکتابٍ لیس فیه سبّ آلهتنا ولاعیبها حتّی نتبعك و نجالسك - مارا کتابی آر بیرون ازین **قرآن** که در آن عیب بتان وخدایان ما نباشد تا آنگه ما با تونشینیم و ترا پس رو باشیم. و نیز قومی گفتند: هلاّ انزل الیك ملك یشهدُ لك بالصدق اوتعطی کنزاً تستغنی به انت واتباعك، چرا فریشته‌ای ازآسمان فرونیایدبتو آشکارا تا بصدق تو گواهی دهد وچرا مالی فراوان بتوندهند و گنجی برتونگشایند تا برخویشتن نفقه کنی وبرین درویشان پس روان تو ؟ و این سخن ایشان بر طعن وتعنّت می گفتند واز ایشان که این‌سخن‌میگفتند، یکی **عبدالله‌بن‌امیة‌المخزومی** بود و **رسول** خدا، از آنکه برایمان‌ایشان سخت‌حریص بود وخواهان، همت کرد که طعن بتان وسبّ ایشان وقتی بگذارد و آنچه ایشان شنیدن آن کراهیّت میدارند بر ایشان نخواند تا ایشان بایمان درآیند وازآنچه گفتند: « لولا انزل علیه کنز اوجاء معه ملك» دلتنگ و اندوهگن گشت، تا رب‌العالمین آیت فرستاد: « فلعلك تارك » بلفظ خبرگفت اما بمعنی‌نهی‌است، ای- «لاتركن الی کلامهم ولایضق‌صدرك باقتراحهم ولاتهتّم ان لم تؤت ماسألوك» والضمیر فی «به» یرجع الی‌التکذیب، وقیل یرجع الی « بعض مایوحی‌الیك» ای لایضیقن صدرك ببعض مایوحی‌الیك خوفاً من‌ان یکذبوا به. وقیل: معنی‌قوله: «فلعلك تارك بعض مایوحی الیك» ای - لعظم مایرد علی‌قلبك من تخلیطهم تتوهم انهم یزیلونك عن‌بعض ما انت علیه من امر ربك «وضائق‌صدرك» بان یقولوا « لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملك » نظیره فی‌سورة **الفرقان** : لولا انزل الیه ملك فیکون معه نذیراً او یلقی الیه کنز » الآیة.

« انما انت نذیر » ای- علیك ان تنذرهم ولیس‌علیك ان تأتیهم بمایقترحون « والله علی کل شیءٍ وکیل حافظٌ لکل شیءٍ . الوکیل المطلق هو الذی الامور موکولة الیه وهو ملیءٌ بالقیام به وفیّ باتمامه وذلك هوالله جلّ جلاله.

« ام یقولون افتریه » این «ام» درموضع واوعطف است ، الف استفهام‌یعنی- ویقولون اختلقه **محمد** . میگویند این کفران که **محمد** این **قرآن** از خودساخت.

جائی دیگر گفت : « ان هـذا الا افك افتریه و اعانه علیه قوم آخرون » این پیغام که می‌رساند **محمد** دروغی‌است که بر اللّٰه‌می‌بندد و سخنی‌است که خود می‌سازد، وقومی دیگر از **جهودان** ، که ویرا در آن یاری می‌دهند. ربّ العزّة گفت بجواب ایشان : «قل» یا **محمد** « فاتوا بعشر سورٍ » مثل القرآن فی البلاغة والاخبار عمّا کان و یکون « مفتریاتٍ » بزعمکم ، گوی ایشانرا اگر آنچه من آوردم مـردم ساخت پس شما که مردمان اید بیارید ده سورت مانند این فراساختهٔ شما . این جاده سورت گفت و در سورت **یونس** گفت « بسورةٍ مثله » اگر نزول سورهٔ **هود** پیش از سورهٔ **یونس** بـوده پس در معنی آن اشکال نیست کـه اوّل گفت ده سورة بیارید چون عاجز بودند از آن واکـم کرد گـفت یکـی بیارید و این سخن بنظم خویش راست است وقول مفسران اینست ، امّاقومی گفتندکه: اوّل سورت **یونس** فروآمد پس معنی آنست که : « فأتوا بسورة مثله » فی الخبر عن الغیب والاحکام والوعد والوعید ، فلماعجزو قال لهم فی سورة **هود** ان عجزتم عن الاتیان بسورة مثله فی الاخبار عن الغیب والاحکام والوعد والوعید « فاتوا بعشر سورٍ مثله » من غیر خبرٍ ولاوعدٍ ولا وعیدٍ و انماهی مجرّدالبلاغة .

« وادعوا من استطعتم من دون اللّٰه » الی المعاونة علی المعارضة . ای ـ ادعوا کل مخلوقٍ یقدرمعاونتکم فی هذا . میگوید: هر که توان آن دارد که سخن گوید بعربیّت او را بیاری گیرید درین معارضه اگر توانید و راست میگوئید که « لو نشآء لقلنا مثل هذا » پس گفت : « فان لم یستجیبوا لکم » ای ـ فان لم یستجب لکم من تدعونهم الی المعاونة ولم یتهیاء لکم المعارضة فقد قامت علیکم الحجة . « فاعلموا انما انزل بعلم اللّٰه » انزله **جبرئیل** باذن اللّٰه و بعلمه ای ـ واللّٰه عالم بانزاله و عالم انه من عنده . و گفته‌اند : این : باء ، اینجا بمعنی من است . ای ـ من علم اللّٰه ، میگوید : اکنون که هیچ کس شما را معاونت ندارد ومعارضه راست نشد و عجز جملهٔ **عرب** درین ظاهر گشت پس حجّت حق برشما قائم شد و روشن گشت باری بدانید که این **قرآن** ازخداست از نزدیك او و از علم او . در **قرآن** چند جایگه میگوید کـه این **قرآن** از علم خدا است « من بعد ماجاءهم العلم » یعنی ـ **القرآن** .

ثم‌قال : «وان لااله الاهو» یعنی ـ و اعلموا ان‌لااله الاهو منزل **القرآن** علی **محمد** «فهل انتم مسلمون» استفهام‌معناه‌الامر کقوله:«فهل انتم منتهون» والمعنی اذا رایتم‌العرب قاطبة عجزت عن‌الاتیان بمثل شیٔ من **القرآن** فاسلموا. مفسران را دوقول است دراین آیت یکی آنست که این خطاب باکافران است چنانکه بیان کردیم دیگرقول آنست که‌خطاب بارسول وبا مؤمنان‌است یعنی ـ «فان لم‌یستجیبوا» لکم یا معشرالمؤمنین فقولوالهم « فاعلموا انما انزل بعلم‌الله » .

قوله : «من کان یرید الحیوة الدنیا» این «کان» کون حال‌است نه کون‌قدم، و آیت درشان اهل ریا است که در دنیا طاعت‌بریا کنند بردید ار مردم، نه براخلاص، **رسول خدا** ص گفت :«ان اخوف مااخاف علیکم الشرك‌الاصغر» قالوایا **رسول‌الله** وما الشرك الاصغر؟ قال : «الریاء» . وقال (ص) :«اذا جمع‌الله الناس یوم القیمة لیوم لاریب فیه ، نادی مناد من کان اشرك فی‌عمل عمل‌لله احداً فلیطلب‌ثوابه من‌عند غیرالله فان‌الله اغنی الشرکاء عن‌الشرك» . **ضحاك** گفت : این آیت درشأن کافرانست که در دنیا نیکیها کنند ، گرسنگان‌را طعام دهند ، و برهنگانرابپوشند ، و مظلومان‌مسلمانان را نصرت کنند ، ودر جمله بابواب خیر کوشند ، رب‌العالمین هم در دنیا جزای کردار نیکوی ایشان بایشان‌دررسانند ، درمال ونعمت و روزی‌ایشان بیفزاید وتن‌درستی دهد تابکام ومراد وهوای خود زندگی کنند تامزد کردار ایشان در دنیا بتمامی بایشان رسد چنانکه گفت :«وهم‌فیها لایبخسون»ـ ای ـ لاینقصون‌ثوابهابل‌یوفّونه، اما ایشان را از ثواب ونعیم آخرت هیچ نصیب نباشد چنانکه گفت : « اولئك الذین لیس‌لهم فی‌الاخرة الاالنار وحبط ماصنعوافیها» ای ـ فی‌الدنیا لانهم لم‌یریدوا به وجه‌الله ولم یؤمنوا به «وباطل ماکانوایعملون» این حکم کافرانست و منافقان ، اما مؤمن (۱) که در دنیا عمل نیکوکند ودر آن عمل صدق واخلاص بجای آرد اگر چه رزق دنیا و معیشت دنیا خواهد اما ارادت آخرت بردل وی غالب بود .

رب‌العالمین به نیت نیکوئی او ر ، هم در دنیا رزق حلال برو موسع دارد هم در عقبی بسعادت ابد و نعیم جاودانه رساند ، اینست که **مصطفی** ص گفت : « ان‌الله لایظلم المؤمن حسنة یثاب علیها الرزق فی‌الدنیا ویجزی بها فی‌الاخرة و اماالکافر

۱ ـ مؤمنان . (الف)

فیطعم بحسناته فی‌الدنیا حتی‌اذا افضی الی‌الآخرة لم‌تکن له‌حسنة یعطی بهاخیراً»

«افمن کان علی‌بینة» این «کان» همچنانکه «کان» (١) پیشین است‌یعنی ـ افمن‌هو علی‌بینة وهوالرسول(ص) «علی بینة» ای ـ بیان‌وحجة، وهو **القرآن** «من ربه ویتلوه» ای ـ یقرأه «شاهدمنه» یعنی‌ـ لسان **محمد** (ص) قال **محمدبن‌الحنفیة**: قلت لابی انت‌التالی، قال: وماتعنی‌بالتالی. قلت: قوله سبحانه: «ویتلوه شـاهدمنه» قال وددت انی هوولـکنه لسان **النبی** (ص): «ویتلوه شاهدمنه» سخن اینجا تمام‌شد وجواب محذوف است. میگوید: که کسی برچیزی روشن و برپیغامی راست درست است از خداوند خویش وزبان اوآنرا میخواند آن زبان که گواه خدا است برخلق این کس چنان کسی‌است که اورا ازاین هیچ چیز نیست؟ و گفته‌اند: جواب محذوف آنست که «افمن‌هوعلی‌بینة من‌ربه کمن یرید الحیوةالدنیا وزینتها» وگفته‌اند: شاهد اینجا **جبرئیل** است ومعنی «یتلوه» یتبعه، می‌گوید: کسی که او بردرستی وراستی وپیدائی‌بود ازخداوند خویش‌وگواهی ازالله‌ابستاده برپی آن کس‌وآن **جبرئیل**است که درپی **محمد** نشسته بپیغام‌افزایی وسخن‌رسانی ودین‌آرایی این کس‌چنان‌دیگر است‌که اورا ازاین هیچ‌چیز نیست؟ وعن **الحسین‌بن‌علی**(ع)«شاهدمنه» **محمد**(ص) فیکون افمن کان هوالمؤمن‌علی‌بینة ای ـ بیان وبصیرة من‌ربه ویتلوه شاهدمنه یعنی‌ـ ویشهدله **محمد**ص یوم‌القیمة لقوله: «وجئنابك علی‌هولا شهیداً». وقیل: یتلوه ای‌ـ یتبع**محمداً**ص شاهدمنه وهو**علی بن ابی‌طالب** (ع)وقیل: هو **ابوبکر**. قال **النحاس**: الهاء فی‌ربه للنبی‌ص وفی‌یتلوه تعودعلی‌البینةلان‌البینة والبیان‌واحد وفی «منه» تعود علـی اسم‌الله عزوجل «ومن قبله» ای ـ من قبل نزول **القرآن** و مجیٔ **محمد** ص کان «کتاب موسی اماماً ورحمة» لمن اتّبعها یعنی ـ **التوریة** وهی مصدّقة **للقرآن** شاهدة للنبیّ (ص) اماماً نصب علی‌الحال. و **عرب** راه را امام خوانند از بهر آنکه درپیش رونده‌است وحاجت را امام خوانند ازبهر آنکه در پیش جوینده است، ومنه قول بعضهم:

جئتك مسترفداً بلا سبب — الیك الّا بحرمة الادب
فاقض امامی فانّنی رجل — غیر ملحّ علیک فی الطّلب

(١) همچنان: که آن پیشین است. (ج)

« اولئك » يعنى ـ اصحاب **محمد** (ص) و قيل : اراد به مسلمة اهل الكتاب **عبدالله بن سلام** واصحابه« يؤمنون به» يعنى ـ **بالقرآن** وقيل : **بالتورية** . ميگويد: مسلمانان اهل كتاب گرويده اند به **تورات** و گرويدگان ايشان به **تورات** ازبهر آن گفت كه ايشان در **تورات** نبوّت **محمد** (ص) مثبت يافتند وبپذيرفتند «ومن يكفر به»اى ـ بـ : **محمد** (ص) و **القرآن** «من الاحزاب» من الكفار الّذين تحزّبوا واجتمعوا على **رسول**الله وعدوانه من **اليهود والنصارى والمجوس** وساير الملل «فالنّار موعده» ميگويد: هر كه به **محمد** كافر شود و به **قرآن**، از هرجوكى ازجوكهاى **جهود** و**ترسا** و**گبر** ومشرك و**دهرى** ومنافق آتش دوزخ وعده جاى اوست . اين آيت دليل است بر بطلان مذهب جماعتى **متكلمان** كه گفتند كافران بحقيقت **دهريان**اند و**زنادقه** امّا **جهود** و**ترسا** و**گبر** وجملهٔ اصناف كفره بيرون از **دهرى** ايشانرا كافران بحقيقت نگويند منزلت ايشان منزلت **مبتدعان**است جاويد در آتش نمانند واين مذهب باطل است و اين سخن كفر وگويندهٔ آن كافر و اوّل من قاله واعتقده **احمد بن حمدان الهروى** و قال : **سعيدبن جبير** : كنت اذا وجدت الحديث عن **النبى** (ص) صحيحاً اصبت مصداقه فى كتاب الله ففكرت فى قول **النبى** (ص) ليس يسمع بى احد فلا يؤمن بى ولا **يهودىّ** ولا **نصرانىّ** الاّ دخل النّار فطلبت مصداقه فى كتاب الله فذا هو «ومن يكفر به من الاحزاب فالنّار موعده» .

« فلا تك فى مرية منه» اى ـ من انّ موعده النّار . وقيل : من **القرآن** فيكون الخطاب للنبىّ ص والمراد غيره ، يحتمل انّ التقدير، قل للشاك فى ذلك : « فلا تك فى مرية منه انه الحقّ» منزل من ربّك ولكنّ اكثر النّاس لا يؤمنون» لا يصدّقون بانّ ذلك كذلك .

«ومن اظلم» اى ـ من اعنى واشدّ كفرا «ممّن افترى على الله كذبا» انّ له ولداً وشريكاً ووصفه بغير صفته وافترى عليه ما لم ينزله ، « وئك يعرضون على ربهم» اين همچنانست كه جائى ديگر گفت « اليه مرجعهم » ميگويد: هيچ كس عاصى تر وكافرتر وشوخ تر از آن كس نيست كه خدايرا انباز گويد وبرو دروغ بندد وآنچه ازبر خويش نهد وخود گويد كلام حق شمرد . اين جواب ايشان است كه ميگفتند:

«افتری محمد القرآن «من تلقآءِ نفسه»»، آنگه گفت: «اولئك یعرضون علی ربّهم» ناچار مرجع ایشان باحقّ است وانتقام را برو عرض دهند تاایشانرا بآن دروغ که گفتند جزادهد، «ویقول الاشهاد» وفریشتگان و پیغامبران وجملهٔ مؤمنان که حاضر باشند در آن مجمع عظیم وموقف حساب گویند آنگه که ایشانرا فرا دیدار اللّٰه برند تا از ایشان سؤال کنند «هؤ لآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم» اینان‌اند که برخداوند خویش دروغ میگفتند و پیغامبران را دروغ زن میگرفتند، «اشهاد» جمع شاهد بمعنی حاضر کصاحب واصحاب، وروا باشد که این اشهاد اعضای ایشان باشد، چنانکه گفت: «یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم» الآیة.

«الا لعنة اللّٰه» خواهی این سخن مستأنف گیر خواهی معطوف برقول اشهاد.

آورده اند که مظلومی مستغیث پیش **عبدالملك مروان** بپای ایستاد و **عبدالملك** برمنبر بود ویرا گفت: یاامیرالمؤمنین اتّق یوم النّدوة، وی گفت: وما یوم النّدوة؟ مستغیث گفت: یوم «یقول الاشهاد الا لعنة اللّٰه علی الظّالمین». فارتعد **عبدالملك** وامر بردّ مظلمته وتوفیرحقّه علیه. وروی **عبداللّٰه بن عمر** عن **رسول اللّٰه**(ص) انّ اللّٰه یدنی المؤمن یوم القیمة یستره من النّاس فیقول: ای عبدی تعرف ذنب کذا و کذا؟ فیقول: نعم. حتی اذا قرّره بذنوبه قال فانّی سترتها علیك فی الدّنیا وقد غفرتها لك الیوم ثم یعطی کتاب حسناته. وامّا الکافرون والمنافقون فیقول «الاشهاد هؤ لآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم الا لعنة اللّٰه علی الظّالمین».

«الّذین یصدّون عن سبیل اللّٰه» یمنعون عن دین اللّٰه، «ویبغونها» ای ـ یبغون لها «عوجاً» ای ـ یطلبون الاسلام میلا عن الحقّ وعن الاستقامة. وقیل: «یبغونها عوجاً» ای ـ یتاوّلون **القرآن** تأویلا باطلا. ـ العوج فیما لایری بالعیون [من الکلام والعهد والخلق وماشبهها. والعوج بفتح العین فیما یری بالعیون](۱) من العیدان والحیطان وما اشبهها، قال اللّٰه تعالی «قرآناً عربیّاً غیر ذی عوج» «فهم با لآخرة» ای ـ بالبعث بعدالموت «هم کافرون».

«اولئك لم یکونوا معجزین» این هم کون حال است یعنی ـ «اولئك» لیسوا

(۱) منحصر به نسخه الف است.

بمعجزين في الارض» اى - لم يعجزونا ان نعذّبهم في الدّنيا ولكن اخرّنا عقوبتهم. وقيل: «معجزين» اى - سابقين فايتين هرباً «وما كان لهم من دون الله من اولياء» يمنعونهم من عذابه، «يضاعف لهم العذاب» قرأ **مكى و شامى ويعقوب** «يضعّف» مشدّدة العين بغير الف وقرأ الباقون «يضاعف» بالالف مخفّفة العين، وقد مضى الكلام في هذه اللفظة فيما سبق. وتضعيف العذاب لهم لاضلالهم الغير واقتداء الاتباع بهم «ما كانوا يستطيعون السّمع» اين دليل است كه بنده را پيش از فعل استطاعت نيست، جائى ديگر گفت «و كانوا لا يستطيعون سمعاً». قال **قتادة**: «ما كانوا يستطيعون السّمع» صمّ عن سماع الحقّ فلا يسمعونه «وما كانوا يبصرون» الهدى قال الله تعالى: «انّهم عن السّمع لمعزولون» وقال «صمّ بكم عمى فهم لا يعقلون» قال **ابن عباس**: اخبر الله تعالى انّه حال بين اهل الشّرك وبين طاعته في الدّنيا والآخرة قال: «فلا يستطيعون» «خاشعة ابصارهم» وروا باشد كه اين نفى استطاعت از بتان بود كه بتان نشنوند ونبينند و نتوانند كه شنوند يا بينند، همانست كه جائى ديگر گفت «ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم آذان يسمعون بها». «اولئك الّذين خسروا انفسهم» اى - خسروا راحة انفسهم وسعادتها. «وضلّ عنهم ما كانوا يفترون» اى - ما كانوا يزعمون من شفاعة الملئكة والاصنام. وقيل: بطل سعيهم وخاب رجاؤهم ولم ينتفعوا بكذبهم.

«لا جرم» معناه حقّاً. وقيل معناه: حقّ له. وقيل: لا بدّ ولا محالة، وذهب بعض النّحويين الى ان «لا» نفى لما ظنّوا انّه ينفعهم يعنى - لا ينفعهم ذلك، ومعنى «جرم» كسب، وفاعله مضمر تقديره: كسب فعلهم «انّهم في الآخرة هم الاخسرون» يعنى - من غيرهم و ان كان الكلّ في الخسار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «فلعلك تارك بعض ما يوحى اليك...» الآية. فرمان آمد از درگاه احديّت وجناب صمديّت بمهتر كائنات، وسيّد سادات، شمس هدايت، و كيمياى دولت، سهيل سعادت، و بحر طهارت، كه ما ترا بخلق فرستاديم تا طبيب دلهاى اندوهگنان باشى، مرهم دردسوختگان، و آسايش جان عزيزان باشى، اين دعوت بر ايشان خوانى، و ان لهيب آتش عشق

بنشانی، و فردا را وعدهٔ وصال ودیدار دهی، پس بدانکه تنی چند ازین مهجوران عدل ما، ورنجوران داغ قطعیت ما، شنیدن آن می نخواهند که ذوق آن نمیدانند، وحوصلهٔ آن ندارند، و آنکه از تو ترك آن می درخواهند آنرا می بگذاری، وبر امید صلاح و ایمان ایشان مراد ایشان می‌جویی، مکن ای **محمد**، مراد ایشان مجوی، ودل در ایشان مبند، که ما ایشانرا در ازل براندیم، وداغ حرمان وخذلان برایشان نهادیم. ای **سید** ایشان ترا دشمنان وبدخواهانند اگر سخنی بطعن گویند یا تعنّتی جویند دل خویش بتنگ میار، واگر ایمان نیارند غم مخور، ایشان خبیث‌اند وحضرت عزّت ما پاك است جز پاکان را بخود راه ندهد «انّ الله تعالی طیّب لا یقبل الّا الطیّب» هر که نه آن ما است اگرچه عین طهارت است اورا پلیددان چه آدمی وچه سگ. یقول الله عزّوجلّ: «انّما المشرکون نجس» وهر که آن ماست اگرچه عین نجاست است اورا پاك شمر چه آدمی وچه سگ. یقول الله تعالی: «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید» سگی بروفای دین قدمی برداشت ما **جبرئیل** را بخدمت او فرستادیم، ودردنیا باآن جوانمردان بداشتیم، وازآفات نگه داشتیم، نجاست او بطهارت برداشتیم، دردنیا با ایشان، ودرغار باایشان، و درقیامت با ایشان، و دربهشت باایشان. پس بندهٔ مومن که هفتاد سال بربساط **اسلام** بوده و ذوق ایمان چشیده وقدم برقدم **رسول** نهاده و خداوند عالم اورا پاك خوانده، ومهر خود دردل وی نهاده، کجا روا دارد که درقیامت اورا نومید کند.

ما را بمران چو سایلان از در خویش　　بنگر صنما که عاشقم یا درویش

«من کان یرید الحیوة الدّنیا وزینتها...» الآیة ـ من قنع منّا بالدّنیا مع دناءة صفتها ماضننّا علیه بامتاع ایّام، لکن یعقب اری کمالها شری زوالها ویتلو طعم عسلها سم حنظلها. هر که ازما دنیا خواهد دنیا از وی دریغ نیست لکن از آخرت درماند وآن دنیا با وی هم بنماند.

درآثار بیارند که هر که روی دردنیادارد پشت برخدای دارد وپشت برخدای داشتن آنست که پیوسته باندیشهٔ دنیا خسبد، و براندیشهٔ دنیا خیزد، و اوقات وی بدان مستغرق بود، نداند آن مسکین که این دنیا متاع الغرور است، و بساط لعب

ولهو جای بازیچهٔ نادانان ، وسبب فریب ایشان، دنیا دار بسان مسافر است در کشتی نشسته ودنیا زاد وی، اگر زاد افزون ازآن بر گیرد که باید کشتی غرق شود وسبب هلاك وی گردد .

آورده‌اند که **ذوالقرنین** در بلاد **مغرب** رفت ملك آن دیار زنی داشت ، **ذوالقرنین** گفت: این‌ملك بمن تسلیم کن . گفت : لاولا کرامة ، خواست که بقهر ملك‌بستاند عارش آمد که بازنی‌جنگ کند، زن گفت: ترا مهمان کنم چون‌ازدعوت فارغ شوی ملك بتو تسلیم کنم چون بخوان آمد خوانی دید زرّین نهاده ، همه کاسه‌های زرین و بجای طعام مروارید و جواهر درآن کرده . **ذوالقرنین** گفت: چه خورم طعام باید ، که این‌هیچ خوردن را نشاید ،آن زن گفت: چون نصیب تو ازدنیا نان بیش نبود ملك زمین کجا بری شاید که نبود ترا ملکی که نصیب تو از دوتانان بیش نیست دیگر همه وبال است و نکال ، **ابوبکروراق** گفت حیات دنیا دیگرست، و زینت دنیا دیگر ، زینت دنیا آنست که درآن آیت گفت : « زیّن للنّاس حبّ‌الشهوات » الی آخرها . و حیات دنیا کراهیت مرگ است . هر که دنیا دوست دارد ، ازخدا خبر ندارد، وهر که از خدا خبر ندارد هرگز آرزوی مرگ نکند، و زندگانی همین داند ، که زندگانی دنیا است شهوتی بر کمال و غفلتی بی‌نهایت ، و از آن « حیوة طیبة » که دوستان درآن‌اند بی‌خبر ، اشارت **قرآن مجید** وعزت کلام بار خدا اینست که « افمن‌کان علی بیّنةٍ من ربّه » هرگز برابر کی بود حیات غافلان و حیات عارفان . حیات غافلان آنست که گفت : « من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها » و حیات عارفان « افمن کان علی بینةٍ من ربه » میگوید : عارفان در روشنایی آشنایی‌اند برنور دین، وروح یقین ، برآه توفیق رفته ، وبمقصد تحقیق رسیده ، دلهاشان از تجرید و تفرید عمارت یافته ، این بیّنت بر ایشان همین اشارت آن تخم‌درد عشق است که روز اول درعهد ازل دردلهای دوستان خودریخت چنانکه درخبر است : « ثم رشّ علیهم نوراً من نوره » نهاد ایشان خاکی خوش‌بود که در عهد خلقت آدم از قسم طیب برآمده بود ، وبر تخم درد عشق آمده پس آفتاب « واشرقت‌الارض بنور ربّها » برآن تافت، پرورش تمام بیافت ، تا عبهر عهد

بر آمد گل انس بشکفت، مهب ریاح سعادت گشت، ومحل نظر الهیت شد؛ بروزی و شبی سیصد و شصت بار آن بنده همه شب در خواب و این نظر بـدل وی روان، او خفته و نظر الله ویرا کوشوان(۱)، واگر از جاده حقیقت یك بار میلی کند یـا در هوای بشریت پروازی کند از عالم غیب ندا آید که « و انیبوا الی ربکم » .

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو
کز رشتهٔ تو سری در انگشت من است .

۳- النوبة الاولى

قوله تعالی -: « **انّ الّذین آمنوا و عملو الصّالحات** » ایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند، « **واخبتوا الی ربّهم** » و با خداوند خویش آرمیدند و خویشتن را بفروتنی فراوی‌دادند، « **اولئك اصحاب الجنّة هم فیها خالدون** (۲۳) » ایشان آن بهشتیان‌اند که جاویدی جاویدان(۲) در آن‌اند .

« **مثل الفریقین** » مثل و سان این دو گروه [گرویدگان و ناگرویدگان] ، « **کالاعمی والاصمّ** » راست چون‌نابینا است وکر، « **والبصیر والسّمیع** » وبینا وشنوا « **هل یستویان مثلا** » در صفت هرگز یکسان بـاشند؟ « **افلا تذکّرون** (۲٤) » در نمی‌یابید [که چنین است ؟]

« **ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه** » فرستادیم **نوح** رابقوم خویش، « **انّی لکم نذیر مبین** (۲٥) » که من شمارا آگاه کننده‌ای ام بیم نمای آشکارا .

« **الّا تعبدوا الّاالله** » که مپرستید مگر الله را، **انّی اخاف علیکم عذاب یوم الیم** (۲٦) » که من می‌ترسم برشما از عذاب روزی که عذاب آن دردنمای‌است .

« **فقال الملاءالذین کفروا من قومه** » سران وسر افرازان گفتند آن کافران قوم او، « **ما نریك الّا بشراً مثلنا** » نمی‌بینیم ترامگر مردمی [هم‌چون‌ما] ، « **وما نریك اتّبعك** » ونمی‌بینیم ترا که بتو پی‌برد « **الّا الذین هم اراذلنا** » مگر ایشان که رذالهٔ ما‌اند [بنگرود آن‌ما] ، « **بادی الرأی** » پیشین دیدار [نااندیشیده وترا ناشناخته] ،

۱- نگهبان . (ج) . (۲) جاودان (ح) .

«**وما نری لکم علینا من فضل**» ونمی‌بینیم شمارا برما افزونی ازمهتری، «**بل نظنّکم کاذبین(۲۷)**» نه جز از آن که شمارا دروغ زنان می پنداریم.

«**قال یاقوم**» [نوح] گفت ای قوم، «**ارایتم**» چه بینید «**ان کنت علی بیّنة من ربّی**» اگر من بر بیداری وراستی ودرستی‌ام ازخداوندخویش، «**و آتانی رحمة من عنده**» ودادمرا بخشایشی از نزدیك خویش، «**فعمیت علیکم**» آن بر شما پوشیده‌ماند، «**انلزمکموها**» درشمابندیم آن بیّنت را، «**و انتم لها کارهون(۲۸)**» وشما آنرا ناخواهان ودشواردار.

«**ویاقوم لا اسئلکم علیه مالا**» وای قوم از شما مالی نمی خواهم برتبلیغ رسالت، «**ان اجری الّا علی اللّٰه**» نیست مزدمن مگر بر اللّٰه، «**وما انا بطارد الّذین آمنوا**» ومن نه رانندهٔ ایشانم که گرویده‌اند باللّٰه، «**انّهم ملاقوا ربّهم**» که ایشان هم دیدار خداوند خویش خواهند بود، «**ولکنّی اریکم قوماً تجهلون(۲۹)**» لکن من شمارا قومی می‌بینم که ندانند

«**ویاقوم من ینصرنی من اللّٰه**» وای قوم که [رهاند مرا و] یاری دهد ز اللّٰه «**ان طردتهم**» اگر من گرویدگانرا رانم، «**افلا تذکّرون(۳۰)**» درنمی‌یابید.

«**ولا اقول لکم عندی خزاین اللّٰه**» ونمی گویم شمارا که نزدیک من خزاین اللّٰه است [که هرچه خواهم دارم وهرچه خواهیدنمایم]، «**ولا اعلم الغیب**» ونمیگویم که من نیامده وپوشیده دانم، «**ولا اقول انّی ملك**» ونمیگویم که من فرشته‌ام[۱] «**ولا اقول للّذین تزدری اعینکم**» و نمی گویم ایشانرا که بخوری و سستی و نکوهش فرا می‌نگرد چشمهای شما فرا ایشان، «**لن یؤتیهم اللّٰه خیراً**» که اللّٰه ایشانرا نیکی[۲] نداد [و بایشان نیت نخواست]، «**اللّٰه اعلم بما فی انفسهم**» اللّٰه داناتر است که درنفسهای ایشان چیست، «**انّی اذا لمن الظّالمین(۳۱)**» [اگر من ایشانرا رانم] آنگه من از ستمکاران باشم.

«**قالوا یا نوح قد جادلتنا**» گفتند: ای نوح بما بازپیچیدی، «**فاکثرت جدالنا**» و این پیچیدن بما فراوان ودرازکردی، «**فأتنا بما تعدنا**» بیاریت راه

---

۱ فریشته (الف). (ج) ۲ ـ نشیب (الف)

آنچه می‌وعده دهی[1] ما را، «**ان کنت من الصادقین (۳۲)**» اگر می‌راست گوئی[2].

«**قال انّما یأتیکم به‌اللّٰه ان‌شاء**» **نوح** گفت: آنکه میخواهید آنست که اللّٰه آنرا بشما آرد اگر خواهد، «**وما انتم بمعجزین (۳۳)**» وشما از و پیش نشوید و اورا درخود عاجز نیارید.

«**ولا ینفعکم نُصحی**» و سود ندارد نیك خواهی من و پند دادن من، «**ان اردت ان انصح لکم**» اگر من خواهم که شما را نیك خواهم و پند دهم، «**ان کان اللّٰه یرید ان یغویکم**» اگر اللّٰه خواهد که شمارا تباه وبی‌راه کند، «**هو ربّکم والیه ترجعون (۳٤)**» اوست خداوند شما و با حکم وی میگردید و با مشیّت وی

«**ام یقولون افتریه**» میگویند که این مرد قصه نهاد از خویشتن، «**قل ان افتریته**» بگوی اگر من نهادم این را، «**فعلیّ اجرامی**» بدکرد من‌برمن، «**وانا بریءٌ مما تجرمون (۳۵)**» و من‌هم بیزارم از بد که شما کنید.

«**واوحی الی نوح**» و پیغام دادند بـ: **نوح** «**انّه لن یؤمن من قومك**» که نخواهد گروید از قوم تو، «**الّامن قدآمن**» مگر آنکه[3] بگروید تا اکنون، «**فلاتبتئس بماکانوا یفعلون (۳٦)**» رنجه‌مباش وتیمارمدار بآنچه ایشان میکنند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «انّ‌الذین آمنوا و عملوا‌الصالحات واخبتوا الی ربّهم» ای ـ تواضعوا لربّهم و خشعوا. و قیل: انابوا و اطمأنّوا و سکنت جوارحهم، واشتقاقه من‌الخبت وهی‌الارض المستویة کما تقول: انجد واتهم، این «الی» بموضع لام افتاده است که درمعنی هردو متقارب‌اند، و روا باشد که «الی» بمعنی «من» باشد، ای ـ اخبتوا من خوف ربّهم. وقیل: قصدوا باخباتهم الی ربّهم، حقیقت اخبات آرام دل است وسلوت‌جان وسکون جوارح درطاعت، رسته‌ازتراجع و دور از تردّد ونزدیك بحق، «اولئك اصحاب‌الجنّة» الواصلون الی‌الرّضوان‌الاکبر، «**هم فیها خالدون**».

آنگه مثل زد مؤمنان وکافران را: «مثل الفریقین» فریق‌المسلمین و فریق

۱ ـ وعده میدهی (ج) ۲ ـ راست میگویی (ج) ۳ ـ آنچه (الف)

الکافرين، همانست که جائی دیگر گفت: «فای الفريقين احق بالامن» میگوید: سان وصفت کافران و مؤمنان همچون دو فریق است يك فریق نابينا و کر، ودیگر فريق بينا وشنوا، کافر درنابینائی و کری دل، راست چون کسی است بچشم نابینا وبگوش کر، و مسلمان در بینائی وشنوائی دل، راست چون کسی است بچشم سربینا و گوش سرشنوا، آنگه گفت: «هل یستویان مثلا» ای ـ هل يتشابهان في المثل؟ وهو نصب على التّمييز، درصفت هرگز کی یکسان باشند و چون هم؟ ثمّ قال: «افلا تذكّرون» افلا تتّعظون؟ یااهل **مکه** فتنتفعوا بضرب المثل.

«ولقد ارسلنا» این «واو» عطف است ولام تأكيد قسم، تقديره: والله «لقد ارسلنا **نوحاً**» كان اسمه **ساكتاً** (۱) فسمّی **نوحاً** لانّه كان ينوح على نفسه. والجمهور على انّه اسم اعجمّی الی قومه المعبوث اليهم، «انّی لکم نذیر مبين» بفتح الف قرائت **مکی** و **بصری** و **کسائی** است یعنی ـ بانّی لکم، ای ـ ارسلناه بالانذار. باقی بکسر الف خوانند براضمار قول، یعنی ـ فاتاهم فقال «انّی لکم نذیر» انذركم عذاب الله، «مبين» ابيّن لكم مصالحكم.

«ان لاتعبدوا الّاالله» یجوز ان یکون نصباً على تقدير ارسلناه بـ: «ان لاتعبدوا الّاالله». وقيل: ابيّن لكم «ان لاتعبدوا» و يجوز ان یکون جزماً على النّهی و «ان» هی المفسّرة «انّی اخاف عليكم عذاب يوم اليم» يريد الغرق و «يوم اليم» كقول القائل: نهاره صائم، لان الالم والايلام يقعان فيه. وقال **مقاتل**: بعث **نوح**(ع) بعد مأية سنة و لبث يدعو قومه تسع مأية وخمسين سنة وكان عمره الفاً وخمسين سنة. وعن **وهب** قال: اوحی اليه و هو ابن خمسين سنة ولبث فی قومه تسع مائة و خمسين سنة و عاش بعد هلاك القوم خمسين سنة وكان عمره الفاً وخمسين سنة. وعن **ابن عباس** قال: اوحی اليه وهوابن اربع مایة و ثمانين سنة ودعا قومه مائة و عشرين سنة وركب السّفينة و هو ابن ستمائة سنة و بقی بعد هلاك قومه ثلثمائة و خمسين سنة، فذلك الف سنة الّا خمسين عاماً.

« فقال الملاء الذين كفروا من قومه » ای ـ الاشراف من قومه « ما نريك » یا **نوح** « الا بشراً مثلنا » سمی الانسان بشراً لظهور بشرته خلاف للبهائم والطيور

۱ ـ درهمهٔ نسخه چنين است ظ: سكناً

والصدف. چون **نوح** ایشانرا دعوت کرد بر عبادت الله و ایشانرا از عـذاب بیم داد، مهتران وسروران ایشان جواب دادند که: ای **نوح** ما ترا آدمیی همچون خوددانیم بصورت و پیکر ما و هیچ افزونی نیست ترا بر ما، و این سخن بر انکار صحت‌نبوت وی گفتند «و ما نریك اتّبعك الاالذین هم اراذلنا» همانست که جای دیگر گفت: «انومن لك واتّبعك‌الارذلون» اراذل جمع جمع است رذل و ارذل و اراذل مثل کلب واکلب واکالب. وگفته‌اند: جمع ارذل است وهوالنّاقص‌القدر، یعنی، فرومایه و بی‌قدر نه خواجه و رئیس «بادی الرّأی» قرأ **ابو عمرو** بادیٔ بالهمز بعدالدال«الرّای» بغیر همزٍ، والمعنی «اراذلنا» فی‌مبتدأ الرّای اتّبعوك ولم‌یفکروا ولم ینظروا ولوفکروا ما اتبعوك. وقرأالباقون بادی بالیای غیرمهموزة. فمن قرأ بادیٔ الرای بالهمز، فمعناه اوّل‌الرّای من بدأت‌الشی و ابتدأت، و من قرأ بادی‌الرّای بغیرالهمز فمعناه: ظاهرالرّأی من بدأالشی یبدأ اذا اظهر، چون بهمزخوانی معنی آنست که ترا پس روی نکرد و نپذیرفت مگر این اراذل که نفایهٔ ما اند که پیشین دیدار که ترا دیدند بپذیرفتندو بتو پی بردند، و اگر در کار تو اندیشه کرد ندید تـا ترا بشناختندید، هر گز ترا نپذیرفتندید، وپس روی نکردندید، واگر به «یا» خوانی بی همز، معنی‌آنست که پی نبرد بتو مگر ایشان‌که نفایهٔ ما اند چنانکه بیداست و چنانکه فرامی‌نگریم، یعنی - ظاهر رأی و اول رای نماید ومعلوم شود که ایشان اراذل و سفله‌اند و در کار ایشان حـاجت بتأمل نیست. و قیل: معناه: اتّبعوك فی ظاهرالرّای و بـاطنهم علی خلاف ذلك. وفی‌الرّای‌قولان: احدهمامن‌الرؤیة کقوله: رأی‌العین. والثانی‌من‌التفکر، وهذا اظهر. وانتصاب‌بادی علی‌المصدرکما تقول‌ضربته اوّل‌الضرب. وقیل: علی‌الظرف وانماحمل‌علی‌الظرف ولیس بزمانٍ ولامکانٍ‌لان«فی» مقدّر معه ای - فی ظاهرالامر وفی اوّل‌الرّای.

«و ما نری لکم علینا من فضلٍ» **نوح** را میگفتند و اتباع وی را که شمارا بر ما فضلی نیست و افزونی، نه در مـال و نه در نسب و نه در دین، کـه در آنچه می گوئید دروغ‌زنان‌اید، **نوح** در دعوی که میکند، و اتباع وی در تصدیق.

«قال یا قوم ارایتم ان کنت» این کون حـال است «علی بیّنةٍ من ربّی»

ای ـ علی بیانٍ و یقینٍ من ربّی، و معرفة مایجب له‌علیّ «وآتانی رحمةً من‌عنده» رحمنی بها فجعلنی نبیّاً. «فعمیت علیکم» تلك‌البینة، ای ـ خفیت علیکم فعمیتم عنها، لانّ‌الله سلبکم علمها و منعکم معرفتها لعنادکم‌الحق. بیّنة اینجا دلایل نبوت است از معجزات و آیات، و رحمت نبوت است که سبب نجات خلق است و سعادت ایشان در دو جهان، ازین جهت آنرا رحمت نام کرد، قرأ **حمزة والکسایی وحفص** «فعمیت علیکم» مضمومة‌العین مشددة‌المیم من عمّی‌یعمی‌تعمیة، ای ـ عماهاالله‌علیکم لاعراضکم عنها، کما قال‌الله تعالی: «اولئك‌الذین لعنهم‌الله فاصمهم و اعمی ابصارهم» وقیل: عماها **الشیطان** بوسوسته لکم وتزیینه، کقوله: «وزیّن لهم **الشیطان** ماکانوا یعملون» والفعل فی هذه‌القراءة مبنی لما لم یسم فاعله، وعمیت، ای ـ اخفیت والتاء ضمیرالرحمة من قوله: «و آتانی رحمة من عنده» و قرأالباقون فعمیت بفتح‌العین و تخفیف‌المیم، والوجه ان‌الفعل مبنی للفاعل وهوضمیرالرحمة، وعمیت، بمعنی خفیت ویجوز ان‌یکون علی‌القلب، والمعنی: عمیتم عنها کما تقول، ادخلت‌الخاتم‌فی اصبعی و کقوله: «ولا تحسبنّ‌الله مخلف وعده رسله» ویقال: عمی‌علی هذا الامر وعمیت‌عنه اذا لم افهمه «انلزمکموها وانتم لها کارهون» یعنی ـ انلزمکم قبولها و نضطرّکم الی‌معرفتها اذ کرهتم، قال **ابن‌جریر**: ای ـ لانجبرکم‌علی الایمان بها وانتم کارهون لذلك ولکن نکل امرکم الی‌الله حتی یقضی‌فی امرکم مایشاء. قال **مقاتل**: لو استطاع **نبی‌الله** لالزمها قومه، ولکن لم یملك ذلك.

«و یا قوم لا اسئلکم علیه» ای ـ علی تبلیغ‌الرسالة کنایة عن غیر مذکور، «مالاً» ای ـ جعلاً «ان اجری الا علی‌الله» ای ـ ما ثوابی الا علی‌الله «و ما انا بطارد الذین آمنوا» این جواب آنست که گفتند: «هم اراذلنا» یعنی آنان که بتو می‌گرویده‌اند نزدیك ما سفله و رذال‌اند نه اشراف و رؤسا، و ما ننگ داریم که با ایشان بنشینیم، ایشانرا از بر خویش بران تا بتو ایمان آریم. **نوح** بجواب ایشان گفت: «و ما انا بطارد الذین آمنوا» من ایشانرا نرانم که ایشان گرویدگان‌اند
ایشان ببعث و نشور ایمان دارند، و ایشان خداوندخویش را خواهند دید، وجزاء ایمان و کردار خویش ببینند، وهر که ایشانرا راند وبر ایشان ستم کند بجزای خویش

رسد «ولکنی اریکم قوماً تجهلون» لکن شما قومی نادانان‌اید نمیدانید که اینان به از شمااند که اینان مؤمنان‌اند وشما کافران.

«و یا قوم من ینصرنی من‌الله» ای - من ینجینی من عذاب‌الله «ان طردتهم افلا تذکّرون» افلا تتّعظون و تتفکّرون انّ طرد من قرّبه‌الله یوجب سخط‌الله.

«ولا اقول لکم عندی خزائن‌الله» ای - خزائن‌امواله فاعطیکم علی‌الایمان. و قیل: خزائن‌المطر فاسوقها الیکم. و قیل: مفاتح‌الغیب، وهو جواب‌لقولهم‌اتّبعوك فی‌ظاهر ماتری منهم وهم فی‌الباطن‌علی خلافك، فقال‌مجیباً لهم: «لااقول لکم‌عندی خزاین» غیوب‌الله «ولااعلم» مایغیب عنی مما یستسرّونه فی نفوسهم‌فسبیلی قبول ما ظهر منهم.

«ولااقول انّی ملك» این جواب ایشان است که گفتند: «ما نریك الا بشراً مثلنا» ما ترا بشری، آدمیی هم چون‌خود می‌بینیم **نوح** گفت: من‌خودنمی گویم که من ملکی‌ام که من‌همان‌آدمی وبشرام که شما میگوئید «ولا اقول للذین تزدری» ای- تستصغر وتستخسّ اعینکم یعنی- المؤمنین «تزدری» تفتعل، من‌قولهم زریت علی‌الشی اذاعبته وخسّست فعله وازریت به اذا قصّرت به «لن‌یوتیهم‌الله‌خیراً» توفیقاً و ایماناً «الله اعلم بما فی انفسهم» من‌الخیر والشر و لیس لی ان اطلع‌علی‌ما فی نفوسهم وضمائرهم «انّی اذاً لمن‌الظالمین» ان طردتهم تکذیباً لهم بعدماظهرلی منهم‌الایمان. این سخن جواب ایشان است که گفتند: اتّبعوك فی‌ظاهرالرّای‌وباطنهم علی خلاف ذلك، **نوح** گفت: برمن آنست که دعوت کنم بر توحید وایمان هر که اتّباع من کند بظاهر او را قبول کنم وبر دلهای ایشان مطلع نه‌ام‌الله داند که دردلها و ضمیرها چیست اگر در ایشان عیبی است او به داند او داناتر است که درایشان‌چه بود که بآن راه نمودن را شایستند اگر من ایشانرا برانم پس آنکه بظاهر ایمان آوردند، آنگه من از ستمکاران باشم.

«قالوا یا**نوح** قدجادلتنا» ای - بالغت فی‌خصومتنا، ومعنی‌الجدال فتل‌الخصم عن‌رائه بالحجاج، جدل درلغت **عرب** بر پیچیدن‌است، جدیل‌مهار[1] پیچیده‌است، ودر

---
۱ - ماهار (الف)

شوان خوانده‌اند : « یانوح قدجدلتنا فاکثرت جدلنا » برین قرائت مقدم مؤخر است یعنی- قدا کثرت جدلنا فجدلتنا . ای نوح چندان با ما باز پیچیدی و پیکار کردی تا مارا بجدال ببردی وبه پیکاربشکستی، یقال: جادلنی فجدلنی وخاصمنی فخصمنی وغالبنی فغلبنی . « فاتنا بما تعدنا » من العذاب « ان کنت من الصادقین » فی وعیدك .

« قال انما یأتیکم به‌الله » ای ـ لیس الذی تستعجلون به من العذاب الیّ انما ذلك الی‌الله و هوالذی یاتیکم به «ان شاء وما انتم بمعجزین » ای ـ لستم بمعجزیه ولا فائتیه اذا اراد تعذیبکم . «ولا ینفعکم نصحی» ای- دعائی الی التوحید «ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم » اینجا سخن تمام شد و درآیت تقدیم و تأخیر است تقدیره : ان کان‌الله یرید ان یغویکم لا ینفعکم نصحی « ان اردت ان انصح لکم »میگوید: اگرالله خواسته‌است که شمارابی‌راه(۱) کند وحکم شقاوت‌که در ازل کرده برسرشما براند نصیحت من امروز شمارا چه سود دارد ونیك خواست من چه بکار آید . من لم یساعده تعریف‌الحق بحکم‌العنایة، لم ینفعه نصح‌الخلق فی‌النهایة، من‌لم یؤهّله‌الحق للوصال‌فی آزاله، لم ینفعه نصح‌الخلق فی احواله ، حجّتی محکم است این آیت بر معتزله و قدریه ،که اضافت ضلالت‌وغوایت‌باخود میکنند، وارادت خود فراپیش ارادت حق میدارند، واین مایه ندانند که هدی ومضل خدا است، سعادت و شقاوت، هدایت وضلالت بحکم اوست ، و بارادت ومشیّت اوست، لاتجری فی الملك والملکوت طرفة عینٍ ولافلتة خاطرٍ ولالفتة ناظرٍ الابقضاءالله وقدره وبارادته ومشیّته فمنه‌الخیر والشرّ والنفع‌والضرّ والاسلام والکفر والرشد والغوایة ، لارادّ لقضائه «ولا معقّب لحکمه» « یضلّ من یشآء ویهدی من یشاء » «لایسئل عما یفعل وهم یسئلون» « هوربکم » ای ـ خالقکم ومالککم وسیدکم فیتصرف فیکم علی قضیة ارادته « و الیه ترجعون» ای ـ الی حکمه ترجعون والی مشیته تمضون، وقیل :« الیه ترجعون» بالموت والبعث فیجازیکم علی اعمالکم، قال اهل اللغة : «الغیّ» فوق الضلال، والغیّ لایقال، الّا للانسان فانّه یقال ضلّ اللّبن فی الماء وضلّ التبن فی الطین ولایقال غوی الاّ للنّاکب عن الصواب .

۱ ـ بیراه (ج)

. « ام يقولون افتريه » این آیت عارض است درمیان قصّهٔ **نوح** و مخاطب باین **مصطفی** است (صم) ومعنی آنست که ایشان میگویند یعنی ـ کافران قریش که این **محمد** قصّهٔ **نوح** از بر خویش نهاد وخود ساخت «قل ان افتريته» ای **محمد** گوی اگر من نهادم « فعلیّ اجرامی » وبال جرم من و جزای بد کرد من برمن نه برشما . يقال : اجرم الرجل اذا اذنب ، والاسم الجرم . **ابوعمرو** خواند بروایت **عبدالوارث** « فعلیّ اجرامی » بفتح الف، میگوید: بد کردهای من برمن . آنگه گفت : «وانابریءٌ ممّا تجرمون » این ازبهر آن گفت که در « علّی اجرامی » تبرئت قوم است پس تبرئت خود را گفت :« و انا بریءٌ ممّا تجرمون » ومن هم بیزارم از آن بد که شما کنید . وقیل :« امیقولون افتریه» یعنی به **نوحاً** ع فیحتاج الی اضمارٍ یعنی ـ فقلنا لـ : **نوح** «قل ان افتريته» والاول اظهر. قوله: واوحی الی **نوح** انه لن یومن من قومك الاّ من قد آمن» حقّ عزّ وجلّ(۱) درین آیت استدامت کفر ایشان بیان کرد و **نوح** را ازایمان ایشان نومید کرد تا نزول عذاب بایشان اورا محقق شد، از اینجا رواداشت که بریشان دعای بد کرد گفت : « ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً ، انك ان تذرهم یضلّوا عبادك ولا یلدوا الاّ فاجراً کفّاراً » . قال : اهل التفسیر کان **نوح** (ع) یضرب ثم یلف فی لبد فیلقی فی بیته یرون انه قدمات فیخرج فیدعوهم حتی اذا ایس من ایمان قومه دعا علیهم . وقیل : جاءه رجل معه ابنه وهو یتوکّاء علی عصاه فقال: یا بنیّ انظر هذا الشیخ لا یغرّنك . قال : یا ابت مکنّی من العصا فناوله ایّاها فشّجه شجّةً فی رأسه « فلاتبتئس بما کانوا یفعلون » ای لا تغتم ولا تحزن . والابتیاس افتعال من البؤس والبؤس الحزن، وقیل: الابتیاس حزن معه استکانة . قیل : هذا خطاب له بعد الدعاء لانّه لمّا دعا علیهم حزن واغتمّ . وقیل : هومتّصلّ بالاول ، ای ـ لاتحزن ولاتستکن بما کانوا یفعلون فانی مهلکهم ومنقذك منهم فحینئذ دعا علیهم فقال :« رب لاتذر علی ـ الارض من الکافرین دیّاراً » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : ان الذّین آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربّهم » الایة .

---

۱ ـ حلّ حلاله (ج) .

ازروی اشارت برذوق جوانمردان طریقت میگوید : فردا ساکنان حظیرهٔ قدس وملوك مقعد صدق و اشراف درجات علیّین ایشان خواهند بود که امروز حلقهٔ فرمان ما در گوش بندگی دارند ، درسرای اخبات آرام گرفته ، در شاهراه رضا بحکم بندگی گوش بفرمان داشته ، وازراه معارضه برخاسته . گفته‌اند : حقیقت بندگی دو خصلت است : آن کنی که او پسندد ، و آن پسندی که او کند ، ای مسکین ، **نمرود** طاغی در کافری یك بار[1] تیر انکار درروی ایمان زد ، تو درمسلمانی بروزی چندین بار تیر انکار واعتراض برروی احکام تقدیر زنی ، صفت[2] بندگیت کجا درست آید ، رضا وتسلیم چون بود؟ بندگی آنست که درکوی حقیقت کمروفا برمیان بندی ، ودست دربند شریعت دهی ، که تا دست دربند می‌بود هرگز بگشادن کمر نرسد توبنده‌ای و راه آزادان میروی ، توبنده‌ای ومراد خداوندان میجویی ، بنده هرگز چون خداوند نبود ، آزادی وبندگی هردو بهم نیایند .

راحت مشرّقة و رحت مغرّبا　　ومتی التقاء مشرّق و مغرّب

اینست که ربّ العالمین میگوید : «مثل الفریقین کالاعمی و الاصمّ و البصیر و السّمیع هل یستویان مثلاً» نابینای بحقیقت اوست که نه دیدهٔ عبرت دارد ، تا ازروی استدلال بآیات آفاق نظر کند ، نه دل فکرت دارد تادرآیات انفس تأمّل کند ، نه بصیرت حقیقت دارد تا بنور فراست مکاشفات اسرار غیبی بیند ، و بینای بحقیقت اوست که بعلم الیقین شواهد افعال نگرد . که «اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض» بز بعین الیقین حقائق صفات بیند که «افلا یتدبّرون **القرآن**» بز بحق الیقین جلال ذات بیند . که «الم تر الی ربّك» علم الیقین بشرط برهانست ، عین الیقین بحکم بیانست ، حق الیقین بنعت عیانست ، علم الیقین مؤمنان راست ، عین الیقین پیغمبران راست ، حق الیقین **مصطفی** راست ص ، زآن استکه عالمان بخبر اند و او بعین . همهٔ عالم [illegible] و او جوهر ، همهٔ عالم طفیل اند

گرنه سبب تو بودی ای در خوشاب　　[illegible] دم نزدی

«و لقد ارسلنا **نوحاً** الی قومه» الآیة . [illegible] **نوح** ع روزی [illegible]

---

۱ ـ یکبار (ب)　۲ ـ صفت در (ج) نیست

برگذشت برزبان وی‌برفت که : ما اقبحه ، چه‌زشت است این سگ وچه ناخوش این صورت سگ . ربّ‌العزّة آن ازوی در نگذاشت ، تازیانهٔ عتاب آمد ، که ای **نوح** می عیب‌کنی(۱) برآفریدهٔما ؟ اخلقانت‌احسن‌من‌هذا ؟ **نوح** ازسیاست‌این‌عتاب‌بگریست، روزگار دراز برخود نوحه کرد ، تا نام وی **نوح** نهادند، وحی آمد که : یا **نوح** کم تنوح ؟ ای‌مسکین ! **نوح** با درازی عمر یك‌بار کلمه‌ای گفت نه‌پسند خالق، بنگر که چه زاری کرد و چند گریست ؟ پس ترا با این زلاّت نهمار، ومعصیت بی‌شمار ، خود چه بایدکرد ، وحالت‌گویی چون بود و سرانجام بچه رسد . **نوح** پدر عالمیان بود، ومایهٔ جهانیان بود ، و پیر پیغامبران بود ، ونواختهٔ خدای جهان بود ، بااین همه‌کان حسرت و مایهٔ درد و معدن اندهان بود .

پیر طریقت گفت : الهی ! کان حسرت است این دل من ، مایهٔ درد و غم است این تن من ، الهی ! نیارم گفت که این همه چرا بهرهٔ من ، نه دست رسد مرا بمعدن چارهٔ من ، نهصد و پنجاه سال برزخم و ضرب و بلا و عناء قوم خویش صبر همی‌کرد و خدایرا شکر همیگفت ، نه آن بلا ورنج ازو بکاست ، نه وی از سرآن صبروشکر برخاست ، دانست کـه بلا بستر انبیاست ، و قرین اولیاست ، و هرکه درو صبرکند دوستی‌را سزاست : **مصطفی** صم گفت : «انّ‌اللّه تعالی اذا احبّ عبداً ابتلاه ، فان صبر اقتناه» چون اللّه تعالی بنده‌ای را دوست دارد ، بلاها بدوفرستد ، تاپروای دیگرانش نبود ، اگر صبرکند بربلا ، ازخاصگیان حضرتش‌کند . **نوح** آن همه بار بلای قوم خویش همی‌کشید که اورا گفته بودند هرکه لباس جوانمردی پوشد ، ناچار تیرجفای ناجوانمردان خورد ، و در راه ریاضت زخمهای زهرآلود چشد و ننالد .

در عشق تو از ملامت بی‌خبران   درجان وجگرخدنگها دارم من

پیر طریقت گفت : چون بنده‌ای را بدوستی خود بپسندد و شایستهٔ حضرت عنایت(۲) گرداند ، نخست بار بلا بروی نهد تا بنده رام شود در زخم بلا ، پس‌آنگه قوت خورد از حقیقت رضا ، پس چنان گردد که خود شود عـاشق بلا . چنانکه **بویزید بسطامی** [قدّس‌اللّه‌روحه](۳) روزی که بلایی بدو نرسیدی گفتی: بارخدایاطعام

---

۱ ـ عیب میکنی (ج)   ۲ ـ عندیت . (ج)   ۳ ـ در (ج) نیـ

بی‌ادام چون خورند؟ خلق می‌پنداشتند که اوطعام وابلا میخورد، خود ندانستند که وارضا میخورد، وخود رضا میجوید که در منازل دوستی منزلی برتر ازمنزلت رضا نیست، وثمره‌ای بزرگوارتر ازثمرهٔ رضا نیست. وذلك قوله: «**ورضوان من‌الله اکبر**»

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**واصنع الفلك با عيننا ووحينا**» و کشتی کن بردیدار دوعین ما وبه پیغام ما، «**ولاتخاطبنی**» وباما سخن مگوی، «**فی‌الّذین ظلموا**» درکار قوم بشفاعت کردن یا مهلت خواستن، «**انّهم‌مغرقون (۳۷)**» که ایشان بآب کشتنی‌اند.

«**ویصنع‌الفلك**» وکشتی میکردید(۱)، «**وکلما مرّعلیه**» وهرگاه که بر گذشتید(۲) برو، «**ملاء من‌قومه**» گروهـی از قوم او، «**سخروا منه**» افسوس میکردند برو «**قال ان تسخروامنّا**» [نوح] گفت: اگرمی‌افسوس(۳) دارید ازما «**فانّا نسخرمنکم کما تسخرون**» ماهم افسوس داریم هنگامی از شما چنانکه شما افسوس میدارید ازما «**فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه**» آری آگاه شوید که آن کیست که عذاب آید و رسد باو عذابی کـه رسوا کنند او را «**ویحلّ‌علیه عذاب مقیم(۳۸)**» و[بدانید] که آن کیست که فروآید ازخداوند برو عذابی پاینده جاودانه

«**حتی اذا جاء امرنا**» [افسوس میکردند برو] تا آنگه که فرمان ما آمد، «**وفار التّنور**» واز تنور تافته آب برجوشید، «**قلنا احمل فیها**» [نوح] را گفتیم برگیر درکشتی، «**من کلّ زوجین اثنین**» از هر چیز که ویرا جفت بود نرینه‌ی ومادینه‌ای «**واهلك**» وکسان خویش، «**الاّ من سبق علیه‌القول**» مگر وکه سخن حقّ بکفر وی در ازل برفت، «**ومن آمن**» وهر که گرویده است [در کشتی نشان] «**وما آمن معه الاّقلیل (۳۹)**» و بنگروید باو مگر اندکی.

«**وقال ارکبوا فیها**» [الله] گفت: درنشینید درکشتی [و بگوئید] «**بسم‌الله مجریها ومرسیها**» بنام‌خدا راندن آن وبازداشتن آن «**انّ ربّی لغفوررحیم(٤۰)**» [و گوی](٤) خدای من براستی که گناه آمرز است مهربان.

۱ ـ میکردی (ج) ۲ ـ برگذشتی (ج) ۳ ـ افسوس میدارید (ج) ٤ ـ وبگو (ج)

« **وهی تجری بهم** » و می بردی کشتی روان ایشانرا « **فی موج کالجبال** » درموج موج چون کوه کوه ، «**ونادی نوح ابنه** » وخواند بآواز **نوح** پسر خویش را [**کنعان**] ، «**وکان فی معزل**» وبا یکسو شده بود کران گرفته [از پدر وبرادران و اصحاب کشتی] «**یا بنی ارکب معنا**» ای پسر بیا ودرنشین باما « **ولاتکن مع الکافرین** (٤١)» وباکافران مباش .

«**قال ساوی الی جبل**» پسر گفت: من با کوهی شوم،«**یعصمنی من الماء**» که مرانگاه‌دارد از آب،«**قال لاعاصم الیوم من امرالله** »[**نوح**]گفت هیچ نگاه‌دارنده نیست امروز از فرمان خدای ، « **الا من رحم**» مگرالله که هم او بخشاید ، «**وحال بینهما الموج** »[تادرسخن بودند] موج‌میان‌ایشان‌درآمد، **فکان من المغرقین**(٤٢)» [وپسر را ببرد] واز غرق کردگان گشت .

«**وقیل**» و گفتند [پس ازهلاك غرق شدگان] : «**یاارض ابلعی ماءك**» ای‌ـ زمین فروبر توآن آب خویش که برانداخته‌ای «**ویا سماء اقلعی**» وای آسمان تو بازگیر آن‌آب که فروگذاشته‌ای ، «**وغیض الماء**» وآب زمین درزمین فرو بردند، «**وقضی الامر**» وکاربرگزاردند، «**واستوت علی الجودی** » وکشتی آرام گرفت برسر کوه **جودی** ،« **وقیل بعداً للقوم الظالمین** (٤٣) » والله گفت: دوری و لعنت باد این گروه ستمکاران را برخویشتن .

«**ونادی نوح ربه** » **نوح** [چون خواست که از کشتی فروآید] خداوند خویش را خواند بآواز ، « **فقال رب ان ابنی من اهلی** » گفت خداوند من پسر من از کسان من بود ، « **وان وعدك الحق** » و وعدهٔ تو راست است ، « **وانت احکم الحاکمین** (٤٣)» وتوراست حکم ترحاکمانی و بادادترداوران .

« **قال یا نوح انه لیس من اهلك** » گفت : ای **نوح** آن پسر از کسان تو نبود ، «**انه عمل غیر صالح**» که او کسی بود که کار نه‌نیك میکرد ، « **فلا تسئلن مالیس لك به علم**» هان نگر که از من چیزی نخواهی که ترا بآن دانش نیست [و ندانی که چه میخواهی] ، « **انی اعظك ان تکون من الجاهلین** (٤٥) » من ترا پند می‌دهم تا از نادانان نباشی .

«**قال ربّ انّی اعوذ بك**» **نوح** گفت خداوند من فریاد خواهم بتو، «**ان اسئلك مالیس لی به علم**» كه چیزی خواهم از تو كه مرا بآن دانش نیست و ندانم كه چه میخواهم، «**والا تغفرلی و ترحمنی**» واگر بنه آمرزی مرا و بنه بخشایی برمن، «**اكن من الخاسرین**(۴۷)» اززیان كاران یكی باشم.

«**قیل یا نوح اهبط**» الله گفت ای **نوح** فرود آی [ازنردبان كشتی] «**بسلام منّا**» بسلامی وتحیّتی ازما [برتو] «**و بركات علیك**» وبركات از ما برتو، «**وعلی امم ممّن معك**» و برگروهانی كه از پشت این پسران بود نی‌اند كه با تواند، «**وامم سنمتّعهم**» وگروهانی خواهند بود كه ایشانرا برخورداری این جهان دهیم «**ثم یمسّهم منّا عذاب الیم**(۴۸)» وآنكه بایشان رسد از ما عذابی دردنمای.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «واصنع الفلك باعیننا» ای ـ اعمل السفینة «باعیننا» ای بمرئی منّا و بمنظر منّا. و قیل: علی اعیننا كقوله: «و لتصنع علی عینی» یقال: ما زال فلان بعینی حتی واراه عنّی الجدار، و درین آیت «اعین» گفت و در جای دیگر در **قرآن** «باعیننا» و آن بمعنی عینین است، **بوموسی اشعری** گوید: كه **مصطفی** (ص) گفت: «الاثنان فما فوقهما جماعة» واین درعربیت سائر است وسائغ «و وحینا» یعنی ـ علی ما اوحینا الیك من صفتها وذلك انّه لم یدر كیف یصنع فاوحی الله الیه ان اصنعه مثل جوجوء[1] الطائر لیشقّ الماء. و قیل: بوحینا حیث ان اصنعها «ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا» ای ـ لا تراجعنی فی امهالهم نهی ان یشفع لهم، «انّهم مغرقون» بالطوفان، وقیل: المراد بقوله: «فی الذین ظلموا» زوجته **واغلة** و ابنه **كنعان**. **ابن عباس** گفت: **جبرئیل** آمد و تخم ساج آورد و گفت این را بكار تا درخت روید و از آن كشتی ساز پس چون آن درخت بر آمد و ببالید و سر بد و خشك گشت مزدوران را بدست بدری گرفت تا آن كشتی بساختند هزار و دویست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع كان طولها ثلثمایة ذراع وعرضها خمسین ذراعاً وبابها فی عرضها. بسـ نكه[2] سه طبقه

۱ـ الجؤجؤ، من الطائر والسفینة: الصدر. (المنجد). ۲ـ و[illegible] (الف)

ساخت : طبقهٔ علیا مردمان را و طبقهٔ وسطی چهارپایان و مرغان را و طبقهٔ سفلی وحوش و سباع و هوام را . و از ابتدای درخت کشتن تا پرداختن کشتی صد سال در آن شد ، اما کشتی بدو سال بپرداخت .

« و کلّما مرّعلیه ملاءٌ من قومه سخروا منه » ربّ‌العزّة میگوید جلّ جلاله: هر گاه که بر گذشتید(۱) بدو نفری از قوم وی چون کشتی میکرد برو افسوس‌می کردند و می گفتند(۲) : یا نوح صرت نجاراً بعدالنبوة ، پس از آنکه پیغامبر بودی درودگر گشتی ؟ و از میان پیغامبران دو کس درودگر بود یکی **نوح** دیگر **زکریا** و افسوس کردن ایشان آن بود که می گفتند: ای **نوح** چیست این که می‌کنی ؟ گفت: کشتی که برسر آب ررد ، گفتند : کیف تجری‌السفینة فی‌البرّ ؟اینجا خشك زمین‌است برخشك زمین(۳) کشتی‌چون رود ؟ همچنان افسوس میداشتند وبا یکدیگر می‌خندیدند ، **نوح** گفت : « ان تسخروا منّا الیوم فانّا نسخر منکم »عند نزول‌العذاب « کما تسخرون » الان ، قیل : معناه نجازیکم علی سخریّتکم ،وقیل: نستجهلکم کما تستجهلون . آنکه ایشانرا خبر کرد که عاقبت ایشان چه خواهد بود ، گفت :

« فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه » من، استفهام‌است بمعنی: ایّ،وموضع آن رفع ، والتقدیر « فسوف تعلمون » فیما بعد ایّنااولی بالاستهزاء و ایّنا احمدعاقبة و ایّنا « یـاتیه عذاب یخزیه » یهلکه و یفضحه « و یحلّ » ینزل « علیه عذاب مقیم » دایم علیه .

« حتی اذا جاء امرنا » بعذابهم و بهلاکم « و فارالتّنور » یعنی جعل علامة ل: **نوح** مبتدأ الغرق فوران تنّورملای، ناراً . **حسن** گفت: تنوری‌بود ازسنگ ساخته در خانهٔ **نوح** که اهل وی در آن نان می‌پخت . ربّ‌العزة بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن‌علامتی ساخت نزول‌عذاب را ، میگویند : روزشنبه بود که زن **نوح** **رحما** نام وی، آن تنور تافته بود تـا نان پزد ناگاه آب برآمد و **نوح** را خبر کرد، **نوح** در کشتی نشست بااصحاب وی. **شعبی** گفت : اتّخذ **نوح**السفینة فی

۱- بر گذشتی (ج) . ۲- میگفتند (ج) . ۳ - زمین خشك (ج)

جوف مسجد **الكوفة** و كان التنور على يمين الداخل(۱) ممّا يلي باب **كندة**، و قيل: كان في ارض **الهند**، وقيل: كان بـ : **الشام** في موضع يدعى **عين وردة**. وقيل: «فار التنور» كناية عن اشتداد الامر و صعوبته كما يقال: حمي الوطيس اذا اشتدا الحرب، وقيل: التنور - وجه الارض. يعني - اذا رأيت الماءَ قد فار على وجه الارض فاركب انت و اصحابك السفينة، و قيل: «فار التنور» اى - طلع الفجر. والاكثرون على انه تنور الخابزة كما ذكرنا.

« قلنا احمل فيها » اى - في السفينة « من كلّ زوجين ». قرأ **حفص**: «من كلٍ زوجين» بتنوين لامِ كلّ، و كذلك في **المؤمنين**، والمعنى: من كل شيء فحذف المضاف اليه و نوّن كلا بعد حذف المضاف اليه، و زوجين نصب مفعول « احمل » والمراد احمل في السفينة من كل شي او من كل صنف من الحيوان « زوجين» ذكراً وانثى، ثم قال: « اثنين » على سبيل التأكيد والتحقيق. وقرأ الباقون: « من كل زوجين» مضافاً غيرمنون في السورتين.(۲) والوجه ان كلا اضيف الى الزوجين وجعل قوله: « اثنين »مفعول « احمل » والمعنى: احمل اثنين من كل زوجين، اى - احمل من كل شيء له زوج اثنين ذكراً وانثى، والزوج في كلام **العرب** كل واحد معه قرين، والاثنان زوجان، يقال: عليه زوجا نعل اذا كان عليه نعلان و كذلك عنده زوج حمام. قال الله تعالى: « وانه خلق الزوجين الذكر والانثى » فالذكر زوج للانثى والانثى زوج للذكر. « واهلك » يعني - ولدك و عيالك « الا من سبق عليه القول » يعني - تقدّم قولي لك لاتخاطبني فيه وهو ابنه **كنعان** و امرأته **واغلة**. و قيل: « الا من سبق عليه القول » يعني - من كان في علم الله انه يغرق بكفره. « ومن آمن » اى - واحمل من صدّقك من المؤمنين.

« وما آمن معه الا قليل » مفسران گفتند: اين قليل هشتاد بودند، چهل مرد وچهل زن، وهشتاد در كثرت امّت **نوح** اندك باشد و درست تر(۳) آنست كه در كشتى كم ازده تن بودند: **نوح** بود وزن وى وسه پسر [**نوح**](٤): **سام** و **حام** و **يافث** وزنان ايشان. واصاب **حام** امرأته في السفينة فدعا **نوح** ان تغيّر نطفته فجاء بالسودان. هرچه

۱- الداخل (ج). ۲ - يعني دراين سوره و در سورۀ مؤمنين ۳ - درستر (الف).
٤ - منحصر به نسخه الف است.

در کشتی بودند از آدمی همه عقیم گشتند بی‌فرزند مگر این سه‌پسر **نوح** که عالمیان امروز همه از فرزندان ایشان‌اند **یافث** پدر **ترك** است و **خزر** و**صقلاب** و **تاریس** و **منسك** و **کماری** و **صین** ، ساکنان حدود مشرق تابمهبّ شمال ایشان‌اند . **وحام** پدر سیاهان است: **سند** و **هند** و **زنج** و **قبط** و **حبش** و **نوبه** و**کنعان** . ومسکن ایشان میان جنوب و دبور و صباست باقی همه فرزندان **سام** اند و **سام** را پنج پسر بود : **ارم** مهینهٔ ایشان پدر **عاد** و **ثمود** و **عالم** پدر **خراسان** و **یفر** پدر **روم**(۱) و **اسود** پدر **فارس** و نزل کل رجل منهم مع ولده فی‌الارض الّتی سمیّت و نسبت الیه ، و گفته‌اند : ششم پسر وی **ارفخشد** (۲) و هوالذّی ینتهی‌الیه نسب **الرسول**ص و بعد از **نوح** خلیفهٔ وی برفرزندان **نوح**،**سام** بود و بعد از **سام**، **ارفخشد** والذّی تسمیّه **العجم** ، **ایران** . وهوالذّی بنی‌ارض **العراق** فاختصها لنفسه‌فسمّی **ایران شهر** و بعد از **ارفخشد** ، **شالخ** بودپسروی‌وبعدازوبرادرزادهٔوی **جم‌بن** **ویونجهان بن‌ارفخشد** و هوالذّی ثبت ارکان‌الملك وبنی معالمه و اتخذ **یوم‌النوروز** عیداً و فی زمان **جم** تبلبلت الالسن بـ: **بابل** وذلك انّ ولد **نوح** کثروابها فشحنت بهم وکان کلام‌الجمیع **السریانیة** وهی لغة **نوح** فاصبحوا ذات یوم و قد تبلبلت السنتهم و تغیّرت الفاظهم و ماج بعضهم فی‌بعض فتفرّقت کلّ فرقةجهة من جهات العالم باللّسان الّذی‌علیه اعقابهم الی الیوم . وعن **ابن‌عباس** قال: قال **الحواریون** ، ل : **عیسی**ع لو بعثت من‌شهدالسّفینة فحدّثنا عنها ، فانطلق بهم حتّی انتهی الی کثیب من تراب فاخذ کفّا من ذلك‌التّراب بکفّه قال: اتدرون ما هذا؟ قالوا الله ورسوله اعلم ، قال : هذا قبر **سام بن نوح** فضرب الکثیب بعصاه فقال قم باذن‌الله فاذا هو قائم ینفض التّراب عن راسه قدشاب . قال له **عیسی**ع : هکذا اهلکت؟ قال: لا ، متّ واناشاب ولکنّی‌ظننت انّها السّاعة فمن‌ثمّ شبت. قال : حدّثنا عن سفینة **نوح** . قال :کان طولها الف‌ذراع ومایتی‌ذراع وعرضها ستّمائة ذراع وکانت ثلاث(۳) طبقات فطبقة فیها الدّوابّ والوحش و طبقة فیها الانس وطبقه فیها الطیّر ، فلمّا کثرت فیها ارواث الدّوابّ اوحی‌الله الی **نوح** ان اغمز ذنب الفیل فغمزه فوقع منه خنزیر و خنزیرة فاقبلا علی‌الرّوث . فلّما وقع‌الفار فی‌السّفینة جعل

۱ ـ وؤه (الف) ۲ ـ آرفخشد (الف) ۳ ـ ثلاثمائه (الف)

يقرضها و حبالها و ذلك انّ الفار توالدت في السّفينة فاوحى الله الى **نوح** ان اضرب بين عيني الاسد فضرب فخرج من منخره سنّور و سنّورة فاقبلا على الفارة ، فقال له : يا **عيسى**ع كيف علم **نوح** ان البلاد قد غرقت ؟ قال : بعث الغراب ياتيه بالخبر فوجد جيفة فوقع عليها فدعا عليه بالخوف ، فلذلك لا يالف البيوت ثم بعث الحمامة فجاءت بورق زيتون بمنقارها وطين برجليها فعلم انّ البلاد قد غرقت قال فصوّقها الحمرة الّتى فى عنقها ودعالها ان تكون فى انس وامان فمن ثمّ تالف البيوت . قال : فقالوا يا **رسول** الله : الانطلق به الى اهلنا فيجلس معنا و يحدّثنا ، قال : كيف يتبعكم من لا رزق له . قال فقال له : عد باذن الله فعاد تراباً .

«وقال اركبوا فيها» اى ـ قال الله اركبو فيها . و قيل : قال لهم **نوح** اركبوا فى السّفينة . يقال : ركب الدّابّة وركب فى الفلك . قال **ابن عباس** : اوّل ما حمل **نوح** فى الفلك من الدّواب الذّرة ، وآخر ما حمل الحمار ، فلمّا دخل الحمار و دخل صدره تعلّق ابليس بذنبه فلم يستقلّ رجلاه فجعل **نوح** يقول : و يحك ادخل فينهض فلا يستطيع حتّى قال **نوح** : ويحك ادخل وان كان **الشيطان** معك . كلمة سبقت على لسانه. فلمّا قالها **نوح** ، خلى **الشيطان** سبيله فدخل و دخل **الشيطان** معه فقال له **نوح** : ما ادخلك علىّ يا عدوّ الله ؟ فقال : الم تقل ادخل و ان كان **الشيطان** معك ؟ قال : اخرج عنّى يا عدوّ الله قال : لابد من ان تحملنى معك . فكان فيما يزعمون فى ظهر الفلك. وقيل : انّ ابليس واولاده صاروا رياحاً فطاروا فى الهواء الى ان نضب الماء عن وجه الارض. و گفته‌اند كه مار و كژدم آمدند ، گفتند : يا **نوح** ما را درنشان دركشتى **نوح گفت :** ننشانم كه سبب مضرّت وبليّت‌ايد ، ايشان گفتند : مارا درنشان كه با تو عهد كرديم كه هر كه نام تو برد ، اورا نگزيم وتر نجانيم اكنون هر كه از مضرّت ايشان ترسد ت اين آيت برخواند : «سلام على **نوح** فى العالمين انا كذلك نجزى المحسنين انّه من عبادنا المؤمنين» فانّهما لاتضرّانه . «وقال اركبوا فيها» **نوح** گفت : درنشينيد در كشتى بنام خداى گوئيد : «بسم الله مجريها و مرسيها» ـ قرائت **حمزه و كسائى و حفص** «مجريها» بفتح ميم است ، اى ـ جريها ـ بنام خدا است رفتن آن . باقى «مجريها» خوانند ، اى ـ اجراؤها و ارساؤها بنام خداى راندن آن و بازداشتن آن وبرضمّ ميم « مرسيها » همه متفق‌اند

ودرشواذّ خوانده‌اند «مجریها و مرسیها» بنام خدای که روانندهٔ آنست و بدارندهٔ آن **زجاج** گفت : باللّٰه تجری وبه‌تستقرّ، بنام اللّٰه کشتی می‌رفت وبنام وی قرارمی گرفت و هر گه که **نوح** خواستی تا کشتی روان شود گفتی :« بسم‌اللّٰه » روان گشتید و چون خواستی که بایستد گفتی «بسم‌اللّٰه» بایستادید .

«انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» لمن آمن منهم «رحیم» حین خلصهم . وعن **ابن‌عباس** قال : قال رسول‌اللّٰه (صم) « امانٌ لامتّی من الغرق اذا رکبوا السّفن فی‌البحران یقولوا بسم‌اللّٰه الملك و ما قدرواللّٰه حق قدره » ، « بسم‌اللّٰه مجریها و مرسیها انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ »چون **نوح** درکشتی نشست‌واصحاب‌وی، فرمان‌دادندتا آسمان آب فروگذاشت چنانکه‌اللّٰه گفت : «ففتحنا ابواب السّمآء بماءٍ منهمر» وزمین آب خویش برانداخت از هفتم طبقهٔ زمین و چشمه ها روان گشت چنانکه گفت : «وفجّرنا الارض عیوناً» چون هر دو آب بهم رسید و درهم شد، باد های عواصف فروگشادند تا درمیان آب افتاد و آنرا موجها کرد همچون کوههای عظیم، اینست که ربّ‌العزّة گفت : « وهی تجری بهم فی موجٍ کالجبال» الموج جمع موجةٍ کتمر وتمرة ، والموج حرکة الماء الکثیر بدخول الرّیاح الشّدیدة فی خلاله .

« و نادی **نوحٌ** ابنه » و اسمه **کنعان** و قیل **یام** ، و قیل **عرویا** ، « و کان فی معزلٍ »من‌السّفینة، وقیل: بمعزلٍ عن‌دین‌اللّٰه ، والعزلة البعد.« یابنّی »قرائت عامّهٔ قرّاء کسر، « یا »است مگر **عاصم** که بفتح یاخواند، فمن کسر فلانّه حذف یاء المتکلّم فبقیت الکسرة قبلها لیدلّ علیها ، کما تقول : یاغلامِ، ومن فتح فلانّه قلب یاء الاضافة الفاً لخفّة الفتحة ثمّ حذف الالف کما تحذف الیاء من یاء غلام .

«ارکب معنا » باظهار، قرائت **نافع** است و **ابن‌عامر** و **حمزه** و **یعقوب** و **بزی** از **ابن‌کثیر** ، و ترك الادغام فی مثل هذا اصل لانّ الحرفین من کلمتین وهما متقاربان لامثلان . باقی بادغام خوانندلانّهماحرفان متقاربان من‌مخرج واحد فلمّا کانا من‌مخرج واحد اشبها المثلین فحسن ادغام احدهما فی الآخر . **نوح** گفت مر پسرخویش را: «ارکب معنا» یعنی ـ اسلم و ارکب، اورا برکشتی میخواند بشرط ایمان . و گفته‌اند: این پسرمنافق بود اظهار ایمان می‌کرد ازین جهت **نوح** اورا میخواند، و اگر**نوح**

آن نفاق از وی شناختید و از ایمان وی نومید بودید او را نخواندید.

«قال: سآوی الی جبلٍ» گفته‌اند: آن پیشین کشتی بود که خلق دیده بودند در جهان، واومی‌ترسیدکه درآن نشیندگفت: من درکشتی نیارم آمد، آنکه گفت: «سآوی الی جبلٍ یعصمنی من‌الماء» ای ـ من‌الغرق «قال لاعاصم الیوم من امرالله» گفته‌اند: این‌عاصم‌بمعنی‌معصوم‌است، کماء دافقٍ وعیشةٍ راضیةٍ، میگوید: هیچ نگاه داشته نیست امروز از فرمان خدای و عذاب او «الاّ من رحم» استثنا منقطع است یعنی ـ لکن من‌رحمه‌الله معصوم، موضع «من» نصب است برین قول. واگر گوئیم استثنا صحیح‌است موضع «من» رفع‌باشد، یعنی ـ من‌رحم هوالله عزّوجلّ، ای ـ لاعاصم الاّالله «وحال بینهم الموج» ای ـ بین **نوح** و ابنه، و قیل: بین ابنه و الجبل «فکان من المغرقین» ای ـ صارمن‌المهلکین بالماء. روی انّ **ابن‌نوح** بنی من‌الزّجاج بیتاً وقت اتّخاذ ابیه السّفینة فلمّا رکب **نوح** السّفینة دخل ابنه فی البیت الّذی تّخده من من الزّجاج ثمّ انّ الله تعالی سلّط علیه البول فأخذ یبول حتّی امتلأ ذلک البیت الزّجاجیّ من بوله فغرق کلّ فی ماء البحر و غرق **ابن‌نوح** فی بوله لیعلم انّه لامفرّ من القدر. مفسّران گفتند: شش ماه **نوح** واصحاب وی درکشتی بودند دهم **رجب** درکشتی بودند، و روز **عاشورا** از کشتی فرو آمدند، ودر ستتر آنست که هفت ماه درکشتی بودند و ارتفاع آب در زمین چندان بود که بهمهٔ کوههی عالم سی گز آب برگذشته بود و بروایتی پانزده گز، و روی انّه کان لامرأة صبیّ صغیرٌ وکانت تحبّه فحملته الی الجبل وقت الغرق فلمّا غشیها الماء، رفعته فوق صدرها ثمّ فوق منکبها ثمّ شالت به نحو السّماء بیدیها فلمّا الجمها الماء صرحته فقال الله: **نوح**: لورحمت احداً لرحمت المرأة و ابنها. و قیل: رکب **نوح** السّفینة فی **رجب** فمرّت بالبیت وطاف به سبعاً و قد رفعه الله من الغرق وجرت **یوم‌النحر** «واستوت‌علی‌**الجودی**» **یوم‌النحر** (۱) فمکثت‌علیه‌شهراً حتی‌جفّت الارض وخرجوا منها یوم **عاشوراء** فصام **نوح** و من معه شکراً لله عزّوجل.

«و قیل یا ارض ابلعی» یعنی ـ قال‌الله للارض بعد تناهی الامر فی هلاک قوم **نوحٍ** «یا ارض ابلعی ماءک» ای ـ تشرّبیه وتنشفیه، الله تعالی فرمان داد بزمین که آب

۱ ـ یوم‌النحر دهم ذیحجّة (منتهی‌الارب).

خویش در اجزای خویش فروبر، میگویند: لختی ازآن بقاع زمین استعصا نمود وسروازد ازین فرمان، تا ربّ‌العالمین آب وی تلخ وشور گردانید وآن زمین شورستان کرد. «و یا سماءُ اقلعی» ای - یا سحاب امسکی عن انزال المیاه. «وغیض المآء» ای - ونقص المآء فذهب ونضب ومصدره الغیض والغیوض، یقال: غاض الماء یغیض، اذا غار فی الارض، وغاضه‌الله ای - نقصه، لازمٌ ومتعدٍّ کما یقال: زادالشیئُ وزدته. «وقضی الامر» ای - فرغ من مجازاة الاعداء، کقوله: «و انذرهم یوم الحسرة اذقضی الامر» یعنی - فرغ من محاسبة الاعداءِ ومجازاتهم «واستوت علی **الجودی**» یعنی - استقرّت السّفینة علی جبل **الجودی** وهو جبل معروف بناحیة **الموصل** و قیل: فی جزیرة **الشام** من وراء **آمد**. «وقیل بعداً للقوم الظّالمین» بعداً مصدرٌ موضوع موضع الامر - میگوید: دوری بادا و لعنت این گروه ظالمان را، این ازکلمتهای نفی ندامت است که الله بآن خویشتن را ازپشیمانی تنزیه کرد چنانکه جایی دیگر گفت: «الا بعداً لـ: **عاد**» «الا بعداً لـ: **ثمود**» «الا بعداً لـ: **مدین**» «ولا یخاف عقباها» هم ازاین باب است. آنچه **موسی** را گفت: «فلاتأس علی القوم الفاسقین» و از **شعیب** باز گفت: «فکیف آسی علی قومٍ کافرین» ولیس ربّنـا بجبّارٍ یبدوله ندامة اویخاف عاقبة، اجمع المعاندون علی ان طوق البشر قاصرٌ عن الاتیان بمثل هذه الآیـة، بعدان فتشوا جمیع کلام **العرب والعجم** فلم یجدوا مثلها فی فخامة الفاظها و حسن نظمها وجودة معانیها فی تصویر الحال مع ایجاز من غیر اخلالٍ.

«ونادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی» وقد وعدتنی ان تنجینی واهلی، وذلك فی قوله تعالی: «واهلك» بارخدایا تومرا گفته‌ای که تراو کسان ترا ازغرق برهانم واین پسر از کسان من بود، «وانّ وعدك الحقّ وانت احکم الحاکمین» ربّ‌العالمین اورا جواب داد که: «انّه لیس من اهلك» ای - من اهل دینك. وقیل: لیس من اهلك الّذین وعدتك انجاءهم. روایت کنند ازعلی [مرتضی](۱)(ع) که گفت لم یکن ابنه وانّما کان ابن امرأته من زوج آخر، ولهذا قال: من اهلی ولم یقل: منّی. وقیل: کان لغیر رشده وهذا غیرصحیح لانّ‌الله تعالی عصم انبیاؤه من مثله، وحمل المفسّرون. قوله «فخانتاهما» علی -

۱ - (ج)

الدّين لاعلى الفراش يعنى- احديهما كانت تخبر النّاس انّه مجنون والاخرى كانت تدلّ على الاضياف. وقال **ابن عباس**: مابغت امراة نبىّ قط. يكى از **سعيد جبير** پرسيد كه «انّ ابنى من اهلى» اين پسر **نوح** بود يا نبود. **سعيد** خشم گرفت، گفت: سبحان الله لااله الّاالله» خداى ميگويد جلّ جلاله بارسول خويش كه پسر وى بود وتومى گويى كه نبود، آنگه گفت: كان ابنه ولكنّه كان مخالفاً فى النيّة والعمل والدّين فمن ثمّ قال: «انّه ليس من اهلك انّه عمل غير صالح» بكسر الميم وفتح اللاّم ونصب «غير» قرأها **الكسايى** و **يعقوب**، والوجه انّ الضمير فى «انّه» لابن **نوح** والمعنى: انّ ابنك عمل غير صالح، والتقدير: عمل عملا غير صالح فحذف الموصوف واقيم(1) الصّفة مقامه. ميگويد: اى **نوح** او از كسان تو نبود كه كار نيك نميكرد(2) يعنى - كه در دين ونيّت وعمل مخالف تو بود. وقرأ الباقون «عمل» بفتح الميم ورفع اللاّم منوّنة ورفع «غير» والوجه انّه يجوز ان يكون الضّمير فى «انّه» لابن **نوح** ايضاً فيكون على حذف المضاف، والتقدير انّ ابنك ذوعمل غير صالح فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقمه، ويجوز ان يكون الضّمير فى «انّه» للسّئوال، والتّقدير انّ سؤالك، ماليس لك به علم عمل غير صالح. يعنى - اين گفت كه تو مرا گفتى اى **نوح** كارى نه نيك است و آن گفت وى خلاص خواستن پسر بود پس از آنكه كفر وى شناخته بود ودانسته. و گفته اند خلاص وى خواستن بود پس از آنكه گفت «لاتذر على الارض من الكافرين ديّاراً»

«فلا تسئلنّ» درين كلمت سه قرائت است «تسئلنّ» بفتح لام ونون و نون مشدّد قرائت **ابن كثير** است وبفتح لام و كسر نون و نون مشدد قرائت **نافع** و **ابن عامر** است ولكن **ورش** و **اسمعيل** از **نافع** اثبات ياء روايت كرده اند درحال وصل نه در حال وقف، و**قالون** حذف ياء روايت كرده درهر دوحال، و **بصريان** و **كوفيان** «تسئلن» خوانند بسكون لام و كسر نون مخفّف، واز **بصريان ابو عمرو** ياء اثبات كند درحال وصل دون الوقف، و **يعقوب** درهردو حال اثبات كند و **كوفيان** در هردوحال حذف كنند واصل كلمه «لاتسئلن»(3) بجزم لام است بر معنى نهى ودخلته النون الثقيلة للتوكيد، معنى آنست كه مپرس آنچه علم آن برتو پوشيده كرده ام و ندانى كه در حكم من

- كار نه نيك كرد (لف) ۳ - لاتسئل (ح)

جائز است « انّی اعظك ان تکون من‌الجاهلین » اینجا، لا، مضمر است یعنی ـ ان لاتکون من الجاهلین. وقیل : معناه: ان تکون من‌الجاهلین فتظنّ‌انی لاافی[1] بوعد وعدته.

پس **نوح** بزلّت خویش معترف شد، گفت: «ربّ انّی‌اعوذ بك » ای ـ استجیر بك « ان اسئلك ما لیس لی به علم » ای ـ ان اتکلف مسئلتك مالا اعلم ممّا استاثرت بعلمه « والاتغفرلی» ذنبی بسئوالی «وترحمنی » بفضلك وتنقذنی من غضبك«اکن من‌الخاسرین » الهالکین .

« قیل یا **نوح** اهبط » انزل من‌السفینة الی‌الارض « بسلام منّا » ای ـ بسلامة وخلاص‌من‌المکاره والهلاك . قال: **عمربن الخطاب** لمّا استقرّت‌السفینة علی **الجودی** لبثت ماشاءالله ان یلبث ثمّ انه اذن له فهبط علی‌الجبل فدعا الغراب فقال ائتنی بخبر الارض فانحدرالغراب علی‌الارض وفیها الغرقی من قوم **نوح** فوقع علی جیفة من‌قوم **نوح** فابطاء علیه فلعنه، ودعا الحمامة فوقعت‌علی‌کف **نوح** فقال:اهبطی‌فائتینی‌بخبر الارض فانحدرت فلم تلبث الّا قلیلا حتی جاءت . تنفض ریشة فی‌منقارها .

وروی انها اتته بورق‌الزیتون فی منقارها والطّین‌فی‌رجلیها، فقالت : اهبط فقد انبتت‌الارض. قال**نوح**: بارك‌الله فیك وفی‌بیت یؤویك وحبّبك الی‌النّاس لولاان یغلبك النّاس‌علی‌نفسك‌لدعوت‌الله ان‌یجعل‌رأسك‌من‌ذهب. وقیل:« بسلام» ای‌ـ بتحیّة وبتسلیم «منّا وبرکات‌علیك» یعنی‌ـ زیادات‌فی‌نسلك حتّی‌صار ابالبشر بعد **آدم** وان‌بنی‌آدم کلّهم من ذلك الیوم من بنیه الثلثة، البیض من **سام**، والحمر من **یافث**، والسّود من **حام** . اینست که‌رب‌العالمین گفت : «وجعلنا ذرّیته هم الباقین» ادرکت‌البرکة کلّهم فتنا سلوا وادرك السلام بعضهم فاسلموا . ذلك قوله : « وعلی امم ممّن معك » ای‌ـو علی‌قرون من ذرّیة من معك من ولدك وهم‌المؤمنون منهم، ثمّ استأنف الکلام‌فقال : « وامم سنمتّعهم » فی دنیاهم، یعنی ـ الامم الکافرة من ذرّیته «ثمّ یمسّهم منّا عذاب الیم » امّا عاجلا وامّا آجلا، قال: **محمدبن کعب‌القرظی** : دخل فی ذلك‌السلام کل مؤمن ومؤمنة الی یوم‌القیمة وکذلك فی ذلك‌العذاب و الامتاع کلّ‌کافر و کافرة الی یوم‌القیامة .

---

١ ـ وفی (الف)

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و اصنع الفلك باعیننا » **نوح** را فرمان آمد از روی شریعت بظاهر حکم که از چوب ساج کشتی ساز و درو نشین تا از طوفان برهی و از روی حقیقت بحکم تخصیص و نعت تقریب بسر وی ندا آمد که دریای نفس درپیش داری دریای مغرق مهلك در آن گردابها است پر خطر . و نهنگان جان ربای بر رصد ، وناچار بر آن عبره می‌باید کرد تابساحل امن رسی، از اخلاص کشتی ساز بسه طبقه یکی خوف ودیگر رجا وسوم(۱) رضا، وانگه بادبان صدق بر آن بند وبرمهبّ صبای اطلاع‌ما بدار . اینست که گفت :«باعیننا و وحینا» که ماخود چنانکه باید راند و آنجا که باید راند خود رانیم « هوالذی یسیّرکم فی البرّ والبحر » « وحملناهم فی البّر و البحر» ازروی اشارت میگویدبندهٔ من تدبیر کارخود وامن گذار وخویشتن را یکسر بمن سپار و تصرف خود دوردار تو(۲) محمول لطف مایی و محمول الکرام لایقع فان وقع وجدمن یأخذ بیده . این همانست که **مصطفی** ص گفت : « الا فتسلکون جسراً من النّاریطاء احدکم الجمرةفیقول الجسر، یقول ربّك عزّوجلّ اوانه » کرامتی بزرگوار است ولطفی بی نهایت که فردا ربّ العزّة بر گذرگه صراط با بندهٔ عاصی کند، فمّرة یقف و مرّة یعثر . می‌افتد و می خیزد و ربّ العزّة داند که بنده را جزوی فریادرس ودستگیر(۳)نیست بجلال تعزّز خود وبنعت رحمت اورا فریاد رسد و دستگیری(٤) کند . درخبرمی آید که رحمت الله بربنده بیش ازرحمت‌مادراست برفرزند، وگر(۵) تقدیراً فرزندی هزاربار پایش بگل فرو رود ، هربار مادر گوید برخیز جز مدد و هربار مادر برو مشفق‌تر و مهربان‌تر بود .

پیر طریقت گفت : الهی ! تامهر تو پیدا گشت همهٔ مهرها جفا گشت ، وتا برّتو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت ، الهی ! ما نه ارزانی بودیم تا ما را بر گزیدی ، و نه نا ارزانی بودیم که بغلط گزیدی ، بلکه(٦) بخود ارزانی کردی تا بر گزیدی و بپوشیدی عیب ، که می‌دیدی .

۱ ـ سیوم (الف) ۲ ـ در دوردار (الف) ۳ ـ دست گیر (ف) ٤ ـ دست گیری (الف)
۵ـ وگر (ج) . ٦ـ بل که (الف) .

« حتّی اذا جاء امرنا و فارالتّنور » چون سلطان عظمت و بی نیازی و جلال عزت قهاری بنعت سیاست کمین گاه مکر بـر آن بی حرمتان و بیگانگان گشاد و طوفان‌عقوبت وعذاب فراسر ایشان نشست، فرمان آمد از جبار کاینات به **نوح** پیغامبر که : « احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلك الّا من سبق علیه القول » هر که مادر ازل او را در پناه لطف و جوار رحمت خود گرفتیم ، امروز تو اورا واپناه خود گیر و در کشتی نشان که وی امروز از رستگارانست(۱) و فردا از نواختگان ، و در ازل ازخواندگان . **ابلیس** آمد درآن حال تا خود را در کشتی افکند **نوح** سر وازد که این جای خواندگان است ، نه جای راندگان . **ابلیس** گفت : اما علمت انّی « من-المنظرین الی یوم‌الوقت‌المعلوم » ولا مکان‌الیوم الا فی سفینتك . ندا آمد کـه ای **نوح** ، **ابلیس** را درنشان که اوشبه سیاه است درعقد مروارید :

در رشته کشند با جواهر شبهی .

عجب آنست که **نوح** پسر خودرا میخواندکه « ارکب‌معنا » و **ابلیس**‌دشمن را میراند ، تا فرمان آمد که ابلیس دشمن را بردار و پسر خودرا بگذار ، تـا بدانی که اسرار تقدیر برقیاس خلق نیست میگوید: من آن کنم که خود خواهم و کس را بر حکم من اعتراض نیست « لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون » .

« و قال ارکبوا فیها بسم‌الله مجریها و مرسیها » بسم‌الله سلامة‌الخلق ، و بالله نجاة‌الخلق ، بسم‌الله شفاءٌ عند کلّ بلیّةٍ ، و سلوةٌ عند کلّ حسرةٍ ، وحبرةُ عند کلّ ترحةٍ ، بنام خداست آرام دل مؤمنان ، بنـام خداست شفاء درد بیمار دلان ، بنـام خداست آسایش اندهگنان ، خداوندا نامت نور دیدهٔ آشنایـان ، یادت آیین منزل مشتاقان ، یافتت فراغ دل مریدان ، مهرت انس جان دوستان .

«و نادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی» **پیرطریقت** گفته که درگاه حق عزیز است ، و فنای قدس او عظیم ، سراپردهٔ قهر زده ، وایوان کبریا برکشیده، و بساط عظمت گسترانیده ، کس را نیست و نرسد کـه بستاخی کند برآن بساط عظمت جز بفرمان . نبینی **نوح** راکه بستاخی کرد، گفت : « انّ ابنی من اهلی » تا

۱- رستگان (الف) .

او را جواب دادند که « انّه لیس من اهلك » **موسی** (ع) همچنین(۱) بر بساط جلال و عظمت انبساطی نمود؛ بی دستوری دیدار خواست، گفت: « ارنی » جواب آمد که: « لن ترانی »، باز **مصطفی** (ص) شب الفت و زلفت، شب قرب و کرامت که بحضرت اعلی رسید، وبساط جلال وعظمت دید، سر در پیش افکند وهیچ نگفت حرمت حضرت احدیت را و اجلال درگاه صمدیت را خاموش گشته، و گوش فرا داشته که تا فرمان چه آید، و دستوری چه دهد، ندا آمد که یا **محمد** « سبّح اسم ربّك الاعلی » دستوری دادیم ترا زبان دعا و ثنا بگشای، و ما را بپاکی بستای، **مصطفی** (ص) درنگرست جلال و عظمت و کبریای الوهیّت بی نهایت دید، دانست که کمال ثنای مخلوق هرگز ببدایت جلال لم یزل نرسد، ثنای خود همچون(۲) چراغ دید در آفتاب و قطره در دریا، چراغ درآفتاب چه روشنایی دهد، و قطره در دریاچه افزاید، همین کلمت(۳) گفت: «لا احصی ثناءً علیك انت کما اثنیت علی نفسك » فرمان آمد که ای **محمد** بستاخی کن بخواه تا بخشم، بگوی تا نیوشم، سل تعطه اشفع تشفع.

من آن توام تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

۵ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی - : « **تلك من انباء الغیب** » این قصّه ازخبرهای پوشیده [بر عرب] است « **نوحیها الیك** » که پیغام دهیم(٤) آنرا بتو، « **ما کنت تعلمها انت** » هرگز ندانستی تو آنرا، « **ولا قومك من قبل هذا** » و نه قوم تو [عرب] دانستند پیش ازین وقت، « **فاصبر** » شکیبایی کن [تو برایذای قومخویش] **انّ العاقبة للمتّقین (۴۹)** که [پیروزی] سرانجام خداوندان راستی راست.

« **والی عاد اخاهم هوداً** » وفرستدیم به **عاد** کس ایشان **هود**، **قال یاقوم** [**هود**] گفت [**عاد** را] که ای قوم **اعبدوا اللّٰه مالکم من آله غیره** » خدای پرستید نیست شمرا خدایی جز از وی(۵) **ان انتم الّا مفترون (۵۰)** » نیستید مگر دروغ

۱- هم حنین (الف). ۲- هم حون (الف). ۳- کمه (ج).
٤ - میدهم (ج) ۵ - جذز وی (الف)

سازان(۱) ودروغ گویان .

«یاقوم لااسئلکم علیه اجراً» ای گروه نمی‌خواهم از شما برپیغام رسانیدن مزدی « ان اجری الّا علی الّذی فطرنی » نیست مزد من مگر برو که بیافریدمرا [پس آنکه نبودم]، « افلا تعقلون(٥١) » در نمی‌یابید [که من یگانه پی‌طمع با اهل اقلیم باز نهاد نجویم به بیهوده(۲) .]

«و یا قوم استغفروا ربّکم» وای قوم آمرزش خواهید از خداوند خویش ، « ثمّ توبوا الیه » وبوی‌باز گردید ، «یرسل السماء علیکم مدراراً» تافرو گشاید برشما ازآسمان بارانی پیوسته تیزبار ، «ویزدکم قوّة الی قوّتکم» و شما را نیروئی افزاید بانیروی شما ، «ولا تتولّوا مجرمین(٥٢)» وبرمگردید [از پذیرفتن پیغام هم] بااین جرمهای خویش .

«قالوا یاهود» گفتند: ای هود «ماجئتنا ببیّنة» نیاوردی بماپس کاری روشن وپس‌پیغامی درست ، «ومانحن بتارکی آلهتنا عن قولك» ومادست بدارندۀخدایان خویش‌نیستیم‌ازبهر گفت‌تو ، «ومانحن لك بمؤمنین(٥۳)» وماترا استوار گیرندگان نه ایم .

«ان نقول » نمیگوئیم ما بتو «الّا اعتراك بعض آلهتنا بسوء» مگر این که بتو رسانید یکی از خدایان ما گزندی « قال انّی اشهدالله واشهدوا » گفت: من‌الله گواه خواهم و شما گواه باشید(۳) انّی بری ممّا تشرکون(٥٤)من دونه » که من بیزارم از آنچه شما انباز می‌خوانید(٤) باالله « فکیدونی جمیعاً » با من کارید و بکوشید(٥) [بهر کوشش که توانید و بهر ساز که دارید] همه بهم یار و همدست ، « ثمّ لاتنظرون(٥٥) » آنگه مراهیچ درنك مدهید .

«انّی توکّلت علی الله»من پشت باالله(٦) باز کردم«ربّی وربّکم»خداوندمن وخداوندشما«ما من دابّة الّاهو آخذ بناصیتها » نیست هیچ جنبده‌ای مگراوناصیت آن گرفته دارد ،«انّ ربّی علی صراط مستقیم(٥٦) » خداوند من‌است براهی راست .

۱ ـ دروغ زنان (الف) ۲ ـ نجویم بیهوده (ج) ۳ ـ من‌الله می گواهی بید (ج) .
٤ ـ می‌انباز خوانید (لف) ٥ ـ بامن کاوید و بامن کوشید (الف) ٦ ـ باالله (ج)

«فان تولّوا» اگر بر گردید، **«فقد ابلغتكم»** من بشما رسانیدم، **«ما ارسلت به اليكم»** آنچه مرا بآن فرستاده‌اند بشما، **«ويستخلف ربى قوماً غيركم»** و خداوند من از پس شما گروهی جز از شما خلیفت نشاند [در زمین] **«ولا تضرّونه شيئاً»** وشما بسر کشیدن از طاعت وی ویرا نگزائید، **«انّ ربّى على كلّ شئ حفيظ(٥٧)»** خداوند من بر همه‌چیز نگهبان(١) است [بآن دانا و آنرا یاددار و نگه‌دار].

«ولمّا جاء امرنا» و آنگه که فرمان ما آمد، **«نجّينا هوداً»** برهانیدیم **هود** را، **«والذين آمنوا معه»** و ایشان که گرویده بودند با او، **«برحمة منّا»** بمهربانی از ما، **«ونجّيناهم من عذاب غليظ(٥٨)»** وبرهانیدیم ایشانرا از عذابی بزرگ.

«وتلك عاد» و این **عاد** آنست، **«جحدوا بآيات ربّهم»** که شنیدند ونیوشیدند، دیدند ونگریستند، یافتند ونپذیرفتند، آگاه شدند وبراه نیامدند. **«وعصوا رسله»** وسر کشیدند در رسولان(٢) او، **«واتّبعوا امر كلّ جبّار عنيد(٥٩)»** و پی بردند فرمان هر گردن کشی ناپاك ستیز کش را.

«واتبعوا فى هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة» وبرپی [عاد] باد درین جهان لعنت وراندن الله وروز رستاخیز همچنان، **«الا انّ عاداً كفروا ربّهم»** آگه باشید که **عاد** کافر شدند بخداوند خویش، **«الا بعداً لعاد قوم هود(٦٠)»** آگاه باشید که دوری بادا و لعنت فزایا **عاد** را قوم **هود**.

النوبة الثانية.

قوله تعالى: «تلك من انباء الغيب» اى - تلك الاقاصيص فى خبر **نوح** من اخبار الغيب عنك ينزل بها **جبرئيل** عليك معجزة و صحّة لنبوّتك يا **محمد**، «ما كنت تعلمها انت ولا قومك» **العرب** «من قبل هذا» الوقت. و قيل: من قبل **القرآن** اى - لولا انّا اوحينا اليك ما كنت تعرفها «فاصبر» اى - على تكذيبهم لك كما صبر **نوح**. «انّ العاقبة» اى - حسن العاقبة من الظفر والنّصر للمتّقين، كما كان لمؤمنى قوم **نوح** وسائر من آمن بالانبياء والرسل.

---

١ - کوشوان (الف) ٢ - درسّولان (الف).

«والی عاد اخاهم هوداً» ارسال در آن مضمر است، یعنی- ارسلنا الی عاد اخاهم هوداً و این عاد اوّل است، و هو عادبن ارم بن سام‌بن نوح. نژاد این عاد همه جبّاران بودند وطاغیان، و درعصرخویش جهانداران، و درزمین یمن مسکن داشتند و اولاد سام و حام و یافث در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند، و مهینهٔ ایشان و ملك ایشان شدید بن عملیق بن عاد بن ارم بود، این ملك برادرزادهٔ خود را ضحاك بن علوان بن عملیق بن عاد که عجم اورا بیوراسف گویند بزمین بابل فرستاد تا اولاد سام را مقهور کرد و جم‌بن ویونجهان بن ارفخشد بن‌سام که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد وابن عم خویش را الولید بن الریان بن عاد بن‌ارم بزمین مصر، فرستاد و اولاد حام را مقهور کرد، مصربن القبط بن حام که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد و می گویند که الریان بن الولید ملك مصر که صاحب یوسف بود و الولید بن مصعب، فرعون موسی و جالوت الجبّار که داود اورا کشت، این هرسه ازفرزندان ولید بن الریان بن عاد اند و شدید بن‌عملیق برادرزاده‌یی دیگر داشت، غانم بن علوان بن عملیق، برادرضحاك اورا بزمین ترك فرستاد و اولاد یافث را مقهور کرد و افراسیاب(۱) که ملك ایشان بود بدست وی کشته شد، ویقال: ان رستم‌الشدید من ولد غانم. پس شدید بن عملیق هلاك گشت و برادر وی شداد بن عمليق بن عاد بن ارم بجای وی‌نشست همچنان کافر وطاغی و متمرّد با قوم خویش، تا ربّ العالمین در آن عصر هود پیغامبر بایشان فرستاد و ایشانرا بردین‌حقّ دعوت کرد، فذلك قوله: «والی عاد اخاهم هوداً» وهو هود بن خالدبن الخلود بن عیص بن عملیق بن عاد. و قیل: هود بن‌عبدالله بن‌عوص بن‌ارم، و هو الاصح. وسمّاه اخاهم لانه کان من‌نسبهم. قال الزجاج: هوا خوهم من حیث انّه من‌ولد آدم وهم اولاده.

«قال یاقوم اعبدوا الله» ای- وحّدوه «مالکم» من معبود «غیر» الله «ان انتم الاّ مفترون» کاذبون فی‌اشراککم مع‌الله الاوثان.

۱ - فراسیاب (الف)

«یا قوم لا اسئلکم» علی ما ادعوکم الیه من اخلاص العبادة «اجراً» ای ـ ثواباً ورزقاً «ان اجری» ای ـ ماجزائی وثوابی. «الّا علی‌الذی فطرنی» ای ـ ابتدأ خلقی ولم‌اك شیئاً «افلاتعقلون» انّی لااطلب منکم علی‌ذلك عرض الدنیا وانّما قال هذاالانّ الامم قالت للرّسل ماتریدون الّا ان تتملّکوا اموالنا.

«ویا قوم استغفروا ربّکم» این استغفار درقرآن کفّار را جایها است« ولولا تستغفرون‌الله» آن قوم **صالح** ازین‌جنس است،«وما کان‌الله معذّبهم وهم یستغفرون» «فقلت استغفروا ربّکم» همه ازین جنس است و قول **مصطفی** ص، که **عدی حاتم** او را گفت: انّ ابی کان یقری الضّیف ویفعل و یفعل فهل نفعه ذلك و قالت له **عایشة** لـ: **عبدالله بن جدعان التیمی** کذلك فقال‌ص لهما ومایغنی‌ذلك عنهما ولم‌یستغفر الله قط، فاستغفارالکافر رجوعه‌الی‌الاسلام بالتّوحید لانّه اذا شهدبالتّوحیداستحقّ‌المغفرة فتوحیده استغفار. «ثمّ‌توبوا الیه» «ثمّ» درجای عطف‌است نه‌درجای تعقیب. «یرسل السّمآء علیکم مدراراً»، **هود** این سخن ازبهر آن میگفت که ایشان اصحاب زروع وارباب عمارت بودند وخشک سال ایشانرا پیش آمد، هفت سال پیوسته قحط بود و باران نمی‌آمد **هود** ایشانرا گفت: «استغفروا ربّکم» من کفرکم بان تؤمنوا «ثمّ توبوا الیه» من ذنوبکم «یرسل السّماء» سمآء اینجا مطراست. «**زید بن خالد الجهنی**» گفت درصحاح خطب رسول‌الله‌ص: فی اثر سماء کانت من‌اللیل یعنی فی اثر مطر. «مدراراً» یعنی دائماً ساکناً وذلك انفع مایکون، واصله من‌درّ اللبن اذا نزل متتابعاً، و مفعال من بناءِ المبالغة یستوی فیه المذکّر و المؤنّث.

«ویزدکم قوّةً الی قوّتکم» این ازبهر آن گفت که ایشان درروزگار قحط و شدّت ضعیف و نزار شده بودند لقلّة غذائهم فی الجدب. و قیل: معناه ویزدکم عزّاً الی عزّکم بکثرة عددکم و اموالکم و اولادکم و ذلك انّ الله حبس عنهم القطر واعقم ارحام نسائهم فوعدهم **هود** المطر و الاولاد علی الایمان و الاستغفار و التوبة، «ولاتتولّوا مجرمین» ای ـ لاتعرضوا عمّا ادعوکم الیه من التوحید مقیمین علی الکفر

قالوا یا هود ماجئتنا ببیّنة، ای ـ ببرهان وحجة، «ومانحن بتارکی آلهتنا» ای ـ لانترك عبادة آلهتنا عن جهة «قولك» «ومانحن لك بمؤمنین» مصدّقین

«ان نقول» ای - ما نقول فیک «الّا» قولنا «اعتراك» اصابک «بعض آلهتنا بسوءٍ» یعنی- بجنون وخبل بسبب سبّک ایّاها فصرت تتکلم بما نسمع، یقال عراه و اعتراه اذا الّمّ به.

«قال» لهم **هود**: «انّی اشهدالله» علی نفسی «واشهدوا» یاقوم «انّی بریءٌ» من آلهتکم الّتی یخوّفوننی بها فسمّونی ماشئتم، «فکیدونی جمیعاً» **هود** گفت: من خدای ترا بر گواه میگیرم وشما نیز گواه باشید که ازبتان شما بیزارم وایشانرا عیب جویم سخن من اینست، شما هرچه خواهید کنید، وهر کید که توانید سازید، وبهر نام که خواهید مرا نام نهید و گر بتان شما بمن بدی و کیدی توانند ایشانرا در کید وحیلت بیاری گیرید، «ولاتنظرون» ومرازمان مدهید اگر توانید، همانست که از **نوح** پیغامبر حکایت کرد.

«فاجمعوا امرکم وشرکاءکم» الآیة. واین معنی در **قرآن** از چند پیغامبر حکایت است بر الفاظ مختلف، واین عظیم‌تر برهانی است پیغامبران را بر صحت نبوّت که ایشان اندك بودند یا یگانه، ودشمنان انبوه بودند یا بی‌عدد، خاصه **نوح‌وهود**.

«انّی توکّلت علی‌الله» این آیت حرزی عظیم است مستعیذان را از جبابره. «مامن دابّة الّا هو آخذٌ بناصیتها» یعنی- نواصی‌الجبابرة بیده والاخذ بالنّاصیة کنایة عن الاقتدار. و روی فی بعض‌الدعآء فی‌الخبر: اللهم انت ربی و انا عبدك ناصیتی بیدك» ومنه قوله: «لنسفعاً بالنّاصیة» کلّ‌ذلک مأخوذ من‌فعل **العرب** انّهم اذا ظفر احدهم بمن یبارزه واستولی علیه اخذ بناصیته عنفاً واذا ارادتنکیله جزّ ناصیته. ومنه‌قوله: «یؤخذ بالنّواصی والاقدام» یعنی- تاخذالزّبانیة بنواصی‌الکفّار: یقال: اخذت بناصیته، وبناصاته وانشدوا:

فما الدّنیـا بباقیة لحـیّ وما حیّ علی‌الدّنیا بباق.

«انّ ربّی‌علی‌صراط مستقیم» هذا کقوله: «انّ ربّک‌لبالمرصاد» وقیل‌معناه: انّ ربّی علی طریق‌الحق یجازی‌المحسن باحسانه والمسیئی باساءته لایظلـم احداً. وقیل: یحملنّکم «علی صراط مستقیم» وهو**الاسلام**، وقال: **ابن‌عباس** یرید انّ‌الّذی بعثنی‌الله بدین مستقیم، والمعنی علی هذا: انّ دین ربّی علی صراط مستقیم «فان

تولّوا » یعنی ـ ان تتولّوا ، ای ـ تعرضوا ولم تؤمنوا « فقدابلغتکم » الزمتکم الحجة بتبلیغ الرّسالة » ویستخلف ربّی قوماً غیرکم » هذا تهدیدٌ خفیٌّ لانّ اللّٰه لایستخلف قوماً الّا بعد اهلاك الّذین قبلهم، یعنی ـ ان لم تؤمنوا اقام خلفآء یکونون سکّان الارض بعدکم یعبدونه ، « ولاتضرّونه شیئاً » بتولّیکم واعراضکم انّما تضرّون انفسکم « انّ ربّی علی کلّ شیئٍ حفیظٌ » یحفظنی من ان تنالونی بسوءٍ ، وقیل : حفیظ علی اعمال العباد فیجازیهم علیها .

« ولمّاجآء امرنا » ای ـ عذابنا . وقیل: امرنا بهلاك **عاد** « نجّینا **هوداً** والذین آمنوا معه » وهم اربعة آلاف « برحمة منّا » بما اریناهم من البیان ، وهدیناهم للایمان ، وعصمناهم من الکفر . وقیل: « برحمة منّا » انّه لاینجو احدوان اجتهد الّا برحمة اللّٰه ، « و نجّیناهم من عذاب غلیظ » وهو الرّیح الّتی اهلکت **عاد** به ، وقیل : عذاب یوم القیمة ، یعنی ـ کما نجّیناهم فی الدنیا من العذاب ، کذلك نجّیناهم فی الآخرة من العذاب.

« وتلك **عادٌ** جحدوا » جحد مهٔ از انکار است ، جحد آنست که چیزی بدانی و نپذیری ، میگوید: قبیلهٔ **عاد** و وفد **عاد** حق نپذیرفتند و سر کشیدند و تمرد نمودند « و عصوا رسله » مراد باین رسل **هود** است یگانه ، چنانکه جائی دیگر گفت : « کذّبت **عادٌ** المرسلین » باین مرسلین مراد **هود** است و هر پیغمبری را که این لفظ در **قرآن** بیاید معنی هم اینست ، و گفته اند : هر پیغمبری که بقوم خویش آمد ایشانرا گفت گواهی دهید که اللّٰه یکی و من و **محمد** رسولان او ، از بهر آنکه همهٔ پیغامبران را گفته بودند که لتنصرنّه ، آن مرسلون و این رسل **هود** است و **محمد** ، و آنجا که گفت : « کذّبت قوم **نوح** المرسلین » **نوح** است و **محمد** و آنجا که گفت : « کذّبت **ثمود** المرسلین » **صالح** است و **محمد** . و گفته اند : انما جُمع لانّ من کذّب رسولاً واحداً فقد کفر بجمیع الرسل « و اتبعوا امر کل جبار عنیدٍ » متکبرٍ کافرٍ قهارٍ یجبر غیره علی ما یرید و باب فعّال فعل و قد جآء من افعل اجبر ، فهو جبار ، وادرك فهو درّاك ، والجبّار فی حقّه من الجبر وهو الاصلاح ، و یجوز ان یکون من اجبر ایضاً عنید ای ـ طاغٍ باغٍ ، تقول : عند عنوداً و عنداً ، اذا تجبر وطغی ، وعند عن الحق . مال ، وقیل : هو فعیلٌ من لفظ عندی کانّ فیه معنی

الاعجاب و حسن الظّنّ بنفسه و ما عنـده ، والمعنی : عصوا من فی طاعتـه سعادتهم واطاعوا من فی طاعته شقاوتهم .

« واتبعوا فی هذه‌الدنیا لعنة » ای ـ بعد هلاکهم یلعنهم‌الملائکة والمؤمنون . «ویوم‌القیمة» ، یعنی ـ وفی‌یوم‌القیمه یلعنون ایضاً کما قال: لعنوا فی‌الدنیا والآخرة، تمّ‌الکلام هاهنا ثمّ استانف فقال : « الا انّ **عاداً** کفروا ربّهم » نزّه نفسه فی هذه الایة عن‌النّدم والظّلم « کفروا ربّهم » ای ـ نعمة ربهم ، وقیل : ربهم کفروا، ای ـ بربّهم ، کما تقول : نصحته‌و نصحت له و شکرته و شکرت له .

« الا بعداً لـ : **عادٍ** قوم **هودٍ** » انتصاب « بعداً » علی‌انه مصدرٌ اقیم‌مقام‌فعل‌الدعاء کما یقال : سقاه‌اللّه و یوضع مکانه سقیاً له ، ای ـ ابعدهم‌اللّه من خیره فبعدوا بعداً .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « تِلکَ مِن انباءِ الغیبِ نوحیها الیك » اشارت است بجلال قدر **مصطفی** (ص) ، و کمال عزّوی لطف ایزدی‌است که گوهر فطرت **محمد** مرسل را جلوه میکند، میگوید: ماقصّهٔ پیشینان(١) ، وآیین‌رفتگان ، وسرگذشت‌جهانیان از قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** وامثال ایشان همه برتو کشف کردیم ، ومشکلهای غیبی‌و نکتهای علمی خلق را برزبان توبیان کردیم دومعنی را ، یکی‌اجلال قدرتوخواستیم، و کمال امانت و دیانت تو واخلق نمودیم ، تا جهانیان بدانند که مفتی عالم جبروت و منهی خطّه ملکوت توئی ، محلّ کشف اسرار ازل و ابد توئی ، آن اسرار که باتو بگفتیم باکس نگفتیم ، و آن انوار که بدل تو راه دادیم بکس ندادیم ، ای **محمد** ما جان تو از خزینهٔ قدس بیرون آوردیم و درصورتی شیرین و پیکری نگارین بیرون دادیم، تا بزبان خویش واجب شرع ما را وابندگان ما شرح دهی ، و قصّهٔ عالمیان و سرگذشت ایشان ازمبدأ کاینات تا مقطع دائرهٔ حادثات برایشان خوانی، تا ببرکت رسالت تو و بشیرین سخنان تو خلقی را از غشاوهٔ بیگانگی بنور آشنائی رسانیم‌که ما درعزیز کلام خویش گفته‌ایم « وما ارسلناك الّا رحمة للعالمین » . دیگر معنی آنست کـه ما خواستیم تا ببیان این قصها و سرگـذشتها آرامی در دل تو آریم

١ ـ بیشینیان (ج) .

و دران سکون افزائیم، وتا بدانی که برادران تو آن پیغامبران که گذشتند از قوم خویش چه بار رنج کشیدند و بعاقبت اثر نصرت ما چون دیدند، سنت ما باتو همانست «فاصبر انّ العاقبة للمتّقین» صبر کن، هیچ منال، و اندوه مدار، که هر آن گل که اینجا خـار در دست تو بیش نشاند، در قیـامت بوی خوش بدماغ تو خوشتر رسانـد.

پیری را پرسیدند که تقوی چیست؟ گفت: تقوی آنست که چون باتو حدیث دوزخ گویند آتشی در نهاد خود برافروزی چنانکه دود خوف برظاهر تو بنماید، و چون حدیث بهشت گویند نشاطی گرد جان تو برآید چنانکه از شادی رجاء هر دو خدّ تو مورّد گردد، چون خواهی که متقی بر کمال باشی، بدل بدان، وبتن درآی، و بزبان بگوی، و آنچه گوئی از مایهٔ علم و سرمایهٔ خرد گوی، که هرچه نـه آن بود بر شکل سنگ آسیا بود، عمری میگردد و یك سر سوزن فراتر نشود، بشنو صفت متقیان و سیرت ایشان، **بوهریره** گفت: روزی رسول خدا (ص) نماز بامداد کرد و گفت هم اکنون مردی از در مسجد درآید کـه منظور حق است نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است. **بوهریره** برخست، بدر شد وبـاز آمد **سیّد** گفت: یا **باهریره** زحمت مکن آن نه توئی، تو خود می آئی و اورا می آرند، تو خود میخواهی و اورا میخواهند، خواهنده هرگز چون خواسته نبود، رونده هرگز چون ربوده نبود، رونده مزدور است و ربوده مهمان، مزد مزدور در خور مزدور، و نزل مهمان در خور میزبان، در ساعت سیهکی از در در آمد جمهٔ کهنه پوشیده و از بس ریاضت و مجاهدت کـه کرده بوست روی او بر روی او خشك گشته، و از بیداری و بیخوابی شب، تن وی نزار وضعیف وچون خیالی شده.

زین گونه که عشق را نهادی بنیاد ای بس که چومن ببد برخواهی داد.

[illegible]

مغیره بود نام وی **هلال** در مسجد آمد و در نماز ایستاد **سید** گفت: ان الملائکة لتأتمّ به(۱)، فریشتگان آسمان برموافقت ومتابعت وی درخدمت نماز ایستاده اند، چون سلام باز داد **رسول** خدای اشارت کرد اورا نزدیك خود خواند دست در دست **رسول** (ص) نهاد **رسول** گفت: مرا دعائی گوی **هلال** بحکم فرمان گفت: اللهمّ صلّ علی **محمد** و

---

۱ ـ ائتمّ به، ای اقتدی. (المنجد).

علی آل **محمد**، **رسول** گفت: آمین، پس برخاست ورفت و **رسول** خدا دو دیدهٔ مبارك خود درآن شخص و نهاد وی گماشته و تیز دروی می‌نگرد و میگوید: ما اکرمك علی‌الله، ما احبّك الی‌الله، چه گرامی بنده‌ای برخدا که توئی، چه عزیز روزگاری و صافی وقتی که در خلوت «و هو معکم» توداری، دل درنظر حق شادان، وجان بمهر ازل نازان.

پیرطریقت گفت: حبّذا روزی که خورشید جلال تو بما نظری کند، حبّذا وقتی که مشتاقی از مشاهدهٔ جمال تو مارا خبری دهد، جان خود طعمه سازیم بازی را، که درفضای طلب‌تو پروازی کند، دل‌خود نثار کنیم محبّی را، که برسر کوی تو آوازی دهد.

چون **هلال** ازمسجد بدرشد **رسول** خدا صم گفت: لم‌یبق من‌عمره الّا ثلثة‌ایّام، **بوهریره** گفت: چرا خبرش نکنی‌گفت: براندوه وی اندوهی دیگر نیفزایم هرچند که وی‌مرگ باندوه ندارد، روزسیوم **رسول** برخاست بایاران‌وبسرای **آل‌مغیره**‌رفت گفت: یا **آل المغیرة** هل‌مات‌فیکم احد؟ فقالوا لا، فقال: بلی، والله اتاکم طارق فاخذ خیراهلکم. فقال **المغیرة**: یا **رسول‌الله** هواقلّ‌ذکراً واخمل‌قدراًمن‌ان‌یذکره مثلك. فقال **رسول‌الله**صم کان‌معروفاً فی‌السّمآء، مجهولاًفی‌الارض، دوستان‌خدا درزمین‌مجهول باشند ودرآسمان معروف، غیرت حق نگذارد ایشانرا که از پردهٔ عزّت بیرون آیند، «اولیآئی فی‌قبابی(1) لایعرفهم غیری» **رسول** خدا درچهرهٔ آن دوست‌خدانگرست، قفس خالی دید ومرغ امانت باآشیان ازل بازرفته.

بدوستیت بمیرم بذکر زنده شوم شراب وصل توگرداندم زحال‌بحال.

رسول خدا صم چون دروی نگرست‌دوچشم نرگسین‌خود پرآب کرد، آنگه گفت: یا**مغیرة** انّ‌لله تعالی‌سبعة نفرفی‌ارضه بهم یمطر، وبهم‌یحیی، وبهم یمیت، وهذا کان خیارهم، ثم قال: یامعشرالموالی خذوا فی‌غسل اخیکم. **عمر** خواست تافراپیش شود واورا غسل دهد، **سید** گفت: یا **عمر** امروز روزغلامان است و کارکار مولایسان، **سلمان** و **بلال** درپیش‌رفتند تااورا بشویند **عمر** دلتنگ‌شد، **رسول** گفت: دل‌خوشی

---

١ ـ فی قبابهم (ح)

عمر را : خذوه عوناً لکم، عمر را نیز بیاری گیرید. آری خوش بود داستان دوستان گفتن، ودل افروزد قصّهٔ جانان خواندن.

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصّهٔ عشق تو سراید صنما.

٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی - : « **والی ثمود اخاهم صالحاً** » فرستادیم بـ: **ثمود** کس ایشان **صالح**، « **قال یاقوم اعبدوا اللّٰه** » گفت ای قوم خدایرا پرستید، « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی جز او، « **هو انشأکم من الارض** » او آفرید و کرد شما را ازخاك زمین، « **واستعمرکم فیها** » وشمارا درزمین نشاند، « **فاستغفروه** » آمرزش خواهید ازو، « **ثمّ توبوا الیه** » وباو گردید، « **انّ ربّی قریب مجیب (٦١)** » که خداوند من نزدیك است پاسخ کننده.

« **قالوا یاصالح** » گفتند: ای صالح، **قد کنت فینا مرجوّا قبل هذا** ما از توجز ازین می بیوسیدیم پیش ازین، « **اتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا** » باز می زنی ما را که پرستیم آنچه پرستیدند پدران ما، « **وانّنا لفی شكّ ممّا تدعونا الیه** » وما درگمانیم ازآنچه مارا بآن میخوانی، « **مریب (٦٢)** » دل را وخرد را شورنده.

« **قال یاقوم ارایتم** » گفت: ای قوم چه بینید [وچه گوئید]، « **ان کنت علی بیّنة من ربّی** » اگر من بر کاری روشن وراهی راست وپیغامی درستم از خداوند خویش « **وآتانی منه رحمة** » و وی مرا پیغام داد بمهربانی، « **فمن ینصرنی من اللّٰه ان عصیته** » که رهاند مرا ازو اگر من دروی عاصی شوم وکی یاری دهد؟ **فما تزیدوننی غیر تخسیر (٦٣)** نمی فزائید مرا درپاسخ [اگر فرمان شما برم وبا زای شما آیم] مگر زیان کاری.

« **ویا قوم هذه ناقة اللّٰه لکم آیة** » وای قوم این ناقهٔ خدا شما را نشانی است [وبرهانی بر نبوّت من]، « **فذروها تأکل فی ارض اللّٰه** » بازشوید[1] ازآن وگذرید آنرا تا روزی می خورد در زمین خدای، **ولا تمسّوها بسوء** وبآن هیچ بدی

---

۱ - بازشید (الف)

مرسانید «**فیأخذکم عذاب قریب(٦٤)**» که شما فرا گیرد عذابی نزدیك.

«**فعقروها**» پی کردند آن ناقه را و بکشتند، «**فقال تمتّعوا فی دارکم ثلثة ایّام**» صالح گفت: برخورید وفرا گذارید سه روز ازجهان [وزندگانی خویش]، «**ذلك وعد غیر مکذوب(٦٥)**» آن وعده‌ایست که درآن دروغ نیست.

«**فلمّا جآء امرنا**» چون فرمان ما آمد [بعذاب وهلاك ایشان] «**نجّینا صالحاً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **صالح** را و ایشان که گرویدگان بودند با او، «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما، «**ومن خزی یومئذ**» از رسوائی آن روز [عذاب آشکارا]، «**انّ ربّك هوالقویّ العزیز(٦٦)**» خداوند تو اوست آن تاونده با نیروی و کم آورندهٔ سخت گیر.

«**و اخذ الّذین ظلموا الصّیحة**» وفرا گرفت آن ستمکاران را بانگ فریشته که برایشان زد، «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین (٦٧)**» تا درسرایهای خویش [و منازل و اقلیم خویش] افتاده مرده گشتند.

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکه گویی هرگز در آن نبودند، «**الا انّ ثموداً کفروا ربّهم**» آگاه باشید(۱) که **ثمود** کافرشدند بخدای خویش و ناسپاس آمدند درو، «**الا بعداً لثمود(٦٨)**» آگاه باشید که دوری بادا [و لعنت افزایا] **ثمود** را.

«**و لقد جاءت رسلنا ابراهیم**» وآمدفرستادگان ما به**ابراهیم**، «**بالبشری**» ببشارت دادن[بفرزند]، «**قالوا سلاماً**» گفتند: درود برتو «**قال سلام**» **ابراهیم** گفت: درود برشما «**فمالبث**» هیچ‌درنگ نکرد [**ابراهیم**]، «**ان جاء بعجل حنیذ(٦٩)**» که گوسالهٔ آورد بریان کرده در سنگ.

«**فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه**» چون **ابراهیم** دستهای ایشان دید که فرا گوساله نمی‌شود، «**نکرهم**» ایشانرا بانکارفرازآمد، «**و اوجس منهم خیفة**» وازایشان می‌ترسید وترس دردل می‌پوشید، «**قالوا لاتخف**» ایشان گفتند: [**ابراهیم** را] که مترس، «**انّا ارسلنا الی قوم لوط(٧٠)**» ما فریشتگانیم که ما را فرستادند بقوم **لوط** [تا ایشانرا هلاك کنیم].

۱ - بید (الف)

«و امرأته قائمة» وزن ابراهیم برپای بود، «فضحکت فبشّرناها باسحق» آن زن چون برزبان فریشتگان اورا بشارت دادیم به پسر، بخندید ازشگفتی، «و من ورآء اسحق، یعقوب(٧١)» و از پس **اسحق**، **یعقوب**.

«**قالت یا ویلتی**» گفت آن زن ای ویل بمن، «**ءَالدُ وانا عجوز**» من فرزند زایم و من پیر زن. «**و هذا بعلی شیخاً**» و این که شوی منست پیر است، «**انّ هذا لشیٔ عجیب(٧٢)**» اینت چیزی شگفت.

«**قالوا اتعجبین من امراللّه**» [فریشتگان] گفتند: شگفت میداری از کار خدای، «**رحمةاللّه و برکاته علیکم اهل البیت**» بخشایش خدا وبرکات او برشما ای خاندان، «**انّه حمید مجید(٧٣)**» او خداوندی است ستودهٔ بزرگوار.

«**فلمّا ذهب عن ابراهیم الروع**» چون بیم از **ابراهیم** برفت، «**وجاءته البشری**» وآمد بوی بشارت به فرزند، «**یجادلنا فی قوم لوط(٧٤)**» با ما باز پیچیدن در گرفت [و الحاح در طلب سبیل شفاعت] در حقّ قوم **لوط**.

«**انّ ابراهیم لحلیم**» **ابراهیم** زیرك است بردبار، «**اوّاه**» آوه کننده از بیم خدای، «**منیب(٧٥)**» باز گراینده ودل با خدا آرنده.

«**یاابراهیم اعرض عن هذا**» **ابراهیم** را گفتیم روی گردان زین سخن، «**انّه قدجاء امر ربّك**» که فرمان خداوند تو آمد، «**وانّهم آتیهم**» و بایشان آمدنی است «**عذاب غیرمردود(٧٦)**» عذابی نه باز بردنی.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «والی ثمود» یعنی و ارسلنا الی **ثمود** اخاهم **صالحاً**: **ثمود** و **عاد** نام جدّ ایشان است همچون **قریش** و **ربیعه** و **عضر** نامهای جدّ **عرب**، و **ثمود** **عاد** آخر است برادرزادهٔ **عاد** اول، وهو **ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح** دو برادر دیگر داشت یکی **فالغ بن عابر** و هو جدّ **ابراهیم**(ع) دیگر **قحطان بن عابر وهو ابوالیمن** و میان مهلك **عاد** و مهلك **ثمود** پانصد سال بود وکان ذلك فی آخر ملك **نمرود بن کنعان بن جم** الملك الّذی تسمیه **العجم افریدون** و نزدیك بن **ثمود** که.

در آن‌عصر بودند همچون **عاد** اوّل متّمرد وطاغی و کافر بودند ومسکن به **وادي‌القری** داشتند زمینی است میان **مدینه** و **شام** و بر روی زمین تباه کاری میکردند و کفر می برزیدند تـا از ربّ‌العزة از نسب ایشان وقبیلهٔ ایشان **صالح** فرستاد پیغامبری بایشان، اینست که ربّ‌العالمین گفت: «والی **ثمود** اخاهم **صالحاً**» **صالح** و **هود** را درپیغامبران عربی شمارند که ایشان ازفرزندان **ارم** بودند و **عاد** و **ثمود** همچنان، وذکر انّ ولد **آدم** خص باللّسان‌العربی‌عند تبلبل‌الالسن وهم **العرب**‌الاولی‌الذین انقرضوا عن آخر هم.

«قال یاقوم‌اعبدوا اللّٰه» اخلصوا العبادةللّٰه دون‌ماسواه «مالکم‌من آله» یستوجب علیکم‌العبادة «غیره هوانشأکم من‌الارض» ای ـ خلقکم من **آدم** و **آدم** خلق‌من تراب‌الأرض. وقیل: انشأکم فی‌الارض. وقیل: انشأکم بنبات‌الارض. «واستعمرکم‌فیها» یعنی ـ و استسکنکم فیها، وعمّارالـدار سکانها. وقیل: اقدرکم علی‌العمارة وجعلکم عمّارها، باین قول «استعمرکم» مشتق ازعمارت‌است و روا باشد که مشتق ازاعمر بود فیکون استعمر واعمر بمعنی‌واحدٍ نحو: استحیاه واحیاه اذا ترکه حیّاً، ومثل ذلك استهلکه واهلکه و استغواه و اغواه.

«فاستغفروه ثمّ توبوا الیه» معنی این استغفار ازپیش رفت «انّ ربّی قریب» لراجیه «مجیب» لداعیه، القریب والبارّ العطوف.

«قالوا یا **صالح** قد کنت فینا مرجوّاً قبل هذا» مرجّو کسی‌بود که او کاری‌بزرگ را شاید وازو نیکی بیوسند ومرجّا ازبهرآن نام کنند، گفتند: ای **صالح** پیش‌ازین روز واین گفت که میکنی ما بتو امیدداشتیم که ما را پیشرو وکارگزار وسید باشی که ترا بجوانی باعقل وزیرك و دانائی ورأی متین‌دیدیم و نیزظن می‌بردیم که‌بدین ما بازگردی، واین ازآن گفتند که ایشانرا تا آنروز مخالفت میکرد در عبادت بتان، امّا ایشانرا ازآن‌نهی نمیکرد، پس‌چون ایشانرا نهی‌کرد این‌سخن بگفتند: «اَتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا» یریدالاصنام «وانّنا لفی شكٍّ» ای ـ تهمةٍ و حیرةٍ «ممّا تدعونا الیه» من‌عبادةاللّٰه وحده «مریب» ای ـ موجب للتّهمة، یقال: اراب فلان، اذا فعل فعلاً یوجب‌الریبه.

« قال يا قوم ارايتم ان كنت على بيّنة من ربّى » اين جواب ايشان است كه گفتند: « قد كنت فينا مرجواً قبل هذا ». قوله: على بينة من ربى اى- على يقين وبصيرة من ربّى « و آتانى منه رحمةً » اى ـ نبوة « فمن ينصرنى من الله » من يمنعنى من عذاب الله « ان عصيته » فى تبليغ رسالته ومنعكم عن عبادة الاوثان « فما تزيدوننى » باحتجاجكم بقولكم: « اتنهينا ان نعبد ما يعبد آباؤنا » « غير تخسير » اى ـ غير تخسير لكم حظوظكم من رحمة الله، فالتخسير لهم، لا له، (ع) هذا كما تقول لمن تدعوه الى رشد فيابى ماتريدنى الا مضرة يعنى ـ لنفسك. وقيل: خسّره، اى ـ نسبه الى الخسران، اى ـ فيما تزيدوننى غير نسبتى اياكم الى الخسران. و قال **ابن عباس**: « غير تخسير » اى ـ غير بصارتكم فى خسارتكم.

« و يا قوم هذه ناقة الله لكم آية » ناقة الله خوانند تعظيم را كالكعبة التى اضافها الله تعالى اليه تشريفاً وتعظيماً، فقال: « طهّر بيتى » و « آيةً » نصب است بر حال، والعامل فيها معنى الاشارة فى هذه، مى‌گويد: اينست ناقهٔ خدا كه الله شما را نمود نشانى روشن، و معجزتى ظاهر، ودليلى قاطع بر صحت نبوّت من. وقيل: لكم آيةً، اى ـ عبرة لانها خرجت من صخرة صماء، وسبق شرحه فى سورة **الاعراف**، « فذروها تاكل » من العشب « فى ارض الله » فليس عليكم مؤنتها ولا علفها، « ولا تمسّوها بسوء » ولا تصيبوها بعقر او نحر « فياخذكم عذاب قريب » فى الدنيا اى ـ لا تمهلون، يقال: عقر الناقة وعرقبها اذا نحرها، لانّ الناحر يعقرها اوّلاً ثم ينحرها اذا وجبت.

« فعقروها فقال » **صالح** « تمتعوا فى داركم ثلثة ايام » اى ـ عيشوا فى منازلكم. وقيل: المراد بداركم دار الدّنيا. وقيل: ثمّ وحّد لانّ المراد به البلد، ذلك، اى ـ ذلك الاجل الّذى اجلتكم « وعد » من الله « غير مكذوب » ليس فيه كذب، اى ـ انّ العذاب نازل بكم بعد ثلثة ايّام حقيقة، وقيل: مكذوب مصدر كالمعقول و المحصول، يقال ما له [illegible]، اى ـ عقل.

« فلمّا جآء امرنا » اى ـ العذاب. وقيل: امرنا بالعذاب [illegible]

[illegible] امنوا معه برحمة منا ومن خزى يومئذ » [illegible] « واو » [illegible] ست در اين موضع تدخلها **العرب** مرّة وتحذفها اخرى، كقوله: « والنّاهون عن المنكر » « وفتحت ابوابها » وفتح

و کسر درمیم « یومئذ » اینجا هردو رواست ، فتح قرائت **کسائی** است **و ورش و قالون** ، وکسر قرائت باقی «ومن خزی یومئذ» یعنی- «نجّینا **صالحاً** والّذین آمنوا معه» بنعمة علیهم منّا «من خزی» الیوم الّذی اتاهم فیه العذاب. والخزی، العیب الّذی تظهر فضیحته ویستحیی من مثله «انّ ربّك هو القوی» فی بطشه «العزیز» فی سلطانه لا یغلبه غالب .

«واخذ الّذین ظلموا الصّیحة» صاح بهم **جبرئیل** ، وقیل: الصّیحة ، العذاب ، کما تقول: صاح فلان بفلان، اذا زجره و ردعه. وقیل: لمّا ایقنوا بالعذاب تحنّطوا وتکفّنوا والتفّوا فی الانطاع والقوا نفوسهم بالارض یقلّبون ابصارهم نحو السّمآءِ لایدرون من این یأتیهم العذاب، فلمّا اصبحوا فی الیوم الرّابع اتتهم صیحة من السّمآءِ فیها صوت کلّ صاعقة وصوت کلّ شیء فی الارض تقطّعت منها قلوبهم فی صدورهم « فاصبحوا فی » مساکنهم وبلادهم «جاثمین» میّتین صرعی، والجثوم، السّقوط علی الوجه فاماتهم الله الا رجلاً کان فی حرم الله فمنعه حرم الله من عذاب الله وجآء فی الخبر انّه **ابو ثقیف** .

«کان لم یغنوا فیها» کان لم یقیموا فیها لانقطاع آثارهم بهلاکهم باجمعهم الّا مابقی من اجسادهم الدّالة علی الخزی النّازل بهم «الا انّ **ثموداً** کفروا ربّهم» قرائت **حمزة و یعقوب و حفص** « **ثمود** » بغیر تنوین ، والباقون « **ثموداً** » منوّناً . قال **سیبویه** : انّ **ثمود** قد یصرف فیجعل اسماً للحیّ ولا یصرف فیجعل اسماً للقبیلة «الا بعداً لـ : **ثمود**» ای ــ بعداً من الله و رحمته لـ : **ثمود** .

«ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری» گفته‌اند : کـه این فریشتگان سه کس بودند **جبرئیل و میکائیل و اسرافیل . سدی** گفت : یـازده بودند بـر صورتهـای جوانان و نیکورویان. وقیل : علی صورة الاضیاف . **ابن عباس** گفت : **جبرئیل** بود وبا وی دوازده فریشتهٔ دیگر آمدند و **ابراهیم** را بفرزند **اسحق** بشارت دادند . وقیل: بشّروه بهلاك قوم **لوط**، والقری المؤتفکات لخلاص ابن عمّه **لوط** منهم «قالوا سلاماً» سلام گفتند یعنی کـه : بر **ابراهیم** رسیدنـد و سلام کـردنـد « سلام » نصب علی المصدر ای ــ سلّموا سلاماً ، کمـا یقال : کلّموا کلاماً ، واعطوا عطاءً وانبت نباتاً ، وقیل: نصبٌ لانّه مفعول القول قال: «سلام» ای ــ و علیکم سلام . فریشتگان

سلام کردند و **ابراهیم** جواب داد . **حمزه** و **کسائی** « سلم » خوانند بکسر سین بی الف، والسلم هوالصلح، والمعنی نحن سلم لکم و لسنا بحربٍ فتمتنعوا من تناول طعامنا و هو خبر مبتداءٍ محذوفٍ چون فریشتگان ویرا دیدند کـه بترسید، گفتند: آشتی وصلح، **ابراهیم** جواب‌داد که: آشتی‌وصلح یعنی که ـ ازیك دیگرایمن‌ایم. و نیز گفته‌اند که: سلم از بهر آنست که زبان **ابراهیم عبری** بود و در زبـان **عبری** سلام نیست. و روا بود که سلم بمعنی سلام است فان‌السلم والسلام واحد، کما یقال: حرمٌ وحرامٌ و حلٌّ و حلالٌ، والتقدیر، امرنا سلامٌ، او علیکم سلامٌ، وقرءالباقون سلام، بالالف و فتح‌السین، والوجه انه جواب تسلیمهم، فقوله :« سلام » ای ـ علیکم سلام فحذف‌الخبر، او امرنا « سلام » فحذف‌المبتداء . درخبراست که خصصنا ایّتهاالامة بثلاث : بالسلام والتأمین‌والصف‌فی‌الصلوة . این‌خبردلیل‌است که در زبان **عبری** سلام نیست « فما لبث » ای ـ ما مکث **ابراهیم** « ان جاء » ای ـ عن « ان جاءَ » فیکون محلّه نصباً علی‌نزع الخافض « بعجلٍ حنیذٍ » محنوذٍ و هوالمشویّ بالحجارة المحماة. و قیل : « حنیذ » ای ـ مشوی یقطر ودکه، من قولهم : حنذت الفرس ای ـ جعلت علیه‌الجلّ‌حتی یقطر عرقاً. ویقال:الحنیذالسمیط. وقیل:السمین، درین آیت‌حث‌است برتعجیل مهمان‌داری که رب‌العزة **ابراهیم** را بستود بآنکه زود طعام فرا پیش‌مهمان آورد و تعلیم است امّت **احمد** را بنواختن مهمـانان و طعـام دادن ایشـان ، و انشد بعضهم :

رسم جری فی‌الناس لیس بقصد حبس‌الجماعة لانتظار الواحد

حسن گفت فریشتگان بر صورت مهمانان در **ابراهیم** شدند که دانستند که **ابراهیم** مهمان دوست دارد، پس چون طعام فرا پیش ایشان برد ایشـان نخوردند فان‌الملائکة لایأکلون ولا یشربون. **ابراهیم** چون ایشان دید که دست بطعام وی نمی‌بردند، بانکار فرا پیش‌ایشان آمد وبخود در بترسید‌که نباید‌که ایشان دشمنان اند یا دزدان‌اند که ببدی و ببلائی آمده‌اند، و طعام از آن نمی‌خورند تا حرمت‌داشت برایشان بطعام واجب نگردد، و آن ترس در دل میداشت پنهان، اینست کـه الله اوجس منهم خیفةً، یقال: انکر و نکر و استنکر بمعنی واحدٍ

«و اوجس منهم خیفةً» یعنی - خاف منهم خیفةً فاوجسها فی نفسه یعنی - اخفاها کقوله: «فاوجس فی نفسه خیفةً موسی» وقیل: الایجاس الادراك: ای - ادرك واجسّ بخوفٍ حدث فی نفسه، چون فریشتگان ابراهیم را دیدندکه بترسید گفتند: «لاتخف» مترس که ما فریشتگانیم. ابراهیم را ترس بیفزود که اگر فریشتگان‌اند نباید که عذاب را آمده‌اند بمن و بقوم من، که فریشتگان آنگه چون بزمین آمدندید (١) عذاب‌را آمد ندید(٢) چنانکه الله گفت: «ماتنزّل الملائکة الا بالحق» ای - بالعذاب فریشتگان گفتند: «انّا ارسلنا الی قوم لوط» مترس کـه ما را با هلاك قوم لوط فرستاده‌اند، همانست که جائی دیگر گفت: «انا ارسلنا الی قوم مجرمین لنرسل علیهم حجارة من طین». و جاء فی‌الخبر ان ابراهیم (ع) قال لهم: الا تأکلون؟ قالوا: یا ابراهیم لانطعمه الابثمنٍ، قال ابراهیم: فانّ ثمنه ان تسمّوا الله علیه‌فی‌اوّله وتحمدوا الله فی آخره، فنظر جبرئیل الی میکائیل فقال: حق لهذا ان یتخذه ربه خلیلا.

«و امرأته» و هی سارة بنت هاران‌بن ناحوربن شاروع‌بن‌ارغواءبن فالغ و هی ابنة عم ابراهیم «قائمة» من وراءِ الستر تسمع کلام‌الرسلّ‌وکلام ابراهیم «فضحکت» لانها کانت قالت‌لابراهیم اضمم لوطاً ابن اخیك الیك‌فانی اعلم انه سینزل بهولاءِالقوم العذاب فضحکت سروراً لما اتی‌الامر علی ما توهمته.

سارة با ابراهیم گفته بود که برادر زادهٔ خود را لوط و اپناه خود گیر و ازمیان آن قوم بیرون آر که من می‌پندارم که ایشانرا عذاب رسد، پس چون آن فریشکان آمدند و خبر دادند که ما بعذاب قوم لوط آمده ایم ساره در پس پرده ایستاده بود و گوش فرا سخن ایشان داشته چون‌آن سخن بشنید بخندید بشادی، آنگه آنچه وی گفته بود فرا ابراهیم راست آمد و درست. و گفته‌اند: «قائمة» آنست که ساره بخدمت مهمانان ایستاده بود و ابراهیم باایشان نشسته ودرآن وقت زنان در حجاب نبودند و ایستادن ایشان بخدمت مهمانان عیب نمی داشتند کعادة الاعراب و نازلة البوادی والصحرا. پس چون فریشتگان طعام نمی خوردند وی بخندید بتعجب، که این شگفت کاری است که ما بنفس خویش خدمت مهمانان

١ - و ٢ - آمدندی (ج)

کنیم و ایشان طعام نخورند و پیش از آن ندیده بودند که مهمانان طعام نخوردند، و گفته اند : آن ساعت که گوسالهٔ بریان کرده در پیش نهادند **جبرئیل** پرّ خویش بوی فرو آورد و دعا کرد تا الله تعالی آنرا زنده کرد و برخاست ودر رفتن ایستاد **ساره** آن کار شگفت داشت بخندید. واصح‌الاقوال آنست که آن تبسم و شادی وی ببشارت فرزند بود به پیرانه سر، وباین قول درآیت تقدیم و تأخیر است یعنی ـ فبشرناها باسحق ، فضحکت تعجباً من ان یکون من شیخین کبیرین ولد . و یقال : الضحك خاصة للانسان اذا رأى العجيب البديع حصل من مادة البدن هيئة الضحك و گفته‌اند : «ضحکت» ای ـ حاضت یعنی ـ رأت امارة ذلك بعد البشارة اوقبلها ، وهذا قول **مجاهد** و **عكرمة** تقول **العرب** : ضحکت الارنب ای ـ حاضت .

«فبشّرناها ب : **اسحق** » انما خصت بالبشارة جزاء على خدمتها للضيف . وقيل : لان النّساءَ اعظم سروراً بالولد من الرجال، و قيل: لان **ساره** لم يكن لها ولدٌ و كان ل : **ابراهيم** ولد وهو **اسمعيل**(ع). و گفته‌اند: بشارت دادن فریشتگان **ساره** را آن بود که گفتند: اتيتها الضاحكة ستلدين غلاماً ، و «من وراءِ **اسحق يعقوب**» ای ـ وبعد بشارة **اسحق** ب : **يعقوب** . **شامی** و**حمزه** و**حفص** « **يعقوب**» بنصب خوانندبر تقدير فبشرناها ب : **اسحق** و **يعقوب** من وراءِ **اسحق** ای ـ من بعد **اسحق** وموضعه الجر الا انه لا ينصرف فيكون في حال الجر مفتوحاً وقيل: انتصبه بفعل مضمر و التقدير فبشرناها ب : **اسحق** ووهبنالها **يعقوب**، باقی **يعقوب** برفع خوانند وهو مرفوع بالابتداء وخبره من وراء **اسحق** مقدم عليه فيكون المعنى : فبشرناها ب : **اسحق** و **يعقوب** يحدث لها من وراءِ **اسحق** ، قال : **ابن عباس** و **الشعبى** و جماعة من المفسرين و هى اللغة : الوراء ولد الولد تقول **العرب** : هذا ابنى من الوراءِ : اى ـ ابن ابنى. يقول بشرناها بانها تعيش الى ان ترى ولد ولدها فكانت سن **ابراهيم** يومئذ مائة سنةٍ و **ساره** صغر منه بسنةٍ .

«قالت يا ويلتى ، نداء ندبة وهو ايذان بورود الامر الفظيع « ءألد وانا عجوزٌ » همانست که جائی دیگر گفت: «فصكّت وجهها وقالت عجوز عقيم» دست بروی همیزد چنانکه عادت زنان باشد بوقت تعجب که چیزی شگفت بینند یا شنوند، میگفت : من فرزند چون زایم ومن پیرزن، سال من به نودونه رسیده و این که شوی منست سالش

بصد رسیده. وقیل: انّها ابنة تسعین سنةً وهو ابن مایة و عشرین سنة «و هذا بعلی شیخاً» نصبٌ علی‌الحال ای ـ ما تذکرون من ولادتی علی کبرسنّ ابرهیم و ترکه غشیان‌النساء لشیٌ عجیب، استبعاد واستنکار وی‌ازجهت عرف وعادت بود نه ازجهت انکار قدرت حق جلّ‌جلاله.

آنگه فریشتگان گفتند: «اتعجبین من امرالله»؟ استفهام است بمعنی تنبیه، وامرالله حکمه وقضاؤه «رحمةالله وبرکاته علیکم اهل‌البیت» این دعائی است که فریشتگان گفتند خاندان ابراهیم را، و این دعا در شریعت **مصطفی** صم بماند تا آخرالابد تا در تشهد نماز میگویند «کماصلّیت و بارکت علی **ابراهیم** و علی آل **ابراهیم**» وآن برکات نبوّت‌است درخاندان **ابراهیم** که هرچه پیغامبران‌بودند بعد از **ابراهیم** ازنسل **اسحق** و **اسمعیل** بودند. قیل: انّماوحدالرحمةلان‌الرحمة مصدر فصلحت للجمع البرکة لان‌المراد به‌بقاء کلّ‌خیر «انّه‌حمیدٌ مجید» ای ـ محمود علی کل نعمة، مجید ذومجد وثناء. و قیل: «مجید» ای ـ کریم جواد یکثر الخیر من قبله و المجد نیل الشّرف، یقال: مجد فهو ماجد و مجد فهو مجید.

«فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع» ای ـ الفزع «وجاءته‌البشری»بالولد، البشری البشارة مصدر کالرّجعی «یجادلنا» ای ـ اخذیجادلنا فحذف للدّلالة علیه، و المعنی: یجادل رسلنا. این مجادله آن بود که چون فریشتگان گفتند: «انا مهلکوا اهل‌هذه القریة» **ابراهیم** گفت با فریشتگان: ارایتم ان کان فیها خمسون من‌المسلمین اتهلکونهم؟ قالوا: لا، قال: اربعون؟ قالوا لا، قال: عشرة؟ قالوا: لا، حتّی‌بلغ‌الواحد قالوا: لا، قال: «انّ فیها **لوطاً**» وهومؤمن، «قالوا نحن‌اعلم بمن‌فیها» الایة. «ان **ابراهیم** لحلیم» ای ـ رزین عاقل وقور «اوّاه» یعنی ـ رحیم «منیب» ای ـ راجع الی الطّاعة «حلیم» در **قرآن**، **ابراهیم** راست وپسر اورا و **یحیی** را آنجا که گفت: «وسیّداً» یعنی ـ حلیماً و **مصطفی** صم **یوسف** را گفت: ان کان لحلیماً ذااناة.

پس فریشتگان گفتند: «یا **ابراهیم** اعرض عن‌هذا» الجدال ودع‌الخصومة فی امرهم«انّه قدجاءَ امر ربّك»باهلاکهم«وانّهم آتیهم عذاب غیر مردود» غیرمصروف عنهم بشفاعة ولا غیرها، یروی انّ **ابراهیم** لمّا جاءته الملائکة کان یعمل فی ارض‌له

فکلّما عمل دیرة من الدّیار غرز بالئة و صلّی. فقالت الملائکة: حقیق علی الله ان یتّخذالله **ابراهیم** خلیلاً .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « والی **ثمود** اخاهم **صالحاً** » کردگار قدیم جبّار نامدار عظیم خداوند حکیم، جلّ جلاله و عزّ کبریاؤه و عظم شأنه دربیان قصهٔ **عاد** و **ثمود** اظهار جلال وتعزّز واستغنای ازلی میکند، سیاست جبّاری وعظمت‌قهاری‌خود بخلق مینماید، تابدانند که‌او بی‌نیازاست ازجهان وجهانیان، نه‌ملك وی بطاعت مطیعان، نه عزّت وی بتوحید موحدان، نه درجلال وی نقص آید از کفر کافران، درگاه عزّت را چه‌زیان، اگر همه‌عالم زنّار بربندند: در باغ جلال گو خلالی کم باش.

فرمان آمد که ای **هود** تو **عاد** را بخوان، ای **صالح** تو **ثمود** را بخوان، ای **ابراهیم** تو **نمرود** را بخوان، شما میخوانید و من آنکس را بار دهم که خود خواهم کارها بارادت و مشیّت ماماست ازل و ابد مرکب قضا وقدر ما است.

پیر طریقت گفت: آدمی هرچند کوشید با حکم خدا برنامد، کوشش رهی باردّ ازلی برنامد، عبادت باداغ خدای برنامد، وایست ما بانوایست حقّ برنامد، جهد ما با مکرنهانی برنامد، مفلس گشتیم کس راور ما رحمت نامد، دنیا بسر آمد واندوه بسر نامد.

« هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها فاستغفروه » ای قوم! اللّه شمارا بیافرید و ساکنان زمین کرد، تا بنظر عبرت در آن نگرید، وکردگار و آفریدگار آن بشناسید، ودرین دنیا کار آخرت بسازید، نه بدان آفرید تا یکبارگی روی بدنیا آرید، وطاغی و یاغی‌شوید. آورده‌اند که جوانی زیبا دست ازدنیا بداشته بود یاران وی اورا گفتند: چرا ازدنیا نصیبی برنداری؟ گفت: اگر از شما کسی عجوزی فرتوت وصلتی کرده‌ایم شما چه گوئید تاچار گوئید دریغ. چنین جوانی که سربچنین عجوزی فرتوت فروآورد و جوانی خود ضایع کرد، پس بدانید که این دنیا آن عجوز گنده پیراست و تا امروز هزاران هزار شوهر کشته هنوز عدّت یکی

تمام بسر نابرده، که با دیگری درپیوسته، ودر حجلهٔ جلوهٔ وی آمده، کسی که خرد دارد چگونه با وی عشق بازی کند، ودل در روی بندد؟ آن‌بیچاره بدبخت که باوی آرام دارد، و اورا به عروسی خود می‌پسندد، از آنست که عروس دین مرورا جلوه نکرده‌اند، و جمال وی هرگز ندیده.

اگر در قصر مشتاقان ترا یك‌روز بارستی

ترا با اندهان عشق این‌جادو چه کارستی؟

وگر رنگی زگلزار حدیث او ببینی تو

بچشم تو همه گلها که در باغ است خارستی.

«لقد جآءت رسلنا **ابراهیم** بالبشری» **ابراهیم** پیغامبری‌بزرگواربود شایستهٔ کرامت نبوّت و رسالت بود، سزای خلّت و محبّت‌بود، بتخاصیص قربت وتضاعیف نعمت مخصوص بود، صاحب فراستی صادق بود، با این‌همه چون فریشتگان آمدند ایشانرا نشناخت، ودرفراست بروبسته شد دومعنی را، یکی آنکه تا بداند که عالم الخفیّات بحقیقت خدا است، درهفت آسمان وهفت زمین نهان‌دان دوربین خود آن یگانهٔ یکتاست «لایعزب عنه مثقال ذرّة فی‌الارض ولافی‌السمآء». دیگر معنی آنست که وی جلّ‌جلاله چون حکمی کند، وقضائی راند بران کس‌که خواهد، مسالك فراست بربندد، تا حکم براند، و قهر خود بنماید، وخدائی خودآشکارا کند، و اورا رسد هرچه کند، و سزد هرچه‌خواهد، بحجّت خداوندی وکردگاری وآفریدگاری، «فله الحجّة‌البالغة» «ولله‌المثل الاعلی» و گفته‌اند: رب‌العزة فریشتگانرا فرستاد کرامت **خلیل** را تا اورا بشارت دهند بدوام خلّت و کمال وصلت ازاول اورا بنواخت و **خلیل** خودخواند، گفت: «واتّخذالله **ابراهیم** خلیلاً» آنگه اورا بدوام خلّت بشارت‌داد، واز قطیعت ایمن کرد، گفت: «قالوا سلاماً» وایّ بشارة اتمّ من سلام‌الخلیل علی‌الخلیل. وانّ صباحاً یکون مفتتحاً بسلام‌الحبیب لصباح مبارك «فما لبث ان‌جآء بعجل‌حنیذ» **ابراهیم** اول پنداشت که مهمانانند شرط میزبانی بجای آورد، زود برخاست وماحضر بیش‌نهاد، رب‌العزّة آن تعجل از وی بپسندید و از وی آزادی کرد، گفت: «مالبث ان جآء بعجل حنیذ» جائی دیگر گفت «جآء بعجل‌سمین» والمحبّة توجب

استکثار القلیل من الحبیب واستقلال مامنك للحبیب . **مصطفی** ص گفت : «الجهول السخیّ احبّ الی الله من العابد البخیل» **پیر طریقت جنید** گفته: بنای تصوّف بر شش خصلت نهادند، اوّل سخا، دیگر رضا، سیوم صبر، چهارم لبس صوف، پنجم سیاحت، ششم فقر . فالسخاء ل: **ابراهیم** والرضا ل: **اسمعیل** والصبر ل : **ایوب** ولبس الصوف ل: **موسی** و السیاحة ل : **عیسی** والفقر ل : **محمد**ص مردی بود اورا **نوح عیار** میگفتند **پیر خراسان** بود درعصر خویش بجوانمردی ومهمان‌داری معروف نفری از مسافران **عراق** بوی فرو آمدند اشارت به‌خادم کرد که قدّم السّفرة ، خادم رفت ودیر باز آمد ومسافران در انتظار مانده و دربعضی از ایشان انکاری پدید آمد که این نه‌نشان فتوت است ونه‌عادت جوانمردان ، پس‌ازان که انتظار دراز گشته‌بود سفرهٔ آورد **نوح** گفت: لم تانّیت فی تقدیم السفرة ؟ فقال: یا سیّدی کانت علیها نملة فلم ارفی الفتّوة ان اوذیها اوذبها ولافی الادب ان اقدّمها مع النّملة الی الاضیاف فلمّا صعدت النّملة منها الی الجدار ، قدّمتها. فقالوا باجمعهم : احسنت ، و قاموا وقبّلوا رأس **نوح** .

« فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه نکرهم » تمام احسان الضّیف تناول الید الی مایقدّم الیه من الطّعام والامتناع من اکل ماقدّم الیه معدود فی جملة الجفا و الاکل فی الدّعوة واجب علی احد الوجهین « فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم **لوط**» مراجعتی که **ابراهیم** میکرد درکار **لوط** وباز پیچیدن معرفت لله وفی الله معرفت ازشوب ریب پاك ، وازحظّ نفس دور، لاجرم آن جدال وی مسلّم داشتند، وازو درگذاشتند ، ودر نواخت وکرامت بیفزودند ، که بروی ثنا گفتند : « انّ **ابراهیم** لحلیم اوّاه منیب » برخدای هیچ کس زیان نکند ، وهرچه برای خدا بود جز درشرف و کرامت نیفزاید، جوانمردی مهمان داری کرد جمعی را که رسیده بودند، ودرآن ضیافت فرمود تا هزار چراغ بیفروختند، یکی مرورا گفت : که اسراف کردی که این همه چراغ بیفروختی ، گفت : درخانه رو وهرآنچه نه ازبهر حقّ ونه درطلب رضا برافروخته‌ام آنرا بکش که رواست ، مرد درخانه گرد آن چراغها برآمد تا یکی فروکشد نتوانست ونه دستش بدآن رسید .

هر آن شمعی که ایزد بر فروزد [illegible]

۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **ولمّا جاءت رسلنا لوطاً** » و چون فرستادگان ما **بلوط** آمدند [**جبرئیل** ویاران او] « **سیئی بهم** » اندوهگن شد بایشان « **و ضاق بهم ذرعاً** » وتنگ دل شد بایشان « **وقال** » و گفت : [**لوط** چون ایشانرا دید] « **هذا یوم عصیب** (۷۷) » این روزی است سخت برمن گران وصعب .

« **وجائه قومه** » وقوم او باو آمدند [بقصد ایشان] « **یهرعون الیه** » می‌شتافتند باو « **ومن قبل کانوا یعملون السیّآت** » وپیش(۱) از آن قوم بدیها میکردند « **قال یا قوم** » [لوط] گفت : ای قوم ، « **هؤلاء بناتی** » آنکه اینان دختران من اند ، « **هنّ اطهر لکم** » ایشان شما را حلال تر باشند « **فاتّقوالله** » بترسید از خدای « **ولا تخزون فی ضیفی** » ومرا خجل مکنید در مهمانان من « **الیس منکم رجل رشید** (۷۸) » درمیان شما مردی نیست برراه راست .

« **قالوا** » [قوم] گفتند [**لوط** را] « **لقد علمت** » تودانسته‌ای « **مالنا فی بناتک من حق** » که ما را فرا دختران توراه نیست و در ایشان دست نیست « **و انّك لتعلم مانرید** (۷۹) » وتودانی که آن چیست که ما میخواهیم .

« **قال لوانّ لی بکم قوّة** » [**لوط**] گفت : کاشك مارا بشما قوّتی بودی(۲) « **او آوی الی رکن شدید** (۸۰) » یا کاشك من رکنی محکم وخاندانی روشناس داشتید که باآن گرائیدید .(۳)

« **قالوا یالوط** » [فریشتگان] گفتند : ای **لوط** ، « **انّا رسل ربّك** » ما فرستادگان خداوند توایم « **لن یصلوا الیك** » بهیچ بد بتو نرسند آن قوم « **فاسر باهلك** » کسان خویش را بر « **بقطع من الّلیل** » پس پاسی از شب « **ولایلتفت منکم احد** » ومباد که یکی ازشما باپس نگرد(۴) « **الّا امرأتك** » مگرزن تو که باز خواهد نگرست(۵) « **انّه مصیبها مااصابهم** » که باو رسیدنی است آنچه بایشان

(۱) وپیش فا آن قوم (الف) (۲) بودید (الف) (۳) خاندانی روشن داشتمی که باآن گرائیدمی (ج) (۴) باس نگرا (الف ، ج) (۵) نگرید (ج) .

خواهد رسید « **انّ موعدهم الصّبح** » هنگام عذاب دیدن ایشان هنگام بام است « **الیس الصبح بقریب(۸۱)** » هنگام بام نزدیك نیست ؟

« **فلمّا جاء امرنا** » چون فرمان ما آمد [بعذاب] « **جعلنا عالیها سافلها** » زبر آن شارستانها زیر آن کردیم « **وامطرنا علیها حجارة من سجّیل** » و فرو بارانیدیم بایشان سنگهای سخت در دیدار گل و درتاشش سنگ و اندرون آتش آکنده « **منضود (۸۲)** » برهم نشانده وبرهم داشته پیاپی .

« **مسوّمة عند ربّك** » نشان بر کرده [هر سنگی آنکس را که ویرا آفریده بودند پیش از آن شب در آسمان] نزدیک خداوند تو **وما هی من الظّالمین ببعید(۸۳)** » آن ومانندهٔ آن ازین ستمکاران [قوم تو] دور نیست .

« **والی مدین اخاهم شعیباً** » وفرستادیم با مدین کس ایشان شعیب ، **قال یاقوم اعبدوا اللّه** » گفت : ای قوم خدایرا پرستید ، « **مالکم من اله غیره** » که نیست شمارا خدایی جزاو(۱) « **ولا تنقصوا المکیال والمیزان** و مکاهید پیمانه و ترازو ، « **انّی اریکم بخیر** » من بشما نیکو رایم بنیکویی فراشما می نگرم [و چشم عنایت فراشما میدارم] ، « **وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط (۸۴)** » ومن برشما می ترسم از عذاب روزی که آن روز عذاب گرد شما در آید .

« **ویاقوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط** ای قوم تمام بر پیمائید و بر سنجید براستی و داد « **ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم** » وهیچ چیز(۲) از چیزهای مردمان بمکاهید ، « **ولا تعثوا فی الارض مفسدین (۸۵)** وبتباهی در زمین تبه کار مباشید .

« **بقیّة اللّه خیر لکم** » آنچه ماند [در دست حلال جوی ورجسته بود] آن به است شما را وبابرکت تر ، « **ان کنتم مؤمنین** » اگر گرویدگانید(۳) **وما انا علیکم بحفیظ(۸۶)** ومن برشما گوشوان(۴) نیستم که من پیغام رسانم .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : ولمّا جاءت رسلنا **لوطاً** چون از نزدیک **ابراهیم** بیرون آمدند روی نهادند بشارستان قوم **لوط** واز آنجا که **ابراهیم** بود تا بشارستان **لوط** چهار

۱- جدزو (الف) ۲- هیچیز . (الف) (ج) ۳- گرویدگان [illegible] ۴- نگهبان (ج)

فرسنگ بود، چون آنجا رسیدند در نیمهٔ روز **لوط** را دیدند درصحرا کشاورزی میکرد، **لوط** درایشان نگرست قومی را دید بصورت جوانان نیکورویان سیاه‌چشمان خوش بویان جامهای نیکو برتن ایشان و فراز آمده بصورت مهمانان، **لوط** چون ایشانرا برآن صفت دید از آمدن ایشان و بسبب ایشان اندوهگن و دل تنگ گشت دانست که قوم وی قصد ایشان کنندواورا دفع باید کرد ورنج باید کشید اینست که ربّ‌العزّة گفت «سیئَ بهم» ای ــ ساء مجیئهم واحزن بسببهم، یقال: سؤته فسئی، نظیره: سررته فسرّ. **مدنی** و **شامی** و **کسائی** و **رویس** «سیئَ» باشمام ضم‌خوانند اشارةً الی الاصل فانّ اصله‌سوی بهم من‌السّوء، غیر انّ الواو اسکنت ونقلت کسرتها الی‌السّین تخفیفاً، «وضاق بهم ذرعاً» ای‌ ضاق‌بمکانهم صدره لمایعرف‌من‌قومه، یقال: ضاق بامره ذرعاً، اذا لم یجد من‌المکروه سبیلا. و نسب الی‌الذرع علی عادة**العرب** فی وصف‌القادر علی‌الشیئ المنبسط فیه بالتذرع والتبوع و طول‌الید والباع‌والذراع ثم یوضع ضیق‌الذرع مکان ضیق‌الصدر وهو نصب علی‌التمییز «وقال هذا یوم‌عصیب» ای ــ ثقیل و شدید فی‌الشر و کذلك‌العصبصب واصله من‌العصب و هوالشد.

گفته‌اند **لوط** چون فریشتگان دید بترسید، همچنانکه **ابراهیم** بترسیدپس گفت: شما که باشید، ایشان گفتند ما مهمانان‌ایم، **لوط** با فریشتگان فرا راه بود تا بخانه روند و ایشانرا مهمانی کند، و رب‌العزة با فریشتگان گفته که: لاتهلکوهم حتی یشهد علیهم **لوط** اربع شهاداتٍ، براه در چون می آمدند **لوط** ایشانرا گفت ما بلغکم امر هذه‌القریة، بشماچه رسیدکار وخبر این شارستانها؟ گفتند: ومامرهم؟ و کار و خبر ایشان چیست و درچه‌اند ایشان؟ **لوط** گفت: اشهد باللّٰه انها لشرّ قریة فی‌الارض عملا، چهار بار این سخن باز گفت تا چهار بار برایشان گواهی بداد ببدی و پلیدکاری تا مستوجب عقوبت گشتند، پس همی رفتند تا درخانه شدند و کس‌خبر نداشت از حال ایشان مگر زن **لوط** آن عجوز بد که از خانه بدر شد و قوم **لوط** را گفت که جمعی رسیده‌اند نکو رویان و جوانان وهرگز از ایشان نیکو روی‌تر و زیباتر ندیده‌ام. اینست معنی آن که رب‌العزة گفت «فخانتا هما» خیانت وی‌این بود که مهمانان را بقوم می‌سپرد نه آنکه از وی فجور می‌آمد که در خبر است که: «ما

فجرت امرأة نبی قط» . قوم **لوط** چون آن خبر شنیدند بشتاب آمدندند، **فذلك قوله** تعالی : «و جائه قومه یهرعون الیه» ای ـ لطلب الفاحشة منهم . والاهراع، الاسراع مع رعدةٍ . وقیل: هوالسوق العنیف وجاء علی لفظ المجهول، کقولهم : عنیت بکذا . و قیل : کان یسوق بعضهم بعضاً و یحث بعضهم بعضا . « ومن قبل » یعنی ـ من قبل مجیٔ الملائکة « کانوا یعملون السیآت »، کنایة عن اتیان الذکران . و قیل : کانوا تأتون النساءَ فی ادبارهنّ ، والمعنی الفوا الفاحشة فجهروا بها ولم یستحیوا منها . و قیل : کانوا یتضارطون فی المجالس و یتنابزون بالالقاب و یتصافعون .

«قال یاقوم هؤلاء بناتی» یعنی ـ بنات صلبه وهما ائنتان **زعورا وریسا**، تزویج دختران خود برایشان عرضه کرد ، یعنی ـ ان اسلمتم زوّجتکم « هنّ اطهر لکم » ای ـ هن احلّ لکم ، میگوید : اگر مسلمان شوید ایشانرا بزنی بشما دهم که شمرا ایشان حلالتر باشند و تزویج ایشان پاکتر و بپرهیزگاری نزدیکتر ، و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت : « فاتّقوا اللّه » و گفته اند : روا بشد ، که در آن عصر نکاح میان کافر ومسلمان روا بود چنانکه درعصر **رسول** خدا پیش از وحی ، که از دختران خویش یکی بزنی به **عتبة بن ابی لهب** داد ویکی به **ابوالعاص بن الربیع** و ایشان هردو کافر بودند همچنین رؤسای قوم **لوط** دختران وی را پیش از آن حال بزنی میخواستند و **لوط** اجابت نمی کرد تا آن ساعت که کار بروی تنگ شد گفت: اسعفکم بما کنتم تطلبون . یعنی ـ آنچه تا اکنون نمی کردم کنون می کنم و دختران را بزنی بشما میدهم . **مجاهد** گفت : بنات امّة میخواهد نه بنات صلب ، و کل نبی ابو امّته ، و منه قراءة من قرأ : « النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و هو ابوهم و ازواجه امهاتهم ، فان قیل : فای طهارةٍ فی نکاح الرجال حتی قال لبناته « هن اطهر لکم » ، قیل: هذا لیس بالف زیادة الفعل کقولهم : فلان غنی و فلان غنی منه و انما هو الف التفضیل وهو سائغ فی کلام **العرب**، کقولهم : واللّه اکبر، ومن اکبر الله حتی یکون هو اکبر منه ، و قد یقول لرجل لولده : الاعز ولیس له ولد غیره . ومنه قول **النبی** (ص) فی جواب **ابی سفیان** (۱) ، قال اعل هبل فقال: قال **عمر** الله اعلی و اجلّ قال : اعل هبل . ولم یکن هبل قط عالیاً .

---

۱ ـ سفین (ج)

« فاتّقوا اللّٰه ولا تخزون فی ضیفی » ای ـ لا تـذلّونی ولا تشوّرونی فیهم، من‌الخزایــة و هوالاستحیاء . و قیل : لا تفضحونی فیهم لانّهم اذا هجموا علی اضیافه بالمکروه لحقته‌الفضیحة . و قوله : « فی‌ضیفی » یعنی ـ فی‌اضیافی، یقال: هذاضیفی و هؤلاء ضیفی ، « الیس منکم رجلٌ رشیدٌ » ای ـ صالحٌ سدیدٌ یأمر بالمعروف و ینهی عن‌المنکر ، استفهام بمعنی‌الانکار .

« قالوا لقد علمت یا **لوط** ما لنا فی بناتك من حقٍّ »حق اینجا بمعنی‌حاجت است ای ـ لا حاجة لنا فی بناتك . و قیل : معناه بناتك لسن لنا بازواج فیکون لنا فیهن حقٌّ ، « وانّك لتعلم ما نرید » یعنی ـ اتیان‌الذکور .

« قال لو انّ لی بکم قوّةً » این « لو » بمعنی لیت است ، ای ـ لیتنی کان لی فیکم عشیرة تحمینی‌و تنصرنی . و قیل : معناه لو قدرت علی دفعکم ببدنی‌وقوّتی او انضمّ وارجع الی عشیرةٍ منیعةٍ ینصروننی لدفعتکم ، فحذف‌الجواب لدلالة الکلام علیه ، قال **زیدبن ثابت**: لوکان لـ : **لوط** مثل‌رهط **شعیب** لجاهدبهم، وعن **ابن عباس** قال : ما بعث‌اللّٰه بعد هذه‌الکلمة من **لوط** ، نبیــاً الا فی عزّ و ثروةٍ و عشیرةٍ و منعة من قومه .

« او آوی الی رکنٍ شدیدٍ » قال**النبی** (ص) عند قرائة هذه الایة : رحم اللّٰه اخی **لوطاً** لقدکان یأوی الی رکنٍ شدیدٍ ، یعنی ـ الی‌اللّٰه عزوجلّ، ونصره . وگفته‌اند که : **لوط** این سخن باقوم خویش از پس دیوار ودر میگفت که در سرای بایشان دربسته بود، وایشان آهنك آن کردند که بدیوار برآیند فریشتگان چون‌دیدند ، که **لوط** اندوهگن‌است بسبب ایشان ، ودر رنج ومشقت ، گفتند :« یا**لوط** انّا رسل ربّك لن یصلوا الیك » بمکروهٍ لانّــا نحول بینهم وبین ذلك فهوّن علیك، یا **لوط** کارآسانتر ازآن است که تو می‌پنداری، ما رسولان خداوندتوایم، آمده‌ایم‌تا ایشانرا هلاك کنیم، در سرای باز نه تا در آیند ، وآنگه عجایب قهر وبطش حق بین بایشان، **لوط** چون سخن‌ایشان بشنید در سرای بازنهاد وایشان‌درآمدند، **جبرئیل** پرخویش برروی ایشان زد همه نابینا گشتند، هیچ کس را نمی‌دیدند وراه فرا درنمی‌بردند، همی گفتند : « النجا النجا » فانّ فی بیت **لوط** سحرةً سحرونا . آنگه **لوط** را تهدید

دادند که تو جادوان را بخانه آورده‌ای چون خویشتن ، و آنکه می گوئی که مهمان‌اند، کما انت یا **لوط** حتی یصبح ، تا بامداد که برما روشن شود بینی که با تو چه‌کنیم، ازینجا گفت **لوط** : متی موعد هلاکهم؟ قالوا: الصبح ، فقال: ارید اسرع من ذلك لو اهلكتموهم الآن . فقالو : «الیس الصبح بقریبٍ » ؟

آنکه **جبرئیل** گفت :« فاسر باهلك » قرأ **مکی** و **مدنی** « فاسر » موصولة الالف وقرأ الباقون فأسر مقطوعة الالف ، والوصل والقطع لغتان، یقال: سریت واسریت اذا سرت لیلا ، و نطق **القرآن** بهما . قال الله تعالی : « اسری بعبده لیلا » ، و قال : « واللیل اذا یسر » قوله : «بقطعٍ من اللیل» القطع والقطیع هوی(۱) من اللیل ، فریشتگان گفتند : ای **لوط** اهل و مال و مواشی خویش بشب بیرون بر ، یك نیمهٔ شب گذشته، شو بـ : **صاعورا** ، دهی بود بچهار فرسنگی **سدوم** «ولا یلتفت منکم احد» ای ـ لا یتخلّف منکم احد ، و قیل : لا ینظر الی ورائه . و قیل : لا یلتفت الی ماله هناك ، ای ـ لا یبال به . «الا امرأتك» قرأ **مکی** و **ابوعمرو** بالرفع، والباقون بالنصب، فمن رفع فعلی البدل من احدٍ علی ان یکون الاستثناء من الالتفات لا من الاسراء وتکون المرأة مخرجةً ملتفتةً ای ـ ناظرةً الی ورائها، فالاستثناء علی هذا لیس من الموجب فلذلك رفعت امرأتك ، کما تقول: ما جائنی احد الا زید . ومن نصب فعلی انه مستثنی من قوله : فاسر باهلك فالاستثناء علی هذا من الموجب فلذلك صار نصب ، کما تقول: قـام القوم الازیداً، والمعنی « فاسر باهلك الا امرأتك » فیکون **لوط** مامور بان لا یخرج امرأته لانها کافرة ، قیل : نهوا عن الالتفات فخالفت المرأة فالتفتت فجاءحجر من السماء فقتلها .

« انه مصیبها ما اصابهم » یعنی ـ ان المرأة تهلك کما یهلك قومه « ان موعدهم الصبح» ای ـ موعد هلاکهم وقت الصبح، فقال **لوط** : ارید اعجل من ذلك ، فقالوا «الیس الصبح بقریبٍ » ای ـ الوقت الذی امرنا فیه باهلاکهم قریب وهو وقت الفجر.

فلمّا جاء امرنا » ای ـ قضاؤنا فیهم بالهلاك و بعع [illegible] جعلنا عالیها سافلها. میگوید: چون حکم وقضای ما که در ازل کردیم بایشان رسید ، و

---

۱ ـ هوی : بضم یا بفتح ه ، پاره‌ای ازشب (از المنجد)

هنگام‌هلاك ایشان آمد، **جبرئیل** رافرمودیم تاپرخویش زیرچهار شارستان ایشان‌فرو کرد : **سدوم** و**عامورا** و**داذوما** و**صبوآئیم** وهی‌المؤتفکات[1] ، وآنرا ازقعر زمین برآورد و بعنان‌آسمان بردچنانکه اهل‌آسمان بانگ سگ وخروه[2] می‌شنیدند، درگردانید وزیرآن زبر کرد. روی‌انّ **النبی**(ص) قال لـ: **جبرئیل** انّ‌الله تعالی‌سمّاك باسماء ففسرها لی، قال‌الله تعالی فی‌وصفك :«ذی‌قوةٍ عند ذی‌العرش‌مکینٍ» «مطاع ثم امینٍ» فاخبرنی عن قوّتك . فقال : یا **محمد** رفعت قری قوم **لوط** من تخوم‌الارض علی جناحی فی‌الهواء حتی سمعت ملائکةالسماء اصواتهم و اصوات‌الدیکة ثم قلبتها ظهراً لبطن . قال : فاخبرنی عن‌قوله :« مطاع » قال ان رضوانَ خازن‌الجنان ومالکا خازن‌النیران متی کلّفتهما فتح ابواب‌الجنّة والنّار فتحاهمالی. قال: فاخبرنی عن‌قوله : « امین » قال: انّ‌الله عزوجلّ انزل من‌السماءِ مایة و اربعة کتب علی انبیائه لم یاتمن علیها غیری .

قوله : « وامطرنا علیها » یعنی‌ـ علی‌المدن . وقیل : علی شذّانها ومسافریها، میگوید : سنگ باران کردیم بر مسافران قوم **لوط** ایشان که دروقت عذاب بغربت بودند آنجا کـه بودند سنگ بارید بر سر ایشان تـا هلاك شدند . **مجاهد** گفت : مردی‌ازایشان‌درحرم **مکه** بودببازرگانی، قال: فجاء حجرلیصیبه فی‌الحرم، فقامت‌الیه ملائکةالحرم، فقالوا: للحجر ارجع‌من‌حیث جئت‌فانّ‌الرجل فی‌حرم‌الله فخرج‌الحجر فوقف خارجاً من‌الحرم اربعین یوماً بین‌السماءِ والارض‌حتّی‌قضی‌الرجل تجارته ، فلمّا خرج اصابه‌الحجر خارجاً من‌الحرم . وعن **مقاتل** عن **ابی‌نضرة** عن **ابی سعید** قـال: من عمل‌ذلك من قوم **لوط** انماکانوا ثلاثین‌رجلاً ونیفاً لا یبلغون‌الاربعین فاهلکهم‌الله عزوجلّ جمیعاً ، یؤید ذلك قول **النبی** (ص): لتأمرن ولتنهون عن‌المنکر اولیعمنّکم العقوبة . وعن **ابی‌بکربن عیاش** قال : سألت **اباجعفر** اعذّب‌الله نساءَ قوم **لوط** بعمل رجالهم ؟ فقال : الله تعالی اعدل من‌ذلك استغنی‌الرجال بالرجال والنّساء بالنّساء .

قوله : « وامطرنا علیهاحجارةً » ای ـ جعلناالحجارة بدل‌المطر حتی اهلکهم من آخرهم « من سجّیل » . **ابن‌عباس** گفت : «سجّیل» پارسی معرّب است یعنی‌ـ

۱ ـ مؤتفکات : شهرهایی که برگردانده شدند برقوم لوط (ع)(منتهی‌الارب) .
۲ ـ لهجه‌ایست در خروس .

سنگ و گل، بدلیل قوله: «لنرسل علیهم حجارةً من طینٍ» سنگها بود دردیدار گل و در تا شش سنگ سخت، و گفته‌اند: «سجیل» سجّین است فابدلت نونه لاماً و سجّین جهنم است. یعنی - امطرنا علیها حجارة من جهنم. **ابن زید** گفت: السجّیل اسمٌ للسماءِ الدنیا، **عکرمه** گفت: بحرٌ معلّق بین الارض والسماء منه انزلت الحجارة، وقیل: سجیلٌ فعیلٌ من اسجلته، اذا ارسلته فکانها مرسلة علیهم. وقیل: حجارة من مثل السّجل فی الارسال، والسجل الدلو. وقیل: من سجّیل کقولك: من سجلٍ ای - مما کتب لهم، والمعنی انها حجارة ممّا کتب الله ان یعذّبهم بها «منضود» نضد بعضه علی بعضٍ حتی صار حجراً، یقال: نضدت اللبن اذا جعلت بعضه علی بعضٍ. وقیل: «منضود» ای مصفوفٍ فی تتابعٍ یتلو بعضه بعضاً کالمطر قطرة بعد قطرة «مسوّمةً» ای - معلمةً ببیاضٍ و حمرةٍ. یقال: سوّمت الشیئی(1) اذا اعلمته. وقیل: «مسومة» بعلامة یعلم بها انّها لیست من حجارة اهل الدنیا و یعلم بسیماها انها مما عذّب الله عزوجل به. و قیل: مکتوبٌ علیها اسم من اهلك بها عند ربّك فی خزائنه وفی علمه. **وهب منبه** گفت: آتش و کبریت بود که برایشان بارانیدند. آنگه ربّ العزة کفار **مکه** را بدین عذاب

ابن عقوبت بیم داد گفت: «وما هی من الظالمین ببعید» ای - ما هذه الحجارة والعذاب عن مکذّبیك ببعیدٍ، ان اصرّوا علی ذلك. و قیل: ماهی ممّن عمل عمل قوم **لوط** ببعیدٍ. قال **انس بن مالك**: سأل **رسول الله** (ص) **جبرئیل** عن قوله: وما هی من الظالمین ببعیدٍ؟ فقال یعنی - عن ظالمی امتك ما من ظالم منهم الا وهو بعرض حجرٍ یسقط من ساعةٍ الی ساعةٍ.

«والی **مدین**» یعنی - وارسلنا الی اهل **مدین** فحذف الاهل واقیم **مدین** مقامه. **مدین** نام آن زمین است که **شعیب** آنجا مسکن داشت نزدیك **طور** است: و قیل: هی اسم للقبیلة. وقیل: اسم لقریة بناها ابن لـ: **ابراهیم** (ع) اسمه **مدین** فسمّیت به و **شعیب** صهر **موسی** است، **شعیب بن یثرون بن بویب بن مدین بن ابرهیم**. - قال یاقوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ولا تنقصوا المکیال» ای - المکیل بالمکیال و الموزون بالمیزان، انّی اریکم بخیر ای - فی نعمة وخصب وسعة یعنی - فی حاجة بکم

۱- ای - اعلمته (ج).

الی التّطفیف مع ماانعم‌الله سبحانه علیکم من المال ورخص السّعر، «وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط» یعنی - یوم‌یحیط عذابه بکم. قیل: هو غلاءالسّعر. وقیل. اراد به القیامة. روی **عکرمة** عن **ابن عباس** قال قال **رسول‌الله** (ص): «یا معشر التّجار انّکم قدو لیتم امراً اهلکت فیه الامم السّالفة المکیال والمیزان». و روی **طاوس** عن **ابن‌عباس** قال قال رسول‌الله(ص): مانقض‌قوم‌العهد الّا سلّط علیهم‌عدوّهم ولا طفّفوا الکیل الّامنعوا النّبات‌واخذوا بالسّنین. وقال (ص): «مانقص قوم‌المکیال والمیزان الّا سلّط‌الله علیهم الجوع.

«ویاقوم اوفواالمکیال والمیزان» انّ الوفاءتمام الحقّ والایفاء اتمامه. یقول: اجعلو ها و افیة. «بالقسط» ای - بالعدل مصدر امیت فعله والفعل منه بالزّیادة. «ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم» ای - حقوقهم ذکر باعمّ الالفاظ یخاطب به القایف(۱) والنّخاس(۲) والخرّاص وصاحب‌القبّان والمسّاح والذّراع والمحصی. میگوید: هیچ چیزازحقوق‌مردمان‌مکاهید «ولاتعثوا فی‌الارض مفسدین» العثی والعیث اشدّالفساد، یقال: عاث یعیث وعثی یعثی واحد.

«بقیة‌الله خیر لکم» ای - مابقی‌الله لکم بعد ایفاء الکیل والوزن خیر لکم من‌التّطفیف لانّ‌الله تعالی یجعل فیه‌البرکة. وقیل: طاعةالله خیر لکم لانّ ثوابهایبقی ابداً. وقیل: رزق‌الله ورحمةالله، من‌قوله «وما عندالله خیر وابقی». قال **ابن زید**: الهلاك فی العذاب، والبقیّة فی‌الرّحمة، یعنی - اذا اطعتم فبقیتم خیر من ان عصیتم فهلکتم «ان کنتم مؤمنین» شرط الایمان لانّهم انّما یعرفون صحة مایقول اذا کانوا مؤمنین. «وما انا علیکم بحفیظ» ای - لم اومر بقتالکم و اکراهکم علی الایمان ماعلیّ الّاالبلاغ وقد بلغت، وقیل: «وما انا علیکم بحفیظ» یحفظ علیکم نعمکم فاحفظوها بترك المعصیة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و لمّا جاءت رسلنا **لوطاً** سیئی بهم وضاق بهم ذرعاً» الآیة.

۱ - القایف. الذی یعرف النسب بفراسته ونظره الی اعضاءالمولود. ج قافه. (المنجد)
۲ - نخاص در نسخه الف غلط است. النخاس: بیاع الرقیق، بیاع الدواب. دلالها. (المنجد).

اشارت است بکمال حزن **لوط** وغایت درد واندوه وی در راه دین ، هم تشریفاست اوراهم بشارت، تشریفاست از آن روی که عزّت **قرآن** اورا جلوه میکند ، وازاندوه وی عالمیان را بر آتش اندوه می‌نشاند ، وخلعت مثوبت روز دولت ایشانرا میدوزد ، وبشارت از آن است که هر کرا بر آمدن مراد درطالع وی بود، نخست تیر بی‌مرادی درکام وی نشانند ، وبردرد واندوهش‌اندوه فزایند، آنگه‌چون یکبارگی دل‌خویش باندوه سپرد، واز راه مراد خود برخاست، محبّت حقّ اورا درپردهٔ عصمت خویش‌گیرد که :«انّ‌الله یحبّ کلّ قلب‌حزین» دوست دارد الله دلی که همه غم نادیدن وی‌خورد، همه بار دردنایافت وی کشد ، اندوهش بدان‌دهد تاروزی گوید ، که:«لاتحزن»ترس وبیم دردلش‌افکند، تادروقت نزع‌اورا گوید که :«لاتخف» آن ساعت که بندهٔ مؤمن را درخاك نهند، وآن خریشتهٔ گور برسینهٔ عزیز اونصب کنند، دوستان متفکّرحال او ، خویشان متحیّر انتقال او ، دل وی پراز اندوه وبیم گشته ، میان نواخت وسیاست درمانده ، گوش برغیب نهاده ، تاخود چه خطاب آید وباوی چه کنند ، بنده درین سوز وحسرت بود ، که فضل الهی دررسد ، لطف ایزدی درپیوندد ، خطاب آید ، بنعت اکرام وافضال ، عبدی ترکوك وعزّتی وجلالی لانشرنّ علیك رحمتی ، بندهٔ من دوستان مجازی ترا رها کردند غم مخور واندوه مدار که ما ترا وا پناه رحمت خویش گرفتیم ، ودر روضهٔ رضوان جای‌تو ساختیم ، همانست که ربّ العزّة گفت : «لاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة » اینست بار درخت اندهان ، و غایت درد دوستان، نه از گزاف گفت آنچه **پیر طریقت** گفت : الٓهی ! نصیب‌این بیچاره ازین کارهمه‌درداست، مبارك باد که مرا این‌درد سخت درخوردست ، بیچاره آنکس که زین درد فردست، حقّا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است .

هردرد که زین دلم قدم بر گیرد	دردی دگرش بجای دربر گیرد
زان باهردرد صحبت ازسر گیرد	کآتش‌چورسدبسوخته‌اندرگیرد.(۱)

«قال لوانّ‌لی بکم قوّة اوآوی الی رکن شدید » قال **ابن عطاء** لوانّ‌لی بکم قوّة من نفسی لمنعتکم من معصیة ربّی ولو انّ المعرفة بیدی لاوصلتها الیکم ، آن مهجوران درگه عزّت و زخم خورد گان عدل ازل گرد سرای **لوط** بر آمدند بقصد

۱ ـ ض : کآتش چو بسوخته رسد درگیرد .

آن عزیزان، بر مخالفت فرمان، وآن کار بر **لوط** دشخوار شد ورنج دل وی درحق آن مهمانان بغایت رسید، وبی آرام گشت ازسر تحیّر گفت: «لو انّ‌لی بکم **قوّة**» با آن همه رنج که از ایشان دید شفقت از ایشان هم باز نگرفت و آرزوی توفیق وهدایت ایشان دردل خود راه داد، گفت: اگر کلید معرفت وهدایت بدست من‌بودی، بر دلهای شما درمعرفت گشادمی، وشما را باین عصیان وخذلان فرونگذاشتمی لکن چه سود که این کار بدست من نیست، وهدایت بخواست من نیست، همانست که مصطفی (ص) را گفتند: «لیس علیك هدیهم ولکنّ الله یهدی من یشآء» یا**محمد** هدایت وغوایت خلق حقایق تعزّز ماست، وخصایص تفرّد ما، برتو جزاز دعوت‌نیست، وراه نمودن جز کار الٓهیّت ما نیست.

«فلما جآءَ امرنا جعلنا عالیها سافلها» سنّة الله فی عباده قلب الاحوال علیهم، و الانقلاب من سمات الحدوث، والّذی لایزول ولا یحول فهو الّذی لم یزل و لایزال بنعوت الصّمدیّة، گردش احوال وتیرگی روزگار نعت حدثان‌است، وسرانجام بندگان است، روزی ایشانرا نعمت، وروزی غمانست، یکی‌بی‌کام وبی‌نوا یکی شادان ونازان است، ازآن گه چنین وگه چنان‌است، که ازخاك مختلط آفریده، وبآب تغیّرسرشته، و تا بدانی که یکتا و یگانه خداست که در صفت او تغیّر نه، و در نعت او تبدّل نه، وبا اوهیچ منازع ومشارك‌نه، آنراکه خواهد بفضل خود نوازد، واورا به وی حاجت نه، و آنراکه خواهد بعدل خود راند، واز کس بیم نه، آنکه در آخر آیت گفت: «وماهی من الظالمین ببعید» این چنان است که گفتند:

و من یرنی فلایغیّر بعدی فانّ لکلّ معصیةٍ عقاباً

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قالوا یا شعیب**» گفتند: ای **شعیب** «**اصلوتك تأمرك**» این نماز های فراوان تو [میفرماید مار او] میفرماید ترا، «**ان نترك ما یعبد آباؤنا**» که ما را فرمایی تادست بداریم پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند، «**اوان نفعل فی اموالنا ما نشاء**» یادرمالهای خویش آن کنیم که ما خواهیم، «**انّك لانت الحلیم**

الرشيد (۸۷) » توئی تو آن زیرك راست آهنگ .

« **قال یاقوم** » [**شعیب**] گفت: ای قوم : « **ارایتم** » چه بینید وچه گوئید « **ان کنت علی بیّنة من ربّی** » اگرمن برچیزیِ راست و کاری درستِ روشن‌ام ازخداوند من « **و رزقنی منه رزقاً حسناً** » وخداوند من مرا ازخود روزی داد نیکو « **وما ارید ان اخالفکم** » ونمی‌خواهم که شوم‌مخالفت کنم(۱) ازشما ، « **الی ما انهیکم عنه** » [وبا پس ِشما آن کنم] که [پیش شما] شمارا می‌باززنم ازآن « **ان ارید الّا الاصلاح** » نمی‌خواهم مگر باصلاح آوردن و نیك کردن کار شما وکار خویش « **ما استطعت** » تاتوانم ، « **و ما توفیقی الّا باللّه** » ومرا توان راست داشتن وموافق کردن گفت وکرد وآهنگ نیست مگر بخدای [وخواست ویاری‌او] « **علیه توکّلت** » پشت باو بازکردم وکار باو سپردم ، « **والیه انیب** (۸۸) » و با اوگشتم و با اوگرائیدم .

« **ویا قوم لایجرمنّکم شقاقی** » ای‌قوم شما را برآن مداراد خلاف کردن با من وستیز جستن با من « **ان یصیبکم** » که بشما رسد « **مثل ما اصاب قوم نوح** » همچنان‌عذاب که بقوم **نوح** رسید [ازآب] ، « **اوقوم هود** » یابقوم **هود** رسید [ازبد] « **اوقوم‌صالح** » یا بقوم **صالح** رسید [ازبانگ] « **وماقوم لوط منکم ببعید** (۸۹) » و قوم **لوط** [وآنچه بدایشان رسید] از شما نه دور است .

« **واستغفروا ربّکم** » وآمرزش خواهید ازخداوند خویش ، « **ثمّ توبوا الیه** » وبا اوگردید ، « **انّ ربّی رحیم ودود** (۹۰) » خداوند من بخشاینده است دوستدار .

« **قالوا یا شعیب** » گفتند: ای **شعیب** « **مانفقه کثیراً ممّاتقول** » درنمی‌یابیم مافراوان ازین که تومیگویی [ازاخبارغیب] « **وانّا لنریك فینا ضعیفاً** » وترا درمیان خویش بیچاره می‌بینیم « **ولولا رهطك لرجمناك** » وگرنه خاندان‌توبودی‌ماترا بیرون کردیمی و براندیمی(۲) ، « **وما انت علینا بعزیز** (۹۱) »

* و نه دریغ

« **قال یاقوم** » گفت: ای قوم « **ارهطی اعزّ علیکم من اللّه** » خاندان من برشما گرامی‌تراند و بنزدیك شما دریغ‌تر ازالله « **واتّخذ تموه وراءکم ظهریا** »

(۱) وجذ کنم (الف) . (۲) کردید و براندید (الف) .

و شما الله را پس پشت گرفته‌اید، «**انّ ربّی بما تعلمون محیط(۹۲)**» خداوند من بکرد شما دانا است.

«**ویاقوم اعملوا علی مکانتکم انّی عامل**» ای قوم همچنان می‌باشید [1] وهمچنان می‌زئید وهمه کارمی کنیدومن همچنان می‌باشم‌وهمچنان‌می‌زیم‌وهمه کارمی کنم «**سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه**» آری،بدانید وآگاه شوید[2] که‌آن کیست که باو آید عذابی که اورا رسوا کنند «**ومن هو کاذب**» وبدانید که دروغ‌زن‌کیست «**وارتقبوا انّی معکم رقیب (۹۳)**» چشم میدارید تا من باشما میدارم.

«**ولمّا جاء امرنا**» چون عذاب ما آمد بفرمان ما، «**نجّینا شعیباً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **شعیب** را و ایشان را که گرویده بودند با او «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما «**واخذت الّذین ظلموا الصیحة**» وفراگرفت آن ستمکارانرا بانك که فریشته زد برایشان «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین (۹٤)**» تا در سرایهای خویش مرده بیفتادند.

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکه گوئی هرگز نبودند، «**الابعداً لمدین**» دوری بادا و لعنت افزایا[3] **مدین** را، «**کما بعدت ثمود (۹۵)**» چنانکه دوری‌دید و لعنت شنید **ثمود**.

«**ولقد ارسلنا موسی بایاتنا**» وفرستادیم **موسی** را بسخنان ونشانهای خویش «**وسلطان مبین (۹٦)**» و حجّت آشکارا.

«**الی فرعون وملائه**» **بفرعون** وکسان وی «**فاتّبعوا امر فرعون**» فرمان **فرعون** را پی بردند «**وماامر فرعون برشید (۹۷)**» و فرمان **فرعون** بر راه راست نبود.

«**یقدم قومه یوم القیمه**» در پیش قوم خویش می‌آید روز رستاخیز «**فاوردهم النّار**» تا ایشانرابآتش رساند «**وبئس الورد المورود (۹۸)**» وبدرسیدن جای که بآن رسند.

«**واتّبعوا فی هذه لعنة ویوم القیمة**» برپی ایشان کردند لعنت درین جهان

۱ ـ می‌بید (الف). ۲ ـ شید (الف) ۳ ـ افزا (الف)

وروز رستاخیز ، «**بئس الرفد المرفود** (۹۹)» بد چیز دادند آنکس را که لعنت دادند «**ذلك من انباء القری** » آن از خبرهای شهرهاست [که پوشیده بود بر **عرب**] «**نقصّه علیك**» میگوئیم و میخوانیم آنرا برتو «**منها قائم**» هست از آن شهرها که برپای هست اینز(۱) « **وحصید** (۱۰۰) » و لختی از آن درووده و کنده و نیست کرده .

«**وما ظلمناهم**» و ستم نکردیم ماور(۲) ایشان « **ولیکن ظلموا انفسهم** » لکن ایشان ستم کردند برخویشتن « **فما اغنت عنهم** » پس بکار نیامد وسود نداشت ایشانرا « **آلهتهم التی یدعون من دون الله من شیء**» آن خدایـان ایشان کـه میخواندند فرود از الله بهیچ چیز،(۲) «**لمّاجاء امر ربّك**» آنگه که عذاب آمد بفرمان خداوند تو «**وما زادوهم**» ونفزود آن خدایان ایشان ایشانرا «**غیر تتبیب** (۱۰۱)» مگر زیان کاری نمودن .

«**وكذلك اخذ ربك**» و چنان است گرفتن خداوند تو « **اذا اخذ القری** » که شهر های دشمنان بعذاب فرا گرفت « **وهی ظالمة** » و ایشان برخود ستمکار والله نه بیداد گر،« **انّ اخذه الیم شدید**(۱۰۲) » گرفتن خداوند تو دردنمای است سخت

النوبة الثانیة

قوله تعالی : «قالوا یا شعیب اصلوتك تأمرك» . **ابن عباس** گفت: **شعیب** نماز بسیار کردید(۳) از آن جهت این سخن گفتند یعنی این نمازهای فراوان تو میفرماید ترا که ما را از پرستش بتان بازداری . **حمزه و کسایی و حفص** «اصلوتك» خوانند بر لفظ واحد، یعنی اقراءتك التی تقرأها فی صلوتك تأمرك ، وقیل : دینك یأمرك ان نترك ما یعبد آباؤنا من الاصنام، «اوان نفعل» این «او» بمعنی واو است، همچنانکه فلان گویند یرکب البغل او الفرس یعنی مرة هذا و مرة ذاك «ان نفعل» عطف است بر «ما یعبد» نه عطف است بر «ان نترك» یعنی اصلوتك تأمرك ان نترك ما یعبد آباؤنا وفعلنا فی اموالنا ما نشاء . وآنچه ایشان در مال خویش میکردند بخس بود در کیل

۱ ـ در بعض نسخ ناخواناست وظاهراً تهجی‌یی در کلمهٔ «هنوز» است ۲ ـ ب (ج) بهیچ چیز (الف ـ ج)
۳ ـ کردی (ج)

ووزن وتکسیر الدّراهم والدّنانیر، یعنی ـ اذا تراضینا فیما بیننا بذلک فلم تمنعنا منه، میگوید: ما خود رضا دادیم و پسندیدیم آنچه میکنیم از بخس و تکسیر، تو چرا ما را باز میداری. و در شواذّ خوانده‌اند «مانشاء» بـه تاء، و برین قرائت «ان نفعل» عطف بر «ان نترك» باشد و معنی آنست که **سفیان ثوری** گفت: کان یأمرهم‌بالزّکوة فاجابوه بذلک. «انک‌لانت الحلیم‌الرشید» این‌سخن بروجه استهزا گفتند و بوی ضدّ این خواستند یعنی‌انك لانت‌السّفیه الغاوی. این همچنان‌است که خزنهٔ آتش **بوجهل** را گویند: «ذق انّك انت‌العزیز الکریم» وروا باشد کـه این سخن بتحقیق گفته باشند یعنی ـ انّك فینا حلیمٌ رشیدٌ فلیس یحمل بك شقّ عصا قومك ولا مخالفة دینهم. همچنانکه قوم **صالح** گفتند: «یاصالح قد کنت فینامرجوّاً قبل‌هذا» والرّشید یصلح للفاعل والمفعول، تقول: رشدرشداً ورشد فهورشیدٌ وارشده الله فهو رشیدٌ مرشد ومرشد فیهما جمعاً.

قال: «یاقوم ارایتم ان کنت علی بیّنة من ربّی» ای ـ اخبرونی عماترون فیما اقول ان کنت علی بیان من ربی و برهان فیما ادعوکم الیه. «ورزقنی منه» ای ـ من‌الله، وقیل: من‌البیان. «رزقاً حسناً» حلالاً طیّباً من غیربخس و تطفیف‌وذلك انه کان کثیرالمال. وقیل: رزقاً حسناً، علماً ومعرفة ونبوة. جواب شرط محذوف است و «ان کنت» این کون حال‌است میگوید: من که بربیان وبصیرت تمامم و برحجّتی روشن و روزی فراخ فراوان ازمال و نعمت حلال و ازعلم و معرفت و نبوّت ورسالت وتوفیق طاعت، افاعدل عنها واتّبع‌الضلال؟ چه بینید شما وچه گوئید ازین بر گردم وبر پی‌ضلالت روم؟

«وما ارید ان اخالفکم الی ماانهیکم عنه» یعنی ـ لاانها کم عن شی ثمّ آتیه. میگوید: من شما را از چیزی نهی نکنم کـه پس خود کنم بخلاف آنچه میگویم واین از نکوترین خطابهاست در **قرآن** وپندها که علما را داده‌اند وآن‌سه آیت‌اند در **قرآن** یکی اینست، دیگر «اتأمرون‌النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم» سه دیگر «لم تقولون مالا تفعلون» برعلما واجب‌است نظر درین آیات کردن وحقّ آن‌بجای آوردن وکار بندآن بودن، خود درآن پند پذیرفتن، و آنکه دیگران را در آن

پنددادن، وباین معنی گفته‌اند:

لا تنهَ عَنْ خُلقٍ و تَاتی مِثلهُ عارٌ عَلیكَ اِذا فَعلتَ عَظیمٌ.

وقال آخر:

و غیر تقّیٍ یأمُرُ النّاسَ بالتّقی طبیبٌ یداوی و الطّبیب مَریضٌ.

وگفته اند: **یحیی معاذ** هر گه که برسریر نشستی تا خلق راپند دهد، نخست این بیت گفتید:(۱)

مواعظ الواعظ لن تُقبلا حتّی یعیها قلبهُ اوّلا

یا قوم ما اقبح من واعظٍ خالف ماقد قاله فی الملاَ

اظهر للنّاس من احسانه و بارز الرّحمن لمّا خلا.

«ان ارید الا الاصلاح» ای- ما ارید فیما آمرکم به وانها کم عنه الّا الاصلاح فیما بینی و بینکم بان تعبدوا الله وحده وتفعلوا ما یفعل من یخاف الله. میگوید: من بآنچه میفرمایم شما را جز صلاح کار شما نمی خواهم که صلاح کار شما در آنست که خدایرا پرستید، واورا طاعت دار باشید، وکارنیکان وپرهیزگاران کنید، آنگه گفت. «ما استطعت» یعنی ـ این پند که دادم، وصلاح شما که خواستم، بقدرطاقت خویش کردم، وطاقت و وسع من بیش از ابلاغ و انذار نیست. امّا شما را برطاعت داشتن در قدرت من نیست، که آن جز بتوفیق الله نیست «وما توفیقی الّا بالله» یعنی وما توفیقی لدعائکم الی الاسلام وترك التّطفیف «الّا بالله علیه توکلت» ای ـ فوّضت امری الیه و استعنت به و وثقت به «والیه اُنیب» ارجع فی السرّاء و الضّراء و الیه ارجع فی المعاد.

«ویا قوم لایجرمنّکم» ای ـ لایکسبنّکم ولا یحملنّکم کقول الشاعر:

ولقد طعنتُ **اباعیینة** طعنة جرمت **فزارة** بعدها ان تغضبوا.

وهو متعدٍّ الی مفعولین احدهما الکاف و المیم و الثانی «ان یصیبکم» والشّقاق المخالفة والمعاداة وان یکون فی شقٍّ غیرشقّه. ومعنی الآیه: لایحملنّکم معاداتکم ایّای «ان یصیبکم» عذاب العاجلة «مثل ما اصاب قوم **نوح** من الغرق» «وقوم **هودٍ**»

---

۱ ـ گفتی (ج)

من‌الريح‌العقيم ، «اوقوم **صالحٍ** » من‌الرجفةوالصّيحة ، «وما قوم‌لوطٍ منكم ببعيدٍ» اين از بهر آن گفت که ايشان قريب العهد بودند باهلاك قوم **لوط** که **شعيب** را بر اثر **لوط** فرستادند . ميگويد : نه ديراست تا ايشانرا هلاك كردند، چرا بهلاك ايشان پند نپذيريد ، وعبرت نگيريد ، وگفته اند : ديار ووطن قوم لوط نزديك بودبايشان ميگويد : چرا در آن ديار و وطن ننگريد ، وعبرت نگيريد ، كه رب العزّة آنرا چنان زيرو زبر كرده ، ودمار بر آورده ؟

« واستغفروا ربكم ثم توبوا اليه » معنى استغفار و موضع اين« ثمّ » از پيش رفت ، « انّ ربى رحيم ودود » رحيم بالمؤمنين ودود متحبب الى عباده وبالاحسان عليهم . ميگويد : خداوند من مهربانست . وبخشانيده برمؤمنان ، سخت دوست دار ايشان . ومهراوكننده(۱) ميان‌خود و بندگان ، بنيكوكارى كردن باايشان .«ودود» بناء مبالغة است فعول بمعنى فاعل ، وروا باشد كه فعول بمعنى مفعول بود ، وبهردو معنى‌صفت خداست ، واورا سزاست ، فانّه‌تعالى يودّالمؤمنين ويودّونه ، كما قال جلّ وعزّ : « يحبّهم ويحبّونه » وقال : « والذين آمنوا اشد حباً للّه » . و قال : « سيجعل لهم‌الرحمن ودّاً » .

« قالوا يا شعيب مانفقه كثيراً مما تقول » اى ـ مانفهم الااليسير مما تقول من التوحيد والبعث والنشور ووفاءالكيل والميزان. «وانّالنريك فيناضعيفاً» اى‌ـضعيف البدن. و قيل : قليل البصر بمصالح الدنيا و عمارتها و الانتفاع بها . وقيل : ضعيفاً ، اى ـ ضريراً ، يعنى ـ ضعيف البصر . وفى لغة **حمير** : يسمى الضرير ضعيفاً ، و كان **شعيب** (ع) ضريراً ويسمّى‌الاعمى ضريراً لانه ضرّ بذهاب بصره ، ويسمّى‌ايضاً مكفوفاً لانه كف عن التصرف بذهاب بصره . گفته اند : **شعيب** (ع) ضرير بود ، از بس كه بگريسته بود از بيم خدا ضرير گشت ، و اورا خطيب پيعامبران ميگفتند ، شيرين سخن بود وخوش نطق وپاك عبارت، وعشيره وقبيلهٔ وى فراوان بودند ازينجابود كه قوم وى گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » ميگويند ،رهط وى چهار هزار بارهزار بودند همه بر ملّت ايشان نه بر ملّت **شعيب** ، ازين جهت بايشان ميل داشتند واكرام

۱ ـ افكننده (ح)

ایشانرا میگفتند ؛ « لولا رهطك لرجمناك » ای ـ لولا عشیرتك و اقرباؤك لقتلناك بالرجم و هو من شرالقتلات . وقیل : رجمناك ـ سببناك و شتمناك ، « وما انت علینا بعزیز » لست عندنا من اهل‌الکرامة و التوقیر . و قیل : وما انت علینا بذی غلبةٍ و ملك ، و کانوا یسمون‌الملك عزیز .

« قال یاقوم ارهطی اعزّ علیکم من‌الله » الرهط والعصبة والنفر لایقع الا علی الرجال ، چون ایشان گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » **شعیب** بر ایشان انکار نمود گفت : تترکون قتلی لرهطی والله عزّ و جلّ اولی بان تتّبع امره اعشیرتی اعظم فی قلوبکم من‌الله والله خالقکم ورازقکم ؟ مرا در عشیرت من آزرم میدارید ، وایشانرا در دل خویش بزرگ میدانید ، و در خداوند بزرگوار ، و کردگار ذوالجلال که آفریدگار ، و روزی گمار ، شماست می آزرم نمی‌دارید ؟ سزاتر و نیکوتر آن بود که مرا در الله نگه دارید واز بهر وی آزرم دارید نه از بهر عشیرت .

« واتّخذتموه وراءکم ظهریا » این در نسق استفهام است ، یعنی ـ که شما الله را پس پشت گرفته اید ، و فرمان وی بگذاشته اید . الظهری ، من ولّیت علیه ظهرك ، یقال : فلان جعل فلاناً ظهریّاً والقی حاجته وراء ظهره وجعل حاجته منه بظهر ، قال الله عزّ و جلّ « فنبذوه وراء ظهورهم » و منه قوله : « و کان الکافر علی ربّه ظهیراً » یعنی ـ عوناً لاعدائه علیه ، ویقال : مولیا علیه ظهره « ان ربّی بما تعملون محیط » عالم به مجازٍ علیه .

« ویاقوم اعملوا علی مکانتکم » قرأ **ابوبکر** مکاناتکم بالجمع ، و المکانة المنزلة . وقیل : مصدر ، مکن مکانة اذا تمکن من الشی « ویا قوم اعملوا » این آیت و مثل این درقرآن تهدیداندواظهار غنا ازخلق . والمعنی : اعملوا علی ما انتم علیه انّی عامل علی ما انا علیه من طاعة‌الله وسترون منزلتکم بمنزلتی « سوف تعلمون » ای الجانی علی نفسه والمخطی فی فعله « من یأتیه عذاب یخزیه » یذلّه و یفضحه « ومن هو کاذب » قیل : « من » فی محلّ النّصب . ای ـ سوف تعلمون من هو کاذب . وقیل : ویخزی من هو کاذب . وقیل : محلّه رفع تقدیره ، ومن هو کاذب فیعلم کذبه ویذوق وبال امره « وارتقبوا » ای ـ انتظروا ماوعدتکم من العذاب « انّی معکم رقیب » ای ـ منتظر لکم العذاب فی الدّنیا

وقیل: انّی مرتقب الرّحمة من الله.

«ولمّا جآء امرنا» ای ـ قضاؤنا فی قوم **شعیب** بالعذاب «نجّینا **شعیباً** والّذین آمنوا معهٔ برحمة منّا واخذت الّذین ظلموا الصّیحة» قیل: الصّیحة الصّیاح، صاح بهم **جبرئیل** فماتوا. وقیل: الصّیحة هاهنا العذاب وانّما اهلکوا بالحرّ وهم اهل «یوم الظّلّة» وقیل: بعث الله **شعیباً** الی **مدین** والی **اصحاب الایکة** فاهلك اصحاب **مدین** بالصّیحة کما فی الآیة، واصحاب **الایکة** بالحرّ و یقوّیه مابعده «الابعداً ل: **مدین** کما بعدت **ثمود**» و **ثمود** اهلکوا بالصّیحة «فاصبحوا فی دیارهم جاثمین» میّتین صرعی هلکی، «کان لم یغنوا فیها» ای ـ کأن لم یکونوا فیها، ای ـ فی دیارهم. وقیل: فی الدّنیا، ای ـ کان لم یعیشوا فی الدّنیا ولم یکونوا من عمّارها. وقیل: کأن لم ینزلوها، یقال: غنینا بالمکان، اذا نزلنا به «الا بعداً ل: «**مدین**» ای ـ انّهم قد بعدوا من رحمة الله عزّوجلّ. وهومنصوب علی المصدر، ای ـ ابعدهم الله فبعدوا بعداً. بعد بالضّمّ ضدّقرب، وبعد بالکسر هلك.

«ولقدارسلنا **موسی** بآیاتنا» وهی **التوریة** وماانزل فیهامن الاحکام «وسلطان مبین» حجّة واضحة نیّرة وهی العصآء والجراد والقمّل والضّفادع و غیرها. والسّلطان من السّلیط. والسّلیط: مایستضاءُ به، و من هذا قیل للزّیت سلیط. والمبین الواضح والموضح ایضاً لانّ، ابان، یجئی لازماً و متعدّیاً. وقیل: السّلطان، الّذی خصّه الله به استیلاؤه علی قلب من رآه، کما قال: «والقیت علیك محبّة منّی» لم یره احد الّا احبّه ثمّ لم یأخذه فی الله ضعف ولافشل، لطم وجه **فرعون** وهو رضیع کما فی القصّة ولطم وجه **ملك الموت** کما فی الخبر «واخذ برأس اخیه یجرّه الیه» و قتل **القبطی** واقدم بالجسارة علی سؤال الرّؤیة ففی جمیع هذا تجاوز الله عنه لما اعطاه من السّلطان والقوّة «الی **فرعون** وملائه فاتّبعوا» ای ـ الملأُ اتّبعوا «امر **فرعون** ومامر **فرعون** برشید» هذا جواب ل: **فرعون** فی قوله: «وما اهدیکم الّا سبیل الرّشاد» و قیل: ما امره ذاصلاح و قیل الرّشید هیهنا بمعنی المرشد «یقدم قومه یوم القیمة» یعنی یتقدّمهم فیقودهم الی النّار، یقال: قدمه یقدمه قدماً اذا تقدّمه «فاوردهم النّار» ذکره بلفظ الماضی یحتمل وجهین: احدهما: فاوردهم فی الدّنیا النّار، ای ـ موجبها وهو الکفر

والثانی : انّ الفاظ القیمة اکثرهـا جآء بلفظ الماضی تحقیقاً فیکون المعنی یقودهم الی ان یوردهم فیدخل قبلهم وهو خلفه «وبئس الورد المورود» ای ـ بئس المدخل المدخول فیه النّار وهو ذمّ للنّار . وقیل : للواردین واصله من الورد وهو اتیان المآء . وقیل : الورد، الدّخول .

« واتّبعوا فی هذه » ای ـ فی هذه الدّنیا «لعنةً » نزّه الجبّار عزّ وجلّ نفسه عن النّدم فی هذه الآیة . درین آیت اظهـار جلال و عزّت خود میکند و پاکی و تقدّس خود از ندم و پس آورد بخلق می نماید یعنی پاکست و منزّه خـداوند ذوالجلال ، و کردگار بر کمال ، از آنچه برکرد وی پشیمانی رود، یا فعل وی بروی تاوان آید، یا ازپس آورد اورا بیم بود . «واتّبعوا فی هذه لعنةً » میگوید : درین جهان لعنت بر پی ایشان داشتند ، کس را نبینی که ایشانرا یاد کند ، که نه لعنت بر ایشان کند ، هم مؤمنان بر ایشان لعنت میکنند درزمین ، وهم فریشتگان در آسمان ، «ویوم القیمة» و همچنین فردا در قیامت فریشتگان بر ایشان لعنت کنند « بئس الرّفـد المرفود » ای ـ بئس العطاء المعطی اللّعنة بعد اللّعنة وکلّ شیٔ جعلته عوناً لشیٔ واسندت به شیئاً فقد رفدته به ، یقال : عمدت الحائط واسندته ورفدته بمعنی واحد . معنی آنست که : فردا درقیامت که مؤمنانرا بهشت عطا دهند عطای کافران لعنت بود پس لعنت، و بد عطائی است ایشانرا لعنت «ذلك من انباء القری » این همچنان است که در عقب خبر **نوح** گفت : «تلك من انبآء الغیب» ، «ذلك» ای ـ هذا الّذی اخبرت من اخبار القری والامم « نقصّه علیك » نبیّنه لك و نتلوه علیك ، فحذّر قومك من مثل عـذاب الامم الخالیه. میگوید : اینست خبر شهرها و امتّها و سرگذشت ایشان ، وعذاب و هلاك که فرو گشادند بر ایشان ، یعنی کـه قوم خود را و **عرب** را بترسان ، و بیم نمای ایشانرا از مثل آن عذاب ، آنکه گفت : «منها قائم » از آن شهرها هست که اینز بر پـای است(۱) و خراب نگشته چون **قسطنطنیه** و **هرمین مصر** و**کنیسهٔ رها** « وحصید » و هست از آن که خراب شده و نیست گشته چون **خورنق** و **سدیر** و **غمدان** و **سیلحین** و **بارق**(۲) و **مارب** و **عماد عاد** و مثل آن . و گفته اند : «قائم»

۱ ـ که آن بر پای است (ج) . ۲ ـ سیحین (ج) بازق (نف)

دیارقوم **هود** است و قوم **صالح** که آثار و اطلال آن پیدا است و «حصید» دیار قوم **نوح** وقوم **لوط** که آنرا هیچ اثر وطلل نیست.

«وماظلمناهم» بالعذاب «ولکن ظلموا انفسهم» بالکفروالمعصیة. انّی یجوز الظّلم فی وصفه و تصرّفه فی ملکه بحق الٓهیّته و المتصرّف فی مطلق ملکه متحکّم بحسب ارادته و مشیّته واذالم یتوجّه لخلق علیه حق فکیف یجوز الظّلم فی صفته، «فما اغنت عنهم» ای ـ ما نفعتهم ولا دفعت عنهم «آلهتهم الّتی یدعون من دون‌اللّٰه من شیءٍ» ای ـ شیئاً من العذاب. «لمّاجآء امرربك» ای ـ قضاؤه بعذابهم فنزل بهم عقابه «ومازادوهم» ای ـ مازادتهم عبادتها «غیرتتبیب» ای ـ غیرتخسیر وهلاك، التّباب الخسار، یقول تعالی: «وما کید **فرعون** الاّ فی‌تباب» ومنه‌قوله: «تبّت یدا **ابی‌لهب** ای ـ خسرت.

«و کذلك اخذ ربّك» ای ـ هکذا یعذّب کفّار **مکة** کما عذب‌الامم الخالیة، ای ـ مثل هذاالاخذ الّذی اخذ اولئك یأخذ القری یعنی ـ اهل القری اذا کفروا، والمراد بالاخذ العقوبه: «انّ اخذه الیم» ای ـ مؤلم «شدیدٌ» یعسرزواله، کقوله: «انّ بطش ربّك لشدیدٌ»، روی **ابوموسی** قال قال **رسول‌اللّٰه**ص: ان‌اللّٰه یمهل‌الظّالم و روی یملی الظالم، فاذا اخذه لم یفلته. ثم قرأ «و کذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة انّ اخذه الیم شدید».

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: «قالوایاشعیب اصلوتك‌تامرك» الآیة. **شعیب** ص متعبّد بود، براداء طاعات وتحصیل عبادات‌پیوسته حریص وبرآن مواظب‌بود، ساعت‌شب بنماز مستغرق داشتید (۱) و هنگــام روز بلفظ شیرین و بیان پرآفرین پیغام حق با قوم خویش گزاردید(۲)وازین‌سخنان که ربّ‌العزّة ازوی‌حکایت میکند کمال کفایت ووفورعقل و نور بصیرت وحصول‌سکینه دردل وی پیداست، وذلك‌قوله: «ان کنت علی‌بیّنة من ربّی» این بیّنت کــه نوریست که درل تابد، تا خاطر ازحرمت پر کند، و اخلاق را تهذیب کند و اطراف را ادب کند، نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند

ـ داشتی (ج) ۲ ـ گزاردی

نه‌پیش امید دیوار ، از اینجا آغاز کند علم ربّانیان ، ویقین عارفان ، و ناز دوستان .
«ورزقنی منه رزقاً حسناً» بازنمود وبیان کرد که آنچه‌یافتم ودیدم ، نه‌ازخودیافتم ، ونه‌بمردی وقوّت‌خودبآن‌رسیدم ، بلکه‌آن‌رزق‌الهی‌است ، موهبت‌ربّانی ولطف‌ایزدی ، همانست که مصطفی‌ص گفت : « انا سیّد ولد آدم ولافخر » کرامتی‌عظیم ، ونواختی کریم ، ازخدای کریم ، وبدان فخرمی نیارم ، که نه‌مکتسب منست ، ونه بجلادت و قوّت من ، تا بآن فخر توانم کرد ، موهبت آلهی است ، و عطاء ربّانی ، بفضل خود کاری ساخته وپرداخته ، وبی‌ماراست کرده . وگفته‌اند : رزق حسن ، دوام‌نعمت است بی‌مؤنت ، وکمال صفاوت بی‌وسیلت ، دوام نعمت غذای نفس است مرکب خدمت را ، وکمال صفاوت غذای روح است مرکز مشاهدت را ، و ازرزق حسن است که کردار مخالف گفتار نبود ، چنانکه **شعیب** گفت :«وما ارید ان اخالفکم الی ما انها کم عنه» .
بوعثمان گفت : واعظ نیست‌او که بزبان خلق‌را پندده‌د ، وآنچه گوید خود نکند ، حکیم نیست او که برزبان حکمت راند ، واعمال و سیرت وی بروفق حکمت نبود ، ودراخباربیارند که‌الله تعالی به‌**عیسی** وحی‌فرستاد که: یا **عیسی** عظ نفسک فان تعظت فعظ النّاس ، والا فاستحیی منّی . و یقال : من لم‌یکن له‌حکم علی نفسه فی المنع عن الهوی ، لم یمض له حکم علی غیره فیمایرشده الیه من‌الهدی . وفی‌الخبر: من ازداد علماً ولا یزددهدی ، لم یزدد من‌الله الابعداً» هر که ویرا علم فزاید ، و آنگه راه‌هدی برونگشاید ، ازحقّ اورا جدز(١) دوری نیفزاید. امّا میدان بیقین که کمید گنج هدی رفیق است ، کوشش بطاعات ، و یافت درجات بتوفیق است ، خوی نکو اورا رفیق است ، بنده بجهد خود کجا رسد اگر توفیق نبود ، نجات خود کی تواند ، بی‌مرکب توفیق‌راه بحقّ چون برد . ربّ العزّه حکایت میکند ازقول «وما توفیقی الّا بالله علیه توکلت والیه انیب» توفیق چوگنجست ، و بنده گ میدان ، ذکربرزبان ، وآوای برّ در گوش و ثمرهٔ وعده‌دردل

پیر طریقت گفت : تا جان درتن است ، و نفس در برلب گذر ست ، وهشیاری حاصل است ، از عبودیت چاره نیست . راست است که طاعت بتوفیق ست ، امّا جهد

---

١ ـ جزدوری (ج)

بگذاشتن روی نیست ، راست است که معصیت بخذلان است ، امّا جذر(۱) فرو گذاشتن شرط نیست، اندیشیدن که رهی توانستی که گناه نکردید،(۲) سر همه گناه است، واین سخن گناه کار(۳) را عذر پنداشتن هم از گناه است ، آلهی ! عزّت ترا گردن نهادیم ، وحکم ترا جان فدا کردیم ، ما را میگوئی که مکن و درمی‌افکنی ، و میگوئی که کن و فانمیگذاری، مارا جای خصومت وترا جای عزّت ، پس مارا چه ماند مگر گردن نهادن بطاعت .

«واستغفروا ربکم ثمّ توبوا الیه» میگوید: آمرزش خواهید از خداوند خویش که وی آمرزگار است ، ورهی نواز نه بسزای رهی بل بسزای خویش هرچند که رهی را جرم بسیار است ، آخر فضل مولی پیش الطاف ربوبیّت است ، که کرم خود برصفت عبودیّت عرضه میکند ، که هرچه ازرهی تقصیر است ، بی‌نیازی من برابر آنست ، وهرچه ازو ناپسندیده است ، مهربانی من برسر آنست ، وهرچه رهی را امید است ، فضل من برتر از آنست . « انّ ربّی رحیم ودود » الودود الّذی یتحبّب الی عباده بالاحسان الیهم . ودود اوست که بمهربانی نواخت خود بربنده نهد ، ونعمت بروی پیاپی ریزد ، تابنده اورا دوست شود. ازینجا بود که با **داود** (ع) گفت که :« یاداود حبّب الّی عبادی» راه ما بربندگان ما روشن دار ، ودوستی ما در دل ایشان افکن ، و نعمت ما بایاد ایشان ده ، و سخنان ما در دل ایشان شیرین کن ، و بگوی من آن خداوندم که باجودم بخل نه ، وباعلمم جهل نه ، وباصبرم عجز نه ، وباغضبم ضجر نه، در صفتم تغیّر نه ، ودر گفتم تبدّل نه ، «مایبدّل القول لدّی وما انا بظلاّم للعبید » پس اگر بنده تقصیر کند ، وحقّ این کرامت بنشناسد ، وشکر نعمت بنگزارد او را عتاب کند وگوید : یابن **آدم** ماانصفتنی اتحبّب الیك بالنّعم ، وتتمّقت الیّ بالمعاصی، خیری علیك نازل و شرّك الیّ صاعد ، رواه **علی بن ابی طالب** (ع) عن **النبی** (ص) عن‌الله عزّ وجلّ : یابن **آدم** ... وذکر الحدیث .

۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی - : «**انّ فی ذلك لآیة**» درین [حدیث] نشانی است ، «**لمن خاف**

۱ - حذر(ج) ۲ - نکردی (ج) ۳ - گنه کار (ج)

عذاب الآخرة » اورا کـه از عذاب آن جهانی ترسان است ، «**ذلك یوم مجموع له النّاس**» آن روز روزی است که آنرا مردمان فراهم خواهندآورد ، « **وذلك یوم مشهود**(۱۰۳)» وآن روز روزی است که داور ودادده ودادخواه حاضر .

« **وما نؤخّره** » باپس نمیداریم آن روزرا ، «**الّا لاجل معدود**(۱۰٤) » مگر هنگامی شمرده را .

« **یوم یأت** » آن روز آید ، « **لاتکلّم نفس الّا باذنه** » سخن نگوید هیچ کس مگر بدستوری الله ، «**فمنهم شقیّ وسعید**(۱۰۵)» از ایشان بود بدبخت و از ایشان بود نیکبخت(۱)

« **فامّا الّذین شقوا**» امّا ایشان کـه بدبخت آیند ، « **ففی النّار** » ایشان در آتش اند . «**لهم فیها زفیر وشهیق**(۱۰٦)» ایشانرا درآن نالهیی زار وخروشی سخت

«**خالدین فیها**» ایشان اند جاویدان در آن ، «**مادامت السّموات والارض**» همیشه تاآسمانها وزمینها برپایست ، « **الّا ماشاء ربّك** »مگر آنچه خداوند توخواست

« **انّ ربّك فعّال لما یرید**(۱۰۷) » خداوند تو همه آن کند که خود خواهد .

«**وامّا الّذین سعدوا**» وامّا ایشان کـه نیکبخت آیند ، « **ففی الجنّة** » در بهشت اند ایشان [فردا] «**خالدین فیها**» جاویدان در آن ، « **ما دامت السّموات والارض** » همیشه تاآسمان بود وزمین ، « **الّا ما شاء ربّك** » مگر آنچه خداوند تو خواست ، «**عطاء غیر مجذوذ**(۱۰۸)» [آن نیکبخت کردن وبه بهشت رسانیدن] عطای است وبخشیدنی هرگز نه بریدنی .

«**فلا تك فی مریة**» نگر کـه در گمان نباشی ، «**ممّا یعبد هؤلاء**» از آنچه ایشان می‌پرستند [که روزگار بر آن دراز گشت وبر ایشان] ، « **مایعبدون الّا کما یعبد آباؤهم من قبل** » نمی‌پرستند مگر همچنانکـه پدران ایشان می‌پرستیدند پیش فا(۲) «**وانّا لموفّوهم نصیبهم**» وما بایشان خواهیم سپرد بهرهٔ ایشان [از عذاب]، «**غیر منقوص**(۱۰۹) بهره‌ای ناکاسته .

« **ولقد آتینا موسی الکتاب** » موسی را دادیم دبیرهٔ تورات ، «**فاختلف**

---

(۱) نیك بخت . (الف) (۲) از پیش (ج)

فیه » در آن دو گروه گشتند ، « **و لولا کلمة سبقت من ربّك** » و اگر نه سخنی پیش‌شده بودید(۱) از خداوند تو [که هیچ کس را بر عمر ورزق نفزایند(۲) و نکاهند،] « **لقضی بینهم** » [میان تو که رسولی و] میان ایشان [بعذاب عاجل] کار برگزارده آمدید(۳) « **وانّهم لفی شكّ منه مریب (۱۱۰)** » و مشرکان [در میان این دو گروه مختلف از اهل کتاب] در گمان می‌باشند از کار [**محمد**] گمانی دل شورنده .

« **وانّ کلّا** » و نیست هیچ کس از همهٔ [دشمنان هم کتابی و هم مشرك] « **لما لیوفینّهم ربّك اعمالهم** » مگر بایشان خواهد سپرد [پاداش] کردار های ایشان خداوند تو « **انّه بما یعملون خبیر (۱۱۱)** » که او بآنچه ایشان میکنند دانا است و از آن آگاه .

« **فاستقم کما اُمرت** » می پای و یکسان می‌باش برراستی و درستی چنانکه فرمودند ترا ، « **ومن تاب معك** » [ترا میگویند این سخن] و هر کس را که با مسلمانی آمد با تو ، « **ولاتطغوا** » و نافرمان و اندازه درگذراننده مبید(۴) « **انّه بما تعملون خبیر (۱۱۱)** » که او بآنچه شما میکنید بینا و داناست .

« **ولاترکنوا الی الّذین ظلموا** » و با ستم کاران مچسبید(۵) و مگرائید « **فتمسّکم النّار** » که آتش بشما رسد باایشان « **و ما لکم من دون اللّه من اولیاء** » ونه شمارا یاربود فرود ازاللّه ، « **ثمّ لاتنصرون(۱۱۳)** » و نه آنکه شما را یاری دهند.

« **واقم الصلوة طرفی النّهار** » بپای‌دار نماز برد و گوشهٔ روز ، « **وزلفاً من اللّیل** » و دو نماز شب فراهم نزدیك شام و خفتن ، « **انّ الحسنات یذهبن السّیات** » که کارهای نیکو ناپیدا کنند وببرد کارهای زشت ، « **ذلك ذکری للذّاکرین (۱۱٤)** » این فرمان و این وعد یادگاری است یاددار آن را .

« **واصبر فان اللّه لایضیع اجر المحسنین(۱۱۵)** » و شکیبایی کن که اللّه ضایع نکند مزد نیکو کاران .

(۱) بودی (۲) بیفزایند (ج) (۳) آمدی (ح) (٤) مباشید (ح) .
(۵) مخسپید (الف) رکن الیه ، مال الیه و سکن . (المنجد) رکن الیه ، میل کرد بسوی وی و آرمید (منتهی‌الارب) حسبیدن ... میل کردن . (برهان) . برحسب صورت نسخهٔ (ج) که در متن است مرادف مگرایید ، و برحسب نسخهٔ الف ظاهراً ترجمهٔ «سکن» یا آرمید است .

« **فلولا کان من القرون من قبلکم** » چرا نبود از گروهان که پیش از شما بودند، « **اولوا بقیّة** » هشیاران وزیرکان ودانایان، « **ینهون عن الفساد فی الارض** » که باز زدند(۱) از تباهی کردن درزمین ، « **الّا قلیلا ممّن انجینا منهم** » مگراندکی که بودند از آنکه ما رهانیدیم [از عذاب از پیشینیان] « **واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه** » و بیدادگران را بریی فراخ جهانی و فراخ توانی و توانگری کردند تا بریی آن ایستادند ، « **و کانوا مجرمین(۱۱۶)** » بدان بودند و در عذاب جرم ایشان بود

« **وماکان ربّك لیهلك القری بظلم** » وخداوند توهرگز آنرا نبود ونخواست شهرهایی را که هلاك کرد که آنرا ببیداد هلاك کند ، « **واهلها مصلحون(۱۱۷)** » و اهل آن شهرها نیك فعل و نیکوکار و بصلاح .

« **ولو شاء ربّك** » و اگرخداوند توخواستید(۲) « **لجعل الناس امّة واحدة** » مردمان را همه یك دین ویك دل ویك راه کردید(۳) « **ولایزالون مختلفین(۱۱۸)** » و همیشه جداجد(٤)خواهند بود .

« **الّا من رحم ربّك** » مگرایشان که الله ایشانرابرراه راستبداشت ببخشایش خویش ، « **ولذلك خلقهم** » وایشان آنرا آفرید ، « **وتمّت کلمة ربّک** » وسپری گشتهبرفت[وبراستیبیشی کرد] سخن خداوندتو[بحکم] ، « **لاملانّ جهنّم** » که حق که(۵) پرکنم ناچاره دوزخ ، « **من الجنّةوالنّاس اجمعین(۱۱۹)** » از پری و آدمی اهل آن همه از ایشان .

« **وکلّاً نقصّ علیک من انباء الرسل** » و همه که برتومیخوانیم از خبرهای پیغامبران ، « **ما نثبّت به فؤادك** » آنست که دل ترا [از تنگی وصعف و اندوه] بآن باجای می آریم و برجای بمیداریم ، « **و جاءك فی هذه الحقّ** » ودرین پیغام که بتو فرستادیم بتو همه راستی آمد و درستی ، « **وموعظة وذکری للمؤمنین(۱۲۰)** » و پندی و یادگاری گرویدگان را .

۱ ـ باز زدندیم (الف) . ۲ ـ خواستی (ج) . ۳ ـ کردی (ج) . ٤ ـ جدا جدا (ج) .
۵ ـ که حق ، د ، ک

«**وقل للّذين لايؤمنون**» و گوی[1] ایشانرا که به‌نمی‌گروند، «**اعملوا على مكانتكم**» که برهمان عادت خویش میکنید آنچه میکنید و برهمان خوی خویش می‌زئید ومی‌باشید[2] «**انّا عاملون (١٢١)**» تامادر آن‌خویش می‌باشیم[3] ومی‌کنیم. «**انتظروا انّا منتظرون(١٢٢)**» وبودنی‌را بشما و بما[4] چشم میدارید تاما میداریم.

«**ولله غيب السّموات والارض**» و خدایراست علم همهٔ گذشتها و بودنیها و نهانیها[5] درآسمان وزمین، «**والیه یرجع الامر كلّه**» وبا او خواهند گردانید همه کارها با او گردد [همه آن بود که او خواهدآنگه که او خواهد] «**فاعبده وتوكّل عليه**» او را پرست وکار با او[6] سپار وپشت با او[7] بازکن، «**وماربّك بغافل عمّا يعملون(١٣٢)**» و خداوند تو ناآگاه نیست ازآنچه [دشمنان] میکنند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «انّ فی‌ذلك لآيةً» ای ـ انّ فی ذلك الّذی نزل بالامم‌المهلكة من‌انواع‌العذاب، لعبرة «لمن خاف عذاب‌الآخرة» اعتقد صحته و وجوده. و قيل: «لآية» ای ـ علامة انّ‌الله ينجز وعده للمؤمنين وللانبياءِ ان ينصرهم «ذلك يوم مجموع له‌النّاس» يحشرالخلايق كلهم فيه وليس يوم بهذه الصفة الا يوم‌القيمة «وذلك يوم مشهود» يشهده اهل‌السموات و الارضين. وفی تفسير شاهد ومشهود ان الشاهد **محمد**(ص) والمشهود يوم‌القيامة‌قال **مقاتل**: يشهده‌الربّ عزوجلّ فی‌ملائكته‌لعرض الخلائق وحسابهم. وفی‌الخبرالصحيح عن **ابی‌هريرة** قال قال **رسول‌الله** (ص):

«يجمع‌الله‌الخلق يوم‌القيمة فی صعيد واحد ثم يطلع عليهم رب‌العالمين فيقول يتّبع كل انسان ما كان يعبد ويبقی‌المسلمون فيطلع عليهم ويعرفهم نفسه، ثم: يقول انا ربكم فاتبعونی.

«وماتؤخره» الی اليوم المذكور «الا لاجل معدود» سنوه وشهوره وايامه وساعاته ميگويد: ما روز قيامت با پس نمی‌داريم مگرهنگامی شمرده را يعنی که:

---

١ ـ وبگو (ج). (٢) می‌يد (الف). ٣ ـ می‌يم (الف). ٤ ـ وما (ج). ٥ ـ ونهانها (ج). ٦ و ٧ ـ باو (الف).

سالها و ماهها و روز ها و ساعتها از آن روز که دنیا بیافریدیم تا وقت قیامت همه شمرده‌ایم و دانسته، ودرعلم قدیم خود مقرر کرده، ونام زد شده، واز خلق پوشیده داشته، که چند سال وچند ماه وچند روزوچند ساعت بخواهد گذشت تا پس قیامت بود، چون آن روزگار بسر آید قیامت بود که یك ساعت در پیش نیفتد وباپس(۱) نبود. و قیل: ان ذلك الوقت **سبعة آلاف** سنة منذ خلق الله الدنيا الى ان تنقضی.

«یوم یأتی» اثبت(۲) اليآء **مكی** و **یعقوب** وصلا و وقفاً، **مدنی** و **ابوعمرو والكسائی**، وصلا وحذفها الباقون فی الحالین، واثباتها وحذفها لغتان، تقول **العرب**: لاادرِ، فتحذف اليآء وتجتزی بالكسرة وذلك لكثرة الاستعمال، والاجود فی النحو اثبات اليای. گفته‌اند «یوم یأت» این «یوم» بمعنی حین است، ای- حین یاتی ذلك اليوم الذی يجمع فيه الخلائق «لاتكلم نفس» ای- لاتتكلم نفس فيه ولاتنفع من شفاعة اووسيلة «الا باذنه» تبارك وتعالی. میگوید: روزرستاخیزروزی صعب است، وهول آن عظیم، هیچ کس زهره ندارد که سخن گوید درآن روز، ونه هیچ کس شفاعت کند، یـ وسیلتی برسازد مگر بدستوری الله. همانست که جایی دیگر گفت: «لایتكلمون الاّ من اذن له الرحمن» و رواباشد که از درازی روز قیامت در آن مواطن و مواقف بود در بعضی مواقف سخن گویند چنانکه گفت: «واقبل بعضهم علی بعض يتساءلون» ودر بعضی نگویند چنانکه گفت «لاينطقون ولايؤذن لهم فيعتذرون».

«لاتكلم نفس الاّ باذنه» وآنگه درآن روز خلق دوگروه باشند گرو شقاوت که در ازل شقی بودند و گروهی اهل سعادت که در ازل سعید آمدند: «فمنهم شقی» كتبت عليه الشقاوة ومنهم سعيد كتبت عليه السعادة. روی عن **عمر** قال: لما نزلت: فمنهم شقی و سعید، قلت: یا **رسول الله** فعلام نعمل اذاً علی شیء قد فرغ منه ام علی شیء لم یفرغ منه؟ قال: بل علی شیء قدفرغ منه یا **عمر** وجرت به الاقلام ولكن كلّ متيسّر لما خلق له.

«فاما الذين شقوا ففی النار لهم فيها زفير و شهيق» الزفير اول نهيق الحمار والشهيق آخره، شبّه اصواتهم فيها بانكر الاصوات قال **ابوالعالية**(۳) الزفير فی الحلق

۱ ـ واپس (ج) ۲ ـ اثبات (الف) ۳ ـ ابوالعاليه (الف)

والشهیق فی‌الصدر والزفیراصله من‌المزفور و هوالشدید الخلق، والشهیق اصله‌الطول من‌الجبل الشاهق.

«خالدین فیها مادامت السموات والارض» و گفته اند سموات اینجا اطباق دوزخ است و ارض ادراك آن. ودر دیگر آیت سموات اطباق بهشت است و ارض تربت آن، و مستقیم تر وجه آنست در هردو که آن کنایت است از تابیدبر مذهب **عرب** که گویند: لا اکلّمك ولا افعل ذلك ماذرّ شارق، وطلع کوکب، و هبّت ریح، وحتی یعودالّلبن فی‌الضرع، وحتی یعود امس، و یبیض‌الغراب، وحتی یرجع السهم علی فوقه. و منه قول‌الشاعر:

ترجّی(١)الخیر وانتظری‌ایابی اذا ماالقارظ(٢) العنزی آبا

وقال **امرؤ القیس**: و انی مقیمٌ ما اقام عسیب

باین همه درازی روزگار خواهند ومعنی ابد. آنکه گفت: «الّا ماشاءَ ربك» این «ما» بمعنی من است یعنی - الاّ من شاءَ ربك، و هم قوم موحدون یخرجون من‌النّار ویدخلون‌الجنة. میگوید: جاویددردوزخ باشند همیشه مگرقومی‌موحدان گنه‌کاران که پس از آن که عذاب چشیدند الله خواست که ایشانرا از دوزخ‌بیرون آرد و ببهشت فرستد که شقاوت ایشان بحکم ازل ابدی نبود و بر وفق این خبر **مصطفی** است (ص). روی **جابربن‌عبدالله** قال قرأ **رسول‌الله** (ص): «فامّاالّذین شقوا» الی قوله: «اِلّا ما شاءَ ربّك» فقال (ص): «ان شاءالله ان یخرج اناساً من الّذین شقوا من‌النّار فیدخلهم الجنة فعل» و قال(ص): «یخرج قوم من‌النّار بعدما یصیبهم منها سفع فیدخلون‌الجنة فیسمیهم اهل‌الجنةالجهنمیین» و در دیگر آیت باین قول معنی آنست که: نیکبختان جاوید در بهشت باشند «الا ما شاءَ ربك» من‌قدر مکث المعذّبین فی‌النّار من‌الموحدین من لدن دخولها الی ان دخلواالجنّة، مگر قومی از موحّدان که مدتی در آتش باشند و خداوند تو خواست که ایشانرا بیرون آرد و ببهشت فرستد فهؤلاءِ لم یشقواشقاء من یدخل‌النارعلی‌التابیدولاسعدوا سعادة من لا تمسّه‌النّار. و فی ذلك ما روی عن **ابن‌عباس** قال: قوم من اهل‌الکبائر

١ - فرجی (الف) ٢ - لقارض (الف) القارظ (ج) و ظ: القارط یا الاقرط

من اهل هذه القبلة يعذّبهم الله بالنار ما شاء بذنوبهم ثم يأذن لهم في الشفاعة فيشفع لهم المؤمنون فيخرجهم من النار فيدخلهم الجنة فسماهم اشقياء حين عذّبهم في النار . فقال: « فامّا الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير و شهيق خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك » حين اذن لهم في الشفاعة اخرجهم من النّار وادخلهم الجنّة و هم ، هم قال :

« و امّا الذين سعدوا » يعني ــ بعد الشقاء الّذي كانوا فيه « ففي الجنة خالدين فيها الا ما شاء ربك » يعني ــ الّذين كانوا في النّار . قولي ديگر گفته‌اند که آسمانها و زمين آسمان دنيا و زمين دنيا است و « الا » بمعني سوی است چنانکه کسی گويد لو كان معنا رجل الا زيد يعني ــ سوی زيد لقاتلنا ، اگر باما مردی بودی بيرون از زيد ما قتال کرديمی(۱) همچنين معنی آيت آنست که ايشان جاويد در آن باشند مادام که اين آسمانها و زمين بر پای است که نهايت ديدار شما است که از ابد خود همين ديديد بيرون از آن ابد جاودانه که در علم ما است و بخواست ما است که علم مخلوق بدان نرسد و هرگز منقطع نشود . وقال **قتاده** : تبدل هذا السماء و هذه الارض فالمعنی : خالدين فيها مادامت السموات تلك السماء وتلك الارض المبدلتان من هاتين. وقيل : «الا ما شاء ربك» من زيادة اهل النار في العذاب واهل الجنة في النعيم . وقيل : « الا ما شاء ربك » من كونهم في مهلة الدنيا و في التراب على طول البلى وفي الموقف حتى تظهر النّار . و قيل : « الا ما شاء ربك » و هو لا يشاء ان يخرجهم ، يعني ــ لوشاء ان يرحمهم لقدروا ، لكنّه اعلمنا انهم خالدون ابداً . روی **ابوهريرة** قال ، قال **رسول الله** (ص) : « يؤتی بالموت يوم القيمة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة فيطلّعون خائفين وجلين بان يخرجوا من مكانهم الذی ، هم به ، ثم يقال : يا اهل النار فيطلعون فرحين مستبشرين ان يخرجوا من مكانهم الذی هم به ، فيقال لهم : هل تعرفون هذا ؟ فيقولون : نعم ، ربنا هذا الموت فيمر به فيذبح على الصراط ، ثم يقال للفريقين خلود لا تجدون فيها موتاً ابداً .

« و اما الذين سعدوا » قرأ **حمزة** و **الكسائی** و **حفص** عن **عاصم** : «سعدوا»

۱ـ کرديد (الف)

بضم‌السین ، والوجه انه مبنی للمفعول به من قولهم : سعدت الرجل اسعده سعداً فهو مسعود ، و یکون متعدیاً لسعد کما یقال : خزنته فخزن هو، و قرأ الباقون «سعدوا» بفتح السین ، والوجه انه فعل لازم مبنی للفاعل علی وزن فعل یقال سعد فلان یسعد سعادة فهو سعید ، کما یقال شقی یشقی فهو شقی و السعد سبب‌الخیر کما ان ضده من النحس سبب‌الشر « خالدین فیها مادامت السموات والارض الا ما شاء ربك عطاءغیر مجذوذ» ای ـ غیرمقطوع عنهم. عطاء نصب علی‌المصدر، ای‌ـ اعطوا عطاء ، قال و **کیع** کفرت **الجهمیة** باربع آیاتٍ من کتاب‌الله عزوجل فی وصف نعیم الجنة قوله : «لا مقطوعةٍ ولا ممنوعةٍ » قالوا تُقطع و تُمنع . وقوله : «اکلها دایم و ظلها » قالوا : لا یدوم . و قوله : «ما عندکم ینفد و ما عندالله باقٍ » قالوا :لا یبقی . و قوله : «عطاء غیر مجذوذ » قالوا : یجذ ویقطع .

«فلاتك فی مریةٍ » المریة، الشك ، والفعل منه : امتری وتماری وماری غیره مماراةً و مراءً ، در معنی این آیت سه قول گفته‌اند : یکی آنست که لا تشك ان‌عبادة ما یعبدونه ضلال ، ای **محمد** نگر بگمان نباشی که پرستش این بتان که **قریش** آنرا می‌پرستند ضلال است و گم راهی . دیگر معنی لا تشك انها تقلید لآبائهم و اقتداء منهم بهم ، بگمان مباش که ایشان باین عبادت بتان تقلید پدران خویش میکنند و بر پی اسلاف خویش می‌روند . قول سوم(۱) آنست که کفار دو فرقت‌اند، فرقتی نفی صانع میکنند ، و بوجود صانع بهیچ حال اقرار نمی‌دهند ، و فرقتی بوجود صانع اقرار میدهند اما با وی انباز می گیرند و بتان و طواغیت را می پرستند ، میگوید : لا تشك فی انّ هؤلاءِ فی الکفر کهؤلاءِ ـ نگر بگمان نباشی که اینان همه در کفر یکسان‌اند و هر دو فرقت گمراهند(۱) « ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من‌قبل» ای ـ هم کآبائهم فی‌الکفروالتقلید . و قوله : « کما یعبد » یعنی ـ کما کان یعبد فحذف لانّ « قبل » یدل علیه « و انــا لموفوهم نصیبهم » حظّهم « غیر منقوص » یعنی ـ حظهم من‌الرزق . وقیل : من‌الخیروالشرّ. وقیل : من‌العذاب . روی **اوسط‌بن عمروالبجلی** قال : قدمنا **المدینه** فالفیت **ابابکر** علی‌المنبر یخطب‌الناس فسمعته یقول

۱ـ سیوم (الف) ۱ـ گم راهند (الف)

قام فينا **رسول اللّه** (ص) قال سألوا اللّه العافية فانّه لم يعط احدٌ افضل من معافاةٍ بعد يقين و اياكم والريبة فانه لم يؤت احدٌ اشد من ريبةٍ بعد كفر.

«ولقد آتينا **موسى** الكتاب فاختلف فيه» هذا تسلية للنّبى (ص) ب: **موسى** وما كان يلقاه من قومه من تكذيبهم ايّاه واختلافهم فى **التورية** - ميگويد: **موسى** را **تورات** داديم و اهل **تورات** در آن دو گروه گشتند قومى بوى ايمان آوردند واستوار گرفتند وقومى كافر شدند ودروغ زن گرفتند، ايشان با تورات همان كردند كه قوم تو با **قرآن**. گفته‌اند: اين اختلاف ايشان بعد ازبعثت **مصطفى** است يعنى - اختلف من بعد ما اتاهم **محمد**، فى تصديق ما نزّل فيها من خبر نبوّة **محمد** «ولولا كلمة سبقت من ربّك» بتأخير العذاب عن امّة **محمد** الى يوم القيامة «لقضى بينهم» يعنى - لاهلكوا فى الدّنيا وفرغ من عذابهم. وقيل: «ولولا كلمة سبقت من ربّك» بتأخير العذاب عن اهل الكتاب لاهلكوا حين اختلفوا فى **التورية** «وانّهم لفى شكّ منه» اى - من **التورية**. وقيل: من **القرآن** «مريب» ذى ريب موقع فى الرّيب والتّهمة

«وانّ كلا لما» بتشديد «انّ» وتخفيف «لما» قرائت **بوعمرو** و **كسائى** و **يعقوب** است وباين قرائت «ما» بمعنى من است چنانكه اهل **حجاز** گويند: سبحان ما سبّح له الرّعد، اى - من سبّح الرّعد ولام در «لما» لام تاكيد است كه در خبر «انّ» شود ولام «ليوفينّهم» لام قسم محذوف مضمر است، و التقدير: واللّه ليوفينّهم. ميگويد: همه كه دشمنان اند كتابى ومشرك همه آنست كه حقّ كه بايشان خواهد سپرد جزاى كردارهاى ايشان خداوند تو. وروا باشد كه «ما» زيادت باشد زيادت بين اللامين ليفصل بينهما كراهة اجتماعهما. **ابن كثير** و **نافع** «ان كلاّ لما» هردو بتخفيف خوانند و اين هم برمعنى قرائت اوّل است و اصل «ان» «انّ» بوده فخففت و بقى عملها. **شامى** و **حمزه** و**حفص** «انّ كلاّ لمّا» نون وميم هردو بتشديد خوانند و وجه «لمّا» الاصل فيه: وانّ كلاّ لمن ما ليوفينّهم، فوصلت «من» الجارّة بما فانقلبت النّون ميما، فادغمت فخففت حديهنّ فبقى «لمّا» بالتشديد و ما بمعنى من كما ذكرنا وهى لجمعة النّاس كما قال تعالى: «فانكحوا ما طاب لكم من النّساء» اى - من طاب. والمعنى: وانّ كلاّ لمن الذين «ليوفينّهم ربّك اعمالهم» و قرائت

ابوبکر از **عاصم** « ان کلاّ » بتخفیف نون است و « لمّا » بتشدید میم، والوجه انّ «ان» علی ماسبق من انّها مخفّفة من الشدیدة «ولمّا» علی ماذکرنا من انّ اصله «من ما» واللاّم هی الّتی تدخل علی خبر «انّ» واللاّم فی «لیوفینّهم» هی لام القسم علی ماسبق فی الجمیع، والتّقدیر: وان کلاّ لمن ماوالله «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و«ما» بمعنی «من» کما ذکرنا. ویجوزان یکون «ان» للجحد، بمعنی: «ما» وانتصاب «کلاّ» بنزع الخافض، والتّقدیر: و ان من کلّ، و«لمّا» بمعنی: الّا، والمعنی: ماکلّ من المؤمن والکافر والبرّ والفاجر الّا «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» کقوله: انّ کل نفس لما علیها حافظ» ای ـ ماکلّ نفس الّا علیها حافظ «انّه بما تعملون خبیر» یعلم الصّالح منهم وغیر الصّالح.

«فاستقم کما امرت» هذا الکلام هیهنا و فی سورة **حم** شامل کلّ امر خوطب به **رسول الله** (ص) فی **القرآن** و خارجه، یقول: استقم یا **محمد** کما امرك ربّك وبلّغ الرّسالة وادع النّاس الی الایمان بالله، میگوید: راست باش وراست زی بر بردباری وهشیاری ومردی ومردمی وجوانمردی وخدا ترسی وخدا پرستی پیغام برسان وخلق بردین حقّ خوان. وقیل: استقم علی **القرآن** ولاتشرك بی شیئاً وتوکّل علیّ فیماینوبك. قال: **السدی** الخطاب للنبیّ والمراد بهامّته وقال **ابن عبّاس**: ماانزلت علی **رسول الله** (ص) فی جمیع القرآن آیة کانت اشد ولااشقّ علیه من هذه الایة، ولذلك قال لاصحابه، حین قالوا لقد اسرع الیك الشیب، فقال: شیّبتنی سورة **هود** «ومن تاب معك» یعنی ـ من اسلم و آمن بك فلیستقیموا «ولاتطغوا» ای ـ لاتجاوزوا امر الله «انّه بما تعملون بصیر» یعلم اعمالکم فیجازیکم علیه.

« ولاترکنوا الی الذّین ظلموا » ای ـ لاتمیلوا الیهم و لاتطمئنّوا الی قولهم ولاتداهنوهم من قوله: « ودّوالوتدهن فیدهنون » وقیل: الرّکون الی الظلمة الرّضا بعمل الظّلمة، ای ـ لاترضوا باعمالهم «فتمسّکم النّار» و یقال: لاتصاحب الاشرار فانّ ذلك یحرمك صحبة الاخیار. تقول: رکن الیه یرکن رکناً ورکن یرکن رکوناً. وقال قوم: رکن یرکن، وهی شاذّة نادرة وافصح اللّغات: رکن یرکن، والرّکن ناحیة من الجبل او الحایط قویّة. و بدانکه مسّ در **قرآن** بر سه وجه است: یکی بمعنی

اصابت چنانکه درین آیت گفت : «فتمسکم النار» ای ــ یصیبکم لفحها . ودر سورة **الاعراف** گفت : « مس آباءنا الضرآءِ والسرآءِ » ای ــ اصاب آباءنا الشدة والرخاء. و در سورة **ص** گفت : «مسنی الشیطان » ای ــ اصابنی . و درسورة **الحجر** گفت : «لا یمسهم فیها نصب» ای ــ لا یصیبهم . و در **آل عمران** گفت : « ان تمسکم حسنة تسؤهم» ای ـ ان تصبکم . وجه دوم مس بمعنی جماع ، کقوله: فی **البقره** « مالم تمسوهن » یعنی ــ مالم تجامعوهن «وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن ». وفی **الاحزاب** ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن» یعنی ـ من قبل ان تجامعوهن . وجه سوم مس است بمعنی خبل ، و ذلك فی قوله تعالی : « کالذی یتخبطه الشیطن من المس » ، قوله : «ومالکم من دون الله من اولیآء» اعوان یمنعونکم من عذاب الله ، ثم لا تنصرون » حال ولیس بعطف ای ـ حالکم حینئذ هذا .

« و اقم الصلوة طرفی النهار » میگوید : بپای دار نماز دردو گوشهٔ روز یک طرف نماز بامداد و یک طرف نماز دیگر « وزلفاً من الیل » یعنی نماز شام و خفتن . این قول **حسن** است ، **مجاهد** گفت : « طرفی النهار » نماز بامداد است و پیشین ودیگر «وزلفاً من الیل» شام وخفتن تا هرپنج نماز جمع کند ، **مقاتل** گفت : صلوة الفجر(۱) والظهر طرف وصلوة العصر والمغرب طرف «وزلفاً من الیل» العشاء الآخرة. **ازهری** گفت : «طرفی النهار» غدوه وعشیه فصلاة الفجر فی احد الطرفین وصلوة الظهر والعصر فی الطرف الآخر وتسمیان صلوتی العشی(۲) وزلفاً من الیل ای ــ ساعات اللیل من اوله و فیها المغرب والعشاء الآخرة ، و انما سمیت الساعات التی فی اول اللیل زلفاً ، لقربها من النهار واحدتها زلفة مثل غرفة وغرف و رکبة ورکب. ونصب طرفی وزلفاً علی الظرف کما تقول : جئت طرفی النهار و اول اللیل . وقیل : یعنی ــ صلوتی العشاء لزلفة احدیهما من الاخری و قربها منها .

ان الحسنات یذهبن السیآت » یعنی ـ ان الصلوات الخمس یکفرن ما بینهن من الخطایا الصغایر . وعن **ابی عثمان** قال : کنت مع **سلمان** تحت شجرة فاخذ غصناً منها یابساً فهزه حتی تحات(۳) ورقه . ثم قال لی **سلمان** : الا تسئلنی لم افعل هذا ؟

۱ ـ العشاء (الف) ۲ ـ العشاء (ب) ۳ ـ تحات الورق (از ح ت ت) ، من الشجر : تناثر . (ازالمنجد) .

فقلت: ولم تفعله ؟ قال : انّ المسلم اذا توضاء ثمّ احسن الوضوء ثمّ صلّى الصلوات الخمس تحاتّ خطاياه كما تحاتّ هذا الورق . ثمّ تلاهذه الآية : «واقم الصلوة طرفى النّهار» الآية. وروى انّ **اباالیسر عمرو بن غزية الانصارى** كان يبيع التمر ، فاتته امراة تبتاع تمراً ، فقال: انّ فى البيت تمراً اجود منه فهل لك فيه ؟ قالت: نعم . فذهب بها الى بيته ، فضمها الى نفسه و قبّلها . فقالت : اتّق الله . فتركها وندم على هذا(١) فاتى **النبى** ص وقال : يا **رسول الله** ما تقول فى رجل راود امرأة عن نفسها ولم يبق شيئاً مما يفعل الرّجال بالنّساء الاّ ركبه غيرانه لم يجامعها . فقال : **عمر** لقد سترك الله لوسترت على نفسك، ولم يرد عليه **رسول الله** ص وقال: انتظر فيه امر ربى، وحضرت صلوة العصر فصلى **النبى** ص العصر فلمّا فرغ اتاه **جبرئيل** ع بهذه الآية فقال **النبى** ص اين **ابواليسر**؟ فقال: ها انا ذا يا **رسول الله** ، قال : اشهدت معنا هذه الصلوة ؟ قال : نعم . قال : اذهب فانّها كفّارة لما عملت. فقال **عمر** : يا **رسول الله** اهذا له خاصة ام لنا عامّة ؟ فقال: بل للنّاس عامة . وروى انّ **رسول الله** ص رأى رجلاً يقول : اللّهم اغفرلى وما اراك تغفر، فقال **النبى** ص : ماأسوء ظنّك بربّك. فقال: يا **رسول الله** انّى اذنبت فى **الجاهلية** و **الاسلام** فقال: (ص) مافى **الجاهلية** فقد محاه **الاسلام** ومافى **الاسلام** تمحوه الصلوات الخمس، فانزل الله تعالى «واقم الصلوة طرفى النهار وزلفاً من اللّيل انّ الحسنات يذهبن السيّآت» وروى عن **النبى** ص قال : مثل الصلوات الخمس مثل نهر جار غمر على باب احدكم يغتمس فيه كلّ يوم خمس مرّات فماذا يبقين من درنه . وقيل :«الحسنات» فى هذه الاية قول العبد «سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اكبر» «ذلك» اى ـ هذا الّذى ذكرنا. وقيل : **القرآن** «ذكرى للّذاكرين» وعظ للمتّعظين .

«واصبر» يا **محمد** على مايصيبك من اذى قومك واستعن على ما امرت به بالصبر فانّ بالصبر تنال درجة المحسنين. وقيل واصبر على الصلوة «فانّ الله لا يضيع اجر المحسنين» اى ـ المصلّين . هو كقوله : «وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها» .

« فلولا كان من القرون من قبلكم » اى ـ هلاّ كان ، وهو موضوع للتحضيض ويختص بالفعل «اولوا بقيّة» البقيّه الباقى من الشيء اى ـ من بقيت له بقية من الرأى والعقل

---

١ ـ ذلك (الف)

والتمييز والبصيرة فيعرف الحقّ من الباطل والصواب من الخطأ. وقيل: «اولوا بقيّة» اصحاب جماعة تبقى من نسلهم، والمعنى: لوكان منهم من هذه صفته لما نزل بهم العذاب «الا قليلاً ممّن انجينا منهم» این استثنا منقطع است ای ـ لكن قليلا منهم انجيناهم لانهم كانوا بهذه الصفة. میگوید: هر قرنی از پیشینان وهر قومی که در میان ایشان زیرکان بودند که می باز زدند(۱) از فساد آن قوم را عذاب نکردیم و آن اندك قوم بودند چرا آن دیگران قومها که عذاب کردیم در میان ایشان هم زیرکان نبودند که ایشانرا باز زدندی(۲) از فسادتاما ایشانرا عذاب نکردیمی(۳) «واتّبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه» ای ـ اتّبع الظلمة ما نعموا فيه من لذات الدنيا و آثروه ونسوا الآخرة. ومعنى اترفوا مكّنوا من الترّفه وهي التنعّم، ای ـ آثروا ذلك على طاعة الله فهلكوا «وكانوا مجرمين» كافرين.

«وما كان ربك ليهلك القرى بظلم» ای ـ بظلم من الله «واهلها مصلحون» مؤمنون محسنون، این یك قول آنست که در نوبت اول رفت. معنی دیگر: «وما كان ربك ليهلك القرى بظلم» منهم، ای ـ بعضهم والاكثر على الصلاح، خداوند تو بر آن نیست که اهل شهری هلاك کند بآنکه قومی از ایشان ظلم کنند چون بیشترین ایشان برصلاح باشند. سه دیگر(٤) قول آنست که «ما كان ربك ليهلك القرى بظلم» بشرك منهم «واهلها مصلحون» في المعاملات فيما بينهم يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ولا يظلم بعضهم بعضاً، میگوید: خداوند تو ترا نیست وانخواهد که هر شهری را هلاك کند بشرك و کفر ایشان چون در معاملات بایکدیگر انصاف و عدل نگه دارند وبریکدیگر ظلم نکنند وامر معروف ونهی منکر بپای دارند زیرا که مکافات کفر و شرك آتش دوزخ است و مکافات ظلم و تعدی در شرع هلاك وعذاب دنیا. ولهذا قال ابن عباس: لم يهلك الله قرية بالشرك حتى انضاف اليه ظلم بعضهم بعضاً. وقال بعضهم: الصلاح في ثلثة اشياء: في اكل الحلال و تتبع السنن ومخالفة الهوى.

«ولو شاء ربك لجعل الناس امّة واحدة، مسلمين كلّهم «ولكن لم يشاء

---

۱ ـ باز میزدند (ج) ۲ ـ بازززندید (الف) ۳ ـ نکردید (ب)
٤ ـ سدیگر (ج)

كذلك ، اگر الله خواستی[1] خلق همه مسلمانان بودندی[2] بر دین راست و ملت درست . همانست که جای دیگر گفت :« ولو شاءَالله لجمعهم علی‌الهدی » اگر الله خواستید همه را راه نمودید و هدایت دادید لکن نخواست و این حکم درازل نکرد که ایشانرا مختلف آفرید بر ملّتها و دینهای پراکنده[3] جدا جدا خواهند بود از **جهودی** و **ترسایی** و **گبرکی** .

« اِلّا من رحم ربّك » الا من عصم ربك برحمته فهداه الی‌الایمان‌فانه ناج‌من‌الاختلاف بالباطل ، مگرکسی که الله برحمت خویش اورا ازین اختلاف باطل‌معصوم دارد ، واورا براه حقّ ودین اسلام راه نماید ، آنکه گفت :« و لِذلك خلقهم »یعنی‌اهل‌الاختلاف للاختلاف و اهل‌الرحمة للرحمة ، خلق که آفرید اختلاف را ورحمت را آفرید، قومی رحمت را آفرید ، نیکبختان‌اند سزای بهشت ، قومی‌اختلاف باطل را آفرید، بدبختان‌اند سزای دوزخ، ایشانرا چنین آفرید تادرست شود آنچه گفت: « فریق فی‌الجنّة و فریق فی‌السّعیر » « و تمّت کلمة ربك » ای ـ حکمةالسابق فی اهل‌النار انه یملاء جهنم « من‌الجنة والناس اجمعین « ای ـ منهما لامن احدهماولیس ذلك للاحاطة ، وقیل : من عصاةالجنّة والناس اجمعین فیکون للاحاطة .

« وکلّاً نقصّ علیك » کلاً منصوب بنقصّ « ما نثبّتُ » موضعه نصبٌ لانه بدلٌ عن کلّ، یعنی‌ « نقصّ علیك مِن انباءِالرسل ما نثبت به فؤادك » و نقوی به قلبك فتطیب به وتصبر صبرهم، ای ـ فلا تجزع من‌تکذیب‌قومك واسلك‌سبیل‌الرسل قبلك فی‌الصبّر علی امر ربك . میگوید :ای**محمد**قصهای پیشینیان ، وآئین‌رفتگان و اخبار پیغامبران ، بر تو خواندیم تا بدانی که آن پیغامبران همه بربلا و اذای قوم خویش چون صبر کردند و در آخر نصرت و قوّت ما چه دیدند آنرا کردیم و برتو قصها خواندیم تا دل قوی‌داری و از اذای دشمنان و طعن بیگانگان بس ننالی و بر تکذیب ایشان صبر کنی و گوش بنصرت داری که ما در ازل حکم کرده‌ایم که پیغامبران‌حودرا نصرت‌دهیم « انّا لننصر رسلناوالّذین آمنوا وانّ جندنالهم‌الغالبون» و در بیان این قصها حجت روشن است ، و دلالت تمام بر صحت نبوت وصدق رسالت

١ ـ خواستید (الف) . ٢ـ بودید (الف) . ٣ـ پر کنده (الف) .

مصطفی (ص) که وی پیغامبر امّی بود هرگز بمعلمی نارفته، و مؤدّبی ندیده، و هیچ کتاب ناخوانده(۱) ونه هیچ چیز(۲) نوشته، وآنگه اخبار پیشینیان وسیر ملوك و اقاصیص امم چنان بیان میکرد و از همه خبر میداد و آنچه درطوق بشر نباشدکه از ذات خود بر سازد اظهار میکرد و بر زبان می‌راند وفصحاء ی عرب و زیرکان عالم همه از آن عاجز گشته، عاقل چون درنگرد داندکه این صنعت بشر نیست، جزوحی پاك نیست، و جز رسالت خداوند و نامهٔ وی برزبان جبرئیل نیست، و رسالت‌ونبوت وی جز صدق و راستی نیست، صفت امّی در حقّ عالمیان نقص بود درحق وی هنر آمد تا لاجرم او را بـاین صفت جلوه کردند کـه: «الّذین یتّبعون الرّسول النّبی الامّی»، قوله: «ما نثبّت به فؤادك» این تثبیت و تسکین دل مصطفی (ص) نه از آن است که در وی شکی بود لکن هرجای‌که دلالت قوی‌تر و برهان بیشتر آن کار وآنحکم دردل ثابت‌تر، ودل بوی آرمیده‌تر، همچنانکه(۳) ابراهیم گفت (ص): «ولکن لیطمئنّ قلبی» «وجاءك فی هذه الحق» ای جاءك فی هذه السورة الحق مع جاءك من الحق فی سائر القرآن هرچه بمصطفی فرو آمد. ازقرآن وپیغام همه حقّ است وراست وپاك ونیکو، امّا این سورت بذکر مخصوص کردکه دربن سورت اقاصیص انبیا ست ومواعظ فراوان وذکر بهشت ودوزخ و تحقیق تأکید را گفت: درین سورت همه راستی آمد بتو ودرستی، واین دلیل نیست که بیرون ازین حقّ نیست همچنانکه کسی سخن شنود ازکسی گوید: هذا حقّ، فلیس یجب من هذا ان یکون ما سواه باطلاً. فکذلك فی قوله: «و جاءك فی هذه الحقّ». و قیل: جاءك فی هذه الدّنیا ای النّبوة. و موعظة و ذکری للمؤمنین» عبرةٌ لمن اعتبر(۴) تذکّر لمن تذکّر.

«وقل للّذین لایؤمنون اعملوا علی مکانتکم» قرأ ابوبکر مکاناتکم بالجمع «انّا عاملون».

«و انتظروا انّا منتظرون» هذا امر تهدید ووعید ای اعملوا ما انتم عاملون علی‌غیرما انتم علیه وانتظروا ما یعدکم الشیطان انّا منتظرون ما یعدنا ربّنا من النّصر.

۱ـ کتابی نخوانده (ج). ۲ـ هیچیز (ج). ۳ـ همچنانکه (الف).
۴ ـ اتّبع (الف)

قيل : هو منسوخٌ بآية السّيف .

«وللّه غيب السّموات والارض» خزائنهما ، وقيل : جميع ماغاب عن العباد ، وقيل: غيب نزول العذاب من السّماءِ ، وقيل : مااشتملت عليه السّموات والارض «واليه يرجع الامر كلّه» فی المعاد فلا يبقى لاحدٍ فيه ملك ولاامرٌ . قرأ **نافع** و **حفص** «يُرجع الامر» بضمّ اليای و فتح الجيم ای - يرد ، فاعبده وحده واطعه لانّه مستحقّ العبادة والطّاعة ، و توكّل عليه ، ثق به ، و فوّض امرك اليه «وما ربّك بغافل عمّا يعملون» يقول : هو عالمٌ بما يعمل الخلق اجمعون يجزی المحسن باحسانه والمسيئ باساءته . قرائت **مدنی** و **شامی** و **حفص** و **يعقوب** «تعملون» به تاء است میگويد : اللّه نا آگاه نيست از آنچه شما می كنيد نيكی از نيكان شما میداند ، و آنرا پاداش دهد ، و بدی از بدان شما میداند ، و میبيند و آنرا جزا دهد . باقی به ياء خوانند معنی آنست كه : اللّه غافل نيست از آنچه دشمنان می كنند ، اين آيت از جوامع الكلم است ، در آن ايجاز لفظ است ، وحسن نظم ، و كثرت معانی ، واشارت ببدايت ونهايت . ميگويد : علم آسمان وزمين و هرچه در آن ، و علم همه گذشتها وبودنيها خدايراست در بدايت ونهايت ، مُلك و مِلك همه وی راست قدرت وی همه را شامل و حكم وی بر همه نافذ ، آفريدگان همه رهی و بندهٔ او ، بر همه واجب است ولازم عبادت و طاعت كه مالك همه بحقيقت او ، بازگشت همه كار وهمگان بدو ، كردار بندگان نيك وبد امروز بمشيّت وخواست او ، فردا هر كسی را جزای كردار از ثواب وعقاب او ، روی عن **كعب الاحبار** انّه قال: خاتمة **التورية** هذه الاية .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « انّ فی ذلك لآيةً لمن خاف عذاب الآخرة ذلك يومٌ مجموعٌ له النّاس و ذلك يومٌ مشهودٌ » **يحيی معاذ** گفت : روزها پنج است ، يكی روز مفقود ديگر روز مشهود سيوم روز مورود(١) چهارم روز موعود پنجم روز ممدود ، امّا روز مفقود روز دُيينه(٢) است كه بر تو گذشت وفايت شد و با توجذ(٣) حسرت و تلهّف

١ - سوم روز موعود چهارم روز مورود . (الف) ٢ - دينه (ج) . ٣ - جز حسرت (ج) .

درفوات آن نماند، دریافت آنرا درمان نه، وبا پس آوردن آن ممکن نه، واگر[1] گویی امروز تدارك کنم امروز راخود حقّی است که جز حقّ خویش را در آن جایگیر[2] نه، با تو جز ازین[3] نماند که گویی «یا حسرتا علی ما فرّطت فی جنب الله» و ربّ العزّة آن کند که خود خواهد، اگر بیامرزد فضل آن دارد، وفضل از وی سزا است، و اگر عقوبت کند بعدل کند، و عدل وی راست. امّا روز «مشهود» این روز است که تو در آنی، اگر خودرا دریابی و عمل کنی، و سفر آخرت را زادی بر گیری، ومقام رستاخیز را عدّتی بسازی، وقت آن یافته‌ای بغنیمت دار، وبیداری وهشیاری کارخود بساز پیش از آنکه روز بسر آید، ووقت در گذرد و کوش[4] تا امروز ازدی تو اِبه بود که مصطفی ص: گفته مغبون کسی است که دی و امروز او را یکسان است «من استوی یوماه فهو مغبون». وروز «مورود» روز فرداست، نگر تا اندیشهٔ آن نبری، و دل در آن نبندی، و وقت خویش بامیّد فردا ضیع نکنی که فردای نا آمده در دست تو نیست، و باشد که خود در شمار عمر تو نیست، میگوید که:

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا　　آن کو که تُرا ضمن کند تا فردا

مصطفی (ص) فرا عبدالله عمر گفت «کن فی الدنیا کانّك غریب او عابر سبیل وعد نفسك فی الموتی[5] واذا اصبحت نفسك فلاتحدثها بالمساء واذا امسیت فلاتحدثها بالصباح وخذ من صحتك لسقمك ومن شبابك لهرمك ومن فراغك لشغلك ومن حیوتك لوفاتك فانك لاتدری ما اسمك غداً». وروز «موعود» روز مرگ است آخر روز گذار و هنگام بار، عمر بآخر رسیده، وجان بچنبر گردن رسیده، و درغرقاب حیرت فتاده، وآب حسرت گرد دیده در آمده، و آن روی ارغوانی زعفرانی گشته.

سر زلف عروسان را چو برگ نسترن بینی
رخ گلرنگ[6] شاهدان را چو شاخ زعفران بینی

هشیار کسی بود که آن روز را پیوسته بر
ازیاد کردن آن نیسید، مصطفی (ص) گفت: ان کیّسکم اکثرکم للموت ذکرا

۱ ـ وگر (ج). ۲ ـ جای گیر. (الف) ۳ ـ جز زین (ب). ۴ ـ بکوش (ج).
۵ ـ من اصحاب القبور (ج) ۶ ـ گل رنگ (ب)

واحزمکم احسنکم له استعداداً، الا و انّ من علامات العقل التجافی‌عن‌دارالغرور، والانابة الی دارالخلود، والتزّود لسکنی‌القبور، والتأهّب لیوم‌النشور». وروز ممدود روز رستاخیز است که خلق اولین و آخرین(۱) حشر کنند، و ایشان را دو گروه گردانند، گروهی نیکبختان، و گروهی بدبختان، چنانکه رب‌العزة گفت: «فمنهم شقیّ وسعید» **ابوسعیدخراز**(۲) را گفتند چه معنی‌دارد آنچه **مصطفی** (ص) گفت: شیّبتنی سورة‌**هود**؟ قال‌معناه: شیّبتنی‌ذکر اخبارالله تعالی‌عن‌اهلاك‌الامم‌السالفة، فورد علیه من ذلك هیبةالسطوةو فیه‌الاخبار عمّا حکم علی‌عباده فی‌الاول بقوله: «فمنهم شقی وسعید» گفت: درین‌سورت دو کارعظیم بیان کرده، وسطوت عزت آلهیّت بخلق نموده، یکی‌بطش قهاری وسیاست جبروت عزت، که‌بر قومی رانده، واز خانهاشان برانداخته‌و دمارازهمه‌بر آورده، «هل تحسّ منهم من‌احدٍ اوتسمع لهم‌رکزاً» دیگر بیان حکم ازل که درسعادت وشقاوت‌خلق‌رفته، گروهی‌را بداغ خودگرفته، وباعیب‌شان خریده، و بی وسیلت طاعت نامشان در جریدهٔ سُعدا کرده، و گروهی را بی‌جرم‌از درگاه خود برانده، ومهر شقاوت بردلهاشان نهاده، ودرو هدهٔ نبایست‌افکنده، آن سعید پیش از عمل رسته، و کارش برآمده، و این شقی بتیر قطعیت خسته، و بمیخ ردّ وابسته، چه توان(۳) کرد الله چنین خواسته، وَحکم عدل حُکم این رانده، نه مشك خود بوی خریده، نه عسل بخود شیرینی یافته، کاریست در ازل بوده ورفته، نه فزوده ونه کاسته، اینست که الله گفت جل‌جلاله: «فمنهم شقی وسعید» **خراز** گفت **رسول** خدا (ص) از سیاست آن خبر و سطوت این‌حکم گفت: «شیّبتنی **هود**».

پیر طریقت را پرسیدند از انفاس نیکبختان وبدبختان، و فرق میان ایشان، گفت: نفس بدبخت دودچراغیست کشته، در خانه‌یی تنگ بی‌در، و نفس‌نیکبخت چشمه‌ایست روشن و روان در بوستانی آراسته بابَر.

شقیق بلخی گفت: علامت سعادت پنج چیز است: لین‌القلب، و کثرةالبکاء والزهد فی‌الدنیا، و قصرالامل، و کثرةالحیاء، دلی نرم در عبادت حق خمیده بدست آوردن، و از بیم عقوبت بسیار گریستن، ودر دنیا زاهد بودن، و امل کوتاه‌کردن،

۱ - وآخرین را (ج) ۲ - بوسعید(ج) ۳ - چتوان (الف)

و بر حيا وشرم زيستن. گفتا: ونشان‌شقاوت برعكس اين پنج‌چيزاست: قساوةالقلب، و جمودالعين، والرغبة في‌الدّنيا، و طول الامل، و قلّة الحياء.

« فاستقم كما امرت » در كلّ عالم و در فرزند **آدم** كرا سزد كه چنين خطاب عظيم با وى كنند، كه: « فاستقم » ؟ و خود در كدام حوصله گنجد مگر حوصلۀ **محمد عربى** كه بالطاف كرم آراسته، و با نوار شهود افروخته، وبتأييد رسالت مؤيدگردانيده، و آنكه ربطه عصمت و تثبيت بر دل وى بسته، كه « لنثبّت به فؤادك » و آنكه بر بساط انبساط نشسته، و درخلوت « او ادنى » ازحق شنيده، و آيات كبرى ديده، و اگرنه اين قوّت و كرامت و الطاف عنايت بودى، طاقت كشش بار عزت « فاستقم كما امرت » نداشتى، نبينى كه چون اين خطاب ازدرگاه نبوت بامت پيوست‌ودانست كه ايشان هرگز بكمال استقامت نرسند، از نتاوست(١) ايشان باآن‌خبرداد وعذرايشان بنهاد، گفت: استقيموا ولن تحصوا، اى ـ لن‌تطيقوا الاستقامة التى امرت بها. و قال **ابوعلى‌الجوزجانى** : كن طالب‌الاستقامة، لاطالب الكرامة، فان نفسك متحركة في‌طلب‌الكرامة، و ربك تعالى يطلب منك الاستقامة. و معنى استقامت هموار بودن است بى‌تلون، هر كه ازمقام تلوين بهيئت تمكين‌رسد مقام استقامت او را درست گردد، واين استقامت هم درفعل بايد هم درخلق. درفعل آنست كه ظاهر بر موافقت دارى و باطن در مخالصت. و در خلق آنست كه اگر جفا شنوى، عذر دهى، و اگر اذى نمايند، شكر كنى. و يقال: استقامة‌النفوس في‌نفى الزلّة، و استقامةالقلوب بنفى‌الغفلة، و استقامة‌الارواح بنفى‌الملاحظة، « و قم الصلوة طرفى‌النهار و زلفاً من‌الليل » اوقات و ساعات شبانروز كه نامزد كرده‌اند از بهر اوراد و اذكار و نظر اعتبار كرده‌اند، تا بنده روزگار و اوقات خويش لابل ساعات و نفس خويش مستغرق دارد و هر وقتى را وردى ساخته دارد و بداند كه واردات الهى در اوراد بندگى بسته، هر كه را ورد طاعات بيشتر، او را واردات مكاشفات قوى‌تر و تمامتر، پس بنده بايد كه اوقات خويش بخشيده دارد بر دوقسم، قسمى تذكر زبان و عبادت اركان، وقسمى تفكر دل ومراقبت جان، تا اين كرامات ثناء حق بوى رسد

١ـ بى طاقتى (ج).

که میگوید عزجلاله: «الّذین یذکرون‌الله قیاماً وقعوداً اوعلی جنوبهم یتفکرون فی خلق‌السموات والارض».

انّ‌الحسنات یذهبن‌السیّآت» الحسنات ما یجود به‌الحق، والسیآت ما یذنب به‌العبد، فاذا ادخل حسنات عفوه علی قبایح‌العبد و جرمه، محاها وابطلها. و یقال: حسنات التوبة تذهب سیآت‌الزلّة، وحسنات‌العنایة تذهب سیّآت الجنایة. قال **یحیی‌بن‌معاذ:** انّ‌الله عزوجل لم یرض للمؤمن بالذنب حتی ستر، ولم یرض بالسّتر حتی غفر، و لم یرض بالغفران حتی بدّل، ولم یرض بالتبدیل حتی اجره علیه. فقال: «ان‌الحسنات یذهبن‌السیآت».

« و کلا نقص علیك من انبآء الرسل » خداوندان معانی و ارباب معارف بمنقاش خواطر ازین‌آیت حکمتها استخراج کرده‌اند تا مقصود از آن که قصهای انبیا و امم با **مصطفی** عربی گفتند چه‌بود(١) قومی گفتند مقصود آن بود تا شرف امّت وی وفضل ایشان برامم سالفه پیدا شود که عزّت **قرآن** خبرچنین‌داده که«کنتم خیر امّةٍ اخرجت‌للنّاس»مناقب‌دیگران،وآیین روزگارایشان، ووصف شرایع ایشان، بااین امّت گفتند، تااین امّت شرف و فضل خود برایشان بدیدند، وآن گران باری ایشان در احکام تکلیف بدانستند، و تخفیف خود اندرین معنی بشناختند، وبروفق این رب‌العزّه جلّ‌جلاله گفته: «یریدالله بکم الیسر ولایرید بکم العسر» «ماجعل علیکم فی‌الدّین من حرج» «یریدالله ان‌یخفّف عنکم» «واسبغ علیکم نعمة ظاهرة وباطنة». قال بعض المفسرین: النّعمة الظّاهرة تخفیف‌الشّرایع والنّعمة الباطنة تضعیف الصّنایع. پس **مصطفی** صم چون این نواخت و این کرامت و نعمت از حق بوی پیوست، و بامّت وی خواست تا بشکر آن قیام کند، ازقیام شب و صیام روز، کاری ومجاهده‌یی‌عظیم برخودنهاد، کان یصّلی‌باللّیل‌حتّی تورّمت قدماه، فقیل:یا **رسول‌الله** الیس «قد غفرالله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟» فقال: افلاا کون عبداً شکوراً؟ ثم افتخر فقال: بعثت بالحنیفیّة السهلة، بدان ای جوانمرد که شاه‌راهی بیاراستند، و صدو بیست واند هزار پیغامبررا سر برین(٢) ره دادند، هریکی را بکسوتی دیگر

١ - جبود (ج) ٢ - بدین (ج)

بپوشیدند، و هریکی‌را بخلعتی دیگر بیاراستند همه که(۱)بودند مقدّمهٔ لشکر سید اوّلین و آخرین **مصطفی عربی** ص بودند باهمه حدیث وی کردند، وسیرت وسنّت وی گفتند ونام وی بردند، چون **سید** ص قدم دردایرهٔ وجودنهاد، کارها همه ختم کردند، درتعبیهٔ انبیا دربستند، قصهٔ آن عزیزان همه باوی گفتند، و او را خبردادند، که : «وکلا نقص علیك من انبآءِ الرّسل ماتثبّت به‌فؤادك» ای مهتر ساکن باش، و دل برجای‌دار، که ما باپیغامبران حدیث تو کردیم، وقصهٔ تو گفتیم، ودرنواخت و اکرام توافزودیم، تاایشان‌بدانند که چون‌تو نه‌اند، وتوبدانی که ایشان بمنزلت تونرسیدند. ازاینجا گفت سیّد ولد **آدم** ومهتر عالم(ص) : «انا سیّد ولد**آدم** ولافخر، کنت نبیّاً و**آدم** بین‌الروح والجسد، **آدم** و من‌دونه تحت لوائی، یوم‌القیمة. «نحن‌الآخرون السابقون» . و روی عن **ابوبکرالکتانی** قال : سالت **الجنید** عن مجزاة الحکایة فقال : هی‌جند من جنودالله فی‌ارضه یقوی به احوال‌المریدین. فقلت: اله اصل فی‌الکتاب؟ قال : نعم، قوله : «و کلاً نقص علیك من‌انباءِ الرسل ما نثبّت‌به فؤادك» .

۱- کی (ج) همه که (الف)

فهرست سور و آیات از ترجمه و تفسیر و تأویل

« مجلد چهارم تفسیر کشف‌الاسرار »

جزء نهم

سورة الانفال « ۷۵ آیه »

۱ ـ النوبة الاولى

۲ ـ النوبة الاولى

النوبة الثالثة

الجزء العاشر

٥ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة‌الثالثة

٦ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

جزء دهم

٩ ـ سورة التوبة «١٢٩ آیة»

النوبة الثالثة

۳ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۴ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۵ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۶ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۷ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۸ـ النوبة الاولی

النوبه الثانیه

النوبة الثالثة

٦ - النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٧ - النوبة الاولى

جزء یازدهم ودوازدهم

۱۱ ـ سورهٔ هود «۱۲۳ آیه»

النوبة الثالثة

۳ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۴ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۵ ـ النوبة الاولی «جزء دوازدهم»

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۶ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۷ ـ النوبة الاولی

النوبه الثالثه

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۳	و که	وچون
۲	۱۷	اَبی	ابیّ
۲	۲۰	سیّات	سیّآت
۲	۲۱	حیوانه	حیوته
۳	۸	هفتاد اسیر	هفتاد دشمن اسیر
۳	۹	داده‌است	داده‌ای
۳	۱۰	نمیکردیم	میکردیم
۳	۱٤	ذالکتیفه	ذوالکتیمة
٤	٥	تقوی	یقوی
٤	۷	کولد	لولد
٤	۱۷	الآیه	الآیة
٥	۷	آسکت	اُسکت
٥	۱۲	و نادتهم	زادتهم
٥	۱۳	مرجّیان	مرجیان
٥	۱۷	صحبه	صحبة
٥	۱۷	فماز یادته	فمازیادته
٥	۲۱	یتقون	یثقون
٦	٦	کوی	کویی
٦	۱۲	اصلاحهم	کصلاحهم
٦	۱٤	فی بیته	من بیته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦	۲۰	اِی	ای
٦	۲۱	بالجق	بالحق
٦	۲٥	هیج	هیچ
٦	۲٥	اذا	اذ
۷	۲	بالحق ای بالوحی	بالحق . ای - بالوحی
۷	٤	لم تکرهوا	لم یکرهوا
۷	٥	اهبّة	اُهبة
۷	٥	ای فی	ای - فی
۷	۸	کرهون القتال	کارهون القتا
۷	۸	اّی	ای
۷	۹	یغی	یعنی
۷	۱٦	فراوان‌وهی	فراوان. وهی
۷	۱٦	قافله معها	قافلة معه
۷	۱۸	کردیم	گردیم
۷	۲٤	کویند	گویند
۷	۲٦	بیکدیکر	بیکدیگر
۸	۲	وادی	وادیی
۸	٥	عیرهم‌گزین	عیرهم. گزین
۸	٦	کر	اگر
۸	۹	بزرك	بزرگ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٨	١١	يخرج	نخرج
٨	١١	نتاهبّ	نتاّهب
٨	١٤	مقدادبن‌عمر	مقدادبن‌عمرو
٨	١٦و٢٢	فواالذی	فوالّذی
٨	١٩	علی	علیّ
٨	٢١	واعطينا	واعطيناك
٨	٢٢	مخضةمعك	فخضته ، لخضناه معك
٨	٢٣	لصّبر	لصبرّ
٨	٢٣	حيت	حيث
٨	٢٤	اقطع	واقطع
٩	٥	«ان‌لکم»	ان لکم «
		احدی‌الطائفتین	احدی‌الطائفتین »
		«وانهالکم» و «انهالکم»	
٩	٧	الشوکه	الشّوکة
٩	٧	آله	له
٩	١١	لان اول	لأّن الاوّل
٩	١٢	الدنير	النفير
٩	١٥	القلوب	قلوب
١٠	٥	بندگانید	بندگانید ،
		حکم او	حکم او ،
١٠	٥	به‌جان‌ودل	به جان و دل ،
		قول او	قول او ،
١٠	٧	فتقوالله	فاتّقوا الله
١٠	٩	نه، گرمای	نه گرمای
١٠	٩	آب	آب وفا
١٠	١١	رضايتی	رضايی
١٠	١١	وجائیکه	رجائیکه
١٠	١٦و١٩	یونرون	یؤثرون
١٠	١٨	ببعث	یبعث
١٠	١٨	منّی	منّا
١٠	١٩	تداولها	نداولها
١٠	٢٣	خافون	خافونِ
١٠	٢٤	دران	درآن
١٠	٢٥	باذکرد	دریادکرد
١١	٩	ربودکان	ربودگان
١١	٩	خدمت‌ربوده	خدمت،ربوده
١١	٩	نواخته ،	نواختهٔ قربت
١١	١٢	نمار	نماز
١١	١٨	درمنازلات	و منازلات
١١	٢٠	واظهار	ولاظهار
١١	٢٤	الّشوکة	الشّوکة
١٢	٤	نبمیری	بنمیری
١٢	١٤	فراکردکان	فرا کردگان
١٣	١	فثبتوالذین	فثبّتواالذین
١٣	١٤	متحزفاً	متحرّفاً
١٣	٢١	بخشیده	بخشیده یی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٤	١٢	شرالدواب	شرّالدوابّ
١٤	١٦	دلهای	[دلهای]
١٤	١٦	شنوانیدند	حق‌شنوانیدند
١٤	٢١	الغوثه	الغوثة
١٥	١	یدعوا	یدعو
١٥	٣	رداؤه	رداءه
١٥	٦	فاستجاب	گفت: فاستجاب
١٥	٧	والاجابه	والاجابة
١٥	٨	ای باّنی	ای - باّنی
١٥	٩	ای‌اردف	ای - اردف
١٥	١٠	خلفة	خلفه
١٥	١٠	اردفته‌ای	اردفته-ای
١٥	١٠	باقی قراءِ	باقی قراء
١٥	١٣	ای‌متتابعین	ای - متتابعین
١٥	١٧	خمسمائه	خمسمائة
١٥	١٨	صوره	صورة
١٥	١٨	ابیض	أبیض
١٥	٢٠	الاف	آلاف
١٥	١٩	اکنافهم	اکتافهم
١٥	١٩	لخمسه	بخمسة
١٥	٢٤	امامه	امته
١٦	١	یوذن‌بالمسّرة	یؤذن‌بالمسرّة
١٦	٢	یغشیهم	غشیهم
١٦	٤	لاّن	لانّ
١٦	٤	الربوبیه	الربوبیّة
١٦	١٩	بری	برید
١٦	٢٤	راویه	راویه‌ها
		مطهره‌ها	ومطهره‌ها
١٧	٦	واتّی‌معکم	آتّی‌معکم
١٧	٢٠	اکنافنا	اکتافنا
١٨	٧	ذالکم	ذلکم
١٨	١١	فلاتولّواهم	فلاتولّوهم
١٨	١٤	دمن	دشمن
١٩	١١	فلم‌تقتلواهم	فلم‌تقتلوهم
١٩	١٤	**لعلی**	**ا: علی**
١٩	١٤	**لابی‌بکر**	**ا: ابی‌بکر**
٢٠	١١	اعضاء	اعضاء
٢٠	١٤	رب‌العزه	ربّ‌العزّة
٢٠	٢٣	ای‌الامر.	ی - لامر
		وذلکم	ذلکم و
٢٠	٢٣	مبتدا	مبتداء
٢١	٣	تستقضو	ن ستقضو
٢١	٣	فقدجء	فقد جئتکم
٢١	٦	واذن	و تن
٢١	٨	بجنث	بجنگ
٢١	١٠	ولن تغن	ولن تغنی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢١	١٨	جفص	حفص
٢١	١٩	مبتداءِ	مبتدأٌ
٢١	١٩	لن تغن	لن تغنی
٢١	٢٢	وحد	وحّد
٢١	٢٤		
	و٢٦	اجراءِ	اجراء
٢٢	٢	التثنیه	التثنیة
٢٢	٦	من	کمن
٢٢	١٤	نصر	نضر
٢٢	٢٣	انّهم	اسمع انّهم
٢٣	٦	یروا اکسفا	یروا کسفا
٢٦	١٦	لاتصیّبن	لاتصیبنّ
٢٦	٢١	فاوَیکم	فآوَیکم
٢٧	١٣	اوتخرجوک	اویخرجوک
٢٨	٤	ان یجیب	من یجیب
٢٨	٥	اجیبواالله	اجیبوا لله
٢٨	٧	ابوهریره	ابوهریرة
٢٨	٧	پیروان	پیران
٢٨	٨	صلوتَه	صلوته
٢٩	٩	یؤلّ	یؤمّل
٣٠	١٠	«انّه»	«وانّه»
٣٠	٢٤	ینسکت	ینسکث
٣١	٦	قلیلا	قلیلٌ
٣١	٢٤	ساریه	ساریة
٣٢	٢	اباالبانة	ابولبانة
٣٢	٢٠	**ونظایره**	و نَظایره
٣٢	٢١	عدوا لکم»	عدواً لکم الآیه..«یوم الآیة .«انّما ینهیکم الله الآیة . یومٌ
٣٣	٩	رؤساءِ	رؤساء
٣٣	٩و٢٣	دارالندوه	دارالندوة
٣٣	١٢	ربیه	ربیعة
٣٥	٥	بنشستندی	بنسشتیدی
٣٥	١٠	فاتو بحدیث	فأتوابحدیث
٣٦	٨	فی‌العیوب	فی‌الغیوب
٣٧	٦	**بداود**	به **داود**
٣٧	٢١	ا	با
٣٨	٢٢	شمارارا	شمارا
٣٩	١	ادّله	ادلّة
٤٠	٦	ماکان	وماکان
٤٠	١٦	لیمیزّ	لیمیز
٤١	١	ناایمنی	وناایمنی
٤١	٥	برگردید	برگردند
٤١	١٢	ایشات	ایشان
٤١	٢٢	عدّی	عدیّ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٢	٢	خویشتن‌بآن	خویشتن را بآن
٤٢	١٥و١٦	اولیاءِ	اولیاءَ
٤٣	١	بجای بانك	بجای بانگ
٤٣	٦	بنیه	نبیه
٤٣	١٥	فنعاراً	فنعلوا
٤٣	١٦	یکون	تکون
٤٣	٢٢	لیمیّز	لیمیز
٤٣	٢٣	آرام	آرم
٤٤	٤	علانیّةً	علانیةً
٤٤	٧	قضها	قضّها
٤٤	٧	بقضیتها	بقضیضها
٤٤	٧	فیمز	فمیّز
٤٤	١٣	النیی	النّبی
٤٤	١٤	فلابایعك	لابایعك
٤٤	٢٠	مثلاثة	مثلاثه
٤٥	١	اصاب	اصاب
٤٥	٢	نباء	نبأ
٤٥	٣	وانْ کرهم	وذ کرّهم
٤٥	٤	سیآت	سیّآت
٤٥	٦	سنه‌الله	سنّة‌الله
٤٥	١١	تعلمون	یعملون
٤٥	١٢	یعملون	تعملون
٤٥	١٤	الکفرهم	کفرهم
		عداوتکم	وعداوتکم
٤٧	٧	بایاد تودر	با یاد تو زیر
		زیرخاك	خاك‌درخواهم
		خواهم‌شد	شد
٤٧	٢٠	المرءِ	المرءُ
٤٧	٢٤	یغفرُ لهم	یغفرَ لهم
٤٨	١	احدا	احدٌ
٤٨	٢١	وان‌تعودوا	ان یعودوا
٤٨	٢٢	انحنا	ابحنا
٤٨	٢٤	اغنا	اغنی
٤٩	١ و ١١	شی	شیء
٤٩	٧	بخشند	بخشید
٤٩	١٢	بودی	بودید
٤٩	١٥	لا'ختلقتم	لاختلفتم
٥٠	٤	آهنت	آهنگ
٥٠	٥	گردند	گردید
٥٠	٩	بگرویدید	بگرویدند
٥٠	١٠	و ثبتوا	فثبتو
٥٠	١٠	کثیرٌ	کثیرً
٥٠	١٦	میبشید	مبشید
٥٠	١٧	میبشید	مبشید
٥١	٢	بریئی	بریءٌ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۲	۷	جبیربن‌معطم	جبیربن‌مطعم
۵۲	۱۷	نارسیده ،	نارسیده
		درویش	درویش
		ایشان‌که	ایشان ، که
۵۳	۲۰	المدینه	المدینة
۵۴	۱	کالرشوة	کالرِشوة
		والرشوة.	والرُشوة
۵۴	۲	وادی	وادیی
۵۴	۷	لقتلکم	لقلّتکم
۵۴	۸	لعزتکم	لغرتکم
۵۴	۱۸	یقول	تقول
۵۴	۱۸	حییٰ	حیی
۵۵	۸	بجنك	بجنگ
۵۶	۳	مبارزه	مبارز
۵۶	۹	ابن‌عمرو	این‌عمرو
۵۶	۱۳	لقدار تقیت	لقدارتقیت
۵۶	۱۷	بخیر	زنجیر
۵۷	۱	الی	الیّ
۵۷	۲	فئةٌ	فئةً
۵۷	۶	وتتقون	وتبقون
۵۸	۱۶	برئی	بریٔ
۵۸	۱۶	ادنوا	ادنو
۵۸	۲۱	اُخاف	خاف
۵۸	۲۳	کذّب	کذب
۵۹	۱	تبرّا	تبرّأ
۵۹	۱۰	النافقون	المنافقون
۵۹	۱۳	رأو	رأوا
۵۹	۱۴	المخرومیان	المخزومیان
۵۹	۱۶	امیه	امیة
۵۹	۲۰	واعلوا	واعلموا
۵۹	۲۵	عنیمت	غنیمت
۶۱	۵	صعب خصمی	صعب‌خصمی
		که دردنیا	که‌نفس‌است
			که‌نه‌دردنیا
۶۱	۷	درودها	دروردها
۶۱	۸	یاچنین کار	با چنین کار
۶۱	۸	عبرت	غیرت
۶۱	۹	پی‌تو	بی‌تو
۶۱	۱۰	رازکسی‌را	مران‌کسی‌را
۶۱	۱۱	خواندی	خواندی،ظاهر
		ظاهرمکن،	مکن جرمی
		جرمی	
۶۱	۱۸	نمونه	نموده
۶۱	۱۹	بوده	ربوده
۶۱	۲۰	وسخن	و سختی
		بیرسید	بپرسید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٢	٨	درع خفتان	درع وخفتان
٦٢	٩	رب المالمین	رب العالمین
٦٢	٢٣	فقد عصی الله	فقد عصاالله
٦٢	٢٤	من یعصی	من یعص
٦٣	١	مجدع	مجذّع
٦٣	٣	رحمةالله	رحمه‌الله
٦٣	١١	غذاب	عذاب
٦٣	١٧	بات	بآیات
٦٣	١٧	فاحذهم	فاخذهم
٦٤	٢	ووایشان	وایشان
٦٤	٨	بیکتای	بیکتایی
٦٤	٨	لمایؤمنون	لایؤمنون
٦٤	١٨	یحسبنّ	تحسبنّ
٦٤	٢١	اعدّو	اعدّوا
٦٤	٢١	میسازند	میسازید
٦٥	٥	یوّف	یوفّ
٦٥	١٢	پسنده	بسنده
٦٥	٢٣	ذالك	ذٰلك
٦٥	٢٤	الملئکه	الملئکة
٦٦	١	ربیعه	ربیعة
٦٦	١	عشرة	عشیرة
٦٦	٣	جیّغو	جیّفوا
٦٦	٤	یجبوا	یجیبوا
٦٦	٥	ومایدل	وممّایدلّ
٦٦	٥	ابی هریره	ابی هریرة
٦٦	٦	قرأتاکم	قرنائکم
٦٦	٦	أوا	رأوا
٦٦	٧	لیستجیزون	لیستجیرون
٦٦	٩	رحفت	رجفت
٦٧	٧	هذالعذاب	هذاالعذاب
٦٧	١٠	صلوت	صلوات
٦٨	٧	مصّر	مصرٌ
٦٨	٨	لن نؤمن	لن یؤمن
٦٨	٢١	مازایده	ماءزایده
٦٩	٢	وآتوا	فاتوا
٦٩	٦	یفوّتوننا	یفوتوننا
٦٩	١٠	لایعجرون	لایعجزون
٦٩	١٢	عمة ، قرا	عامّة قرّاء
٦٩	١٥	کفرواسبقو	کفروا سبقوا
٦٩	١٦	لندقضی	لنقضی
٦٩	١٩	قل ثلاثا	قولهٖ ثلاثا
٦٩	٢١	لی	اِلیّ
٦٩	٢٤	یتناصمون	یتنضلون
٧٠	٤	شدّ	شدّ
٧٠	٥	شیعه	شبعه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧٠	١٦	الادمیّین	الآدمیّین
٧٠	١٦	ثرات	ترات
٧٠	٢٠	یحلف	یخلف
٧٠	٢٠	یؤفر	یوفّر
٧١	٢٣	مرك	مرگ
٧٢	٣	اذاالظالمون	اذاالظالمون
٧٢	٣	غمرات	غمرات
٧٢	٦	ضربت ملك قطعیت ملك	ضربت ملك و قطیعت مَلك
٧٢	٧	الأبشری	لابشری
٧٢	٨و٩	قطعیت	قطیعت
٧٢	١٩	لطف کرامت	لطف و کرامت
٧٢	٢١	«له سلام	که « سلام
٧٢	٢١	ادخلوالجنه	ادخلواالجنّة
٧٢	٢١	تعلمون	تعملون
٧٢	٢٥	نکر	فکن
٧٣	٢	شتأن بین قوم قوم	شتّان بین قومٍ ، قومْ
٧٣	٣	احیاقست	احیاء قست
٧٣	٣	برویتهم	برؤیتهم
٧٣	٨	که‌این	کین
٧٣	١٤	وقفکم‌الله	وفّقکم‌الله
٧٣	١٤	بتقوای‌الله	بتقوی‌الله
٧٣	١٥	استحلفه	استخلفه
٧٣	١٨	الرفیق	والرفیق
٧٣	١٩	پرواز، اوارادت	پرواز اوارادت ،
٧٣	١٩	جلال اتیته	جلال. اتیته
٧٣	٢٢	سراوقات	سرادقات
٧٣	٢٢	درهواء عشق	در هوای ولایت‌عشق
٧٣	٢٤	پی‌دستوری	بی‌دستوری
٧٣	٢٤	فرابیش	فراپیش
٧٣	٢٥	سوزد	سوز
٧٤	١	فرشتهٔ	هرفرشتهٔ
٧٤	٢	نماند آب آن داند	نماند آن شراب اوداند
٧٤	١٢	نبشناسند	بنشناسند
٧٤	١٩	لاجعا	راجعاً
٧٤	٢٤	الشهداءِ	الشهداء
٧٤	٢٥	الانبیاءِ	الانبیاء
٧٦	٤	بس	پس
٧٦	٥	اتقوالله	اتّقواالله
٧٦	٨	از سیران	ازاسیران

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۶	۱۲	خانوالله	خانوا الله
۷۶	۲۰	اولیاءِ	اولیاء
۷۶	۲۱	ایشای	ایشان
۷۷	۲	مهادنهٔایست	مهادنه‌ایست
۷۷	۱۱	حقاً	حقّاً
۷۸	۵	حفض	خفض
۷۸	۱۲	لیثبّتوا	لیثبتوا
۷۸	۱۹	مات	مائة
۷۸	۲۲	ضمّ است فصیح	ضمّ فصیح
۷۹	۱۲	الفدیّة	الفدیة
۷۹	۱۲	هولاءِ	هؤلاء
۷۹	۱۴	ندا	فدا
۸۰	۷	تکون	یکون
۸۰	۷	قراءة	قراءت
۸۰	۹	الاشخان	الاثخان
۸۰	۱۱	حشت	حشمت
۸۰	۱۷	سماة	سمّاه
۸۲	۷	قراء	قرء
۸۳	۱۰	فیئی	فییٔ
۸۳	۱۴	الولایة	الوَلایة
۸۳	۱۵	الولایه	الوِلایة
۸۳	۲۲	اولیاء	اولیاء
۸۳	۲۲	این‌بآنست	این با آنست
۸۴	۲	می جهة	من جهة
۸۴	۱۲	کلمکم	حملکم
۸۴	۱۷	یقولة	بقوله
۸۴	۱۷	التوارث بالجهره	ثمّ التوارث بالهجرة
۸۵	۴	تسعةً	تسعةٌ
۸۵	۸	کلاَ	کلاّ
۸۷	۱۷	بحدیبیه	[به حدیبیة]
۸۷	۱۷	لم ینقضوکم	لم ینقصوکم
۸۸	۱۴	استقاموا	استقاموا
۸۸	۱۸	الأولادمّة	الاولادمّة
۸۹	۱۰	البحوت	البحوث
۸۹	۱۰	المیشرة	لمشیرة
۹۰	۲	[illegible]	[illegible]
۹۰	۴	بانفال	بالانفال
۹۰	۱۲	بری	بر
۹۰	۱۳	اعضیهم	اعضائهم
۹۰	۱۴	ابتدإ	ابتداء
۹۰	۱۷	چندنچه	چندت
۹۰	۲۱	فتموا	فتمو
۹۱	۶	تفوتوسة	تفوتوسة
۹۱	۱۲	فت	فئت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٩١	١٣	عیدهااهل	عیدهای اهل
٩١	٢٠	بری	بریء
٩٢	٢	تولیه‌علی تلاوةبرائة	تولیةعلی(ع) تلاوةالبرائة
٩٢	١٠	یعجزونه	تعجزونه
٩٢	١٣	بری	بریء
٩٢	١٧	و ایشانرا	و ایشان
٩٢	١٧	بنو کنانه و	بنو کنانه‌اندو
٩٣	١و٤	فداء	فداءً
٩٣	٦	والواجبة	الواجبة
٩٣	٦	مخلّوا	فخلّوا
٩٣	٩	فی‌جوارك، ای	فی‌جوارك، فاجره، ای
٩٣	٩	فتبیّن	فیتبیّن
٩٣	١٠	آمنه	امنة
٩٣	١٢	مخلوقه	مخلوقة
٩٣	١٥	از	آن
٩٣	٢٤	**بوخزاعة**	بر**خزاعة**
٩٤	٣	لم	لهم
٩٤	٦	قری	قریء
٩٤	١٤	بالکفر :	بالکفر
٩٤	١٥	قلیلاّ	قلیلاً
٩٤	١٨	طاعتة	طاعته
٩٥	٤	الجرآءِ	الجزاء
٩٥	٤	دینه	دنته
٩٥	٥	والدین	الدّین
٩٥	٦	انما هو هذا منه	انما هو من هذا . منه
٩٥	١٩	کاررویِ ـ	کاروی
٩٥	٢١	بیزاری	بیزاری
٩٦	١٠	کرد .	کرد ،
٩٦	٢٠	« بیابانی	ددبیابانی
٩٦	٢١	قصعۀای	قصعه‌ای
٩٧	١٦	»بشرّ	« و بشّر
٩٨	١	بُرّه	بِرّه
٩٨	٣	تضیّع	نضیّع
٩٨	٣	بیابنا	ببابنا
٩٨	١٠	الاّ	الا
٩٨	١٢	بداؤکم	بدؤکم
٩٩	٢١	می‌شادکنند	شادی‌میکنند
٩٩	٢٢	خزد	خرد
١٠٠	١٠	رؤساءِ	رؤساء
١٠٠	١١	امیه‌بن	امیةبن
١٠٠	١٦	صادقه	صادقة
١٠٠	١٨	الاّ	الا
١٠٠	١٩	خزاغه	خزاعة

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰	۲۰			۱۰۴	۲۲	**ام محمد**	ام محمد
	و۲۲	بنوخزاغه	بنوخزاعة	۱۰۵	۱۳	المواضعین	المتواضعین
۱۰۱	۵	الاّ	الا	۱۰۵	۱۳	اولیاالله	اولیاءالله
۱۰۱	۸	نعص	نعص	۱۰۵	۲۱	آخروقط	آخر قطّ
۱۰۱	۱۱	یوم‌الحدیبیه	یوم‌الحدیبیة	۱۰۵	۲۱	الابدالدّهر	الابدء الدّهر
۱۰۱	۱۳	بداؤکم	بدؤکم	۱۰۵	۲۵	اهوا‌اند	اهواء اند
۱۰۲	۱۱	لم یرا	لم‌یر	۱۰۶	۸	بشرالمّریسی	بشر- المرّیسی(۱)
۱۰۲	۱۲	یتحذوا					
۱۰۳	۱	بوزید	برزید	۱۰۶	۸	**بسربودواوکه**	پسر **بودواد** که(۱)
۱۰۳	۱۰	باالکفر	بالکفر	۱۰۶	۹	عیلان	عم
۱۰۴	۳	الدعاالرغبة	الدعاءوالرغبة	۱۰۶	۹	جند درهم	**جعد درهم**
۱۰۴	۸	والمآءِ	والماءُ				
۱۰۴	۹	وکقوله	کقوله				
۱۰۴	۱۲	نعمان‌بن‌یسیر	نعمان‌بن‌بشیر	۱۰۶	۱۰	بهم‌خواهد بود	خواهد بودبهم.
۱۰۴	۱۴	فرجو	فرجز				

۱ ـ چون مصحح نخستین عبارات و اسامی وطرز نقطه گذاری را غلط حـ کرده‌است عینـ
ج نقل‌میشود :« **بشرمریسی** است ، بادین تنبیسی ، وطریق ابیسی. **شیطان الطاق** ـ :
باتفاق ؛ پسر **بودواد** که **قرآن** را مخلوق گفت برای ومراد . **جعد درهم** که فرد در ،
فرعون خواهدبود بهم . و **غیلان‌قدری**، که وی زنده کرده‌است دین **گوری** . ومنظـ
مریسی، بشربن عتاب مریسی ... از معتزله وموالی‌زیدبن خطاب بود وبسـ ۲۱۸
وپسر بودواد ، احمدبن‌ابی‌دوادشا گرد واصل‌بن عطـ است که‌ازپیشوایـ معتز ، بود ودرمسئـ محنة
وموضوع عقیدهٔ بخلق قرآن نه وی در بیشتر کتب مـ و نحـ آمده است . **و شیطان الطاق**
یا مؤمن الطاق (بعقیده شیعیان) محمدبن علی بن نعمان بن ابی‌جعفر حو ... زمشـ ...
بود . و **غیلان** بن ابی غیلان دمشقی مکنی به ابومروان نیز یکی ز پیشوایـ فرقـ ... و
قدری مذهب بود .

وجعد درهم یا جعدبن درهم از کسانی بود که برحسب گفتهٔ بن ... دعوی ...
ودر باطن پیرو مانی بود وبفرمان هشام‌بن عبدالملک اموی (۱۰۵ ـ ۱۲۵) کشته شد .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٠٦	١٦	پیغامبران	پیغامبر(ص)
١٠٨	٤	یکی	یکی را
١٠٩	٢٥	خداوندبروز	خداوندوبروز
١١٠	٥	عزیز	عزیر
١١٠	١٧	یطفئوا	لیطفئوا
١١١	١٦	یعجبکم	تعجبکم
١١٢	٢٢	جین	حین
١١٣	١٩	ورحمة و طمأنینة	ورحمته و طمأنینه
١١٤	٨	ینبّش	ینبش
١١٤	١٧	فانزالله	فانزل‌الله
١١٤	١٩	عال درویش شد	عالَ، درویش شد
١١٤	١٩	اعال عیال‌دارشد	آعالَ، عیال‌دار شد
١١٤	٢٦	لمن‌یشاءِ	لمن یشاء
١١٥	٤	مؤحدان	موحّدان
١١٥	١٣	عزّوجلّدان	عزّوجلّ. دان
١١٥	٢٠	با اهل	باهل
١١٥	٢٢	علیء	علی(ع)
١١٥	٢٣	مملکة	ملکته
١١٥	٢٣	فامتنع	وامتنع
١١٦	٢	درآن	ورایشان
١١٦	٣	با اهل	باهل
١١٧	١	عزیز	عزیر
١١٧	٣	ىرد	برد
١١٨	٣	انّ آلهً	انّ الاله
١١٩	١٧	سبحانه وعمّا	سبحانه عمّا
١٢٠	١	ملجاءِ	ملجأً
١٢٠	٢	ملیت	ملئت
١٢٠	٥	قال : النبی	قال النبیّ:
١٢٠	١٥	شیاً	شیأً
١٢٠	١٨	والالتفاء	والاکتفاء
١٢١	١٩	ان آباؤکم	ان کان آباؤکم
١٢١	٢٢	یحبّه	لحبّه
١٢١	٢٢	اللهُ	للهِ
١٢١	٢٢	و کما	کما
١٢٢	١	کمان	گمان
١٢٢	١٣	نکشته‌ئی خودی	نه کشتهٔ بی خودی
١٢٢	١٨	عنا	عناء
١٢٢	٢٢	الاّ	الّا
١٢٢	٢٤	تقّیا	تقیّا
١٢٣	٨	جیفهٔ کلبه	کلبهٔ جیفه
١٢٣	١٦	لم‌یلدولم‌یولد	لم‌الدولم‌اولد

صفحه	سطر	غلط	صحيح
١٢٣	١٧	له	لی
١٢٥	١١	پسنده	بسنده
١٢٥	٢٢	قرأ	قرّاء
١٢٥	٢٤	راهب	راهب
١٢٦	١١	لوانعطف	وانعطف
١٢٦	١٣	مالی	مال
١٢٦	١٣	وچند	هرچند
١٢٦	١٨	لواجب	الواجب
١٢٦	١٨	يؤدّو	يؤدّوا
١٢٦	١٩	يقول	تقول
١٢٦	٢٥	الدّنيانير	الدّنانير
١٢٧	٣	وسفيان	وهوقول سفيان
١٢٧	٤	زكوةالحلّی	كه‌زكوة‌ـ الحلیّ
١٢٧	٥	سعدبن‌ـ المسّيب	سعيد بن ـ المسيّب
١٢٧	١١	لاتوضع ودينار	لاتوضع دينار
١٢٧	١٢	كيّه	كيّة
١٢٧	١٣	اجوعهم	اجوافهم
١٢٧	١٦	جبهة	جبهته
١٢٧	١٧	حرّه	حيّة
١٢٧	١٧	انالملك	انا ملك
١٢٧	١٧	بخلت‌به	بخلت‌بی
١٢٧	١٩	شهر	شهراً
١٢٧	٢١	الاثنی عشر، كما	الاثنی عشرلنا
١٢٧	٢٢	القتال وصفر	القتال فيه . وصفر
١٢٧	٢٢	بصفر	يصفر
١٢٧	٢٣	من‌الّذين	من‌الّلبن
١٢٧	٢٣	شهرالربيع	شهرا ربيع
١٢٧	٢٤	بجمود	لحمود
١٢٨	١	كثير . الرمضن ورمضن	كثيرلرمضان. ورمضان
١٢٨	٢	ذوالقعده	ذوالقعدة
١٢٨	٣	وذوالحجّه	وذوالحجّة
١٢٨	٣	فيه قوله	فيه والله عنه. قوله :
١٢٨	٣	عند الله كتبه	عند الله كتبه.
١٢٨	٣	فی كتاب الله	«فی كتاب الله»
١٢٨	٣	يوم...والارض	يوم... والارض»
١٢٨	٥	ثلاثة	وثلاثة
١٢٨	٦	من الجاهليه	من الجاهلية
١٢٨	٩	ذو لقعدة	ذو لقعدة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٢٨	١٦	گفت : آنست آنکه	گفت آنست، آنکه
١٢٨	١٧	الحساب ـ المستقیم	الحساب المستقیم
١٢٨	٢٠	فیالاربعه	فیالاربعة
١٢٨	٢٢	«لاتظلموا انفسکم»	لاتظلموا فیهنّ انفسکم
١٢٩	١	بدأکم	بدأوکم
١٢٩	٣	اجماع	واجماع
١٢٩	٦	للنّسوءَ قاموا	للنّسوة قمن
١٢٩	٧	انتهی ذلك	انتهی الی ذلك
١٢٩	٩	النسیءِ	النّسیءُ
١٢٩	٩	خواند	خوانند
١٢٩	٩	قرّاءِ	قرّاء
١٢٩	١١	تفردّ	تفرّد
١٢٩	١٢	النسی	النّسیء
١٢٩	١٣و١٧	نسی	نسیء
١٢٩	١٧	قوی	قومی
١٢٩	١٨	نیز غرّت	بر غرّت
١٢٩	١٨	شوند	شود
١٢٩	١٩	حرمت محرم	حرمت ماه محرم
١٢٩	٢٤	ابوثمامه	ابوثمامة
١٣٠	١	ابوثمامه	ابن بوثمامه
١٣٠	٥	یضّل	یضلّ
١٣٠	٧	یضاهئوا	یضاهوا
١٣٠	٨	واربعةاشهر	اربعةاشهر
١٣٠	٩	بذلك	ذلك
١٣٠	١١	غزآءِ	غزای
١٣١	١	گوید	گویند
١٣١	٣	الاخرة	الآخرة
١٣١	٧	المطروا ـ الجدوبة	المطروـ الجدوبة
١٣١	٩	اللّٰه	للّٰه
١٣١	١٢	لینفرو	لینفروا
١٣٢	٣	نه‌نهند	ننهند
١٣٣	٢٢	جهادی فیك غیر	جهادی غیر
١٣٤	١	دوازد	دوازده
١٣٤	٦	ماندنه‌نه‌موحد	ماندنه‌موحد
١٣٤	٦	خلق‌نه‌نه‌مؤمن	خلق‌نه‌مؤمن
١٣٤	١٠	سماالله	سمّاه‌الله
١٣٤	١١	وهوالله تعالی٤	زاید است و باید دراول سطر ١٣ بجای قوله تعالی می‌بود
١٣٤	١٨	وایده	«وایّده»

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۱	عرض	عرضی
۱۳۵	۱۳	یجاهدو	یجاهدوا
۱۳۵	۱۸	یتردّدون	یتردّدون ، تا در گمان خویش میگردند
۱۳۵	۱۹	میخواستند	میخواستندی
۱۳۵	۲۱	خدایرا	خداترا
۱۳۵	۲۱	وخواست ایشان	خاست ایشان
۱۳۶	۱٤	شیاً	شیءٌ
۱۳۷	٤	اذکر الطالب	اذکر الطلب فامشی خلفت
۱۳۷	٤	فاذکر الرصد	واذکر الرصد
۱۳۷	٥	احببت لك ان یکون	احببت ان یکون
۱۳۷	۷	براه	برراه
۱۳۷	۱۷	انك ، آمدند	آنك آمدند
۱۳۷	۲۲	گفته‌اند امیة	گفته‌اند که میة
۱۳۷	۲۲	به‌ابی‌بکر	ببوبکر
۱۳۷	۲٤	فروپشت	فرپشت
۱۳۷	۲٤	نکرد	نگرد
۱۳۸	۲	سکینته وعلیه	سکینته‌علیه
۱۳۸	٤	رابطه الجاش	رابط الجاش
۱۳۸	٦	بالملائکه	بالملائکة
		یعنی یوم بدر	یوم بدر
۱۳۸	۱۲	اقیه	اوقیه
۱۳۸	۱٥	آنکه	آنك
۱۳۹	٤	علی ان الحزن	علی انّ حزنه
۱۳۹	٥	فکذلك‌حزن ابوبکر	فکذلك حزن ابی بکر
۱۳۹	٦	یعنیی	یعنی
۱۳۹	۸	همسخن	همسخنی
۱۳۹	۸	همساز	همسازی
۱۳۹	۱۱	خضرمی	حضرمی
۱۳۹	۲۲	روی	وروی
۱۳۹	۲۳	ی - بنی	ی‌بنی
		جهزونّی	جهّزونی
		جهزونّی	جهّزونی
۱۳۹	۲٤	نغفر	نغزو
۱٤۰	۲	استغفر	استنفر
۱٤۰	۱،۸	عنت ، صنعت	عنت ما صنعت
۱٤۱	٥	مرت	مرّتْ
۱٤۱	٥	نقوم	لقوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٤١	٧	استادن	استأذن
١٤١	١٠	الانبعاث والانطلاق	الانبعاث ، الانطلاق
١٤١	١٦	تابنشستند . وبرجمله	تا بنشتند واستطاعت رفتن نداشتند وبرجمله
١٤١	١٦	دوااست	دواست
١٤٢	١٢	الشيّی	السّیر
١٤٢	١٣	ارکابهم	رکابهم
١٤٢	١٤	فرقت وشمارا	فرقت میافکندندی
١٤٢	١٥	وقبل	وقیل
١٤٢	١٦	هولاء	هؤلاء
١٤٢	٢٥	میگرائیدند	میگراییدند
١٤٣	١١	هذه الآیه	هذهالآیة
١٤٣	١٢	حسناءِ	حسناءً
١٤٣	١٣	لغشاء	لعساء
١٤٣	١٥	بنات‌الاصفر	بنات بنی الاصفر
١٤٤	٢	آنکه	آنك
١٤٤	٤	کشتید	گشتید
١٤٤	٩	مایده	مایده‌یی
١٤٤	١٦	مصیبت زده است	مصیبت زده ایست
١٤٤	١٦	معذور است	نامعذورست
١٤٤	٢٣	دید	دیدهٔ
١٤٦	٢٢	ملجاً	ملجأً
١٤٧	٥	یسنده	بسنده
١٤٧	٨	کردیم	گردیم
١٤٧	١٠	ان ونلت	ان نلت
١٤٨	٨	بدست . ما	بدستما .
١٤٨	١٤	الدسیعة	الوسیعة
١٤٩	٦	لا یالفو	لا یالفون
١٤٩	٧	صحب	صخب
١٥٠	٦	ملجاً	ملجأً
١٥٠	٩	نحوهً	نحوه
١٥٠	٢١	ازوی برفت	از پس وی برفت
١٥٠	٢٥	ذالك	ذلك
١٥٠	٢٥	کثرّت	کثرت
١٥١	١	لدیناهم	لدنیاهم
١٥١	٣	مخدوف	محذوف
١٥١	٦	الوانّ	لوانّ
١٥١	٢٣	ی‌نهایت	بی‌نهایت
١٥٢	١٠	مکر	مگر
١٥٢	١١	وهمهٔبحکم‌او	وهمه‌بحکم‌او

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٥٢	١٦	پسند کواو	پسندکرا
١٥٢	١٦	پسندیدهٔ	وپسندیده
١٥٢	١٧	چراینده	چرا ؟ بنده
١٥٢	١٧	بناها بقضا	بتاوی بقضا
١٥٢	١٧	کوی	گوی
١٥٢	١٨	خاصه‌او	خاصهٔ او
١٥٢	٢٠	الا	الاّ
١٥٣	١٣	کفایة الابدیّه	کفایة الابدیّة
١٥٤	٢	ویوجب	یوجب
١٥٤	١٥	این باز بریده‌ای است	این باز برندهٔ الله است
١٥٥	١٤	میگفتم	میگفتیم
١٥٥	١٨	فروگذارند	فرا گذارند
١٥٥	١٨	ازلختی	لختی
١٥٦	١٥	نبا	نبأ
١٥٧	٤	رّجل	رجلٌ
١٥٧	١٥	سرّ	سفر
١٥٨	٩و١٠	کذالك	کذلك
١٥٨	١٠	مسکین‌بن آدم	مسکین ابن آدم
١٥٨	١١	الاجل	لاجل
١٥٨	١١	تولمه	تؤلمه
١٥٨	١٢	الشرقه	الشرقة
١٥٨	١٢	الغرقه	الغرقة
١٥٨	١٣	بایشان‌دهند که‌آن	بدیشان دهند چندانکه باشد و هر یکی را زیشان نصیبی مقدرست کو احتمل کند هر یکی را کفایت بیک سله دهند یا بضاعتی دهند که آن
١٥٨	١٣	بزرگنیو	بزرگنی کنند و
١٥٨	١٣	کسب بخرد	کسب آن بخرد
١٥٨	١٥	حدّه ن یمنث	حدّه ان یکون عنده ما یکفیه و عیاله سنة هو قول مالك و شافعی و قول صاحب الرای حده ان یملك
١٥٨	٢١	آنگه	آنکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٥٨	٢١	ازآن	ازین
١٥٨	٢٢	آید	باید
١٥٩	٣	وازبنی نضر	وازبنی هاشم، بوسفیان بن ـ الحرث بـن عبد المطلب واز بن فزارة، عیینة بـن حصین، و از بنی تمیم الا قرع بن حابس وازبنی نضر...
١٥٩	١٠	عمر	وعمر
١٥٩	١٢	مایتألّفه	مَن یتألّفه
١٥٩	١٥	فریقی	فرقتی
١٦٠	٤	که بمقصد	که بآن مقصد
١٦٠	٧	بملابسته	لملابسته
١٦٠	١٥	برفتندومگر	برفتندمگر
١٥٠	١٨	فی فضل ـ الصدقات	فی نقل ـ الصدقات
١٦١	٤	گفتند	گفتندی
١٦١	١٥	«رحمةٌ»	رفع
١٦١	١٧	رحمت	رحمتی
١٦٢	١١	نحن بماعندنا وانت بما عند ک راضٍ والرّأی مختلف	نحن بمـا عندنا وانت بمـا عندك راضٍ والرّأی مختلف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٢	١٣	یجاری الله	یحارب اولیاء الله
١٦٢	١٤	جنهم	جهنم
١٦٣	٨	انّ	انّه
١٦٣	٩	فلان فلان	فلا
١٦٣	١٠	فتقتلهم	فیقتلهم
١٣٦	١١	قیل	فقمل
١٦٣	١٤	تنخم	
١٦٣	١٥	آید وایشا	
١٦٣	١٧	هذه	کانت هذه
١٦٣	٢٢	لیقوُلنّ	لیقوَلنّ
١٦٣	٢٤	بسواالاصفر	بنوالاصفر
١٦٤	٤	مرد	مردی
١٦٤	٤	منافق دروغ میگوئی	منافق لاخبرنّ رسول الله(ص) دروغ میگویی
١٦٤	٥	ازین خبر	ازین سخن خبر
١٦٤	٩	بانکار	نابکار
١٦٤	١٨	یحرّفوا	یحترفوا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۴	۲۳	آمد وگفت	آمد این	۱۷۲	۱۷	بریح	ریح
			یك‌تن وگفت	۱۷۳	۱۷	جاریة	حارثة
۱۶۴	۲۴	ماماليتهم	ماآليتهم	۱۷۳	۱۷	حفص	خوص
۱۶۴	۲۴	آیت‌فرستاد	این آیت‌فرستاد	۱۷۳	۲۰	آگاهمدن	آگهانیدن
۱۶۴	۲۵	ولاتعتذروا	لاتعتذروا	۱۷۴	۲	صادقا	صدق
۱۶۶	۷	فمتعوا	فتمتّعوا	۱۷۴	۷	وحسنت	فحسنت
۱۶۶	۲۴	به‌بنی‌اسرائیل	ببنی‌اسرائیل	۱۷۴	۸	من قتل	من قبل
		سمتاً	سمتا	۱۷۴	۱۲	لایجوزون	لایجوزون
۱۶۸	۷	بماند	نماید			فمه	الغنیمة‌فمما
۱۶۸	۹	تا ایشان	تا ازیشان	۱۷۴	۱۷	تعبیر	تعییر
۱۶۸	۲۵	آب گل	آب و گل	۱۷۴	۱۸	عرض	عرضه
۱۶۹	۲	علما اوست	علم وست	۱۷۴	۱۹	یصبرو	یصّرو
۱۶۹	۷	بهرۀ است	بهره‌ای	۱۷۵	۹	یقبل	یقبیه
۱۶۹	۸	دل‌شدۀبایاری	دل شده‌ای را	۱۷۵	۱۲	عهدو خمف	عهد وحمف
			یاری	۱۷۵	۱۴	نرحم	لوحمن
۱۶۹	۸	وقریب‌ام	وبی قریبم	۱۷۵	۲۲	شیء	شیء زوی
۱۶۹	۱۴	برمز	برفور			عبدسة	عبدسة
۱۶۹	۱۵	قال	قلوا	۱۷۶	۱	للمسلمین	فی المسلمین
۱۶۹	۲۳	الزکزة	الزکوة	۱۷۶	۴	نوزنه	وبوزنه
۱۷۰	۴	وآرامگاهها	بر آرامگهها	۱۷۶	۸	ره وبندگن	ره بندگن
۱۷۰	۲۱	کسی است	کس است	۱۷۶	۱۵	یشن ز	یشن که ز
۱۷۲	۴	قصرمن	قصرفی	۱۷۷	۱	بیی	بیبی
۱۷۲	۴	بیضء وفیه	بیضاء فیه	۱۷۷	۱	پیشنیه	پیشانیه‌پیشان
۱۷۲	۵	من زند جلده	من‌زبرجدة	۱۷۷	۹ و ۱۰	ویء	ولیء

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۷	۱۳	اولیاست ودرجهٔ	اولیاست و نهایت درجهٔ اولیا بدایت درجهٔشهیدان وهلمّ جرّاً الی آخره. نهایت درجهٔ اولو ـ العزم بدایت درجهٔمصطفی است
۱۷۸	۱	فردا	وفردا
۱۷۸	۲	قصهٔ	درقصهٔ
۱۷۸	۰	کسی	کس
۱۷۸	۷	وبرخاست	برخاست
۱۷۸	۹	رفتم	رفتیم
۱۷۸	۱۸	خاطب	حاطب
۱۷۸	۲۲	فسرّی	فتری
۱۷۹	۵	ندك	اندك
۱۸۰	۳	.	ازین جنگ
۱۸۰	۱۳	که	چون(ج) جاویدان ایشان در
۱۸۱		پیروری	پیروزی بزرگوار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۱	۱۲	گفت : الله	گفت : مثله چندانکه آوردم عیال را گذاشتم ابوبکرصدیق آمد وهرچه‌داشت آوردو بذل کردرسول‌ص گفت : یاابابکر عیال‌راچه‌گذاشتی؟ گفت :
۱۸۱	۲۱	المطوعین	المتطوعین
۱۸۱	۲۲	الصدقات	الصدقة
۱۸۲	۲	برهمه	برسرهم
۱۸۳	٦	معرفت	مغفرت
۱۸۲	٦	مصطفي از	مصطفی را از
۱۸۲	۷	وگفت .	گفت
۱۸۲	۱۲	السبعین.بر	السبعین‌لعل‌الله‌یغفرلهم.بر
۱۸۲	۱۸	لوکان‌زاد	لوازداد
۱۸۲	۱۹	آنکه	آنست که
۱۸۲	۲۳	بازکرد	باززد
۱۸۲	۲۳	ایمان و	ایمان‌ایشان‌و
۱۸۳	۱۱	لاتنفرا	لاتنفروا
۱۸۳	۱۵	له	لها
۱۸۳	۲۳	خلف	تخلف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۵	۳	بود	بودند
۱۸۵	۹	رکن پنجم	رکن نهم
۱۸۵	۱۱	علی‌قبره»	علی‌قبره»
		تمی	ای ـ لاتقف علی‌قبره‌حتّی
۱۸۵	۱٤	وقام	ولاقام
۱۸٦	٦	الحواری	الجواری
۱۸٦	۱۳	اینان‌هم چون‌ایشان‌اند	آنان‌هم‌چون ایناننند
۱۸٦	۱۷	ازدویست	ازهردویست
۱۸٦	۲۰	وبرای	وبرروی
۱۸۷	۵	نیکوااه	نسکواسه
۱۸۷	۷	م	راست
۱۸۷	۲۱	بردرویشان خالی	بر درویشان باد و تاجهان بادازدرویشان خالی
۱۸۸	۸	سهم	سهل
۱۸۸	۸	باین	بداین
۱۸۸	۱۳	و«الله‌لایغفر	«ان‌الله‌لایغفر
۱۸۸	۱٤	مؤمن‌فرا گذار	مؤمن را فرو گذار
۱۸۸	۲۲	آمرزیدن	گنه‌آمرزیدن
۱۸۸	۲۳	کرم همین	کرم‌توهمین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۹	۹	که‌نمی‌یابند	که‌نفقه‌نمی‌یابند
۱۸۹	۱۰	بنده‌خدایرا	خدایرا
۱۸۹	۱٤	دستور	ستود
۱۸۹	۱٦	ازاندوه	ازآن اندوه
۱۹۰	۹	بایشان	با ایشان
۱۹۱	۱۸	تغیر	تغیّر
۱۹۲	۱۳	للمسنّ	للمسییء
۱۹۲	۳۳	ابوهریره	ابوهریر
۱۹۲	۲۳	اکثر وامن	اکثروا من
۱۹۳	۱	لاجدای»	«لاجد»ای
۱۹۳		تعیص‌من	تعمد
۱۹۳			
۱۹۳	۱۰	الائمة	للائمة
۱۹۳	۱٤	تصدّقکم	تصدّقکم
۱۹۳	۱٦	عتذر	عمد
۱۹۳	۱۷	خطیئة وصحبه	
۱۹۳	۱۷	الحوض	
۱۹۳	۱۸	نبّن	
۱۹۵	۳	منافقو	منافقو
۱۹۵	۸	خبر	

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٩٥	١٣	نفقه	نفقه که
		میکردند	میکردند
١٩٥	١٣	زکوةمیدادند	زکوة که
			میدادند
١٩٥	١٣	ودردادن	دردادن
١٩٥	١٧	ینتطر	ینتظر
١٩٥	١٨	فالخیرلقوم شرلقوم	

چنین تصحیح شود : فالخیرلقوم شرٌّ .
مصائب قوم عند قوم فوائد .
فتی یشتری حسن الثناء بماله
ویعلم انّ الدائرات تدور .
حاشیهٔ(۱) نیز زاید است .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٩٦	٣	سوءاومساءة	سواً ومساءة
١٩٦	٤	یتّخذ من	یتخذ ماینفق
		مغرما	مغرما
١٩٦	١٤	بطلب	یطلب
١٩٧	٢	بخلاف باطن نهادند	بخلاف باطن
			نمودند و
			عذرهای باطل
			دروغ نهادند
١٩٧	١٠	تبعة	تبعه‌یی
			یا تبعتی
١٩٧	١٤	بازنگیرد	بازنگیرند
١٩٧	١٤	نصحیت	نصیحت
١٩٧	١٦	دانستی	دانی
١٩٧	١٦	در راه	ودرراه
١٩٧	١٦	تعظیم عبادت	تعظیم اورا
			عبادت
١٩٨	٨	عین	اعین
١٩٨	٨	للّٰه	اللّٰه
١٩٨	١١	کسی	کس
٢٠٠	١٦	می‌بینید	می‌بینند
٢٠١	٢١	نه‌نفاق	نه که‌نفاق
٢٠١	١٩	آن‌بناءِ	همیشه آن‌بنای
٢٠٣	٩	هرگه	هرکه
٢٠٤	١١	بی	فی
٢٠٤	١١	والتابعین	والتابعین
		باحسان	لهم باحسان
٢٠٤	١٧	بنوعبدالاسهل	بنوعبدالاشهل
٢٠٤	٢٠	احتسبك	عنداللّٰه
			احتسبك
٢٠٤	٢١	فیها	قیمتها
٢٠٤	٢٣	اهدیت	اهتدیت
٢٠٥	١١	قراء	قرء
٢٠٥	١٧	یشترط	یشترطه
٢٠٥	١٩	قرأ علی	قرأها علیّ
٢٠٥	٢١	مدّ	مدّ
٢٠٥	٢١	نصف	نصیف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۵	۲۳	المدینه	المدینة
۲۰۵	۲٤	عطفان	غطفان
۲۰٦	۳	اهل	ازاهل
۲۰٦	۳	هیچ	که‌هیچ
۲۰٦	٦	یتکفلون	یتکلفون
۲۰۷	٤	لنوبقنّ	لیوبقنّ
۲۰۷	٤	لانطلقهاحتی	لایطلقنااحد حتی
۲۰۷	۸	ازآن بیرون	ازآن‌بند بیرون
۲۰۷	۲۰	لقریظه	لقریظة
۲۰۸	٤	طمأینة	طمأنینة
۲۰۸	۸	یتقون	یتیقّنون(۱)
۲۰۸	۸	مغفورا	مغفور
۲۰۸	۱۸	اقرأوا	اقروا
۲۰۸	۲۱	همه	همیشه
۲۰۹	۱	فارتقبوا	وارتقبوا
۲۰۹	۸	وجلّوما	وجلّ علیه‌وما
۲۰۹	۱۱	**عبدالله**	عبدَاللهَ
۲۱۰	۲	یعذّبون	یعذّبون
۲۱۰	٤	والارجارءِ	والارجاءُ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۰	۵	ونه‌امیدوتمام تفسیر	ونه‌امیدتمام وتفسیر
۲۱۰	۱۳	لایعملون	لایعلمون
۲۱۰	۱٤	که‌رسول	که‌مسجدی کردند در مدینه مصطفی وایشان آن قوم‌اند که
۲۱۰	۱۷	جاریه	حارثه
۲۱۱	٤	وغریبا	غریبا
۲۱۱	۵	روزحنین	پس روزحنین
۲۱۱	۹	مسجد خدارا از	مسجدضرار از
۲۱۱	۲۱	جاریة	حارثة
۲۱۱		**صلیت**	صلیت
۲۱۳	۲	بالمسدین	بالمسمین
۲۱۲	۳	الضرار	والضرار
۲۱۲	٦	رسول‌خدا	وخدای تعالی
۲۱۲	۷	یعذ	این مؤمنان یعذ
۲۱۲	۸	نقدر	تقدر

(۱) از نسخهٔ (ج) مصحح نخستین نقل کرده است ونشانهٔ حاشیهٔ (۱) در ص ۲۰۸ لاز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢١٢	٢٢	وابتدی	وابتدیء
٢١٢	٢٥	بناة	بنات
٢١٣	٣	تغل	تغسل
٢١٣	١١	الف «بنیانه»	الف درهردو حرف «بنیانه»
٢١٣	١٦	شییٌ	شییء
٢١٣	١٩	الی	علی
٢١٣	٢٤	علی جرف	علی شفا جرف
٢١٤	٦	بالریبه	بالریبة
٢١٤	٢١	تفضیل	تفصیل
٢١٤	٢٣	ایشانراست	که ایشان راست
٢١٤	٢٤	فضل هدایت	فضل و هدایت
٢١٥	٥	انصار	انصارند
٢١٥	١٥	مقراند	مقر آمدند
٢١٦	٨	عثمان می گفت	عثمان نهری گفت
٢١٦	١٠	فبعثانی	ابتعثانی
٢١٦	١٢	ذالك	ذلك
٢١٦	١٨	درویش	درویشی
٢١٦	١٩	بیگانی	بیگانگی
٢٢١	٤	برحمك	یرحمك
٢٢١	٢١	احاجّ بها	احاجّ لك بها
٢٢١	٢١	ابن امیه	ابن ابی میّة
٢٢٢	٩	واستأذنت	فاستأذنت
٢٢٢	١٨	تنبتو	تنبتوا
٢٢٢	٢٥	عطاءبن رباح	عطاءبن ابی رباح
٢٢٤	٩	بتفضّلة	بتفضّله
٢٢٧	٦	طعن	طمع
٢٢٧	٢٣	نبرموا	تبّرموا
٢٢٨	٨	الایتداءِ	الابتداء
٢٣٠	١١	حکمها	جگرها
٢٣١	٤	انبیاءِ	انبیاء
١٣١	١٣	فرمان برداری	درفرمان برداری
٢٣٤	١٨	اتّقوالله	اتّقوالله
٢٣٥	٧	یاایّهاالّذین	یاایهاالّذین
٢٣٥	٢١	ظماءٌ	ظمأٌ
٢٣٥	٢٣	ضامره	ضامرة
٢٣٥	٢٤	بغضهم	یبغضهم
٢٣٩	٢٢	دعاءٌ	دعاءً
٢٤٠	٢٥	شانکم	الاّ ماشانکم
٢٤١	١	فلورنته	فاورنته
٢٤١	٦	آخر آیة	آیة آخر
٢٤١	٧	صادوا	صاروا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٤١	١٤	سألتموه	سألتم
٢٤١	١٨	دی‌شرا	ذی شرٍّ
٢٤٢	٣	بشرا	بسزا
٢٤٢	١٠	اتقو	اتّقوا
٢٤٢	١٦	عشرت	عشيرت
٢٤٢	٢٢	گفت گوی	گفت‌وگوی
٢٤٢	٢٤	نفرٌ	نفرِ
٢٤٤	١٠	يبانيكم	يباينكم
٢٤٤	٢٠	تلالا	تلألؤ
٢٤٤	٢٥	حاجت	حاجب
٢٤٥	٧	مبانية	مباينة
٢٤٥	١١	تكلّمنا	تكلنا
٢٤٧	٦	يُفصل	يُفصّل
٢٤٨	٢	فبكا	فبكى
٢٤٨	١٠	اوفضيلت	وفضيلت
٢٤٨	١٢	ظهر	طهر
٢٤٨	١٨	سمّوالله	سمّوا الله
٢٤٨	٢٣	المرا	الرا
٢٤٩	١٠	با الحلال	بالحلال
٢٤٩	١١	نيز	ونيز
٢٤٩	١٩	مِن	مَن
٢٤٩	٢٢	ايحدثنا	يُحدونا
٢٥٠	٣	والدی	وَلّدی
٢٥٠	٥	الجنّه	الجنّة
٢٥٠	١٦	وحّد	ووحّد
٢٥١	١٣	ماء	ماءٍ
٢٥١	١٨	ووجوههما	وجوههما
٢٥٢	٧	العلم‌واليقين	العلم‌اليقين
٢٥٣	٧	لغت	نعت
٢٥٣	١٠	دريافت	دريافته
٢٥٣	١١	ناكاهان	ناگاهان
٢٥٣	١٢	الوحدانيّه	الوحدانيّة
٢٥٤	٧	ربّ العزة	وربّ العزّة
٢٥٤	١٢	بهشت‌ایشان	بهشت‌از بهر ایشان
٢٥٤	١٦	مودّت وشربت	مودّت، شربت
٢٥٤	١٧	وعده زست	وعده‌یی زست
٢٥٤	٢٥	درقدرت	زقدرت
٢٥٥	١	حدوث او	حدوث کاینست بهر و
٢٥٥	٢	هر کر کائنت بمرد زن	هر که‌راد زن
٢٥٥	٢١	بـزن	بز
٢٥٦	١	خسربيرڤيت	خبروبيرويت
٢٥٦	٨	قدهٔ	لقاءه
٢٥٦	١٨	نّ	ن
٢٥٦	١٩	سزء	سنز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٥٨	١	نیازموزید	نیازمودید
٢٥٩	٥	عملو	عملوا
٢٦٩	١٥	اذا	اذ
٢٧٠	١١	النوبه	النوبة
٢٧٦	٨	والسلام	والدارالاسلام
٢٨٨	٩	الرّؤساءُ	الرؤساءَ
٢٨٩	٢	هذالکلام	هذاالکلام
٢٩١	٢٤	قدری	قدریی
٢٩٣	١٦	کذّبو	کذّبوا
٢٩٤	١٢	بیاتأ	بیاتاً
٢٩٨	٨	جئینا	جئنا
٣٠٠	٢٢	صعلولی	صعلوکی
٣٠١	١٦	انّ لله	انّالله
٣٠٢	٥	پر	بر
٣٠٦	١	نعمةً	نعمه
٣٠٦	٥	اتاك	آتاك
٣٠٧	١٠و٢٠	تعلمون	تعملون
٣٠٨	٢١	الارض الاسلام	ارض‌الاسلام
٣٠٩	١٠و١١	المحفوط	المحفوظ
٣٠٩	١٣	ذکرُ	ذِکر
٣٠٩	٢١	محبی	محبتی
٣١٠	٤	آمنو	آمنوا
٣١٠	١٠و١٢و١٨	الرئیا	الرؤیا
٣١٠	١٦	فانهات‌لا	فانهالا
٣١٢	٩	اتخد	اتخذ
٣١٣	٥	ای ـ مردمان	ای‌مردمان
٣١٦	٤	الّذّین	الّذین
٣١٦	٨	دارگم	دارکم
٣١٦	٢٤	المسلمین	من المسلمین
٣١٧	٣	نشینیان	نشینان
٣١٩	٢٤	فاقرُءه	فاقرأه
٣٢٠	٢	اذالشمس	اذاالشمس
٣٢١	٨	قرن	قرآن
٣٢٢	١٠	بعید	یعبد
٣٢٤	١١	ترحم	ترحم
٣٢٥	٥	نیابد	نباید
٣٢٩	٩	توجّهو	توجّهوا
٣٢٩	١١	اقیمو	اقیموا
٣٣٠	١٢	اقسمها	اقسها
٣٣١	١٠	اصبحو	اصبحوا
٣٣١	١٢	فی عسکر	وفی عسکر
٣٣١	١٧	جبرئیل و جبرئیل	جبرئیل وفرعون
٣٣١	١٩	دخل	فلما دخل
٣٣٢	١٣	فقد	وقد
٣٣٢	١٦	تقول	یقول
٣٣٢	٢٠	قصر	قعر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۳	۱۳	الماءِ	الماءُ
۳۳۵	۲٤	انی	وانی
۳۳۹	۱۹	ایمأنهم	ایمانهم
۳۳۹	۲۰	راؤا	رأوا
۳٤۰	۲۳	کذّب	کذب
۳٤٤	۱۲	بد	ید
۳٤٤	۱۷	سور .	سوز
۳٤۹	تا۳٦۳	سورۀ۱۰	سورۀ۱۱
۳۵۰	۱۸	صالج	صالح
۳۵۲	۱	یهلکم	یهلککم
۳۵۲	۱۳	فخدف	فحذف
۳۵۲	۱۳	قرائت	قرائة
۳۵۲	۲٤	طأطأءَ	طأطأ
۳۵۳	۱٤	یقولون	یقولان
۳۵٤	۹	خضراءً	خضراءَ
۳۵۵	۱	قراءِ	قرأ
۲۵٦	۲٤	المتبکر	المتکبّر
۳۵۷	۳	عملو	عملوا
۳۵۷	۱٦	ببتر	ببر
۳۵۷	۲۲	ترجماتی	ترجمانی
۳۵۸	۲	نعمة	نعمه
۳٦۰	٤	فاتقو	فتّقوا
۳٦۱	۲۳	یؤمنؤن	یؤمنون
۳٦۳	۲۲	حافظُ	حافظٌ
۳٦۸	۱۹	الاسلام	للاسلام
۳٦۹	٤	اللفطة	اللفظة
۳٦۹	۱۳	خسرو	خسروا
۳۷۰	۲	قطعیت	قطیعت
۳۷٦	۱۱	بدأ	بدا
۳۷٦	۱۱	یبدأ	یبدو
۳۷۸	۱۰	أسث	است
۳۸۷	۲٤	رائه	رأیه
۳۸٤	۹	لموج	الموج
۳۸٦	۹	ررد	رود
۳۸۷	۳	اشتدا	اشتد
۳۹۲	۲٤	انبیاؤه	انبیاءه
۳۹٤	۱۵	ابنت	انبتت
۳۹٤	۱۷	لبشر	البشر
۳۹۷	۲۲	اعبدو	اعبدوا
۳۹۸	۱۷	بری	برئ
۳۹۹	۹	جحدو	جحدوا
٤۰۰	۱۸	فدلت	فذلك
٤۰۰	۲۰	الزجاج	الزّجاج
٤۱٤	۵	فریشگن	فریشتگان
٤۱۵	۲۰	انبی	ابنی
٤۱۷	۱	بدلئة	بدنة
٤۲۰	۹	فتّقو	فتّقوا
٤۲۱	۱٦	وفو	اوفوا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٢٢	٧	سیی‌ءٌ	سیی‌ء
٣٢٣	٢٤	اعلُ وهبلُ	اعلُ هبلُ
٤٢٥	٢١	الصّتبح	الصبّح
٤٣٠	١٩	یغیّر	یغتّر
٤٣٢	١	تعلمون	تعملون
٤٣٣	٦	ولیکن	ولکن
٤٣٦	٩	بخشاقیده	بخشاینده
٤٣٦	١٩	ایصاً	ایضاً
٤٣٦	٢١	پیعامبران	پیغامبران
٤٣٧	١٨	اعملو	اعملوا
٤٣٧	٢٤	وارتقبو	وارتقبوا
٤٣٩	٢	هو	هم
٤٣٩	٩	اتّبعوا	اُتبعوا
٤٤٠	٩	للخسار	الخسار
٤٤٠	٢٣	درل	دردل
٤٤١و٤٤٢	٧و٣	آلهی	آلهی
٤٤١	١٥	فاستحیی	فاستحی
٤٤٤	٦	انّ	ان
٤٤٥	١	کانّ	کان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٤٦	٢١	تؤخره	نؤخرة
٤٤٧	٨	ادِر	ادر
٤٤٧	٢٢	متیسر	میّسر
٤٤٨	٩	القارظ(٢)	القارظحاشیه زاید است
٤٤٨	١٠	مقیم	مقیمٌ
٤٤٩	١	هده	هذهٔ
٤٤٩	٣	الدین	الّذین
٤٤٩	١٣	هذا	هذه
٤٤٩	١٨	لقدروا	لقدرولکنه
٤٥٣	٢	الضرّاءِ والسرّاءِ	الضراءَ والسرّاءَ
٤٥٣	٤	تمسکم	تمسسکم
٤٥٣	٢٢	یکفرنّ	یکفرّن
٤٥٤	٢٠	اذیً	اذی
٤٥٦	١٢	حکمة	حکمه
٤٥٧	١٢	جاءك	ماجاءك
٤٥٩	٢٣	یعد	یعدنا
٤٦٣	١٠	ابو	ابی